عنوان الکلام

تألیف

مرحوم فشارکی

کتابفروشی و چاپخانهٔ محمد علی علمی

كتاب مستطاب

عنوان الكلام

از تأليفات مرحوم

حجة الاسلام والمسلمين آخوند ملا محمد باقر فشاركی

طالب ثراه

بانضمام دو كتاب عشريه

از تأليفات مؤلف

چاپ پنجم

بسرمايه

كتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی

تهران - خيابان ناصر خسرو كوچه خدابنده‌لوها

☎ ۵۰۳۶۲

چاپخانه حاج محمدعلی علمی

هذا کتاب

(عنوان الکلام)

از تألیفات :

حضرت حجة الاسلام مرحوم آخوند ملا محمد باقر فشارکی

اعلی الله مقامه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی قصرت اوهام العارفین عن ادراك ذاته و انحسرت افهام العارفین عن عرفان کنه صفاته و کلت السنة الناطقین عن عد آلائه الذی لایحویه مکان ولایسعه الزمان ولایقوم بسلطانه سلطان الذی لاضدله یعانده ولاندله یعارضه ولاشریك له یعاضده احصی کل شیئی عدداً وجعل لکل شیئی امداً و الصلوة و السلام علی محمد و آله اجمعین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین

اما بعد این فقیر خاکسار وضعیف شرمسار و عاصی ربغفار تراب اقدام محبین ائمة اثنی عشر شفعاء یوم محشر **محمد باقربن محمدجعفر الاصفهانی** عرض برادران ایمانی واخلاء روحانی میرساند که شهر صیام شهریست با برکت ورحمت وقلوب بواسطهٔ شرافت این ماه وعدم سلطنت شیاطین و بیداری سحرها وخلوه ... با صفا وضیاء است ومطالب عالیه ومواعظ شافیه ونصایح کافیه در آن اوقع است از سایر اوقات ونظر باینکه دعاهای کوچك هر روزه دعاهائیست بلند مضمون مشتمل بر مطالب عالیه

اشك از دیده ا[illegible]
ایام تابستان و[illegible]
برپا شده باکاه [illegible] وفروعیه از اخلاق وفروعات فقهیه واین فقیر
وگفتند خداوند [illegible] آروز راعنوان نمودند در آن صحبت میداشتم
فریاد میشود و [illegible] به انقضا میکرد ودرك میشود اقهامیشود
جهنم وچون خواستم [illegible] اشراف و کبری از احیاء صاحبان معامله
که دست از او بردارد [illegible] ست تحریر در آورده تا سایر مؤمنین
این زن فاحشه است و [illegible] منبر قدری سهل وآسان شود واین فقیر
بلی امروز داخل شد [illegible] الوقت میگذرانیدم تا در این شهر صیام
بجهت آنها روشن که [illegible] بهم که زده حقیر مفتخر بودند زیاده براین
آمد چون ملائکه [illegible] آمده دست توسل بدامان وسائط فیض
جناب کرد و گفت [illegible] اصل مشغول کوشیده مسافت میشمایم از
ازخواب بیدار [illegible] در آنجاح این العواصم العوام
از برای آنها [illegible] را بر ایام **ثانیا** تعمیم آنرا بین
نبوده و [illegible] القیام این اضعف ایام گردد وانه علی کل شیء قدیر و
مردم [illegible] را در پنج مقدمه وچهل مجلس **مقدمه اولی** بدان ای عزیز
[illegible] دعاها ضعیفست ولیکن اصل فقرات آن اشعار میدارد بر
عمل [illegible] مضمون وعلاوه در احادیث متعدده وارد شده است که هرگاه
[illegible] ثواب برعملی وبجا آورد آن عمل را بقصد آن ثواب خداوند
[illegible] باید آن ثوابرا باو اگر چه در واقع همچنین نباشد وباینواسطه
[illegible] رضوان الله علیهم در دلیل استحباب مسامحه میکنند و بخبر ضعیف
[illegible] اکتفا در اثبات استحباب مینمایند وبگمان فقیر وجمعی از اعلاء
[illegible] در مطلوبیت کفایت میکند پس هرگاه عقل احتمال مطلوبیت
[illegible] و احتمال حرمت
[illegible] خداوند بعهد وبر اتیان او ضرری مترتب نباشد واحتمال
[illegible] بنا بر باشد راجح است اتیان آن وعقل قاطع حکم میکند باین
[illegible] واستحقاق ثواب آیا هست یا نه هرگاه عقل احتمال بعهد که مولی
[illegible] آن فعل را میخواهد واز مولی امر بان صادر نشده واحتمال مبغوضیت
[illegible] بعهد در اینصورت عقل حکم میکند براتیان عبد را جهت اتیان باین
[illegible] و حکم نیز میکند که مستحق است این عبد بواسطه این اتیان ثواب و
[illegible] را از مولی در خواندن اینها ضرری نیست وقطعاً مبغوض حضرت
[illegible] نیست ومقتضای اخباری که مجملا اشاره بمدلول آنها شده اینست که
هرگاه بخواند آنهارا بقصد مطلق ثواب خاصی که در آنها وارد شده
[illegible] آن ثوابرا باو عطا فرماید پس مؤمنین در آنها مسامحه ننمایند
[illegible] وبه آنها در آن مسامحه ننمایند وخود را از آن محروم
[illegible] ضعیف بودن سند آنها بواسطه همان نجات حاصل شود چه
[illegible] روم میکنند وحال آنکه شاید بواسطه ... واز طاعات وانچنانچه وارد شده است که
[illegible] و هیچ طاعتی

خداوند چهار چیزرا درچهار چیز پنهان داش[ته]
پنهان داشته پس نباید حقیر شمرد هیچ طاعتی
همان طاعتی باشد که حقیرشمرده **دوم** غضب
پس نباید هیچ معصیتی را کوچك شمرد شا[ید]
شمرده موجب غضب خدا گردد **سوم** ا[جابت]
نباید هیچ دعائی را حقیرشمرد شاید همان
شود **چهارم** ولی خودرا درمیان بندگان
بنده را حقیر شمرد شاید که همان بنده که تو
پس مبادا اینهاها را حقیر بشماری که شاید
بلشبهه بسیار طاعاتهست که طاعات جزئیه است
رستگاری میشود چنانچه خصوص **در بعضی** از
چنانچه در مورد کلیم وارد شده است که سبب کلیمیت
بر زمین مالیدن بود با رحم بر بره گوسفند گم شده در
ذکر کرده‌اند که سبکتکین سلطان‌محمود شخصی بود سپاهی
داشت اورا سوار میشودو بیابان صید میشود روزی بره آهوئی
او را در پیش رو گذارده روانه شدمادر اوعقب راه‌آمده بزبان‌حال
میکرد رحم کرده‌آن بره آهورا رها کرد شب در خواب دیدجناب
(ص) را که باو فرمودند که بواسطه رحم باین حیوان خداوند
رابراقتو مقرر داشت پس بر بندگان‌رحم بنما وهمچنین در بعضی
دیدم که شخص عاصی در صحرائی‌سگی رادید تشنه که سردرچاه
وبآن نمیرسید‌آن عاصی بر آن رحم کرده لباس را بریسمان ب[سته]
الغلتش‌آب بیرون آوردسگرا سیراب نموده بعد از آنکه از دنیا
را در خواب دیدند مقام‌بلند داشت از او پرسیدند که حال تو چه‌شد تو
اهل عصیان بودی چگونه باین مقام رسیدی جواب گفت بجهت سیراب
نمودن آنسگ این مقام را بمن دادند .

این حکایات در اخبار بسیار است دراین باب نظیر حکایت همان ضعیفه که
نراقی مرحوم در محرق ذکر نموده که دربعضی کتب معتبره اصحاب
که در مدینه زنی بود فاحشه وکثیرالعصیانه بود که همیشه اوقات مواظب
بر تعزیه جناب امام حسین ع داشت روزی مشغول تعزیه بود وجمعی درخانه
او بودندو آنشخص‌دیگی در بالای‌آتش گذارده بود که طعامی‌ازبرای‌اهل
تعزیه درآن طبخ کرده بودآتش خاموش شده آن زن فاحشه بجای
آمد که آتش ببرد وارد مطبخ شد دیدآتش خاموش شده مشغول
کردن آتش شد و باین سبب حرارت آتش درچشم‌اوتاثیر

اشکش از دیده او بیرون آمد پس آتش برداشت وبخانهٔ خودآمدو آن زمان
ایام تابستان بود و آن زن وافادت قیلوله بود خوابید درخواب دیدقیامت
برپا شده ناگاه زبانهٔ آتش اورا گرفت واورا بغلها وزنجیرهای‌آتش‌بستند
وگفتند خداوند ترا غضب کرده و ما را امر کرده که ترا بجهنم‌ببریم‌آنزن
فریاد میشود و کسی بفریاد اونمیرسید و ملائکه اورا میکشیدند تا بکنار
جهنم وچون خواستند اورا بجهنم اندازند ناگاه شخصی بانك بر آنها زد
که دست از او بردارید ملائکه ازاودور شدند وعرضکردند یابن‌رسول‌الله
این زن فاحشه است وجمیع اوقات خودرا بفجور گذرانیده حضرت فرمودند
بلی امروز داخل شد بر جماعتیکه مشغول تعزیه داری من بودند و آتش
بجهت آنها روشن کرده وباین سبب دست او سوخته وآب ازچشم‌اوبیرون
آمد چون ملائکه این‌را شنیدند دست ازاو برداشتند پس‌آن زن روبآن
جناب کرد و گفت **من انت** گفت **انا حسین‌بن‌علی‌بن‌ابیطالب** پس‌آن زن
ازخواب بیدارشد درنهایت استعجال خودرا بتعزیه رسانید و خواب خودرا
ازبرای‌آنها نقل نمود درآن مجلس شورشی برپا شد آن زن توبه و انابه
نمود ورجوع بدرگاه قابل‌التوبات نمود وباقی عمر خودرا در تعزیه داری
سردار شهیدان بسر برد **پس** ای عزیزببین این زن چگونه نجات یافت باین
عمل پس کوچك مشمار هیچ عملی و طاعتي را خاصه گریستن در مصیبت
جناب سیدالشهداء ع را که موجب رضایت خداوند وسرور ائمه انام است و
چگونه گریه میتوان نکرد وحال آنکه مصیبت آن بزرگوار ازهمه بالاتر
بود جناب رسول خدا (ص) نهی فرمود که طفل حیوان را در حضور مادر
بکشند ودر آغوش این بزرگوار طفل‌شیرخوار اورا بحلقومش تیرجفازدند
رسولخدا (ص) نهی فرمود که حیوان راتشنه بکشند واین بزرگوار راتشنه
شهید کردند در شریعت نهی فرموده که سرحیوانرا یکدفعه ببرند اما سر
آن حضرت رابکمرتبه نبریدند بلکه بضربت از قفا بریدند در شریعت
مقدسه نهی‌شده ازاینکه میت را دیر بردارند بلکه امر بتعجیل رسیده اما
جسد اورا سه روز و دوشب برروی خاك گذاردند درشریعت نهی شده از
اینکه حیوانرا غیراز ذبح صدمه دیگر بزنند‌آه‌آه یعنی عزیز فاطمه رااعزاز
ونهصد وبنجاه زخم بلکه متجاوز زدند و حال آنکه جناب رسول خدا در
حق او فرمود : **حسین منی و انا من حسین** . **مقدمه دوم** در دفع
استبعاد از ورود مثوبات عظیمه بر این دعاهای شریفه و امر ابراز دعاها
و اعمال دیگر وبیان آن اینستکه هر گاه کسی بکدام [illegible] ازبرای کسصداق
معطله ببرد نباید آن کسصدا احسان بقدر آن بکند بلکه نظر بزرگی و
دولت خود بکند و در مقابل احسان کند هر گاه هدیه ببرد برای داورفع

نباید احسان داروغه بقدر کمتر باشد وهرگاه هدیه را ببرد برای حاکم
باید احسان بقدر خود نماید وهرگاه اشخاص مرقومه ملاحظه مقدار به را
نمایند هرآینه جمیع عقلا آنها را تقبیح میکنند **واز این** باشت که شخصی
که هدیه از برای سلطان برد ولو هدیه جزئی باشد سلطان در مقابل
انعامات بسیار مینماید چنانچه شاهد بر این مطلب است این روایت که وقتی
جناب ابی عبدالله ع بحج میرفتند و جمعی هم در خدمت آن حضرت بودند
روزی چنان اتفاق افتاد که شترانی که توشه برآنها بار بود پیش رفته بودند
وایشان گرسنه بودند ناگاه خیمه کهنه دیدند و زنی در آن نشسته بود به
جانب خیمه توجه نمودند پیره زال ایشان را استقبال نمود و گوسفندی داشت
قدری برده شیر از آن دوشید نزد ایشان آورد و گفت این گوسفند را ذبح
کنید وبجهت خود طعامی مهیا کنید ایشان بموجب سخن او عمل کردند وباو
گفتند که ما از قریشیم چون بمدینه مراجعت نمائیم پیش ما بیا در حق تو
احسان کنیم وچون روانه شدند شوهر او آمد و گوسفند را ندید از حالش
پرسید صورت حالرا بگفت شوهرش اورا ملامت کرد که تو یك گوسفند
داشتی اورا هم بخورد قومی دادی که ایشانرا نمیشناسی آنزن گفت میزبان
آن باشد که طعامی بکسی دهد که او را نشناسد وبعد از اندك روزی زن
وشوهر از شدت فقروفاقه بمدینه رفتند و روزی پیره زن بکوچه از کوچه ها
رفته ناگاه نظر کیمیا اثر حضرت امام حسن ع براو افتاد اورا شناختند پس
فرمود ای مادر مرا میشناسی گفت لا والله فرمود من همانم که آنروز مرا
میهمان کردی وهمان لحظه هزار گوسفند وهزار درهم باو دادند وکسی نزد
جناب امام حسین ع فرستادند **آن بزرگوار** از او پرسیدند که بتو چه داد
گفت هزار درهم و هزار گوسفند آنجناب نیز همان مبلغ باو دادند و او
را نزد پسر عم خود عبدالله جعفر فرستاد او هم همان قدر باو داد **پس** ای
عزیز هرگاه ایشان بقدر گوسفند او احسان میفرمودند منافی با حکمت
بود پس احسان خداوند بندگان در افعال جزئیه که از ایشان برای رضای
خدا صادر میشود باید بملاحظه کرم خود باشد نه بملاحظه افعال ایشان
همین است حکمت خلود مؤمنین در بهشت زیرا که خداوند جزا دهد ایشان

خوشا چشمی که او گریان اوست — وی همایون دل که او بریان اوست
هر کجا آب روان خضرت بود — هر کجا اشك روان رحمت بود
آخر هر گریه آخر خنده ایست — مرد آخر بین مبارك بنده ایست
گریه برهر درد بیدرمان دواست — چشم گریان چشمه فیض خداست
گریه بر خاید ز دل زنگ ملال — دل شود مرآت حسن لایزال
ن خدا خواهد که غفاری کند — میل بنده جانب زاری کند

را بقدر عظمت خود چون عظمت او نهایت ندارد لهذا جزای بینهایت می
دهد که خلود در بهشت ومنافات ندارد این حکمت با حکمت دیگر واو
اینستکه فیض کریم نباید ناقص باشد و باید تمام باشد و اگر در بهشت
فنائی بود فیض ناقص بود پس از این جهت فنا در بهشت نیست تا آنکه
فیض از هرجهتی تمام باشد مجملا پس ثوابهای کلیه در مقابل عمل جزئی
بسیار است

اما درمقابل فضل خداوندی که باید درمقابل جزا ملحوظ باشد چیزی
نیست **مگر** نشنیدی که وقتی حضرت یوسف در قصر خود نشسته بود جوانی
با لباسهای چرکین از پای قصر او گذشت جبرئیل در خدمت آنجناب بود
نظر او بجوان افتاد عرض کرد ای یوسف او را میشناسی فرمود نه عرض
کرد این همان طفلی استکه در گهواره بسخن در آمد وشهادت در برائت تو
نزد عزیز داد فرمود پس اورا بر ما حق است فرستادند او را آوردند و
امر کرد او را نظیف نمودند و لباسهای فاخر باو پوشانیدند و مقرری از
برای او مقرر داشت وانعام زیاد در حق او نمود جبرئیل تبسم نمود یوسف
فرمود در حق او کم احسان نمودم گفت نه ولیکن تبسم من از این بود که
هرگاه تو مخلوقی در حق این مخلوق بواسطه اینکه یك شهادت حق که
در حال بیشعوری اداء نمود اینهمه احسان نمودی ایا خداوند کریم در
حق بنده خود که در تمام عمر خود شهادت حق بر توحید او داده انحضرت حق
ایشان چقدر احسان خواهد فرمود پس واضح شد که استبعادی ندارد مثوبات
بسیار در مقابل عمل جزئی **بلکه** باید همان نحو باشد چنانچه وارد شده
است که هرگاه کسی روزی صد مرتبه بگوید **لا اله الا الله محمد**
رسول الله (ص) طائری از او حاصل شده طیران مینماید بزیر عرش و
تسبیح میگوید تا روز قیامت ونوشته میشود از برای گوینده ثواب وجناب
رسول فرمودند هرگاه کسی مرور کند بر قبرستان پس **بگوید لا اله الا**
الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد وهو علی کل شیئ قدیر
خدا روشن گرداند قبر اورا واهل قبور را کلا و بیامرزد گوینده اورا و
بنویسد هزار هزار حسنه و بلند نماید از برای او در بهشت هزار هزار درجه
ومحو فرماید از نامه عمل او هزار هزار سیئه **وهکذا** وارد شده در ثواب
جماعت که تکبیرة الاحرامی را که مأموم درك جماعت نماید بهتر است از
شصت هزار حج وشصت هزار عمره مجملا در غالب اعمال ثوابهای بسیار
وارد شده است اختصاص باینعملهای کوچك ندارد چنانچه در ثواب صلوات
وارد شده است که جناب رسول صلی الله علیه وآله فرمود که هرگاه کسی
یکمرتبه برمن صلوات بفرستد باقی نماند از گناهان او ذرة و هرگاه کسی

برمن هزار مرتبه صلوات بفرستد نمیرد تا اینکه بشارت داده شود ببهشت
واز آنچه ذکر شد معلوم شد حکمت وحقیقت آن حدیثی که هر گاه کسی
در تمام عمر خود یک حسنه که مقبول حق باشد از او صادر شود خداوند او
را داخل بهشت مینماید و **حکمت** او اینست که هرگاه این حسنه مقبول
شد خداوند باید جزای اورا عنایت فرماید وجزای خداوندی باید بملاحظه
کرم خود باشد و آن بهشت است **پس** مبادا استبعاد کنی و بدون اعتقاد
بمحتوای این ادعیه را وخود را از این ثواب محروم نمائی بلی ملتفت باش
که این از فضل خداوند است نه بهانه عمل وهمچنین از احادیثی که وارد
شده است در ثواب گریه در مصیبت سیدالشهداء ع باآن ثواب های بسیار
هیچ استبعادی ندارد **وعلاوه** دراین مقام خاص جهت دیگرهم هست واین
و اضح میشود ببیان اینحکایات وقتی پادشاهی رفت بشکار صیدی بنظر او
آمد از عقب اوروانه شد کم کم از لشکر دور افتاد صید از نظر او پنهان
شد گرسنه وتشنه دربیابان میگردید نظر او بچادری افتاد بسوی آنچادر
رفت وداخل شد ضعیفه در آن بود چون نظر آن زن بر پادشاه افتاد با
وجود اینکه اورا نمیشناخت باو گفت اگر چه من زیاد فقیرم وبیش از این
گوسفند چیزی ندارم وپسری دارم بعلف کندن میرود باید امر معاش ما بشیر
این گوسفند بگذرد لیکن چون تو میهمان عزیزی گوسفند را برای تو ذبح
مینمایم برخاست و گوسفند را ذبح نمود وبریان کرد برای پادشاه آورد
پادشاه خورد وبیرون رفت و گفت هروقت پسرت آمد اورا بردار بیا بشهر
من در نزد پادشاه قربی دارم توسط از برای تو میکنم پادشاه بلشکر
رسیده معاودت بشهر کردند پس زن آمد وقت دیگر با پسر روانه شهر
شدند پادشاه بالای قصر نشسته بود دید آن زن با پسر میآید ایشان را
خواست ووزیر خود را خواست وواقعه را باو گفت وفرمود چقدر باو انعام
نمایم گفت هزار دینار پادشاه گفت کمست وزیر گفت دوهزار دینار باز گفت
کمست **وهکذا** تارسید بنصف دولت پادشاه گفت کم است وزیر تعجب کرد و گفت
یک گوسفند ذبح کرده وعوض بنصف دولت رسیده باز میگوئی کم است
پادشاه گفت بلی زیرا که این زن بجز این یک گوسفند نداشت پس آنچه داشت داد
هر گاه من تمام سلطنت را باو بدهم بازمعاوضه نشده است پس ای عزیز جناب
ابیعبدالله ع در راه خداوند فرزند داد مال داد سر داد آنچه داشت از همه
بالاتر اسیری عیال داد وحال آنکه کو جوانی مثل علی اکبر کو برادری
مثل عباس حال خداوند هر چه باو کرامت فرماید کمست پس چه
استبعاد دارد گریه کند گناهش راعفو فرماید بجهت انتساب بآن حضرت
اگر چه گناهان بسیار داشته باشد و حال آنکه قبول اینخدمات بجهة

گناهکاران بوده است و ازاینجهت استکه **نقل شده استکه** سیدعلی می
گوید که درایام محرم درمشهد مقدس مجلس تعزیه بود ویکی از اصحاب
ما مقتل حسین را میخواند چون باینحدیث رسید که حضرت امام محمدباقر
فرمود که هر که درعزای امام حسین بقدر بال پشه آب ازدیده او بیرون
آید حقتعالی جمیع گناهان اورا بیامرزد اگرچه بقدر کف دریاها باشد مرد
جاهلی که مدعی علم بود در آن مجلس بود گفت این حدیث نباید صحیح
باشد **چگونه** میتوان شد اینقدر گریه اینقدر ثواب داشته باشد جمع اورا
ازاینسخن منع نمودند و با او منازعه نمودند واو برگشت برخاست بمنزل
خود رفت چون روزدیگر شد گریان نزد ما آمد و گفت ای برادران چون
از نزد شما رفتم وشبشد خواب مرا دررود درخواب دیدم که قیامت برپا
شده است مردمرا در صحرای محشر جمع نموده اند ترازوهای اعمال را
آویخته اند ونامه های اعمال مردمرا گشوده اند وجهنم را افروخته اند آن
وقت تشنگی برمن غالب شد دیدم بر جانب راست محشر حوض کوثر است
مردم میروند بآنجا وبرلب حوض کوثر دومرد ویکزن ایستاده اند ومردمرا
آب میدهند اما گریه میکنند وجامه های سیاه پوشیده اند **شخصی** در نزد
من بوداز او پرسیدم ایشان کیستند گفت یکی فخر کاینات ویکی سرور
اولیاء است وآن زن فاطمه زهرا است گفتم چرا سیاه پوشیده اند گفت
مگر نمیدانی که ایام عاشورا است پس نزد فاطمه علیها السلام رفتم گفتم
ای دختر رسول خدا من ازجمله شیعیان شما هستم ازتشنگی نزدیک بهلاکت
رسیده ام مرا شربت آبی دهید آن حضرت ازروی غضب فرمود **توچگونه**
ازشیعیان مائی وحال آنکه انکار میکنی فضیلت گریه برفرزندم حسین را حاشا که
من ترا آب دهم باوحشت ازخواب بیدار شدم وآمدم درنزد شما بعذرخواهی
آه کسی که اختیار آب کوثر بدست پدرومادر اوست اورا بالب تشنه
درکنار نهرفرات شهید کردند وهرچه میگوید **اسقونی شربة من الماء**
فقد تفتت کبدی من الظماء کسی گوش بکلامش نمی کند وحال آنکه با
زخم بسیار اورا بروی خاک انداختند و عوض آب تیرها بچله کمان
گذاردند وآن جناب را تیرباران نمودند چه تیرهائیکه یکی ازآنها همان
تیر سه شعبه زهرآلود بود که برسینه مبارکش زدند که ازعقب سر برآورد
وگویا آن تیر کار آن بزرگوار را ساخت آه کسیکه آن حالت برا او واقع
شده باشد دیگرچه حاجت تیرزدن سر او **ای کاش** تیرزدن سر او اکتفا
نموده بودند بلکه اکتفا نکردند سر اورا بر سر نیزه زدند ای کاش باین
اکتفا کرده بودند نکردند چوب جفا بر لبهای مبارکش زدند **صلی الله**
علیک یا اباعبدالله یالیتنی کنت لک الفدا الا لعنة الله علی الظالمین

مقدمه سیم بدان ای‌عزیز که چند چیزاست که ضایع میرود چراغ در آفتاب روشن کردن وطعام برای شخص سیر حاضر کردن وعروس برای شخص نابینا زینت دادن واحسان بکسی که اهل آن نیست کردن وعلم را درمجلسی گفتن که اهل آن مجلس گوش ندهند واعتنا بآن نکنند که چه میگوید **ایعزیز** اولا بدانکه حقیر آنچه دراین دعاها ذکرنمایم کلام است از اینجهت اورا مسمی کردم بعنوان الکلام فی ادعیة شهر صیام ولی گوینده اقتضای مجلس را ملاحظه نماید از جهت طول و اقتصار مفید نباشد بآنچه نوشته شده است بسا هست که درمجلسی بسیاری ازآنها را بایدانداخت یا اینکه بشرح یکی از فقرات اکتفا نمود همچنین بسا هست که مجلس اقتضای بیان مطالب را را ندارد بجهت آنکه همه عوام کالانعام هستند در آنوقت این مطالب را بیندازد واکتفا ببیان قصص وحکایات نماید وبسا هست که اکثر اهل مجلس خواهند بکوشند درمطالب دقیق(۱) وعلی‌الحال هرروز چندمسئله ازمسائل فقهیه مندرج نماید که مردم شدت احتیاج را بآن دارند وهرگاه اهل مجلس را مسئله قرار دهی فرار می کنند بلکه آنهارا دراثناء مطالب مندرج ساز تا یاد گیرند بدون نفرت.

مجملا درمنبر که نشستی بدانکه همه اینها مریضند یادوائی بیاور که برای همه آنها نافع باشد یاازهمه دواها حاضر نما هر مریضی دوای خود را بردارد ودرفکر هدایت باش نه فکر شیرین کردن مجلس ببیان نمودن حکایات مضحکه واخبار غریبه که هیچ دخلی بامر دین ندارد چنانچه عادت بسیاری از اهل منبر است وزیاد تکرار مکن وزیاد تند حرف مزن که چیزی یاد نمیگیرند وزیاد هم بتانی حرف مزن که مستمع ملول میشود بلکه مدوسطر اشعار خود کن وهر روزی بدانچه اقتضا مینماید رفتار کن دربیان مطالب زیراکه مهمترین صفات عدالتست بلکه عدالت وضع هر چیز است درمقام خود و اینست معنی عدل خداوند وبهمین بیان استدلال میتوان نمود باینکه آباء و اجداد و امهات جناب رسول که حامل یاحامله نور آن بزرگوار که درعالم حقیقت متحد بود بانوار سیزده معصوم کلا باید موحد باشند ومشرک نباشد بهمین جهتی

۱ـ گر نبودی خلق محجوب و کثیف — ور نبودی خلقها تنگ و ضعیف
در فصاحت داد معنی داد می — غیر از این منطق لبی بگشادمی
رنگ و بو درویش ما بس کامه است — لیک نوبتی سخن کردیم بست
اشتغال از رنگ و بو ولا مکان — هست شادی و فریب کودکان
چونکه با کودک سر و کارت فتاد — پس زبان کودکی باید گشاد
بقدر عقل هر کس گو تو با وی — اگر هوشی مده دیوانه را می

که ذکر شد که خداوند جل شأنه عادل وحکیم است وهرچیز را درمقام خود مقرر میفرماید چگونه میشود که خداوند نور مقدس را درصلبها ورحمهای مشرکین ومشرکات قراردهد تعالی عن ذلک علوا کبیرا .

ووجه دیگرهم میتوان ذکر کرد وآن اینستکه در کتاب مجالس المتقین راوی میگوید روزی وارد شدم بر انس بن مالك بعد از آنکه طعام صرف شد دستمال حاضر نمودند چون چرك آلود بود اورا انداخت درآتش چرك اورا برداشت اورا نسوزانید من تعجب کردم ازسبب او استفسار نمودم گفت روزی جناب رسول تشریف آوردند بمنزل من و طعام حاضر نمودم بعد از آنکه دست مبارکش واشته این دستمال را حاضر نمودم دست مبارك را پاك نمود ازآن روز تا بحال آتش دراو اثر نمیکند **وهمچنین** مأمون سؤال نمود از حضرت امام رضا (ع) که سبب آنکه وقتی ابراهیم را خواستند در آتش بیندازند اصلا خوف نکرد اما وقتیکه سحره زمان موسی سحرهای خود را انداختند موسی (ع) خوف نمود تا اینکه امر **لاتخف انك انت الاعلی** باو رسید فرمودند ابراهیم چون انوار ما در صلب او بود مطمئن بود که نمیسوزد اما حضرت موسی چون انوار مادرصلب اونبود ازاینجهت خوف نمود **ای‌عزیزان** آن نور که در کوه طورتجلی نمود بقدر سرسوزنی از نور ایشان یا نور شیعیان بود بواسطه تجلی نور هرچه مریض در وجه ارض بوده همه صحیح شدند آبها شیرین شد کوه طور مانند ریگ روان شد جناب موسی سه روز یاهفت روز مدهوش بود پس لامحاله این نورهم صلب که باشد او را نباید بسوزد و او نمیشود مگر اینکه مؤمن باشد اما عایشه وحفصه وامثال ایشهاپس حامل نبودند باینجهة است که میسوزند یااینکه بطن رسول (ص) مس بطن آنها ننموده است **مجملا** مقصود ازاین مطلب با اختصار اینستکه بدانی هرمطلبی را درجه مقام بیان نمائی وازاین بابست که حضرات ائمه دربیان مطلب نسبت باصحاب خود مختلف بودند بعضی اسرار را ببعضی فرمایش میداشتند وبعضی فرمایش نمیکردند وهمچنین بعضی را فقه تعلیم میکردند وبعضی را کلام وبعضی را توحید بجهت اختلاف ایشان در استعدادات وباین واسطه است که نهی فرمودند ازانتشار اسرار ایشان **زیرا که** همه کسی را تاب تحمل آن نیست وساعتست که موجب کفر میشود وازاین جهت است که درحدیث استکه فرمود امتحان کنید شیعیان مارا بر محافظت ایشان دراوقات نماز ومحافظت اسرار ما پس رعایت مراتب را درهرحال داشته باش اگر بیان مطلبی احیاناً در بین مجلس شد واستعداد آنها کامل نیست باختصار بکوش وبگذر تاسالم باشی از برای جواز آنچه گفتم از سلوك ائمه علیهم السلام بالاتر نیست مگر نشنیدة احوال سیدالشهدا را در

اول شب عاشورا که جهت امتحان کسانیکه همراه بودند بعداز حمد و ثنا فرمودند که بدانید من فردا دراین زمین کشته میشوم و هر کس هم با من است کشته میشود غیر فرزندم علی حال من بیعت خودرا از گردن شما برداشتم بهر کجا که میخواهید بروید **دربعضی** از کتب دیده شده که سکینه‌خاتون میفرماید دیدم که پنج پنج دهده پدرم راگذاردند ومیرفتند اما رنگ پدرم متغیر میشد تاآنکه باقی نماندند الاآنها که قابل بودند هر کدام برخاسته وعرض کردند و هر کدام که ماندند مقامشان باینجا رسید که در زیارت ایشان میفرماید **بابی انتم وامی طبتم وطابت الارض التی فیها دفنتم وفزتم فوزاً عظیما - ای والله** چه فوزیست ازاین فوز بالاتر که شخص خون خود را در رکاب امام بریزد آیا نمیبینید که ابی الفضل العباس بجهت جان نثاری بمقامی رسید که باب الحوائج است وهرصاحب حاجتی بالتجاء باو بمراد میرسد و گویا سبب او این باشد که او چون بمراد نرسید که رسانیدن آب بخیمه‌گاه باشد امیدواران بالتجاء او بمراد میرسند کم مرتبهٔ نیست که شخص دست او بیفتد و اعتنا بدست نکند و متوجه مشك باشد و اورا بدندان بگیرد وهمچنین چشم بخیمها داشت بلکه بجگر سوختگان و اطفال برساند که یك مرتبه تیر بر مشکش زدند آبها ریخت نا امید شد

مقدمه چهارم گوینده بایدملتفت باشد که آنچه راکه درحق خودرعایت باید بکند وآن بسیاراست ولی کلا بسه چیز راجع میشود نیت خود رانیك ومقصود او خودنمائی ومدح مردم نباشد بلکه مقصود هدایت ناس و تنبیه غافلین و ترویج شرع مبین و انتشار اخبار ائمه طاهرین صلوات‌الله علیهم اجمعین باشد تا رستگاری دنیا و عقبی یابد و بداند همینکه غیراین مقصود او باشد اولا حاصل نمیشود بر فرض هم که مقصود حاصل شود و مردم هم مداح او باشند کلا فقیر وعاجزند و از ایشان بدون مشیت خداوند جل‌شأنه نفعی نمیرسد چنانچه بدون مشیت او هم نمیتوانند ضرری برسانند بلکه بساعست درمقام اذیت شخص برمیآیند چنانچه این مرحله ازاحوال محمد و آل محمد معلوم میشود که چقدر در مقام اذیت ایشان برآمدند و کلا نتیجه بر عکس داد چنانچه در ابواب حالات هر یك این مرحله معلوم میشود و این حدیث شریف را تیمناً ذکرمینمایم **درمصابیح القلوب** روایت نموده است که منصور دوانقی‌خواست جناب امام جعفر صادق (ع) راکوچك نماید فرستاد ازاطراف خاصه از شهر هائیکه محل سحره بود هفتاد ساحر جمع نمود و ایشان را امرنمود که باعجاب سحرهائی بکار برند در مجلس که موجب خجلت این بزرگوار شود وآن هفتاد نفرهم نهایت سعی را نمودند ومنصور بسیاری از اعیان و اشراف را خواست وآن بزرگوارراهم دعوت

نمود وآن هفتاد نفر سحرهای خود را انداختند صورتهای شیر و پلنگ و اژدها وامثال آنها شد ورو بآن بزرگوار کردند خطاب بآنها فرمودند که برگردید رو بصاحبان‌خود هر سحری برگشت وصاحب خودرااهلاك نمود واین مرحله موجب زیادی عزت آن بزرگوار شد (عدوشود سبب خیراگر خداخواهد) **مگر** نشنیدی که فرعون ونمرود چقدر طفلرا کشته که ابراهیم وموسی متولد نشوند آنچه خداوند خواست همان شد موسی را در خانه فرعون پرورش داد پس از بنده کاری ساخته نمیشود علاوه بر اینها که ذکر شد اگر نیت تو مغشوش باشد از عهده مطلب کماهوحقه نمیتوانی برآئی و اگر هم برآمدی شیرینی در کام مستمع نداری واگرداشته باشدلذت روح حیوانی است نه انسانی چنانکه در **کتاب** خلاصة‌الاخبار ذکرشده‌است که در زمان سابق جمعی بودند که درختی میپرستیدند شیطان هم در آندرخت میرفت وبا ایشان صحبت میداشت وایشان چنان گمان میکردند که صحبت از درخت است و این مرحله موجب مزید اعتقاد آنها میشد بآن درخت تا اینکه عابدی رفت که آندرخت را بکند شیطان هم بصورت انسان آمد و مانع شد ازکند آندرخت معارضه شدت یافت تااینکه بیکدیگر آویختند عابد شیطان را بزمین زدشیطان دید از عهده بر نمیآید باو گفت‌از کندن ایندرخت اگر مقصود تو ثوابست از اوبگذر من از برای تو چیزی فراهم آورم که اجر آن زیاده براین باشد واینکه من مادامی که‌تو زنده‌باشی روزی دودینار طلا برای تو میآورم تو تصدق کن بفقراء عابد بیچاره‌فریب خورده دست از شیطان برداشت چند روزی وفا بقرار داد نمود بعد دیگر نیاورد عابد دید که او تخلف نمود باز آمد درخت را بکند باز شیطان بصورت مردی آمده مانع شد بایکدیگر آویختند این دفعه شیطان‌عابدرا بزمین افکند عابد متعجب شد کهچه چیز سبب شد که آندفعه من‌غالب‌شدم واینده‌فه تو غالب شدی گفت بواسطه آنکه دفعه اول غرض تو لله بود ایندفعه مقصود دینار است پس همینکه مقصود خداوند باشد از عهده بیان مطلب برمیآئی و کلمات تو برقلوب نشست میکند والاازعهده برنمیآئی اگرچه زحمت بسیارهم بکشی ومطالب تو در کامها شیرینی حاصل نمیکند اگرچه حکایات شیرین بیان‌نمائی‌واین وصیت را از حقیر گوش کن بتجربه براین حقیرمعلوم شده‌استوآن مطلبی که تجربهٔ رسیده اینستکه‌ای عزیز سعی کن در تهذیب‌صفات وپاکیزه نمودن ملکات واحتراز ازمعاصی وبآنچه بگوئی عمل نمائی زیرا که درحدیث‌معتبر وارد شده است از حضرت‌رسول (ص) که اشد ناس از جهة حسرت و ندامت در قیامت سه طایفه اند **اول** مولائیکه غلامی داشته باشد و آنغلام اطاعت خداوند را نماید وآن آقا

مخالفت چون روز قیامت شود آن عبد به بهشت میرود و آن آقا بجهنم
چون مولا بیند غلام خودرا دربهشت وخودرا در جهنم حسرت اوشدیدشود
دوم مال داریست که مال را تحصیل‌نموده وحقوق خداوند را ادا ننموده
وبعد وارث او انفاق نموده حساب را از او میخواهند و ثواب آن در نامه
عمل دیگر است حسرت اوشدید شود **سوم** عالمیست که در دار دنیا مردم
را هدایت نمود و خود آنچه گفته عمل نداشته چون‌روز قیامت شود میبیند
مردم را که بواسطه گفته‌های او ببهشت میروند وخود او بجهنم حسرت بر
او شدید میشود پس ای عزیز بسیار قبیح است که شخص بگوید
چیزی را و باو عمل ننماید چنانچه شناعت او از این آیه **اتامرون الناس
بالبر و تنسون انفسکم** (۱) معلوم میشود و حال آنکه
در حدیث است که‌درتوراة پنج حکمت‌است که معصوم(ع)فرموده‌است‌دوست
میدارم‌مکرراوراًمطالعه نمایم‌درحدیث دیگر است در الفاظ موسی نقش
بوده است که عالمی که عمل ندارد باابلیس برابر است پادشاهی که عدل
ندارد بافرعون برابر است فقیریکه صبر ندارد باسگ برابر استزنیکه
عفت ندارد باکنیز برابر است

والبته میدانی که بدتر از این پنج نفره اولست پس راضی مباش
که باشیطان برابر باشی هادی مردم باش بکردار وگفتار نه بگفتار تنها
وحال آنکه‌ممکن نیست که در اینحال بگفتارهم بتوانی هدایت نمائی‌زیرا
که تأثیر درکلام نخواهدبود چنانچه شرطست قدر پیغمبری وامام عصمت‌و
وجوه عقلیه ازچند چیز است وازآنجمله است دووجه **اول** آنکه‌اگر عصمت
نداشته باشند وهر دوراحل‌معصیت باشند تاثیر در کلام‌ایشان نمیباشدوهدایتی
که مقصود استاز اوسال‌حاصل نمیشود چنانچه حدیث‌تمره معروفست ضعیفه
طفلی داشت که خوردن‌خرماازبرای‌اومضربود وآنچه میخواست‌ممتنع نشود
نمیشد وباز میخوردواورا آورد نزد آن بزرگوار که بفرماید خرمانخورد آن
حضرت‌فرمود‌نخوام‌امروز‌خرماخورده‌ام باو‌نمیگویم اوراروزدیگربیاورروز
دیگر آوردفرمودخرما نخور واضح‌استکه‌بجهت دستورالعمل‌دیگرا-
نگوئی که پس چرا کلام بسیاری از انبیاء تأثیر نمیشود بلکه فرمایشات
خود این‌بزرگوار به بسیاری اثر نداشت زیرا که‌جواب آنواضح‌استو آن
اینستکه تأثیر کلام او موقوفست بدو چیز یکی سعادت گوینده‌ودیگری عدم
شقاوت شنونده وتأثیر ننمودن از انبیاء از جهت قساوت‌قلب شنونده میباشد
چنانچه آنها که‌شقاوت‌نداشتند فوراً متأثر میشدند وبر خداوند نیست بلکه
خداوندنداشته که رسول‌وامامی که قرار میدهد تابوتمام باشد که ازجانب خدا

---

۱ - وغیر تقی یأمر الناس بالتقی   طبیب یداوی الناس وهو علیل
طبیبی که خود باشد اوزردرو   از او داروی سرخ روئی مجو

حجت‌تمام باشدواین‌موقوف باینستکه‌عصمت داشته‌باشدتامواردمهده‌بهرمند
و هدایت یابند **وجه دوم** آنکه متمم ماتحن فیه اینستکه انبیاء و ائمه
مقرر ازبرای خلقند باید هادی‌خلق‌باشند وآن موقوف‌باینستکه‌هادی‌باشند
بگفتار وهم بکردار زیراکه اگر کردار ایشان موافق‌باگفتارایشان‌نباشد
درآنوقت اگرچه بگفتار هادیند اما بکردار مهلکند وغرض‌ازبعثت حاصل
نیست واین بودیکی ازجهات تحمل صدمات وصبر بر آن وبرخودقراردادن
مشقات طاعات و کثرت دعوات ومناجات واعتذار سیئات بانبودن آنها که
مردم یادگیرند وبایشان تاسی نمایند تاافعل ایشان هادی خلق باشد چنانچه
وارد استکه اعرابی ازبنی‌سلیم بخدمت جناب رسول آمد و معجزه دید و
مسلمان شد پیغمبر ازبرای اوناقه طلبید باعمامه وطعام یکی اورا ناقه‌داد و
جناب امیر اورا عمامه‌داد وسلمان برای‌طعام بدرخانه فاطمه‌رفت فاطمه‌قسم
یاد کرد که سه‌روزاست ماطعام نخورده‌ایم وحسنینم ازگرسنگی اضطراب
می کردند تابخواب رفتند پس‌فرمود اکسلمان پیراهن‌مرا بگیر ونزدشمعون
یهودی ببر وبگو فاطمه میگوید صاعی‌خرمابمن قرض بده سلمان بفرموده
عمل نمود شمعون پیراهن را گرفت ومیگریست ومیگفت ایسلمان زهد در
دنیا اینست که حضرت موسی بن‌عمران بآن‌خبر داده واز برکت آن‌پیراهن
بشرف اسلام فائزشدتفصیل حدیث بعداز این انشاءالله مذکور میشودمقصود
همین‌جزء بود پس‌اگر این‌رفتار را نداشت البته این‌مرد مسلمان‌نمیشد چون
این رفتاربود رفتار ایشان مقام چادر آنمظلومه چنان بود در حدیث معتبر
وارد شده‌استکه‌روزی جناب امیر (ع) محتاج‌بقرض شدند چادر آن‌مظلومه
را نزد یهودی برد برهن گذارد وآن‌چادر ازپشم‌بوده ندرکیمو گرفتندپس
آن یهودی چادررا درحجره نهاده چون شب زن یهودی بآن‌حجره درآمد
دید نوریازآن‌چادرساطع‌میشود که تمام‌حجره را روشن کرده چون‌آنحالت
غریبه مشاهده کرد نزد شوهر آمده و آنچه دیده بود باو گفت یهودی از
استماع این‌سخن متعجب‌شده وفراموش کرده‌بود که چادرفاطمه درآن‌حجره
است پس بسرعت روانه شد دید که شعاع چادر آن ملك عصمت است که
مانند ماه‌شب چهارده خانه رامروشن کرده پس‌بازوجه بخانه‌خویشان دویدند
وهفتاد نفر ازبرکت شعاع آنچادر همگی ازظلمت کفر داخل درنوراسلام
شدند اینستکه بعدازاینکه اینمطلب را خوب‌فهمیدی ودرمقام بر آمدی
بند اهل مجلس نیستی و حقرا در نظر داری آنوقت باید ملتفت باشی که
ذکر اخبار غریبه و قصص عجیبه چندان باعث حسن مجلس نمیشود بلکه
رعایت کن‌ذکر اخبار معتبره را وعمداً بکوش‌درذکر اصول‌وفروع‌وفضائل
ائمه طاهرین علیهم‌السلام‌هرگاه آن دو چیز را رعایت نمودیاگر حدیثی

که مردم بدانند وتونیکوئی شیرینی ندارد بشرط بیان‌خوش برفق ومدارا
وتأنی وسطوختم‌مجلس رابنمائی بذکر مصائب‌ائمه طاهرین‌علیهم‌السلام‌وبا
حالت نیك ورقت قلب خود وسائرین دعاکن واین فقیر راهم ازدعا کردن
ازنظر نینداز وبدردها مردم را متذکر شرمندگی ونبودن توشه‌وطول‌سفر
وعقبات آن نمائی که موجب رقت قلب ایشان میشود آمین را باحالت
بگویند اثرزیاده در استجابت دارد و در ذکر مصیبت زیاد اکثار مکن
همینکه خوب انقلاب حاصل‌شد متوجه دعاشو ومردمرا کسل مکن اگردارای
شرایط باشی یکقطره آنهم کافی است مجلس را بشیرینی ختم نما و در
مصیبت زیاد جسارت مکن چنانچه میبینی رسم اینحقیر را دراین مجلس
ودر فضائل زیاد است و اشاره بهمان مصائب مشهوره از برای رقت قلب
کافیست مگرعطش‌تشنگی ایشان کم مصیبتی است **عزیزمن** فاطمه با همان
قناعتی که داشت‌هنگام رفتن‌سفر آخرت آرد خمیر کرد که نان طبخ‌نماید و
اطفال اوگرسنه‌نباشند باشتغال جناب امیر(ع) وحال آن که مثل آن جناب
را ببالین داشته و دروصیتهای خود سفارش هریکرا مینمود باوجود این
مقام فرزند عزیزش در کربلا آنچه‌اظهار تشنگی نمود کسی آب نداد بلکه
کار بجائی رسید چون‌علی‌اکبر ازمیدان برگشت واظهار عطش نمود آن
بزرگوار انگشتر دردهان او گذاردند ای عزیز خداوند بموسی خبرداد که
ابموسی **یحول‌العطش‌بینه وبین‌السماء کالدخان** واین بود که‌درآخر
بشمر فرمایش‌نمود **فان کنت لابد من قتلی فاسقنی شربة من الماء**
ازنکرد **الا لعنة الله علی القوم الظالمین** **مقدمه پنجم** درباب
رعایت این‌ماه عزیزاست که باید درروزآخر ماه شعبان‌تأسی بجناب‌رسول
نمود همان خطبه آن‌بزرگوار را بخواند که از تمام داود ومردم را به
شرافت او مطلع سازند وایشانرا تنبیه‌نماید که رمضان گفتن بدون‌اضافه
ماه خوب نیست چنانچه‌بطریق صحیح روایت‌شده ازحضرت امام‌محمدباقر
(ع) ماذکر نمودیم رمضان را آن‌بزرگوار فرمودند نگوئید این رمضان
رفت وآمد بعلت اینکه رمضان اسمی است از اسماء خداوند و خداوند
نیآید ونمیرود ولیکن بگوئید ماه رمضان چون اینماه ماه خداوند است و
باید متنبه ساخت ایشان را که باید رعایت حرمت او را وشکر این نعمت
را بجاآورند چه اینماه در نزد جمیع انبیاء محترم بوده است بجهت نزول
جمیع کتابهای آسمانی درآن زیراکه صحف ابراهیم در سیم اینماه نازل
شد بمقتضای مساعدت‌حکمت وباین‌واسطه این‌ماه عزیز درنزد جمیع انبیاء
محترم بوده است ولیکن نظر باینکه خداوند جل‌شأنه حکیم است‌وجناب
رسول‌را افضل‌فرموده است ازجمیع‌انبیاء لهذاهرچیز افضل‌را بآن‌بزرگوار

مرحمت داشته چنانکه نمازیکه در شریعت آن بزرگوار است افضل
از نماز شرایع سابقه است و همچنین زکوة وحج وغیر اینها وازآن جمله
افضل روزه ها را باین امت مرحمت نموده است که روزهٔ این ماه
باشد وفضلیت این ماه شریف را ازبرای این امت مقرر فرموده چنانچه‌از
جناب سیدسجاد ع مرویست که خداوند در هرشب هفتاد هزار گنهکاراز
آتش جهنم نجات میدهد ودرشب آخر بقدریکه درتمام‌شبها آزاد فرموده
آزادمیفرمایدپس‌باید‌اهل‌ایمان‌این‌نعمت‌باین عظیمی را شناخته واین‌شرافت
کبری را ازدست نداده نوعی ننمایند که ازاینماه بیرون روند نیامرزیده
نعوذبالله وحتی‌المقدور باید خود را ازفیوضات آن بهرمند نمایند واعمال
واردهٔ درآنرا بجا آورند خاصه درهر شبی ازشبهای اینماه ازجناب‌رسول
(ص) وارد است یعنی جناب امیر روایت نموده است دو رکعت نماز بکند
درهر رکعتی بعدازحمد سه‌مرتبه سورهٔ توحیدرا بخواند وبعداز آن هفتاد
مرتبه بگوید استغفرالله هفتادهزار گناه او آمرزیده شود حضرت امیر ع
فرمود رسول‌خدا شش‌مرتبه قسم خوردند که هر کس این نمازرابکند امر
نماید خداوند عالم هفتادهزارملك را که برای اوحسنات نویسند وسیئات
اورا محونمایند و درجات اورا بلند کنند تاماه رمضان آینده و در بهشت
قصرها برای اوبنا کنند ودرختها غرس نمایند وباو عطا نمایند ثواب‌هفتاد
هزارحج وهفتاد هزاربنده آزاد کردن؛ وهمچنین سایر اعمال وادعیه که‌در
اینماه شریف واردشده بجا آورند والبته در اینماه نوافل‌را ترك ننمایند
خاصه نوافل شب را **انس بن‌مالك میگوید** روزی آب بر دست جناب
رسول خدا ریختم که دست‌خودرامیشویند‌فرمود ای انس اگربخواهی‌عمرتو
طولانی‌شود افشا کن‌سلام را واگر خواهی خیر وبرکت در خانهٔ تو پیدا
شود پس بشوی دست خودرا قبل ازطعام و ترك مکن نماز شب را که از
آداب صالحین است والبته دراین شهر اهل ایمان ترك‌ننمایند آن را بعد
ازآن دعای‌سحر را خاصه دعای ابوحمزه، وچون قرآن شریف دراین ماه
نازلشد لهذا بهار‌تلاوت قرآن است بتأنی وتدبر قید زیاد خواندن مباش
مقید باش بصحیح خواندن مجملا بآنچه درخطبهٔ رسولخداست عمل نماید
خاصه افطار روزه داران را و آنچه درزمان ما متداولست که دانهٔ خرما
میدهند خوب کاری نیست زیراکه درخود حدیث است که بآن داده‌شود‌ثواب
افطار هرگاه برزیاده برآن قدرت نداشته باشدپس باوجود قدرت زیاده
برآن چه حسنی دارد دانهٔ خرما دادن والبته محافظت بر روزه های این
ماه نماید وبس است دربزرگی گناه افطار آن عمداً که کفارهٔ آن‌دوماه
پی‌درپی روزه گرفتن باشصت مسکین طعام دادن بایك بنده آزاد کردنست

ودر ثواب روزهٔ آن درحدیث معتبر وارد شده است که هر کسی بهشت مشتاقست ولی **بهشت بچهار طایفه مشتاقست :** قاری قرآن ، ذاکر رحمان، صائم شهر رمضان ، مطعم جعان ـ وهمچنین از جناب رسولخدا وارد است فرمودند شبی مرا بمعراج بردند چون داخل بهشت شدم قصر هائی دیدم از یاقوت سرخ که باطن آن از ظاهرش نمایان تر از جبرئیل پرسیدم این قصرها از کیست گفت از هر کس از امت تو که اطعام طعام کند و کلام خودرا پاکیزه کند ونماز کند درحالیکه مردم خواب باشند وهمیشه روزه بدارد گفتم امت من طاقت این چهار چیزرا ندارند گفت مقصود از طعام اینستکه نفقهٔ عیال خود را بدهند و مقصود از پاکیزگی کلام اینستکه **سبحان الله و الحمدلله ولا اله الاالله والله اکبر** بسیار بگوید ودر حدیثی صبح دهمرتبه وشام ده مرتبه بخواند ومقصود از نماز در حالتی که مردم خواب باشند آنستکه نماز عشارا کرده بخوابد که یهود ونصاری نماز نکرده میخوابند ومقصود ازهمیشه روزه گرفتن آنستکه شهر رمضان را روزه بدارند **پس ای عزیز** فریب شیطان را نخوری و روزهٔ خودرا ناقص نمائی وافطاررا بعداز نمازمغرب تا بعداز آنکه تعقیب خواندی چون در حالت صوم دعا مستجابست بخصوص بعداز نمازمغرب ودروقت افطار ادعیه اورا خاصه سوره قدررا و این دو دعای کوچکرا : «**اللهم لك صمت وعلی رزقك افطرت وعلیك توکلت**» و «**بسم الله الرحمن الرحیم یا واسع المغفرة اغفرلی**» البته ترك مکن وهرشب یکنان تصدق بده که ثواب آزاد کردن بنده دارد واگر میتوانی هر شب زیارت کن جناب ابیعبدالله (ع) را وروزها یاد کن تشنگی وگرسنگی آن بزرگوار را ـ **نقلکرده‌اند که** عمرو بن لیث صفاری امر کرد لشکر او جمع شدند صد و بیست علم برپاشد هرعلمی علامت هزارنفر همینکه این عددرا دید اشکش جاری شد وقتیکه از دنیا رفت او را درخواب دیدند در منزلی رفیع جای داشت باو گفتند از کجا یافتی و باین مقام رسیدی گفت مرا درقبر گذاردند نکیرین بجهت سؤال از من آمدند از عهده برنیامدم خواستند مرا عذاب کنند طرف راست قبر شکافته شد جوانی خوشروی وارد شد و گفت واگذارید اورا که خداوند بمن بخشید گفتند سمعاً وطاعة ورفتند من دست بدامن او انداختم وگفتم تو کیستی که دراین وقت بفریادمن رسیدی فرمود

چشم دل باز کن بآیهٔ نور	گر تجلی تنت شود چون طور
نور طور است سینهٔ سینا	آیهٔ نور و دیدهٔ بینا
جسم چون طور میشود منفك	مقتبس گر بجان شود مدرك
سطر قرآن چو خط ایمانست	مایهٔ روح وراحت جان است

مثم حسین بن علی بن ابیطالب ع بجهت آن قطره اشکی که آن روز ریختی بفریاد تو رسیدم **پس** توهم یاد کن احوالات آن امام را خاصه وقتی که با لب تشنه بروی خاك افتاده هرچه استغاثه میکرد کسی بفریاد او نمیرسید بلکه تیر وشمشیر بر بدن مبارکش میزدند

الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس اول ـ دعای روز اول

در ثواب دعای این روز وارد است که هر کس این دعارا در این روز بخواند بعدد هرروزی هزار حسنه براو نوشته شود وهزار گناه از نامه عمل اومحو شود وبلند شود از برای او هزار درجه چنانچه در نماز شب دوم وارد است که هر که درشب دوم اینماه چهارر کعت نماز بکند در هرر کعت بعد از حمد بیست مرتبه سورهٔ قدر را بخواند خداوند گناهانش را بیامرزد و روزی اورا وسعت میدهد و کفایت امر آنسال او را بکند ، دعا اینست «**اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین و قیامی فیه قیام القائمین و نبهنی فیه عن نومة الغافلین و هب لی جرمی فیه یا اله العالمین**» اما بیان فقرات آن :

بدان ای عزیز که شرافت هرچیزی را سببی است وظاهر است که بدون سبب شرافت بر ابناء جنس خود نمیشود چنانچه شرافت آسمان هفتم بعرش است (۱) وشرافت آسمان چهارم بیت المعمور است و شرافت مکه بیت الله و ام القری بودنست شرافت مساجد بانتساب آنهاست بخداوند شرافت مدینه بجناب رسول وشرافت نجف بجناب امیر (ع) و کربلا بجناب سیدالشهداء وهکذا اشیاء دیگر وشرافت کل اینها بواسطهٔ جناب رسولست زیرا که خداوند خلق نمود از نور آن بزرگوار جوهری را آن را بدونیم فرمود بنیم شفقت فرمود عرش شد ونیم دیگر نظر هیبت فرمود آب شد وشرافت بیت المعمور بودن اوست محل انوار مقدسهٔ چهارده معصوم چنانچه شاید در مجلس آتیه اشاره بآن شود و شرافت مکه بولادت جناب امیر است در آن ومدینه بمهاجرت رسول ص ودفن آنجناب است در آن وآن

---

۱ ـ در بزرگی عرش **وهو الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء** از آیهٔ شریفه معلوم میشود که عرش و آب پیش از خلقت آسمانها وزمینها خلق شده زیرا که ترجمه آیه شریفه اینستکه او است خدائیکه خلقکرد آسمانها و زمینها را وحال آنکه بود عرش او بر آب ودرحدیث وارد است که آسمانهای هفتگانه و زمینها و دریاهائی که میتوصفت از پیش آمدن و کوههای یخ وهوا وحجابهای نور و

واحسان شوند واینکه متذکر گرسنگی وتشنگی فقرا شوند ورعایت ایشان نمایند وبواسطهٔ رعایت ایشان بمقتضای ارحم ترحم مستحق رعایت پروردگار منان شوند واینکه بظاهر متصف بصفات حق شوند چه او نمیخورد ونمیآشامد وجماع نمیکند وهکذا روزه دار هم متصف ببعض صفات حق میشود وواضحست که باینحال قرب از برای او حاصل میشود زیرا که واضح وظاهر است که قرب بحق فرع اتصاف بصفات حقست واز این جهتست که **در حدیث است که** چهار طایفه اند که دعای آنها مستجابست : روزه دار تا افطار نماید ، بیمار تا خوب شود ، حاج تا مراجعت نماید ، جهاد کننده تا برگردد پس روزه دوائی استکه طبیب حقیقی در اینفصل شریف امر بآن فرموده تا بکار برده نفع کلی از آن حاصل نماید ــ **روزه سه قسم است** : روزهٔ عام ، خاص ، خاص الخاص **اما روزهٔ عام** پس آن احتراز از امور شرعیه است قربة الی الله وآن خوردن وآشامیدن وجماع کردن وطلب منی کردن وغبار بحلق رسانیدن وسر زیر آب فرو بردن ، شب با جنابت عمداً تاصبح باقی ماندن ، قی کردن اماله کردن ، قصد افطار کردن چه قصد افطار در زمان بعد باشد بنا بر اقوی یاقصد افطار بالفعل بنا برمذهب مشهور **منصور بل الاجماع فی بعض الصور وهو رفع الید عن الصوم الذی هو الامساك بان یصمم علی اعدمه** پس هرگاه تردید نمود برافطار وعدم آن بآن باطل میشود مگر اینکه سبب تردید امری باشد که حقیقت آن معلوم نباشد مثل ضرر داشتن ونداشتن ووقوع امری که مسئله آنرا نداند که میگوید اگر ضرر ندارد یاموبطلان روزه نباشد روزه را تمام میکنم و الا افطار میکنم که این تردید ونحو آن موجب فساد صوم نیست مثل دروغ برخدا ورسول وامام ع که موجب بطلان نیست بنا براقوی و همچنین است دود وبخار بلی برای اهل ایمان سزاوار نیست عدم احتراز از دود قلیان بر نحو متعارف بلکه البته از آن احتراز کنند **مجملا** روزهٔ عام احتراز از مفطرات شرعیه است آنچه اقتضا کند اجتهاد او یا تقلید او از برای عوام که البته در آن تقلید نمایند **واما روزهٔ خاص** پس آن آنستکه علاوه از احتراز این امور جمیع بدن او روزه باشد از محرمات شرعیه چنانچه تأکید در آن بخصوص در اثناء شریف زیاد است چنانچه از فقرات خطبهٔ که درمجلس سابق ذکر شد واضح شد واز این جهت است که در بسیاری از احادیث وارد استکه غیبت روزه را باطل میکند وهمچنین دروغ وفحش بلکه ظلم یعنی این روزهٔ خاص که روزهٔ کامل باشد باطل میکند **واما روزهٔ خاص الخاص آنستکه علاوه** بر مفطرات شرعیه وحفظ اعضاء و جوارح از معاصی قلب او هم روزه باشد از غیر حق وقلب خود را هم نگاهدارد از توجه بغیر حق چنانچه در بعضی

اخبار وارد است که روزی حضرت عیسی در مناجات عرض کرد پروردگارا دوستی از دوستان خود را بمن بنما خطاب رسید در فلان موضع برو آنجا مارا دوستی است اورا دریاب آن حضرت در آن موضع رفت دید زنی که نه چشم دارد ونه دست ونه پا افتاده ومور ومگس بروی جمع آمده و ذکر زبانش «الحمدلله علی نعمائه والشکر لله علی آلائه» است آن جناب تعجب نموده پیش رفت وبر او سلام کرد آن زن گفت علیك السلام یا روح الله فرمود ای زن تو هرگز مرا ندیدهٔ از کجا دانستی که من عیسی هستم گفت آن دوستی که ترا بمن راه نمود مرا معلوم کرد آن حضرت فرمود ای زن تو نه چشم داری ونه دست ونه پا اندام تو تباه شده بچه نعمت شکر می کنی گفت الحمدلله دلی دارم ذاکر وزبانی دارم شاکر وتنی دارم صابر خدارا بیگانگی یاد میکنم که هرچه آلات معصیت بوده از من گرفته اگر چشم داشتم بنامحرم نظر میکردم واگر دست داشتم لقمه حرام برمیداشتم ومیخوردم واگر پا داشتم از پی لذات میرفتم این نعمت که خدا بمن داده بهیچکس نداده عیسی فرمود در اینجا با این حالت که داری که غمخواری ترا می کند گفت آنکس که هفت آسمان ها را معلق میدارد فرمود ترا چه آرزو است گفت دختری دارم بحد زنان رسیده است دلم گاهی بسوی فکر آن میشود از حقتعالی میخواهم که این غم را از من بردارد تا دلم خالص برای حقتعالی شود عیسی میفرماید که چون پارهٔ راه رفتم دیدم دختری افتاده شیر او را پاره کرده گفتم سبحان الله آن زن بمراد رسید پس روزهٔ خاص الخاص مخصوص ساختن توجه است بحق واورا خواستن وپس از غیر او گذشتن چنانچه جناب خامس آل عبا (ع) از هر چه داشت گذشت برای خدا مثل جوان هیجده ساله و طفل شیرخوار ومثل عباس وسایر برادران وخویشان واز جان خود گذشت بلکه بعض از بدن گذشت وتسلیم کرد اورا تا پایمال سم ستوران کردند که هرچه هست دادهشود تامقام ایستادگی وتسلیم رضای او خوب ظاهر شود و یکی از حکمتهای اسب تاختن همین باشد که هر چه داشت داده باشد حتی استخوانهای بدن را واز همه بالاتر از عیال خود گذشتن که آنهارا برشتر برهنه سوار نمایند ومانند اسیران روم وفرنگ شهر بشهر گردانیدند وآن بزرگوار دارای مقام امامت بود اما آن زنان وطفلان بر ایشان چه گذشت که با اینهمه صدمات که در شب عاشورا بر ایشان وارد شده عصر خیمه ها را آتش زده وآن زنان باطراف بیابان از ترس دویده با اینحالت بنا بروایت مشهور همان عصر ایشانرا برشتران سوار نموده از راه قتلگاه روانهٔ کوفه نمایند ؛ مگر چقدر طاقت داشتند ؛ زیاد مشکل است دیدن یا شنیدن و خودداری کردن.

مکانها بواسطه آنچه ذکر شد شرافت یافت و نیز بعضی زمان ها شرافت یافت بواسطهٔ سببی از آنجمله روز جمعه بولادت رسولخدا غدیر با ظهار ولایت بامیر مؤمنان ، نوروز بقتل عثمان و استقرار آن بزرگوار بخلافت عید اضحی بفراغت حاج از اعمال ورسیدن فدا برای اسماعیل وسایر ایام **وهمچنین** پارهٔ از لیالی شرافت دارد بر پارهٔ دیگر بواسطهٔ سببی شب جمعه بجمعه،شب نیمه شعبان بولادت حضرت حجت عجل الله فرجه، شب قدر بنزول قرآن وتقدیر ولایت در آن **وهمچنین** پارهٔ از ماههای شرافت دارد بر پارهٔ دیگر ماه ذی الحجه بواسطه قرار حج و بودن بعضی ایام شریفه در آن ، ماه رجب بانتساب آن بجناب امیر ع ، شعبان بانتساب آن برسول خدا ص رمضان بانتساب آن بحقتعالی - کسی نگوید چگونه خلاف ترتیب شده است زیراکه اگر چه اول مقام ربوبیت و بعد مقام نبوت و بعد مقام مولاییست در عالم ظاهر اما بمقتضای حس ووجدان وحدیث شریف نبوی « انا مدینة العلم وعلی بابها » ولایت باب نبوت ونبوت باب توحید است وواضحست که از باب داخل شهر میشوند پس بترتیب این سه ماه نظر بعالم ظاهر است که از باب ولایت داخل در شهر نبوت میشوند واز آن داخل در شهر توحید میشوند وچون اینماه شریف که رمضانست منسوب بحضرت حقست لهذا از جمیع ازمنه اشرفست وسبب انتساب ان بحضرت آفریدگار جل شانه نزول قرآن که کلام حق است در شب قدر لهذا در مجلس سابق خطبهٔ جناب رسول واضح شد همچنین در حدیث دیگر از جابر بن عبدالله انصاری از جناب رسولخدا روایت شده که آن بزرگوار فرمودند بخشیده شده است امت مرا در اینماه پنج چیز که داده نشده پیش از من بدیگری :

اول آنکه هرگاه روز اول شود از ماه رمضان نظر کند حقتعالی بامتان من نظر رحمت وچون نظر رحمت حقتعالی بچیزی نمود اورا عذاب نمیفرماید
دوم آنکه بوی دهن ایشان در وقت افطار خوشتر است از بوی مشک
سوم آنکه استغفار میکنند ملائکه در هر روز از برای روزه داران ماه رمضان

کرسی نسبت بعرش مثل حلقه ایست که در بیابان وسیعی باشد از پیغمبر ص روایت شده که فرمودند خداوند ملکی را از یر عرش خلق فرموده وباو وحی فرمود که پرواز کن ، سی هزار سال پرواز کرد دوباره وحی فرمود پرواز کن سی هزار سال دیگر پرواز کرد دفعهٔ سوم فرمود پرواز کن سی هزار سال دیگر پرواز کرد پس وحی باو فرمود اگر همینطور پرواز کنی تا نفخ صور بطرف دیگر عرش نخواهی رسید ملک در اینحال عرضکرد « سبحان ربی الاعلی وبحمده)
(حالی که برق عصیان بر آدم صفی زد ما را چگونه زیبد دعوی بی گناهی

چهارم آنکه حقتعالی امر میفرماید بهشت را زینت نمایند برای مؤمنین
پنجم چون شب آخر شود بیامرزد حقتعالی گناه همه را پس چون این ماه اشرف اوقات است و چنانچه طبیب امر میکند مریض را در فصل مناسب بچیزیکه نافع مرضاست وخداوند جل شانه در نهایت رأفتست نسبت بندگان خود ایشانند مریض واوست طبیب **لهذا** بندگان مریض را که بسیاری بلکه کل الا معصوم مریض گناهند وبعضی مریض فراق وطالب وصل بمقامات قربند لهذا ایشان را در این فصل شریف امر فرموده بدوائیکه هرگاه آن دوا را بکار برند رفع مرض میشود وآن صوم است وسبب دوائیت او از چند جهة است یکی از جهت حصول تشنگی و گرسنگی در آن واصل حالت گرسنگی وتشنگی بماهو باعث قربست چنانچه در شب معراج خطاب رسید که یا احمد (ص) میدانی نزدیکترین حالات بنده بمن در چه وقتاست عرضکرد در چه وقتست؟ خطاب مستطاب از جانب رب الارباب رسید وقتیکه تشنه یا گرسنه باشد یا گریان در سجده باشد از این جهت بود که گویا حضرت سیدالشهدا خامس آل عبا درروز عاشورا وقتیکه از ذوالجناح بر روی خاک قرار گرفت خاک کربلا را جمع نمود وپیشانی خود را بر روی خاک گذارد که هرچهار چیز جمع شود تشنگی و گرسنگی و چشم گریان بواسطهٔ داغ جوانان و خیال اسیران زنان وملاحظه عطش اطفال ودر سجده بود شاید همین یکی از آن حکمتها باشد که سر آن بزرگوار را از قفا بریدند که درحالت تشنگی وگرسنگی واشك وبسجده باشد که در بهترین اوقات شهادت آن بزرگوار واقع شده باشد .

اما قلب شیعه شکافته میشود که سر عزیز فاطمه (ع) را بر روی خاک و از قفا بریده باشند روحی لك الفداء یا اباعبدالله

مجملا اصل حالت تشنگی و گرسنگی موجب قربست چنانچه خطاب بموسی فرمودند که آیا بجا آورده ای عمل خالصی را عرضکرد پروردگارا نماز کرده ام از برای تو وروزه گرفتم وتکبیر گفتم خطاب رسید ای موسی نماز موجب گذشتن از صراط است روزه سپر آتش است تکبیر وتهلیل وتکریم موجب درجه در بهشت است یاموسی چه عملی است که خالص باشد برای من موسی گریست عرضکرد خداوندا مولای من مرا دلالت کن بر عملی که خالص باشد برای تو خطاب شد ای موسی آیا گرسنه ای را سیر کرده ای یا برهنه ای را پوشانیده ای یا تشنه ای سیراب نموده ای یا عالمی را اکرام نمودهٔ یا مظلومی را یاری کردهٔ؟ اینها عمل خالصست برای من چون در روز روزه شخص گرسنه وتشنه میشود که باین واسطه قابل نظر حق میشود دیگر اینکه از تشنگی و گرسنگی متذکر این دو حالت خود در صحرای محشر میشود وتوبه از گناهان خود مینماید و از آنجهت نظر باینکه **التائب من الذنب کمن لاذنب له** مستحق عفو ورحمت

ودر ثواب روزهٔ آن درحدیث معتبر وارد شده است که هر کس بهشت
مشتاقست **ولی بهشت بچهار طایفه مشتاقست :** قاری قرآن ، ذاکر
رحمان، صائم شهر رمضان ، مطعم جعان ـ وهمچنین از جناب رسولخدا
وارد است فرمودند شبی مرا بمعراج بردند چون داخل بهشت شدم قصر
هائی دیدم از یاقوت سرخ که باطن آن از ظاهرش نمایان تر از جبرئیل پرسیدم
این قصرها از کیست گفت از هر کس از امت تو که اطعام طعام کند و کلام
خودرا پاکیزه کند ونماز کند درحالتیکه مردم خواب باشند وهمیشه روزه
بدارد گفتم امت من طاقت این چهار چیزرا ندارند گفت مقصود از طعام
اینستکه نفقهٔ عیال خود را بدهند و مقصود از پاکیزگی کلام اینستکه
سبحان الله و الحمدلله ولا اله الاالله والله اکبر بسیار بگوید ودر
حدیثی صبح ده مرتبه وشام ده مرتبه بخواند ومقصود از نماز در حالتی که
مردم خواب باشند آنستکه نماز عشارا کرده بخوابد که یهود ونصاری نماز
نکرده میخوابند ومقصود از همیشه روزه گرفتن آنستکه شهر رمضان را
روزه بدارند **پس ای عزیز** فریب شیطان را نخوری و روزهٔ خودرا ناقص
نسازی وافطاررا بعداز نمازمغرب تا بعداز آنکه تعقیب خوانئی چون در
حالت صوم دعا مستجابست بخصوص بعداز نمازمغرب ودروقت افطار ادعیه
اورا خاصه سوره قدررا و این دو دعای کوچکرا : « **اللهم لك صمت
وعلى رزقك افطرت وعليك توكلت** » و « **بسم الله الرحمن الرحيم
يا واسع المغفرة اغفرلي** » الی آخر ـ مکن وهرشب یکبار تصدق بده
که ثواب آزاد کردن بنده دارد واگر میتوانی هر شب زیارت کن جناب
ابیعبدالله (ع) را ورورزها یاد کن تشنگی وگرسنگی آن بزرگوار را ـ
نقلکرده اند که عمرو بن لیث صفاری امر کرد لشکر او جمعشدند صد و
بیست علم برپاشد هرعلمی علامت هزارنفر همینکه این عددرا دید اشکش
جاری شد وقتیکه از دنیا رفت او را درخواب دیدند در منزلی رفیع جای
داشت باو گفتند از کجا یافتی و باین مقام رسیدی گفت مرا درقبر گذاردند
نکیرین بجهت سؤال از من آمدند از عهده برنیامدم خواستند مرا عذاب
کنند طرف راست قبر شکافته شد جوانی خوشروی وارد شد و گفت
واگذارید اورا که خداوند بمن بخشیده گفتند سمعاً وطاعة ورفتند من دست
بدامن او انداختم وگفتم تو کیستی که دراین وقت بفریادمن رسیدی فرمود

چشم دل باز کن بآیهٔ نور — گر تجلی ثنت شود چون طور
نور طور است سینهٔ سینا — آیهٔ نور و دیدهٔ بینا
جسم چون طور میشود مندک — مقتبس گر بجان شود مدرک
سطر قرآن چو خط ابیاتست — مایهٔ روح و راحت جان است

منم حسین بن علی بن ابیطالب ع بجهت آن قطره اشکی که آن روز ریختی
بفریاد تو رسیدم پس تو هم یادکن احوالات آن امام را خاصه وقتی که با
لب تشنه بروی خاک افتاده هرچه استغاثه میکرد کسی بفریاد او نمیرسید
بلکه تیر وشمشیر بر بدن مبارکش میزدند
الا لعنة الله على القوم الظالمين

مجلس اول ـ دعای روز اول

در ثواب دعای این روز وارد است که هر کس این دعارا در این روز
بخواند بعدد هر روزی هزار حسنه براو نوشته شود وهزار گناه از نامه عمل
او محو شود و بلند شود از برای او هزار درجه چنانچه در نماز شب دوم وارد
است که هر که درشب دوم اینماه چهار رکعت نماز بکند در هر رکعت بعد از
حمد بیست مرتبه سورهٔ قدر را بخواند خداوند گناهانش را بیامرزد و روزی
اورا وسعت میدهد و کفایت امر آنسال او را بکند ، دعا اینست « **اللهم
اجعل صيامي فيه صيام الصائمين و قيامي فيه قيام القائمين و
نبهني فيه عن نومة الغافلين و هب لي جرمي فيه يا اله العالمين** »
اما بیان فقرات آن :

بدان ای عزیز که شرافت هرچیزی را سببی است وظاهر است که
بدون سبب شرافت بر ابناء جنس خود نمیشود چنانچه شرافت آسمان هفتم
بعرش است (۱) وشرافت آسمان چهارم بیت المعمور است و
شرافت مکه بیت الله و ام القری بودنست شرافت مساجد بانتساب آنهاست
بخداوند شرافت مدینه بجناب رسول وشرافت نجف بجناب امیر (ع) و کربلا
بجناب سیدالشهداء وهکذا اشیاء دیگر وشرافت کل اینها بواسطهٔ جناب
رسولست زیرا که خداوند خلق نمود از نور آن بزرگوار جوهری را آن
را بدونیم فرمود بنیمی شفقت فرمود عرش شد وبنیم دیگر نظر هیبت فرمود
آب شد وشرافت بیت المعمور بودن اوست محل انوار مقدسهٔ چهارده معصوم
چنانچه شاید در مجلس آتیه اشاره بآن شود و شرافت مکه بولادت جناب
امیر است در آن ومدینه بمهاجرت رسول ص ودفن آنجنابست در آن و آن

۱ ـ در بزرگی عرش **وهو الذي خلق السموات والارض في
ستة ايام وكان عرشه على الماء** از آیهٔ شریفه معلوم میشود که عرش و
آب پیش از خلقت آسمانها وزمینها خلق شده زیرا که ترجمه آیه شریفه
اینستکه او است خدائیکه خلقکرد آسمانها و زمینها را وحال آنکه بود
عرش او برآب ودرحدیث وارد است که آسمانهای هفتگانه و زمینها و
دریاهائی که مملوست از پیش آمدن و کوههای یخ وهوا وحجابهای نور و

(افسانهٔ که کس نتواند شنیدنش　　آیا بر اهلبیت چه آمد ز دیدنش

پس اینست روزهٔ خاص الخاص ای عزیز تا میتوانی سعی کن در تحصیل این مقام والا روزهٔ خاصرا از دست مده اینستکه در فقره اول این دعا است **«اللهم اجعل صیامی فیه صیام الصائمین»** یعنی خداوندا بگردان روزهٔ مرا در این روز مثل روزه داران حقیقی که روزهٔ خاص الخاص باشد **اللهم وفقنا و ارزقنا بلوغه و درکه سنین مع الختم بالخیر و السعادة بمحمد و عترته الطاهره** و چنانچه روزه بسه قسم منقسم میشود همچنین نماز هم سه قسم میشود صلوة عام و آن نمازیست که دارای مقدمات باشد و مقارنات و خالی از مبطلات باشد. نماز خاص آن نمازیستکه خالی باشد از موانع قبول مانند بخل و حسد و غیبت و امثال آن چنانچه حدیث بر آن شهادت میدهد و دارا باشد شرائط قبول کامل را مثل تقوی و معرفت و آداب کمالیهٔ ظاهر مثل اذان و اقامه و جماعت و مسواک و امثال آن. صلوات خاص الخاص و آن نمازی استکه علاوه بر آنها قلب او هم متوجه است بخداوند و آنهم مراتب دارد و اول مرتبه آن آنستکه ملتفت باشد با کی صحبت میدارد و توجه او با کی است و فوق آن مرتبه آنست که از همه چیز غیر از حق غافل باشد تا آنکه بجائی میرسد که پیکان تیر از پای او بیرون میآورند و ملتفت آن الم نمیشود چنانچه شنیدهٔ از احوال جناب امیر ع و اقلا آن مرتبهٔ کم را تحصیل نما تا آنکه از نماز گذارندگان باشی. و چون بسط این مطلب منجر بطول مجلس میشود لهذا حواله میکنم بمجلس آتی و اینست ترجمهٔ فقرهٔ ثانیه **«قیامی فیه قیام القائمین»** یعنی بگردان نماز مرا در این ماه مانند نماز گذارندگان حقیقی که قطع نظر از شرائط ظاهره دارای فی الجمله حضور قلب هم باشد و اضحست که توجه باین مقامات روزه و نماز فرع و غافل نبودنست اینستکه در فقرهٔ ثالثه استکه **و نبهنی فیه عن نوم الغافلین** یعنی بیدار کن خداوندا مرا در این ماه از خواب غفلت که غافل نباشم و سعی نمایم که روزه و نمازی که موجب رستگاری است ای پروردگار. یا اینکه مراد بنوم غافلین نوم سحر باشد چون خواب در دورهٔ شبانه روز بر هفت قسم منقسم میشود بنابر آنچه از احادیث مستفاد میشود **اول** نوم لعنت است و آن خواب ما بین الطلوعین است بدون نماز موجب لعنت زمین است چون زمین از پنج چیز ناله می کند اول ـ خون ناحق که بر او ریخته شود دوم ـ آب غسل زناکار ـ لواطه که برروی او ریخته میشود چهارم ـ بول ختنه نکرده پنجم ـ خواب بین الطلوعین بدون نماز **دوم** خواب کسالت و آن خواب اول روز است **سوم** خواب نعمت و آن خواب قیلوله است **چهارم** خواب حماقت و آن خواب طرف عصر است چون سبب کم ادراکی و حماقت میشود **پنجم** خواب شقاوت است و آن خواب اول شب است که نماز مغرب و عشارا نکرده چون کاشف از شقاوت است **ششم** خواب راحت و آن خواب شب

است بعد از عشا **هفتم** خواب غفلت و حسرت و آن خواب سحر است ـ پس گویا مراد این باشد که خداوندا در این ماه مرا در سحرها از خوابی که خواب غفلت بیدار کن بلکه ببرکت بیداری سحر و توجه در آن وقت بمناجات و استغفار در آن از آمرزیدگان این ماه شوم ـ چون خداوند در هر شبی از شبهای این ماه بنا بر حدیث سید سجاد ع هفتاد هزار گناهکار را آزاد میفرماید و چقدر قبیح استکه با وجود این وسعت رحمت گنهکار آمرزیده نشود و حال آنکه وقت سحر در هر وقتی بیداری آن مطلوبست و کفایت می کند در مدح آن که جناب سید انبیاء ص و سرور اوصیاء ع در آن غایت اهتمام را داشتند حتی اینکه تهجد در آن بر جناب رسول ص واجب بود و این مرحله جهه سرمشق دیگران است که تأسی بآن بزرگوار نمایند و آن وقت را غنیمت شمارند و مانند مغروری که دنیا و آخرت خود داتند نشنیده ای که جناب رسول ص شبها اینقدر روی پا ایستاد که پاهای مبارکش ورم کرد که بر آن بزرگوار نازل شد:

«طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی» یعنی ای طیب از هر رجس و هدایت کننده ما قرآن را بر ای تو نفرستادیم و ترا پیغمبر نکردیم که اینقدر مشقت کشی و حال اینکه آن بزرگوار چقدر صدمات که بر وجود مبارکش وارد شد بجهت هدایت و ارشاد چه جراحتهای زبانی که بر قلب نازنینش زدند چه صدمهٔ بدنی که ببدن مبارکش وارد آوردند چقدر خارها که بر سر راهش ریختند چه شکمبه های شتر که بر او انداختند همه را متحمل شد.

چنانچه وارد شده است روزی که ابو جهل لعین با جمعی از سفها در موضعی از قبرستان بر سر آن حضرت ریختند و وی را نهایت اذیت رسانیدند تا آنکه رخسار مبارکش را بر خاک مالیدند و آنقدر سنگ زدند که از پیشانی مبارکش خون جاری شد در آنوقت حمزه بشکار رفته و ابوطالب بشعب خود رفته بود از برای چرانیدن گوسفند، قضارا حمزه سه روز در کوه و صحرا گشته بود شکاری بدست نیاورده بود گرسنه و تشنه و خشم آلوده بود و از مکه رسید کنیزی از عبدالله جدعان در آنجا حاضر بود چون حمزه را دید گفت ای حمزه نمیدانی که برادر زادهٔ تو چه کردند با وجود این شکار ترا بچه کار آید؟ و این عار را تو بکجا میبری حمزه از سخن آن کنیزک متغیر شد بخانه آمد و چون بسیار گرسنه بود طعام طلبید زوجه اش طعام حاضر نمود چون نگاه کرد او را گریان دید حمزه سبب گریهٔ او را پرسید گفت یا اباعماره چرا نگریم و حال آنکه آنچه با نور دیدهٔ تو کردند کسی با هیچ یهودی روا ندارد ابو جهل با جمعی بر سر او ریختند و آنقدر صدمه زدند که از پیشانی مبارکش خون جاری شد نه تو حاضر بودی و نه عمش ابوطالب! حمزه

که ابر اشتید گریانشد و برخاست بطلب حضرت بیرون رفت تامسجدالحرام
چون داخل مسجد شد دید حضرت در پیش خانهٔ کعبه نشسته سر بزانوی غم نهاده گفت:
السلام علیك یا ابن اخی ای برادرزاده چرا مهمومی؟ آن بزرگوار آه سردی از دل
کشید و فرمود: ای عم بحال وا گذاری کسی را که بپردازد نه مادر نه خویشی
حمزه ابر اشتید و گریان شد و بجانب ابوجهل روانشد درموضعی باو رسید که
باجمعی از اعاظم نشسته بود چون بوی رسید باو فرمود ای ناکس چرا با پسر
برادرم این سلوك نمودی؟ کمانی بی محابا برسر او زد سرش شکست
عزیزان ملاحظه نمائید پیشانی رسول(ص) را شکستند حمزه انتقام کشید و
حال آنکه آن بزرگوار لب تشنه وداغ دیده نبود **اما** فرزند دلبند اورا پیشانی
شکافتند کسی نبود انتقام کشد بلکه خون جاری شد بر صورت ومحاسن مالید
خون قطع نشد دامن پیراهن را بالا کرد که خون پیشانی را پاك نماید تیرسه
شعبهٔ زهر آلود برسینهٔ مبارکش زدند؛ جناب رسول(ص) سر بزانو نهاد و حمزه
بربالین آن بزرگوار آمد اورا تسلی داد اما اباعبدالله ع سر بروی خاك نهاد
وکسی تسلیتش نداد بلکه دشمنان اطراف آنجناب را گرفتند وهر کدام
ضربتی بر آن بزرگوار زدند تا بدرجه شهادت رسید - **الا لعنة الله علی
القوم الظالمین**

مجلس دوم - شرح دعای روز دوم

در ثواب دعای روز دوم وارد شده استکه هر که این دعارا دراین روز
بخواند بهر قدمی که برمیدارد عبادت یکسال که روزها روزه وشبها بنماز
گذرانیده باشد باو عطاشود چنانچه در نماز شب سیم دو رکعت نماز بکند در
هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله بخواند در قیامت خطاب باو میرسد
که تو از آتش دوزخ آزادی - دعای امروز اینست **اللهم قربنی فیه الی
مرضاتك وجنبنی فیه من سخطك ونقماتك ووفقنی فیه لقرائة
آیاتك برحمتك یا ارحم الراحمین**
بیان فقرات شریفهٔ این دعا: **بدان ای عزیز** که بهترین چیزها برای بندهٔ خدا
رضایت خداوند است زیرا که خداوند همینکه از بنده راضی شد جمیع خیرات
دنیویه واخرویه برای عبد مهیاست وشاهد براین آنست که اگرچه در بهشت
وجهنم اختلاف کرده‌اند بعضی از حکما قائل شده‌اند که بهشت همان قرب
حق است و جهنم بعد از حقست وبهشت همان حشر باهمبردین است وجهنم
همان حشر با اراذل است؛ واین کلام درست نیست وخلاف اجماع علماء شیعه
است بل علماء اسلام ونص قرآن واخبار اهلبیت (ع) بلکه خلاف حکم عقل
قاطع است زیرا که اصل جعل معاد بجهة مجازات اعمالست و شبهه نیست دراین
که اعمال خیر از بدن وروح هردو صادر شده است چنانچه اعمال بدهم همین

نحو است ، ملاحظه نما جمیع خیرات وجمیع شرور را که چگونه هریك از بدن
وروح است وهردو درآن شریك میباشند پس مقتضای عقل قاطع اینستکه
هریك بجزای خود برسند واگر بهشت مقصود برهمان لذات روح باشد مرا
بدان داده نشده است پس مقتضای عقل حقیقی اینستکه جزای هردو داده میشود
در خیر و شر از این جهة استکه در بهشت لذات روحانیه هست و لذات
جسمانیه مثل التذاذ حور وقصور وغلمان وفوا که وامثال آن هست ودرجهنم
صدمات روحانیه وجسمانیه هردو هست - لذات روحانیه اهل بهشت پنج
چیز است : اول - بشارت بخلود **سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین**
دوم - دیدن جاهای خود را در جهنم و مشاهدهٔ نجات از آنها که چنین
سروری از برای آنها بدین واسطه پیدا میشود که تقریر نتوان نمود سوم - حشر
با محمد ص وآل محمد ع واستضائه با نوار حضرات ودیدن جمال حضرات
وصحبت ایشان هریك بقدر استعداد چهارم - بشارت **رضوان من الله اکبر**
پنجم - در روزهای جمعه خوانده میشوند در دار الجلال ضیافت حضرت لایزال
وغرق بحار انس میشوند وانوار حضرت حق آنهارا احاطه میکند وبا آن بیزبانی
باهریك باندازهٔ استعدادات ایشان مکالمه میفرماید که وقت مراجعت نور وصورت
هریك هفتاد برابر مضاعف میشود اینستکه رضوان خداوند بر بنده فوق نعمتها است
چنانچه آیهٔ شریفه باین معنی شهادت میدهد واز جمله لذات روحانیه اهل بهشت
همین است چنانچه شنیدکه بی واسطه بود که مقربان درگاه حق همین را طالب
بودند ومتحمل صدمات بسیار بجهة تحصیل رضای حق میشدند ملاحظهٔ احوال
ائمهٔ ع اقوی شاهدیست براین مدعا که هریك باوجود اینکه قادر بودند
بر دفع شدائد باز متحمل صدمات شدند چون رضای حق را در آن یافته
بودند چنانچه **حدیث زهری** براین مدعا شاهد است **از کشف الغمه از
زهری منقولست** که گفت عبدالملك مروان از شام بمدینه فرستاد که سجاد ع
را بشام برند آنحضرترا درغل وزنجیر کرده واز مدینه بیرون بردند وموکلان
بر آنجناب گماشتند من بآنها التماس کردم مرا رخصت دهند بر آنحضرت
سلام کنم اذن دادند چون بخدمت آنجناب رسیدم واورا بآن حالت دیدم گریستم
و گفتم دوست میدارم که این غل وزنجیر برمن باشد و شما را این آزار نباشد
حضرت تبسم کرد فرمود ای زهری ترا گمان اینستکه مرا آزاریست پس دست
وپای خودرا از زنجیر بیرون آورد وفرمود چون شمارا اینچنین چیزها پیش
آیدت عذاب خدارا بخاطر گذرانید ومرا خاطر جمع باشد که بیشتر از دو منزل
با ایشان همراه نیستم پس روز چهارم دیدم موکلان سراسیمه بمدینه برگشتند
وتفحص آنحضرت میکنند ومیگویند بردور او نشسته بودیم که دیدیم غل
وزنجیر برجای او هست و او پیدا نیست - چون من بشام رفتم عبدالملك را

دیدم از من احوال آن جناب را گرفت آنچه دیده بودم نقل کردم گفت والله همان روزی که بی اومیکشتند بخانه من آمد و بمن خطاب کرد که ترا بامن چکار است من گفتم دوست میدارم که باتو باشم واز پیش من بیرون رفت وچنان هیبتی از او بردل من افتاده بود که چون بخلوت آمدم جامهٔ خود را ملوث کردم ؛ من گفتم علی بن الحسین بحال خود مشغول است گمان به درحق او میرخوشا حال کسیکه بشغل او مشغول باشد ـ اینجاچنین میکنند واز کربلا تا بشام چنان ـ **مگر نشنیده‌ای** حکایت بستن دستهای جناب امیرع را درطفولیت که مادر آن بزرگوار چگونه بست وچگونه پاره کرد وفرمود بگذار دستهایم گشاده باشد که بدرگاه خداوند بلند کنم ، اما عمرمی بندد و میبرد بمسجد تمکین میکند اینها همه بجهة اینستکه طالب رضای خداوند میباشند هرچه رضای او اقتضا میکند همان میکنند اگر چه برای خودشان صدمه بسیار داشته باشد ؛ رضای خدا خود بخود حاصل نمیشود **چنانچه** در وحی وارد استکه خطاب شد از حقتعالی کهمن **پنج چیز را در پنج چیز** قرار دادم ومردم درغیر آن طلب میکنند ونمیرسند بآن هرگز راحت را درآخرت قرار دادم ومردم دردنیا طلب میکنند ، علم رادرغربت قرا دادم ومردم آن رادر وطن طلب میکنند ، عزت را درخدمت خودم قرار داده ومردم آن رادرزیادتی مال طلب میکنند ، رضای خودرا از بنده درخلاف خواهش نفس قراردادم ومردم طلب میکنند آن را در متابعت هوای نفس و نمیرسند بآن هرگز ـ **پس از** این حدیث معلوم میشود کهرضای حقتعالی درع خلاف هوای نفس است چه امر نفس غالباً مخالف او امر الهیه است وطالب رضای الهی باید از متابعت آن احتر ازنماید **و نیز** ازپارهٔ احادیث معلوم میشود که رضایت خداوند از عبد فرع رضایت بنده استازخداوند یکی از انبیا در مناجات از حقتعالی خواهش نمود که خداوندا مرا راه‌نما بعلمی که موجب خشنودی تو شودخطاب شد خشنودی من موقوف بخشنودی تست چون تو از قضای من خشنودی منهم از تو خشنودم ـ یکی از عباد بنی‌اسرائیل که مدت مدید بعبادت ملك علام مشغول بود شبی در خواب دید که اورا گفتند رفیق تو در بهشت فلانه زن است عابد زن را طلبید و پرسید از عبادت اوتا کیفیت عبادت اورا معلوم کند وآن مستوره بغیر ازادای فریضه چیزی ننمود بعد از الحاح ومبالغه بسیار گفت صفت آنستکه اگر بیمار شوم صحت نخواهم کرد واگر بمحنت افتم راحت نطلبم وشرم‌دارم که آنچه حق تعالی بمن داده استغیرآن راطلب کنم هرچه پیش آمد بیستم تا وقتیکه خود کفایت کند ـ عابد گفت اهل عبادت اینست وابنکار مراد

خداست هرکه راضی باشد بقضای خدا بهره می‌یابد از رضای خدا

مخفی نماناد که دعا در رفع قضا هم بامر خداست منافات بارضا ندارد بساهست که بنده راضی است بخواست حقتعالی ولیکن چون او امر نموده‌است بدعا دعا مینماید بجهة امتثال امر حق

وازجمله چیزها که اسباب رضای الهی است خشنودی والدین است از ولد **چنانچه وارد است** که خطاب بعاق میشود بکن آنچه خواهی که خدا ازتو راضی نیست وخطاب میرسد بغیرعاق بکن آنچه خواهی که خدا از تو راضیست **ازجناب رسول**(ص) مرویست که بنوشند ششطایفه ازحوض کوثر قبل ازقبض روحشان : اول ـ کسیکه صبح وشام نزد علما باشد وعلمی اخذ کند دوم ـ کسیکه بتعهد فرزند خود را تعلیم قرآن ـ سوم کسیکه مسلمانان واقرض الحسنه دهد بی منت چهارم ـ کسیکه والدین ازاو خشنود باشند پنجم ـ کسیکه زن خود را بگوید سائلرا محروم مکن ششم ـ زنی که عزت شوهرخودرا خوب بدارد چنانچه ازجمله اموری که موجب رضایت حقتعالی است اززنان راضی بودن شوهران است ازایشان

مجملا طاعت حقتعالی و امتثال اوامر او موجب رضای اوست و از بهترین امور است و از اینجهت استکه فقرهٔ اولی دعای امروز است **اللهم وفقنی لموجبات مرضاتك** یعنی خداوندا توفیق ده مرا دراین ماه برای بجا آوردن اسباب رضای تو از خلاف نفس مثل افطار بعد از نماز مغرب وسرور برخاستن ونوافل لیلیه ونهاریه وغیر آن ازطاعات که سبب رضای توشود **وجنبنی فیه سخطك ونقماتك** ودورنما مراداین ماه ازغضب خود وانتقامهای خود زیرا که مراتاب تحمل آنهانیست این بنده ضعیف کجا وانتقامهای تو چنانچه رحمت خدا بزرگست غضب او هم شدید است درفقرهٔ کمیل است «وهذامالاتقوم له السموات والارض فکیف بی ـ الخ» یعنی این غضب ترا طاقت ندارند آسمانها وزمینها پس چگونه من طاقت دارم وحال آنکه منم بندهٔ ضعیف ذلیل حقیر **عزیزمن** هنگیکه بنده مغضوب الهی شد وای براحوال او اسباب نجات برای اوسد میشود **مگر نشنیده‌ای** عفراء جنیه را که خدمت رسولخدا (ص) مشرف میشد چند وقتی نیامد احوال اورا از جبرئیل پرسید عرضکرد بدیدن رحم خود رفته بعد از مراجعت درك خدمت جناب رسول (ص) باو فرمود دربهشت عمودی دیدم از یاقوت سرخ که بربالای اوهفتادهزار قصر ازدانه جواهربود ازجبرئیل پرسیدم اینها ازکیست گفت ازهر که بدیدن برادر مؤمن خود رود **پس** فرمود ازعجایب چه دیدی ؛ عرضکرد ابلیس را دیدم بر روی سنگی نشسته و عرض میکرد خداوندا اگر بخواهی مراعذاب کنی من دیده‌ام درلوح که قسم یاد نموده‌ای

که سؤال کنده که ترا بحق خمسهٔ آل عبا قسم دهد محروم تسازی او را منهم قسم میدهم ترا بخمسهٔ آل‌عبا تاعذاب را ازمن دفع نمائی ، یارسول‌الله آیاچنین‌است ؟ فرمود بلی اما اسامی ماها از نظر او محو میشود و همچنین حدیث قایل‌واشیدهٔ که بعد از آنکه امر بزمین شد اورا فرو برد تا زانو بزمین فرو رفت عرضکرد الها ابلیس تکبر نمود بعدم او را بزمین فرو نبردی خطاب رسید بلی اما قطع رحم نکرد و بعد تا کمر فرو رفت عرضکرد الها پدر مرا فرمودی نزدیك شجرهٔ طوبی نشود شد امر نکردی زمین او را فرو برد باز خطاب رسید بلی قتل نکرد مجدداً بزمین فرو رفت عرض کرد الها بعدم قسم داد ترا بخمسهٔ آل‌عبا (ع) از او عفو نمودی منهم قسم میدهم بحق خمسهٔ آل عبا (ع) که این بلارا ازمن دفع نمائی خطاب رسید بزمین بیرون بینداز او را وامر شد بجبرئیل که بکوب برفرق او عمودی و مهلت مده او را که سخن بگوید جبرئیل فوراً عمودی ازآتش برفرق او کوبید بجهنم واصل شد عزیزمن همینکه خداوند غضب نمود بنده را رستگاری برای او حاصل نیست و اسباب نجات برای اومسد میشود و **در حدیث هم** وارد شده‌است که گناهکاران امت پیغمبر(ص) را که‌مستوجب‌عذابندد‌رقیامت بعد ازاینکه ایشان را بسوی جهنم میبرند اسم جناب رسول(ص)‌را فراموش میکنندو آنچه ازایشان میپرسند که کدام امتید؛ نمیدانند بعلامات‌خبرمیدهند عزیز من در این شبها دعای ابوحمزه را بخوان وببین سید سجاد (ع) چه عرض میکند «**ابکی لظلمة قبری الخ**» بلی چون معلوم و واضحست که چیزیکه موجب سخط خداوندست مخالفت وعصیان است وباید درمقام رفع او برآید واز جمله اسباب‌عمده رفع غضب قرائت قرآن است خاصه دراین ماه که هرآیه از آن ثواب یك ختم قرآن دارد دراوقات دیگر هرچیزیرا بهاری است وبهار قرآن این ماه است پس ازاین جهتست که فقره سوم ابتدعاست و **وفقني فيه لقرائة آياتك** یعنی توفیق ده مرا برای قرائت آیات قرآن چه هرگاه کسی قرآن رابخواند درنمازایستاده هرحرف صد حسنه دارد ودرنماز نشسته پنجاه حسنه وهمین است حکمت آنکه دو رکعت نماز نشسته مقام یکرکعت ایستاده است در نماز های مستحبی چون نشسته میتوان بجاآورد قیام درآن شرط نیست مستحبست همینکه نشسته بجا آورد عوض هررکعت ایستاده دو رکعت نشسته بجا آورد خواندن قرآن در غیر حالت نماز با طهارت هر حرفی بیست و پنج حسنه بدون طهارت ده حسنه واز اینجهت است قاری قرآن محترمست وحضرات ائمه (ع) تأکید داشته درقرائت آن حتی درماه رمضان چهل‌ختم قرآن میکردند وهمچنین در غیر ماه رمضان چه شبها را صبح مینمودند بتلاوت و همچنین اصحاب ایشان و

بسا بود اذیت میکردند جناب رسول ص را بجهة تلاوت آن چنانچه وارد است که روزی پیغمبر تلاوت مینمودند «والنجم اذا هوی ماضل صاحبکم وما غوی» مردی از قریش حاضر بود گفت «کفرت برب‌النجم» آنحضرت فرمود خدا سگی را بر تومسلط کند، پس از یکروز آنمرد متوجه‌شام‌شد در اثناء راه‌شیرئ‌راديد لرزه براندام او افتاد جماعتی که با او بودند گفتند ترا چه حالتی است که چنین خوفناکی ما جمیع با تو میباشیم ؛ آنملعون گفت‌محمد برمن‌نفرین کرده ومیترسم که‌شیر برمن‌مسلط‌شود؛ چون شب‌شد‌او را در میان خودجای دادند ومردمان برجوانب او خوابیدند پس از زمانی شیری عظیم‌میان‌ایشان آمد واز میان ایشان گذشت وآن مرد را پیدا کرد واعضایش را از هم در ید واستخوان های او را شکست واورا بدرالبواصل کرد **پس** آن ملعون بجهت‌هتك حرمت قرآن بدرك واصل شد ببین‌حرمت قرآن را که جناب رسول ص باآن حلم چگونه بآن مرد نفرین کرد وحال آنکه آن جناب بقسمی بود که راوی میگوید در کوچه‌های مکه جوانی را دیدم از پیش‌میرفت ومیگفت قولوالااله الاالله تفلحو بگوئیدلااله‌الاالله تا رستگار شوید شخصی ازعقب اومیرفت وسنگ بر پای اومیزد ومیگفت نشنوید سخن این ساحر راگفتم داعی اول کیست گفتند محمد بن عبدالله‌ص ودوم عم او ابی لهب است **نمیدانم** دنیا چه کرد بامحمد وآل‌او بازجناب رسول میفرمود این کلمه را و ابی‌لهب اذیت بآن بزرگوار میکرد امار وز عاشورا فرزند او اباعبدالله ع میفرمود لشکر مرا یکجرعه‌آب‌دهیدعوض آب اورا اذیت میکردند اگر اذیت جناب رسول(ص) بسنگ تنهابود فرزند اورا بسنگ وتیر وشمشیر اذیت میکردند تاآنکه زخمهای بسیار باو زدند بلکه بعد اورا پایمال‌سم‌ستوران کردند **الالعنةالله‌على القوم الظالمين**

مجلس‌سوم ـ شرح دعای روز سوم

درثواب‌آن وارد شده‌است که هرکه این‌دعا را در این روز بخواند حقتعالی در بهشت خانهٔ باو عطاکند از لؤلؤ که مشتمل باشد برفوقانی و تحتانی ومشتمل باشد بصد وچهل غرفه در هر غرفه حوریه ای بر سریری نشسته که ازآفتاب درخشنده‌تر باشد ودرهرغرفه هزارفرشته داخل‌میشوند از جانب حقتعالی هدایا برای او بیاورند چنانچه درشب نماز چهارم وارد است که هرکس در این شب هشت رکعت نماز بکند در هر رکعت بعد از حمد بیست مرتبه سوره قدر بخواند بلند شود عمل او در آن شب با عمل هفتاد پیغمبر مرسل دعا اینست **اللهم ارزقني فيه الذهن والتنبيه وباعدني فيه من السفاهة والتمويه واجعل لي نصيباً من كل خير تنزل**

فيه يجود لك يا اجود الاجودين بيان فقرهٔ اول موقوف بيان اين مقدمه است بدان ای عزيز که اشرف مخلوقات انسان است بواسطه آنکه مجبوليست دارای همه مقامات از جنبهٔ جمادیت ونباتیت و حیوانیت و ملکیت و در او منطوی است آنچه در عالم کبیر است وعمده چیزی که موجب شرافت اوست نعمت عقل است که بواسطه آن ادراک کلیات رامیکند وبواسطهٔ او معرفت را حاصل مینماید ومستعد فیوضات کلیه از حضرت حق میشود وباینواسطه است که تکلیف داير مدار اوست وشرط صحت و وجوب جميع عبادات و شرط انعقاد جميع معاملاتست که هرگاه او نباشد نه عبادات و نه معاملات منعقد نمیشود از اینجهت استکه در بسیاری از احادیث وارد شده است که اوست اول چیزی که حقتعالی خلق کرده است اگرچه در اول ماخلق الله اختلاف کثیر در اخبار وارد است در بسیاری از اخبار استکه اول خلق الله نور جناب رسول ص است ودر بعضی دیگر لوح است ودر بعضی عرش است ودربعضی آبست و در بعضی نور ودربعضی عقل است ودفع تعارض را بعضی باين نموده اند که مراد اولیت بجنس خود می باشد پس اول ما خلق الله نسبت بعالم علوی عرش است ونسبت بعالم سفلی آبست ونسبت بارباب وحی قلم است ونسبت بکسانیکه باو وحی میشود لوح است ونسبت بانبیاء نور جناب رسول ص است واول ما خلق الله نسبت بمجردات عقل است و این توجیه عیب ندارد ولیکن دور از ظاهر لفظ است وبعضی چنین توجیه نموده اند که چون همهٔ اینها از نور جناب رسول ص مخلوقند پس آن نور که خلق شد همهٔ اینها خلق شدند پس همه او مخلوقست و این دور است زیرا که همه موجودات از نور ایشان مخلوقند پس اگر این توجیه صحیح باشد همه اول ماخلق الله میباشند توجیه سوم و آن حقست که همه درست است ومراد همه نور جناب رسولست ولی نظر بمقامات آن بزرگوار است پس آن نور عرش است بجهت احاطه بجمیع عوالم وقلم است بواسطه آنکه آن نور مبارک ثبت فرموده توحید را وتکبیر وامثال اورا در اشیاء که بتعلیم آن بزرگوار یاد گرفتند ولوح است بواسطهٔ ثبت حقتعالی علم اشیاء را در آن بزرگوار و آبست بواسطه آنکه باعث حیات اشیاءاست ونوراست بواسطه آنکه نور عالم است وروح است بواسطه اینکه حیوة عالم بوجود ایشانست وعقلست بواسطه اینکه هادی خلقند پس اگر این اختلاف در تعبیر نمیبود هر آینه مقامات ایشان واضح نمیشد و علی ای حال عقل مخلوقست از نور ایشان چنانچه در حدیث دال بر خلقت اشیاء از نور این بزرگوار که در اول جلد دوم حیوة القلوب مذکور است ومدار ثواب وعقاب بر آن است حتی اینکه از بسیاری احادیث چنان مستفاد میشود که هرچه عقل شخص زیاده میشود ثواب اعمال

زیادتر است واین عقل بر اشخاص مختلف است اگرچه آنچه شرط تکلیف وشرط تعلق آنست در غیر مجانین هست ولیکن غایت امر اینستکه در بعضی زیاده است چنانچه در حدیثی وارد شده است قریب باین مضمون و در انوار جزائری مذکور است که سبب چیست بعضی مطلب را بعضی عنوان درک مینمایند وبعضی مطلبرا تا تمام نگوئی درک نمی نمایند وبعضی محتاجست بتکرار در جواب فرمایش شد باین مضمون بالقریب بآن که هر کدام که عقل را در طینت ایشان تعبیر نموده اند قسم اولند بعضی را که در ایام رضاع عقل داده اند از قسم دومند وبعضی را که بعد از رضاع داده اند قسم سومند.

مجملا شبهه در اختلاف ناس بحیث عقل وادراک نیست کلامیکه هست اینست که آیا زیاده آنچه خداوند مرحمت فرموده میشود بشود یا نمیشود آنچه از احادیث معلوم میشود آنستکه میشود ولی سبب زیادتی آن دو قسم است بعضی در تحت اختیار اونیست وبعضی هست اما قسم اول پس پاره از امور در احادیث وارد شده که هرگاه زن حامله به وانار بخورد موجب زیادتی عقل طفل میشود وهمچنین هرگاه کندر بخاید وهم چنین هرگاه دو شیر در بینی طفل بچکانند موجب زیادتی عقل اوست و اما قسم دوم اموریستکه در تحت قدرت شخص است وآن احتراز از اموریست که موجب کمی عقل میشود خواب طرف عصر است وخواب بین الطلوعين واکل زیاده وخوردن باچه و بجا آوردن اموریست که موجب زیادتی عقل میشود مثل جاویدن کندر ومسواک کردن وخوردن کمو وخواب قیلوله و قرآن خواندن وروزه داشتن و امثال آنها که ابداً هست هرگاه از اموریکه موجب حماقت است احتراز کرده واموریکه موجب زیادتی عقلست بجا آورند و همینکه عقل و ادراک زیاد شود موجب معرفت اصول وفروع میشود چه بعقل ادراک می کنه وجود صانع را از ملاحظه آثار صنع او واستحکام آثار صنع واختلاف آنها استنباط میشود کمال علم وقدرت او جل شأنه واز عقل درک می کند نبوت جناب رسول را چه اگر آنجناب برحق نبود در عرض این هزار وسیصد و کسری البته خداوند ظاهر نموده بود بطلان اورا وحال آنکه روز بروز اعانت فرمود اورا پس معلومست که برحق است وبعضی درک می کنند حقیقت جناب امیر (ع) را و بطلان خلفاء ثلاثرا چنانچه کسانی که خارج از مذهب بودند وعنادی نداشتند درک کردند چنانچه وقتی که جناب امیر (ع) با لشکر خود نزدیک صفین رسیدند بموضعی که آب نبود پس تشنگی بر ایشان غالب شد پس آن حضرت دیری دید که در آنجا راهبی بود آن بزرگوار از او آب خواست راهب عرض کرد که تا آب سه فرسخ راهست ودر هر یک ماه برای من اندکی آب میآورند اگر بشما بدهم خود تلف میشوم آن بزرگوار

ازراه بیرون رفت واطراف را ملاحظه نمود زمینی را نشان داد وامر فرمود
که بکنند چون کندند سنگ عظیمی پیداشد فرمود سنگرا بردارید و آب
بخورید خلق کثیری بر سر آن سنگ جمع شدند ونتوانستند حرکت دهند در
بعضی روایات وارد شده که آنعده سیصد نفر بودند آن بزرگوار خود از اسب
فرود آمده سر پنجه خیبر گشا آن سنگرا حرکت داده و اورا افکنده از
زیر آبی پیدا شد که از عسل شیرین تر واز یخ سردتر واز برف سفیدتر بود
تمام لشکر که نوهزار بودند وچهار پایان سیراب شدند ومشکها پراز آب
کرده و بازآن سنگرا بجای خود انداخت و خاک برآن ریختند راهب از
دیر فرود آمده پرسید این شخص نبی است گفتند نه گفت وصی پیغمبر است
گفتند آری بخدمت آن بزرگوار شتافته مسلمان شد وعرض کرد از پدران
بما رسیده است که درحوالی این دیر آبیست واز آن آب نشان نداده الی نبی
یاوصی وپدران من مدتها دراین دیر بسر بردند که بلکه درک آن نبی یاوصی
نمایند و این سعادت روزی من شد این مرد خارج بدیدن این اعجاز اسلام
میاورد وآن مسلمان با دیدن خارق عادت باز بحال و شغل خود مشغول
بود واز عقل بعضی در مقام اخذ مسائل احکام دین بر میآیند چه معلوم است
تکلیف بفروع دارند و باید طریقه آنهارا بفهمد یاخود صاحب قوت استنباط
باشد که درک کند یا ازدیگری اخذ نماید بعنایت دیگر عقل حکم می کند
که یاخود باید راه را بداند یا ازدیگری اخذ نماید و بعون هر دو ممکن
نیست که بفهمی تکلیف خودرا وعقل درمقام عمل برمیآئی واز دنیا میگذری
واز رفتار پشیمان سر مشق میگیری که اگر چنانچه دنیا جای خوبی بود
هرآینه آنها باو اعتنا می کردند مثال خواجه وغلام که باهم براهی میرفتند
خواجه از پیش وغلام از عقب رسیدند بپارهٔ زری خواجه برنداشت غلام بسیار
خواست بردارد عقل مانع او شده تو این زر البته نفعی هست که مولی
برنداشت من چرا بردارم او هم برنداشت و گذشت چه خوبست ما بندگان
هم تأسی بموالی خود نمائیم و چنانچه ایشان اعتنا بدنیا ننمودند واز او
گذشتند توهم اعتنائی ننمائی وبگذری مگر نشنیدهٔ که طریقهٔ جناب رسول(ص)
این بوده که هرگاه ازسفر مراجعت میشودند اول بخانه فاطمه (ع) تشریف
میبردند بعد بخانه زوجات خود وقتی این بزرگوار بسفر رفتند و آن
معصومه طاهره گردن بندی وخلخالی ازبرای خود گرفته وپردهٔ از برای
درب حجره گرفته وچون جناب رسول ازسفر مراجعت فرمودند و بحجرهٔ
آن طاهره تشریف بردند دیدند فاطمه را که خود را بآن اسباب زینت
نموده متغیرانه از خانه بیرون تشریف بردند ومکرر میفرمودند محمد و
آل محمد را بادنیا چه کار است وبمسجد رفتند فاطمه (ع) که آن حالت

را مشاهده نمود پرده را باز کرد وآن اسباب را در آن گذارده از برای
پغمبر بزرگوار خود فرستاد که انفاق نماید در راه خدا چون چشم جناب رسول
برآنها افتاد فرمود فدای او باد پدراو کرد آنچه را که میخواستم

مجملا مقصود اینستکه هرگاه عقلرا حاکم سازی بحکم او رفتار
نمائی میگوید تأسی کن بموالی خود در بی اعتنائی بدنیا وهمچنین عقل حکم
میکند که تدارک از برای سفر خود مهیا کن از اعمال خیر قبل از اینکه
محتاج شوی و در شبهای جمعه بیائی بخانه خود و از بازماندگان خود
التماس کنی که ترا یاد نمایند بخیراتی واز تو نشوند وترا فراموش نمایند
ترجمهٔ فقره اولی از دعاء امروز اینستکه خداوندا روزی کن مرا در این
ماه ذهن و ادراک کامل و آگاهی که منفعت این مراحل شوم و خود را
بی توشه وراحله وتدارک نگذارم و ترجمهٔ فقره دوم اینست که دور نما خداوندا
مرا از سفاهت وکمی و تلبیس زیرا که سفاهت موجب صرف مالست در
غیر مصرف خود یا تحصیل آن است از غیر مصرف خود وهر دو موجب
هلاکت است مردم در تحصیل مال دنیا بر چهار قسمند **اول** کسیکه از حرام
تحصیل می نماید و در حرام صرف مینماید او هالکست ودر جهنم است
دوم از حرام تحصیل مینماید و در حلال صرف می نماید او هالك است
سوم از حلال تحصیل کرده و در حرام صرف می نماید او هم هالکست
چهارم از حلال تحصیل می نماید ودر حلال صرف میکند این شاید بعداز
حساب ناجی باشد وهمچنین تدلیس موجب هلاکتست چنانچه حضرت رسول در
عالم خطب خود این چهار کلمه را میفرمود چنانچه در بعضی از احادیث
وارد است **لادین لمن لاامانة له ولاایمان لمن لاعهد له لیس منا من
غش مسلماً لاصلوة لمن لایتم رکوعها وسجودها** یعنی دین برای
کسیکه امانت ندارد ونیست ایمان برای کسیکه عهد ندارد نیست از ما نیست
کسی که تدلیس کند مسلمانی را نماز نکرده است کسی که رکوع وسجود خود
را تمام بجا نیاورده و بنماز وضوح این دو فقره موستو بگردان خداوندا
از برای من بهره از هر چیزی که نازل میفرمائی در این ماه و واضح استکه آن
خود بخود حاصل نمیشود بلکه فرع استعداد محل است چه باران عنوان طاهری
رحمت است وچنانچه تطهیر کردن فرع زوال عین است همچنین شمول رحمت
خداوند فرع نبودن موانع است چنانچه از واجبات وضوء وغسل وتیمم ازاله
مانع است از محل پس اعزیز تا موانع احاطه رحمترا از خود دفع ننمائی
مشمول نخواهی شد زیرا که استعداد محل میخواهد وهمچنین بوجهت تأثیر
ننمودن مواعظ شافیه ومصایح کافیه حضرت رسالت پناه واوصیاء طاهرین این
بزرگوار در قلوب اشرار که محل مستعد نبودند چنانچه معجزات واضحه را

میدیدند وحمل بسحر مینمودند و اما مواد قابله بعض دیدن صاحب ایمان میشدند چنانچه در بعضی از کتب مناقب ذکر کرده‌اند که وقتی از جانب قافله بجهت تجارت بمکه معظمه آمده بود ابوطالب جناب رسول را باخود برد قافله بردو یکی از آن جماعت نظر بر آنحضرت افکند و در تفحص احوالش جد بلیغ بتقدیم رسانید و غایت بطاقت شد و برخاست و دست آن سرور را بوسید و روی خود را بپای مبارک آنحضرت مالید و بعد از آن گفت خطا در توراة و انجیل واقع نمیشود پس نام آن بزرگوار را پرسید آن بزرگوار نام شریف و حسب و نسب خود را بیان نمود باز پرسید که این عصا بانیکه در کعبه است طاعت و عبادت از امر او را است این بزرگوار متغیر الحال فرمود که هیچ کس را لیاقت پرستش جز خالق عالمیان نیست آن شخص فریاد برآورده بتوراة موسی و انجیل عیسی (ع) قسم که این پیغمبر آخر الزمان است اورا بشناسید و متابعت اورا لازم دانید مردم اعتناء بسخن او نکردند گفت اگر کلام مرا باور ندارید او را امتحان نمائید امروز در مکه از حرارت آفتاب جگرها در تابست اورا بصحرا برید و از او بخواهید تا دست بردارد و از خداوند خود باران خواهد اگر دعاء او مستجاب شد من در این کلام صادق میباشم و اطاعت او نمائید و الا فلا پس آن بزرگوار را برداشتند بصحرا بردند و آنجناب دست بدعا برداشت از خداوند باران خواست فوراً بهدف اجابت مقرون شد باران بسیاری بارید نزدیک شد که خانه ها خراب شود وحقیقت کلام آن شخص ظاهر شد یا رسول الله کجا بودی در گرمای کربلا که دعا کنی باران بر آن تشنه لبان ببارد و فرزندانت را از قید تشنگی برهانی **مجملا** مقصود اینست که محل باید مستعد باشد چنانچه تربت حضرت امام حسین (ع) در محلی شفا میدهد و در محلی جگر پاره میکند مگر نشنیدة تفصیل خون آن جناب را که بروان این زیاد میافتد اورا سوراخ میکند و بربطن دختر یهودی میافتد او را سالم از آفات مینماید مثل باران که در دهان ماهی میافتد جواهر و لؤلؤ میشود و در دهان مار میافتد زهر میشود اینجا مقام حکایت اطلاع مرغان بر شهادت مظلوم کربلا و آمدن ایشان بکربلا و رفتن بجواب و شفاء یافتن دختر یهودی از برکت خون آنجناب و مسلمان شدن یهودی **اللهم اجعل عاقبة امرنا خیراً**

مجلس چهارم «در دعای روز چهارم»

در ثواب آن وارد است که هر کس این دعا را در این روز بخواند خداوند در بهشت باو هفتاد هزار سریر عطا فرماید که بر هر سریری حوریه تکیه نموده باشد چنانچه در شب پنجم دو رکعت نماز وارد شده است در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه سوره توحید و بعد از نماز صد مرتبه صلوات

وارد است که هر کس در این شب این نماز را بکند جناب رسول (ص) فرمودند بر دو بهشت باش مزاحم است یعنی باهم داخل بهشت شود دعا اینست **اللهم قونی فیه علی اقامة امرك و اذقنی فیه حلاوة ذكرك و اوزعنی فیه لاداء شكرك بكرمك واحفظنی فیه بحفظك وسترك یا ابصر الناظرین**

بیان ترجمه فقرهٔ اولی موقوفست به بیان مقدمه و آن اینست که چون حکمت الهی اقتضاء نموده که بندگان را خلق نماید فاعل مختار باین معنی اگر بخواهند مرتکب خیر شوند بتوانند و اگر بخواهند مرتکب شر شوند بتوانند زیرا که اگر مجبور باشند بر خیر از آنها غیر از خیر ساخته نشود هر آینه استحقاق فیض نخواهند داشت چنانچه هر گاه مجبور باشند بر شر و از آن ها غیر از شر چیزی ساخته نشود هر آینه استحقاق عقوبت ندارند و از این جهت است حضرات انبیاء و ائمه علیهم السلام که دارای مقام عصمت بودند با وجود عصمت اگر میخواستند معصیت نمایند میتوانستند نه آنکه مجبور بر خیر بودند والا کمالی نداشتند بلکه هر بنده مطیعی از ایشان بهتر میباشد زیرا او میتواند معصیت کند و نکرده و ایشان نمیتوانستند و این معنی قطعی الفساد است پس ایشان قادر بر معصیت بودند لیکن نمیکردند بواسطه آن حالتیکه در ایشان بود که مقتضی طاعت بود به نحویکه مجبور نماید مثل اینکه هر گاه کسی گرسنه باشد و طعامی پیش روی او باشد حال نه اینست که او مجبور بغذا خوردن ولیکن آن میل باعث میشود که غذا را میخورد و عصمت در انبیاء سببیست از برای طاعات مثل گرسنگی است در سببیت از برای خوردن غذا و همچنین شیطان و نحو او نه اینست که مجبور باشند بر معصیت بلکه هر گاه میخواستند نکنند میتوانستند غایت امر اینست که حالت ایشان مثل شخصی است که شهوت بر او غالب شده باشد و زنی هم نزدیك او باشد که مانع زنا با او نباشد حال این شخص در ارتکاب زنا مجبور نیست و لیکن شهوت وامید دارد اورا بر عصیان حالت عمرو شیطان و غیرهما بعینه همین است و غیر این اعتقاد منافی با اثنا عشریه است هیچکدام مجبور بر خیر و شر نبودند بلکه مقتضی خیر در انبیاء و مقتضی شر در شیطان و امثال او قوه داشتن است زیرا اگر غیر از این باشد نه آنها را استحقاق مدح و ثواب هست و نه اینها را استحقاق ذم و عذاب و همچنین سایر ناس هم باید مختار باشند و قادر بر خیر و شر هر دو باشند تا استحقاق ثواب بر طاعت و عذاب بر عصیان حاصل شود چون حکمت چنین اقتضاء نمود اسباب خیر و شر را برای ایشان فراهم آورده هم در ظاهر و هم در باطن ایشان طینت علیین قرار داده و طینت سجین و هر یك را از این دو بهره داده است و همچنین بهریك عقل داد که مقتضی ارتکاب اطاعت باشد و نفس داد که مقتضی عصیان باشد همچنین دو بچه شیطان از طفولیت مستولی بر ایشان میشوند دو ملك هم بر ایشان موکل میگردند که چنانچه آن علیم شر میسازند و باز میدارند بشر

این دوتعلیم خیر میدارند وباز میدارند بخیر وچنانچه خود شیطان هم هست
درمقام انبیاء علیهم‌السلام مقرر داشته است وازاینجهت است که زمین خالی
ازحجه نیست زیرا که درمقابل شیطان باید کسی باشد لامحاله و همچنین
در مقابل واه خیر وشر هم قرار داده‌اند وازآنجهت بود که در مقابل حق
باطل‌هم بودمقابل ابراهیم نمرود مقابل‌موسی فرعون‌مقابل‌جناب رسول(ص)
ابوجهل مقابل جناب امیر(ع) ابوبکر وعمر وعثمان مقابل امام حسن‌معاویه
هکذا بانیجهت بود که باوجود این که قدرت بردفع آنها داشتند نکردند
چون باید باشد لامحاله والا منافی حکمت بود پس اسباب خیر وشر هر دو
فراهم است ایشانرا قوتی وحالتی داده که اختیارهر کدام را بخواهدنماید
وهنگام اراده شر منع قوه از ایشان نمیفرماید والا اختیار از دست میرود
ولی بعضی از بندگان راطاعات خیر میفرماید بجهة اسباب خارجه مثل این
که هرگاه کسی امن کند برجبت و طاغوت در آن روز معصیت ازاو صادر
نمیشود و همچنین هرگاه درروزی ده مرتبه بگوید **اشهدان لااله‌الاالله**
وحده لاشریك له‌الها واحداًاحداًصمداًلم‌یتخذصاحبةولاولداً
چهل و پنج هزار حسنه در نامهٔ عمل او نوشته شود وچهل‌وپنج‌هزار گناه‌از
نامهٔ عمل اومحو شود وچهل وپنج هزاردرجه ازبرای او بلندشود و ثواب
ختم دوازده قرآن درنامهٔ اوثبت شود و درآن روز گناهی از او سر نزند
اگرچه شیطان دماغ خودرا بخاك مالد وهمچنین عصر روزجمعه هفتاد بار
بگوید **استغفرالله واتوب الیه** گناهان گذشته اوآمرزیده شود ودربقیهٔ
عمر او را ازگناه حفظ نماید وهمچنین درغسل روزجمعه باطهارت باشد تا
هفتهٔ آینده یعنی طهارت ازگناه پاك‌که شود از خداوند طلب نمایدتوفیق
را چنانچه وارد شده است که شخصی ازعلماء درخواب دید جناب رسول‌را
باو فرمودند فلان مجوسی بگو که آندعا مستجاب شدآن شخص از رفتن
نزد مجوسی امتناع نمود بخواطرش رسید که مبادا مجوسی پیغام را حمل
برتعریف کند تااینکه این‌خواب را باو دیگر دید مرتبه سوم نزد مجوسی
رفته پیغامرا باو داد مجوس گفت مرامیشناسی که منکر دین‌اسلام هستم گفت
بلی لیکن نامه باو سید ابرار بخوابم نیامده نزد تونیامدم مجوسی فی‌الحال
مسلمان شد واهل وعیال خودرا طلبید گفت ازهریك از شما ها که مسلمان
شوید آنچه مال دردست او میباشد ازآن‌اوست تمامی آنها مسلمان شدندمو
بعادت مجوس که پسرو دخترخودرا عقد یکدیگر درآورده بود میان‌ایشان
تفریق نمود گفت میدانی دعای من چه بود گفت نه مجوسی گفت روزی که
دخترمرا بپسرم‌تزویج‌نمودم طعام بسیاری‌مهیا کردم وجماعت بسیاری‌بمهمانی
آوردم و درهمسایگی من جمعی ازاشرارخانه داشتند ولیکن بسیاری فقیر

بودند من درصحن‌خانه‌مشغول ضیافت بودم آواز دختر کی‌ازهمسایگان‌شنیدم
که بمادرخودمیگفت ای مادر بوی طعام مجوسی‌مارا بسیار آزار میدهدمرا
رحم بخاطر آمده کسی رانزد ایشان فرستادم التماس نمودم که آنچه نزد
ایشان‌فرستم قبول کنند‌طعام بسیاری برای‌ایشان‌فرستادم علاوه براقمشه‌یك
رخوتی وخرچی فرستادم همان دختر بسایر اهل خانه گفت بخدا قسم ماازا
این‌طعام نمیخوریم تادعائی برآن مجوسی نکنیم وهمه دست بدعا برداشتند
وگفتند خدایا این مردرا بجد مارسول خدامحشور گردان این‌دعااست که
مستجاب‌شد سبحان‌الله مجوسی براولاد رسول‌خدارحم میکند امامسلمانان
براولاد نزدیك او رحم‌نمیکنند وعمداً دربازار کوفه غذاهای لذیذه ترتیب
میدهند که قلب اطفال گرسنه رسول خدا را متزلزل سازند آنها هم رحم
کردند اینکاش رحم نکرده بودند لقمه‌های نان دانه های خرما باطفال ابی
عبدالله (ع) دادندچون ازاسباب توفیق‌دعا است لهذا درفقرهٔ اولی‌ایندعااست
خداوندا قوه بده مرا در بپاداشتن اوامر توبجمیع اقسام قوهٔ ازبدنی‌وعقلی
وقلبی ودینی وچون هرعبادتی را صورتی است وروحی روح توجه‌بخداوند
است وانس باواوست مثل نماز روح او خضوع وخشوع است (۱) و توجه‌با
خداوند روزه همقلبرا بازداشتن (۲) ازغیرخداوند وهمیشه متذکراو بودن
در فقرهٔ دوم اشارهٔ بهمین‌است که نه همین‌محض اقامه صورت اوامر باشد
بلکه خداوندا بچشان بمن شیرینی ذکرت را که اقامهٔ اوامر ترا که مینمایم
باروح باشد واین مقام فوق آن مقامست زیرا که عمده‌درعبادات توجه‌قلبی
وانس باطنی‌است وهر کس طعم اورا یافت‌میداند چه‌مقامی‌است وازاینجهة
است که جناب رسول (ص) فرمودند من ازدنیا سه‌چیز را اختیارنمودم‌زنان
وبوی خوش وروشنی‌چشم من درنماز‌است چه لذتی از نماز میبردند‌بواسطه
انس باخدا که فوق لذات بود وهمچنین سایر بندگان خاص خداوند بقسمی
مأنوس بودند که ازهمه چیز بواسطه او میگذشتند چنانچه آورده‌اند که

۱ ـ در ذم غفلت ازخدا

تودرون نماز ودل بیرون — این‌چنین حالتی پریشان‌را
گفتها میکنی به مهمانی — شرم ناید نماز میخوانی!

۲ ـ درمدح روزه

آنچه‌نشنیده گوشت آن شنوی — وسعت ملك لامكان بینی
لذت انس حق اگر یابی — چشم دل بازکن که آن بینی
گر تو روزی گرسنه شام کنی — آنچه نادیده‌ئی آن بینی
همه آفاق گلستان بینی — آنچه نادیدنی‌است آن‌بینی
از مضیق جهات در گذری — قرص‌مه را بجای نان بینی

سنائی

غلامی بود با خواجهٔ خود قرار داده بود که روزی یکمرتبه بخواجه بعد هر شب
هر جائیکه بخواهد برود خواجه روزی مدح غلامرا در نزد جمعی نمود یکی
گفت شاید این غلام باشی میکند واین درهم را میفهمد خواجه مغموم شده در
شب در مقام استعلام بر آمده چون غلام اذن گرفت وروانه شد خواجه از عقب
او روانه شد از شهر بیرون رفت و وارد قبرستان شد واز قبری خاک بیرون
آورده بعد از آن پیش رفته دید که قبری وسیع ساخته و پلاس سیاه پوشیده غلی
بر گردن انداخته روی بر خاک میمالد ومینالد ویا مولای حقیقی دور از تو نیاز
است خواجه که این اراده گریان شده بر سر قبر تا صبح نشسته غلام تمام شب را
مشغول عبادت بود وچون صبح شد عرض شکر پروردگار امیدانی که خواجهٔ مجازی
در همیخواهد و من ندارم توئی فریادرس مضطران چون مناجات او تمام شد نوری
در هوا پیدا شد توهمی در آن بود تا بکف دست غلام آمد خواجه را طاقت طاق
شد فرو رفت وغلامرا در بر گرفت غلام اندوهناک شد گفت خدایا پردهٔ مرا
دریدی بعزت خود جان مرا بگیر فی الفور جان سپرد خواجه چون این حالت
را مشاهده کرد مردم را خبر کرده اورا غسل داده در همان پلاس کفن کرده
دفن نمود سبحان الله خواجه غلام خودرا دفن میکند غلامان کوفی و شامی
مولای حقیقی خودرا بی کفن برهنه کرده بروی خاک میاندازند .

مجملا شیرینی ذکر خدارا هر کس ذوق نمود غیر او را براو اختیار
نمیکند وحال آنکه هر چه خیر است همه در این است ولیکن چون مقام بلند نیست
اوراشرط حجت عبادات قرار نداده تا غفلت بالکلیه حاصل نشود نماز باطل
نمیشود وروزه غفلت بالکلیه باعث بطلان نمیشود وچون از خداوند توفیق
در اقامهٔ اوامر خواسته شده وطلب چنانچه علم ذکر شود حال در فقرهٔ دعا
طلب میکند که بدار مرا خداوندا در ابتداء بر اداء شکر تو یا اینکه موجب
دوام این دو نعمت و سایر نعمتها باشد زیرا همینکه شکر او بجا آورده
نشد نعمت از دست میرود وتفصیل شکر شاید در دعای بعد ذکر شود حال بیش
از این اقتضا ندارد **اول** آن در به شکر لسانی است چنانچه در حدیث است
که هر گاه صبح چهار مرتبه **الحمد لله رب العالمین** وشام چهار مرتبه بگوید
شکر نعمتهای شبانه روز را بجا آورده است والبته بعد از هر نمازی ترک ننماید
که فوائد آن بسیار است وبعد از آن دست بمحل سجود مالیده بیغل خود مالد
که رفع ناخوشیها از بدن است وتجربه هم شده است وچون طلب توفیق وطلب لذت
مناجات وطلب شکر شد معلوم است اینهمه فرع صحت بدن است زیرا که بیمار بهیچ
کار نمیرسد واز اینجهة استکه در فقرهٔ چهارم این دعا طلب میکند که خداوندا حفظ
نما بحفظ خود ومستور گردان زیرا که اگر مرا ستر ننمائی وعیوب مرا ظاهر
نمائی مخلوقات مرا ذلیل میکنند همینکه مرا مستور میداری از عیوب من آگاه

نیستند مرا معزز میدارند بلی ببین چه خداوندی داریم که عیوبی که از ما
مطلع است که اگر یکی از آنهارا دوست ما میدانست البته از ما اعراض میکرد
وخداوند همه را میداند و باز احسان مینماید و نعمتهای گوناگون باعطا میفرماید
که گویا از ما هر گز عصیانی صادر نشده بلکه عمده سبب جناب رسول (ص)
اینستکه به بندگان او در نهایت ترحم بود **و در** حدیث است که چون روز قیامت
میشود جناب رسول (ص) بموقف حساب میآید عرض میکند خداوندا حساب
امت مرا بمن واگذار که امت من مفتضح نشوند خطاب میرسد که تو چنانچه
امتان خود را دوست میداری ما هم بندگان خودرا دوست میداریم چنان
بحساب آنها برسیم که توهم باعمال آنها اطلاع نیابی ومراد ظاهر حال
است والا جناب رسول (ص) عالم باعمال آنها میباشد زهی رحمت در باب امت چه
میکند **و در** حدیث مرویست که فردای قیامت بآن بزرگوار خطاب رسد
که یا احمد امت خودرا بعرصهٔ گاه قیامت آر آنجناب امت خودرا یکمقام
جمع کند واخیار و نیکان امت را جدا کند و بمقام عرض در آورد خطاب رسد این
الباقون آنجناب گوید در مقام خود ایستاده اند خطاب رسد ایشان را نیز در
موقف حساب آور حضرت بیاید وقوم را جدا کند که اعمال حسنه ایشان بیش
از سیئه ایشان باشد و بمقام عرض آورد خطاب رسد یا محمد عاصیان کجا هستند
آن بزرگوار عرض کند که در مقام حیرت ایستاده اند خطاب رسد که ایشان
را بیاور سید عالم گویا برود ایشان را بیاورد ودرمیان ایشان بایستد خطاب رسد
تنح عنهم که من با ایشان کار دارم و باید عذاب ایشان را فراگیرد سید عالم یک
گام دور شود و گام دیگر پیش آید باز خطاب رسد تنح عنهم پس حضرت
دو گام دور شود بر گردد ودرمیان ایشان داخل شود خطاب قهر آمیز رسد یا
احمد تنح عنهم آنجناب گریان شود و بگوید **اللهم انك عهدت ان لا تفضح
امتی** در آن وقت دریای رحمت الهی بجنبش آید خطاب رسد ای حبیب من هر
گاه تو اینقدر اهتمام داری من این گروه عاصیان را بتو بخشیدم **عزیزم** و اکبر
امت که فرزند دلبند این رسول را با آنهمه سفارشها که درباره او فرموده او را
بالب تشنه وشکم گرسنه شهید نمودند ومواضع بوسه اورا که گویا حکمت
زیاد بوسیدن او بود که بدانند آنجناب این موضع را بسیار دوست میدارد
و آن چهار موضع بود یکی گلوی مبارک بود که خنجر بریدند اما از عقب بریده
یکی لبهای مبارک بود که بچوب یزید وشمر این زیاد خستند ویکی دیگر
پیشانی نورانی بود که اورا بسنگ جفاشکسته خون جاری شد بر محاسن مالیه
خون قطع نشد زره را بالا برد سینه اش نمایان شد بر سینه تیر زهر آلودی
بر سینه اش زدند که سر از عقب بیرون آورد گرفت بیرون کشید طاقت سواری
تمام شد رانغلتش گویا قطع شد گویا فرمودند ذو الجناح من طاقت سواری

بدارم بر گشت **صلى الله عليك يا اباعبدالله روحي لك الفداء اللهم اقض حوائجي بحق محمد و آل محمد**

مجلس پنجم دعای روز پنجم

در ثواب آن وارد است که هر کس این دعا را بخواند خداوند در جنة المأوی باو هزار هزار شهر عنایت فرماید که در هر شهری هزار هزار خوان در هر خوانی از آنها چهل رنگ از طعام باشد و در نماز ششم وارد شده که هر کس در این شب چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ تبارک الذی بیده الملک بخواند فضیلت شب قدر را درک کند و دعا اینست **اللهم اجعلني فيه من المستغفرين واجعلني فيه من عبادك الصالحين القانتين واجعلني فيه من اوليائك المقربين برأفتك يا ارحم الراحمين** بیان این دعا موقوف بیان این مقدمه که در ایمان گفته‌اند اهل کلام که ایمان مرکب است از تولا و تبرا و معنی تبرا برائت است از دشمنان اهلبیت و معنی تولا ولایت ایشانست پس هر گاه این دو جمع شود ایمان صورت پذیر نیست و از این جهة است که صلوات و لعن هر دو لازمست زیرا که لعن تبرا است و صلوات تولا است پس تحقق ایمان موقوف باین دو چیز است **چنانچه** در معالجه امراض اهل طب گفته‌اند تمام طب مندرج است در دو کلمهٔ تنقیه و تقویه تنقیه عبارت است از رفع اخلاط فاسد و تقویه عبارت است از تقویت دادن مزاج و تقویت بدون تنقیه هیچ نفعی ندارد همینکه خون فاسد شد یا صفراء غالب یا بلغم غالب شد یا سده حاصل شد باید در مقام رفع آنها برآمد و بعد تقویت مزاج را نمود و این مطلب ظاهر و محسوس است زیرا که هر گاه بخواهد زراعت زمینی را زرع نماید باید اول مانع زراعت را از سنگ و خار و امثال آن رفع نماید و بعد از آن بذر بیفشاند چنانچه تو هم بخواهی باغچهٔ گلستان بنمائی تا اول او را پاکیزه ننمائی او را گلستان نمیتوانی نمائی و همچنین هر گاه بخواهی خود را خضاب نمائی بدون رفع کثافات خضاب سودی ندارد و همچنین علماء متشرعه فتوی داده‌اند و در مقام خود ذکر نموده‌اند که تطهیر نجاسات اول زوال عین شود و بعد تطهیر شود در مخرج بول چیزی غیر از آن کفایت نمیکند و باید با آب شسته شود و بعد آن غلبهٔ آب بر محل است بلی دست مالیدن در کار نیست الا آن که آلوده بسدی و نحو آن باشد در اینصورت باید دست مالیده شود و تا آن غلظت پاک نشود پاک نمیشود و در مخرج غایط اگر تعدی کرده است یا نجاست دیگر با او باشد باز هم غیر آب کفایت نمیکند و باید با آب شسته شود و تعدی ندارد الا زوال عین و هر گاه تعدی نکرده و نجاست دیگر با او نیست در حال آب کفایت میکند و غیر آب کفایت میکند مانند سنگ و کلوخ و ریگ و امثال اینها علی الحال معتبر است زوال عین بلی بعضی معتبر دانسته‌اند هر گاه غیر

آب باشد از سه کمتر نباشد و این احوط است و همچنین در سایر نجاسات اول زوال عین معتبر است بلی خلاف در تعدد است و اشکالی نیست که در ظروف هر گاه با آب قلیل شسته شود باید سه دفعه تطهیر نمود **مجملا** این کتاب موضوع از برای فتوی نیست مقصود بیان اینستکه در شریعت هم مقرر است **اول** ازاله عین بعد تطهیر و همچنین در علم اخلاق که صفات است اهل اخلاق گفته‌اند که اول تخلیه است بعد تحلیه یعنی باید رفع کثافات و صفات بد را نمود بعد خود را زینت نمود بصفات نیک اینها را که **پس** بدان ای عزیز که بنده در حال سلوک الی الله همینکه بنای او شد برود بسوی خداوند موقوف است بدو چیز **اول** رفع موانع توجه که آن گناهان است و بعد بجا آوردن اعمال صالحه اما رفع گناهان پس اول استغفار و این استغفار است چنانچه در حدیث وارد شده استکه دوا کنید بیماری را بصدقه و رفع نمائید شدائد خود را بدعا و سلب نمائید گناهان خود را با استغفار و این سه معاجناز دو درجهٔ سفلی و درجه وسطی و درجه علیا اما درجه سفلی آنستکه بزبان استغفار میکند مقرون بندامت از گناهان و این موجب رفع و تخفیف گناهان است و از برای او اقسام متعدده است بهترین اقسام پنج قسم است

اول استغفار بعد از صبح هفتاد مرتبه بلفظ استغفر الله موجب آمرزش هفتاد هزار گناه است دوم استغفار بعد از نماز است صد مرتبه بلفظ **استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم ذو الجلال و الاكرام و اتوب اليه** باعث آمرزش گناهان است اگر چه بسیار باشد سوم استغفار وقت خواب باین لفظ **استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم ذو الجلال و الاكرام و اتوب اليه** که در حدیث معتبر وارد شده استکه آمرزیده میشود گناهان او اگر چه بعدد ریگ بیابان و ستاره آسمان و کف دریا باشد **چهارم** استغفار باین لفظ است اقلا شبانه روزی یکمرتبه **استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم الرحمن الرحيم بديع السموات و الارض ذو الجلال و الاكرام و اسئله ان تصلي على محمد و آل محمد و ان يتوب علي** سبب آمرزش چهل گناه کبیره است **پنجم** در نماز در سه موضع ترک نشود اول پیش از تکبیرة الاحرام **دوم** بین السجدتین **سوم** بعد از تسبیحات اربع درجهٔ وسطی استغفار پشیمانی از گناهان گذشته است و عزم بر ترک گناهان در آینده و این هر گاه حاصل شود مقام آن بلندتر است از مقام سابق و این موجب مغفرت همه گناهان سابق است و از برای این دو حدیث بهتر از این بالفعل در نظر ندارم بسیار بسیار در انوار ذکر کرده استکه در بعضی از اخبار معتبر وارد است اینکه مردی معصیت نمود و کشت نود و نه نفس را بدون حق پس چون بعدی گذشت پشیمان شد و اراده کرد توبه نماید پس آمد بنزد

عابد حکایت حال خودرا بیان نمود عابد گفت توبه تو قبول نیست چون عابد
این کلام را گفت آن مرد عابد را کشت بعد از آن رفت نزد عالمی و حقیقت
خودرا بیان نمود گفت اگر تو به بکنم توبه من قبول میشود یا نه؟ آن عالم
گفت بلی برو فلان زمین در آنجا عالمی است برخاست او توبه نما آمد روانه
شد در بین راه اجل او رسید ملائکه رحمت بقبض روح او آمدند و منازعه
نمودند در قبض روح او خطاب رسید از جانب خدا بایشان که ذرع نمایند زمین
را و ببینند که بیشتر راهرا آمده است یا خیر ؛ پیمودند بقدر ذرعی یا شبری
راه زیادتر بود از باقیمانده ملائکه رحمت قبض روح اورا نمودند **صدوق** مرحوم
نقل فرموده که در حدیث دیگر وارد شده که آنچه باقیمانده بود زیاده بود
ولی خداوند امر فرمود به زمین راکه راه آمده بیشتر باشد پس هر گاه ندامت
گذاشته و عزم بر ترک گناهان در زمان بعد حاصل شد حقیقت توبه است و موجب
آمرزش بلی هر گاه وفا نمود مقام دیگر است درجه علیا استغفار حدیثی
استکه از جناب امیر ع ماثور است و آن اینست که شخصی در حضور آن بزرگوار
استغفار نمود آن جناب فرمودند مادرت بعزایت بنشیند میدانی که حقیقت
استغفار چیست عرض کرد چیست فرمودند شش چیز است **اول** ندامت از
گناهان گذشته **دوم** ترک آن در زمان آینده **سوم** اداء حقوق خدا که بر ذمه
دارد **چهارم** اداء حقوق خلق **پنجم** چشیدن تلخی طاعات بقدریکه لذت
معصیت را برده است **ششم** آب کردن گوشتهائی که روئیده در بدن او از
عصیان و اختلافی در این حدیث در کتب اخبار هست ولی ما حصل همه اینستکه
ذکر شد و این درجه هر گاه حاصل شد فوق مقامات است ولی حصول آن در ماها
نهایت اشکال دارد **مجملا** استغفار دوای درد گناهان است اصل آن درجه
اولی است و از آن کمتر نمیشود این یک چیز است که باید در عالم متحقق شود
دوم از آن چیز عمل صالح بجا آوردن است که تحلیه استکه بعد از اینکه
استغفار کردی و خود را خالی از گناه نمودی حال باید در مقام عمل بر آئی
تا موجب رفع درجات تو شود و خداوند کریم است بجزئی عمل ثواب کلی
مرحمت میفرماید همین نمازی که شبانه روزی چند دفعه بجا میآوریم هر گاه
صحیح باشد هر رکعت او بفرادی ثواب بیست حج دارد و بجماعت ثواب شصت حج
دارد و هر حجی بهتر است از اینکه خانهٔ پر از طلا باشد و شخص همه آنرا در
راه خدا انفاق نماید در کتاب جامع المعجزات ذکر کرده که در روز قیامت
بنده را بموقف حساب در میآورند نامه عمل اورا بدستش دهند تا ببیند همه سیئات
است خود را مهموم و پریشان گردد خطاب میرسد بکجا میروی عرض نماید بسوی
جهنم خطاب میرسد که ترا نزد ما امانتی است شبی از خواب بیدار شدی و
تکبیری گفتی در نامه عمل تو ثبت نشده و در نزد ما است ما بدان واسطه تورا

آمرزیدیم و همچنین هر گاه کسی آب دهد تشنه را در جائیکه آب باشد بهر
مکیدنی معادل هفتاد هزار حسنه در نامه عمل او ثبت میشود و هر گاه آب دهد در جائیکه
آب نباشد ثواب آزاد نمودن بنده از اولاد اسمعیل علیه السلام باو دهند هر گاه
کسی خوشحال کند اولاد دختررا ثواب عتق رقبه یا ده رقبه از اولاد اسمعیل
علیه السلام دارد و هر گاه خوشحال نماید اولاد پسررا ثواب گریستن از خوف
خدا باو داده شود اینستکه در فقره اول دعای امروز اشاره یافته و مطلب
است **اللهم اجعلني فيه من المستغفرين** یعنی خداوندا بگردان مرا در
اینروز از استغفار کنندگان تا رفع موانع شود و **جعلني فيه من عبادك**
الصالحين والقانتين و بگردان مرا در این ماه از بندگان صالح الخشوع خود
بارتکاب اعمال صالحه حال که رسیدی بمقام صلاح کم کم بالا میروی تا از
اولیاء مقرب شوی و این مراتبی دارد یکمرتبه مرتبه اصحاب خاص انبیاء و
ائمه علیه السلام است و نظائر ایشان از زمرهٔ عباد و زهاد مانند سلمان و
ابی ذر و اویس قرنی و اصحاب ایشان و یکمرتبه هم مرتبه جمعی از انبیاء سابقین
مانند ابراهیم و موسی و عیسی ع و یکمرتبه جناب رسول (ص) و ائمه
طاهرین (ع) که مرتبه ولایت مطلقه و ولایت کلیه است مقام مقتضی بیان
نیست و همینکه باین مقام رسید باراده او اشیاء موجود و معدوم می گردد
اشیارا ملک کند و باز انسان چنانچه در ابواب معجزات هریک مذکور
است **مجملا** انسان بعد از سلوک مقام اول که مقام توبه است داخل میشود
درمقام دوم و از آنجا بارتکاب صالحات و ریاضیات و مجاهدات در طاعات و
عبادات حق داخل میشود در اولیاء و اینمقام در ما مشکل است عزیزم این مقام
لازم دارد تسلیم بلا اعتراض در احوال جناب رسول (ص) خدا مذکور استکه
فقیری بود خدمت آن بزرگوار که همیشه در مقام رعایت آن بودند روزی
شخصی آمد کیسهٔ آورد که در او قدری درهم بود عرض کرد یا رسول الله این
دراهم را بگیر و در راه خدا انفاق کن آن بزرگوار بآن فقیر فرمودند بگیر
این دنانیررا گرفت دید دنانیر است آن شخص عرض کرد یا رسول الله بحق
تو من در این کیسه درهم کرده بودم فرمود بلی خداوند نخواست که آنچه
من گفتم غیر او کند بس بمحض توجه دنانیر شد مع ذالک آنچه صحابه آن
وجود مبارک زدند و همه را صبر کرد با اینکه قادر بر دفع بهر نحو که میخواست
بود و در خلفاء طاهرین ع این بزرگوار هم آن مرحله جاری بود چنانچه در
احوال جناب امیر المؤمنین ع شنیده که روز یهودی آمده نزد آن بزرگوار
بمرافعه بعد از صدور حکم محکوم علیه عرض کرد یا علی حکم کن بحق آن
بزرگوار فرمود اخسأ فورا سگ شد و بعد بالتماس بسیار دو مرتبه مثل
اول شد و کیفیت مرد و زن شدن در مجلس امام حسن بفرمایش این بزرگوار

مروت ومودالت متحمل شدند آنچه شنیده اید چنانچه احوال مظلوم کربلا هم بدین منوال بود باوجود آنکه قادر بود که از هرجای زمین که میخواست آب جاری کند باین و حال صبر نمود بر تشنگی بقسمی که زبان مبارک کش در دهان مجروح باشی مانند چوب خشکیده بود مروت که چون فخر کائنات معراج رفت وحی رسید که ترا امتلا میسازم و امتحان میکنم به سه چیز **اول** آنکه خود را وعیال خود را گرسنه داری و محتاجان امت را بر خود وعیال خود ترجیح دهی عرض کرد راضیم **دوم** آنکه بر تکذیب امت صبر نمائی و با کافران جهاد کنی و جان خود را در راه من بذل نمائی و این بزرگوار اظهار تسلیم و رضا نمود **سوم** بعد از تو باهلبیت تو مصائب بسیار خواهد رسید باید بهمه آنها راضی باشی اما برادرت علی را بعد از تو اذیت بسیار خواهند نمود واورا از حق خود منع خواهند کرد وریسمان در گردن او خواهند افکند واورا از خانه بیرون خواهند کشید و بعد از آن اورا بظلم وستم شهید خواهند نمود اما دخترت فاطمه بعد از تو مظلومه خواهد شد و اورا از میراث تو محروم خواهند نمود وحق اورا غصب خواهند نمود و بدون رخصت او داخل خانه او میشوند وذلت وخواری باو خواهند رسانید ودرب بر شکم او خواهند زد بنحویکه فرزندی که در شکم او باشد سقط خواهد شد از شدت آن ضربت شهید خواهد شد اما دو فرزند تو حسن وحسین یکی را که حسن باشد بدیار غربت میطلبند و اورا مانند گوسفند سر خواهند برید وفرزندان وبرادران اورا در برابر او شهید خواهند نمود وخیمه اورا غارت خواهند نمود واهلبیت اورا باسیری خواهند برد وچنان مصیبتی باو برسد که بر مظلومی او جمیع آسمانها وزمینها خواهند گریست آنحضرت عرض کرد حکم ترا تسلیم خواهم کرد و بقضای تو راضی شدم پس خداوند فرمود اما برادرت علی ع جزای او آنست که در روز قیامت کلید بهشت ودوزخ را باو میسپارم که هر که را خواهد داخل بهشت نماید وهر که را خواهد داخل دوزخ نماید ودر قیامت چنان اختیاری بوی دهم که هر که ذرهٔ محبت او را داشته باشد از جهنم بیرون آورد واورا داخل بهشت کند وحوض کوثر را باو واگذارم که دوستان خود را از آن آب دهد اما دخترت را در روز قیامت در نزد عرش خود بدارم واورا اذن دهم که ترا حاکم کردم بر خلق پس هر که ستم در حق تو و فرزندان تو کرده آنچه خواهی حکم کن در حق وی اما دو فرزند دخترت تو پس در روز قیامت عرش خود را بایشان زینت دهم و زیارت کنندگان ایشان را گرامی دارم زیرا که زیارت کننده ایشان زیارت کننده خواهد بود وزیارت کننده تو زیارت کننده منست و بر من لازم است که زیارت کنندگان خود را گرامی دارم عزیزمن از این حدیث ظاهر شد ظلمی که برای عبدالله شد بر هیچکس نشده کس شنیده که سر بریده را چهل منزل بر سر نیزه در شهرها بگردانند کی شنیده که سر بریده را سنگ بر او زنند

حکایت ضعیفه شامیه بر این مدعاست

مجلس ششم دعای روز ششم

در ثواب آن وارد شده که هر کس این دعا را در این روز بخواند خدای تعالی در دار السلام باو هزار شهر ودرهر شهری هزار خانه ودرهر خانه هزار سریر ودرهر سریری حوریه باشد که گیسوهای ایشان از مشک باشد چنانچه وارد شده که هر کس در شب هفتم چهار رکعت نماز بکند ودرهر رکعت بعد از حمد سیزده مرتبه انا انزلناه بخواند بنا کند خدای تعالی در بهشت عدن برای او قصری از طلا و تا مثل آتش در امان خدا باشد ودعا اینست **اللهم لا تخذلني فيه لتعرض معصيتك ولا تضربني فيه بسياط نقمتك وزحزحني فيه من موجبات سخطك بمنك واياديك يا منتهى رغبة الراغبين**

بیان این دعا اینست بدانکه از جمله براهین قویه بر اثبات صانع و وجود خالق از برای عالم اینستکه بالحس والوجدان ملاحظه مینمائیم که هر کس معصیت ومخالفت امر پروردگار را نمود ذلیل وخوار باشد وهر کس اطاعت اورا نمود رستگار شود وعزیز ومحترم پس بر ارتکاب معصیت جز ذلت چیزی مترتب نیست عاصی هر کس که خواهد باشد چنانچه شنیدهٔ در احوال اولاد ائمه علیهم که اشرف خلق بودند بعد از رسولخدا ص که هر کدام از ایشان که از جادهٔ اطاعت پا بیرون نهادند از خیر انتفاع افتادند بکلی هلاک شدند (۱) **چنانچه**

---

(۱) در اطاعت کردن حقتعالی

طاعت بنه چهره بر آستان … که اینست سجاده راستان
اگر بنده ای سر بر این در بنه … کلاه خداوندی از سر بنه
بدرگاه فرماننده ذوالجلال … چو درویش پیش توانگر بنال
چو طاعت کنی لبس شاهی مپوش … چو درویش مخلص بر آور خروش
که پروردگارا توانگر توئی … توانا و درویش پرور توئی
دعا کن بشب چون گدایان بروز … اگر میکنی پادشاهی بروز
حکایت کنند از بزرگان دین … حقیقت شناسان عین الیقین
که صاحبدلی بر پلنگی نشست … همی راند رهوار و ماری بدست
یکی گفتش ای مرد راه خدای … بدین ره که رفتی مرا ره نمای
چکردی که درنده رام تو شد … نگین سعادت بنام تو شد
بگفت ار پلنگم زبون است و مار … وگر پیل و کرکس شگفتی مدار
تو هم گردن از حکم داور مپیچ … که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ
چو حاکم بفرمان داور بود … خدایش نگهبان و داور بود
محالست چون دوست دارد ترا … که در دست دشمن گذارد ترا

سعدی

در احوال از محمد بن الحسن و علی بن اسماعیل و جعفر کذاب مذکور است آنچه شنیده
در حیوة القلوب از جناب امیر عم که دانیال یتیمی بود که مادر و پدر نداشت و
پیرزالی از بنی اسرائیل او را تربیت مینمود پادشاهی از بنی اسرائیل که در آن
زمان بود دو قاضی داشت و آن دو قاضی دوستی باهم داشتند و مرد صالحی بود
زن جمیله صالحه داشت و آنمرد نزد پادشاه میآمد و با پادشاه سخن میگفت
روزی پادشاه را احتیاج بمرسید که او را بجائی بفرستد بآن دو قاضی گفت
شخصیرا اختیار کنید که من برای بعضی امور بجائی فرستم ایشان شوهر آن
زن را نشان دادند و پادشاه او را برای آن کار فرستاد چون آنمرد روانه شد
بآن قاضیان سفارش کرد که باحوال زن من برسید و از او غافل نباشید پس آن
قاضیان میآمدند بخانه دوست خود که خبر از احوال آن زن بگیرند پس
هر دو عاشق آن زن شدند و او را تکلیف کردند که راضی شود زنا او ابا میکرد
پس گفتند اگر راضی نشوی ما نزد پادشاه گواهی میدهیم که تو زنا کرده تا
ترا سنگسار کند آن زن گفت هرچه خواهید بکنید پس آن دو قاضی نزد پادشاه
آمدند گواهی دادند که زن عابد زنا کرده است امر بر پادشاه گران آمد
و شهادت قاضیان را رد نمیتوانست کرد بایشان گفت شهادت شما مقبول است
اما بعد از سه روز او را سنگسار کنم و ندا کردند در آن شهر که فلان روز حاضر شوید
بجهة کشتن فلان عابده که او زنا کرده چون مردم در این باب گفتگوی بسیار
کردند پادشاه بوزیر گفت آیا چیزی بخاطرت میرسد که باعث نجات عابده گردد
چون روز سوم شد وزیر روانه خانه پادشاه شد که ناگاه در اثنای راه بطفلی
چند رسید که بازی میکردند و دانیال در میان ایشان بود وزیر بایشان رسیده
دانیال گفت ای گروه اطفال بیائید من پادشاه شوم و فلان طفل عابده و فلان
و فلان دو قاضی و خاکی نزد خود جمع کرد و شمشیری از برای خود
ساخت و به اطفال دیگر حکم کرد که بگوئید یکی از آن
دو گواهانرا بفلان موضع ببرند پس یکی از آنها را طلبید و گفت آنچه
حق است بگو پس آن طفلی که گواه بود گفت که عابده زنا کرده گفت چه
وقت زنا کرده گفت فلانه روز پرسید که با کی زنا کرده گفت با فلان کس
پرسید در کجا زنا کرده گفت فلان موضع دانیال گفت اینرا ببرید بجای خود
دیگریرا بیاورید او را آوردند دانیال پرسید بچه شهادت میدهی گفت که

در معصیت و عصیان حضرت ذوالجلال

چو عصیان کنی حضرت ذوالجلال	کشاید بتو باب خیری و حال
ز عصیان حق جملهٔ مردمان	ذلیلند و خوارند در دو جهان
اگر معصیت میکنی رخ متاب	ز خری و نکال و عذاب و عقاب
ندیده کسی اندرین بوم و بر	که حنظل دهد میوه نیشکر

عابده زنا کرده است پرسید در چه وقت گفت در فلان وقت پرسید با کی گفت
با فلانکس پرسید که در چه موضع پس هر یك از اینها مخالف بودند با
گواه اول پس دانیال گفت الله اکبر بناحق گواهی دادند گفت فلان که ندا
کن در میان خلق که بناحق گواهی دادند پس حاضر شوید مردم که ما
ایشانرا میکشیم وزیر این قصه غریبه را از دانیال مشاهده نمود پس آمد
خدمت پادشاه و آنچه از دانیال مشاهده نموده بود عرض کرد پادشاه فرستاد
و قاضی طلبید و ایشانرا از یکدیگر جدا کرد و هریك را تنها طلبید و از
خصوصیات زنای عابده سؤال کرد هریك خلاف دیگری گفتند پس پادشاه
فرمود ندا کردند که حاضر شوید برای کشتن آن دو قاضی که ایشان افترا
کرده بودند بعابده امر کرد بکشتن ایشان **پس** ببین دو قاضی بزرگ شهر
چگونه بجهة معصیت ذلیل شدند و عبرت خلق شدند و دنیا و آخرت آنها
بباد فنا رفت و این مقتضاء آنهاست بلکه هریك در مقام بر آیه چنین است (۱)
و از اینجهت است که در فقره اولی دعای امروز است **اللهم لا تخذلنی فیه
لتعرض معصیتك** و چون ای عزیز خطا و سهو و نسیان بلکه عصیان حتی
هم از انسان غیر معصوم صادر میشود میگه عصیان از او صادر شد استحقاق
تازیانه انتقام از خلاق عالم جل شأنه دارد و واضح است که این بدن ضعیف
را طاقت این نیست لهذا در فقره دوم است **و لا تضربنی فیه بسیاط نقمتك**
یعنی خداوندا مرا مزن در اینماه یا در اینروز تازیانه انتقام خود و لی هر گاه
در معصیت اصرار نمودی البته تازیانه انتقام تو خواهد خورد چنانچه نسبت بسابقین
هم همینطور بود

مگر نشنیدهٔ احوال جرجیس پیغمبر را که خداوند او را برسالت
فرستاد نزد پادشاهی که در شام بود و او بت پرست بود باو گفت که پادشاه
قبول کن نصیحت مرا سزاوار نیست خلق را که عبادت کنند غیر خداوند را
پادشاه باو گفت اهل کدام زمینی فرمود که اهل روم و در فلسطین میباشم
امر کرد جرجیس را حبس کردند و بدن مبارك او را بشانه های آهنی
مجروح کردند تا گوشتهای او ریخت و سر که بر بدن او ریختند و پلاس بر آن
بدن مجروح مالیدند پس امر کرد میخهای آهنی سرخ کرده بدنشرا داغ
کنند چون دید بآنها کشته نشد امر کرد میخهای آهنیرا بر رانها و زانوهای
او کوبیدند و چون دید بآنها کشته نشد امر کرد تا میخهای آهنی بزرگ
ساخته بر سرش فرو بردند که مغزش روان شد سربرا آب کرده و بر بدنش
ریختند و چیزی از آهن در زندان بود که کمتر از هیجده نفر نمیتوانستند نقل
کنند بر روی شکم او گذاشتند چون شب شد اهل زندان دیدند ملکی

(۱) در انتقام

چونکه بد کردی برو ایمن مباش	زآنکه تخم است و برویاند خداش

نزد آنحضرت آمد و گفت ای جرجیس حقتعالی میفرماید صبر کن وشاد باش خدا باتو است وترا از ایشان خلاصی بود وایشان چهار مرتبه ترا خواهند کشت ومن آزار والم (۲) از تو رفع خواهم نمود چون صبح شد پادشاه آن مغرب درگاه خداوند را طلبیده وحکم کرد تازیانهٔ بسیار برشکم آن حضرت زدند باز گفت اورا بزندان بردند وباهل مملکت خود نوشت هر ساحریکه درمملکت او باشد روانه کند پس فرستاد ساحری را که از همه ساحرتر بود وهرجادوئیکه کرد درآنحضرت تأثیری ننمود پس زهر کشنده آورد بآنحضرت داد جرجیس گفت **بسم‌الله عنه صدق کذب الفجره و سحرالسحرة** هیچ ضرری بآن حضرت نرسانید آن ساحر گفت من این زهر را بجمیع اهل زمین میخورانیدم هرآینه اعضای ایشان را میریخت و خلقت همه متغیر میشد پس گفت ای جرجیس توئی نوربخشنده راه هدایت وشهادت میدهم که خداوند تو برحق است وهرچه غیر اوست بر باطلست باو ایمان آوردم وتصدیق کردم پیغمبری تو پس پادشاه او را کشت وباز فرستاد جرجیس را آوردند بانواع عذابها معذب گردانیده و گفت آنحضرت را پاره پاره کنند ودرچاهی افکندند ومجلس آراست ومشغول شراب خوردن شد پس امر کرد حقتعالی باد را که ابرسیاهی برانگیخت وصاعقه‌ها حادث شد و زمین و کوهها بلرزید و مردم همه ترسیدند پس خدا میکائیل را فرستاد وبرسر چاه آمد و گفت برخیز ای جرجیس بقوت خداوندی که ترا آفرید پس جرجیس زنده وصحیح برخاست ومیکائیل اورا از چاه بیرون آورد باز رفت نزد پادشاه و گفت خدا مرا بسوی تو فرستاده است که من حجت برتو تمام کنم پس سپهسالار او گفت ایمان آوردم بخدائیکه ترا بعد از مردن زنده کرد و گواهی میدهم که او حق است وچهارهزار کس همه متابعت او نموده ایمان آوردند وتصدیق آنحضرت کردند پس پادشاه همه آنهارا هلاک کرد وامر کرد لوحی ازمس ساخته وآتش بر روی او افروخته تا سرخ شد پس جرجیس را برروی او خوابانیدند وسرب گداخته بر گلوی او ریختند ومیخهای آهن برسر او کوبیدند پس میخها را کشیدند وسرب

(۲) **درمیل معشوق ـ مثنوی**

عاشقان را هرزمانی مردنیست ... مردن عشاق خود یکنوع نیست
تومکن تهدیدم از کشتن که من ... تشنهٔ زارم بخون خویشتن
او دوصد جان دارد از نورهدی ... وان دوصد را میکند هردم فدا
هریکی جان را ستاند ده بها ... از نبی برخوان تو عشر امثالها
گر بریزد خون من آن خوبرو ... پای کوبان جان برافشانم براو
آزمودم مرگ من در زندگیست ... چون رهم زین زندگی پایندگیست

گداخته برجای آنها ریختند چون دید آنها کشته نشد امر کرد آتش بر افروختند تا سوخت وخاکستر شد وخاکسترش را برباد دادند پس خدا امر کرد میکائیل را که حضرت جرجیس را ندا کرد زنده شد و رفت نزد پادشاه وقتیکه درمجلس عام نشسته بود تبلیغ رسالت الهی باز نمود پس شخصی برخاست و گفت در زیر ما چهارده میز آبنوس است و چوبهای از درخت های مختلف است که بعضی میوه دهنده وبعضی غیرمیوه دهنده اگر سؤال کنی ازپروردگار خود هریک ازاینها رادرختی گرداند ومیوه بخشد من تصدیق تو کنم جرجیس بدو زانو درآمد دعا کرد در همان ساعت درخت شدند با میوه پس پادشاه امر کرد آن حضرت را درمیان دوچوب گذاشتند و چوب را با اره باآنحضرت بدونیم کردند پس دیگی حاضر کردند نفت و گوگرد وسرب درآن ریختند وجسد آن حضرت رادردیگ گذاشتند وآتش افروختند زیر آن دیگ تاجسد آن حضرت باآنها آمیخته شد پس زمین تاریک شد خداوند اسرافیل را فرستاد که نعره‌ای بر ایشان زد همه برو در افتادند ودیگ را سرنگون کرد و گفت برخیز ای جرجیس پس حضرت حق زنده شد ورفت منزل پادشاه وباز تبلیغ رسالت نمود چون مردم اورا دیدند تعجب کردند پادشاه امر کرد آن حضرت را گردن زدند پس خداوند بنفرین جرجیس همه را هلاک نمود بلی طغیان در معصیت چنین میشاید وچنین گمان مکن که مصائب جرجیس زیاد ازمصائب سیدالشهداء است زیرا که جرجیس تشنه نبود وداغ جوان دردل او نبود وعیال اورا باسیری نبرده بودند

مجملا ای عزیزمان که تو طاقت تازیانه انتقام خداوند را نداری ازاین جهت است که دراین دعاء شریف اول مسئلت نموده شد که خداوندا مرا ذلیل مفرما بعلت متعرض شدن معصیت تو که این موجب خذلان است چون انسان غالبا متعرض معصیت میشود بعد سؤال شد که هر گاه متعرض شدم مزن مرا بتازیانهای انتقام خود ولی چون بعضی از معاصی هست که موجب غضب خداوند میشود لهذا در فقرهٔ سوم سؤال شده **وزحزحنی فیه من موجبات سخطك** ازجناب امیر (ع) مرویست که آن بزرگوار فرموده که پنج چیز است خداوند را بغضب میآورد **اول** اذیت والدین چنانچه در حدیث است که خطاب بعاق میرسد که بکن هرچه خواهی خداوند از تو راضی نیست و جای تو در جهنم است دوم قطع رحم است چنانچه در حدیث است که خداوند میفرماید که منم رحمن ورحیم ومأخوذ نمودم رحم را از این دو اسم پس هر که صله نماید رحم او را وصل مینمایم برحمت خود وهر که قطع نماید قطع مینمایم اورا ازرحمت خود ودور نیست که نکته در رحمانیت ورحیمیت دراین باشد که رحمت دنیویه حق است و رحیمیت و

رحمت اخرویه پس هر که صله نماید مفید میشود برحمت دنیویه واخرویه و
هر که قطع نماید رحم را ازهر دو قطع میشود ودلالت براین فقره دارد
احادیث بسیاری که دلالت میکند براینکه صلهٔ رحم موجب طول عمر وسعه
معاش و عزت و نجات از مکاره اخرویه است و قطع رحم موجب کوتاهی
عمر وضیق معاش وابتلا بمکاره اخرویه است **سوم** تأخیر نماز ازوقت خود
و دور نیست که مراد وقت فضیلت باشد چنانچه ظاهر حدیثست **چهارم**
ندادن حقوق الهیه است مانند زکوة و خمس و رد مظالم و امثال آن
پنجم (۱) رد مأمول شاید مراد آن منع امید کسی است که امید داشته باشد
و بواسطهٔ امید بتو رو کرده باشد وتو قدرت برانجاح آن داشته باشی و
اصلاح ننمائی وامید اورا ناامید گردانی چنانچه وارد است که روزی پیرمرد
گبری بر ابراهیم وارد شد گرسنه بود حضرت منع از غذا باو نمود و
باو گفت تادست از طریقهٔ خود برنداری غذا نمیدهم آن مرد قبول نکرد
ورفت جبرئیل نازلشد و گفت ای ابراهیم خداوند میفرماید این مرد هفتاد
سالست غیر مرا میپرستد و هیچ روزی اورا بی روزی نگذاشتم یك روز

---

(۱) ـ شنیدم که یکهفته ابن السبیل — نیامد بمهمان سرای خلیل
ز فرخنده خوئی نخوردی بگاه — مگر بینوائی در آید ز راه
برون رفت و هرجانبی بنگریست — باطراف وادی نگه کرد دید
بتنها یکی در بیابان چو بید — سر وموش از برف پیری سفید
بدلداریش مرحبائی بگفت — برسم کریمان صلائی بگفت
که ای چشمهای مرا مردمک — یکی مردمی کن بنان و نمك
نعم گفت وبرجست وبرداشت گام — که دانست خلقش علیه السلام
رقیبان مهمان سرای خلیل — بعزت نشاندند پیر ذلیل
بفرمود ترتیب کردند خوان — نشستند بر هر طرف همگنان
چو بسم الله آغاز کردند جمع — ز پیرش حدیثی نیامد بسمع
چنین گفتش ای پیر دیرینه روز — چو پیران نمیبینمت صدق وسوز
که شرط است وقتیکه روزی خورند — که نام خداوند روزی برند
بگفتا طریقی نگیرم بدست — که نشنیدم از پیر آتش پرست
بدانست پیغمبر نیك فال — که گبر است پیرو تبه بود حال
بخواری براندش چو بیگانه دید — که منکر بود پیش پاکان پلید
سروش آمد از کردگار جلیل — بهیبت ملامت کنان کای خلیل
منش داده صدسال روزی وجان — ترا نفرت آمد ازو یك زمان
گر او میبرد سوی آتش سجود — تو واپس چرا میبری دست جود
گره برسر بند احسان مزن — که این زرق می بافت تزویر و فن

روزی اورا بتو واگذاشتم اورا محروم گردانیدی ابراهیم او را فوراً
برگردانیده آبرد ازسبب استغفار نمود والعمرا فرمود آبرد گفت انصاف
نیست نپرسیدن چنین خدائی مسلمان شد سبحان الله گبری بمحض دیدن
این انعام دست ازمذهب باطل خود برداشت وامتان پیغمبر آخرالزمان همه
احسانهای پیغمبر را فراموش کردند وآنرا از اولاد اومنع کردند وحال
آنکه دراحوال آن بزرگوار مذکوراستکه بعدازآنکه مرض آن بزرگوار
شدت یافت عمامه مبارك برسر بست تکیه بردوش جناب امیر وفضل ابن عباس
نمود وبمسجد رفت وبرمنبرنشسته وخطبهٔ مشتمل برحمد خداوند خواندپس
فرمود ای یاران می بینم از میان شما رفتهام وچون از شما دورشوم مرا
فراموش نکنید وبدل از حق جدا نشوید و رعایت و احترام اهلبیت مرا
بجا آورید و از گفتهٔ ایشان تخلف نکنید پس فرمود ایها الناس چگونه
پیغمبری بودم درراه خدا جهاد کردم دندانم را شکستند واز جهال رنجها
ومشقتها کشیدم وبرگرسنگی صبرنمودم همه گفتند نعم‌الرسول انت و در
همین خطبه یاخطبه دیگر بعد از آنکه همه اقرار بحقوق آن بزرگوار
نمودند فرمودند من دوامر عظیم درمیان شما میگذارم یکی قرآن ویکی
اهلبیت خود را من نمیدانم بعداز من بااین دو امر چگونه سلوك خواهید
کرد واز یکدیگر جدا نشوند تادرلب حوض کوثر بمن برسند بمن عزیز
من که این رسول محترم باوجود اینهمه صدمات که باو زدند همه را صبر
کرد وهیچ از امتان خود خواهش نکرد جز اینکه با این دو چیز درست
رفتار کنید آنهم جهت صلاح خود است خوب شنیدند اما قرآن را سوختند
اما بااهلبیت هریك هرچه توانستند بدرفتاری کردند اما بدرفتاری که با
فرزند اوحسین مظلوم کردند باهیچ کدام نکردند زیرا که عمر با آن‌شقاوت
وقتیکه جناب امیررا بمسجد برد و از او بیعت خواست چون فاطمه هم
بمسجد آمد و فرمود یا دست بردارید یا نفرین میکنم دست برداشتند اما
درروز عاشورا عمرسعد آن وقتیکه دور ابی عبدالله راگرفتند وحضرت ها
بدان بمحن مبارك میزدند تا آنکه صالح نیزه درشت را بر پهلوی آن
جناب زد فرمود آه امیدوارم که از این دست نخوری و نیاشامی زینب
نتوانست خودداری نماید آمد بقتلگاه ورو بعمرسعد کرد گفت ای عمر تو
ایستادهٔ و برادرمرا میکشند آن ملعون گوش بکلام آن‌معصومه نداد آن
مظلومه آمد ببالین برادر آن حضرت بدست اشاره کرد خواهر بر گرد
بخیمه زینب مراجعت نمود **الالعنة الله علی القوم الظالمین**

مجلس هفتم دعای روز هفتم

در ثواب این دعا وارد شده که هر کس درابنروز این دعا را بخواند بلند گردد عملهای او باعمل هزار صدیق چنانچه درشب هفتم وارد شده است که هر کس دو رکعت نماز بکند درهر رکعت بعداز حمد ده مرتبه قل‌هواللّه احد بخواند و در روایت دیگر یازده مرتبه و بعداز سلام هزار مرتبه سبحان‌اللّه بگوید درهای بهشت برای او گشاده میشود که ازهردری که بخواهد داخل‌شود ودعای امروز اینست **اللهم اعنّی فیه علی صیامه وقیامه وجنّبنی فیه من‌هفواته و آثامه‌وارزقنی فیه ذکرک‌بدوامه بتوفیقک یاهادی المضلین** بدان ای عزیز این روزه در شرایع دیگر هم بوده اگر چه در شهر رمضان بخصوص نبوده ولی اصل روزه بوده و ازاین جهت استکه اهل توفیق گفته‌اند که نسخ شرایع واختلاف آن در اصول دین و اصول فروع نشده بلکه اختلاف و نسخ در فروع فروعست زیرا که اصول دین کامل اشاره شد و حال هم اشاره میشود و بعد هم شاید اشاره شود و آن پنج است **اول** (۱) توحید است و معنی آن‌خداشناسی است وآن‌درجمیع مذاهب‌مقرربوده واختلاف‌ونسخ‌درآن‌اصلا نیست **دوم** نبوتست که اذعان‌واقراربحقیقت‌انبیاءاست که‌خداوند عالم‌پیغمبران بسیار بجهت‌هدایت وارشاد بندگان فرستاده‌است بلی امت‌پیغمبر هرعصری مأمورند که اذعان‌نمایند پیغمبران گذشته ونبوت پیغمبرخود بخصوص **سوم** عدل است که‌آن‌اذعان باینستکه خداوند بندگان‌را مجبور براعمال نفرموده است بلکه ایشانرافاعل‌مختار خلق‌فرموده است این‌هم‌درجمیع مذاهب‌بوده **چهارم** امامت که اذعان بحقیقت خلفاء پیغمبر باشدواین‌هم درجمیع پیغمبران هست غایت امر اینستکه‌امت‌هرپیغمبری مأمورند که اذعان خلفاء پیغمبرخود نمایند چنانچه ماها مأموریم که اذعان بحقیقت وخلافت دوازده امام داشته باشیم‌**پنجم** معاداست وآنهم معلوم‌است که درجمیع شرایع‌سابقه بوده‌وخاصه این امت نیست پس‌اختلاف دراصول‌نیست ودرهمه مذاهب وادیان‌اصول‌همین

در توحید

در کلیسا بدلبری ترسا — گفتم ای دل بدام تو دربند
ای که دارد بتار گیسوت — هرسر موی من جدا پیوند
ره بوحدت نیافتن تا کی — ننگ تثلیث بریکی تا چند
لب شیرین گشود وبامن گفت — وزشکرخنده ریخت ازلب قند
که گر ازسروحدت آگاهی — تهمت کافری بما مپسند
بس آینه شاهد ازلی — **(هاتف)**

است که ذکر شد واما فروع هم‌آنچه ازاخبار وروایات مستفاد میشود آنست که اصول‌فروع هم درهمه مذاهب بوده است مثل نماز وروزه وزکوة وحج وجهاد وامثال اینها که اینها همیشه برقرار بوده‌است الااینکه اختلاف در کیفیت آنها بوده‌است چنانچه ازتتبع دراحوال انبیاء و امتان ایشان وآیات قرآنیه که ازایشان‌خبرمیدهد خوب واضح میشود که ایشان هم نمازمیکردند وهم روزه میگرفتند وازآن جمله روزه است‌چنانچه خداوند درقرآن خبر داده است **یاایها‌الذین‌آمنوا کتب علیکم‌الصیام کما کتب علی‌الذین من‌قبلکم** یعنی ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نوشته شده است برشما روزه چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه پیش ازشمابودند چنانچه در احادیث هم وارد است که یکی‌ازعلماء یهود ازجناب رسول (ص) سؤال کرد که‌چرا خداوند سی‌روز روزه برامت‌تو‌واجب کرده‌است فرمود بجهت‌آنکه گندمی که‌آدم خورد سی‌روز درشکم اوماند‌پس‌خداوند سی‌روز گرسنگی‌وتشنگی برذریهٔ اوواجب کرده‌است وآنچه شبها میخورند تفضلی است و بهمین نحو هم واجب بود برآدم پس‌اگرهربزهرگاه خوردن آن گندم منهی‌عنه باوجود آنکه نهی تنزیهی بود باعث‌شد اینکه گرسنگی‌وتشنگی برذریهٔ اوتاقیامت‌مقررشد پس کسانیکه ازجانب‌خداوند نهی‌تحریمی دارند ومع‌ذلک‌اقدام درصرف آنها مینمایند بدانید که البته خداوند گرسنگی‌وتشنگی‌رابخودایشان واولادایشان خواهد داد وهم خودشان وهم اولادشان ذلیل و خوار خواهند شد **مجملا** مقصود اینست که روزه برقرار بوده وعدد آنهم سی روز بوده الا اینکه از برای موسی‌چهل روز شد وسبب آنهم درعالم ظاهر وبنابربعضی ازاحادیث آن بوده که موسی با خداوند مناجات نمود درحالتی که‌اول مسواک نموده خطاب رسید ای موسی چرا مسواک کردی مگر نمیدانی که‌بوی‌دهان‌روزه‌دار نزد من خوشتراست ازبوی مشک وبنا بر بعضی از احادیث صدیقی داشته که‌اوهم صائم بود درحال گفتگو باحضرت موسی بخارئی ازآن بمشام‌حضرت موسی رسید باو فرمود مگر مسواک نکردی این کلام موجب خجلت آنشخص شد واین مرحله باعث شد که خداوند عتاب فرمود بموسی(ع) که چرا سخنی گفتی که‌موجب رنجش خاطر آنمرد شد وبدینواسطه ده‌روز دیگر تأخیرآن داشته شد واینها هردوسبب ظاهری بود و سبب باطنی آن ابتلاء و امتحان قوم موسی بجهت دیر کردن موسی ولی **ای عزیز** خداوند بموسی خطاب

پرتو از روی تابناک افکند — سه نگردد بریشم ار او را
پرنیان خوانی وحریر و پرند — ما در این گفتگو که از یکسو
شد ز ناقوس این ترانه بلند — که یکی هست وهیچ نیست جزاو
وحده لا اله الا هو

عتاب آمیز فرمود بجهة سخنی که گفت آیا چه خواهد کرد در روز عاشورا در صحرای کربلا متصل قلب جناب ابی عبدالله را میشکستند تا اینکه داغ جوانان و فرزندان و برادران اورا برقلب او نهادند و سخنهای ناملایم بآن بزرگوار گفتند **مجملا** چون موسی دیر کرد و تأخیر افتاد مراجعت بسوی قوم سامری ملعون طلاها را جمع نمود و گوساله ازطلا ساخت و شبهه کرد بر ضعیفان بنی اسرائیل که موسی وعده کرده باشما که بعد از سی شب بسوی شما بیاید و اینک چهل شب شد نیامد و موسی پروردگار خودرا ندیده و پروردگار او آمده است بسوی شما و میخواهد بشما بنماید که او قادر است خود شما را بسوی خود خواند بی آنکه موسی در میان شما باشد و بدانید موسی را برای این فرستاده که احتیاجی باو داشته باشد پس سامری گوساله که ساخته بود برای ایشان ظاهر نمود و آن خاکی را که از زیر سم اسب جبرئیل برداشته بود در هنگامیکه پیش روی فرعون میرفت سامری دید که آن مادیان بهر کجا پا میگذارد آن زمین بحرکت میآید و حیات می یابد از آن خاك قبضهٔ برداشت و همیشه بربنی اسرائیل فخر میکرد که من چنین خاکی دارم و چون گوساله را بربنی اسرائیل ظاهر نمود که خداوند در آن حلول نموده است آن خاکرا درهای میان شکم او ریخته بنا بر تعلیم شیطان لعین پس در همان ساعت بحرکت آمد و صدای گوساله کرد و مو بر آن رویید پس بنی اسرائیل براو سجده کردند و هرچند هرون ایشان را نصیحت کرد مفید نشد و گفت ماترك این گوساله نمیکنیم تا موسی بیاید و خواستند هارون را هلاك کنند چون موسی مراجعت نمود حال ایشان را باین خسران دید باهارون تغیر کرد و هارون عذر خودرا ذکر کرد موسی خطاب بگوساله نمود ای گوساله آیا پروردگار تو بوده ای چنانچه این جماعت میگویند گوساله بسخن آمد و گفت پروردگار من از آن منزه است و بزرگتر است از آنکه گوساله یا درخت یاو احاطه نماید والله یاموسی چون گوساله این نوع سخنان گفت عتاب باسامری فرمود که مقام ذکرش نیست پس خطاب بآن قوم نمود که شما ظلم نمودید برخود باینکه گوساله را خدای خود اخذ نمودید پس بازگشت نمائید بسوی خداوند و بکشید نفسهای خود را باینکه بکشند آنها که گوساله نپرستیده‌اند این کشته شدن از برای شما بهتر است نزد آفریدگار شما از اینکه در دنیا زنده بمانید و آمرزیده نشوید پس نعمت دنیا برشما تمام باشد و بازگشت شما در آخرت بسوی جهنم باشد چون باینجا منتهی شد بسیاری از گوساله پرستان انکار نمودند و گفتند ما گوساله نپرستیده‌ایم پس خداوند امر فرمود آن گوساله را بسوهان ریزه ریزه نمودند و در دریا ریختند و همه از آن آب بخوردند پس هر کس گوساله پرستیده بود لبها و بینی او سیاه شد و آنها که گوساله

نپرستیده بودند دوازده هزار بودند مابقی ششصد هزار گوساله پرستیده بودند **مجملا** امر شد اینها که گوساله نپرستیده بودند شمشیرها بکشند و بیرون آیند بر سایر بنی اسرائیل و بکشند آنهارا و منادی ندا کرد که خدا لعنت کرده است کسیرا که دست خودرا حرکت دهد تا کشته شود و هرکه از کشنده ملاحظه کند که کیست او میکشد و فرق بگذارد در کشتن خویش و بیگانه او نیز ملعونست پس گناهکاران گردن کشی کردند و بعضی گناهان باستغاثه آمدند نزد موسی و گفتند ما گوساله نپرستیده‌ایم و مصیبت ما عظیم تر است از آنها که گوساله پرستیده‌اند زیرا بدست خود پدران و مادران و خویشان خودرا میکشیم پس حقتعالی وحی بسوی موسی فرستاد که من ایشانرا برای آن باین تکلیف شدید امتحان نمودم که دوری نکردند از گوساله پرستان و انکار نکردند بگو بایشان هر که دعا کند بحق محمد و آل طیبین او سهل میکنم براو کشتن آنها را که مستحق کشتن شده‌اند پس ایشان دعا کردند حقتعالی برایشان آسان کرد که هیچ الم از کشتن آنها نیافتند چون کشتن بر ایشان منجر شد و ایشان ششصد هزار بودند مگر آن دوازده هزار گوساله نپرستیده بودند پس توفیق داد ایشانرا که بیکدیگر گفتند که چون خدا فرموده که توسل بمحمد و آل او از هیچ حاجت ناامید نمیشود و هیچ سؤال او از درگاه حق رد نگردد و پیغمبران همه به انوار مقدسه ایشان توسل نموده‌اند درشدتها چرا ما متوسل نشویم همگی جمع شدند و فریاد بر آوردند که خداوندا بجاه محمد و آل او سوگند میدهیم ترا که گناه مارا بیامرزی پس حقتعالی وحی کرد بموسی که دست از کشتن بازدارند که بعضی از ایشان سؤالی کردند از من و مرا سوگند دادند که اگر در اول این سوگندرا بمن داده بودند ایشانرا نگاه میداشتم از گوساله پرستیدن و اگر شیطان چنین قسمی میداد هر آینه او را هدایت میکردم و اگر نمرود و فرعون چنین قسمی میدادند ایشانرا نجات میدادم پس کشتن را از ایشان برداشت پس ایشان گفتند زهی حسرت که در اول کار غافل بودیم از توسل بانوار محمد ص و آل او تا خداوند ما را از شراین فتنه حفظ میکرد ، **مقصود** از ذکر این حکایت و واقعه این بود که روزه سی روزه بود و در شرایع سابقه هم بود ولی در شرع حضرت موسی از برای آن بزرگوار چهل روزه شده بجهت امتحان آنقوم چنانچه فهمیدی ولیکن روزه های امم سابقه در شهر رمضان نبوده و روزهٔ این ماه چنانچه فهمیدی از برای این امت مقرر شده است چون ماه رحمت است خداوند سبحان دیگر هم برای رحمت مقرر داشته که روزه این ماه باشد که بلکه بواسطه آن رستگاری تام و نجات تمام از عذاب حاصل شود چون نماز ستون دینست و قبولی کل سایر

عبادات چنانچه از اخبار واضح میشود موقوفست بقبول نماز لهذا درفقرهٔ
اولی دعاء امروز استکه **اللهم اعنی علی صیامه وقیامه** یعنی خداوندا
اعانت ویاری کن مرا دراینماه بروزه ونماز آن که کامل وصحیح بجا آوردم
تا استحقاق رحمت حاصل شود وچون ازاصحاب رسول صم رسیده که بجناب
امیرع وایرادفرمود سهخصلت است که هرکس آنهارا نداشته باشدعمل
اوتمام نشود ورعی که اورا حفظ کند ازمعاصی(۱) وعلمیکه باوجهل جاهلانرا
رد نماید وعمل صالح ووجه هریك خاصه ورع واضحست زیرا که هرکه
ورع ندارد و معاصیرا مرتکب میشود آن معصیت مقابل عمل صالح میافتد
ونمیگذارد از آن مترتب شود چنانچه ذکر کردهاند دراحوالمجنون که
شتری داشت وآن شتر بچهٔ داشت وهمه روزه صبح مجنون برآنشتر سوار
میشد که برود بمنزل لیلی چون روانهمیشد غرق دریای عشق و ازخود و
شتر وسایر چیزها بیخبرمیشد و بهیچ چیز التفات نمیکرد لهذا شتر میدید
که حاجز و مانع ندارد بجهت محبت بطفل خود بمنزل خود برمیگشت
وچون وارد میشد مجنون ملتفت میشد که درمنزل خوداست آنروز گذشت
فردا بازچنینمیشد و هکذا پس مجنون بدینوسیله همیشه بجای خود بود،
مثل عمل صالح وعمل معصیت چنین است زیرا که ازآنطرف اگر بواسطهٔ
عمل صالح برای اوعروجی حاصل شود ازآنطرف شترنفس اورا برمیگرداند
بجهت معاصی بجایخود اگرپست تر نبود وحال آنکه اگر پست تر میبرد
پس کسیکه طالب رستگاریست باید صاحب ورع باشد تا معاصی را ترك
نماید واعمال صالحه بدون معارض شود ازاینجهت است که درفقرهٔ دوم این
دعا اینست **وجنبنی فیه من هفواته و آثامه** یعنی دورنما خداوندا مرا
در اینماه از لغزشها و گناهان اینماه تا این صیام وقیام خالی باشد از
معارضه سیئات ومترتب شود برآن نجات وچون جمیع عبادات صحت آن
موقوفست باینکه ازبرای خدا باشد و ازاینجهت است که اتفاق علماء و
فقهاء واقعست بر اینکه عبادت بدون قصد قربت صحیح نیست و این شرط
جمیع عباداتست ومعنی آن بودن عملست ازبرای خدا پس هرگاه برای غیرخدا
باشد باطلست و ازاینجهت قصد ریا هرگاه در اثنای روزه نبود اگر چه

(۱) فی الفرق بین الورع والزهد قال فی المجمع الزهد فی الشیء
خلاف الرغبة فیه تقول زهدفی الشیء زهداً و زهادة ترکه واعرض عنه
فهو زاهد وزهد یزهد بفتحتین لغة و منه الزهد فی الدنیا والجمع زهاد و
فی معانی الاخبار الزهد من یحب مایحب خالقه او یبغض ما یبغضه خالقه و
یتحرج من حلال الدنیا ولایلتفت الی حرامها و فی الحدیث اعلی درجات الزهد
ادنی درجات الورع (انتهی محل الحاجة)

بجزئی باشد روزه فاسد است وهمچنین هرگاه بجزئی ازاجزاء تکبیر نماز
اگرچه تکبیر مستحبی باشد قصد ریا نمود تمام نماز باطلست وبدودفعه گفتن
الله کفایت نمیکند بنابر اقوی بلی در غسل ووضو وتیمم هرگاه بجزئی از
آن قصد ریا نمود آن جزء را دومرتبه بعمل آورد کفایت میکند هرگاه
موالات باقی باشد والا باید ازاول بگیرد وضرر ندارد درقصد قربتیکه
داعی آن ترس ازجههٔ دوزخ یاطمع بهشت باشد بلکه هرگاه قصد او رفع
مضار دنیویه یاترتب آثار و منافع دنیویه باشد باز منافات باقصد قربت
ندارد زیرا که باز عمل را برای خدا بجا میآورد غایت امر اینستکه باعث
همت او باعث شده که امر خدارا فوائد دنیویه قرار داده است پس باید در
عمل متذکر خداوند باشد و او را یاد داشته باشد اگر اجمالا یا فی الجمله
باشد و از این بابست که استدامهٔ حکمیه را شرط نمودهاند باینکه غفلت
کلیه ازعمل حاصل نماید که نداند چه میکند واز این جهتست که از جمله
شکوکی که مبطل نمازاست آنستکه نداند چقدر کعت نماز کرده است
ولی بهتر است که درجمیع حالات حقیقهٔ متذکر خدا باشد واورا درنظر داشته
باشد بلکه در غیرحال اتیان باعمال بلکه درهرحال ازاحوال متذکر خدا
باشد واز اینجهت استکه لقمان حکیم بپسرخود گفت چهارهزار کلمه حکمت
آموختم واز آن چهارهزار کلمه چهارصد واز آن چهارصد چهل و از چهل
چهار کلمه اختیار نمودم که درآن چهار تمام چهارهزار مندرجست وآنچهار
اینست: دو چیزرا فراموش مکن ودو چیزرا فراموش کن خدارا فراموش
مکن و مرگرا هم فراموش مکن، نیکی که باکسی میکنی فراموش کن و
بدی که باتو میکنند فراموش کن وجمیع این سه کلمهٔ اخیرهم درکلمهٔ اولی
مندرجست **مجملا** خدارا یادداشتن رأس همچیز است و بعضی گفتهاند مرا
بذکرکثیر که خدا درقرآن امر بآن فرموده است **واذکروا الله ذکراً
کثیراً لعلکم تفلحون** باید درقلب متذکر حقتعالی بود ولی غالب ناس
متحمل آن نمیشوند **وازاین جهت استکه** از امام جعفرصادق ع ماثوراست
که فرمود مؤمن مبتلا نشده است بچیزیکه شدیدتر باشد از سهخصلت که
ترك آنها براو روانیست عرضکردند آن کدامست؟ فرمود مواسات کردن
باپرادران دینی، انصاف دادن ازنفس خود هرچند ضرر دنیوی داشته باشد
ذکر خدارا بسیار کردن ـ آنگاه فرمود من نمیگویم برای شما که آن
سبحان الله والحمدلله ولا اله الاالله والله اکبر است که آنرا بسیار
بگوئید بلکه آنستکه خداوندرا بخاطرآورید نزد هرچیزیکه برتوحلالست
یا حرام وخدارا در آنها اطاعت نمائی و چون اینقسم از ذکر اداء آن
مشکلست خداوند جل شأنه از غایت مرحمت ثوابهای بسیارهم برذکرلسانی

مرتب فرموده تا بندگان بواسطهٔ ذکر که اداء آن در غایت سهولت و
آسانیست بهرهٔ کامل ببرند **چنانچه در حدیث معتبراست** که دزدترین
مردم کسی‌است که از نماز خود بدزدد باینکه ارز کوع وسجود وسایر افعال
آنرا درهم بشکند وضایع بجاآورد **وبخیل‌ترین** مردم کسی است که از
سلام بخل کند **وجفاکارترین** مردم کسیکه اسم مرا بشنود وبر من
صلوات نفرستد **وعاجزترین** مردم کسیکه از دعا عاجز باشد **وتنبل‌ترین**
مردم کسیکه فارغ باشد ومشغول کاری نباشد وزبان او مشغول ذکر نباشد
عزیزمن ببین رأفت خداوند را در حدیث استکه هر گاه آسمان ها و
زمین های هفتگانه را و هرچه در آنهاست در یك کفه بگذارند و کلمهٔ
لااله الاالله را در کفه دیگر هر آینه لااله‌الاالله بر همه آنها سنگینی
خواهد نمود هرگاه درروزی صد مرتبه لااله الاالله بگوئی عمل هیچکس
درروی زمین مقابل عمل تو نیست جز کسیکه زیاد تر از صدمرتبه گفته باشد
وهرگاه بعداز نماز صبح سی مرتبه «سبحان‌الله» بگوید هفتاد بلا ازاو دور
شود که آسان ترین آنها فقر باشد و همچنین هرگاه در روزی صد مرتبه
ماشاءالله لاقوة الا بالله بگوید حقتعالی روزی اورا وسعت دهد **وهکذا**
ازسایر اذکار واورادی که ذکر آنها موجب طولست وبیان آنها در کتب
ادعیه است پس مؤمن باید مغتنم بشمارد این فوائد را و خودرا از آنها
محروم ننماید واز اینجهة درفقره سوم ایندعاست **وارزقني فيه ذكرك**
بدوامه یعنی روزی فرما خداوندا مرا در اینماه متذکر بودن که بلکه
برکت اورفع شدائد شود ورستگاری دنیا وعقبی حاصل شود چنانچه آن
چیزیکه سبب نجات حضرت یونس ع شد درشکم ماهی ذکر بود وآن ذکر
کلمهٔ طیب **لااله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين** چنانچه حقتعالی
فرموده‌است **فلولا انه كان من المسبحين للبث في بطنه الى يوم يبعثون**
بعداز آنکه یونس ازشکم ماهی بیرون آمد گرسنه بود وبدن اوهم طاقت
آفتاب نداشت حقتعالی بز کوهی را فرستاد برای‌اوشیر دهد ودرخت کدو
را خلق کرد بربدن او سایه بیندازد **عزیزمن** مقام یونس کجا ومقام ابی‌عبدالله
ع کجا ؟ خداوند برای یونس بز کوهی فرستاد اورا شیر دهد که رفع
گرسنگی اوشود اما روزعاشورا هیچکس نیامد که آب بجهة ابیعبدالله ع
بیاورد رفع تشنگی آنحضرت شود بلکه رفت درنهر فرات اول لجام از
دهان ذوالجناح برداشت که آب بخورد ملعونی صدا زد یاحسین تو آب
میخوری ولشکر بخیام حرم ریختند وتیری بجانب آن بزرگوار انداخت و
آن تیر بردهان مبارك نشست خورد باآنکه باخود گویا خیال کرده بود از وفا
دوراست که اصحاب واقارب بالب تشنه شهید شدند و او آب بیاشامد یا

ملاحظه فرمود که عهد چنین شده که با لب تشنه در راه خدا شهید شود
لهذا با لب تشنه بیرون آمد مثل برادرش ابی‌الفضل‌العباس ع که او هم
بجهة رعایت وفا کفی آب برداشت که بیاشامد متذکر تشنگی برادر شد لهذا
آبرا ریخت و با لب تشنه بیرون‌آمد - **اللهم اقض حوائجنا بحق**
هذين الاخوين ولاتفرق بيننا وبينهما في الدارين

مجلس هشتم - دعای روزهشتم

هر کس این دعارا بخواند عملش با صد هزار صدیق بالارود چنانچه
درنماز شب نهم وارداستکه هرکه میانین نماز مغرب و عشا شش رکعت
نماز بکند درهررکعتی بعد ازحمد هفت مرتبه آیةالکرسی بخواند وبعداز
نماز پنجاه مرتبه صلوات بفرستد بالارود عملش با عمل صدیقین وصالحین
دعا اینست **اللهم ارزقني رحمة الايتام و اطعام الطعام و افشاء**
السلام وصحبة الكرام بطولك يا ملجأ الآملين بیان این‌دعای شریف
موقوفست به‌بیان این مطلب که بعدازاینکه در مجالس سابقه فهمیدی که
حقتعالی حاوی جمیع کمالات وخالی ازجمیع نقائص‌است **پس بدانکه** از
جملهٔ کمالات الهیه‌حکمتست وآن مقدم‌است برجمیع صفات که خلقت ورزق
وامامت و آمرزش و رحم و نحو آنها کلا دایر مدار حکمتست پس
اتیان میفرماید هرگاه حکمت اقتضا نماید و هرگاه منافی با حکمت
باشد ممکن نیست که بجا آورد اینستکه در بعضی از احادیث وارد
استکه وقتیکه حضرت موسی مریض‌شد عرض کرد پروردگارا مرا شفا ده
بدون آنکه رجوع بطبیب و استعمال دوا شود خطاب رسید حکمت چنین
اقتضا میکند که رجوع بطبیب نموده و دوا خورده و شفا یابی **واز** جمله
حکمتهای الهی **مرك است** که هر گاه نباشد قطع نظر ازاینکه باید برود
بسرای‌دیگر بجهة درك جزاء اعمال چه این دار جزای کامل نیست بواسطه
امورچندیکه که حال مقام ذکر آنها نیست **پس** باید مرگ باشد که انتقال از
اینعالم بعالم باقی حاصل شود وبمکافات عمل‌خود برسند علاوه براین هرگاه
مرگ نباشد مردم درحرج و مشقت میافتند **چنانچه** درحدیث است که وقتی
قومی بنزد پیغمبری آمد گفتند دعا کن مرگ درمیان نباشد تانخودبخواهیم
آن رسول دعا کرد پس جمعیت بسیارشدند تاکجا کفایت نداد در صحراها
منزل کردند پیران بسیار شدند وازکار افتادند هرجوانی باید متحمل‌چند
پیر شود از امورات لازمه آنها ، ازکار وشغل بازماندند و بنزد آن‌رسول
آمدند که دعا کن مرگ بیاید مرگ آمد وآنها آسوده شدند ، پس مرگ
بجهة حکمت مکافات جزاء اعمال و سهولت امر بندگان و انتظام معیشت

ایشان مغفرت شده ومعلوم است که لازمهٔ مرگ است که بعد از شخص اطفال میمانند
که بی‌پدر میشوند وهمینکه چنین شد البته آن طفل دل شکسته میشود و
پریشان حال **لهذا** خدای رؤف ورحیم بجهة اینکه بآنها بد نگذرد ثواب
بسیاری برای رعایت آنها قرار داده است تا موجب میل طباع شود که ترحم
براو کنند که بآن طفل بد نگذرد **حتی اینکه در حدیث معتبر است**
هرگاه دست برسر یتیمی بکشد بعدد هر موئی که از زیر دستش میگذرد
حسنه درنامه عمل او ثبت میشود **واز اینمرحله** بی‌پدر که هرگاه متحمل
امور دیگر او بشود چقدر ثواب دارد **عزیزمن** آنچه که از آیات واخبار
مستفاد میشود اینستکه صحرای محشر تاریکست وهرکس برای خود نوری
دارد از برای او روشنی است والا در آن صحرا حیران و سرگردان بجون
آنکه راه بجائی برد تشنه وگرما وخائف میماند **و چند چیز است** که
آنها نور محشر است: **یکی** وضورا صحیح گرفتن موضع وضو روشنی میدهد
یکی دیگر شبهای تار از خوف خدا گریستن روی او نورانی میشود **دیگر**
نماز عشارا درست بجا آوردن نور قبر است و نور محشر و نور صراط **و دیگر**
در تاریکیها بمساجد رفتن است «بشر المشائین فی الظلم الی المساجد بالنور
الساطع یوم القیمة» **ودیگر** مسائل دین آموختن ویاددادن بهر مسئله هزار
قلادهٔ نور درگردن او میاندازند **واز آنجمله** دست برسر یتیم کشیدن بهر
موئی نور محشر بودی بآن شخص عطا میفرماید ــ امورات دیگر هم هست
مقام انتها ندارد؛ و عقوبت بسیار برای اذیت طفل یتیم قرار داده اند
حتی اینکه در حدیث است عرش الهی را سیصد وشصت هزار قائمه
است وهر قائمه شصت هزار برابر آسمان ودرزیر هر قائمه شصت هزار شهر
است ودرهر شهری شصت هزار صحرا است ودرهر صحرائی شصت هزار عالم است
ودرهر عالمی شصت هزار برابر آدمیان وجنیان است که هیچیك از ساکنان
هر عالم نمیدانند که حقتعالی عالمی دیگر را آفریده **و گویا** مراد باین
عده بعد خلق هر عالمست ودرمیان عرش صد هزار قندیلست که هفت طبقات
آسمان وزمین وجهنم وهشت بهشت دریك قندیل بگنجد وهمهٔ آن قنادیل
مملو از خلقت وهیچکس اطلاع بآنها ندارد **درحدیث است** حقتعالی
خلق فرمود نور محمد و آل محمد ص را پس از نور آن حضرت جوهری
آفرید وآنرا بدو نیم کرد بنیمی نظر هیبت نمود آب شد و بنیم دیگر نظر
مرحمت فرمود عرش شد وعرش برروی آب بود بعد از آنکه مشیت حق
تعالی تعلق گرفت بخلقت آسمانها وزمینها خلق کرد برای هر قائمه سیصد
و شصت هزار ملك که هرگاه خداوند اذن میداد بکوچکترین ایشان
اینکه هفت آسمان وزمین را دردهان خود بگذارد بود دردهان او مگر
مثل ریگی که در بیابان وسیعی افتاده باشد پس امر فرمود بردارید عرش را

قدرت نداشتند برحرکت دادن او پس خلق کرد با هریك یکی دیگر باز
امر فرمود بردارید نتوانستند پس با هریکی ده ده دیگر باز نتوانستند باز
خلق کرد باهریك بقدر همه باز نتوانستند باز خلق فرمود باز نتوانستند فرمود
واگذارید اورا که نگاه میدارم بقدرت خود وفرمود بهشت نفر از ایشان
که بردارید عرضکردند پروردگارا این جمعیت نتوانستند پس چگونه ما
جمع قلیل میتوانیم **خطاب** شد که تعلیم میکنم بشما کلماتیکه هرگاه
بگوئید برشما آسان شود برداشتن آن عرضکردند کدامست آن کلمات
خطاب شد بگوئید **بسم الله الرحمن الرحیم ولاحول ولاقوة الا بالله**
العلی العظیم وصلی الله علی محمد وآله الطیبین پس گفتند و برداشتند
و سنگینی عرش برشانه های آنها مانند موئی بود که برشانهٔ مردی باشد
مجملا عظمت عرش نه اینها است تفصیل اورا سید جزائری در انوار و
صاحب کتاب خلاصة الاخبار ذکر کرده مقصود در اینجا اشاره اجمالیه بود
بعظمت آن وعرش با این عظمت در چهار موضع بلرزه در میآید یکی وقت
استغفار ودعای دعا کنندگان در سحرها **دوم** وقت طلاق **سوم** وقت گریه و
ناله یتیمان عزیز من عرش الهی عصر روز عاشورا در اضطراب بود تا وقتیکه عیال
ابیعبدالله ع از شهر شام بیرون آمدند زیرا که دائما این اطفال در گریه و
ناله بودند نه گریهٔ تنها بود بلکه تازیانه بعض آنها میزدند وزخم زبانی
بایشان میزدند رعایتشان لقمه نان بود ودانه خرما بود **اللهم العن بنی امیة**
قاطبة واتباعهم پس نوازش ایتام از جمله عبادات جلیله است و از این
بود که شیوه بندگان خدا براین بوده درفقره دعا امروز است **اللهم ارزقنی**
فیه رحمة الایتام چنانچه در خطبه میفرماید هر که در اینماه گرامی
دارد بی‌پدر را خداوند گرامی دارد او را در روز قیامت وفقره دوم است
خداوندا روزی کن مرا در اینماه اطعام طعام چون از جمله طاعات جلیله
اطعام است هرکه مؤمنی را سیر کند بهشت اورا واجب شود **بلکه** درحدیث
دیگر وارد است هرکه مؤمنی را طعام دهد تا سیر شود هیچیك از خلق خدا
ندانند که اورا چه ثواب است واز جمله چیزهائیکه آمرزش را واجب میگرداند
طعام دادن مسلمانان گرسنه است **و در** حدیث دیگر وارد استکه چهار
چیز است هر که یکی از آنها را بجا آورد داخل بهشت میشود کسیکه تشنه
سیراب کند یا گرسنه را سیر کند یا برهنه را بپوشاند یا بنده که در مشقت
باشد آزاد کند **مجملا** ثواب اطعام زیاده از آنستکه بشود بیان نمود و
اینهمه ثواب افطار که وارد استکه جناب رسول خدا ص فرمود که ثواب
بنده آزاد نمودن و آمرزش گناهان دارد همه بجهة اطعامست وچون اینماه
آمرزش است باید بنده درمقام تهیه اسباب آن باشد **واز** جمله اسباب عمده

اطعام گرسنه است پس از اینجهة استکه بعدازفقره اولی این فقره استکه خداوندا مرا روزی کن اطعام دادن طعام را وازآن راهی که خداوند در غایت مرحمتست نسبت ببندگان و اطعام محتاج است بمؤنه بما هست که بنده قدرت باطعام نداشته باشد خدا پارهٔ از اعمال را باثواب بسیار مقرر داشته است بجون اینکه محتاج بمؤنه باشد ازآنجمله است سلام از اینجهة استکه بعداز اطعام افشاء سلام را خواسته است چه **درحدیث** وارد استکه سلام صحصه دارد نودونه ازبرای سلام کننده ویکی از جواب گوینده و حکمت تشریع اورا در علل‌الشرایع ذکر نموده است بعداز آنکه ابلیس سجده آدم نکرد وملئکه سجده کردند ندای ربانی بآدم شد که برو بسوی ملئکه وبگو **السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته** پس آدم رفت وسلام نموده وبرگشت ندارسید **هذه تحیتك وتحیة ذریتك من‌بعدك الی یوم‌القیمة واما** ابتداء آن ازآنوقت بود که بقلم فرمود اکتب توحیدی قلم‌هزارسال مدهوش‌شده ازشنیدن‌اینکلام چون بهوش آمد گفت پروردگارا چه نویسم فرمود بنویس **لااله الا الله محمد رسول الله** چون قلم نام خدا راشنید بسجده‌افتاد و گفت **سبحان‌الله الواحدالقهار سبحان الله العظیم الاعظم** پس سر برداشت وشهادتین را نوشت و گفت الها کیست این‌محمد(ص) که نام او را بنام خود مقرون کردهٔ خطاب شد بقلم که اگر او نبود ترا خلق نیکردم ونمیافریدم خلق خود را مگر از برای او پس اوست بشارت دهنده ورساننده وچراغ نور بخشندهٔ شفاعت کننده نظرنما بطرف راست عرش تاملاحظه نمائی نور اورا پس قلم نظر نمود و گفت «السلام علیك یارسول‌الله» آن حضرت درجواب فرمود «و علیك السلام منی ورحمةالله وبرکاته پس از آنوقت سلام کردن سنت‌شد وجواب واجب تأسی بقلم سنت و تأسی بحضرت رسول(ص) واجب شد لذا سلام مقرر شد **پس ای عزیز** اگر قدرت براطعام طعام نداری افشاء سلام کن و اینها همه تأسی آن‌دوفقره آخریستکه صحبت کرام ومجالست لمام باشد **چنانچه‌در حدیث معراج استکه** جناب‌رسول ص فرمودند بر در اول بهشت نوشته است «لااله‌الاالله محمد رسول الله علی ولی الله لکل‌شیء حیلة وحیلة طلب‌العیش‌فی‌الدنیا اربع خصال القناعة ومجالسة اهل الخیر وترك‌الحقد والحسد» و **ازجناب امام محمدباقر ع** وارد استکه جناب امام زین‌العابدین‌ع فرمودند که **باپنج طایفه رفاقت مکن** : اول ـ با احمق که میخواهد بتوخیر رساند ضرر میرساند دوم ـ با قاطع رحم که او درسه موضع قرآن ملعون است میترسم بلائی بر او نازل شود وترا هم بگیرد سوم ـ با فاسق که ترا با درم بفروشد چهارم ـ با دروغ گو و بدروغ

نزدیك را دور ودور را نزدیك میکند پنجم ـ بابخیل که ازتو میخواهد منتفع شود ونفع او بتو نرسد پس بایکان مصاحبت کن که بایشان تا خیر دنیا وآخرت یابی ـ **نظر نما** بین سلمان بجهت صحبت باکرام چه فایده هابرد **ازاو وروایت شده که** بعداز وفات پیغمبر ص روزی علی ع بمن فرمود ای‌سلمان بمن‌جفامیکنی و بعد از رسولخدا بخانه ام نمی آئی گفتم نیامدنم بجهة حزن مفارقت پیغمبر است یاعلی رسولخدا را درمیان شماها نمی بینم دلم تاب ندارد فرمود بخانهٔ ما بیا که فاطمه ع برای تو تحفه گذارده ازآنچه آوردهاند برای‌او ازبهشت‌سلمان گوید بخانه فاطمه‌داخل شدم فاطمه ع بامن همان عتاب کرد که جناب امیر ع نموده بود و من همان جواب گفتم پس‌آن سیدهٔ زنان‌فرمود ای سلمان من متفکر نشسته بودم که وحی ازما منقطع شد و آمد و شد فرشتگان ازما بازافتاد دیدم که چهار زن داخل‌حجره شدند که زنی بخوبی ایشان ندیده بودم گفتم ای زنان‌شما کیستید گفتند ازحوریان بهشتیم که فرستاده است مارا حقتعالی که پرسش عزای پدرتو کنیم‌وترا تعزیت‌دهیم ازیکی پرسیدم چه‌نام داری گفت مقدوده گفتم چرا این‌نام داری گفت بجهة آنکه دربهشت قرین مقدادالاسود خواهم بود نام دیگری را پرسیدم گفت ذره سبب را پرسیدم گفت بجهت آنکه همنشین ابوذر غفاری‌خواهم بود ازدیگری پرسیدم گفت عماره گفتم چرا ترا این‌نام نهادهاند گفت برای اینکه دربهشت همنشین عمار یاسر هستم از دیگری پرسیدم گفت سلمه گفتم چرا گفت چون دربهشت همنشین‌سلمان خواهم بود ، ایشان چند تحفه ازبهشت آورده بودند و آن خرمااست پس فاطمه‌ع بیرون آورد وطبی چند که از نارنج بزرگتر و از برف سفید تر واز مشك خوشبوتر آنگاه دو خرما بمن داد پس بقوت‌بسیار آن دوخرما را برداشتم وبحجرهٔ خود رفتم فاطمه ع فرمود ای سلمان‌آنچه افطار کنی یکی ازاین دوخرمارا بخور و استخوان آن را برای من بیاور ـ پس بهر که میرسیدم میگفتند ای‌سلمان‌آیا نافهٔ‌مشك همراه‌داری ؟
چون شب‌شد ازآن‌خرما افطار کردم‌مطلقاً هسته‌ازبرای‌او نبودچون صبح‌شد بخدمت حضرت‌فاطمه‌ع مشرف‌شدم و عرض‌کردم خرمارا هسته نبود فرمود ای‌سلمان این‌خرمائیست که خلاق عالم بیدقدرت خود نخله اورا دردارالسلام نشانیده آن‌دا کی استخوان‌باشد پس‌دعائی باو آموخته می گوید ازآن دو خرما داشتم ومیخوردم وحصه‌میگذارم چوندوز شدك درست‌شدی تا فاطمه ع ازدنیا رفت ای‌کیوطا امت خداوند ازبرای فاطمه ع حوریه می فرستاد و امتان بدراو پهلوی مبارك ش را شکستند ومحسن اورا سقط کردند خداوند ازبرای تسلی‌خاطر او حوریه ازبهشت فرستاد و امتان پدر تسلی دادند او

را همینکه گریه او بسیار شد اهل مدینه بنزد حضرت امیر ع آمدند که یا
علی فاطمه را بگو یا شب گریه کند یا روز جناب امیر ع پیغام اهل مدینه
را رسانید عرضکرد یا علی اینك از دنیا رفتن من نزدیکست بعد از آن روزها
دست حسین ع را گرفته میرفت ببقیع بنابروایتی زیر درختی می نشست و
میگریست وشام مراجعت میکرد منافقین بجهة تسلی او آمده درخت را قطع
کردند چون روز بعد آمد دید درخت را بریده اند در آفتاب نشست مشغول
گریه شد جناب امیر ع آمدند دیدند ایشانرا درمیان آفتاب نشسته اند ایشان
را برداشته بخانه آمدند (۱) جناب امیر برخود هموار نمود که زمان کمی ایشان
در آفتاب باشند پس چه حالتی بر آن بزرگوار روی داده بود که در عالم باطن
میدید بدن مطهر فرزند خود را که برهنه روی خاك افتاده آنهم نه یکروز
بود بلکه سه روز و دو شب بنابر بعضی روایات ده روز ده شب تا آنکه طایفه
بنی اسد آمدند دفن کردند الخ

مجلس نهم دعای روز نهم

در ثواب این دعا وارد است هر که این دعاء بخواند عطا شود باو ثواب
بنی اسرائیل چنانچه در نماز شب دهم وارد است که هر کس بیست رکعت نماز
بکند و در همه رکعات بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله بخواند خداوند عالم روزی
اورا وسعت دهد و از رستگاران باشد دعا اینست **اللهم اجعل فیه نصیباً
من رحمتك الواسعة واهدنی فیه لبراهینك الساطعة وخذ بناصیتی
الی مرضاتك الجامعة و بمحبتك یا امل المشتاقین** بیان این دعا موقوفست
بیان این مطلب که خداوند عالم رحمت او شامله موجودات هر کدام بروفق
آنچه حکمت اقتضا نماید بسیار است و وسعت رحمت او بقسمی استکه وقتی
آدم از بهشت بیرون آمد گفت بسم الله الرحمن الرحیم جبرئیل عرضکرد کلمهٔ
بزرگی بر زبان جاری کردی امیدآمرزش برای تو بدین واسطه هست خطاب
رسید ای جبرئیل بگذار برود حال اگر بیامرزم اورا آمرزیده ام واز او سل

(۱) در مصیبت صدیقه ع

ومجمعی حطب علی البیت الذی — لم یجتمع لولاه شمل الدین
والداخلین علی البتول بیتها — والمسقطین لها اعز جنین
والقائدین امامهم بنجادهم — والطهر تدعو خلفه برنین
خلوا ابن عمی اولا کشف للدعاء — راسی و اشکوا للاله شجونی
این الرزا ایا الفی بجلتی — هو فی النوائب مذ حییت قرینی
نقدی ابن دم غصب علی حقه — ام کسر ضلعی ام سقوط جنینی
ام اخذهم ارثی وفاضل نحلتی — ام جهلهم حقی وقد عرفونی
(اشعار بحر العلوم)

بسیار بوجود آید آنوقت نوح نوح گنه کار بیامرزم واز اینباب بود وقتیکه
فرعون دید در دریای رود نیل غرق میشود ملتجی شد بموسی موسی قبول استغاثه
اورا نکرد خطاب رسید بفریاد فرعون نرسیدی چون خلاق نکرده بودی و
حکایت قارون معروفست وحکایت جوان گنه کار که نزد جناب رسول آمد و
عرضکرد یا رسول الله گناهکارم از برای من طلب آمرزش نما آن بزرگوار
طلب آمرزش نمود خداوند عالم عفو نمود رفت وبعد از مدتی مراجعت نمود
عرضکرد یا رسول الله باز روسیاه و شرمنده شدم از برای من طلب آمرزش نما
آن بزرگوار طلب آمرزش نمود خدا عفو نمود باز رفت و بعد از مدتی مراجعت
نموده عرضکرد یا رسول الله روسیاه و شرمنده شدم از برای من طلب
آمرزش نما تا سه مرتبه دفعه چهارم آمد و باز طلب مغفرت نمود آن بزرگوار
فرمود ای جوان سه دفعه آمدی و نقض توبه نمودی و من از خداوند کریم از
برای تو طلب آمرزش نمودم این دفعه شرم میکنم که از برای تو طلب
آمرزش نمایم

آن جوان با دل شکسته از خدمت آن بزرگوار مرخص شد و فورا جبرئیل
نازل شد عرضکرد یا رسول الله خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید آیا تو بندگان
مرا خلق نمودهٔ یا من فرمود خدایا تو عرضکرد خداوند میفرماید که آیا بندگان
من مخالفت امر مرا میکنند یا مخالفت ترا فرمود مخالفت امر خدا و عرضکرد
که خداوند میفرماید آیا بندگان مرا تو بیامرزی یا من فرمود خدا عرضکرد
خداوند میفرماید پس چرا دلشکسته نمودی بندهٔ مرا و از برای او طلب
آمرزش ننمودی برو در فلان موضع سر اورا از روی خاک بردار و اورا بشارت
ده بآمرزش من آن بزرگوار بامر الهی عمل فرمود **مجملا** اگر بخواهی بیان
رحمتهای خداوند را بنمائی قطرهٔ از دریای محیط برداشتن است و در رأفت
او همین قدر بس که می بینم اینخلق را بسیاری بت پرست و بسیاری یهودی
و نصاری و مجوس از طریق حق منصرف و از فرق ضاله و این فرقه حقه که
اثنی عشری میباشند مخالفت امرشان از سایر فرق بیشتر و گناهشان
از همه زیادتر است که این فقره محل شبهه شده و از جهت همین از ائمه مسلمین
سؤال نمودند و جوابهای متعدده از آن فرمودند حاصل بعضی از آنها اینست
که شیطان چون از فرق باطله ایمان که سرمایهٔ اطاعت و شرط صحت عبادتست
از آنها گرفته است لهذا دیگر کاری بایشان ندارد زیرا که شرکی ندارند **واما**
این فرقه حقه را چون سرمایهٔ نجات را از آنها نگرفته است و نجات بواسطهٔ
ایمان از برای ایشان هست لذا در فروع طاعات ایشان را فریب میدهد و باز
میدارد آنهارا بترك واجبات واتیان بسیئات که از این راه علاقه شود **مجملا**
مقصود اینستکه با وجود اینهمه مخالفت باز با آنها نعمت میدهد واصلا وقطعا

گویا از ایشان عصیانی سر نزده و غایت احسان در حق هر یک مرعی میدارد و اداء قرض ایشان میکند و رفع امراض میکند چه بلاها که رفع میکند چه دردها که دوا میکند و چه دشمنها که چاره میکند ایشان را و چه رحمتها که میفرماید که آنچه در حق هر یک است احصا نمیتوان کرد و چقدر کریم است رحمت او بر دو قسم است دنیویه و اخرویه اما دنیویه پس عموم دارد هر کس را چون نعمت دنیا از جهة فناء او اورا و از جهت تکدر او بانواع بلیات و زحمات و صدمات که هر جزئی از آن مشوبست بانواع صدمات لهذا هر کس چه قابل و چه غیر قابل از او بهره دارد علاوه چون دنیا محل زراعت است باید هر کس در آن میآید اسباب مکث آن فراهم باشد چه خوب و چه بد تا اینکه امتیاز سعید از شقی و طیب از خبیث بشود پس نعمتهای دنیویه عموم دارد بلکه دنیا غیر قابلست غالباً از برای اهل عصیان مهیاتر است تا اینکه از برای اهل طاعت چه اهل طاعت بواسطهٔ معرفت بر معایب آن خود از آن کناره نموده مثل بسیاری از اولیاء الله یا اینکه خدا بواسطهٔ تکریم بایشان نداده زیرا که او حکیم است و وضع هر چیزی در موضع خود میکند دنیای غیر قابل را بکسی که قابل و مستعد است نمیدهد و از این بابست که در بعضی احادیث وارد است که خداوند جل شانه در قیامت از فقراء عذر میخواهد که من دنیا را بشما ندادم نه از جهت این بود که حیف بود بلکه توحیف بودی که تورا آلوده بدنیا کنم مجملا دنیا غیر قابلست مقتضای لئامت مهیا بودن اوست از برای مثل خود لهذا نعمتهای دنیا عموم دارد بلکه اهل باطل زیاده از دیگران بهره دارند و اهل حق از او اکتفا نمودند بقلیلی تا اینکه هینقدر میتوانند مکث نمایند و قوت طاعت پروردگار را داشته باشند و آن بخلاف نعمتهای اخرویه که چون همیشه باقیست و زوال از برای آنها نیست و مشوب بزحمات نیست لهذا مهیا است از برای اهل استعداد و استحقاق که شایسته آن باشند اما کسانی که قابل نیستند پس مقتضای حکمت نیست که از آن بهره داشته باشند و چون این مطلب را دریافت نمودی که خداوند جل شانه نعیم اخروی را مخصوص باهل استحقاقست و معلومست که مراد باهل استحقاق در آن مؤمنین میباشند چه ایشان بواسطهٔ اذعان و اعتراف باصول حقه البته قابل درک فیوضات میباشند لذا در فقرهٔ اول این دعا سؤال شد که خداوندا بگردان از برای من در این ماه بهرهٔ از رحمت و اسعهٔ خود چون شمول بعضی از انواع آن که رحمتهای اخرویه باشد فرع قابلیت و ایمانست لهذا در فقرهٔ دوم این دعا است که هدایت نما مرا در اینماه بعلت برهانهای روشن که از برای طریق هدایت موجود است زیرا که اصل وجود حق را که هر یک از آثار صنع او شهادت بر آن میدهد و وجوب وجود شاهد بر

وحدت اوست علاوه اگر خداوند بود از آن هم آثار و ارسال رسل و انزال کتب بود و حال آنکه نیست علاوه دروغ بر خدا قبیح است و خود خبر داده و در همه جا شهادت بوحدت داده و اما نبوت انبیاء او پس خفائی ندارد زیرا که واضحست که بر خداوند من باب تعظیم صلاح و فساد عباد و من باب انتظام امور ایشان باید صلاح و فساد ایشانرا بایشان برساند و آن واسطه میخواهد و واسطه او پیغمبرانند پس هر کس ادعای نبوت نمود و بر طبق ادعای خود معجزه اقامه نمود ادعای او مسموع و اطاعت او واجبست **و از آنجمله** خاتم انبیاء است که ادعای نبوت نمود و بر طبق ادعای خود معجزه اقامه نمود و این دو فقره بتواتر ثابتست و اما امامت پس معلوم ست که رسولیکه از دنیا میرود امام را میخواهند که خلیفه رسول باشد و فوائدیکه از رسول میبرند مانند احکام و حل مشکلات بعد از فوت او از امام برده میشود والا سلطنت مقام دیگر است دخلی بمقام امامت ندارد خلیفه رسول کسی است که دارای صفات رسول باشد و مسلم میان شیعه و سنی است که کسیکه متصف بصفات او بوده و حاوی کمالات آن بزرگوار بود علی بن ابیطالب (ع) بوده و از اینجهت بود که خداوند او را از نفس رسول (ص) خوانده و اخبار شهادت بر اتحاد نور ایشان داده است آن جناب امیر است پس بمقتضای عقل قاطع باید خلیفه رسول آنجناب باشد **و اما امامت پس** معلوم است که مردم بعد از قرار دادن رسول و امام دو دسته شدند صنفی مطیع و صنفی عاصی میباشند و باید هر یک بجزای خود برسند پس سرای دیگر مقرر است بجهت درک جزاء اعمال علاوه اگر وعد و وعید نباشد اطاعت حاصل نمیشود چنانچه در تربیت طفل مشاهده شده است و البته غوص شریره ما از اطفال بدترند پس بحمدالله باین قلیل عبارت با وضع وجهی توحید و نبوت و امامت و معاد ثابت باشد و عدل هم بثبوت اینها ثابتست و همه براهین مذکوره و روشن است و بعد از اینکه درک اینها شد و اذعان و اعتراف باصول حقه شد و این ایمان ثابت و واضح شد انشاءالله امید نجات هست و اگر کدورتی بواسطهٔ مخالفت در فروع حاصل شود جبران او بشفاعت شفعا خواهد شد چنانچه این مرحله هم از اخبار ثابتست که بسیاری از گناهکاران بواسطهٔ شفاعت شفعاء رستگار میشوند بلکه اینها متحمل این صدمات شدند بجهت درک این مقام چنانچه در باب ولایت جناب ابی عبدالله مذکور است که بعد از اینکه خبر شهادت آنجناب را از برای جناب رسول (ص) آوردند عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبر را دعائی مستجاب نزد خداوند هست از خداوند بخواه او را ذخیره شفاعت گناهکاران نماید **مجملا** چون یافته شد که بجهت استحکام اصول امید فوز بسعادت اخرویه هست اگر چه بتوسط

وسایط باشد ولی چون خوبست بنده نوعی نماید که پروردگار او خشنود باشد زیرا همینکه او خشنود است اسباب نجات هم حاصل میشود و اگر خشنود نباشد وواقعا راضی نباشد اسباب نجات حتی شفاعت که ازهمه بالاتر است مشکلست صورت بگیرد **من ذالذی یشفع عنده الا باذنه** پس باید بنده درصدد بجاآوردن اسباب رضایت خداوند باشد واسباب رضا مختلفست بعضی هست که فوائد آن بسیار است وبعبارة اخری جامع فضایل بسیاری از خیراتست و آنها بسیار است از آنجمله نماز شب که موجب صحت بدن ووسعت معاش وطول عمرودفع انتقام و هموم وآلام وقضاء حوائج و انجاح مقاصد و آسانی جان دادن و روشنی قبر وآسانی حساب ودخول بهشت و ارفع درجاتست واین مرحله از تتبع دراخبار وشهادت تجربه وعیان ثابتست واز آنجمله نماز جماعتست چنانچه از جناب رسول مرویست که فرمود نفر که توفیق ربانی شامل حال او شد وپنج وقت نماز را بجماعت دریافت حقتعالی ده خصلت باو کرامت میفرماید

اول برکت عمر باقیمانده **دوم** عصمت درمال **سوم** عصمت دراطفال **چهارم** نامه بدست راست آمدن **پنجم** مغفرت **ششم** آسانی جان دادن **هفتم** نور قبر **هشتم** توفیق طاعت **نهم** نجات از دوزخ **دهم** کرامت بهشت وفرمودند بعثمان بن مظعون که هرکه نماز صبح راجماعت بکند و بنشیند بذکر خدا تا آفتاب برآید برای او خواهد بود درفردوس بهشت هفتاد درجه که میان هردو درجه یکسال راهست وهرکه نماز ظهر را بجماعت بگذارد پنجاه درجه درجنت عدن دارد وهرکه نماز عصر را بجماعت بگذارد اجر هشت عتق از فرزندان اسمعیل دارد وهرکه نماز مغرب رابجماعت بگذارد ثواب یك حج مقبول دارد وهرکه عشارا بجماعت بگذارد گویا شب قدر را دریافته وتکبیر اول امام بهتراست از دنیا وآنچه درآنست **مجملا** ثواب جماعت بسیاراست حال مقام ذکر زیاده براین ندارد و از مرضیات جامعه است چنانچه ازمرضیات جامعه صدقه است وازجناب رسول (ص) مرویست که فرمودند تصدق کننده اول کسی استکه داخل بهشت و وارد برمن میشود وفرمود یك نان درحیات تصدق کردن بهتراست ازهزار اشرفی بعدازمرگ **ودرحدیث دیگر** وارداست که یك خرما پیش فرستادن بهتر است از صد مثقال طلا که بعد ازاو فرستند ازجناب امیرالمؤمنین مروی است که پرسیدم ازجناب رسول (ص) ازقرائت قرآن فرمود برتوباد بصدقه که نوراست در دل گفتم تسبیح چطوراست فرمود برتوباد بصدقه پس بتحقیق که آن نوراست دردل گفتم تسبیح چطوراست فرمود برتوباد بصدقه که مهرحورالعین است گفتم پس نماز شب گفت افضل است ازنماز شب بهزار درجه **یاعلی** لقمه نانی در صدقه بهتر است ازده هزار رکعت ازنماز شب پس واضحشد که ازجملهٔ

مرضیات جامعه صدقه است و چون مجلس بطول مبانجامد اکتفا مینمائیم برآن همه وبالاتر ازهمه وآن محبت ودوستی جناب امیر (ع) است چنانچه از سلمان مرویستکه گفت روزی نشسته بودم نزد رسولخدا که رو کرد بعلی و فرمود یا علی بشارت دهم ترا از اخبار حبیب خود جبرئیل گفت بلی فرمود خبر میدهد مرا از جانب خدای جلیل بتحقیق که عطا کرده است به محبین وشیعیان تو هفت خصلت **رفق** ومدارا درهنگام جان کندن **وانس** نزد وحشت قبر **و نور** درظلمت قبر **و امنیت** درفزع **وسنگینی** میزان و گذشتن از صراط وداخل بهشت شدن پیش از سایر امتها بهشتاد سال سلمان فارسی را درخواب دیدند درجهٔ بسیار بلندی داشت از او پرسیدند که ازچه چیز باین درجه رسیدی گفت نرسیدم باین درجه جز بمحبت ودوستی علی بن ابیطالب درشب معراج خطاب شد بجناب رسول که یا احمد کرا دوست میداری عرض کردهر که را تودوست میداری خطاب رسید که من علی (ع) را دوست میدارم هر که او را دوست میدارد پس خوشا باحوال دوستان آن بزرگوار و اولاد طاهرین آن بزرگوار که اگر نبود مدحی از برای دوستی با اولاد آن بزرگوار جز این حدیث هر آینه کافی بود **ازجناب رسول** (ص) مرویست که فرمود من ازخداوند دربارهٔ حسنین سه مطلب خواهش نمودم **اول** اینکه خداوند ایشان را ازهر رجسی پاکیزه گرداند بمن مرحمت فرمود **دوم** ازخداوند خواهش کردم که جمع نماید همه مردم را بدوستی ایشان این را بمن مرحمت نفرمود **سوم** ازخداوند خواهش نمودم که دوستان ایشان را از آتش جهنم آزاد فرماید اینرا مرحمت فرمود وعلامت عظمای دوستی این بزرگوار ها این است که درهنگام شنیدن مصائب ایشان خودداری ننمایند خاصه مصائبی که در روز عاشورا واقعشد که سوراخ نمود جگرها را الی یوم القیمة ازهمه بالاتر و قبیح تر اینستکه سری که بردوش رسول پرورش یافته وفاطمه (ع) هرروز شانه میکرد میبوسید اورا برسر نیزهٔ جفا زدند شهر بشهر گردانیدند باین هم اکتفا ننمودند بلکه درمنزلهای غیرمناسب گذاردند مثل تنور خانه خولی و غیرآن روحی لك الفداء لعنة الله علی الظالمین

مجلس دهم دعای روز دهم

درثواب این دعا وارد استکه هرکس اینرا دراین روز بخواند هرمخلوقی که درعالمست برای او استغفار کند چنانچه در نماز شب یازدهم وارداست که هرکس دو رکعت نماز بکند درهر رکعت بعدازسوره حمد بیست و پنج مرتبه انا اعطیناك الکوثر را بخواند گناهان روز و آن شب او را

بیامرزد دعا اینست **اللهم اجعلني فیه من المتوکلین علیك واجعلني فیه من الفائزین لدیك واجعلني فیه من المقربین الیك باحسانك یا غایة الطالبین** بیان این دعا واضح میشود بیان این مطلب بدان **ای عزیز** امور بدست پروردگار میباشد هرگاه ارادهٔ خیری نماید ازبرای بندهٔ خود کسی نمیتواند رفع نماید (۱) و هرگاه ارادهٔ ضرری نماید چاره کنندهٔ از برای او نیست وبا وجود این درغایت رأفت بندگان خود میباشد وعالمست بصلاح وفساد ایشان پس مناسب است که شخص دراین عالم تفویض امور خود را باو نماید وچشم امید ازغیر او بپوشد خصوص باوجود اینکه خدا امر باو فرموده **وعلی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین** یعنی بر خدا توکل کنید اگر میباشید از اهل ایمان و فرموده است **ومن یتوکل علی الله فهو حسبه** هر کس توکل کند برخداوند پس خداوند بس است اورا دیگر حاجت بغیر او ندارد زیرا هینکه بخداوند توکل کرد خداوند معین او باشد چه حاجت بدیگران دارد **واز حضرت سجاد** منقولست که روزی ازخانه برآمدم رفتم تا بفلان دیوار رسیدم برآن تکیه کردم ناگاه دربرابر خود مردی را دیدم دو جامه سفید پوشیده وبمن نگاه میکند پس گفت یاعلی بن الحسین چرا ترا غمناك می بینم اگر ازبرای دنیا است روزی خدا ازبرای نیك وبد آماده است گفتم حزن من ازبرای آن نیست گفت اگر ازبرای آخرتست آن وعده ایست راست که پادشاه قادر قاهر در آن روز حکم خواهد نمود گفتم چنین است وحزن من از برای آن هم نیست گفت پس حزن تو برای چیست گفتم برمردم از فتنهٔ عبدالله زبیر میترسم پس آن شخص خندید و گفت ای علی بن الحسین آیا احدی را دیدهٔ که ازخدا سؤال کند وباو عطا نکند گفتم نه پس آنشخص از نظر من غایب شد گویا خضر بود **ودر حدیث** معتبر وارداست که هر که را سه چیز دادند سه چیز را از او نگرفتند کسی را که دعا دادند اجابت هم دادند و کسی را که شکر دادند زیادتی نعمت را باو دادند و کسی را که توکل عطا فرمودند امر اورا هم کفایت نمودند چه خداتعالی فرموده است **ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ولئن شکرتم لازیدنکم** وفرموده **ادعوني استجب لکم** . **ودر حدیث** دیگر سه چیز دیگر مذکوراست **اول** هر کرا توبه دادند آمرزش هم دادند **دوم** هر که را صبر دادند (۲) اززیادتی اجر محروم نکردند **سوم**

۱ ـ درمعنی ماشاءالله کان

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای | نبرد رگی تا نخواهد خدای
خداکشتی آنجا که خواهد برد | اگر ناخدا جامه بر تن درد

۲ ـ درمدح صبر (مثنوی)

صد هزاران کیمیا حق آفرید | کیمیائی همچو صبر آدم ندید

هر کرا استغفار دادند تخفیف گناه هم دادند **مجملا** اخبار وارده در توکل بسیاراست باید مؤمن مجاهده نماید تا این صفت را درخود کامل نماید تا امور اصلاح شود **چنانچه** در بعض اخبار وارد شده که جناب امیرالمؤمنین روزی عرض لشکر میفرمودند پدر وپسری که بسیار شبیه بیکدیگر بودند دیدند وفرمودند الله اکبر هرگز ندیدم پسری که چنین بپدرش شبیه باشد آنمرد عرض کرد یا امیرالمؤمنین مرا قصه عجیبی است فرمود چیست گفت وقتی بسفر رفتم مادر این پسر حامله بود گفتم خداوندا این فرزندرا که در شکم این زنست بتو سپردم تامن باز آیم اورا بسلامت بمن ده چون از آنجناب مراجعت نمودم آن زن ازدنیا رحلت نموده بود مدتی من میگریستم شبی درخواب دیدم که نوری از قبروی بیرون میآید بجانب آسمان بالا میرود یعنی از زنها گفتم که آیا چه حالتست چون برسر قبر آمدم صدای کودکی شنیدم قبر را شکافته دیدم مادر کودك شکمش پاشیده و کودك در پستان مادر آویخته شیر میخورد فرزند را بیرون آوردم گفتم خداوندا چه بودی که مادر این طفل را زنده بمن میدادی آوازی شنیدم که ایمرد آنچه را که بمن سپرده بودی بتو رد کردم اگر مادر اورا هم بمن سپرده بودی بتو رد میکردم **سبحان الله** خداوند طفل شیری را حفظ میفرماید واورا بپدرش میرساند اما کودکان بی دعا طفل شیرخوار ورا دردامن پدر شبیه میشناسند بلکه مقتضای آنچه مذکور است سر او را پیش روی مادر او میبرند و سر اورا برسر نیزه میزنند و او را شهر بشهر میگردانند پس تفویض امر کن بکسیکه چنین قادر است بر امور ومخفی نماناد که جناب امیر که این سؤال را فرمودند نه ازباب این بود که عالم نبودند بحقیقت حال بلکه عالم بودند گویا مقصود این بود که آنشخص واقعه را نقل نماید تاعبرت دیگران شود ازآن سرمشق بگیرند والا علم آن بزرگوار مثل سایر ائمه بدلیل **وکل شیئی احصیناه في امام مبین** واخبار کثیره عالم بجمیع اشیاء بودند بلی فرق فیمابین علم خداوند و ایشان از دو جهت بوده **اول** اینکه علم خداوند عین ذات اوست وعلم بذات او شیئی واحد است و اینست معنی توحید صفات که ذات او با صفات متحد است والا ترکیب لازم میآید ولازمهٔ ترکیب احتیاج افتاده است واین باوجوب منافات دارد **دوم** علم او از خود اوست وعلم مخلوق ازخود او نیست

صبر تلخ آمد ولیکن عاقبت | میوهٔ شیرین دهد پر منفعت
گفت حق انما کتاب مستطاب | صابران را اجر بدهم بی حساب

عربیة

صبر جمیل فاسرع الفرجا | **من صدق الله في الامور نجا**
ابشر فبالصبر ان تظفر لحاجته | **ومدمن القرع للابواب ان یلجا**

سوم نیست چیزیکه بر خداوند مخفی باشد و هست چیزیکه بر مخلوق مخفی باشد حتی چهارده معصوم زیرا که ایشانرا معرفت بر ذات حق نیست و علاوه یکحرف از اسم اعظم را که خداوند مرحمت بایشان تعلیم نفرموده ولی ایشان عالمند بجمیع اشیاء بلی کلامیکه هست اینستکه آیا علم ایشان در چه وقت بوده است بعضی میگویند بعد از رفتن امام پیش بوده است ولیکن اقتضا میکند اخبار بسیار و تحقیق امر اینستکه ایشان در ارحام امهات بلکه قبل عالم بوده‌اند زیرا که علم از امام منفک نیست و امامت ایشان مثل جناب رسول خدا همیشه است و هر گاه که ایشان همیشه بوده‌اند عالم بوده بلی ظهور امامت هر امامی بعد از ارتحال امام قبل بوده است نه اینستکه امامت از اصل نباشد

در کتاب تحفة المجالس روایت نموده است که حضرات کاهنان یهود شامی از اوضاع کواکب چنین استنباط نمودند که تولد جناب علی بن ابیطالب نزدیک شده بلکه آن نطفهٔ مبارک منعقد شد بشمعون یهودی که در مکه بود نوشتند نطفهٔ علی بن ابیطالب که هلاک یهود بدست او خواهد بود و دین محمد بن عبدالله (ص) را رواج خواهد نمود منعقد شده سعی نمائید بلکه او را در رحم مادر هلاک نمائید که باین عالم نیاید بلکه بدینوسیله در استراحت باشیم شمعون هم بآنها نوشت که خاطر جمع دارید که غایت سعی را خواهم نمود و گوسفندی را بریان نموده و بزهر آمیخته از برای خانهٔ ابیطالب هدیه فرستاد فاطمه بنت اسد برخاست او را بگیرد سنگینی در خود مشاهده نمود و صدائی از رحم خود شنید که مادر این را مگیر که بزهر آمیخته‌اند فاطمه بنت اسد قبول نمود هدیه را رد نموده مراجعت بخانه نمود از قضا دو طفل شمعون بمکتب رفته آمدند غذا خواستند شمعون و زوجهٔ او بجائی رفته بودند آن جاریه آن دو طفل را بر سر آن مائده آورد ایشان خوردند فوراً هلاک شدند مادر و پدر مراجعت کردند دو طفل خود را مرده دیدند هر دو خود را هلاک نمودند و بدوزخ روان شدند (۱) **و در اثبات** علم ایشان در حال ولادت کافی است حدیثی که در جلاء العیون مسطور است که جناب امیر هنگام ولادت کتابهای آسمانی را ورق آنرا و حال آن که هنوز نازل نشده و تلاوت فرمود **مجملا** مقتضی بسط اینمطلب نیست اینقدرهم ذکر شد اشاره بود که غفلت نشود **والا اصل** عنوان کلام در توکل بوده و اینهام مؤید مطلب است که خداوند آنچه مشیت او تعلق گیرد چنان خواهد نمود و هر کس در مقام رفع آن بر آید بجز ندامت چیز

۱- در جزای عمل د. رسیدن بجزای عمل

چونکه بد کردی بترس ایمن مباش	زانکه تخم است و برویاند خداش
عیسی برهی دید یکی کشته فتاده	حیران شد و بگرفت بدندان سر انگشت
گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار	تا باز کجا کشته شود آنکه ترا کشت
انگشت مکن رنجه بدر کوفتن خلق	تا کس نکند رنجه بدر کوفتنت مشت

دیگر حاصل نخواهد شد چنانچه در اینوا نمیشنید که بی توکل باو ساکت نمیتوان باشد **چنانچه** فقره دعا امروز است **اللهم اجعلنی فیه من المتوکلین علیک** بلی با توکل منافات ندارد پی اسباب رفتن بلکه باید برود (۱) زیرا که خداوند امر فرموده در رفتن پی اسبابیکه خداوند مقرر داشته جهت امتثال امر خدا منافات با توکل ندارد بلکه او سر طاقتی است جداگانه بلی باید اعتقاد کرد بر آنچه خداوند اورا اسباب قرار داده نه اسباب مجعوله خود و نه اسبابی که خلاف فرمان حق باشد مثل کم فروشی و تقلب و دزدی و خیانت و نحو اینها چون این مطلب از خداوند مسلک شد و بنا براین شد که توکل خودرا در امور باو قرار دهی پس باید عمر خود را مصروف داری در آنچه موجب رستگاریست در اجتناب از سیئات و ارتکاب طاعت تا موجب رستگاری تو شود زیرا که رستگاری باعمال صالحه است و بدون اعمال صالحه هیچکس از گناه رستگار نشده **چنانچه** سورهٔ والعصر شاهد است که خداوند قسم یاد میفرماید بنماز عصر یا بعصر رجعت آل محمد (ص) که هر آینه کل افراد انسان در زیانکاری میباشند مگر کسانیکه ایمان آوردند و عمل صالح کردند و وصیت نمودند بصبر پس آیه شریفه صریح است که بدون عمل صالح رستگاری حاصل نخواهد شد چنانچه بوجدان خود می بینی اصحاب رسول (ص) و انبیاء سلف چه وقت رستگار شدند وقتیکه از دنیا گذشتند و اعمال صالحه مرتکب شدند گوی سعادت از میدان ربودند و همچنین هم ایشان از اهل ایمان از **منصور بن عثمان** منقولست که گفت شبی از خانه بیرون آمدم از اندرون خانهٔ آوازی شنیدم حزین که باصدای خود زار می گفت که خداوندا این معصیتها که کرده‌ام بان خلاف تو نخواسته‌ام و لیکن هوای نفس مرا براین داشته اکنون برحمت خود مرا دستگیر و بمغفرت خود مرا بیامرز پس میگفت و میگریست من سر برشکاف در خانه گذارده و این آیه خواندم **یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة** چون آیه را خواندم زمانی بخروشید و زمانی بر آمد ساکت شد پس روز دیگر آمدم جنازهٔ بود در خانه نهاده پیرزنی زار زار میگریست

۱- در عدم منافات توکل با فراهم آوردن اسباب

گفت پیغمبر بآواز بلند	با توکل زانوی اشتر ببند
رمز الکاسب حبیب الله شنو	از توکل در سبب کاهل مشو
رو توکل کن تو با کسب ای عمو	جهد میکن کسب میکن مو بمو
نیست کسبی از توکل خوبتر	چیست از تسلیم خود محبوبتر
پس بدانکه کسبها از ضعف خاست	در توکل تکیه بر غیری خطاست
گر توکل میکنی در کار کن	کسب کن پس تکیه بر جبار کن

گفتم چه خبر است گفت اینشخص دیشب درمیان ناله وزاری بود کسی براو
گذشت وآیهٔ از آیات عذاب براو خواند ازصلابت آن آتشی درنهادش افتاد
زمانی اضطراب کرد وجان بحق تسلیم کرد منصور گفت که من دانستم آن
جوان کشته منست گفتم ای پیرزن اگر رخصت دهی من اورا بشویم گفت
روا باشد نزدیک وی رفتم پلاس سیاه پوشیده غلی بگردن نهاده آنهارا از
او بیرون کردم تا اورا غسل دهم دیدم در سینه او بخط سبز نوشته این میت
را بآب توبه غسل داده‌اند حاجت بغسل نیست گفتم درشرع این روا نیست
وکفرا شسته خواستم درآن پلاس بپیچم در کنار تخت کفنی مهیا دیدم وی
را در آن کفن نموده و دفن کردم **اینستکه** در فقره دوم این دعا است
واجعلنی فیه من الفائزین لدیك پس ای عزیز فریب نفس مخور که
بدون راه بمقصد نتوان رسید چگونه میشود شخص بدون ارتکاب صالحات
فایز شود ببهشت چنانچه شخص ازخوردن زهر عادة ممکن نیستکه صحت
و فربهی حاصل نماید زیرا که لازمه آن مرض هلال و هزالست و ممکن
نمیشود عادة که غذاهای مناسب بامزاج علت وبیماری حاصل شود و همچنین
اینه ازگناه رستگاری حاصل نمیشود و از اطاعت هلاك حاصل نشود بعد از
اینکه توکل خودرا درامور بخدا قرار دادی ازتوجه زیاد در امور دنیوی
فارغ میشوی وهمینکه سعی درعبادات نمودی رستگار میشوی ولیکن بعض
اینمقام اگرچه خوبست ولیکن منظور صاحبان همت نبوده است بلکه عمده
مقصود قربت حق باشد و آن خودبخود حاصل نمیشود بلکه باید خود را
متصف بصفات حق تعالی مثل جود و کرم وعفو واحسان وامثال آن تا این
مقام براکتو حاصل شود واین مقام بالاتراست ازمقام صلاح که درفقره دوم
دعا خواسته شد وازاینجهة استکه بعداز خواستن مقام صلاح درفقره سیم
دعا مقام قرب را خواسته‌اند که **واجعلنی فیه من المقربین الیك** زیرا
که هرچه خیراست درمقام قربست و باین جهت همیشه بندگان خاص خدا
طالب این مقام بوده‌اند وهرچه موجب حصول این مقام بوده است اورا اتیان نموده
اگرچه مشقت وصدمه آن بوده است پس رستگاری بطاعاتست وقرب بحق
باتصاف بصفات نیك واحتراز از صفات بد است ولکن نه اینستکه اهل
عصیان مثل فقیر شرمسار مأیوس شوند زیرا که میتوانند بواسطهٔ التفات
شرمندگی وروسیاهی و گذشتن عمر ببطالت حاصل شود که بواسطهٔ آن
رستگاری حاصل شود چنانچه ازیکی **از بزرگان دین مأثوراست** که شبی
بگورستان بصره درآمدم چون شب از نیمه گذشت نظر کردم دیدم چهار
نفرجنازهٔ بدوش میآیند گفتم شاید اورا کشته‌اند نزد ایشان رفته گفتم شما
را بخدا اینرا شما کشته‌اید یادیگری گفتند ای مرد گمان بخیر درحق

مسلمانان که اینرا کسی نکشته است ما مزدوریم اورا نشان دادند که در
قبر بود گفتند این مادر اوست پس رفتم و گفتم ای پیرزن این چه حالتست
چرا این میت را روز نیاوردی گفت این پسر منست واو جوانی بود فاسق و
شرابخوار و بدکار واورا دراین شهر بمکانش مرد نمیبود هنگام فوتش بمن مرا
وصیت کرد که ایمادر چون مردم ریسمانی بگردنم میکنی و درایخانه
بگردان وبگو ایپروردگار اینست بندهٔ گریخته بعمل که بدست سلطان
اجل گرفتار آمده اورا بسته بنزد تو آوردم وصیت دوم اینستکه جنازهٔ
مرا درشب برداری تا مردم مرا لعنت نکنند سوم آنکه توخود مرا در قبر
گذاری شاید خداوند بواسطه موی سفید تو بر من رحم کند ، چون مرد
من بوصیت او اقدام کردم و ریسمانی بگردنش انداخته خواستم اورا بدور
خانه بگردانم صدائی شنیدم که **الاان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم
یحزنون** این چه کاریست میکنی بادوستان ما و چه گستاخی است که
بپای جرأت در آن گذاشتهٔ مگر ندانستهٔ خداوند عالم باینبندگان خود مهربانست
آنشخص بزرگ گوید ازمادر او اینرا گرفتم اورا درقبر گذارم چون اذن داد
اورا درقبر گذاردم آنجوان بحرکت آمد و کفن از روی خود دور نموده بمن
نظر کرد و تبسم نمود و گفت ای شیخ خداوند مهربانست بندگان
رحیمست بمعصیت کاران که نادم باشند ، عجب من زیاد شده خواستم با او
صحبت دارم ندائی شنیدم ایشیخ مرا دوست مارا باز داشتهٔ فی الحال قبر
را پوشاندم **عزیز من** لطف خداوند که درحق بندگان گنهکار چنین است
آیا با مطیعان چقدراست راضی نشد بمن آن جوان گنهکار صدمهٔ اوبرسد
آیا چه خواهد کرد با کسانیکه روزعاشورا بعداز شهادت جناب ابیعبدالله
اسب بربدن نازنین او تاختند آیا چه حالتی داشتند عیال آن بزرگوار که
آن بدن پاره پاره را برهنه بروی خاك میدیدند - در احوال فاطمه هم
مذکوراست علی پیراهنیکه رسولخدارا درآن غسل داده بود از آنحضرت
مخفی داشتند وقتی فاطمه هم اصرار کرد که یا علی آن پیراهن را بمن بده
بوی پدرخودرا از آن استشمام نمایم بلکه تسلیم قولی باینجناب امیر هم آن
پیراهن‌را بآن مظلومه داد چون چشم آن مخدره بآن پیراهن افتاد ضعف
نمود آب برروی مبارکش پاشیدند اورا بحال آوردند ،
فاطمه با مقام عصمت پیراهن پدررا میبیند ضعف میکند **جان فدای
تو ای زینب خاتون** چه حالتی داشتی وقتیکه وارد قتلگاه شدی وچشم
تو بربدن نازنین برادر افتاد ؛

(درحسن ظن بآمرزش)

(شرمنده ازآنیم که درروز مکافات
اندرخور عفوتونکردیم گناهی)

در کتاب لسان الواعظین مذکوراست که آن مظلومه وقتیکه وارد قتلگاه شد بکناری رفت ودست بسوی آسمان بلند کرد وعرضکرد:
الها این قربانیرا قبول فرما آه چه‌مقام بلندی داشت بکرن اینهمه مصیبت چون نظرش بنعش برادر افتاد بشناخت اورا زیرا که تمیز شخص بموجبراست یکی سر و دیگری لباس آنجناب نه سردو بدن داشت و نه لباس دوتن از بسیاری صدمه ، دانستکه باید مقرب ترین شهدا باشد گویا باور نمیداشت کسی با فرزند رسول اینمعامله را بنماید این بود کـه‌مرثیه عرضکرد انتاخی ؟

(زیست عرش برین‌روی‌زمین جای تو نیست خار وخاشاک زمین منزل وماوای تو نیست خاک‌عالم بسرم گرستم ظلم یزید جای یک بوسة من درهمه اعضای تو نیست) **پس** بازبان برگله آن بضعة‌الرسول‌رو کرد بمدینه که یا رسول‌الله (این کشته فتادن بهامون حسین تست این صید دست و پازده درخون حسین تست) یا جداه یا رسول‌الله بیبن حسین خودرا که درآغوش پرورده‌بودی چگونه بابدن پاره‌پاره بروی خاک افتاده و یک مسلمان نیستکه بدن اورا از خاک بردارد آن‌مظلومه پنج خطاب نمود یکی بجد خود ویکی بپدر ویکی بمادر وچهارم بنعش برادر پنجم‌وقتیکه خواست برود بزمین کربلا خطاب کرد گویا فرمود ایزمین کربلا (مگذار این گل‌راکسی دوراینزمین خارش کند مگذاراین‌بلبل‌شوریده را بیرون زگلزاوش کند باباد گو آهسته تر برروی نعشش کن گذر زحمت‌ازبا تابیر ترسم که‌آزارش کند) **الالعنة‌الله‌علی القوم‌الظالمین**

مجلس یازدهم دعای روز یازدهم

هرکس این دعارا در اینروزبخواند نوشته شود از برای او ثواب یک حج مقبول با پیغمبر صم چنانچه وارد استکه هرکه درشب دوازدهم دو رکعت نماز بکند درهرر کعتی یک حمد و سی انا انزلناه بخواند دریابد ثواب شاکرین را وبوده باشد درقیامت ازصابرین‌دعا اینست **اللهم‌حبب الی فیه‌الاحسان وکره الی فیه‌الفسوق والعصیان و حرم‌الی فیه السخط والنیران بعونک یا غیاث‌المستغیثین** بیان این‌دعا موقوفست به بیان این مطلب که از جمله اصول دین نبوتست و آن بر دوقسم است نبوت‌عامه ، **نبوت خاصه** عامه‌عبارتست ازاینکه برحقتعالی‌من‌باب‌اللطف لازمست پیغمبر بسوی خلق بفرستد بجهة هدایت و ارشاد ایشان ودلیل بر اینمطلب بسیار است **از آنجمله** اینستکه چون افعال و اعمال درغایت اختلافست بعضی‌صلاح ایشان درارتکاب آنست ودربعضی فسادایشان درارتکاب

آنست وبعضی خالی ازهردو جهتست که عقول خلق‌قاصر است ازادراک آن چه بسیار ازافعال که صلاح ایشان است درارتکاب آن مثل صوم وصلوة و خمس و امثال آن و عقول ایشان ادراک آن نمیکند و چه بسیار از افعال که فساد ایشان در آنست مثل غنا و زنا و اکل‌میته ووقاع درحال حیض وغیره واضحست که دراینصورت برخالق رؤف حکیم‌سزاوار نیستکه ایشانرا بحال خود واگذارد وصلاح وفساد ایشان را بآنها برساند **چنانچه** بروالدین سزاواراست که صلاح وفساد فرزند را تعلیم او نمایند بلکه هرگاه تو درمجلسی‌حاضرباشی واقسام غذاحاضرباشد وبعضی مسموم باشد وشخصی درآن‌مجلس باشد وجاهل بحال باشد وتو اعلام‌ننمائی آنغذاء مسموم رامیخورد وهلاک میشود البته برتو که عالمی‌ومانعی ندارئ دربیان لازمست اعلام‌نمائی **حال‌ما** بعینه نسبت‌به‌بسیاری از اموردنیوی ازماکول ومشروب وملبوس‌ومعاشرت باعامة خلق ومعاملات وغیرآن‌بهمین قسم است **پس** بر خداوند عالم قادر رؤف حکیم لازم‌استکه مطلع سازد بندگان را از حقیقت حال مصالح و مفاسد و واضح است که آن بیان شخصی از جنس ایشان باید باشد که‌باواانس گیرند واو بایشان‌انس گیرد وتعلیم‌ایشان نماید پس واضح‌شد که من‌باب لطف برخداوند لازم‌استکه رسولی‌ازجنس بشر بسوی ایشان بفرستد تا صلاح فساد ایشانرا بآنها تعلیم نماید حال هرگاه مخالفت نمودند خود باخود کرده‌اند از جانب خدا حجت تمامست ازاو معلم فرستاده شده است وایشان خودرا ازخیر ممنوع کرده‌اند نفعی بخداوند ندارد وآنها را برخداوند حجتی نیست چون صلاح وفساد افعال نسبت باوقات وزمان واشخاص واعصارمختلف میشود لهذا نسخ درشرایع مقررشد ولی بعض افعال هست که درهمه شرایع مطلوب است چنانچه‌در حدیث وارد استکه خداوند جل شأنه پنج چیزرا درهمه شرایع به پنج چیز حفظ فرموده‌است **اول** جانهای مردمرا حفظ‌نموده‌است بقرار دادن‌قصاص **دوم** عقلهای مردم را حفظ فرموده است بحرام کردن مسکرات **سوم** مالهای مردم را حفظ‌نموده است بقراردادن ضمان **چهارم** زنهای‌مردمرا حفظ‌نموده است بقراردادن‌حرمت‌زنا **پنجم** تن‌ایشانرا حفظ‌فرموده‌بقراردادن حد اورابقتل اگرچه‌توبه‌نماید وازجمله اموریکه‌درجمیع شرایع مرغوب‌وامر بآن شده است وعلاوه عقل‌حکم بحسن آنمیکند **احسانست** و فوائد آن بسیار است واسباب طول‌عمر استچنانچه **درحدیث** معتبر واردشده‌استکه سه چیز است باعث دوام عمر وعافیت است طول رکوع وسجود درنماز و

طول جلوس برمائده واحسان بخلق نمودن موجب وسعت است چنانچه از حضرت
امام موسی مرویستکه در بنی اسرائیل مرد صالحی بود وزن صالحهٔ داشت
شبی درخواب دید که باو گفتند حقتعالی فلان عمررا برای تو مقرر نموده و
مقرر فرموده که نصف عمر تو درفراخی گذرد ونصف دیگر درتنگی مخیر
کرده که هریک را که تومیخواهی مقدم دار آنمرد گفت من زن صالحه دارم
اوشریک منست در معاش پس باو مشورت کنم وعده خواهم گفت چون
صبح شد خواب را بزوجه خود نقل نمود آنزن گفت نصف اولرا اختیار نما
وتعجیل کن درعاقبت شاید خدا برما رحم کند وآن نعمت را برما تمام کند
چون شب دوم شد بازهمان خواب را دید و گفت اختیار کردم نصف اول را پس
ازهمه جهة دنیا باو روآورد پس زوجه اش باو گفت که از آنچه خداوند
بتو داده است بخویشان پریشان اموال بده وبرادران خود بده و پیوسته
اورا امر نمود که نعمت خداوند را درمصارف خیر صرف نما پس چون نصف
عمر او گذشت ووعده دست تنگی رسید همانشخص را درخواب دید و گفت
خدا بجزای احسان که تو نمودی بقیه عمر ترا نیز مقرر فرموده درگشادگی
بگذرد عزیز من احسان موجب طول عمر است **در زینة المجالس** ذکر
نموده که سبکتکین پدر سلطان محمود غزنوی اولاد شخص صیادی بود
مرکبی داشت باو سوار میشد و بطلب صید میرفت روزی از روزها
برهٔ آهوئی صید کرد و مادر او عقب او میرفت چون مادر آهو بره را
بآن احوال دید بجهة رحم واحسان طفل اورا برزمین گذاشت وروانه شد
شب درخواب دید رسول خدا باو فرمودند که بجهة این احسان و رحم که
باین دو حیوان نمودی خداوند تقدیر فرمود از برای تو سلطنت را **پس کلید**
همه خیرات احسانست چنانچه فوائد آن بخود شخص میشود سرایت میکند باولاد
واحفاد او هم میکند چنانچه در حدیث معتبر وارد شده استکه خوبی شخص سرایت
میکند باولاد تا هفت پشت بلکه تا هفتاد پشت بنابر بعضی از اخبار وازاین
جهة استکه درفقره اولای دعای امروز است **اللهم حبب الی فیه الاحسان**
یعنی خداوندا محبوب گردان بسوی من دراینماه احسان بندگان خود را
تااینکه بواسطه احسان مستحق احسان تو شوم عزیز من میخواهی بفهمی مرتبه
احسانرا همین حدیث کافی استکه حضرت موسی ع عرض نمود سبب مهلت
دادن فرعون چیست خطاب رسید هفت خصلت خوب دارد راههای بندگان
را امن میکند وجور وستم نمیکند وسخن مدعی را درغیاب مدعی علیه
گوش نمیدهد وآنچه از بندگان من میگیرد صرف خود آنها میکند و طعام
بسیار میخوراند و زنا ولواط نمیکند پس فرعون علیه اللعنة باآن شقاوت
ببرکت این احسانها چهار صد سال سلطنت نمود با ادعای خدائی بدون

آنکه سر او درد بیاید **ومخفی نماند** که احسان بخلق مقصود باو احسان
مالی نیست بلکه میتوان احسان نمود بایشان باصلاح امور ایشان وخیرخواهی
ایشان لااقل بدعاگوئی ایشان که درحق ایشان دعا کند ودر بعضی احادیث
وارد استکه هرگاه شخص در روزی بیست وپنج مرتبه بگوید **اللهم اغفر**
للمؤمنین والمؤمنات خداوند بعدد مؤمنین ومؤمنات که آمده اند وخواهند
آمد تا روز قیامت درنامه عمل او حسنه ثبت میکند ملاحظه کنید عموم رحمت
را که بواسطه این عمل جزئی چقدر ثواب عنایت میفرماید پس حسب المقدور
آنرا از دست مده بهرقسم از اقسام آن که باشد تا رستگار شوی و لااقل از
احسان خود بارتکاب طاعات کوتاهی مکن زیراکه بجاآوردن آنها احسان
بخود است بلکه احسان بدیگران هم احسان بخود است چنانچه صریح
آیه **ان احسنتم احسنتم لانفسکم** شاهد صدقست براین مدعا چنانچه در بعضی
تفاسیر دیده شده که شخصی از صحابه ذکر او در شبانه روز همین بوده
تا اینکه ضعیفهٔ یهودیه بجهة عداوت با آنجوان خواست امتحان نماید
مضمون آیه شریفه را واو را هلاك نماید حلوائی طبخ نمود بازهر وآنرا
باچند گرده نان نزد او آورد واظهار نمود که برای تو طبخ نموده ام آن
شخص صالح گرفت وروانه شد قضا را از شهر بیرون رفت در بیرون شهر
گردش میکرد دوجوان باو رسیدند بآن مرد صالح گفتند که از گرسنگی قوت
زانوی ما تمام شده است آیا نزد تو طعامی هست بما بخوران آنشخص آن نان
حلوارا نزد ایشان گذاشته خوردند فی الفور مردند آنمرد صالح آمد خدمت
جناب رسول واقعه را عرض کرد آن بزرگوار فرستاد آن دو نفررا آوردند
وفرمودند منادی ندا داد که هر کس مسافری داشته بیاید ازقضا دو جوان
ازضعیفه سفررفته بودند آن ضعیفه همینکه این ندا شنید ازخانه بیرون آمده
ملاحظه کرد دو پسر خودرا ازحلوائی که خود ازبرای آنمرد صالح ترتیب
داده مرده اند حقیقت آیه شریفه بر او معلوم شد که بدی او چگونه عاید
بخود او شد و سبب اسلام او شد پس چنانچه جزای احسان عاید خود شخص
میشود جزای عصیان نیز عاید میشود اینست که در فقره ثانیه این دعاست
وکره الی فیه الفسوق والعصیان یعنی مکروه گردان خداوندا از برای
من فسق ومعصیت را یعنی چنان فرما که بد بیاید مرا از آن تا ترك نمایم و
مبتلا بعقوبات آن نشوم واصل حب طاعت واهل طاعت وبغض معصیت واهل
معصیت خود بنفسه از لوازم ایمان است و منافاتی با ترك طاعت و اتیان
معصیت ندارد زیراکه بسا کسیست که طاعت را دوست میدارد ولی بواسطه
دواعی ترك میکند یا معصیت را دشمن میدارد و بواسطه بعضی دواعی
بجا میآورد چنانچه درخارج محسوس است ولی همینکه معصیت از شخص

صادر شد علامت بغض آن ندامت از آن و بغض نفس خود است بواسطه
ارتکاب و شاید بهمین واسطه آن معصیت آمرزیده شود چنانچه در حدیث
وارد استکه ساعتی که عاصی ببهشت میرود ومطیع بجهنم از سبب استفسار
نمودند **فرمودند** که آن عاصی از معصیت خود پشیمانست وبانفس خود بد
است چراکه معصیت پروردگار ازاو صادرشده وباینواسطه شرمسار است
وآن مطیع بطاعت مغروراست وعجب میکند و بهمین واسطه هلاك میشود
و از اینجهة استکه **دربعض اخبار** وارد است که وقتی حضرت موسی در
هنگام مناجات سه مرتبه عرض کرد یا الهالعالمین یکدفعه لبیك شنید عرض
کرد یاالهالعاصین دومرتبه لبیك شنید عرضکرد پروردگارا درنداء اول یکدفعه
جواب فرمودی و دریك نداء آخر دودفعه خطاب مستطاب رسید عالمین بعلم
خود مغرورند و عارفین بمعرفت خود مطمئن اند و عابدین بعبادت خود
امیدوارند **اما** اهل معصیت کسی را غیر من نمیشناسند لهذا دودفعه جواب
گفتم پس مؤمن باید همینکه ازاو عصیان صادرشد فوراً توبه نماید و گویا
فقرسوم دعاهم اشاره بهمین باشد زیراکه ترجمه آن اینستکه حرام ساخته او ندا
برمن دراینماه غضب وسخط خود وآتش جهنم را وواضح استکه حرمت این
مرحله خودبخود نمیشود بلکه مقصود اینست که نوعی فرما که عصیان و گناهی
که موجب این معنی است صادرنشود یا اینکه هرگاه صادرشد اسباب عفو از
آن را فراهم آور که توفیق توبه باشد اگرچه اعظم عفو وعمدهٔ آن ولایت
اهل بیت استکه با آن ازدنیا رحلت نماید **چنانچه درحدیث** صحیح استکه
حضرت سجاد میفرماید که سلمان گفت روزی نشسته بودم نزد رسول خدا که
رو کرد بعلی بن ابی طالب وفرمود یاعلی بشارت دهم ترا از اخبار حبیب خودم
جبرئیل گفت بلی فرمود خبرمیدهد مرا جبرئیل بدرستی که عطا کرده بمحبان
وشیعیان توهفت خصلت **رفق** ومدارا هنگام مردن **وانس** نزد وحشت قبر
ونور درظلمت قبر **وامنیت** درفزع **وسنگینی** حسنات دروقت میزان **وگذشتن**
ازصراط وداخل شدن دربهشت پیش ازاشقیا بهشتاد سال و در حدیث آن
بزرگوار فرمودند که محبت اهل من نفع میکند درهفت جا که احوال آنها عظیم
است یکی هنگام مردن ودرقبر ووقت حساب ونزدمیزان ونزدصراط پس هر
که ایمنی خواهد در این هفت موضع و خدا را خواهد راضی ملاقات کند
باید موالات علی واولاد او نماید پس ولایت ایشان همه حرمت سخط نیراست
و باید مؤمن روز بروز دراستحکام آن بپردازد وآن خودبخود حاصل نمیشود
بلکه هرچه تحصیل معرفت درحق ایشان بیشتر نماید ولایت ومحبت ایشان
مستحکم تر میشود پس برتو باد ملاحظهٔ فضایل ومناقب ایشان تا مطلوب و
مقصود حاصل شود و دربسیاری از کتب معتبره این حدیث مذکور است **که اعرابی**

از بنی سلیم بخدمت رسول خدا رسید ومعجزهٔ دید که ذکر آن موجب طول کلام
است ومسلمان شد و جناب رسول از برای او ناقه وعمامه وتوشه طلبید یکی
اورا ناقه داد وجناب امیر باو عمامه داد وسلمان فارسی برای طعام بدرخانه
فاطمه آمد آن مظلومه قسم یادفرمود که سه روز است ماطعام نخورده ایم وحسنین
هم ازگرسنگی اضطراب میکردند تا بخواب رفتند فرمود ای سلمان پیراهن
مرا بگیر نزد شمعون یهودی ببر بگو فاطمه دختر محمد میگوید صاعی و
صاعی خرما بمن قرض ده بفرموده عمل کردم شمعون آن پیراهن را گرفته ودر
دست میگردانید ومیگفت ای سلمان زهد دردنیا اینست این نشانیست که
موسی بن عمران بخو خبر داده است **اشهد ان لااله الاالله واشهد ان محمداً**
عبده ورسوله پس صاع جو وصاع خرما تسلیم سلمان کرد نزد فاطمه آورد
آن مظلومه جورا آسیا نمود ونان پخت ونزد سلمان آورد سلمان گفت از آن
حصهٔ برای خود وحسنین بردار فرمود ای سلمان ما چیزی را که درراه خدا قصد
کردیم خود در آن صرف نمینمائیم اینرا بردار وبخدمت پیغمبر برسان چون
سلمان نزد رسول مکرم آمد پرسید از کجا آوردی گفت از نزد سیدهٔ نساء آن
سرور نیز سه روز بود که طعام نخورده بودند برخاست بحجرهٔ فاطمه آمد آثار
ضعف از آن سیده مشاهده فرمود که چشمهای او فرو رفته رنگ مبارك زرد
شده از سبب آن پرسید عرض نمود ای پدر سه روز است طعام نخورده ایم و
اضطراب حسنین را ازشدت گرسنگی بعرض آنجناب رسانید آن بزرگوار
ایشان را بیدار فرمود وهر دو را در کنار گرفت ودست در گردن در آورد وفاطمه
وایشان روی خود نشانید و بعد جناب امیر دست در گردن پیغمبر در آورد پس جناب
رسول خدا گریست دست بآسمان بلند نمود وعرضکرد خداوندا اینها اهلبیت
منند خداوندا رجس وآلودگی را از ایشان دور گردان وایشان را پاك ومطهر
گردان آنگاه فاطمه برخاسته بدرون خانه رفته دور کعت نماز کرد ودست
بدعا برداشت وعرضکرد اینك پیغمبر وعلی واینها سبط پیغمبر تواندوهمه
گرسنه اند پس فروفرست برما مائده چنانچه بر بنی اسرائیل فرو فرستادی
ایشان خوردند و کافر شدند خدایا برمافرو فرست که ما بدان ایمان آورده ایم
هنوز دعای آن مظلومه تمام نشده بود که کاسه بزرگی دید نهاده و بوی خوشتر
ازمشك وعنبر از آن ساطع آنرا برداشت نزد آن بزرگوار آورد جناب امیر
پرسید ای فاطمه از کجا آوردی رسول خدا فرمود یا علی بخور ومپرس حمد
میکنم خدائی را که مرا نمرد تا اینکه فرزندی داد مرا مثل مریم بنت عمران
که هر گاه زکریا بنزد او وقتی درمحراب بیش او روزی یافتی گفتی ای مریم
از کجاست گفتی از نزد خدایتعالی روزی میدهد آنرا که خواهد بی حساب
عزیزمن نمیدانم کجا بود فاطمه درصحرای کربلا وقتیکه فرزندش جناب

ایصداه ازشدت تشنگی زبان معجز بیان بدور دهان میگردانید ومیفرمود آه چه بسیار تشنه ام تا آن مظلومه دعا کند واورا سیراب کند وحال اینکه اینجا در دامان پیغمبر نشسته بود امامادر روز عاشورا برخاك گـرم كربلا با اینکه بدن مبارك نش صحیح بود امار وزعاشورا از کثرت جراحت پاره پاره آه از دنیا و اولاد زنا سیراب باشند امافرزند پیغمبر ص از شدت عطش زبان در دهان خشکیده بلکه گویا چشمهای مبارك تار شده بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس دوازدهم ـ دعای روز دوازدهم

هر کس این دعارا دراین روز بخواند گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود وسیئات او بحسنات مبدل شود ودر نماز شب سیزدهم وارد استکه هر که دراین شب چهار رکعت نماز بکند درهر رکعتی بعد از حمد بیست وپنج مرتبه قل هواللّه بخواند بگذرد از صراط چون برق دعا اینست **اللهم زینی فیه بالستر والعفاف و استرني فیه بلباس القنوع و الکفاف واحملني فیه علی العدل والانصاف وآمني فیه من کل ما اخاف بعصمتك یا عصمة الخائفین**

بیان اینجا موقوفست به بیان این مقدمه اینستکه سابقا ذکر شد که اول از اصول دین توحید است ومراد بآن معرفت اللّه واز اسرار او **چهار رکن است** اول ـ معرفت وجود او دوم ـ معرفت وحدت او سوم ـ معرفت صفات سلبیه چهارم ـ معرفت صفات ثبوتیه وازجملهٔ صفات ثبوتیه قدرت و علم است که خداوند توانا و داناست بهرچیزی بهترین دلیلها برای اثبات علم وقدرت حقتعالی ملاحظه مخلوقات ومصنوعات اوست که هریکی را درنهایت استحکام خلق فرموده وهریکرا آنچه لایق بحال اوست ازچشم و گوش وسایر اعضاو کرکش وشهوغیر اینها داده است وهمچنین هریکرا درمحل خود قرار داده و هرمیوه درفصل خود وهمچنین خلقت کوهها ومعدنها و آبها هریك در کمال اختلاف که مقام ذکر آنها نیست رجوع شود بتوحید مفضل پس از خلقکردن خلقتهای مختلفه وخلق نمودن هریك را بر نحو حکمت ومصلحت وعطا کردن هریك را آنچه محتاجند واضح میشود کمال علم وقدرت خداوند از **آنجمله** اینستکه عورت حیوانات را مستور گردانیده بآنچه می بینید بعضی را بدم وبعضیرا بپاها وبعضیرا بیال وهریکرا زینت نموده است بنحویکه درخور حال او باشد که بواسطه آن زینت نسبت بخود محبوبیتی دارد که اگرزینت نداشتند و عورت ایشان هم مستور نبود هر آینه در نظر ها کریه بود وطباع از آنها متنفر بود وهمچنین برای ایشان ستر ظاهری و زینت ظاهری مقرر فرموده ستر ظاهری لباس است وزینت ظاهری شانه کردن ومسواك کردن وخضاب نمودن ولباس خودرا پاکیزه نمودن وانگشتر دردست کردن ونحو آنها واز برای ایشان ستر باطنی وزینت باطنیه مقرر فرموده

اما ستر باطنی پس آن قناعت و کفافست قناعت از بنده است که قناعت کند به آنچه خداوند باو لطف فرموده و کفاف از جانب خداوند است باینکه عطا فرماید به بنده بقدریکه کفاف او کند **پس اگر** قناعت را شعار خود نکند هر آینه ذلیل خواهد بود چنانچه ذکر کرده اند که دو طفل بودند یکی نان با عسل میخورد ودیگری نان خالی آنکه اورا نان خالی بود از عسل دیگری طمع داشت وازاو تمنا میکرد او گفت اگر سك من میشوی من بتو عسل میدهم آن طفل درعقب او مثل سگان چهار دست و پا راه میرفت صاحب عسل انگشتی بعسل آلوده باو میداد پس هر کس طمع بدیگری داشته باشد مثل آن طفل باید ذلیل دیگری بشود وچنانچه آن طفل بنان خالی خود قناعت میکرد مثل آن بود وهمچنین هر گاه بنده بآنچه خداوند باو عنایت فرمود قناعت نماید مثل دیگران خواهد بود وجناب امیر فرمود **استغن عن الناس تکن کاحد من الناس مجملا** باید لباس قناعت را بپوشی تا بذلت طمع گرفتار نشوی وعیب باطن تو مخفی باشد علاوه دین تو که بهترین چیزها است بهدر میرود زیرا که ریا و کبر وحرص وطمع هریك ازاین چهار شرك خفی استکه باید مؤمن البته از این چهار احتراز کند ولی این قناعت مفید است وقتیکه برسد از جانب خداوند بقدر کفاف و اما هر گاه بقدر کفاف نرسد هرچه قناعت داشته باشد درذل سئوال میافتد زیرا که دنیا خوبست بقدر کفاف به بنده برسد نه زیاد ونه کم **جناب رسول** درهنگام مراجعت بمدینه رسیدند بشبانی ازاو شیر خواستند نداد آن بزرگوار عرض نمود خداوندا زیاد گردان مال اورا بشبان دیگر رسیدند از او شیر خواستند قدری شیر دوشیده آورد آن بزرگوار عرضکرد خدایا او را بقدر کفایت عطا فرما اصحاب عرضکردند شبان اول بشما شیر نداد وشما خواستید زیادتی مال اورا و اینمرد شیر داد از برای او بقدر کفایت طلب فرمودید فرمودند مال دنیا همینکه زیاده شد وبالست در دنیا وعقبی الحق چنین است چنانچه خود می بینی صاحبان مال را که ساعتی آرام ندارند ومتصل گرفتارند باقسام گرفتاریها ودر آخرتهم گرفتارند بحساب او وچنانچه زیاده اوخوب نیست هر گاه کمتر از کفاف هم باشد از برای ضعیف الایمانها خوب نیست مفاسد بسیار برای مترتب است لباس باطنی دو چیز است قناعت از خودداری و کفاف ازخداوند و زینت باطنیه آنهم دو چیز است ستر وعفاف اما ستر از خداوند استکه مستور دارد بنده را واسباب افتضاح اورا فراهم نیاورد اما عفاف از خود بنده است که عفت را شعار خود نماید از حرام چه مال باشد وچه فرج

اما ستر خداوند پس حاصل است مگر نشنیده که ذکر کرده اند در تفسیر **یامن اظهر الجمیل و ستر القبیح** که از برای هر کس مثالی است

درعرش وبهرچه شخص درروی زمین مشغول باشد آن مثال هم بعینه بهمان مشغولست ودور نیست که عرش ازقبیل آئینه باشد که صورت درآن منطبع میشود وهمینکه شخص مشغول عبادت شد ملائکه می بینند اورا بدانحالت واما هرگاه مشغول عصیان باشد آن مثال هم مشغول همانست فوراً خداوند پرده خلق میکند که ملائکه نه بینند واطلاع برحال اوبهم نرسانند اینست معنی باطن **(یامن اظهر الجمیل وستر القبیح)** **سید نعمت الله جزایری** در انوار نعمانیه ذکر فرموده که هردوملکی که درروز وشب میآیند غیردوملک شب گذشته‌اند تا این بنده بزیادتی عصیان مفتضح نشودوهمچنین در کیفیت حساب اهل محشر وارد شده‌استکه بعدازآنکه صفوف اهل محشر برپا میشود خداوند در گوش هریك صدای خلق میکند وآن حساب ایشانرا میکند وهریك مشغول حساب خود میباشند و ازحال دیگری باخبر نمیشوند وهمچنین **درحدیث** وارداست که چون روزقیامت شود جناب سیدالانبیاء ص ازخداوند مسئلت نماید که الها خواهش من اینست که حساب امترا بمن واگذار فرمائی که امت من مفتضح نشوند خطاب رسید ماچنان بحساب امت برسیم که توهم ازاحوال آنها مطلع نشوی **مخفی نماند** که مراد باین اطلاع اطلاعیستکه درظاهر حال والا آن بزرگوار مطلعست براحوال کل چنانچه حدیثی که سابقاً ذکرشدخطاب رسید بیار امتان خودرا تا آخرحدیث براین مدعا شاهداست چه اگر علم نداشته باشد چگونه خوبان امترا میشناسد **مجملا** اینست سترحقتعالی درعقبی و اما ستراودردنیا هرکس بچشم خود میبیند کهچه گناهان بزرك ازاوصادرمیشود وحقتعالی اورا مفتضح نمیفرماید بلکه منع از غیبت مسلمانان نموده بهمین جهة منع نموده ازتجسس عیوب ایشان وهمچنین قرار چهار شاهد عادل در زنا مقرر فرمود بهمین جهت‌استکه **درخبراست** وقتی یکی ازانبیاء الاغ اورا دزد برده بود ازخدا مسئلت افتضاح دزدرا نمود خطاب رسید مثل الاغ خود را ازمن بخواه وازمن مخواه دزدرا مفتضح گردانم **وهمچنین** دراحوال حضرت موسی مذکوراست که پس از آنکه باقوم بدعای باران رفته وتیر دعای او بهدف اجابت مقرون نشدجهة اینکه نمامی درمیان آنها بودعرض کرد پروردگارا بنما بماکیست تا اورا بیرون کنیم خطاب شد ای موسی من پردهٔ بندهٔ خود راپاره نمیکنم **عزیزمن** خداوندی که راضی نشد پردهٔ حرمت نمامی را پاره کند درنزد موسائی آیا چه خواهد کرد با کسانیکه پردهٔ حرمت فرزند پیغمبر را ص دریدند وعیالش را اسیر کرده شهربشهر گردانیدند و ایشانرا در مجلس نامحرمان حاضر نمودند تا اینکه ایشانرا اسیران روم وفرنك خیال کردند وطمع کنیزی نمودند **مجملا** حقتعالی مستور داشتنومیفرمایدبندگان را دردنیا **وعقبی** مادامیکه خود نوعی ننماید که باید مفتضح شود **چنانچه**

درحدیث واردشده که حقتعالی برای هربنده‌ای ازبندگان چهل پرده خلق فرموده وهرگاه کبیره‌ای ازکبائررا مرتکب شد یك پرده پاره میشود پس اگر توبه نمود دومرتبه بحال اول برمیگردد وهرگاه بعد از کبیرهٔ اول کبیرهٔ دیگرمرتکب شد پرده دیگرپاره میشود وهمچنین تا چهل پرده وهر گاه در این اثناء توبه نمود بحال اول برمیگردد وهرگاه توبه نکرد تاتمام چهل پرده پاره شد ملائکه عرض میکنند الها بندهٔ توپردههای خود راپاره کرد خطاب میرسد ستر نمائید اورا بابالهای خود پس او را ببالها ستر میکنند (۱) وهرگاه طغیان کرد در معصیت ملائکه عرض مینمایند که پروردگارا این بنده توزیاد طاغی است خطاب میرسد بردارید بالهای خودرا از او پس درآن هنگام مفتضح میشود واز اینجهتستکه اگرچه خداوند ستاراست ولی باید انسان هم عفت داشته باشد زیرا که بساعفت بواسطهٔ بی عفتی رسوائی حاصل میشود بی عفت راشعارخودنما **چنانچه** ازامام جعفرصادق(ع) مرویست که فرمودنیست شیعهٔ جعفری مگر کسیکه شکم وفرج خودرا ازحرام بعفت بازداردو کوشش اوشدید وبرای آمر یه گارنمود که وامیدثواب وخوف عقاب داشته باشد پس اگرچنین جماعتی را بهبینیه ایشان شیعهٔ منند پس باید مؤمن عفت فرج وبطن داشته باشد ازآنچه حرامست چنانچه داب الصالحین است وموجب رستگاری در دنیا وآخرتست چنانچه ازجناب رسول(ص) مأثوراست که آن بزرگوار فرمودند که هفت طایفه‌اند که ایشان در روز قیامت در زیر سایهٔ عرش الهی میباشند **اول** امام عادل **دوم** جوانی که اطاعت خدا نماید **سوم** کسی که قلب او متعلق بمسجد باشد که چون بیرون آید باز گردد **چهارم** کسیکه تصدق ازدست راست بدهد بنحویکه دست چپ او مطلع نشود **پنجم** مردی که زن صاحب جمالی او را بخود دعوت کند و او قبول

۱ــ در ستاریت حقتعالی

چند گاهی او بپوشاند که تا آیدت زان بس پشیمانی حیا
عهد سلطانی که بد نامش علاء داد دزدی را بجلاد و عوان
بانك زد آن دزدکای میر دیار اولین بار است جرمم زینهار
گفت امیرش حاش لله که خدا بار اول قهر راند در جسها
بارها پوشد پی اظهار فضل وانگهی دود پی اظهار عدل
تا که این هر دو صفت ظاهر شود آن مبشر گردد این منذر شود
ازپی آن گفت حق خودرا بصیر که بود دیده ویت هردم نذیر
ازپی آن گفت حق خود را سمیع تا ببندی لب ز گفتار شنیع
ازپی آن گفت حق خود را علیم تا بیندیشی فسادی تو زبیم

(مثنوی)

نکند **ششم** کسیکه خداوند را بخوبی یاد کند واشك ازچشمهای خودجاری کند **هفتم** کسانیکه برای خداوند با یکدیگر دوستی میکنند و در بعضی از کتب بنظر رسیده استکه جوانی بود خیاط و وجیه بود روزی چندجامه دوخته بود پادشاه آن شهر را دختری بود درنهایت حسن وصورت وقصری داشت رفیع روزها درآن قصرمی نشست ازقضا عبور آنجوان ازپای قصر آن دختر اتفاق افتاد چون نظر آن دختر بر جوان افتاد مایل باو شد او را بخود دعوت نمود آنجوان ابا نمود اظهار خوف ازخداوند نمود آن دختر گفت چارهٔ بجز اجابت نداری جوان دید چاره‌ای ندارد اذن حاصل کرد که برود بر بام قصر و خود را شستشو دهد دختر گفت رشتهای دوخته را بگذار تامراجعت نمائی آن جوان رفت ببام قصر و خود را از بالای قصر بر زمین انداخت که این عمل شنیع را مرتکب نشود چون عمل اوللّه بود خداوند امر نمود بجبرئیل فوراً برزمین آمد قبل ازآمدن آن جوان رابر زمین گذاردجوان بخانه آمد عیال اونزدش آمدند کهچه آورده‌ای بعیال خود گفت قیمت متاعرا وعدهٔ روزدیگر داد عیال و اطفال را بنوعی تسلی دادتا بخواب روند و درتنور آتش افروخته که همسایگان گمان نکنند در خانه چیزی نیست ضعیفه اطفالرا خوابانید و آتش درتنور افکندآمد درنزدشوهر نشست زن همسایه آمد برسر تنور دید تنور مملو ازنان است آن زنرا آواز داد که حالا نانها میسوزد زن آمد نانهائی دید درنهایت خوبی آورده در نزد شوهر گذاشت آن مرد زن را از حقیقت حال خبر نمود که این ثمرهٔ عفت واطاعت پروردگار است و ازاینقبیل حکایات بسیار است **در حدیث** واردشده که گذشتن ازدرهمی حرام بهتراست از عبادت هفتادسال بعد از بهمین اینمطالب مذکور واضح شد ترجمهٔ دو فقرهٔ اولی **اللهم زینی فیه بالستر والعفاف** خداوند ازینت دهمرا در این ماه بپوشانیدن تو عیبهای مرا کهمبادامستوجب شوم پاره شدن پردهٔ افتضاح **واسترنی فیه بلباس القنوع والکفاف** و بپوشان مرا دراین ماه بلباس قناعت کردن خود و بعطاهای تو و عطا فرمودن توبقدر کفایت **واجعلنی فیه علی العدل والانصاف** خداوندا وادارمرا دراین ماه بعدل که باینده گان بعدل رفتار نمایم وانصاف با ایشان کنم **چنانچه درحدیث** صحیح ازحضرت صادق(ع) مأثور استکه فرمودند کیست ضامن شود چهارچیز بچهارخانه دربهشت انفاق بی ترس از فقر وافشاء سلام درعالم وترك جدال اگرچه بحق باشد و انصاف دادن بمردم ازخود که جمیع کمالات مصدرآن انصافست اگر انصاف باشدچگونه راضی است بنده که مخالفت خداوند کند باآن حقوقی که خداوند رابراوهست باینکه علم بحضور او و اطلاع اودارد **دراحوال** یوسف وزلیخا مذکور

است که وقتی زلیخا بیوسف آویخت بتی داشت که اورا میپوشید جامهٔ بر روی او انداخت یوسف گفت چراچنین کردی گفت شرم مینمایم درحضور او چنین عملی ازمن صادر شود فرمود تو هرگاه از بت بیشعوری حیا میکنی آیامن حیا نکنم از خداوندیکه مرا خلق فرموده وحاضر و ناظر است **پس ایعزیز** ازطفلی حیامیکنی وازمخلوقی شرم مینمائی وازخالق شرم نمیکنی منهیاترا مرتکب میشوی خدا گرانصاف باشد پیغمبرخدارا که درهرحال درفکر تو بوده حتی درحال ارتحال چنانچه شاید بسیار شنیده باشی ازخود برنجانی وآن بزرگوارا مهموم ومغموم داری بمخالفت طریقهٔ آن بزرگوار و رفتن بقانون شریعت مطهره اوچه آنجناب بنابرمذهب ما مطلع است براعمال ما امتان علاوه بمقتضای احادیث متعدده اعمالرا بر آن بزرگوار عرض میکنند وآن بزرگوارازخیرآن مسرورواز شر آن مغموم میشودچگونه مؤمن باانصاف بهموم چنین پیغمبر ص مهربان راضی میشود چگونه جناب امیر را خانه‌نشین کردند وابابکررا بجای پیغمبر ص نشاندند و حال اینکه قطع نظر از نص پیغمبر ص برخلافت آنجناب این عمل ادراکی میخواهد که باید خلیفه وجانشین پیغمبر ص کسی باشد که دراخلاق و صفات مشابه باآن بزرگوار باشد وتالی آنجناب باشد ومسلم عندالکل استکه اینمرحله خاصه جناب امیر (ع) بود وشاهد براینست حدیث مواخات که برادرقرار داد رسول‌خدا ص فیمابین اصحاب و جناب امیر (ع) را برادر خود قرار داد و از القاب آن جناب است اخ الرسول شاهد قوی آیهٔ مباهله (۱) استکه خداوند جناب امیر را نفس پیغمبر قرار داد زیرا که باتفاق کل علماء

۱- **استدلال حضرت علی بن موسی الرضا بآیهٔ مباهله بر خلافت حضرت امیرالمؤمنین بجهة مأمون** چون ذکرآیهٔ مباهله شد مناسب دانستیم که آیهٔ مباهله ذکرشود (قال الله تعالی قل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین) سئوال کرد مأمون از حضرت رضا(ع) (الدلیل علی ولایة جدك قال آیة انفسنا فقال المأمون لولا نسائنا فقال الرضا علیه السلام لولا ابنائنا فسکت المأمون بیان حدیث میگوئیم اجماع امت قائل است که مدعوین یوم مباهله غیر از علی وحسنین و صدیقه نبوده‌اند وظاهر آنستکه داعی غیر مدعو باشد پس مراد به (انفسنا) غیر از حضرت امیر نخواهد بود پس حضرت امیر نفس پیغمبر است وکسی که نفس پیغمبرباشد اولی است بولایت پس معلوم شد (انفسنا) دلیل است بر ولایت حضرت امیر اما ایراد مأمون که میگوید (لولا نسائنا) مرادش این استکه (انفسنا) یعنی رجالنا میباشد بقرینه (نسائنا) یعنی بخواهیم طایفهٔ ذکور واناث خودمان را پس قطع شد استدلال

اسلام مراد بانفسنا جناب امیر(ع) است و واضح است که جناب امیر نفس پیغمبر بود بلکه درصفات واخلاق واحوال مثل پیغمبر(ص) بود کلمه نفس پیغمبر (ص) بود وبانیجهة است که ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه ذکر می کند که باین آیه استدلال میشود که هر کمالیکه پیغمبر(ص) را بود جناب امیر را بود الا نبوت که آنهم باجماع ثابت است اختصاص او برسولخدا(ص) والا اوراهم میگفتیم که آنجناب دارا بود پس بنابراین کسی که چنین باشد که مثل نفس پیغمبر (ص) باشد آیا او باید خلیفه رسول (ص) باشد یا ابوبکر که حال او واضح است که نهایت مباینت فیمابین او وجناب رسول(ص) بود وحال آنکه اگر مباینت هم نباشد مثل جناب امیر(ع) نفس رسول(ص) نبود پس چگونه ذی شعوری با انصاف روا ندارد که علی بن ابیطالب خانه نشین و ابابکر بجای رسول(ص) بمنبر او بالا رود و حال آنکه اسباب امامت و صفات آن دراو جمع بود ودرجناب امیر جمع بود **عزیز من** اینسرد که میگوید جمیع آنچه پیغمبر (ص) داشت جناب امیر هم دارا بود جز نبوت که آنهم باجماع خارج است وآن چیز هائیکه جناب رسول (ص) دارا بود مقام ولایت بود پس بمقتضای نص آیهٔ شریفه باید جناب امیر هم دارای آن باشد زیرا که آنچه باجماع ثابت شده که خاصهٔ جناب رسول است نبوت است نه ولایت پس جناب امیر دارای ولایت بود.

مجملا انصاف اگر باشد هیچ بشعوری این حکم را نمی پسندد و اگر انصاف باشد آیا رواست که درروز عاشورا از نهر فرات یهودی آب بخورد نصرانی آب بیاشامد وپارهٔ تن رسولخدا (ص) از آن ممنوع باشد و صدای العطش اطفال اورا بشنوند ورحم برایشان نکنند بلکه جناب ابی الفضل بجهة رحم برآن اطفال بیاید ومشك خودرا پر از مشقت آب نماید وازفرات بیرون آمده سعی نماید بلکه جرعهٔ از آب بآن اطفال تشنه برساند دستهایش را قطع نمایند و اورا تیرباران کنند وتیر بر مشکش زنند وآبرا بریزند آن مظلوم درآنوقت تن بمرگ دهد بروایت بهار تیر بر سینه اش زدند از اسب برگشت بنابرآنچه مذکور است تیر برچشمش زدند وعمودی برفرق همایونش زدند ازاسب برگشت صدا نمود یا اخاه ادرك اخا **مجملا** هرکه انصاف باشد راضی بظلم نمیشود وکل اینها ناشی از بی انصافی است بلکه ایعزیز من اگر انصاف باشد چگونه ظلم میکند بدیگری و پول چیزی

حضرت رضا در جواب میفرمایند (لولاآباءنا) یعنی (انفسنا) بمعنی رجالنا نیست بدلیل ابائنا زیرا اگر بمعنی رجالنا بود ذکر (ابائنا) لغو بود بجهت آنکه (ابناء) جزو رجال هستند پس باید معنی (انفسنا) غیر رجالنا بوده باشد بقرینه (ابائنا) پس استدلال حضرت رضا(ع) صحیح شد

را ناقص و معیوب میدهد وچگونه راضی میشود ازبرای دیگری آنچه را که از برای خود راضی نمیشود بلکه اگر انصاف باشد چگونه ظلم بخود میکند وآخرت باقیه را بدارفانیه میفروشد یا اینکه راضی میشود باینکه توشه از برای سفر طویل مهیا ننماید و اموات خودرا ضایع نماید وخودرا در معرض هلاك درآورد بجهت خوش گذرانیدن دیگران وحال آنکه میداند هیچ چیز وهیچکس باو وفا نمیکند جز عمل وواضح است که شخص هرچه در دنیا سبکبارتر باشد درآخرت امر بر او آسانتر است چنانچه در احوال سلمان فارسی است که درمدائن حاکم بود آب طغیان کرد بنحویکه کوچه هارا گرفت سلمان مطهره آبی وپوستی وسفرهٔ داشت اینهارا برداشت که ازشهر بیرون آید ودیگران گرفتار عیال و اموال خود بودند وسلمان در کوچه ها که میرفت بجهة موعظه دیگران میفرمود همچنین که من بآسانی میروم و از غرابی سالم هستم همچنین نجات میابند سبکباران واینبواسطه بود که بزرگان دین بکلی از دنیا گذشته واگر چنانچه چیزی هم میداشتند در وقت انفاق میکردند و از آنچه ذکر شد معلوم میشود که بهیچوجه دارای مقام انصاف نیستیم وبجز روسیاهی وشرمندگی چیزی در دست نداریم پس باید ازخدا بخواهیم که از فضل خود رحم فرماید و ایمن فرماید از مفاسد گناهان در دنیا و عقبی و ازاینجهت است که درفقرهٔ آخر دعاست که ایمن بفرما خداوندا مرا از آنچه میترسم ازمفاسد بی انصافیها در دنیا و عقبی خود فکر کن ببین که بزرگان دین چگونه مشغول برداشتن توشهٔ سفر آخرت بودند و از هرچه داشتند میگذشتند بجهت رضای خداوند چنانچه درحدیث معتبر وارد شده است که روزی جناب حضرت رسول(ص) نماز عصر را ادا فرمود مردی پیر ازمهاجرین عرب بخدمت آن بزرگوار رسید و عرضکرد یا رسول‌الله گرسنه وبرهنه وفقیرم مرا ستر نمائید وبپوشانید وغنی گردانید آن جناب چیزی حاضر نداشت اورا برفاقت بلال بدرخانه فاطمه فرستاد آن پیر سلام کرد و احوال خودرا بیان نمود آن مظلومه را هیچ درخانه نبود و سه روز بود که طعام تناول نکرده بود نور حضرت رسالت آن حالترا دیده است پس فاطمه پوست گوسفندی که حسین بروی او میخوابیدند بمقتضای اما السائل فلا تنهر بآن پیر دادند آن پیر گفت من آنرا چکنم فاطمه(ع) گردن بندیکه داشت آنرا از گردن گشود نزد آن پیر نهاد و فرمود بفروش وصرف کن پس آن پیر مستمند آن گردن بندرا نزد جناب رسول آورد و گفت اینرا بتول عطا کرده که بفروشم عمار یاسر برخاست واذن خواست که آنرا خریداری نماید فرمود بخر اگر تمام جن وانس شریك شوند در این گردن بند حقتعالی ایشانرا معذب نگرداند عمار گفت چند میفروشی گفت

بآن فقرتان که سیر شوم ویك بردیمانی و یکدینار طلا که خود را باهل
خود برسانم عمار گفت میخرم به بیست دینار طلا و دویست درهم هجری و
یك بردیمانی وشتری که ترا باهلت برساند و آنقدر نان و گوشت که سیر
شوی اعرابی خوشحال شده قبول نموده عمار اورا باخود برد و آنچه گفته
بود تسلیم نمود اعرابی سیر وغنی ومسرور شد خدمت جناب رسول(ص) رسید
آن بزرگوار فرمود که فاطمه را دعا کن بسبب آنچه بتو عطا کرده است گفت
خدایا عطا کن بفاطمه آنچه را که دیده ندیده و گوشی نشنیده باشد جناب
رسول(ص) آمین گفتند و رو کرد باصحاب و فرمود که حقتعالی عطا فرمود
بفاطمه (ع) آنچه اعرابی برای اوسؤال کرد زیرا که منم پدر او و احدی از
عالمیان را پدری مثل من نیست وعلی شوهر اواست و اگر علی نبود برای
فاطمه کفوی نبود وحقتعالی حسنین را باو عطا فرمود که هیچکس از
عالمیان چنین فرزندان نداده در آنوقت سلمان و مقداد وعمار نشسته بودند
پس فرمود میخواهید زیاده بگویم گفتند بلی فرمود جبرئیل نزد من آمد
وگفت چون فاطمه از دنیا میرود واورا دفن کنند وملك درقبر او درآیند
و از اوسؤال کند که کیست پروردگار تو جواب گوید خداوند عالمیان پس
گویند که کیست پیغمبر تو گوید پدر من پس گویند که کیست ولی وامام تو
گوید این مرد که در کنار قبرم ایستاده است علی بن ابیطالب است فرمود
دیگر بگویم بحرمتی که حقتعالی موکل گردانیده است بفاطمه گروهی از
ملائکه را که محافظت مینمایند اورا از جانب راست و چپ و با اویند در
حیات او وبعد ازوفات او در نزد قبر او خواهند بود وصلوات بسیار بر او
میفرستند و بر پدرش و بر شوهرش و بر فرزندانش پس هر که او را زیارت
کند بعد ازوفات من چنانستکه مرا زیارت کرده باشد در حیات من وهر که
علی را زیارت کند چنانستکه فاطمه را زیارت کرده و هر که حسنین (ع)
را زیارت کند چنانستکه علی را زیارت کرده باشد و کسیکه امامان از
فرزندان ایشان را زیارت کند چنانستکه همه ایشان را زیارت کرده باشد پس عمار
گردن بند را خوشبو کرده ودربرد یمانی پیچیده وغلامی داشت آن قلاده
را بآن غلام داد وگفت اینرا خدمت پیغمبر(ص) ببر و ترا نیز باو بخشیدم آن
غلام آن قلاده را خدمت آن بزرگوار برد وواقعه را عرض نمود فرمودند
برو نزد فاطمه چون نزد آن مظلومه رفت گردن بند را گرفت وغلام را
آزاد کرد پس غلام خندید حضرت فرمود چرا خندیدی گفت تعجب میکنم از
بسیاری برکت این گردن بند که گرسنه را سیر کرد وبرهنه را پوشانید و
فقیر را غنی کرد وبنده را آزاد کرد و باز بصاحبش برگشت سبحان الله دنیا

چقدر بی اعتبار است که فاطمه با این شرافت در اینوقت گردن بند او را
جهت سرور او میخرند و میفرستند اما بعد از وفات رسولخدا در خانه اش
را شکستند وسوزانیدند مذکور است چون در سوخته شد در را گشودند
آن مظلومه ناله برآورد عمر را از داخل شدن مانع شد آن ملعون سر غلاف
شمشیر بر پهلوی فاطمه زد آن مظلومه ناله برآورد باز آن ملعون تازیانه
بلند کرد و بر دست مبارکش فرو آورد فاطمه ناله بلند نمود آن ملعون
داخل خانه جناب امیر(ع) شد جناب امیر او را بلند کرد و بر زمین زد
و فرمود ای پسر صهاك اگر وصیت پیغمبر(ص) نبود هر آینه میدانستی که
بی اذن من داخل خانهٔ من نمیتوانستی بشوی پس عمر فرستاد و معین
خواست مردم فوج فوج بیاری او آمدند و ریسمان بگردن امیر مؤمنان
بسته وآن بزرگوار را خواستند بمسجد ببرند چون بدر خانه رسید فاطمه
مانع شد پس تازیانه بر بازوی مبارکش زدند گویا شکست و با وجود
این دست از آن جناب بر نداشت تا اینکه در را بر شکم او زدند و
استخوانهای پهلوی مبارکش را شکستند محسن او را سقط کردند
ایفاطمه توانستی به بینی که علی را با این حالت بمسجد ببرند آیا کجا
بودیکه به بینی فرزند بیمار ترا غل جامعه در گردن و دست بسته بر شتر
برهنه سوار از کربلا تا شام گردانیدند بلکه تازیانه بر بدن مبارکش میزدند
هرچه میفرمود من بیمارم براو رحم نمیکردند بلکه عوض ترحم سخنان درشت
میگفتند وحال آنکه از همهٔ صدمات بالاتر میدید عمه ها و خواهرانش را در
کوچه وبازار میگردانیدند از همه بالاتر میدید طمع کنیزی خواهرش فاطمه
کردند نمیدانم این صبر بود یا اینکه میدید در پیش چشم او یزید چوب بر
لب ودندان پدر بزرگوارش میزد. **الا لعنة الله علی القوم الظالمین**

مجلس سیزدهم - دعای روز سیزدهم

در ثواب این دعا وارد است که هر که بخواند بعدد هر سنگ و کلوخی
عطا شود باو حسنه چنانچه در نماز شب چهاردهم وارد شده که هر کس شش رکعت
نماز کند بعد از حمد سی مرتبه اذا زلزلت بخواند خداوند سکرات مرگ را بر
او آسان میکند و نکیرین از او خشنود شوند دعا اینست **اللهم طهرنی فیه
من الدنس والاقذار وصبرنی فیه علی کائنات الاقدار ووفقنی
فیه للتقی وصحبة الابرار بعونك یاقرة عین المساکین** ترجمه این دعا
موقوفست براین مقدمه وآن اینستکه از جملهٔ صفات ثبوتیه و عمدهٔ آنها
قدرتست ومعنی آن توانائی داشتن حضرت حقست برهر چیزی که خواهد و
شبهٔ در احاطه قدرت حق نیست که هیچ چیز از تحت قدرتش او بیرون نیست ولی

باید دانستکه باید محل قابل تعلق قدرت باشد باینکه ممکن باشد وجود آن نه ممتنع پس هرگاه چنین باشد قدرت بآن تعلق نمیگیرد و این نه بواسطه نقصان قدرتست بلکه بواسطه عدم قابلیتست مثل جای دادن دنیارا در تخم مرغی بدون اینکه دنیارا کوچك یا تخم مرغ را بزرك نماید چه این امر نشدنی است متعلق قدرت میتواند شد ومثل آنکه شیئی واحد هم طلا باشد وهم نقره وهم سایر معدنیات یا اینکه شیئی واحد بعینه جمیع اعضاء همه حیوانات باشد اینها هیچکدام صورت پذیر نیست بلی میشود در هر آنی چیزی باشد وهمچنین است خلق نمودن مثل خود را زیرا که هرچه خلق کند باز مخلوقست ومحتاج چگونه مثل خداوند باشد وهمچنین است خلق نمودن مثل نور محمد صلی الله علیه و آله و آل او را زیرا که اول ما خلق الله نخواهد بود وباز بطفیل وجود ایشان موجود شده است مقصود از تعدد امثله ایضاح مطلبست بر وجه واضح که تعلق قدرت کامله بچیزی فرع قابلیت محلست چنانچه اعظم مطهرات آبست واهم آنها وبالاترین اقسام آب باران است و آن پاك میکند هرچیزی را که فرو میگیرد آن را وحاجت بتعدد وفشار دادن ندارد در هیچ قسمتی از اقسام نجاسات ودر هیچ مکانی از امکنه الا در ولوغ کلب در ظرف که در آن اولا خاك بمالند و بعد درباران نهند وباران پاك میکند هرچیزی را که قابل طهارت باشد پس اعیان نجسه را پاك نمیکند مثل میته وعین عذره وامثال آن واز این جهت تا اعیان نجسه باقی باشد پاك نمیشود و همچنین است حکم در سایر مطهرات که حصول تطهیر بآنها موقوفست بزوال عین نجاسات همچنین پاك نمیشود مایعات متنجسه مادامیکه بر صفات خود باقی باشد مثل شیره نجس و دوغ نجس وامثال آن زیرا که اینها قابل تطهیر نیستند ورحمت ظاهره عنوان است برای رحمت باطنه پس رحمت باطنیه شامل میشود محال قابله را و از اینجهتست که رحمانیت که ترحمات دنیویه باشد شامل می شود جمیع خلق را واما رحیمیت او که ترحمات اخرویه باشد مقصود خاصه اهل ایمانست پس تمام زمین غیر ایشان بجهت نقص خود ایشان بود وایشان از قبیل اعیان نجسه میباشند وشاید حکمت حکم بنجاست ایشان در دار دنیا بواسطه تنبیه براین مطلب باشد چنانچه رحمت و قدرت شامل میشوند محال قابله را همچنین است سایر فیوضات حقتعالی زیرا که خداوند عادل وحکیم است و معنی عدالت وحکمت وضع هرچیزیست در موضع خود ووضع شیئی در غیر موضع لغو وقبیح است واز خداوند صادر نمیشود چنانچه در حدیث وارد است که چند چیز ضایع میشود

اول چراغ در آفتاب روشن کردن **دوم** غذا از جهت شخص سیر حاضر کردن **سوم** عروس برای شخص عنین آوردن **چهارم** مطلب علمیرا در جائی

گفتن که اهل آن مجلس گوش ندهند **پنجم** احسان بکسی کردن که او قدر کسی را نشناسد پس فیوضات خداوند شامل میشود خلق را بقدر استعداد وقابلیت ایشان و از اینجهت استکه اهل بهشت قبل از اینکه داخل بهشت میشوند امر میشود بایشان که غسل نمایند در نهر کوثر وسلسبیل در نهر کوثر که غسل میکنند از عیوب ظاهره پاك میشوند وصاحب حسن ظاهر میشوند و چون در سلسبیل غسل میکنند عیوب باطنیه ایشان رفع میشود مانند بخل وحسد و عداوت وامثال آن تا ظاهر و باطن لیاقت آن مکان شریف ومصاحبت انبیاء و اولیاء را حاصل نمایند وهمچنین قبل از نماز امر بطهارت از خبث و حدث شده است از اینجهة است این مطلب را دانستی پس بدانکه مشمول ترحمات الهیه با آلودگی بکثافات وخباثات جمع نمیآید و کسیکه طالب درك این مقامات باشد بایداولا در مقام تهذیب اخلاق برآید وخود را تخلیه از اخلاق رذیله وتحلیه بصفات حسنه نماید تا اینکه شایسته شمول فیوضات الهی شده وچون این مرحله صورت پذیر نیست عزیز من بهشت ظاهری بهشت معروفست که بالفعل مخلوق است وبهشت حقیقی توجهات خاصه حق است وانس با او است وچنانچه بهشت ظاهر که را نمیتوان رفت بدون رفتن در کوثر که تطهیر ظاهر شود و در سلسبیل که تطهیر باطن شود وهمچنین ببهشت حقیقی نمیتوان فایز شد بدون تطهیر از کثافات ظاهریه وخباثات باطنیه و اشاره باین مطلب است فقرة اول دعای امروز **اللهم طهرني فيه من الدنس والاقذار** خدایا پاکیزه فرمامرا توفیق ده مرا که خود را پاکیزه نمایم از دنس که کثافات باطنیه باشد وقذر که کثافت ظاهریه باشد چه نجاسات شرعیه که آنها بول وغایط و خون ومنی و میته و سك وخوك وکافر وشراب وفقاع است وعرق جنب از حرام نجس نیست بنابر اظهر چنانچه آب انگور هم بجوش آمدن حرام میشود ونجس نمیشود وعرق شتر جلال محل اشکالست واما ترجمة فقرة آتیه چند احتمال دارد ذکر آنها موجب طولست واظهر وجوه در نزد حقیر اینستکه صبر نی بیاه موجه خوانده میشود باین معنی که خداوندا صبر بده مرا بر تقدیرات تابه چون تقدیرات بر دو قسم است یکی از آنها قابل تغییر وتبدیل هست وبعضی قابل این مرحله نیست بلکه ثابت است و میشود لامحاله پس آنچه قابل تغییر نیست باید توفیق الهی شامل شود که حالتی در عبد حاصل شود که مقتضی رفع تقدیر به باشد زیرا که آن رفع نشود تا حالت عبد خوب نشود چنانچه آیه شریفه ان الله **لايغير واما بقوم حتى يغير واما بانفسهم** یعنی خداوند تغییر نمیدهد چیزیرا که بقومی داده است چه خیر وچه شر تا تغییر ندهند آنچه در ایشانست یعنی اگر نعمتی بایشان داده تغییر نمیدهد تا حالت ایشان بد نشود و همچنین هرگاه در بلیة باشند رفع نمیفرماید تا حالت ایشان خوب نشود واز اینجهة

استکه درفقره اولی خواسته‌شد طهارة ازادناس واقذار تا موجب‌شود دفع
تقدیرات بعدرا که به تغییرحال دفع میشود چون بعضی تقدیرات هست که لامحال
میشود وشدنی است چارة نیست باید درآنها توفیق صبرخواست که بواسطه
آن امر صبر بربلیات درك شود پس کانه درفقرة اول حسن صبر خواسته‌شد
برتقدیراتیکه ثابت‌اند بعضی حال دفع نمیشود و ازاینباب بود که ائمه طاهرین
چون عالم بودند بنابراظهر برهردو نوع ازتقدیرات چه درحق خود وچه درحق
سایر موجودات لهذا این بلیاتیکه برآنها وارد میشد که میدانستند حتم است
تسلیم میگردیدند چنانچه جناب امام حسن (ع) را چندین دفعه زهرداده‌بودند هریك
را بدعاوغیره دفع فرمودند مرتبة آخررا که میدانستند حتم است خود کوزه آب
را برداشته میل فرمودند وهمچنین جناب سیدالشهداء ازمکه قبل ازفراغ اعمال
حج بیرون آمدند وآنچه اصرار برموقوف داشتن این سفر کردند فرمود اگر
بروم درسوراخهای حیوانات مرا بنی امیه بیرون میآورند و می کشند و
همچنین سایر ائمه هریك را چندین مرتبه خواستند شهید نمایند و هر دفعه
میدانستند تغییربردار هست ودفع میشود دفع میفرمودند چنانچه در ابواب
معجزات ایشان مذکوراست وآن دفعه را که میدانستند حتم است درمقام رضایت
تسلیم وانقیاد ورضا وتسلیم مینمودند چنانچه درابواب معجزات جناب امیر (ع)
مذکوراست که تشریف بردند بالای منبر مسجد کوفه وکلماتی فرمودند که
معنی آنها این بود که مراد بوالدین در آیة شریفه و بالوالدین احساناً من
میباشم ورسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم پس برخاست مردی از اهل مجلس
وگفت ای پسر ابوطالب جادو کردی اهل حجازرا حال آمده‌ای جادو کنی
اهل عراق را بتأویل خود پس آن بزرگوار بگوشة چشم نظرتندی باو نمودند
آنمرد کلاغی شد پرواز کرد بردیوار مسجد نشست پس بعضی ببعضی گفتند
وصیه سحر ابوطالب بجائیکه مسخ کند مردمرا قسم بخدا که اگر چارة او
نکردید بکشتن هرآینه باشما خواهد کرد آنچه بارفیق شما کرده آن قوم
صدهزار نفر بودند پس بایکدیگر معاهده کردند که چون این بزرگوار بنماز
جمعه بیاید وبمسجد برود بریزند بسوی او وبا شمشیرهای خود اورا شهید
نمایند چون روزجمعه شد شمشیرهای خودرا برداشتند وبمسجد آمدند چون
بسجده رکعت اولی تشریف بردند هریك دسته شمشیرهای خودرا گرفتند که
بیرون آورند نماند دردست ایشان جزدستة شمشیر چون نماز تمام شد حضرت
تشریف بردند بمنزل خود وآن جماعت تعجب مینمودند یکی ازدوستان آن بزرگوار
با ایشان بود که ازآن حال آگاه بود میگوید من رفتم بمنزل آن بزرگوار
وکیه آن قوم را حکایت کردم آن بزرگوار فرمودند فردا اول روز نزد من بیا
پس فردا صبح رفتم نزد آنجناب فرمودند برو بپشت کوفه تا برسی بفلان موضع

پس هرگاه رسیدی بآنجا خواهی دید قافله را که میآیند پیش آنها مردیست
سوار قاطری پس برو نزد او وبگو امیرالمؤمنین مرا فرستاده است سوی تو
میگوید تسلیم کن این قافله را وبرگرد ساعتی پس من رفتم بآن موضع رسیدیم
آنمردرا که پیش آن قافله میآید باو گفتم آنمرد گفت اینك قافله را بگیر و برو
پس قافله را برداشتم ونزد آن بزرگوار آوردم بارها فرود آوردم ونمیدانستم که
چه چیزاست پس فرمود حاضرساز فلان وفلان را که از دوستان آنجناب بودند
آنهارا حاضر کردم فرمود بیرون آورید آنچه درین بارهاست چون بیرون
آوردیم همه تیغهای شمشیر بود پس شمردیم عدد آنهارا سی هزار بود پس قسمت
فرمود میان دوستان خود پس آنهارا بردند بازار فروختند صاحبان شمشیر
ها که شناختند تیغه‌های شمشیرهای خودرا بقیمتهای عالیه پس من برگشتم
عرضکردم یاعلی این شمشیرها کجا بود فرمود شمشیرهای این جماعت چون
ایشان ارادة مکر کردند خداوند سی هزار ملك فرستاد هریك گرفتند شمشیر
یکیرا وجمع کرده آوردند باین مرد که دیدی مقصود اینستکه ایشان سی هزار
بودند واراده قتل نمودند چارة آنها شد واین یکسفر بود وکرد آنچه‌را که کرد
وچارة او نشد بجهة حتم بودن چنانچه مثل امروز که سیزدهم است آن بزرگوار
بالای منبر مسجد کوفه بودند پس بجانب راست منبر نگاه کردند امام حسن را
دیدنشسته فرمود **یابنی کم مضی من شهرنا هذا** عرضکرد سیزده روز پس آن
بزرگوار دست برسر گذاشت وبمحاسن شریف فرود آورد فرمود **لیخضبن
شقی فی هذا الشهر شیبتی من دم رأسی** واین شعررا میخواند **ارید حیاته
ویرید قتلی عذیرك من خلیل من مراد** یعنی من حیات اورا میخواهم واو
قتل مرا میخواهد معذرت ازقبیلهٔ بنی مراد پس آن بزرگوار فرمود اینکه بدانید
وگمان نکنید که من ازمرگ میترسم نه والله پسر ابوطالب انس او بمرگ بیشتر
است از انس طفل بپستان مادرش ومن همیشه مشتاق مرگ بوده‌ام وانتظار
شهادترا کشیده‌ام اما گریهٔ من برای فرزندان مظلوم من است که باوجودیکه
بدرد غریبی مبتلایند و ازمدینه که وطن خود باشند دورند وبهجران مادر
گرفتارند بعدازیتیم شدن چه خواهند شد وچه ظلمها که ناکسان امت بایشان
نمایند ودرآخر کار یکیرا بزهر ازپادرآورند ودیگریرا درصحرای کربلا
گرسنه وتشنه شهید نمایند وبعض ازایشانرا درصحرا [illegible]
بشهر بگردانند پس فرمود ای حاضران سلام مرا بغایبان برسانید که هر
مصیبت فرزندان من بگرید ودرماتم ایشان محزون شود گریه وناله او در نزد من
ضایع نخواهد شد یاعلی البته اگر دربسیاری از اوقات در مصیبت ایشان
گریانیم پس شفاعت فرما در نزد خداوند بجهة اصلاح امر دنیا وآخرت و
کوتاه شدن دستهای ما از دامان شما دردنیا وآخرت پس مؤمن باید بایشان

تأسی نماید و در شدائد و مصیبات صبر نماید تا رستگاری حاصل شود **اللهم صل علی محمد و آل محمد** اما ترجمهٔ فقرهٔ ثالثه **و وفقنی فیه التقوی و صحبة الابرار** یعنی خداوندا توفیق ده مرا در این ماه از برای تقوی و صحبت نیکان اگر بخواهم تفصیل دهم کلامرا در این دو چیز هر آینه مجلس بطول می انجامد **ولی مجملا** بدان که این دو چیز رأس همه خیراتست کفایت میکند در مدح تقوی همین آیهٔ شریفه **و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب** یعنی هر کس بپرهیزد از خدا یعنی از مخالفت خدا خداوند میگرداند از برای او محل خروجی از شدائد و روزی میدهد او را از جائیکه گمان نداشته باشد پس آنکه طالب امور دنیاست باید تقوی را شعار خود نماید تا بنص آیهٔ شریفه اصلاح امر او شود علاوه اینکه توشهٔ آخرتست پس در تقوی جمعست خیر دنیا و آخرت چنانچه از این حدیث معلوم میشود از حضرت صادق ع منقولستکه در بنی اسرائیل عابدی بود که میگفت **الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین** پس ابلیس از گفتار او در خشم شد و شیطان را نزد او فرستاد و گفت عاقبت نیکو از برای توانگرانست و چون آمد و آنرا گفت میان شیطان و عابد نزاع شد راضی شدند بحکم کسیکه اول پیدا شود بشرط آنکه سخن هر یکرا که تصدیق کند بشکست دیگریرا ببرد پس شخصی رسید نزد او پرسیدند گفت عاقبت نیکو برای توانگرانست چون این را شنید آن شیطان بشکست عابدرا برید باز عابد میگفت **الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین** شیطان گفت باز همانرا میگوئی باز راضی شدند بحکم هر کس اول پیدا شود پس باز دیگری پیدا شد و تصدیق شیطانرا کرد آن شیطان دست دیگر عابدرا گرفت و قطع کرد باز عابد همانکه اول را میگفت شیطان گفت باز میگوئی اینمرتبه معاکه میکنم نزد اول کسیکه پیدا شود بشرط گردن زدن پس آمدند حقتعالی ملکیرا فرستاد بصورت شخصی و چون قصهٔ خود را نقل کردند آنشخص دستهای عابدرا بجای خود گذاشت و دست بر آن مالید تا درست شد و گردن شیطانرا زد و گفت عاقبت نیکو از برای پرهیزکاران است و از این حدیث ظاهر شد که عاقبت نیکو و سعادت دارین برای پرهیزکارانست و تقوی درجات و مراتب دارد و پائین ترین درجات او ارتکاب واجبات و ترک سیئاتست و اما صحبت نیکان هم رأس همه چیزهاست و شخص بآن واسطه از نیکان میشود و در حدیث معراجست که جناب رسول ص فرمودند که بر در اول بهشت نوشته **لا اله الا الله علی ولی الله لکل شیء حیلة و حیلة طیب العیش فی الدنیا اربع خصال** از برای هر چیزی حیله ایست و حیلهٔ خوبی عیش در دنیا چهار خصلت است ترک حسد و ترک کینه و قناعت داشتن و مجالست با اهل خیر نمودن چه خوش گفته است این شعر را (یار خندان باغ را خندان کند صحبت نیکانت از نیکان کند)

عزیز **عن ام ایمن** زنی بود مصاحب شد با خاتون دو سرا فاطمه ع بعد از وفات آن مظلومه از مدینه بیرون رفت و سر بصحرا نهاده تشنه شد عرض کرد پروردگارا بمرتبه تشنه یحضرت مرا سیراب کن که من خادمه او میباشم فورا مطهره آبی از آسمان فرود آمد خورد و سیراب شد تعالی شنید که بر گرد بمدینه و توجه نما بر اطفال فاطمه یعنی ثمره مجالست با نیکان چقدر شده که از برای او آب از آسمان میآید اما عزیز من ام ایمن خادمهٔ فاطمه بود از برایش آب فرستادند اما جناب ابیعبدالله که پارهٔ تن آنمکرمه بود روز عاشورا با اینکه بغایت تشنه بود بحدیکه زبان مبارکش مانند چوب خشکشده بود هر قدر طلب آب فرمود (۱) یک جرعه بلب مبارکش نرسانیدند و اورا بالب تشنه شهید کردند **الا لعنة الله علی قوم الظالمین**

مجلس چهاردهم دعای روز چهاردهم

در ثواب مذکور است که هر کس این دعارا در اینروز بخواند چنان باشد که با انبیاء و شهداء و صلحاء روزه گرفته باشد و در شب یازدهم وارد شده که هر که در این شب صد رکعت نماز بکند و در هر رکعت حمد یکمرتبه و قل هو الله ده مرتبه بخواند ده ملک باو موکل گرداند که او را از ضرر دشمنان جن و انس محافظت نمایند و در وقت مرگ او را بهشت بشارت دهند و او را ایمن گردانند از عذاب جهنم و غسل و زیارت جناب امام حسین در این شب وارد است دعا اینست **اللهم لا تؤاخذنی فیه بالعثرات واقلنی فیه من الخطایا والهفوات ولا تجعلنی فیه غرضا للبلایا والآفات بعزتک یا عز المسلمین** بیان این دعا واضح میشود بیان مقدمه

(۱) **سید بن طاوس در کتاب لهوف میفرماید** وروی هلال بن نافع انی کنت واقفا مع اصحاب عمر بن سعد لعنة الله اذ صرخ صارخ ابشر ایها الامیر هذا شمر قتل الحسین قال فخرجت بین الصفین فوقفت علیه وانه لیجود بنفسه فوالله ما رایت قتیلا مضمخا بدمه احسن منه ولا انور وجها ولقد شغلنی نور وجهه وجمال هیبته عن الفکرة فی قتله فاستسقی فی تلک الحال ماء فسمعت رجلا یقول والله لا تذوق الماء حتی ترد الحامیة فتشرب من حمیمها فسمعته یقول ویلک انا لا ارد الحامیة ولا اشرب من حمیمها بل ارد علی جدی رسول الله واسکن معه فی داره فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر واشرب من ماء غیر آسن واشکو الیه ما ارتکبتم منی وفعلتم بی قال فغضبوا باجمعهم حتی کان الله لم یجعل فی قلب احد منهم شیئا من الرحمة فاجتز و راسه وانه لیکلمهم فعجبت من قلة رحمهم وقلت والله لا اجامعکم علی امر

وآن اینستکه چون برخداوند من باب لطف بربندگان واجبست ارسال رسل وانزال کتب بجهة هدایت ایشان و تعلیم مصالح ومفاسد ایشان چون عقول آنها قاصر است ازدرك مصالح و مفاسد امور و واضح استکه اتمام آن موقوفست بوعدووعید زیرا بحس ثابتستکه حال بندگان بعینه مثل حال اطفالست طالب شهوات نفسانیه و خیالیه‌اند وتوجه ایشان بغذا نیست مثل اطفال وچنانچه تربیت اطفال بدون وعد ووعید تمام نمیشود تربیت بندگان هم بدون آن تمام نمیشود چه اطفال را همان میل بلهو ولعب تنها است ولی بندگان را علاوه شهوات دیگر هست پس بر مربی حکیم سزاوار بل من باب لطف لازم استکه وعده ثواب بر امتثال او امر ووعید عقاب بر ارتکاب منهیات مقرر نماید تاباعث شود رستگاری ایشانرا زیرا که ما می‌بینیم که با وعدووعید چه میکنیم‌پس چگونه خواهد بود حال مابدون آنها پس‌باید مکافات در کار باشد واین دنیا محل آن نیست کما هو حقه بوجوه بسیار از آن جمله نقصان عیش بندگان چه البته واضح استکه در هر سلسله اقلا یکی مستحق عقوبت میشود وهر گاه عقوبت اورا در دنیا مقرر دارند عیش آن‌سلسله بمشاهده واطلاع حال او ناقص میشود وبهیچ شغل دنیوی واخروی نمیرسند چنانچه هر گاه مریضی درسلسله باشد میبینی که حال آنها بچه‌نحو است و وجه دوم منافات او است با ستاریت خداوند دراین دنیا و وجه سوم که عمده‌است‌اینست که در چنین حالی که می‌بینی ثواب وعقاب را بچشم خود لابد در مقام اطاعت بر می‌آیند وکانه‌مجبور میشوند و امتیاز سعید ازشقی نخواهد شد **پس** باید عالم دیگر باشد که مکافات در آن عالم باشد تااین سه محظور لازم نیاید و معلوم استکه اطاعت وعصیان از روح است در این بدن **پس** باید جزا هم بروح داده شود دراین بدن **پس** ثابت شد معاد جسمانی و همین قدر از بیان دراین مطلب ودر این‌مقام کافی است وواضحست بر هر یك‌از ماها که اهل‌طاعت نیستیم بلکه از اهل عصیانیم بدن ضعیف را طاقت عذاب نیست در کتاب مجمع المعارفست که چون آیهٔ **وان جهنم لموعدهم اجمعین لهاسبعة ابواب** نازل گردید رسولخدا بجبرئیل فرمود وصف نما احوال جهنم را ازبرای من گفت ازهردربی تادرب دیگرهفتادسال راهست وهر دریکهزار گرمی هفتاد برابر دربالاتر است **واول** هاویه وآنجای منافقین و کفاروفراعنه است **دوم** جحیم مسکن مشرکین است **سوم** سقرو آن مقر صابئین است **چهارم** لظی و آن ماوای ابلیس و اتباعش ومجوس **پنجم** حطمه و آن منزل یهود است **ششم** سعیر وآن مکان نصاری و چون **هفتم** رسید ساکت شد حضرت فرمود خبر ده مرا از هفتم گفت در اینجا اهل کبیره‌ازامت تو

خواهندبود که بی‌توبه مرده‌باشند درآنحال حضرت بروادرافتاد و مدهوش شد چون بهوش آمد فرمود ای جبرئیل عظیم‌نمودی مصیبت‌مرا آیا امت منهم داخل جهنم خواهند شد وگریست‌جبرئیل‌هم گریان گردید پس آن بزرگوار تاچندروز دیگر کسی را بخود راه نداد و با هیچکس تکلم نمیفرمود و چون شروع بنماز میکرد گریه‌میبود اصحاب آن بزرگوار میگریستند وسببرا نمیدانستند و جناب امیر غائب بودند پس اصحاب بدر خانه فاطمه آمدند در حالتیکه جو آسیا میکرد و میفرمود **و ما عندالله خیر وابقی** چون قضیه‌را شنید چادری برسر کرده که دوازده موضع آن ازلیف خرما وصله‌داشت وبرحال آن‌بزرگوار اصحاب گریستند چون‌وارد برپدربزرگوار شد بعد از سلام عرض کرد که‌آیا می‌بینید که سلمان تعجب میکند ازچادر من بآن خدائیکه شمارا بحق فرستاده که پنج سالستکه نیست من وعلی را فرشی مگر یکپوست میش که روزشتر خود را برآن علف میدهد و شب فرش زیر میسازیم و بالش ما پوستی است پر از لیف خرما پس‌از آن‌فخر پیغمبران ومفتخربافتخار **الفقر فخری** التفات‌بآن‌شخص نمود فرمود واگذار نوردیده مرا تا شاید بخیر داخل خوبان سابقین گردد وچون آن مظلومه خدمت پدربزرگوار رسید دید از بسیاری گریه وشدت اندوه رنك مبارکش سفید و زرد گشته و گوشت رخساره شریفش گداخته کاشف از بسیاری گریه که کرده بود در حالت سجود زمین گل شده عرضکرد صدیقه طاهره جانم فدای شما باد چه چیز شمارا بگریه آورده فرمود چون گریه نکنم که‌جبرئیل آیه آورده ودروصف‌جهنم وخبر داده‌مرا ازبکباب آن که درآن هفتادهزار کوه ازآتش است و در هر کوه هفتاد هزاروادی ازآتش ودرهروادی هفتادهزار شکاف ازآتش و در هرشکافی هفتادهزار قصرازآتش ودرهر قصرهفتاد هزار خانه ازآتش و درهر خانه هفتادهزار تابوت ازآتش و درهر تابوت هفتاد هزار نوع عذاب ناگاه در آنحال فاطمه زهرا ع مدهوش شده وبرو درافتاد میگفت وای بر کسیکه داخل بر آتش شود وچون بهوش آمد عرضکرد که ای بهترین خلایق از برای کیست این عذابها فرمود برای هر کس که نمازرا ضایع گذارد و متابعت شهوات و خواهش های نفسانی شوم خود نماید و بدرستیکه این کمترین درکات جهنم است پس اصحاب بیرون‌رفتند وهریك‌توجه میکردند وفریاد میکردند که آه ازدوری سفرو کمی‌زاد وراحله و بعضی میگفتند که ایکاش مادر مرا نزائیده بود وذکرجهنمرا نمی‌شنیدیم و عمار میگفت ایکاش دربیابانها مرغی بودم و ازجهت من حساب وعقابی نبود پس بلال سلمان برخورد وپرسیدچه‌خبراست گفت وای برمن و تو هر گاه بازگشت

من و تو بعد از لباس کتان بلباسهای آتشین باشد وای بر من و تو ای بلال هرگاه بچشانند بما از جهنم و زقوم جهنم پس فاطمه عرضکرد چگونه داخل آتش جهنم خواهند شد فرمودند نوردیده ملائکه ایشانرا میرانند بسوی آتش جهنم بدان ای نوردیده مثل کفار روسیاه و بیگرد جهنم می‌ایستند و زنجیر ندارند عرضکرد چگونه میکشند ایشان را بسوی جهنم فرمودند مردانرا بریش های ایشان و زنان را بگیسهای ایشان و صاحبان موی سفید از امت من را میکشند ایشانرا بسوی جهنم واو فریاد کند و اسیتا واضعیفا

مجملا پس این بدن ضعیف کجا واین عذاب کجا و حال اینکه یک ساعت و دوساعت و یکشب و یکروز وماه وسال نیست خدا دانا است که چقدر است و اشاره باین است درفقره کمیل **و انت تعلم عن قليل من بلاء الدنيا وعقوبتها** تا آخر وحال اینکه بساعت که در دنیا هم عقوبت پارهٔ معاصی دامنگیر شخص میشود و موجب نزول بلا و کوتاهی عمر و ضیق معیشت وامثال آنست چنانچه ازاحادیث بسیار این مطلب خوب واضح میشود وحس وعیان هم برآن شهادت میدهد چنانچه در حدیث وارد است که سه گناه است که وبال آن در دنیا و آخرت عاید شخص میشود ظلم وقسم ناحق وقطع رحم و حال اینکه خاصه این نیست بلکه زیاده ترک نمازهم همینقسم است چنانچه از احادیث وارده درعقوبت آنها معلوم میشود بلکه غیراز آنها هم هست چون مؤاخذه از برای معاصی ثابت و مکافات حاصل است یا درعقبا یا در دنیا پس از اینجهت در فقره اولی دعا است **اللهم لاتوا اخذنی فيه بالعثرات** یعنی خداوندا مؤاخذه مفرما مرا در اینماه بلغزشها و گناهان وچون محض ترک مؤاخذه مقام بلندی نیست بلکه خوبست عفو شود از خدا در فقره دوم است **و اقلنى فيه من الخطايا والهفوات** یعنی اقاله فرما پروردگارا و بگذر از من اینماه از خطاها و سیئات و اسباب اقاله از گناهان بسیار است ولی بعضی از آنرا در این فقره عرض مینمایم شاید مؤمنی بخواهد که درصدد اسباب برآید از جمله اقاله آنستکه ندامت شخصی که معامله کرده است با تو و پشیمان شده باشد پس بخواهد آن معامله را با تو فسخ کند بجهة سرور او تو فسخ نمائی در حدیث وارد است که هر کس چنین نماید خداوند اقاله میفرماید گناهان او را یعنی عفو میفرماید و اگرچه حدیث خاصه بیع است وفقهاهم اقتصار فرموده‌اند برآن ولیکن اقرب عموم است در هرمعامله لازمی که منعقد شده باشد و یکی از طرفین نادم شده باشد پس فسخ معامله بنماید همین ثواب بر آن مترتب و از آن جمله است مصافحه با مؤمنین و صلوات فرستادن در آنحال

گناهان از ایشان ریخته شود مانند برگ درخت و از آن جمله تشیع جنازه مؤمن است که هرگاه شخصی قدمی بردارد بهر قدمی صدهزار حسنه در نامه عمل او نوشته شود وصدهزار درجه در بهشت از برای او بلند شود و اقل هدیهٔ که خداوند بمیت عطا میفرماید اینستکه مشایعین اورا میآمرزد واز آنجمله استهر گاه کسی در لقمه اول غذا بگوید بسم الله والحمد لله رب العالمین آن لقمه از گلوی او فرو نمیرود جز آنکه خداوند او را بیامرزد و از آنجمله است هرگاه ببیند لقمه نانی را در جائی افتاده باشد بردارد و بخورد فرو نرود از حلق او جز اینکه خداوند اورا بیامرزد واز آنجمله افطار صائم چنانچه در خطبه جناب رسول صلی الله علیه و آله فرمودند ایها الناس هرکه افطار دهد روزه‌دار مؤمنی را دراینماه از برای او خواهدبود ثواب بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته **پس** بعضی از اصحاب عرضکردند یا رسول‌الله همه ما قدرت باین نداریم حضرت فرمود بپرهیزید از آتش جهنم باافطار نمودن روزه داران اگرچه بعد نصف دانه خرما باشد یا بیک شربت آبی باشد بدرستیکه خداوند این ثواب را میدهد کسی را که چنین کند اگر قادر برزیادتر نباشد **عزیزمن** حدیثرا خوب ملاحظه نما و ببین آنچه در این اوقات معمول میدارید که دانه خرما یا یک جرعه آب گرم میدهند یا آنکه ممکنت زیاده برابن دارند بخیال درک این ثواب عظیم اصلا ثواب ندارند و از آن جمله است در وقت افطار اینرا بخواند **یاعظیم یاعظیم انت الهى لااله لى غيرك اغفر لى الذنب العظيم انه لايغفر الذنب العظيم الاالعظيم** از گناهان بیرون آید مانند روزیکه ازمادر متولد شده باشد و ادعیه وقت افطار بسیار است وترک نکند این دعارا بخصوص دعاء دیگر دارد و آن اینست بسم الله الرحمن الرحیم یا واسع المغفرة اغفرلی و همچنین اینده‌عا را بخواند **اللهم لك صمت وعلى رزقك افطرت وعليك توكلت** تا خداوند عطا فرماید ثواب هر کسی را که در اینماه روزه داشته وچون روزه‌های ماشالی از نقص نیست این دعا را بخواند وقت افطار بلکه این ثواب که بزرگتر تفضلی است از خداوند دریابیم زیرا که درک ثواب روزه داران کم ثوابی نیست واز آنجمله است استغفار چنانچه ذکرشده و در حدیث جناب رسول فرمودند روزی صدمرتبه را ترک نکند چنانچه جناب رسول صلی الله علیه و آله با اینکه دارای مقام عصمت بوده ودر شبانه روزی صد مرتبه استغفار میکردند **ومخفی نماند** که این فوائد بر ذکر استغفار اگرچه وارد شده است ولی قدر متیقن آن اینست که مقرون باشد برندامت وپشیمانی بلی به خداوند روزی است که از برای هر دردی دوائی مقرر فرموده که صاحب هر دردی آن دوارا استعمال نماید علاج دردا و شود در کتاب زینت المجالس

آورده‌اند که وقتی عبدالملك مروان نوشت بحاکم مدینه که فرزند جناب
امام حسن(ع) را گرفته در درب مسجد در ملاء عام صد تازیانه براو بزن و گویا
مقصود آن ملعون ذلیل کردن اولاد رسول(ص) بود که مبادا خیال خروج
داشته باشند لهذا حاکم مدینه فرستاد فرزند آنحضرت را نگاه دارند در درب
مسجد تا از نماز جمعه فارغ شوند حکم آن لعین را جاری نماید از ازدحام
عام هم بسیار شد وخبر بسید سجاد(ع) دادند که درباب این عم خود را آن
بزرگوار تشریف آوردند بر درب مسجد چون حاکم بیرون آمد خواست آن
بی‌ادبی را نسبت بآن امامزاده محترم بعمل آورد جناب سید سجاد فرمودند
ای پسر عم بخوان کلمات فرج را **لااله الا الله الحکیم الکریم الخ** چون
خواند در قلب حاکم افتاد که این بی‌حرکت است بر در مسجد رسول و بر
سر قبر حضرت رسول(ص) این حرکت را کردن لهذا منصرف شد و نوشت
بعبدالملك من صلاح دولت تورا ندانستم که این فعل شنیع را بجا آورم
سبحان‌الله اینجا بر فرزند رسول(ص) رحم میکنند و از کربلا تا شام
فرزند علیل جناب امام حسین را بر شتر برهنه سوار کردند و غل جامعه در
گردن مبارکش نهادند وبازوی اورا بستند وپاهای مبارکش را بر زیر
شکم شتر بستند و باینها اکتفا نکردند گاهی تازیانه بربدن علیل ضعیف
ناتوان میزدند واذیت میکردند و نمیگفتند که این فرزند رسول خداوند
است وبیمار است وطاقت تازیانه ندارد **مجملا** مقصود اینستکه اقاله کردن
خداوند از خطاها ولغزشها راهی دارد وبدون آن راه نتوان رسید و راه
آن بجا آوردن اعمال مذکور است وغیر از آن چیزهائیکه مکفر سیئات
است وانشاءالله الرحمن درمجالس آتیه بعض دیگر هم اشاره میشود و چون
ازجمله اسباب مکفره وامورئی که باعث رفع گناهان میشود ابتلای بامراض و
مصیبات است زیرا که علت امراض آنچه از اخبار مستفاد میشود بسیار است از آنجمله
چهار چیز است یکی عادة مثلا عادة مقتضی اینستکه شخص با تداخل غذا ناخوش
میشود یا اینکه هوا خورده باشد ترشی یا میوه خورده باشد توبه وتب مشابه
یا اینکه دو غذائیکه منافات داشته باشد بخورد مریض شود وهکذا ازاینجهت
استکه جناب امیر(ع) بجناب امام حسن فرمایش فرمودند که میخواهی ترا تعلیم
نمایم بخصلت‌هائیکه هرگاه آنهارا بجا آوری محتاج بطب هیچ طبیبی نشوی
عرض کرد بلی فرمود غذا مخور تا گرسنه شوی ودست از غذا خوردن بکش
درحالیکه هنوز مایل باکل غذا باشی ولقمه کوچك بردار وخوب بجاو در
وقت خواب خودرا بیت‌الخلا عرض نمای که اگر فضول شد دفع شود که باعث
دفع مرض اشد است چنانچه درحدیث وارد شده استکه کراهت نداشته باشید از
زکام که امانست ازجنون کراهت نداشته باشید از سرفه که امانست از فلج کراهت

نداشته باشید از رمد چشم که امانست کوری چشم در آمرزش گناهان چنانچه
درحدیث وارد استکه تب یکشب کفاره گناه یکسالست ودر حدیث دیگر وارد
است تب یکشب معادلست با عبادت یکسال و تب دوشب معادلست با عبادت
(سی سال ظ) وتب سه شب معادلست با عبادت هفتاد وهفت سال وایضا در اخبار
متفرقه است که خداوند عالم بمریض چندچیز مرحمت فرموده

اول اینکه نفس کشیدن او ثواب تسبیح دارد **دوم** اینکه ناله کردن
او ثواب تهلیل دارد **سوم** اینکه پهلو بپهلو گردیدن او ثواب جهاد دارد **چهارم**
اینکه درحال مرض نوشته میشود درنامه عمل او ثواب طاعاتیکه درحال صحت
معتاد بوده که بجا میآورد وحال بواسطه مرض ممنوع شده **پنجم اینکه** چون
ازمرض فارغ وخوب شود خطاب میشود باو که عمل از سر بگیر که از گذشت
تو گذشتند هرگاه بمیرد آمرزیده مرده است ودرك مقامات عالیه بواسطه
صبر برآنچه درحدیث معتبر وارد شده است که وقتی جناب امیر(ع) بعیادت
سلمان فارسی تشریف بردند فرمودند ای سلمان چگونه صبح کردی از ناخوشی
خود عرض کرد که حمد میکنم خداوند را بسیار وشکایت میکنم بشما زیادی
دلتنگی را فرمودند دلتنك مشو پس نیست احدی از شیعیان ما که برسد او را
دردی مگر بواسطه گناهانیکه از او صادر شده است واین درد پاك کننده است او
را از گناهان سلمان عرض کرد پس هرگاه امر چنین است که شما ذکر فرمودید
پس از برای ما اجری سوای همین رفع گناه نیست آن بزرگوار فرمودند از برای
شما است اجر از جهة صبر بر آن درد وتضرع نمودن بسوی خدا و تعالم که بسبب
آن نوشته میشود برای شما حسنات وبلند میشود از برای شما بسبب آن درجات
واما خود درد باعث تطهیر است از گناهان پس سلمان بوسید میان دوچشم این
بزرگوار را گریه کرد و گفت که چه کسی تمیز میدهد از برای ما این چیزها
را هرگاه تو نباشی یا امیرالمؤمنین پس از این حدیث شریف چنین معلوم میشود
که علاوه بر تکفیر گناهان هرگاه صبر باشد موجب کثرت حسنات ورفع درجات است
وهرگاه از اصل گناه نباشد معلوم است که حسنات بیشتر ودرجات بلندتر است
ولی دخلی بما ندارد واینمرحله خاصه انبیاء واولیاء است ولی از برای ما موجب
تخفیف گناهان خواهد بود ولی چون ایمانها ضعیف است بسلامت العیاذبالله
که آنچه از مکفر حاصل میشود مثل اینکه اور اطلبی ندارد از جانب خداوند
وضعف ایمان دور نیست که بجزئی شکایتی بر باد میرود اعمال او و بواسطه
است گویا مقصود از فقره ناله این دعا که خداوند اسباب اقاله را امور دیگر
مقرر فرماید و **لا تجعلنی فیه عرضا للبلایا والافات** یعنی نگردان ای پروردگار
مرا نشانه از برای بلاها وآفتها که رفع گناهانم از آنها بشود بلکه رفع فرما
از امور دیگر ولی هرگاه شکایت نشود مریض مقام بلندی دارد همین بس است

در بلندی مقام او که از جناب رسول (ص) مرویست که فرمود هر کس عیادت نماید مریض را از برای اوست بهر قدمی که میرود تا آنکه برگردد ثواب هفتاد هزار هزار حسنه و محو شود از او هفتاد هزار هزار سیئه و بلند میشود از برای او هفتاد هزار هزار درجه و موکل میشود باو هفتاد هزار هزار ملك که عیادت نمایند اورا در قبر او و استغفار نمایند از برای او تا روز قیامت ودعاء او درحق عیادت کنندگان او مستجاب شود خداوند چقدر رعایت اورا منظور فرموده که مقرر داشته که عیادت کننده از نزد مریض زود برخیزد شاید مریض کاری داشته باشد که منافی باوجود او داشته باشد و همچنین در نماز اذن داده است که مریض سوره نخواند اگرچه شاق باشد بر او خواندن یا نباشد اگرچه احوط است که درصورت شاق نبودن بخواند و ترك ننماید و همچنین هرگاه قیام بر او شاق باشد نشسته نماز کند و همچنین جهت سرور خواطر او مستحب فرموده که چیزی از برای او بهدیه ببرند و اخبار موحشه که موجب هم و غم باشد باو نگفتند و معلوم است که در مراتب مریضها هم شرافت مختلف است هرگاه مریض صالح باشد اشرف است و هرگاه عالم باشد مقام او بلندتر است و هرگاه سید هم باشد مقام او بالاتر است سبحان الله نمیدانم آیا بیمار کربلا صالح نبود آیا عالم نبود آیا ذریه رسول (ص) نبود که اورا یزید ولدالزنا غل بگردن و دست بسته بر روی پالکهش داشت پس مقام این بزرگوار نفسی بلند بود که از ابوحمزه ثمالی مرویست که روزی خدمت امام زین العابدین (ع) بودم عرض کردم یابن رسول الله سؤالی است که بجواب آن چشم روشن شود فرمودند بپرس آنچه که میخواهی گفتم یابن رسول الله چه میفرمائید در حق اول وثانی فرمود که بر ایشان انواع عذاب و اضعاف لمنتهای نامتناهی است بخدا سوگند که هردو رفتند از دنیا درحالیکه کافر و مشرك بودند بخدا گفتم یابن رسول الله آیا ائمه دین مرده زنده میکنند و چشم نابینارا بینا میکنند و مریض را شفا میدهند و بروی آب راه میروند فرمودند یا اباحمزه آنچه خداوند جمیع ائمه کرام خود داده به پیغمبر آخرالزمان (ص) داده آنچه حضرت باری تعالی بآن بزرگوار اعطا کرده از معجزات و کرامات و خوارق عادات خویش فرمودن آنحضرت بامیرالمؤمنین آن حضرت عطا کرده با امام بعداز خود و هر امامی با امام بعداز خود عطا میکند پس برخاستند و باحضار مجلس توجه بصحرا نمودند من نیز در خدمت آن بزرگوار بودم چون بصحرا رسیدیم آهوئی چند بدیدیم چرا میکردند آنحضرت آهوی را آواز دادند آهو در ساعت پیش آمد حضرت فرمودند تا آن آهورا ذبح کردند و بریان نمودند بعداز آن حضار از آن بریان خوردند و سیر شدند پس آنحضرت استخوانهارا جمع کردند و در پوستش نهادند و دعا کردند آهو حیات یافته و راه صحرا را در پیش گرفت و با آن آهوان بنای چریدن کردند باوجود این مقام در بیماری او بعوض دوا و غذا آب بآنجناب ندادند و بعوض آنکه خبر موحش باو ننهند داغ برادری مثل علی اکبر و علی اصغر و

بعری مثل جناب امام حسین بر دلش نهادند و عوض اینکه عیادت نمایند بر سر او ریختند و خیمه اش را غارت نمودند و فرش از زیر پای مبارکش کشیدند واورا بر روی خاك انداختند و خیمه اش را آتش زدند عوض آنکه هدیه از برایش بیاورند غل آهنین آوردند بر گردن مبارکش نهادند عوض آنکه او را تسلی دهند و رفع هم از قلب او نمایند تمام اهل حرم را از عمهها و خواهران و سایر زنان را در پیش چشمش اسیر نمودند و بعوض اینکه اورا بیکل جناب برند از راه قتلگاهش بردند چون وارد قتلگاه شد بدنهای شهدارا دید که برهنه بر روی خاك افتاده و آفتاب بر آن بدنها تابیده و زخم بسیار بر هریك رسیده و سرهای ایشان بالای نیزه (حال هر کجا میخواهد در قتلگاه ختم کند و روز دیگر که روز یازدهم است این مجلس آتیه را میخواند)

مجلس یازدهم دعای روز یازدهم

در ثواب این دعا ذکر کرده اند هر کس این دعا را بخواند بر آورد خدای تعالی هشتاد حاجت اورا در دنیا و بیست حاجت اورا در آخرت و بنا کنند از برای او در بهشت فردوس هزار شهر از لؤلؤ و در جوار انبیاء باشد چنانچه در نماز شب شانزدهم ذکر کرده اند هر کسیکه در این شب دوازده رکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی یکمرتبه حمد و دوازده مرتبه سوره **الهیکم التکاثر الخ** بخواند از قبر بیرون آید تر و تازه و دعا اینست **اللهم ارزقنی فیه طاعة الخاشعین و اشرح فیه صدری بانابة المخبتین بامانك یا امان الخائفین** بیان این دعای شریف موقوفست بیان مقدمه وآن اینست که اصلی از اصول دین چنانچه سابقاً اشاره شد توحید است و ذکر شده سابقاً که معنی توحید معرفت الله است و آن چهار رکن دارد **اول** معرفت است بحسب وجود **دوم** معرفت اوست بیگانگی **سوم** معرفت او است بحسب صفات ثبوتیه **چهارم** معرفت او است بحسب صفات سلبیه اما اول معرفت حضرت حق است بوجود و آن فطری عقولست و حاجت باثبات ندارد بشهادت هر مصنوعی بر وجود صانع اما معرفت او بیگانگی پس آن چهار رکن دارد **اول** معرفت یگانگی وجود **دوم** معرفت یگانگی صفاتی **سوم** معرفت یگانگی افعالی **چهارم** معرفت یگانگی عبادتی معرفت یگانگی وجود معنی او اینستکه از برای خداوند شریك و عدیل و نظیر نیست در خارج و برهان واضحست و سابقاً اشاره شد و برهانیکه قریب بفهم عوام باشد اینستکه دروغ بر خداوند روا نیست و خداوند ترا کتابها بلسان انبیاء خود خبر داده یگانگی خود به اظهار معجزه متواتره ودروغ بودن محالست پس دروغ بودن هم محال است و یگانگی صفاتی معنی

ویگانگی ذات اوست باصفات او که در ذات او دوئیت نیست زیرا که
اگر غیر ازاین باشد لازم میآید احتیاج وبا وجوب وجود منافی است و
یگانگی افعالی یعنی او یگانگی اوست درصدور افعال از او باین معنی که
دربجا آوردن افعال مانند خلق و رزق واحیاء و اماته و نحو آن حاجت
بهیچکس وهیچ چیز ندارد اینکه می بینی در عالم ظاهر بعضی از اسباب
ازبرای بعضی ازامور قرارداده است این نه من باب احتیاج باشد بلکه من باب
اقتضاء مصلحت و حکمت است زیرا که اگر غیراز این باشد محتاج خواهد
بود واحتیاج منافی است و باوجوب وجود یگانگی عبادتی یعنی او اینستکه
مستحق پرستش اوست وبس وغیر او استحقاق این مطلب وانداره زیرا که
معنی استحقاق وپرستش و عبادت غایت خضوع(١) وخشوع وتذلیل است و
معلومست که این غایت خضوع وتذلل باید ازبرای کسیکه حق او بالاترین
حقوقست باشد چه واضح استکه بالاترین خضوع ها را وبالاترین خضوع
هاعبادت وپرستیدن است پس غیراو مستحق این مرحله نیست پس قراردادن
عبودیت وپرستش برای غیرخداو نقرار دادن چیز یست درغیر محل خود وچون
این ارکان اربعه متحقق شد توحید محقق میشود وحاصل آنها اینستکه اوست
خداوند مستحق پرستش غنی مطلق وغیر او نیست نه خداوندغنی و نه مستحق
پرستش و آن چهار مرتبه دارد: توحید مسلمین، توحید مؤمنین، توحید مقربین،
توحید صدیقین اما توحید مسلمین پس آن اظهار این چهار رکن است بزبان و توحید
مؤمنین اظهار این چهار رکنست بزبان واعتقاد بآنها بقلب ولی دررفتار گاهی
مخالفت مینمایند و توحید مقربین اظهار این چهار رکن است بااعتقاد بقلب وعمل
بارکان ونمی بینند اسبابی را غیراز مسبب واینست معنی حقیقی «لااله الاالله»
یعنی (لاموثر فی الوجود سوی الله) نیست موثری درعالم وجود غیراز ذات حق
جل شانه وثمرهٔ مرتبه اولی حکم باسلامست درظاهر بحفظ مال وعیال و
جان وطهارت بدن وامثال آن وثمرهٔ مرتبه ثانیه دخول دربهشت بدون عذاب

١ـ درخضوع وخشوع (سعدی)

ز خاک آفریدت خداوند پاک / پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
حریص وجهانسوز وسرکش مباش / زخاک آفریدت چو آتش مباش
چو گردن کشد آتش هولناک / بیچارگی تن بینداخت خاک
چو آن سرفرازی نمود این یکی / از آن دیو کردند از این آدمی
یکی قطره باران زابری چکید / خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جائیکه دریاست من چیستم / گر او هست حقا که من نیستم
چو خود را بچشم حقارت بدید / صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجائی رساند کار / که شد نامور لؤلؤ شاهوار
بلندی از آن یافت کو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد

ولی از بهشت حقیقی که عالم انس با توجهات خاصه حق باشد بهره ای
چند ندارد و ثمرهٔ مرتبهٔ ثالثه ورابعهٔ آن سه چیز سابق است باضافه چهارم
که عالم انس و توجهات خاصهٔ بهشت کهفی الحقیقه «وصول الی الله والحوق
الی الله والمسکن فی جوارالله » باشد عبارت تنگ شد و مقام بلند و افهام
قاصر باید گذشت و حوالهٔ مطلب را اکتفا باستعداد قابلیت و مقدار افهام
مخاطبین کرد بعدازاینکه فهمیدی و این مقدمه را دانستی که معنی عبادت
غایت خضوع وخشوع است وظهور آن باطاعت و انقیاد وهرچه خضوع و
خشوع بیشتر میشود اطاعت و انقیاد زیادتر است وهرچه شخص در توحید
کاملتر میشود خضوع وخشوع زیادتراست وازاینجهة بود که خضوع وخشوع
وانقیاد واطاعت اولیاء و انبیاء از همه کس بیشتر بود چون توحید ایشان
کاملتر بود واشاره باینمطلب است آیه شریفه «انما یخشی الله من عباده العلماء»
زیرا که کمال معرفت بعظمت مقتضی خشیت است . باز مطلب دقیق شده
میگذرم از آن وباجمال اکتفا مینمایم زیرا که غالب استعدادات لیاقت فهم
اینمرحله را ندارد مقصود اینست که کمال شخص در کمال توحیداست و کمال
توحید مقتضی کمال خضوع وخشوع است همینکه دانست موثری جز ذات
حق نیست خاضع وخاشع میشود از برای او وظهور او باطاعت و انقیاد
پس روح عبادت ظاهره وحقیقت واصل آنها خضوع وخشوعست وباینجهتست
که برای هریك از انبیاء و ائمه معراجی بود که در آنحال عروجی داشتند
معراج آدم هنگام گریهٔ او بود معراج نوح هنگام ابتلاء او بصدمات بود
معراج ایوب هنگام ابتلای بکرمان معراج یونس در شکم ماهی و معراج
موسی هنگام ابتلا بصدمات فرعون معراج عیسی هنگام ارادهٔ قتل او بود
ومعراج جناب رسول ص درهنگام ابتلای او بدست کفارمکه بود که خاک بر
سراوش میریختند و سنگ بپاهای مبارکش میزدند در کوچهها و معراج
جناب امیر ع وقتی بود که ریسمان بگردن مبارکش بستند و اورا بمسجد
کشیدند و در پای منبر بردند نزد ابوبکر نگاه داشتند . معراج فاطمه ع
آنوقتی بود که درب خانهٔ اورا سوختند و پهلوی مبارکش را شکستند و
محسن آن مظلومه را سقط نمودند وبازوی او را از ضرب تازیانه خسته
معراج امام حسن ع درهنگامی بود که گرفتار ازدیهای معویه و امثال او
بود که مصلی ازز یرپایش کشیده وردا ازدوش مبارکش برداشتند وصدمات
بسیار درعرض چند مدت بآنجناب زدند
معراج **گلگون کفن صحرای کربلا** درروز عاشورا بودشامه آنوقتی که
بالب تشنه و شکم گرسنه وبدن پاره پاره برروی خاک گرم کربلا افتاده
بود وشمر با خنجر برهنه بربالینش آمده اینسب که از شمر منقولستکه

میگوید در آنوقت حضرت تبسم میفرمود اما در ظاهر مکرر
میفرمود جگرم از تشنگی میسوزد یکجرعهٔ آب برلب تشنهٔ من برسانید ـ
ومعراج بمانو کربلا هنگام سواری برشتر برهنه ودخول بشهر شام ومجلس یزید
وهکذا ومعراج دیگران دروقت خضوع وخشوع ایشان بوده چه خضوع هریك
ازایشان در اینحالت که مبتلا بودند ازحالات دیگر بیشتر بود پس معراج هریك در
وقت خضوع وخشوع است وآن نمازی که معراجست نمازیستکه باخضوع وخشوع
است عزیزمن این مطالب را ضبط کن ویاد گیر وحقیقت آنهارا بفهم که دقیق است
وحیفست که ازدست برود این معراج دخلی بمعراج رسولخدا (ص) ندارد که خاصهٔ
آن بزرگوار بود که بابدن بشری وجسم عنصری رفتند بمقام قاب قوسین او ادنی
که غایت مقاماتست وبالاترین درجات که مافوق آن درعالم امکان متصور نیست
که فوق آن مرتبه وجوب وجوداست اینستکه درمرتبهٔ چهارده معصوم (ع) باید
چنین اعتقاد نمود که مرتبه آنها دون مرتبهٔ خالق وفوق مرتبه مخلوقست وعمدهٔ
وجه بردن رسولخدا (ص) را بآسمانها اظهار مرتبهٔ آن بزرگوار بود بعین و
وجدان واز مرحله ظاهر شد باسباب متعدده یکی آن که شخصی بجناب امام محمد
باقر (ع) عرض کرد مسئلهٔ از تو میپرسم که کسی جواب نگفت مگر پیغمبر (ص) و
وصی او؛ حضرت فرمود آن مسئله چیست؛ گفت خبرده مرا که میان حضرت رسول
(ص) وعیسی (ع) چندسال فاصله بود؟ فرمود بقول ماها پانصدسال وبقول شما
ششصدسال؛ گفت مرا خبرده ازقول حقتعالی **واسئل من ارسلنا من قبلك
من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن الهة یعبدون** یعنی سؤال کن آن کسی
را که فرستادیم پیش از تو پیغمبری آیا قرار دادیم جز خداوند رحمن خدایان
دیگر که پرستیده شوند راوی گفت هرگاه مابین رسولخدا (ص) وعیسی پانصد
سال فاصله بود چگونه خدا امر فرمود از پیغمبران سؤال کند؛ فرمود چون
حقتعالی پیغمبر خودرا بمعراج برد ازجمله آیاتیکه باو نمود آن بود که ارواح
جمیع پیغمبرانرا در بیت المقدس نزد آنحضرت جمع کرد وجبرئیل را امر نمود
که اذان واقامه گفت ودر اذان «حی علی خیر العمل» گفت وحضرت پیش ایستاد
وجمیع پیغمبران بآنجناب اقتدا نمودند ونماز کردند وچون از نماز فارغ شد
بامر الهی از ایشان سؤال نمود برچه چیز گواهی میدهید گفتند گواهی میدهیم
که خدائی نیست جز معبود پاك واورا شریکی نیست وگواهی میدهیم که تو
پیغمبر اوئی وبدین اعتقاد ازما عهد وپیمان گرفته اند ـ دیگر آنکه بعد از آن
که آنحضرت را بآسمانها بردند خطاب رسید بجبرئیل که برو یك حجاب
از هفتاد هزار حجاب که نور پیغمبر را درآن مستور نموده ام بردار جبرئیل
یك حجاب برداشت احاطه کرد نورعظمت سموات را بقسمیکه ملائکه را تاب
مشاهدهٔ آن نور نبود عرض کردند الها اینچه نوریست که مارا تحمل دیدن

آن نیست ندا آمد این نور حبیب من محمد (ص) است که پس هفتاد هزار حجاب
مستور بود دیگر ازحجابهارا برداشته نشده جبرئیل گفت یارسول الله بااین نور چگونه
غرامت میخورید که درقیامت جمیع اینحجابها برداشته خواهد شد و بانور اصلی
بصحرای محشر خواهی آمد وامت تو درزیر نور خواهند بود پس چگونه آتش
ایشانرا فرومیگیرد ـ **دیگر آنکه** هریك از انبیاء را در آسمانها ملاقات
چنانچه از احادیث معراج واضح میشود ومنتهای رتبهٔ ایشان آسمان هفتم است
وهمچنین هریك از ملائکه را مقامیست واین بزرگوار ازهمه گذشت واز مراتب
ملائك هم گذشت از عرش و ازحجابات بالا رفت ورسید بمقامی که غیر از
ذات حقتعالی چیزی نبود مخصوص شد بر کل ماسوی مزیت مرتبه ومقام این
بزرگوار ازجمیع ماسوی الله وبیان وجوه دیگرهم هست که ذکر هریك موجب
طول کلام است ومقام اقتضا ندارد اگرچه در وضوح افضلیت آن بزرگوار همان
اول ما خلق الله بودن وعلت اشیاء و اصل بودن و ختم نبوت بآن بزرگوار
شدن وشفاعت را بآن جناب دادن کفایت میکند هریك برهانی است قوی
براین مدعی وبرای اهل فهم دلالت هریك واضحست مقصود در این باب اشاره اجمالیه
باین مطلب بود وبیان اینکه معراج است: حقیقی و روحانی ، معراج جسمانی
دومی خاصهٔ حضرت رسول (ص) بود اما اول برای همهٔ انبیاء بلکه اولیاء
بلکه مؤمنین بوده وهست آن وقت خضوع و خشوع و انس با حضرت حق
جل شأنه میباشد واین خضوع روح وحقیقت همه طاعات است اینستکه درفقرهٔ
اولی دعاء امروز است **اللهم ارزقنی فیه طاعة الخاشعین** خداوندا روزی
فرما مرا دراینماه طاعت خاشعین یعنی طاعتی که باروح باشد که آن خشوع
قلب است بعد از اینکه شخص معتقد شد براینکه نیست مؤثری درعالم غیر از
خداوند جل شأنه لازمهٔ آن باز گشتن است بسوی او ودرجمیع امور زیرا که مرجائی
نیست جز او وچون کریم ورؤف ورحیم است ووعدهٔ فریادرسی نموده است
مطمئن میشود باو وازغیر اوچشم میپوشد ودرجمیع شدائد اطمینانش باوست
وبس وهمینکه چنین حالتی پیداشد التفاتات میفرماید ورفع شدائد را میکند
ولهذا ازجناب رسول (ص) مرویستکه فرمود سه چیز است که بآن ضرر نمی
رساند هیچ چیز: اول ـ استغفار که باوضرر نمیرساند هیچ گناهی دوم ـ صدقه
اینستکه باوضرر نمیرساند هیچ بلائی سوم ـ دعاست که ضرر نمیرساند باو هیچ شدتی
ـ اینستکه در فقرهٔ ثانیه دعاست **واشرح فیه صدری بانابة المخبتین**
وسعت ده اورا وازتنگی بیرون آورتا اینکه دراو حاصل آید انابهٔ مخبتین یعنی
بازگشت نمودن کسانی که مطمئن اند بپروردگار خود زیرا هرچیزی که بدآن
بازگشت در **تحفة المجالس نقل شده** روزی رسولخدا (ص) درمکهٔ معظمه
در موضعی نشسته بود وجمعی ازصحابه درخدمت آن بزرگوار بودند ناگاه شتر

احکام از آن رسول ملک اعلام میشودند در آن اثناء دو نفر بخدمت آن سرور
آمدند یکی پیر و دیگری جوان و در شتری منازعه داشتند که مهارش بدست
پیر بود و عرضکرد اینجوان ده شتر مرا دزدیده است یکی را حال شناخته‌ام
و هرچه میگویم پس نمیدهد حضرت بجوان فرمود تو چه میگوئی جوان عرضکرد
این شتر از پدر بمن ارث رسیده است و سیصد و شش شتر دیگر علاوه بر این
دارم و از پدر مال بسیار بمن ارث رسیده حضرت به پیر مرد فرمود آیا شاهدی داری
عرضکرد بلی شش نفر پس شهود را حاضر کرد و همه شهادت دادند که این شتر
با نه شتر دیگر از پیر مرد است و این جوان دزدیده و مدتیست این پیر مرد در تفحص
آنهاست آنحضرت فرمود در شرع ما حکم سارق بریدن دست میباشد جوان
چون فرمایش آن بزرگوار را شنید امان طلبید و در موضعی رفت و توجه بحضرت
قاضی الحاجات نمود که الها قادر بر تو ظاهر است حال ما اگر بر خلق پوشیده
است بر من ستم روا مدار که ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله واقعه
را از شتر بپرس که خدا مال او را بسخن آورد تا حقیقت حال را بیان کند حضرت
امر فرمود شتر را به بیان حال و اینکه مال کیستی و کدام یک در دعوی کاذبند
شتر بسخن درآمد و بعد از سلام و صلوات بر آن بزرگوار عرضکرد شاهد باش
شهادت میدهم که در همه هزار عالم خدا یکیست و تو پیغمبر برحقی و گواهی
میدهم من شتر اینجوان هستم و علاوه از من سیصد و شش شتر دیگر دارد که
همه میراث پدر اوست با بسیاری از اموال دیگر و از جوان هرگز دزدی صادر
نشده این پیرمرد دروغ میگوید و این شش نفر نیز منافق و کذابند و بر حال
این جوان حسد برده‌اند و از او مالی طلبیدند و او بایشان نداد لذا مرا از
شتران او دزدیدند یکی مدعی شد و دیگران شاهد شدند ؛ پس آن بزرگوار
منافقان را تعزیر فرمود و از آنجوان اعتذار خواستند آن جوان شتر را
برسم زکوة بآن حضرت تسلیم نمود **عزیز من** خداوند راضی نشد که
آن جوان مظلوم واقع شود و دستش بدون جهت قطع شود آیا چه
خواهد کرد بآن کسانی که در روز عاشورا دستهای حضرت عباس (ع) را
قطع کردند و او را در نزد اهل بیت حسین (ع) خصوصا سکینه و اطفال
کوچك خجلت دادند و نگذاردند آب تشنه لبان حرم برساند بلکه تیر
بمشك آبش زدند و بآنهم اکتفا نکردند بروایت بحار تیر بر سینه مبارکش
زدند آن مظلوم از اسب بروی خاک کربلا افتاد فریاد برآورد یا اخا ادرك
اخاك **ای شیعیان** آیا قطع اینها تنها بیشتر دلهای شما را میسوزاند یا قطع
شدن دست طفل یازده ساله حضرت امام حسن (ع) (عبدالله) ؛ همینکه عم
بزرگوار خود را تنها و بی یاور دید از خیمه گاه بقتلگاه آمد و جناب ابی عبدالله
بزینب خطاب فرمود : ای خواهر نگاهدار عبدالله را که این قوم بر بزرگ و
کوچك ما رحم نمیکنند ؛ آن مظلومه خواست او را نگاهدارد نتوانست

آه آه عبدالله آمد و خود را در دامان عم انداخت ملعونی شمشیر بالا برده
بود بقصد آن که بر آن مظلوم تشنه لب فرو آورد آن طفل دست خود را
پیش آورد و فرمود **یابن الخبیثة اتقتل عمی** آن ملعون بر خردسالی و
بیصبری و تشنگی او رحم نکرد شمشیر را فرود آورد و دست آن طفل را قطع کرد
پس آن طفل یتیم دست خود را بادست دیگر گرفت و در دامن عمش افتاد
عرضکرد ای عمو جان دست مرا بریدند آن مظلوم او را در آغوش گرفت و
نوازش نمود ، قاعده چنین است هرگاه طفلرا نوازش می نمایند هر مطلبی
که در دل دارد میگوید چون حضرت آن طفل یتیم را نوازش میمود
سر بالا کرد و گفت ای عمو جان تشنه‌ام تشنه جرعه آبی ؛ عمو والله جگرم از
تشنگی میسوزد آیا میشود یکقطرهٔ آبی برلب تشنهٔ من برسانی ؛ فرمود
ای نور دیده صبر کن که الحال از دست جدت سیراب میشوی ؛ ناگاه حرملهٔ
ملعون تیری بجانب امام مظلوم انداخت آن تیر آمد و بر حلق نازنین آن
طفل نشست و در دامن عمش شهید شد **نمیدانم** ای مولای من در آنحال بر
تو چه گذشت که نظر میکردی بر نعش برادران و برادرزادگان و فرزندان
که همه با بدنهای پاره پاره بروی خاک افتاده بودند گویا در آنوقت
آهی کشید که زمین کربلا بلرزه درآمد **الا لعنة الله علی القوم الظالمین**

مجلس شانزدهم - دعای روز شانزدهم

در ثواب آن وارد استکه هرکس این دعا را در این روز بخواند
روزیکه از قبر بیرون آید رویش درخشنده باشد و حلهٔ از بهشت پوشیده باشد
و بر ناقهٔ از نور سوار باشد و سیراب گردد از شراب بهشت و در ثواب نماز شب
شانزدهم که دو رکعت است در رکعت اول حمد و هر سوره که خواهد بخواند و
در رکعت دوم صد مرتبه سورهٔ توحید را بخواند و بعد از نماز صد مرتبه
لا اله الا الله بگوید ثواب هزار هزار حج دریافته باشد دعا اینست **اللهم وفقنی
فیه لموافقة الابرار و جنبنی فیه مرافقة الاشرار و آونی فیه برحمتك
الی دار القرار بالهیتك یا اله العالمین**
ترجمهٔ فقرهٔ اینمعنا واضح میشود بیان این حدیث که روزی جناب امام
حسن (ع) در ناحیه مسجد نشسته بود و عتبة بن ابی سفیان در جانب دیگر نشسته
بود و عبدالله زبیر در گوشه دیگر پس اعرابی داخل مسجد شد و آمد در
مقابل عتبة بن ابی سفیان ایستاد و گفت من پسر عموی خود را کشته‌ام و از من
مطالبهٔ دیهٔ کامله کرده‌اند پس عتبه نگاه بغلام خود کرده گفت صد درهم
باعرابی بده اعرابی قبول نکرد و غضب آلوده از پیش او روان شد و آمد
نزد ابن زبیر و همان سخن را گفت پسر زبیر گفت دویست درهم باو بدهند باز

قبول نکرد و آمد بخدمت آن بزرگوار واقعه را بعرض آن مولا رسانید
آنجناب فرمودند سه مسئله از تو سؤال میکنم هرگاه هر سه مسئله را جواب
گفتی تمام دیه را خواهم داد و هرگاه دو تا را گفتی دو ثلث دیه را میدهم
هرگاه یکی را گفتی یک ثلث دیه را خواهم داد عرضکرد یابن رسول الله
آیا مثل شما از مثل منی سؤال می کند فرمودند که جدم رسول خدا ص
فرمودند **المعروف** بقدر المعرفة یعنی احسان بقدر معرفت است عرض کرد
سؤال فرمائید هرگاه میدانم میگویم جواب و هرگاه نمیدانم از شما علم
میگیرم فرمودند افضل چیزها چه چیز است عرضکرد ایمانست بخداوند
فرمودند احسنت ثانیاً سؤال کردند که نجات از مهالک بچه چیز حاصل میشود
عرضکرد بتوکل و اعتماد بر خداوند فرمودند احسنت ثالثاً سؤال
کردند زینت آدمی درچه چیز است عرضکرد در علمیکه با او حلم باشد
فرمودند هرگاه اورا نداشته باشد عرض کرد مالیکه با او اتفاق باشد
فرمودند هرگاه اوهم نباشد عرضکرد فقریکه با او صبر باشد فرمودند
هرگاه اوهم نباشد عرضکرد پس چنین کسی مرگ از برای او سزاوارتر است
پس آن بزرگوار فرمودند هزار دینار بجهة دیه باو مرحمت فرمودند و چهل
دینار هم اضافه بجهة تربیه باو عطا فرمودند اعرابی عرضکرد **الله اعلم
حیث یجعل رسالته** درمضمون و عبارات این حدیث اختلافی است ولیکن
معنی یکی است با قلیل تفاوتی و مقصود اینستکه افضل چیزها ایمانست و
اقوی دلیل براین مدعی اینست که قوام جمیع اعمال باوست و شرط صحت
جمیع اعمال اوست ولی مشروط باعمال نیست بنابر مذهب حق بلکه آن
اقرار زبان و اعتقاد قلب است و عمل شرط ایمان نیست بلکه کمال ایمانست
باعمال صالحه بلکه محفوظ بودن آنهم باعمال صالحه است زیرا که بسا
هست که از شدت عصیان ایمان از دست میرود چنانچه مکرر واقع شده است
واز این جهت استکه جناب رسول ص بجناب امیر ع فرمایش فرمودند که
یاعلی هفت خصلت است که در هر که باشد حقیقت در او کامل شده

اول اینستکه وضوی شاداب بسازد **ای عزیز من** گویا حکمت اختصاص
شاداب بذکر بوجود اینکه واجبات و مستحبات وضو بسیار است این حکمت
اصل قرار دادن وضو را چندچیز ذکر نموده اند و ذکر کل آنها موجب طول
است ولی به سه چیز آنها اکتفا میشود یکی اینکه جناب رسول ص در جواب
یهودی بعد از سؤال از علت وضو فرمودند و آن اینستکه چون وسوسه
نمود شیطان آدم را و آدم نزدیک شد بدرخت پس ابروی آدم برداشته شد
پس برخاست و برفت بسوی آن درخت وخورد از آن درخت و آنچه حلی و زیور
در بدن او بود ریخت پس آدم دست خود را نهاد پیش سر خود و گریست پس

چون قبول نمود خداوند توبه آدم را آنگاه واجب نمود براو و ذریه او
تطهیر این جوارح چهارگونه را که بواسطهٔ آنها اینعمل بروز و ظهور
نمود . امر نمود بشستن صورت چون نظر نمود بآن درخت امر نمود بشستن دستها
تا مرفق بجهت آنکه از آنها گرفت از آن درخت امر نمود بمسح سر بجهت
گذاشتن دست برآن وامر نمود بمسح پا بعلت آنکه با آنها رفت بسوی آن
خطا وجه دیگر آنکه از جناب امام جعفر صادق ع مرویستکه آن بزرگوار
فرمودند که رسول خدا ص فرمودند که چون مرا باسمان بردند وحی نمود خداوند
عالم که یا محمد ص نزدیک شو بچشمه صاد و بشوی جاهائیکه آن چشمه میسائی و
تطهیر نما آنهارا و نماز کن از برای پروردگار خود پس آن بزرگوار تشریف برد
بنزد چشمه صاد که آبی استکه از طرف راست عرش سیلان مینماید پس آن
بزرگوار از آن آب برداشت از دست راست خود و از اینجهة سبب گردید آب وضو را
بدست راست برداشتن پس وحی نمود بآنحضرت که بشوی صورت خود را چونکه
که نظر میکنی بعظمت من پس بشوی دو ذراع خود را بدرستیکه ملامسه نمائی بآنها
کلام مرا پس مسح نما سر خود را ببقای آنچه باقیمانده است در دست تو
از آب وضو و مسح نما پاهای خود را تا برآمدگی پشت پا بدرستیکه من برکت
میفرستم بسوی گامهای تو و میبرم ترا بمقامیکه غیراز تو کسی با آن مقام نگذاشته است
فقیر گوید چون نماز معراج مؤمن است پس از برای مؤمن هم مقرر شد که چون
ارادهٔ معراج دارد تأسی نماید بپیغمبر خود و بجا آورد آنچه آن بزرگوار بجا
آوردند وجه سیم که او عمده است و اوست مانند مغز و وجوه دیگر مانند
پوست است او اینستکه امر شد بشستن اعضا بواسطهٔ آن که چون شخص با این
اعضاء مرتکب امورات دنیویه میشود و آنچه از شخص صادر میشود از افعال
دنیویه از این اعضا است از خیال که بعمل آن پیش سر است خیال آنها را
میکند و بصورت خود رو و آنها مینماید و بدست بجا میآورد و بپاها بسوی آن
ها میرود و مقرر شد که هنگام ارادهٔ نماز که مقام انس است و مقام توجه بحضرت
حق است و شستن این اعضاء در آنوقت یکنوع عملی استکه باید بجا آورد تا شوید
آنها را چونکه توجه بغیر حضرت حق داشته اند تا شسته شوند مورد نظر رحمت
شدن نپسندد و اگر این مرحله را عنوان قرار دهی که این اعضاء با وجودیکه
آلت قلبند باید شسته شوند از آلودگی بدنیا

پس قلب که اصل است و سلطانست و منظور نظر حق است بطریق اولی
باید شسته شود از خیالات باطله دنیویه بلکه از آنچه غیر حق جل جلاله در
آن هست و باید توجه او بحضرت پروردگار باشد پس امر بغسل اعضاء متوالیست
از برای غسل قلب و حکمت اختلاف اعضاء بعضی بغسل و بعضی بمسح بسیار است
از آنجمله چون عمدهٔ ارتکاب امورات از صورت و یدین است لهذا آنها را امر

بشستن فرمودند واما پاها ویش مرزا امر بمسح فرمودند چون حالت این سه عضو بمشابه سه عضو دیگر است و از آنجمله استکه چون خداوند بنده گان رؤف ورحیم است و تکلیف شاق برایشان مقرر نفرموده است وشستن سر و پاها در سفر ومرض وزمستان واغلب اوقات متعذر ومتعسر است لهذا اکتفا بمسح فرمودند و ازاینجهة استکه هرگاه درمواضع مغسوله زخمی یادملی یا شکستگی باشد وبرروی اوچیزی بسته نباشد وشستن آن محل ضرر داشته باشد باید جبیره نمود باینکه هرگاه آنچه بسته باشد برروی او دست بمالد و الا چیزپاکی برروی آن بگذارد وروی آنچیز بمالد - عزیزمن فقرهٔ بخاطرم آمد قلبم شکسته شد توراهم متذکر نمایم تادلت شکسته شود خداوند راضی نمیشود که کهنه برروی زخم بسته شد همینکه خوف ضرر باشد بکشند ازبرای بجا آوردن وضوکه واجب اما چه خواهد کرد با کسانیکه پیراهن خون آلود ابیعبدالله را که ازکثرت زخم سوراخ سوراخ شده بود و ببدن مبارك او باخون خشکیده بود آن پیراهن (۱) را ازبدن اطهرش باشدت وصدمهٔ بسیار بیرون آوردند بدن مجروح را برهنه برروی خاك گذاشتند و آفتاب که طلوع میکرد برآن جسم پاره پاره طلوع میکرد وچون غروب میکرد ازآن بدن نازنین غروب میکرد عزیزمن آیا جگرت نمیسوزد که خداوند راضی نشده که محل وضو همینکه مجروح باشد درحال خوف از ضرر آب براو بریزند لعنت خدابر جماعتی که بدن فرزند فاطمه باوجوداینکه چهارهزار زخم تیر داشت و ازجملهٔ آن تیرها یکی تیر سه شعبه بود زهر آلوده که بر سینهٔ مبارکش زدند باوجود اینکه آن بدن عزیز فاطمه بردوش رسول خدا پرورش یافته بود بعد ازآنهمه زخم تیر ونیزه وخنجروشمشیر پایمال اسبان نمودند و استخوان های اورا درهم شکستند ایمولای من یکبدن اینهمه جراحت و یکتن اینهمه مصیبت **لقد جلت وعظمت مصیبتك فی السموات واهلها روحی لك الفداء یااباعبدالله مجملا** مقصود حکمت شاداب ساختن وضو بخصوص ذکر اورا نمودن شاید آن باشد که اشاره فرمودند که قلبهارا خوب شاداب بشوئید که بهیچوجه ازغیرحق درآن آثاری نباشد **دوم** ازهفت خصلت این استکه نمازرا خوب یك بجا آورد و واضحست که خوب بجا آوردن نماز متحقق میشود باشتغال جملهٔ از مندوبات که اهم و اتمام آنها با حضور

۱ - سیدبن طاوس در کتاب لهوف میفرماید قال الراوی وقال الحسین ع ایتونی ثوبا عتیقا لایرغب فیه احمل تحت ثیابه الا اجرد فاتی بتبان فقال لاذاك لباس من ضربت علیه الذلة فاخذ ثوبا خلقا فخرقه وجعله تحت ثیابه فلما قتل جردوه منه

قلب بجا آورده است چنانچه ازحضرت امام جعفر صادق (ع) منقولست که کسیکه دو رکعت نماز بگذارد وبداند که چه میگوید چون از نمازفارغ میشود براو گناهی نیست وگناهان او محو میشود **ایعزیزمن** اصل حکمت قرار دادن نمازچند چیز استکه وذکر آنها موجب تطویل است وطول میکشد کلام یکی ازآنها اینست که بنده انسی میگیرد درآنوقت با پروردگار خود در مقام اظهار عبودیت وبندگی برآید وتوجه بحضرت حق نماید اول قیام بعد گاه او بعداز انتقال برکوع او باینکه عبد والیاك نیست بلکه باید تواضع از برای حقتعالی زیاده ازاینها باشد زیرا که **کااین التراب ورب الارباب** پس بسجود میرود و خود را باخاك یکسان مینماید که خود را مثل خاك ذلیل و خوار مینماید واز اینجهت استکه مقربان درگاه احدیت چون ملتفت باین مقامات وبالاترازاینها بودند ازشدت توجه بحق واشتراق دربحر شهود بهیچ وجه ملتفت عالم ظاهر خود نمیشدند چنانچه باستفاضه ثابتست که پیکان تیر از پای مبارك جناب امیر بیرون آوردند و اصلا ملتفت بآن نشدند باآنکه درغیرنماز بجهت کثرت تألم ازآن نمیشد بیرون آورد **مجملا** باید در حال نماز ملتفت باشد که رو بدرگاه کی ایستاده و باکه مناجات و گفتگو مینماید وحسب المقدور قلب خودرا منصرف نمازنماید چنانچه مرویست که چون بنده خدا بنماز بایستد خداتعالی بنظر رحمت باو مینگرد وچون بنده بجای دیگر نظر نماید حقتعالی فرمایدای بنده من بتو مینگرم تو بکه نظر میکنی که ازمن بهتر باشد روی خودرا بمن کن که از من بهتری برای تو نیست حسن باطنی نماز توجه بقلب است بحضرت حق جل شانه وحسن ظاهری آن اشتغال آنست بمستحبات علاوه برواجبات واقلا قدر معتد به ازمستحباب را دارا باشد مثل اذان واقامه وطول رکوع وسجود وقنوت ووضع اعضاء در مواضعیکه درشریعت مقدسه از برای آنها مقرر شده است **سوم** ازآن هفت خصلت اینست که اداکند زکوة مال خودرا وچون مقام شرح این فقره نیست بهمین حدیث شریف اکتفا میشود که ازجناب رسول خدا (ص) مرویست که چهار طایفه اند که داخل جهنم میشوند بدون حساب **شارب الخمر ولو بقطرة تارك الصلوة ولو بركعة وعاق الوالدین ولو بلحظة ومانع الزكوة ولو بحبة** پس مؤمن باید از منع زکوة احتراز نماید وزکوة را ادا نماید بلی چیزی که هست اینستکه این حدیث شریف بیان استحقاق را مینماید یعنی این چهار طایفه مستحقند که داخل جهنم شوند بدون حساب پس اگر توبه نمودند از استحقاق خارج میشوند والا باستحقاق داخل جهنم میشوند مگر ازاین جهت و شاید ازجهت دیگر مستحق بهشت شوند باینکه عمل خیر که مقبول بجا آورده باشند تااینکه رحمت پروردگار شامل حال ایشان شود تاشفاعت دست ایشان رابگیرد پس هرگاه کسی ازاین چهار طایفه باشد ازرحمت پروردگار مأیوس

باشد این حدیث بجهت اینکه این حدیث در مقام استحقاقست واما نظر بمعارض آن توبه یا اعمال صالحه یا رحمت پروردگار یا شفاعت شفعا منافات ندارد پس این مطلب را خوب بفهم که بکار تو میآید و باعث رجاء تو میشود **چهارم** از آن هفت خصلت حبس کردن زبانست در دهان زیرا اکثر وغالب شرور از زبان ناشی میشود از اینجهت استکه جناب رسول صم فرمودند که بر در سوم بهشت نوشته است **لااله الاالله محمد رسول الله علی ولی الله لكل شیئی حیلة و حیلة فی الدنیا اربع خصال قلة الكلام و قلة الطعام و قلة النوم و قلة المشی** یعنی از برای هر چیزی حیله ایست وحیله صحیح بودن در دنیا چهار خصلت است کم گفتن و کم خوردن و کم خوابیدن و کم راه رفتن و گویا مراد از کمی راه کمی معاشرت و بر در چهارم بهشت بعد از کلمه اولی نوشته است **ومن كان يؤمن بالله و باليوم الاخر فليكرم ضيفه و من كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فليكرم والديه ومن كان يؤمن بالله و اليوم الاخر فليقل خيراً و يسكت** یعنی هر که ایمان دارد بخدا و روز جزا اکرام میکند مهمان خود را و والدین خود را و سخن خیر میگوید وسکوت میکند از غیر سخن خیر هرچه دوست میداری که در نامه عمل تو ثبت شود او را بگو زیرا که خداوند میفرماید **ما يلفظ من قول الالديه رقيب عتيد** یعنی کسی تلفظ نمیکند بقولی مگر آنکه نزد او رقیب وعتید هستند که هر چه میگوید مینویسند کلام او را خواه خیر باشد یا شر باشد خواه کم باشد یا زیاد پس سکوت راحت انسانست وراحت ملائکه پس شخص تاساکت است سالمست و مقام او معلوم نیست .

مجملا فوائد سکوت بسیار است وحال مقصود بیان این مطلب نیست میگذریم **پنجم** از هفت خصلت اینستکه از گناه خود استغفار نماید چرا که انسان معصوم نیست بساهست بواسطه فریب شیطان و نفس معصیتی را مرتکب میشود پس مؤمن آنستکه فوراً رفع او را نماید باستغفار چنانچه هرگاه زهری را شخص عاقل بخورد فوراً در مقام رفع آن برمیآید و استفراغ یا پادزهر که احتمال بدهد رفع اثر او میشود مینماید و واضحست هلاکت حاصل از زهر گناه اشد است از سمومات دیگر و موجب کوتاهی عمر و موجب تنگی روزی وذلت ونزول بلا و گرفتاری بعقوبات اخرویه است پس باید رفع او را نمود بدون اینکه احتمال رافع او باشد مانند استغفار که رافع گناه است چنانچه در حدیث نبویستکه فرمودند سبک نمایید گناهان خود را باستغفار وحقیقت استغفار ندامت و پشیمانی و بازگشت وصورت استغفرالله

گفتن بهر قسمی از اقسام آن که باشد وشرح این معنی که در فقرات آتیه بیاید ولی بجهت رقت قلوب مؤمنان و کثرت امید گناهکاران این حکایت را نقل مینمائیم از کتاب جامع الاخبار منقولستکه مرد فاسقی در بنی اسرائیل بود که اهل بلد از معصیت او عاجز شدند وتضرع نمودند بحق تعالی از معصیت او پس خداوند عالم وحی فرمود بحضرت موسی که آن جوان فاسق را از آن بلد اخراج نمایند تا آنکه آتش نگیرند اهل آن بلد از معصیت او پس حضرت موسی آن فاسق را از شهر بیرون نمود رفت بسوی قریه دیگر ثانیا امر شد از آن قریه نیز او را بیرون نمایند پس آن جوان را نیز از آن قریه بیرون نمودند پس آن فاسق بغاری رفت ودر آن غار مریض شد و کسی نبود پرستاری او را نماید پس آن مرد در خاک خوابیده روی خود را بر خاک نهاده عرض نمود بدرگاه بی نیاز که **یارب لو كانت والدتي عند راسي لرحمتني وبكت علي ذلتي و غربتي** ای پروردگار من هرگاه والده من بالین من میبودند هر آینه رحم مینمودند مرا و گریه مینمودند بر ذلت و غربت من **ولو كان والدي حاضراً لغسلني و كفنني و دفني** و اگر والد من ببالین من بودند هر آینه غسل میدادند مرا و کفن میکردند ودفن مینمودند مرا **ولو كانت زوجتي و اولادي حاضرين عندي لبكوا علي و قالوا اللهم اغفر لوالدنا الغريب الضعيف العاصي المطرود من بلد الى بلد ومن قرية الى مغارة** یعنی اگر زوجه من و اولاد در نزد من بودند هر آینه بر من میگریستند ومیگفتند خدایا بیامرز پدر غریب ضعیف ما را که گنهکار و واماندە شده از شهر بشهر و از آن بشکاف کوهی شده از دنیا رفته مأیوس از همه چیز **اللهم يارب اذا قطعتني وفرقت بيني وبين والدتي و والدي وزوجتي و اولادي فلا تقطعني يارب من رحمتك و كما احرقت قلبي بفرقتهم فلا تحرقني بنارك لاجل معصيتي يارب** ای پروردگار من چنانچه قطع نمودی وجدائی افکندی میان من و پدر ومادر من وزوجه من و اولاد من پس قطع مکن مرا از رحمت خود و چنانچه سوزانیدی قلب مرا بمفارقت ایشان پس مسوزان مرا بآتش خود بواسطه گناه من ای پروردگار من، چون آن مرد این مناجات را با پروردگار خود نمود ارحم الراحمین امر نمود بحوریه از حوران بهشت که بصورت مادر این غریب شو و بنزد او رو امر شد بحوریه دیگر که بصورت زوجه او شو و بنزد او رو وامر نمود ملکی از ملائکه که بصورت پدر او شو وبنزد او رو وامر نمود بغلمان بهشتی که بصورت اولاد او شوید وبنزد او روید پس ایشان جمع شدند درمیان غار بر گرد آن غریب وآغاز گریه نمودند چون آن جوان ملتفت شد صدای گریه شنید نظر کرد دید پدر ومادر وزوجه واولاد

او نزد او نشسته‌اند پس قلب آن جوان شادشده در آن‌حالت روحش بآشیان قدس پرواز نمود پس حقتعالی وحی فرستاد بحضرت موسی ع که ای موسی بحرستگه فوت شده است دوستی از دوستان من در فلان موضع برو بنزد او واورا غسل بده و کفن کن پس حضرت موسی روانه آن موضع شد چون بغار وسیده مبتی دید چون نیک ملاحظه کرد دید همان جوانی است که او را از شهر بیرون کرده رفت بقریه‌واز آن قریه‌هم بیرون کرد چون اوراشناخت عرضکرد بدرگاه بی نیاز که ای پروردگار این همان جوان فاسق نیست که امر نمودی مرا باخراج آن از شهر وقریه؟؟ ندا رسید که ای‌موسی این همان جوانست من رحم نمودم باو واز تقصیرات او درگذشتم بسبب ناله او برمرض خود وبسبب دوری از وطن خود واز والده ووالد وزوجه و اولاد واعتراف بگناه خود وطلب نمودن او عفو را و آمرزش را پس حوریهٔ بصورت والده وحوریهٔ بصورت زوجه وملکی بصورت پدر وغلمان بصورت اولاد نزد اوفرستادم واز تقصیرات او درگذشتم و او را عفو نمودم بسبب غربت وذلت او ای موسی **اذا مات الغریب بکت علیه ملائکة السماء واهل الارض رحمة له ولغربته** یعنی هرگاه غریبی بمیرد گریه کنند براو ملائکه آسمان واهل زمین بجهة ترحم براو وغریبی او فتبارك‌الله‌ارحم‌الراحمین **ایهاالناس** امان از بیرحمان کوفه و شام و ابن زیاد و یزید نافرجام که هیچ‌رحم بر مظلوم کربلا نکردند وحال اینکه هم غریب‌بود و هم فرزند رسول‌ص بود وهم لب‌تشنه‌بود عزیزان‌من آبی که وحوش صحرا و طیور هوا ویهودی و نصاری ومجوسی وجمیع حیوانات میخوردند از آن‌جناب و فرزندانش‌منع نکردند هرچه میفرمود راه برمن مگیرید ومانع نشوید تا بسوی فرات روم وجرعه از آب بیاشایم وتدبری ازبرای این لب تشنه گان بنمایم اثر نکرد تا آنکه بجهت اتمام حجت طفل شیر خوار را که در همه‌مذاهب براورحم می کردند برداشته آمدبمیدان واورا بلند نمود بقسمیکه سفیدی زیرغل مبارکش نمایان شد وفرمود ای لشکر اگر بزعم شما من گناهکارم‌این‌طفل‌درهیچ‌مذهبی گناه نکرده وتدارد واز تشنگی نزدیک‌بهلاکت وسیده باشدجرعه آبی برلب تشنه‌او برسانید بر آن‌طفل‌مظلوم رحم نکردند آه‌آه واویلا بعوض آب تیر جفا برحلقوم نازنینش زدند واورا در آغوش پدر شهید کردند ازهمه بالاتر خداوند راضی نشد که نعش جوان گناهکار در شکاف کوهی بالباس بدون زخم یکزمان برروی زمین بماند بحضرت موسی امرنمود که بجهت تجهیز اوحاضرشود **اما** کوفیان بیوفا و شامیان نعش فرزند رسولخدا ص را بااینکه برهنه بود وزخم بیشمار داشت بروی زمین گرم کربلا برابر آفتاب انداختند و درمقام دفن او برنیامدند بلکه‌بعد

ازشهادت بجمال‌بن سلیم بجهة انگشتر انگشت مبارکش را قطع نمود و ساربان بجهة بند شلواری هر دو دست مبارکش را قطع نمود و کوفیان بی ایمان اسبان خودرا نعل بندی نمودند بربدن مبارکش تاختند مولای من یك‌بدن و اینهمه جراحت بکن و اینهمه مصیبت **غلط** گفتم اگر اهل کوفه وشام رحم بر آن شهید مظلوم نکردند مرغان هوا رحم کرده آمدند وازبالهای خود بر آن بدن‌پاره‌پاره سایه افکندند که حرارت آفتاب بسر آن‌بدن‌شریف کمتراثر کند بیچاره‌حضرت‌زینب که نعش برادرخود را باین حالت دید در آنوقت چه حالت داشت آن مظلومه **مجملا** رحمت خداوند بسیار است واهل گناه باید از گناه خود استغفار کنند تا مورد رحمت او واقع‌شوند **ششم** از آنجفت خصلت اینست که شخص نگهدارد غضب خودرا که بسیاری ازمعاصی ومفاسد مترتب براین صفتاست چنانچه واضح‌وظاهر است که ممکن‌نیست که مجموع سلوك اشخاص که باشخص معشور‌ند بر وفق طبع اوباشند لامحاله هریك ازجهتی مخالف هستند و اگرشخص‌حلم را شعار خود ننماید وبخواهد باهریك درمقام مؤاخذه وانتقام برآید‌همیشه درتعب و مشقت است وآسودگی برای شخص حاصل نیست و حال آنکه بواسطه غضب بساهست که معاصی متعدده کبیره مانند فحش وتهمت‌واذیت ونحو اینها از او بروز نماید چنانچه بچشم خود ملاحظه مینمائی و شاهد براین اینستکه دربعضی از احادیث وارد شده که‌وقتی شیطان بنزدموسی آمد و عرض کرد که آمده‌ام هزاروسه مسئله پند بتو بگویم جبرئیل‌نازل شد و عرض کرد که آمده‌ام یاموسی ازنزد حقتعالی باین‌جهة که شیطان بگو همان سه را بگوید زیرا که آن هزارمکر وحیله است فرمودند آن سه‌را بگو عرض کرد یاموسی **اول** آنکه اگرچیزی بخاطرت گذرانیدی بکسی بدهی دردادن آن تعجیل کن والا ترا پشیمان میکنم **دوم** آنکه با زن بیگانه درجای خلوت منشین والاترا بزنا میاندازم **سوم (۱)** آنکه هرگاه غضب برتو مستولی شدجای خودرا تغییرده والا ترا بمعصیت‌میاندازم وبنوع هم عرض کرد که‌نزدیکترین اوقات که من برانسان مستولی میشوم وقت غضب است وچون مجلس بطول انجامیده و زیاده طول در این مقام حسنی ندارد ودرمدح کظم غیظ همین حدیث کافی است که جناب امام جعفر صادق ع فرمودند که هرکه سه چیز دارد خصال ایمانرا درخود کامل‌داند صبر برظلم وفروبردن غیظ وخشم درراه خدا و عفو ازتقصیر مردخداوند

---

۱ ـ درکظم غیظ

چو بالا گرفت آتش خشم و کین
کسیرا توان مرد مردانه خوانده

اگر شیرمردی مشو خشمگین
که‌هنگام کین‌خشم برکس براند

اورا بیحساب داخل بهشت میکند و شفاعت مینماید بمثل ربیعه ومضررا که دوقبیله عظیمه ازقبایل عرب هستند حواریین از حضرت عیسی ع پرسیدند که چه چیزاست شدیدترین چیزها فرمودند غضب الهی عرض کرد بچه چیز از آن نجات توان یافت فرمودند بیکس غضب نکردن باینواسطه بود که هر یك از انبیاء و اولیاء دارای این صفت بودند با وجود اینهمه صدمات و اذیتها که از قوم ایشان بآنها میرسید متحمل میشدند تا اینکه رسیدند برآن مقامیکه رسیدند **هفتم** ازآن هفت خصلت اینستکه خیرخواه اهلبیت رسول باشد باینکه اسرار ایشانرا فاش ننماید وحقوق ایشانرا ادا نماید وبزیارت قبورایشان حسب المقدور برود وفضائل ایشان را نشر دهد ومقامات ایشانرا ازبرای آنان ذکرنماید ودوستان ایشانرا دوست دارد ودشمنان ایشانرا دشمن دارد ونوعی ننماید که ایشانرا بغیظ وخشم بیاورد ورعایت اولاد ایشانرا بنماید وثواب وفوائد هریك ازاینها بسیاراست و درمحل خود مذکور است و انشاءالله الرحمن بعد ازاینهم مذکور خواهد شد پس هرگاه کسی دارای این هفت خصلت باشد خصال ایشان دراو کامل شده است واز ابرارو نیکانست و موافقت با ابرار نموده در رفتار ایشان از این جهت است که درفقره اولای دعای امروز است **اللهم وفقني فيه لموافقة الابرار** یعنی خداوندا توفیق ده مرا دراینماه ازجهة موافقت کردن با ابرار باینکه رفتارایشانرا شعار خود نمایم و رفتارایشان رفتارنمایم چنانچه موافقت ابرار محبوب ومطلوبست وموجب رستگاریست همچنین رفاقت با اشرار وبدان موجب هلاکت وخسرانست چه بسیار از اشخاصیکه بواسطه رفاقت ومجالست با اشرار هلاك شدند بس است در مذمت این مطلب همین حدیث که جناب امام جعفرصادق ع دیدند بعضی ازاصحاب خودرا که با طایفة ازبدان نشسته بودند آن بزرگوار عتاب فرمودند ایشانرا باین مضمون یاقریب باین مضمون که نترسیدید شما که لعنتی برآن جماعت وارد شود و شمارا هم فرو گیرد چنانچه شاهد بر این مطلب وارد شده است که یکی از اصحاب حضرت موسی باآنکه از خوبان بود بعد از اطلاع براینکه فرعون و فرعونیان غرق میشوند پدر او در نزد ایشان بود رفت بهدایت پدر خود بلکه اورا هدایت نماید وازغرق شدن نجات دهد او را وقتی رسید که فرعونیان در رود میرفتند رفت در نزد پدر شود دید آب فرو گرفت فرعونیانرا و پدر اورا نیز غرق نموده ازاینجهة استکه در فقره ثانیه دعای امروز استکه **وجنبني فيه مرافقة الاشرار** یعنی خداوندا دورنمامرا دراین ماه ازرفاقت اشرار که موجب هلاکت است وعمده سعی شخص باید بجهت معموری خانه آخرت باشد که هلاکت آخرت ازبرای اوحاصل نشود والا دنیا گذشت

ومیگذرد (١) اگر هیچ نفس نباشد مردنرا کفایت میشود اوراوحال اینکه همه او تقی است وبهیچ چیز او اعتباری نیست وچیزی ندارد و جز صدمه و هم وغم وحزن والم ومحنت ومصیبت و گرفتاری وآفات و عاهات و بلیات وحشر با اراذل و اوباش ، چه خوبست که خانه آخرت معمور باشد که [illegible] وهیچ کدورت و غم والم وحزن درآن نیست بلکه همه او نعمتاست وراحت ازهمه بالاتر صحبت باخوبان و حشر باایشان خاصه محمد وآل او صلوات الله علیهم اجمعین و ازاینجهت است که درفقره ثالثه دعای امروزاست **وادخلني فيه برحمتك الى دارالقرار** که آخرت باشد زیرا که آنجا دار قرار است و آسودگی میباشد و جای خوش گذرانیست و عشرت و محل نعمت بی کدورت است اگر دنیا خوب بود [illegible] وجود او خوش میگذشت ودر این دنیا اینهمه بلاها و صدمهها وارد نمیآمد خوش میآید حقیررا که ذکر اینحدیث شریف دراین مقام بشود زیرا جناب رسول ص بحضرت امیر فرمودند که ذکر نمیشود این حدیث درمجلسی ازمجالس اهل زمین که در آن بوده باشند بسیاری ازشیعیان ودوستان مگر اینکه نازل میشود بر ایشان رحمت و احاطه میکنند در اطراف ایشان ملائکه و استغفار میکنند برآن مجلس تا متفرق شوند **ایضاً** فرمودند که بحق آن خداوندیکه مرا براستی ودرستی برای نبوت برانگیزانید واز برای رسالت برگزید ذکر نمیشود این حدیث در مجلسی از مجالس اهل زمین که درآن بوده باشند شیعیان ما مگر آنکه در آن مجلس مهمومی بوده باشد خداوند اورا فرج دهد و نبوده باشد درآنمجلس مغمومی مگر آنکه خداوند غم او را برطرف نماید و نبوده باشد طالب حاجتی مگر آنکه خداوند حاجت اورا روا فرماید و بعضی علماء نوشته اند که شنیده است درمجلسی که ذکر اینحدیث میشود جناب امام زمان ارواحنافداه در آن مجلس حاضر میشوند باید رعایت اورا بنحویکه مناسب اینمقام که حضور آن بزرگوار است اهل آن مجلس بنمایند واینحدیث شریف اینست که از **فاطمه زهرا ع روایت شده است که** فرمود روزی داخل شد برمن پدر بزرگوارم رسولخدا ص وفرمود ای فاطمه بیاور برای من آن عبای یمانی را وروی مرا بپوشان فاطمه میفرماید عبا را آوردم و بروی مقدس آن حضرت افکندم ونظر بروی مقدس اومینمودم که چون ماه شب چهارده میدرخشید بعد از آنکه آن بزرگوار در زیر آن عبا آرام گرفته ساعتی نگذشت ناگاه

(١) در بیان گذشتن دنیا

شنیده ایم که محمود غزنوی شب دی | شراب خورد وشبش جمله باسرور گذشت
گدای گوشه نشینی لب تنور نشست | لب تنور بر آن بینوای عور گذشت
علی الصباح برد نعرة که ای محمود | شب سمور گذشت و لب تنور گذشت

دیدم فرزندم امام حسن(ع) داخل خانه شد وسلام کرد و گفت ای مادر عجب بوی خوشی میشنوم که مثل بوی جدم رسول(ص) میباشد آن مظلومه در جواب فرزند ارجمند فرمود ای نور دیده اینک جد بزرگوارت در زیر عبا خوابیده است پس جناب امام حسن بجانب عبا آمد بعد از سلام عرضکرد یا جداه آیا اذن میدهی که در زیر عبا آیم ؟ آن حضرت فرمود ای فرزند گرامی داخل شو ، پس جناب امام حسن زیر عبا در آغوش جد بزرگوارش قرار گرفت .

فاطمه میفرماید در آن اثناء فرزند دلبندم حسین(ع) وارد شد و سلام کرد جواب اورا گفتم پس آن مظلوم گفت ای مادر بوی خوشی میشنوم گویا بوی جدم رسول خدا(ص) باشد گفتم بلی ای فرزند گرامی اینک جد بزرگوار وبرادرت در زیر عبا خوابیده‌اند ، چون حسین(ع) اینکلام را شنید نزدیک عبا رفت عرضکرد « السلام علیك یاجداه السلام علیك یا من اختاره الله » آنحضرت رد سلام کرد آن مظلوم عرضکرد ای جد بزرگوار آیا اذن میدهی حسین را که داخل عبا شود ؟ فرمود اذن دادم داخل شو - فاطمه میفرماید ناگاه والد حسین جناب علی بن ابیطالب(ع) وارد شد و فرمود ای فاطمه عجب بوی خوشی میشنوم گویا بوی پسر عمم رسول خداست ؟ گفتم بلی آن جناب با دو فرزندت حسنین در زیر عبا خوابیده‌اند آنحضرت چون این را شنید بنزد ایشان آمد و گفت السلام علیك یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که با شما باشم در زیر عباء فرمود یا علی داخل شو ، پس آنحضرت داخل عبا شد فاطمه میفرماید چون آن چهار نفر در زیر عبا قرار گرفتند من نزدیک آن عبا آمدم عرض کردم السلام علیك یا ابتاه یا رسول الله آیا اذن میدهی مرا که با شما باشم در زیر عبا ؟ فرمود بلی فاطمه اذن دادم ترا داخل شو آن مظلومه نیز داخل عبا شد ، از جانب حقتعالی ندا رسید ای ملائکه من و ساکنین آسمانهای من بدانید بدرستیکه خلق نفرمودم آسمانها را که بنا نهاده‌ام و نه زمین را که گسترده‌ام و نه ماه و آفتابی که نور دهند و نه افلاك که دور زننده‌اند و نه دریاهائیکه جاری شونده‌اند و نه ملائکه که در اطراف سیر کننده‌اند مگر بمحبت این پنج نفر که در زیر عبا خوابیده‌اند ! جبرئیل امین عرضکرد پروردگارا کیانند در زیر عبا ندا رسید ایشانند اهلبیت نبوت و رسالت ومعدن فتوت و کرامت ، ای جبرئیل فاطمه‌است و پدر فاطمه ، فاطمه است وشوهر فاطمه ، فاطمه‌است و دو فرزندان فاطمه ، جبرئیل عرضکرد ای خدای من مرا اذن میدهی بزمین نازل شوم در زیر عبا داخل شوم تا ششم ایشان باشم ؟ ندا رسید اذن دادم پس جبرئیل نازل شد در بالای سر ایشان ایستاد و عرضکرد السلام علیك یا رسول الله بدانکه حقتعالی سلامت میرساند ومیفرماید بعزت وجلال خود قسم یاد مینمایم که خلق نفرمودم

آسمانها وزمینها و آنچه در آنهاست مگر محض خاطر شما بعضر بزرگوار وحقتعالی اذن داده‌است مرا با شما که در زیر عبا باشم آیا شما اذن میفرمائید مرا که در زیر عبا در آیم حضرت فرمودند داخلشو ، پس جبرئیل نیز داخل شد وعرضکرد (۱) **انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس - اهل البیت و یطهرکم تطهیرا** - **عزیزمن** جبرئیل با اینکه امین وحی الهی بود و از سنخ بشر نبود و با خاتون جنان نامحرم نبود بدون اذن زیر عبا نیامد لعنت خدا بر کسانیکه بعد از رحلت سید انبیاء احترام خانهٔ اورا نداشتند و در آن خانه را سوزانیدند و بر پهلوی آن مظلومه زدند وبدون اذن داخل خانه اش شدند ومحسن اورا سقط نمودند وریسمان بگردن شوهرش انداختند و به آن حالت بمسجد بردند **ای شیعه** آیا اینحالت سخت‌تر بود یا حالت عصر عاشورا که اشقیاء کوفه وشام بخیمه های اباعبدالله ریختند وخیمه‌های آن جناب را سوختند بنحویکه زنان دربدر واطفال خونجگر همه رو بصحرا نهادند اگر آنجا ریسمان بگردن امیر مؤمنان کردند اینجا غل جامعه بگردن بیمار کربلا افکندند اگر امیر مؤمنان را بمسجد نزد ابوبکر نگاهداشتند اما این علی را غل بگردن نزد یزید پر پا نگهداشتند آن علی تنش تبدار نبود این علی تنش تبدار بود وجسمش در آزار آن علی عیالش نزد نامحرم نبود اما این علی عمه‌ها و خواهران او در مجلس یزید بودند علاوه سر پدر و عمو و برادران وخویشانش در برابر رویش گذاشته بودند آن ملعون چوب خیزران بر لب و دندان پدر بزرگوارش میزد کجا جناب زینب خاتون

---

۱ - در اثبات عصمت اهلبیت(ع) با آیه شریفه و تحقیق امر مشتق از صاحب فصول و از صاحب حاشیه قوله تعالی « انما یریدالله »

اراده بمعنی مشیت‌است في المجمع الارادة المشیة - اراده بر دو قسم است ارادهٔ خالق یا ارادهٔ مخلوق - اما ارادهٔ مخلوق معنی ایجاد است و ارادهٔ مخلوق خواستن بقلب‌است و مرید که از صفات خداست از صفات فعل‌است نه از صفات ذات چنانچه عاصم بن حمید نقل میفرماید (قلت لابی عبدالله لم یزل الله مریدا قال ان المرید لایکون الا المراد معه لم یزل الله عالما قادراً ثم اراد) یکی از فرقهای صفت فعل وصفت ذات اینست که هرچیزی که خداوند متصف باو وبضد او هر دو میشود آنرا صفت فعل خوانند مثل رحمت وغضب ولطف وقهر و اگر چنانچه متصف بچیزی شود فقط و بضد او نشود مثل علم وقدرت که نمیشود خداوند متصف بضد آن که عدم العلم و عدم القدرة باشد نمیشود آن را صفت ذات خوانند و ارادة الله بر دو قسم است یا در تکوینیات یا در تکلیفات اما در تکوینیات گفتیم ارادة الله بمعنی ایجاد است لاغیر محال است که ارادهٔ خدا در تکوینیات تخلف کند یعنی هرچه بخواهد همان شود ولو اینکه بواسطه فعل مخلوق باشد اما امر که اراده

☆ گویا میفرمود: (بزید چوب مزن برلب برادر من
سر بریده چگرده است خاک بر سر من (بریده تو سر خود را زن
بمصطفوی هنوز از سر او دست بر نمیداری)

الالعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس هفدهم دعای روز هفدهم

در ثواب دعای امروز است که هر کس این دعا را بخواند آمرزیده میشود هرچند از زیانکاران باشد چنانچه در نماز شب جمعه هم وارد است که هر کس در این شب چهار رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی بعد از حمد بیست و پنج مرتبه **انا اعطیناک الکوثر** را بخواند ملکی او را بشارت دهد که خدا از تو راضی است ودعای امروز اینست **اللهم اهدنی فیه لصالح الاعمال و اقض لی فیه الحوائج و الامال یا من لا یحتاج الی التفسیر و السؤال یا عالماً بما فی الصدور العالمین** ترجمه اینها موقوفست بذکر این مقدمه که بهترین چیزها واضحست که ایمانست زیرا شرط صحت جمیع عباداتست وهمچنین موجب نجاتست از عذاب اخروی و نجات بدون آن حاصل نیست و این مطلب باجماع و تواتر اخبار ثابتست و در تحقق ایمان لامحاله اعتقاد قلبی معتبر است که یقین باصول دین و ایمان که توحید و نبوت و عدل و امامت وتصدیق ضروریات دین که از آنها معاد جسمانی است داشته باشد و مجض

شیئاً ان یقول له کن فیکون☆ هو صریح فی ان ارادة نفس ایجاده للشیء ویشهد لذلک الاحادیث منها ما صح عن صفوان قال قلت لابی الحسن ع اخبرنی عن الارادة قال الارادة من الخلق و الضمیر ما یبدو لهم بعد ذلک من الفعل واما من الله فارادته احداثه لاغیر لانه لا یروی ولا یهم ولا یتفکر فهذه الصفات منفیة عنه وهی صفات الخلق فارادة الله الفعل لاغیر ذلک یقول له کن فیکون بلا لفظ ولا نطق ولا همة ولا تفکر ولا کیف لذلک کما انه لا کیف له و اما ارادة خداوند در تشریعیات و تکلیفات بمعنی محبوبیت است و رضایت بفعل است و ارادهٔ خداوند باین معنی ممکنست تخلف کند از مراد چنانچه ملاحظه میشود که ارادهٔ اسلام از شخص کافر دارد وشخص کافر اسلام نیاورد و از شخص مسلم ارادهٔ اطاعت دارد و او عصیان میکند واین مطلب از کلمات بعض از علماء مثل مرحوم شیخ محمد تقی در هدایة المسترشدین فی شرح معالم الدین ظاهر میشود و همچنین از مرحوم شیخ محمد حسین صاحب فصول در کتاب فصول وچون عبارت فصول جامعتر و مختصرتر است لهذا عبارت آنرا نقل میکنم در کتاب فصول بعد از ذکر آیهٔ مبارکه ولوشاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً ان الارادة علی قسمین ☆

اظهار بزبان تنها کافی نیست چنانچه خلفاء ثلاث و اعراب ایشان اقرار به زبان داشته ولی اعتقاد بقلب نداشتند چنانچه در حال ابوبکر ذکر نموده‌اند در ابواب معجزات سید اوصیاء مذکوراست که چون ابوبکر بجهنم واصل شد و عمر بجای او نشست اعرابی بمسجد آمده گفت خلیفه رسول خدا کدامست عمر گفت منم ای اعرابی مطلب توچیست گفت در سال گذشته مرد پیرمحدد اینجا بود و او مدعی خلافت بود حال کجاست عمر گفت او از دنیا رفته است مطلب توچیست گفت ده هزار دینار زر سرخ باو سپرده بودم و تنگی از او دردست دارم چون تو بجای او نشسته امانت مرا رد نما گفت از پسرش محمد بن ابوبکر مطالبه نما محمد بن ابوبکر را حاضر نمودند و خطوط مهر پدر او را نمودند گفت ای عمر تو میدانی من از مال پدر سوای اسب و شمشیر و نیزه و شتری که بمن داده‌اند دیگر چیزی قبول ننموده‌ام تو میدانی که بواسطه محبت من بشاه ولایت نه مرا با پدر محبتی بود و نه او را با من لهذا بعد از وفات خانه و اثاث البیت نزد برادرم عبدالرحمن بود امانت شاید نزد او باشد عمر از راه عداوت که با جناب امیر داشت لهذا باعرابی گفت دست از او بردار محمد در کار خود فرومانده ناگاه دید اعرابی با شاه معبر باو پیچیده و گفت یا امانت مرا نفی امانت نمیدهم محمد دید ترسیخا باک او نتیجه معکوس میدهد باعرابی گفت مرا مهلت ده بخدمت مولای خود

☆ ارادة تکوینیة وارادة تکلیفیة ومایمتنع تخلفه عن مقتضاه انما هو ارادته بالمعنی الاول وهو المراد بالمشیة الاولیة فی الایة دون الثانی و تحقیق ذلک ان الارادة التکوینیة راجعة الی ایجاد الشیء و ایجاب اسباب الموجبة له ولو بواسطة اختیار العبد والارادة تکلیفیة راجعة الی الرضا بالفعل و محبوبیته کما اشار الیه تعالی بقوله و ان تشکروا یرضه لکم وارادته بهذا المعنی یجوز تخلف ها عن المراد انتهی محل الحاجة ـ حال که معنی اراده معلوم شد میخواهیم بدانیم (اشایربدانند) از کدام قبیل است ارادهٔ تکوینیه است که بمعنی ایجاد عصمت باشد که تخلف از آن محالست ومحالست که غیر معصوم باشد یا آنکه اراده تکلیفیه است بمعنی محبوبیت و رضا باشد که ممکن است تخلف از آن وجایز است که معصوم نباشد عرض میکنم شکی نیست که اراده در اینجا اراده تکوینیه است ومحالست که تخلف شود از مراد خدا که عصمت اهلبیت باشد زیرا که اراده تکلیف الهی معصیت نکردن منحصر باهل بیت نیست بلکه از تمامی بنی نوع انسان خواسته که معصیت نکنند واین که خداوند کلمه انما که ارادهٔ حصر است فرموده معلوم میشود که اراده تکوینیه است زیرا که آن منحصر است باهل بیت رسالت و در سایر بنی نوع آدم نیست بجهة آنکه می بینیم معصیت می کنند.

برسم که او حلال مشکلاتست عمر بطعنه گفت از برای تو زرو میشمرد که دین تو
را ادا نماید و بپردازد بابشرط اگر میروی که قبل از ظهر بیائی والا از عهده
دین برآئی **مجملا** بتعجیل به خدمت امام عالم علی بن ابیطالب روانه گردید
و کیفیت را عرض آن سرور رسانید حضرت فرمود غم مخور برودی
میروی بر سر چهار سوی بازار مدینه درجائیکه قصابان گوسفند ذبح میکنند
سگ بسیار خواهی دید و درمیان ایشان سگ سیاه گوشودم بریده که از دهان
او خون میچکد خواهی دید و سگهای دیگر از او دور شوند اورا در میان
خود راه ندهند چون آن سگرا ببینی از غایت شرم درمیان سگها پنهان
شود و اویش تو سر عجز برزمین نهد و بنشیند او بجو تواست بگو امیرالمؤمنین
میگوید زر اعرابی را چه کردی هرجواب که گوید بدان عمل نما پس معهد
روانه گردید چون بدان موضع رسید سگ بسیاری دید همان که آنحضرت
فرموده بودند پس قصهٔ اعرابی را و فرستادن او را امیرالمؤمنین بیان
نمود و گفت حضرت فرمودند که زر اعرابی را بمن بنما آن سگ گفت ای
بمرید گردم وسزای خودرا دیدم برو دست از امیرالمؤمنین برنداری پس
کسیکه واقف از احوال بهشت و دوزخ باشد میداند زر اعرابی کجا است
معهد بخدمت آن جناب آمد آنچه دیده و شنیده بود عرض کرد حضرت فرمود
اعرابی را بردار و بخانهٔ که بعدرت مینشست برو و ازطرف شمال زیر فلان
پنجره را بشکاف و زررا بیرون آور و باو تسلیم بکن معهد چنان کرد اعرابی
آن معجزه را دید هزار دینار برسم هدیه بخدمت حضرت آورد و یکهزار
به معهد داد و باقی را خود برداشته وروانهٔ مکان خود گردید مقصود بیان
نفاق ابنملعون بود که بزبان مقر بود چون باطن اعتقاد نداشت ثمری نداشت
ولی در این مقام عبرة متذکر شده که هرگاه شماها را بیاد آوردم متأثر
میشوید و آن اینست که جناب امیر (ع) پسر ابوبکر را گرفتار یکنفر دید در
مقام استخلاص او بر آمدند و حال آنکه اذیت نمیکردند او را نمیدانم چه
حالتی داشت روز عاشورا البته در باطن بود و میدید فرزند خود را که با
لب تشنه و شکم گرسنه و زخم بسیار گرفتار بود بدست زیاده از سی هزار نفر
و هر کدام بنوعی اورا اذیت میشودند یکی بزخم زبان و یکی بزخم نیزه
و یکی بزخم شمشیر و یکی بعصا و یکی بسنگ معذلك آن بزرگوار از آن
جماعت خواهش شاق ننمود بلکه میفرمود **اسقونی شربة من الماء فقد
تفتت کبدی من الظماء** ایشان خود را آب دادند بلکه زیر پای ایشان
آب پاشیدند و گوش بکلام فرزند رسول خدا ص ندادند او را با لب تشنه
سر بریدند **مجملا** مقصود اینست که ایمان به مجرد اقرار زبانی حاصل
میشود چنانچه بسیاری اعتقاد بتوحید و نبوت داشته اند و بزبان انکار داشته اند

چنانچه دراحوال فرعون مذکور است که در باطن میدانست حقیقت حضرت
صانع را بلکه در بعضی از شدائد توجه بحضرت حق در رفع آنها میشود
چنانچه در خلاصة الاخبار است که بعد از اینکه فرعون دعوی خدائی نمود
رود نیل از هیبت اینسخن از رفتن باز ایستاد وخلایق گفتند که اگر راست
میگوئی رود نیل را جاری نما لشکر را گفت تا سوار شوند هفتصد هزار سوار
جمع شدند فرعون با آن لشکر بیرون رفتند چون یکفرسخ راه رفت هفتصد هزار
لشکر را گفت بایستید و همچنین تا هفت فرسخ چون کسی باقی نماند بوادی
فرود آمد و بعماری رفت و پلاس وغلی بگردن افکند و سر بسجده نهاد و
گفت خداوندا مرا معلومست که توخدای برحقی و من بر باطلم ولیکن من
دنیا را بر آخرت اختیار کردم تو مراد مرا بده آنملعون اینمناجاترا کرد
خداوند دعای اورا مستجاب کرد و رود نیل روان شد پس آنملعون اعتقاد بحضرت
حق داشت ولی بزبان چون اقرار نداشت لهذا از اهل ایمان نبود پس در ایمان
این دو چیز که اقرار زبانی واعتقاد قلبی هر دو شرط است ولی کلامیکه هست
دراینکه آیا عمل بارکان که بجا آوردن طاعت و احتراز از سیئات باشد آیا
شرط هست در ایمان یا نه مذهب صحیح اینست که شرط نیست ولیکن احتراز
از سیئات موجب حفظ ایمانست همینکه محترز از سیئات نباشد ایمان در معرض
زوالست از اینجهة است که در بعضی احادیث وارد است نگاهدارید جانهای
خودرا بصدقه وحفظ اموال خود را بدادن زکوة و ایمانهای خودرا برفع
معاصی و صفات بد بمنزلهٔ خار هائی است که در اطراف زرع پیدا میشود
چنانچه هرگاه آن زیاد شد آن زرع خشکیده میشود همچنین معاصی همینکه
زیاد شد ایمان را تلف میکند و معرفت و بجا آوردن طاعات موجب زیاد
شدن ایمان است و آن بمنزلهٔ زرع است پس باید مؤمن ملتفت باشد و
اعمال صالحه را بجا آورد و بداند که انیس اوست بعد از وفات چنانچه در
بعض اخبار وارد شده مضمونی که حاصل معناه آن اینستکه هنگام مردن مجسم
میشود نزد او سه چیز مال و عیال و اولاد و عمل رو میکند بمال و میگوید که در دار
دنیا در تحصیل تو بسیار زحمت کشیدم و حال وقت درماندگی است تو با من
چه خواهی کرد میگوید من متعلق بدیگران شدم و ترا از من بهرهٔ بجز یک
کفن نیست پس رو میکند بعیال و اولاد خود و میگوید من در بارهٔ تو زحمت کشیدم
و عمر خودرا صرف شما کردم حال روز درماندگی است شماها از برای
من چه خواهید کرد آنها گویند ما ترا میبریم درمقبره دفن میسازیم وزیاده
از ما بر نیاید پس رو میکند بعمل خود که در دنیا در حق تو بسیار مسامحه مینمودم
و در بارهٔ تو زیاد تقصیر نمودم حال روز درماندگی است تو چه خواهی کرد
در جواب گوید که من انیس تو میباشم در هر حال و با تو میباشم در هر مکان پس

عمل او با اوست اگر نیکست بصورت نیک و اگر بد است بصورت بد مجسم
وبا او مأنوس است و اینکه نوشته‌اند که در قبر مار ها و عقربها است همه
اعمال تو اند پس عمل خودرا نیک‌نما تا انیس خوب داشته و از بد احتراز
داشته باش و همچنین عمل است که بترازوی اعمال سنجیده میشود خوب
بهشت خوب و بد بهشت بد و این اجسام خوب و بد را با یکدیگر می‌سنجد
و از اینجهت که بعضی اعمال خیر هستند که در وزن زیاد سنگین است
در ترازوی اعمال مثل خلق نیک و روزهٔ هوای گرم و کلمهٔ طیبه **لا اله الا الله**
در حدیث است که آسمانهای هفت گانه را و هرچه در آنهاست با زمین‌های
هفتگانه وهرچه در آنست دریک کفهٔ ترازو بگذارند و کلمه طیبه توحید را
در کفه دیگر ترازو هر آینه این کلمه برآنها سنگینی خواهد نمود وهمچنین
ذکر صلوات چنانچه در احادیث متعدد وارد است که می‌سنجند اعمال حسنه
مؤمنی را با اعمال سیئه او پس سیئات او برحسنات او سنگینی میکند پس
میگذارند در کفه حسنات او صلواترا که بر من فرستاده است پس سنگینی
میکند و همچنین است سقط هر فرزندی که سقط شود در قیامت هرگاه
حسنات والدین او سبک باشد او گذارده شود در او وسنگین شود و از اینجهت
است که جناب رسول (ص) فرمودند **تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی**
اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط وشاید فقره سقط همین باشد
پس فوائد عمل صالح اجمالا معلوم شد عبدالله بن سلام از جناب رسول صلعم
سؤال نمود که بچه چیز در بهشت درجات بهشت را تقسیم می‌نمایند فرمود
باعمال صالحه پس مؤمن حسب المقدور در آن سعی نماید تا به ثمرات او
رستگار گردد اینست که در فقرهٔ دعای امروز است **اللهم اهدنی فیه**
لصالح الاعمال یعنی خداوندا مرا هدایت فرما در این ماه باعمال صالحه و
شاید مراد بهدایت در این ماه ایصال الی المطلوب باشد یعنی خداوندا
مرا برسان در این ماه باعمال صالحه و همینکه شخص مرتکب اعمال صالحه
شد کم کم مقرب درگاه الله خواهد شد و بدان واسطه حوائج و آمال او
صورت خواهد گرفت و دعوات او بهدف اجابت مقرون میگردد چنانچه در
فقرهٔ دیگر است **واقض لی فیه الحوائج والآمال** خداوندا برآور برای
من در این ماه آرزوها و حاجتها را ای کسی که محتاج نیستی بتفسیر وسؤال
بلکه خود عالمی و همه نیک شئن حالتست و الا این درگاه درگاهیست
که کافر و بت‌پرست را محروم نکرده ولی عمده چیزی که طالب استجابت
دعا باید او را تحصیل کند انقطاع از خلق و توجه کل بحضرت باری است
همینکه اینحالت پیدا شد استجابت حاصل میشود لامحاله **چنانچه ذکر**
کرده‌اند بت‌پرستی بود هفتاد سال بت‌پرستی مینمود بعد از هفتاد سال او
را حاجتی پیدا شد بنزد بت هفتاد مرتبه یاصنم گفت جواب نشنید مأیوس

شد یکمرتبه یاصمد گفت دودفعه لبیک شنید غروش درملکوت اعلا شد که
خداوندا هفتاد سال است بت میپرستد هفتاد مرتبه یا صنم گفت جواب نشنید
یکدفعه یا صمد گفت دودفعه جواب فرمودید خطاب رسید [illegible] که
عقل شما قاصر است اگر منهم جواب بندهٔ خودرا ندهم پس او چیکند و فرق
بین من و این بت چه چیز است؟ پس همینکه انقطاع شد استجابت مترتب
و اینکه صوم حقیقی روزه گرفتن از غیر حق است چنانچه در اول دعا ها اشاره
شد و در نماز عمده چیزیکه مطلوب است توجه کلی است بحقتعالی واگرچه او
را در شروط نماز ذکر نکرده اند ولی اورا بجهت عسر و حرج شرط صحت
ندانسته اند ولی شرط کمال دانسته اند حال از این گذشته مردم شرائط ظاهره
را هم رعایت نمینمایند چه از جمله مقارنات نماز تکبیرة الاحرام است و در
آن چند چیز است: اول - قیام با شرائط آن دوم - آن را بعد از نیت
گفتن سوم - قصد احرام نمودن که قصد او این باشد بعد از این تکبیر داخل
نماز میشود چهارم - تعیین آن اگر شش تکبیره مستحب را بگوید پنجم -
صحیح گفتن ششم - قطع همزهٔ آن که اظهار آن باشد واما بلند کردن دست
در آنحال مستحب است هفتم - رعایت تمام مقدمات نماز در آن حال ملاحظه
کن غالب مردم را که آنرا در حال قرار نمیگویند بلکه حین نظر را در حال
گفتن آن میشایند و این درست نیست، اضاف بهمه این نماز هائی که نه
ظاهر دارد و نه باطن چگونه سبب رستگاری و قرب میشود و باین جهت
که بعد از نماز آنچه دعا کنی مستجاب نمیشود و حال آنکه هر کسی را بعد از
فریضه دعاء مستجابی هست پس بمانکه اداء فریضه نشده است و الا دعا
مستجاب میشود مثل روزه‌ها در **حدیث است که** هر روزه داری را وقت
افطار دعائی مستجاب هست پس کو این دعاهای مستجاب؟ و [illegible]
میشود؟ نه والله! بلکه روزه روزه نیست و الا توجه بخداوند موجب
نجات از شدائد است چنانچه در ابواب معجزات جناب امام حسن ع ذکر
کرده اند که پادشاه شهر ختا را دختری بود در غایت حسن و جمال و
خواستگار بسیار داشت و پادشاه را وزیری بود که پسری داشت صاحب جمال
و قرار فیمابین پادشاه و وزیر چنان شد که دختر را بعد آن پسر در آورند
وزرای دیگر حسد بردند در این باب خواستند چارهٔ بکنند روزیکه پادشاه
شراب خورده بود ایشان فرصت غنیمت شمردند در حالت مستی باو گفتند
شب دختر ترا پسر وزیر را بقصر میطلبد و با یکدیگر صحبت میدارند پادشاه
در غضب شد ایشان را بقتل رسانید چون بهوش آمد خودرا و اهل عطارا
عزادار دید بدست بیتابی گریبان صبر را پاره نمود خاصان خودرا طلب
نمود و اطباء را جمع کرد که چارهٔ درد مرا بنمائید و الا اهل شهر را

بقتل رسانم .

در آن جمع پیری بسخن درآمد و گفت :

ای پادشاه غضب بر سلطان خوش نباشد ذخترت کشتن ثمری بدان مترتب نیست و زنده کردن مردگان از طاقت بشرخارجست و اگر چاره این کار بشود بدست حسن بن علی بن ابیطالب ع است که سبط رسول(ص) و خلیفه اوست پادشاه از این کلام مسرور شد نامهٔ در نهایت ذلت خدمت آنحضرت نوشت وطلب نجات نمود دا از آن بلیه از آن بزرگوار نمود که چه شود در این ولایت قدم رنجه فرمائید بلکه بنفس مسیح خود این دو کشته را زنده فرمائی و اهل یکولایت را از کشتن برهانی پس نامه را بهیک مسرعی داد و بجانب مدینه خواست روانه‌اش کند پیر پرسید تا مدینه چقدر راهست گفت یك ماه قاصد را گفت میخواهم مسافت را سه روزه رفته و سه روزه باز آئی ؛ قاصد با خود گفت این امریست محال و اگر هم مخالفت کنم کشته میشوم و اگر بروم چگونه بروم ؛ ولی بجهت نجات اهل شهر بیرون رفت توجه بدرگاه حق نمود دست نیاز بدرگاه بی نیاز برداشته از سبب ساز اصلاح آن امرمشکل را خواست واشك او برصورتش جاری شد که ناگاه دید آفتابی ازجانب صحرا طلوع وصحرا بنور جمالش روشن شده نزد او آمد و نامه را از اوطلب نمود خواست عذر آورد آن بزرگوار قضیه را نقل وفرمود منم حسین بن علی بن ابیطالب ع برو ملکرا خبر ده که مقصود تو حاصل شده همینکه قاصد این بشارت را بپادشاه داد باسایرین خدمت آن حضرت آمده ازشوق میگریستند و از این خبر مسرت اثر ازدحام خاصی شد پس سبز پوش جنن آن‌جا اشاره باوردن آن دو مقتول نمود چون آنها را آوردند آن بزرگوار دو رکعت نماز کرد و دست بدعا برداشت و حیات ایشان را از حضرت حی قیوم خواست و فوراً زنده شدند و برخاسته نشستند که خروش از آن خلق برخاست وهمهٔ ایشان درك سعادت اسلام را نمودند **ای حسن بن علی** چنانچه از مدینه بخدا آمدی جهت زنده کردن عروس و داماد و مسرور کردن اهل آن شهر چه میشد از بهشت بکربلا میرفتی بجهة زنده کردن نوداماد خود ومسرور کردن آن عیال دربدر و آن عروس خونین جگر اما فدای مقام و مرتبهات شوم بجهت این مرحله تعویذ بر بازوی فرزندت بستی که روز عاشورا بگشاید و بر طبق آن رفتار نماید چون گشود دید نوشته است نوردیده قاسم چون در کربلا به‌بینی عمت را غریب وتنها از دست ازیاری او برنداری وسعی نمائی وجان خود را در راه عمت فدا کنی تا سعادت ابدی دریابی چون این تعویذ را خواند بنزد عم بزرگوار آمد وچون آنحضرت نظر بخط برادرخود نمود آهی از ته دل برکشید و گویا

فرمود برادر سر برداز و ببین که چگونه غریب و تنها مانده‌ام و آنقدر گریست که ضعف نمود چون بحال آمد در مقام تدارك عروسی برآمد **اماچه‌عروسی!!** که عوض شادی همه گریه کنان عوض هلهله همه مویه کنان عوض نثار عروس همه خاك بر سر کنان و عوض جامه که برسر عروس افکنند مقنعه از سر شمر بود عوض زینت کردن داماد بدن او را پایمال سم ستوران نمودند

الالعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس هیجدهم ــ دعای روز هیجدهم

در ثواب آن مذکوراست که هر کس این دعا را در این روز بخواند حقتعالی باو ثواب هزار پیغمبر عطا فرماید واما نماز شبرا درضمن اعمال آن اشاره خواهد شد دعا امروز اینست **اللهم نبهنی فیه لبرکات اسحاره و نور فیه قلبی بضیاء انواره(۱) وخذبکل اعضائی الی اتباع آثاره بنورك یا منور قلوب العارفین** ترجمهٔ این دعا موقوفست بیان اینمطلب که از احادیث متعدده مستفاد میشود که چهار ساعت در شبانه روز بهترین ساعاتست و دعا در آن مستجابست : **اول** ساعت اول روز که اول طلوع فجر باشد که آنرا (قرآن‌فجر) گویند وحقتعالی درقرآن اشاره فرموده‌است «ان قرآن الفجر کان مشهوداً» یعنی مشهود ملائکه شب و ملائکه روز است واز اینجهت است که نماز صبح هرگاه در اول طلوع ادا شود دوجا نوشته میشود یکی دردیوان اعمال شب ویکی در دیوان اعمال روز از اینجهت استکه برچهار نماز دیگر افزوده شد اما بر نماز صبح افزوده نشد چون دو رکعتست ولی هرگاه در اول وقت بشود چهار رکعتست پس هرگاه کسی

---

۱ ــ **دربیان فرق میانهٔ نور و ضیاء است** : (فی المجمع) النور کیفیة ظاهرة بنفسها مظهرة لغیرها والضیاء اقوی منه واتم ولذلك اضیف للشمس وقدیفرق بینهما بان الضیاء ضوء ذاتی والنور ضوء عارضی (انتهی) از این عبارت دوجهت درفرق میانه ضیاء و نور معلوم میشود یکی آنکه ضیاء اقوی و اتم از نور است یعنی روشنتر است دیگر آنکه ضیاء روشنی ذاتی واصلی است و نور روشنی تبعی وعارضی است و گویا هردوجهت را از آیهٔ شریفه «وهوالذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا» استفاده نموده‌اند زیرا که روشنی شمس را بضیاء تعبیر فرموده و روشنی آن اتم و اقوی است وهم ذاتی واصلی وروشنی قمر را بنور تعبیر فرموده که هم ضعیف است وهم تبعی وهم عارضی ومراد از ذاتی آنستکه بدون واسطه منتهی شود بعلة العلل ومراد از تبعی وعارضی آنستکه مع الواسطه منتهی شود بعلة العلل

در آن حین بجا نیاورد خودرا از آن محروم کرده‌است **دوم** وقت ساعت زوال و از اینجهت **که درحدیث وارداست** فتحت شماورد دعاوا در وقت وزیدن بادها ووقت گردیدن سایه‌ها **سوم** ساعت اول شب که وقت معروست و اورا غفیله مینامند که وقت غفلت شیاطین است و از اینجهت که نماز غفیله درآنوقت وارد است واین نمازرا برای قضاء حوائج واصلاح مفاسد و اداء دیون ازمجربات است وآن دو رکعت است رکعت اول بعداز حمد آیة «وذوالنون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلك ننجی المؤمنین» ودر رکعت ثانی بعدازحمد آیة «وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر والبحر و ما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین» ودر قنوت این دعارا بخواند:

«اللهم انی اسئلك بمفاتح الغیب التی لایعلمها الا انت ان تصلی علی محمد وآل محمد» وبعد ذکر حاجت کند ـ چون اغلب مردم از عربی عاجزند وگفتن بفارسی احتیاطست چنین گوید:

و ان تقضی لی حوائج الدارین و تصرف عنی شر الدارین اللهم انت ولی نعمتی والقادر علی طلبتی وتعلم حاجتی فاسئلك بمحمد وآله علیه وعلیهم السلام لما قضیتها لی یاارحم الراحمین

درفضل این نماز همین کافیست که در جائی دیدم بعد از اینکه یزید از کرده‌های خود پشیمان شد ازسید سجاد چیزی‌خواست که موجب تخفیف اعمال او شود آنحضرت فرمود مگر آنکه نمازغفیله بفریاد تو برسد جناب زینب خاتون عرضکرد ای نور دیدهٔ برادر این ملعون با وجود این همه بدیها که باما نمود شما باو تعلیم میفرمائید؟ آن بزرگوار فرمود موفق نمیشود، و چنانچه شد هروقت خواست بجا آورد بدرد مبتلا شد ونتوانست بجا آورد ـ شرط نیست در آن باقی‌بودن سرخی بلکه‌هروقت از شب که نماز مغرب را بجا آورد قبل ازنماز عشا میتواند بجا آورد واین ساعت شریفی است وتوبه آدم دراین‌وقت بدرجهٔ قبول‌رسید **چهارم** ساعت سحراست وچون این ساعات بهترین اوقاتست ودعادر آن مستجابست خداوند بجهت رأفت درحق بندگان خود درآن امر بنماز که افضل طاعاتست بعداز ایمان فرموده ولی باز ازراه مرحمت چون‌وقت نمازسحر که نماز شب باشد هرگاه امرحتمی بآن میفرمود اغلب بواسطهٔ غلبه خواب‌درحرج میافتادند واز بسیاری ترك میشد بآن‌واسطه‌مستحق عذاب میشدند لهذا فضل اورا بواسطهٔ شرافت وقت زیادفرمودولی امرحتمی بآن نفرمود بلکه‌جناب پیغمبرص که افضل موجودات بودواجب فرمود پس معلوم‌شدواجب کردن نمازدر این اوقات مخصوصه

ولی بازبرحمت خود وسعتی درآنها مقررداشته که بندگان درحرج نباشند وچه خوبست که شخص رعایت این ساعتها را بنماید ونمازهارا در آنها بجا آورد خاصه وقت سحررا که اشرف‌اوقات است دومدح این‌همین‌بس که بعداز اینکه اولاد یعقوب از آنچه بایوسف کرده بودند پشیمان‌شدند از یعقوب خواستند برای ایشان طلب آمرزش کند فرمود **سوف استغفر لکم** دربعضی تفاسیراست که مقصود ازوقت سحر یاسحری که‌مخصوص شب‌جمعه بود ودر احوال اسمعیل‌صادق الوعد **مذکوراست** بعداز آنکه برخورد در بین راه بمؤمنی که میرفت نزد پادشاه بجهة حاجتی با اسمعیل وعده کرد درمکانی که باوملحق شود چون اسمعیل بآن‌مکان رسید آن مؤمن که نزد پادشاه رسید فراموش کرد آن‌وعده را که با اسمعیل کرده بود واسمعیل در آن‌مکان بجهة‌وعده با آن‌مؤمن توقف نمود تامدت یکسال‌خدا در آن‌مکان چشمهٔ آبی ودرختی برای‌او آفرید تابعداز یکسال‌پادشاه ووزیرو آن‌مؤمن‌از آنجا عبور کردندچون آن‌مؤمن‌اسمعیل‌را دیدمتذکر شد گفت توهنوز اینجائی فرمود بلی ولی حقتعالی برایم‌من این‌درخت وچشمهٔ آب‌را خلق فرموده

چون پادشاه از آن واقعه اطلاع حاصل کرد وزیر تکذیب اسمعیل نمود و گفت من بسیاراز اینجا عبور کرده‌ام واسمعیل اینجا نبوده واین‌چشمه ودرخت هم‌نیست در اینجا نبوده؛ اسمعیل عرضکرد پروردگارا بگیر از او بعضی از نعمت های بزرك خود را فوراً دندان های او ریخته شد وزیر اظهار ندامت کرد وخواهش کرد که دعا کند دندانهای اوبر گردد اسمعیل وعده فرمود دعا خواهم کرد ومقصود او سحر بود چون آن‌حالتی که اول داشت بعد نداشت لهذا وعدهٔ سحر داد چه اثر حالت دعا همیشه سحر است واگرنباشد باید درسحردعا کند که‌برکت وقت اجابت‌حاصل‌شود

پس شرافت وقت‌سحر ازاین‌حدیث معلوم شد دعائی که‌در آن میشود اگرمشتمل برحالت‌تام باشد ببرکت سحر دعامستجاب‌میشود **وعزیزمن** در احوال این‌اسمعیل ذکر کرده‌اند چون مبعوث شد برای هدایت قوم‌خود درمقام اذیت او برآمدند وزنده پوست اورا کندند؛ حقتعالی ملکی که نام او سطاطیل بود نزدش فرستاد که بهر نحوی که او میخواهد ازقوم او انتقام بکشد در جواب فرمود من بتعلیم الهی دانسته‌ام که آخرالزمان پیغمبری میآید نام‌او محمدبن‌عبدالله‌ص است وحقتعالی باو فرزندی کرامت کند که نام‌او حسین‌ع است اورا بالب‌تشنه وشکم گرسنه شهید می کنند واورا زنده میفرماید وقصاص خون‌خود و کسان خود را از آن ها میکند میخواهم حقتعالی مقررفرماید‌با او زنده شوم‌و بدنیا بر گردم‌حقتعالی خواهش اورا قبول فرمود واز کسانیکه درخدمت‌جناب سیدالشهداء ع زنده‌خواهند

شد آن بزرگوار است عزیز من حقتعالی غضب فرمود بر قوم اسمعیل جهت
این که پوست سر اورا زنده کنده بودند و حال آنکه مقام او کجا و مقام
ابی عبدالله ع کجا زینت عرش بود و سید جوانان بود و جگر گوشه رسول
ص بود باوجود آن سر مطهر اورا بر سر نیزه کرده شهر بشهر گردانیدند
آیا جگر شیعیان شکافته نمیشود که آنرا در مجلس شراب در طشت طلا
گذارده و باوجود آنکه قرائت قرآن میشود یزید با چوب خیزران اشاره
بر لب و دندان وی نمود **مجملا** برکت سحر نه بقدریست که بتوان بیان
نمود و اگر شرح زیاد بنویسم مقصودهای دیگر از دست میرود کفایت میکند
در مدح او آنکه باوجود آنکه جناب رسول ص اشرف کائنات بود و سید
مخلوقات بود بر او واجب بود قیام سحر و نافلهٔ شب و سبب آن این بود که
چون آن بزرگوار واسطهٔ خلق بود و سحر وقت نزول فیض بوده **لهذا** بر
آن بزرگوار واجب بود قیام سحر که کسب فیض از مبده نماید و از آن بزرگوار
بخلق برسد پس مؤمنان باید اینوقت را غنیمت شمارند و انس با پروردگار
را مقدم دارند بر انس بر محبوبهای ظاهر چنانچه در حدیث مشهور وارد
است که خداوند خطاب فرمود بموسی که دروغ میگوید کسیکه ادعا میکند
دوستی مرا و شبها مانند مردار میخوابد آیا دیده‌ای که دوست طالب دیدار
و انس با دوست خود نباشد پس همهٔ سحرها مغتنم است خاصه سحر های
شبهای اینماه که هر شبی خداوند هفتاد هزار گناهکار را میآمرزد پس باید
سحر برخیزد و با پروردگار خود انس گیرد و از معاصی خود استغفار
نماید خاصه در سحر این شب بلکه در تمام این شب که فضل آن بسیار است
چنانچه انشاءالله در مجلس بعد اشاره میشود و از این جهت است که در فقره
اول دعای امروز است **اللهم نبهنی فیه لبرکات اسحاره** یعنی خداوندا
مهیا فرما مرا در این ماه از برای درک کردن برکتهای سحرهای اینماه زیرا
که واضحست که هر گاه سحرها را برخاست و در آنوقت مناجات با قاضی
الحاجات نمود قلب او نورانی خواهد شد و کدورت از قلب او رفع میشود
باید مؤمن طالب باشد که قلب او منور شود زیرا قلب همینکه نورانی شد
سینه مشروح میشود و هموم و غموم بر آن مستولی نمیشود و حوادث دنیا بر
آن صدمه نمیزند و لذت از نعمتهای حق میبرد و خورده خورده حب دنیا از دل
او بیرون میرود و عارف باسرار میشود چنانچه هر گاه تاریک شد گرفته میشود
و هموم حاصل میشود بلکه نورانیت قلب اسبابی دارد و از آنجمله است بیداری
و مناجات در سحر و از آنجمله روزه نمی بینی قلب در طرف عصر چه نورانیت
و صفائی دارد در قلب خود حس میشمائی گویا هیچ غصه نداری چنانچه از
آنجمله است قلت اکل و گریه و قرائت باخضوع و نماز باحضور قلب و از

آن جمله است بقبرستان رفتن اینها هریك نورهستند که قلب را روشن
مینمایند اینست که فقرهٔ ثانیهٔ ایندعاست و روشن فرما خدایا قلب مرا در این
ماه بروشنی روشنی های اینماه یعنی آن چیزهائیکه باعث روشنائی قلب
میشود بجا آورده شود تا قلب روشن شود و چون از فوائد صفای قلب و نور
آن ملتفت شدی بفوائد روزه است که در اوایل مجالس سابقا اشاره بآن
شد از ملتفت شدن تشنگی و گرسنگی صحرای محشر و تشنگی و
گرسنگی فقراء پس رعایت ایشان نماید و بداند استجابت دعا در اینماه
شده است پس زیاد تلاوت نماید اورا و بداند استجابت دعا را در این ماه
پس اصرار دعا در آن نماید وهکذا آثار دیگر اینماه شریف که هر یك
واضحست از آنجمله است که بداند روزه تنها امساك از مفطرات شرعیه
است بلکه روزهٔ حقیقی آنستکه همه اعضاء روزه باشد از آنچه خداوند
حرام فرموده و از آن بالاتر آنست که قلب او از غیر خدا روزه باشد و توجه
او از هر چیزی بخداوند باشد که معنی توحید حقیقی اینست زیرا که کلمهٔ
طیبهٔ **لااله الاالله** کلمهٔ توحیداست و معنی ظاهر آن اینست که نیست معبود بحق
غیر از خداوند بلکه مراوراست جمیع صفات کمال و او خالیست از جمیع نقایص و حقیقت
معنی او آنست که **لامؤثر فی الوجود الاالله** یعنی نیست مؤثری در وجود
غیر از ذات حق و همینکه دانست مؤثری در وجود نیست غیر از حق از جمیع مراتب شرك
محفوظ میماند که از آنجمله است ریا و آن بر دو قسم است یکقسم آن کفر است پس
آنست که عبادت را بجا آورد بجهت غیر خداوند و چنان داند که استحقاق پرستش
را دارد و این کفر باشرك جلی است و اما آنچه فسق است آنست که عبادت کند از
برای غیر خدا ولیکن بداند که او مستحق پرستش نیست و مستحق پرستش ذات
حقست ولی شیطان با خیالات فاسده اورا واداشته برانیکه عبادت از برای
غیر خدا بجا بیاورد و این از معاصی کبیره است و موجب فساد عبادتست ولی
در آن تفصیلی هست و آن اینست کههر گاه ریا در عبادت کرد نماز فاسد
میشود اگرچه بجزئی از اجزاء نماز باشد چه جزء واجبی یا مستحبی باشد
اگرچه یك تکبیر باشد اما هر گاه وضو یا غسل یا تیمم باشد پس آنجزء
که در آن ریا شده اعاده نماید بقصد قربت و اعاده اجزاء سابقه نمیخواهد
بشرطی که موالات باقی باشد و هر گاه ریا در روزه باشد تمام روزه
فاسد است اگرچه در جزئی از اجزاء آن باشد و هر گاه در ادعیه و قرائت
قرآن باشد از آن محل که در آن ریا شده باشد فاسد است باید ثانیا بجا
آورد هر گاه بخواهد ثواب عمل را درك نماید **مجملا** ریا چه کفر و چه شرك
آن باشد و چه فسق آن ناشی از توحید حقیقی نداشتن است چه هر گاه توحید
و دانست که مؤثری در وجود بغیر از ذات حق نیست دیگر چگونه توجه بغیر

او میشاند وبعد از آنکه توجه او باشد من جمیع الجهات اومعین خواهد بود
وباعانت او اصلاح امردنیا وآخرت هردو خواهند شد واز اینجهت است که
درفقرهٔ سیم دعای امروز است **وخذ بکل اعضائی الی اتباع آثاره** یعنی
بگیر خداوندا همه اعضاء مرا بمتابعت کردن آثار ایشان شریف یعنی وادار
همه اعضا مرا که هر کدام بروفق آثار ایشان بنحویکه ذکر شد رفتار نمایند
ختم مینمایم این مجلس را بذکر آن حدیث شریف که مؤید از برای این
مطلب است وارد شده است که روزی جناب امیر بخانه آمد دید که فاطمه ع
در شدت مرض و التهاب تب است سر آن مظلومه را بدامن گرفت بر رخسارهٔ
نحیف او میگریست ومیگریست فاطمه چون بهوش آمد آنجناب فرمود چه
میل داری آن معدن حیا عرض کرد چیزی را از شما نمیخواهم آن جناب ثانیا
فرمود آن مظلومه عرضکرد که پدرم فرمود هر گز از شوهرت چیزی که خواهش
مکن مبادا خجالت بکشد آن جناب فرمود بحق من آنچه میل داری بگو
عرض کرد حال که قسم دادی اگر اناری باشد خوبست آن جناب بیرون
تشریف برده از اصحاب جویای انار شد عرض کردند فصل او گذشت مگر
آنکه چند یوم قبل بجهت شمعون یهودی چند دانه از طائف آوردند آنجناب
بدر خانه شمعون رفت دق الباب کرد شمعون بیرون آمد عرضکرد چه
باعث است آستانه مرا روشن فرمودی آنجناب فرمود شنیده‌ام که اناری
ازطائف بجهت تو آورده‌اند چنانچه چیزی از او باقی است یکی بمن بفروش
که میخواهم بجهت بیمار عزیزی عرضکرد آنچه بود مدتیست فروختم
آنجناب بعلم امامت میدانست یکی باقیست فرمود برو درخانه تفحص کن
شاید باقی باشد و تو مطلع نباشی عرض کرد که از خانه خود مطلعم زوجه‌اش
پشت در ایستاده بود از حکایت مطلع شد گفت ای شمعون یك انار ذخیره
کرده‌ام آنگاه آنرا نزد آنجناب آورد آن بزرگوار چهاردرهم داد به
شمعون شمعون عرضکرد قیمت انار نیم درهم است فرمود این زن بجهت
ذخیرهٔ نفعی بنظر داشته است سه درهم ونیم زائد از او باشد آنجناب برداشته
روانهٔ خانه شد دراثناء راه صدای ضعیفی شنید از عقب آن صدا رفتند تا
داخل خرابه شد دید شخص اعمی مریض افتاده از شدت مرض مینالد آن حضرت
ببالین او نشست سر اورا در کنار گرفت پرسید اکمرد چند یوم است که مریضی
عرض کرد ای جوان صالح از اهل مدائنم و بسیار بمرض مبتلا شده‌ام مدتی
است اینجا آمده‌ام که خدمت امیرمؤمنان برسم در اینجا مریض شده‌ام آنجناب
فرمود چه میل داری گفت هر گاه انار باشد بسیار مایلم فرمود یك انار بجهت بیمار
عزیزی تحصیل نموده‌ام حال نصف اورا بتو میدهم و نصف را بجهت او
نگاه میدارم آن جناب بدست مبارك انار را دو نیم نمود بدهان مریض

میریخت تا نصف تمام شد آنگاه فرمود دیگر میل داری عرض کرد هر گاه
نصف دیگر را احسان نمائی امتنان است آنجناب سر خود را بزیر انداخت
بنفس خود خطاب نمود یا علی این مریض در این خرابه غریب وفرو افتاده
از اینجهت رعایت او سزاوار است شاید بجهت فاطمه ع خداوند بوسیلهٔ دیگر فراهم
نماید پس آن نیم دیگر را باو داد آنجناب متفکر بود که آیا جواب فاطمه ع
را چگونه بعد از آنکه اورا وعده انار داده باشد آهسته آهسته از خرابه
بیرون رفت تا آنکه بدرخانه رسید حیا میکرد داخل شود اول سر پیش
برد که ببیند آن مظلومه در خوابست یا بیدار دید آن مظلومه عرق کرده
وطبقی از انار در نزد او میباشد که جنس انار دنیا نیست تناول میفرماید پس تعجب حال
داخل گردید از واقعه جویا شد عرضکرد یا بن عم شما که رفتید زمانی نگذشت
عرق کردم ناگاه دق الباب شد فضه رفت دید شخصی بدرخانه طبق انار آورده
که اینرا جناب امیر ع داد ـ یا علی نمیدانم با آن مرحمت کجا بودی در
شهر شام که نالهٔ فرزند بیمارت علی بن الحسین را بشنوی واورا بفریاد رسی
نه دوائی نه غذائی در آن خرابه داشت بلکه سایه که در آن استراحت کند
نبود حکایت منهال بن عمر و کوفی بر آن شهادت میدهد میگوید دیدم آن
بزرگوار را که از خرابه بیرون میآید بعد از سؤالات بسیار عرضکردم که حال
بکجا میروی فرمود در اینجا که مارا منزل داده‌اند سقف ندارد میروم سایه را
پیدا نمایم نمیدانم دنیا چه کرد بآل محمد ص بلی ایشان از او گذشتند که
هرچه صدمه بود بر ایشان وارد میآمد با آنکه فتح هر مهمی و فریاد رسی
بدست ایشان بود زیرا که ایشان در ولایت مطلقه مربی کل موجودات نفوس
جزئیه بودند چون مثل روح نسبت بعالم مثل آفتاب است باشراقات و افاضات مربی
کل نفوس بودند واز آن تعبیر بروح القدس در اخبار شده واین روحی است که صاحب
مقام علم و حکمت است در حدیث بکلمة الهیة تعبیر شده و حکما اورا نفس کل
مینامند واز اینجهت بود که رفع شدائد نشد مگر بتوسل ایشان و معذالك
زندگی کردند در دنیا بنوعی که شنیده‌اید که فرش جناب امیر ع در خانه
پوستی بود که روزها شتر برروی او علف میخورد و شبها با فاطمه ع بر
روی او میخوابیدند و بالش ایشان برگ خرما بود وچادر فاطمه بنا بر حدیث
صحیح دوازده موضع او از لیف وصله داشت وخود جناب امیر ع با اهل کوفه
فرمودند که این جامه را از بسکه به پینه‌دوز داده‌ام وصله نماید از وصله
کننده خجالت میکشم گفتند یا علی برو بینداز این جامه را که این جامه را
هیچ صاحب الاغی راضی نمیشود که جل الاغ نماید خوراك آنجناب نان
خشك وبرسبوس در انبان مهمور واز او سبب پرسیدند آن جناب اشاره به
حسین ع نمود که از خوف آنکه مبادا روغن داخل آن نماید **راوی گوید**

گفتم بفضه چرا افسوس از اینان این مرد پیر نمیگریه گفت خود نهی فرموده
ازاینجهت بود که درمنزل امشب که شب نوزدهم است ام کلثوم بجهت افطار
طبقی نزدآن بزرگوار گذارده که در آن دوقرص نان و یک کاسه شیر و
قدری نمک بود همینکه ازنماز فارغ شد نظر نمود بآن و سر مبارکش جنبانید
و گریست تا آنکه محاسن او تر شد فرمود یا ام کلثوم متی ابوک تناول
الخبز مع الادامین ام کلثوم میفرماید خواستم نمک را بردارم گفت
بحق من شیر را بردار شیر را بر داشتم نان خود را بانمک صرف نمود
ودرآن شب مشغول گریه وزاری وعبادت الهی بود و گاهی بیرون میآمدند
وباطراف آسمان نظر میکرد ومیفرمود صدق رسول الله در آن شب اهلبیت
خودرا جمع نمود وفرمود (اولادی واهلی فی هذه الایام تفقدونی) پیغمبر
را درخواب دیدم فرمود یا ابا الحسن انا مشتاق وانک قادم لنا فی العشر
الاخر من هذا الشهر در آنوقت صدای ناله عیال آنحضرت بلند شد چه شبیه
است اینمقام بروز عاشورا آنوقتیکه جناب سیدالشهداء آمدند عقب خیمه
وفرمودند زینب وام کلثوم بیائید مرا ببینید که دیگر مرا نخواهید دیدتا آخر
واقعه **الا لعنة الله علی القوم الظالمین**

تمام شد این مجلس و چون مقصود شرح دعای هرروز است لهذا دعا
شرح شد ولیکن مناسب دراین روز روزبیستم وروز بیست ودوم بیان شب قدر
است لهذا براین روز مجلس دیگر بر شرح دعاها افزوده میشود که بیان
آنها هم بشود ولی فقیر را بایدبدعای خیریاد نماید **پس این مجلس نوزدهم
است قال الله تبارک وتعالی انا انزلناه فی لیلة القدر**

بدانکه اولا این سورهٔ بسیار مبارکی است وخواص آن بسیار است از
آنجمله اکتفا میشود بذکر فضائل آن بآنچه در کتاب منهاج العارفین ذکر
شده هر که این سوره را بخواند چنان استکه همه ماه مبارک را روزه
گرفته است وشب قدررا احیا داشته است وهر که در نمازهای واجبی بخواند
خطاب میشود که عمل را از سر گیر گناهان گذشته تو آمرزیده شد وهر که
این سوره را بلند بخواند ثواب کسی را دارد که بشمشیر درراه خدا جهاد
نموده وهر که آهسته بخواند ثواب کسی را دارد که درراه خدا بخون خود
غلطیده باشد وهر کس ده بار بخواند خدا در از گناه اورا بیامرزد وهر که
دروقت خروج ازخانه خود این سوره را بخواند شیطان از او دور شود
وهر که این سوره را بخواند وحفظ کند چنان است که همه علوم را حفظ
نموده است ازحضرت امام محمد باقر ع منقولستکه این سوره گنج اهل فقر
وفاقه است ودر نزد هرفاقه ازقوائم عرش هفتهزار ملک طواف و تعظیم
میکنند هر که اینسوره را بر ذخیره خود بخواند ذخیره او محفوظ ماند و

هر که اینسوره را بشوید و آب آنرا بیاشامد خداوند نور چشم و یقین قلب
وحکمت نصیب او گرداند وهر مهمومی وصاحب قرضی ومسافری و مسجونی
بخواند بمطلب برسد واگر برزراعتی بخواند برکت نماید و اگر بروغن گل
بخواند وبشیرزن مخلوط نماید وبرپستی بمالد رفع بلغم کند وهر گاه
آینه آهن را خوب جلا دهند واین سوره را بر کوزه نوی بنویسد و بآب
وکسیکه لقوه داشته باشد بخانه تاریک داخل شود ومکرر بآن آینه نظر
کند باذن خدا شفا یابد و اگر این سوره را بر کوزه نوی بنویسد وبآب
باران بشوید و بخورد کسی دهند که درد جگر داشته باشد شفا یابد و
هر که درزوال آفتاب صد نوبت بخواند هرگز منافق نشود وهر که ارادهٔ
حج کند جامه نوی بپوشد وغسلی از آب بگیرد و سی وپنج دفعه این سوره
را بر آن بخواند و آن آنرا برجامه بپاشد وبعد از آن چهار رکعت نماز
بدو سلام بکند بحمد و سوره که خواهد وبعد از آن ازخدا مؤنه حج را طلب
نماید خدا اورا بحج برساند و **اما** معنی این سوره اینستکه بدرستیکه
ما نازل نمودیم این قرآن را درشب قدر وچه میدانی که چه چیزاست شب
قدر شب قدر بهتر است از هزار ماه نازل میشوند ملائکه باروح (۱) باذن
پروردگار ازجهت هر امری که درآن تقدیر شده و مشغول سلامند در
آن تا طلوع فجر ووضوح و حقیقت آن موقوفست ببیان چند امر که دراین
سه مجلس ذکر میشود انشاءالله تعالی **اول** اینستکه واضح است که مراحل
عبودیت وبندگی ازبرای حضرت حقست **دوم** حقیقت است **سوم** طریقت
مراد بحقیقت وصول بمقام قربست که اصل است ومراد بطریقت طریق رفتن
بمقام قرب است که راه برود تا بمقصود برسد واز تخلق باخلاق الله واتصاف
بصفات الله که بدین واسطه قابل رفتن بآن مقام بشود و فی الحقیقة اینمقام
تهذیب صفات وتصحیح ملکات است که اخلاق حسنه را شعار خود نماید واز
اخلاق ذمیمه احتراز نماید چه بدون آن قابل توجه بحق نخواهد بود زیرا

(۱) **قوله تعالی «تنزل الملائکة والروح»** صاحب مجمع البیان
میفرماید : والروح جبرئیل وقیل خلق من الملائکة لا یراهم الملائکة الا لیلة القدر
در مجمع البحرین میفرماید والروح فی قوله تعالی یوم یقوم الروح
والملائکة صفا — علی ما ذکر بعض المفسرین ملک عظیم من ملائکة الله تعالی
له الف وجه فی کل وجه الف لسان یسبح الله تعالی بسبعین الف لغة لو سمع
اهل الارض لخرجت ارواحهم لو سلط علی السموات والارض لابتلعهما من احد
شفتیه و اذا ذکر الله تعالی خرج من فیه قطع النور کامثال الجبال العظام موضع
قدمیه مسیرة سبعة الاف سنة له الف جناح یقوم وحده یوم القیمة والملائکة
وحدهم وهو قوله تعالی یوم یقوم الروح والملائکة صفا

که در آنحال از انسانیت خارج است و انسانیت بصورت نیست بلکه بصفات است هرگاه انسان صفات حیوانات را داشته باشد حیوانی است بصورت انسان چنانچه وارد استکه مردم‌شان صنفند بعضی شیر وبعضی گرگ و بعضی سگ وبعضی خوک و بعضی گوسفند اما شیر سلاطین و امرا میباشند که طالبند غلبه بریکدیگر را اما شغال کسانی هستند که ظاهر و باطن آنها مخالفست بایکدیگر و اما سگ آنها میباشند که اذیت مردم میکنند بزبان و لغو زبان اما گرگ تجار و کسبه‌اند که مدح متاع را میکنند هنگام فروختن و اما خوک آنها میباشند که اجابت میکنند هر دعوی را بهر چه میخواهی آنها را مثل زنا و لواط وغیر هما قبول میکنند اما گوسفند مؤمنین‌اند که خلق از ایشان منتفع میشوند مقصود از آن حدیث اینستکه بداند هر صورت انسانی آدم نیست تا انسان نشود منظور نظر حق نمیتواند بشود

ایعزیز چرا حیوانات محل فیوضات خاصه نمیشوند معلومست که نیست جهت آن الا صفات آنها پس هر گاه صفات آنها در انسان باشد همان مانع موجود است پس چگونه محل توجه حق میتوان شد مگر نشنیده‌ای حکایتی که در مصابیح القلوبست که شخص کاسی با صورت بد از راهی میگذشت ضعیفه خوشروئی هم از آن راه عبور میکرد نظر آن شخص بر او افتاد عاشق شد از عقب او روان شد آن زن چون اینرا دید از سبب پرسید در جواب گفت که تیر عشق ترا خورده‌ام از آن راهی که زنان را مکر غالبست گفت بیا او را برداشته بمنزل خود آورد ورفت وغایت زینت را نمود و آینه را مقابل خود و او نگاهداشت و گفت خودت انصاف بده که آیا مثل توئی سزاوار است که با مثل منی سر بری آن شخص دید که در بسیاری از صفات ضدیت دارد پس خود راه خود را گرفته روانه شد و دانست که مناسبتی فیمابین نیست پس بسر بردن باکسی فرع مناسبت است پس تو هم انصاف بده آیا با این صفات رذیله چگونه میتوان بود که منظور نظرهای حق بشود مگر نشنیده که اهل ایمان باوجود اینکه نظیف باطنی هستند بعد از اینکه امر میشود ازجانب رب العزة بدخول در بهشت اول داخل نهر کوثر میشوند وبعد از آن جمیع نقایص ظاهریه ایشان برطرف میشود و درحسن صورت مانند حضرت یوسف خواهند شد وثانیا داخل نهر سلسبیل میشوند وبعد از دخول در آن حسن خلقی پیدا میکنند بر مثال خلق جناب رسول ص وسبب این دو مرحله اینستکه درصفات ظاهریه و باطنیه مثل همنشین‌های خود شوند وقابل انس با آنها شوند مقصود ازاین تفاصیل اینستکه واضح شود که باوجود اتصاف شخص بصفات رذیله و تخلق او باخلاق ذمیمه محل توجه خاص پروردگار بیقیاس نتوان شد پس طالب مقام حقیقت باید در

مرحله تهذیب اخلاق وصفات برآید زیرا که آنچه از اخبار مستفاد میشود عبادات شرعیهٔ ظاهریه را باصفات ذمیمه یا قبول نیست یا قبول کامل نیست پس طالب نجات را لابد استکه اولا معارف دینیه را محکم نماید وبعد از آن مواظب خود باشد وعلم اخلاق را تحصیل نماید وبروفق آن رفتار نماید تا شایسته محل قرب شود و ترقی از برای او بواسطه اتیان باعمال شرعیه ظاهریه حاصل نماید و از این مرحله که گذشتی باید بروفق قانون شریعت مقدسه رفتار نمائی وعبادات مجعوله الهیه را بجاآوری در مقام اتیان آنها بروجه صحیح شرعی مسامحه ننمائی زیرا که زیاده واضحست که هر گاه درمقام اول صورت گرفت و عبادات شرعیه را بجا نیاورد حاصل نخواهد شد چنانچه از جناب رسول ص مأثور است که آن بزرگوار فرمودند که چهار طائفه داخل جهنم میشوند بیحساب **تارك الصلوة** اگرچه یکترکعت بوده باشد **مانع الزکوة** اگر چه یک دانه باشد **عاق والدین** اگر چه یک لحظه باشد **شارب الخمر** اگر چه یک جرعه باشد پس باید عبادات شرعیه را نیز بجا آورد وآنچه ذکر شد معلوم شد که عمده مقصود حقیقت است که لیاقت مقام قرب باشد وحصول آن موقوفست باستحکام معارف دینیه واتصاف باخلاق نیک واحتراز از اخلاق ذمیمه وبجاآوردن عبادات شرعیه واین سه مقام ازهمدیگر منفک نیستند وطالب سیر سلوك الی الله باید رعایت هرسه را نماید **مجملا** کلام دراین مقام طول کشید مقصود اینست که این سه مرحله را ذکر نمودم هریك ازقرآن مستفاد میشود و قرآن اصل همه وکلید هریکیست چه توحید ونبوت وامامت وعدل ومعاد وسایر معارف و اخلاق نیکو وبد وسایر فروع دین هریك از قرآن مستفاد میشود پس اصل نجات وریشه همه مقامات قرآن است وعلاوه کلام الله استو بواسطه صدور آن ازحضرت حق محترم ومکرم است وبعد از این انشاء الله درباره از وجوه وجهات احترام آن اشاره میشود زیرا که اگر بخواهم شرح دهم اینمطلب را ازمقصود خارج میشویم **مجملا** بعد از آنکه یافتی شرافت قرآن را و اینکه واسطه همه خیرات اوست **پس** البته آنوقت وزمانیکه قرآن در آن نازلشده است البته آنهم بواسطه او محترمست وبا شرافت وچون بنص قرآن نزول او درشب قدر شده‌است که (انا انزلناه فی لیلة القدر) یعنی بدرستیکه ما نازل کردیم قرآن را درشب قدر واین نحوه ازبرای غایت تعظیم شب قدر است نه اینکه آن بزرگوار بداند حقیقت شب قدر را **وایاك اعنی واسمعی یاجارة** خطاب بآن بزرگوار استولی مراد سایرینند پس فی الحقیقه معنی اینستکه چه میدانند خلق که چه چیز است شب قدر و تسمیه آن شب قدر اقوی دلیل وشاهدی است بزیادتی شرافت زیرا که ازبرای وجه تسمیه

آن بشب قدر بجهات متعدده است یکی آنکه قدر بمعنی تنگی است و از این
قبیل است آیهٔ شریفه **«وذاالنون اذ ذهب مغاضباً فظن ان لن نقدر علیه»**
یعنی یاد کن یونس را و اورا ذوالنون میگویند بوجوه متعدده یکی از آنها
اینستکه ذوالنون ماهی استکه یونس در شکم او قرار گرفت که یاد کن صاحب
ماهی را زمانیکه رفت از نزد قوم خود باغضب پس گمان کرد که ما باو
تنگ نمی گیریم کار را و از این قبیل است آیه شریفه «واما من قدر علیه رزقه»
یعنی اما کسیکه تنگ گرفته شده است روزی او پس باید انفاق کند از آنچه
خداوند اورا داده است وجه دیگر آنست که مراد بقدر شأن و منزلت باشد
زیرا که در فضلیت و شرافت او همین بس است که درهمین سوره تنصیص شده
است که **«لیلة القدر خیر من الف شهر»** یعنی شب قدر بهتر است از هزار ماه
و سبب آنرا چند چیز ذکر کرده اند یکی آنکه روزی جناب رسول(ص) از
برای اصحاب بجهت ترغیب ایشان بجهاد ذکر فرموده که در زمان سابق مرد
صالحی بود این سرح نام داشت و بسیار شجاع بود و در آن زمان پادشاه جابری
بود و اهل شهر و آن پادشاه همه از خدا بیخبر بودند آنچه آنمرد من باب
امر بمعروف و نهی از منکر ایشان را نصیحت می نمود مفید نیفتاد تا آنکه
بیرون شهر آمد و اسلحه درخود آراست نیگذاشت قافله از ایشان بجائی
رود و نه از خارج متاعی بجهت آن شهر بیاورند تا آخر الامر پادشاه لشکری
بجنگ او فرستاد و او مدتی با ایشان جهاد نمود بنصرت خداوند مغلوب
نمیشد آنمدت هزار ماه بود تا آنکه دیدند از عهده او بر نمی آیند درخفا
فرستادند نزد زوجه او فریفته نمودند که او را در وقت خواب دست و پا بسته تا
ایشان او را بگیرند وقتی آن مرد صالح درخواب بود آن ضعیفه طنابی
آورد و دست و پای آنمرد را بست او از خواب بیدار شد قوت کرد آن
طناب را پاره کرد از ضعیفه سبب پرسید ضعیفه گفت میخواستم شجاعت ترا
معلوم کنم که چقدر است درخفا نزد آن قوم فرستاد که طناب پاره او را
میکند زنجیر محکم بفرستید تا او را بسته باشم آنها زنجیری فرستادند
باز وقت خواب دست و پای آنمرد را بست بیدار شد قوت کرده زنجیر پاره
شد آن مرد گفت بهرچه ببندی پاره مینمایم مگر آنکه بگیسوی سر خودم
ببندی آن ضعیفه در وقت خواب اورا با موی سر او بست آن مرد بیدار شد
دید که اورا باموی سر خود بسته لهذا پاره ننموده آن ضعیفه اخبار نمود
آن جماعت آمدند آنمرد را گرفته گوش و بینی و لبها و دستهای اورا بریده
آوردند در پای قصر آن پادشاه بستونی بستند پادشاه آن روز را عید نمود
مجلس عیشی برپا کرد آلات لهو و لعب مهیا نمود مشغول شرب خمر شد و
از آن شراب برروی آن مرد پاشید آنمرد عرضکرد خداوندا اگر اعضای

مرا قطعه قطعه نمایند چون در راه تست سهل است ولی میخواهم قدرت
را برایشان ظاهر نمائی خداوند دعای اورا مستجاب فرموده ملکی بنزد او
آمده اورا مژده داد که خداوند اعضای ترا برگرداند قوت ده تا این
قصر بلرزه درآید و خراب شود و همه هلاک شوند آنشخص اعضای خود
را صحیح دید بقوت هرچه تمامتر آن ستونرا که باو بسته بود حرکت
داد قصر سرازیر شد و پادشاه و هرکه در زیر قصر بودند همه هلاک شدند
عزیز من اینجا فقرهٔ بیادم آمد دلم را کباب کرد این شرح را اگرچه اعضای
قطع شده آوردند اما زنده اورا بستون بسته شراب بر روی او پاشیدند
خداوند آنها را غضب فرموده و قصر اورا سرنگون کرد و آن اشقیا را هلاک
نموده اما درمجلس یزید که سر مطهر ابیعبدالله را در طشت طلا گذارده بوده
بیمار کربلا را غل بگردن در مقابل او نگهداشته عیال در بدر آن بزرگوار
را درمجلس نامحرمان جای دادند مجلس عیش برپا نموده مشغول شرب
خمر و شطرنج بازی شده بنابر بعضی از اخبار آن شرابرا در طشتی که سر
آن سرور در آن بوده میریختند آه آه که باینها اکتفا نکردند گاهی با چوب
خیزران اشاره بلب و دندان آن سر مطهر مینمود **مجملا** چون جناب رسول(ص)
این فقره را فرمایش داشتند اصحاب عرضکردند که کدام یک از ما را طاقت
این نوع جهاد است جبرئیل نازل شده این سوره را آورد که احیاء شب قدر
بهتر است از هزار ماه جهاد که این سرح نموده و این برکت خاتم النبیین
است وجه دیگر آنکه وقتی جناب رسول(ص) خواب تشریف داشتند از خواب
بیدار شدند درحالیکه فاطمه زهرا نزد آن بزرگوار بود مغموم و مهموم از
خواب بیدار شدند آن مظلومه سبب استفسار نمود در جواب فرمودند که در
خواب دیدم که بر منبر من میمونهای چندی بالا میرفتند مردم بر پای منبر
جمع بودند و آنها را اغوا مینمودند جبرئیل نازل شده عرضکرد که تعبیر
اینست بعد از تو جمعی از اشقیا امت از بنی امیه غصب خلافت خلیفه تو
علی بن ابیطالب را مینمایند مدت خلافت آنها هزار ماه طول میکشد این
موجب ملال آن جناب شد این سوره نازل شد که ما فرستادیم
قرآن را در شب قدر و چه میدانی که چه چیز است شب قدر شب قدر بهتر
است از هزار ماه یعنی این شب قدر که بتو عطا فرمودیم بسبب غصب خلافت
هزار ماهست و این بهتر است و اشاره بپاره وجوه دیگر در مجلس بعد که
متعلق بشب بیست و یکم است خواهد شد انشاءالله و شاید این باشد که قدر
بمعنی تقدیر باشد چون در شب قدر تقدیر امور بندگان میشود و باین واسطه
استکه احیاء آن وارد شده است با اعمال بسیار بلکه برکت اعمال صالحه
از برای ایشان خیر تقدیر شود و بیان جهت تقدیر و کیفیت آن انشاءالله در

مجلس بعد عرض میشود و پس از آنچه اهم است در این شبها احیاء است و مراد باین زنده داشتن شب است بیدار بودن تا طلوع صبح قربة الی الله پس باید ملتفت باشید خواب نروید و مشغول بلهو و لعب و کلام بیجا نشوید و در مجامع مؤمنین حاضر بشوید بلکه ببرکت اجتماع مؤمنین مقامی حاصل نماید زیرا که همینکه یکنفر در قومی مستحق نزول رحمت شد برکت او براهل مجمع نازل میشود چنانچه یکی از حکمتهای قرار دادن جمعیت همین است که اگر یکی از اهل جماعت نماز او مقبول شده دیگران هم بطفیل او مقبول شود ولی باید مراقب باشید که شب با بشر بطی را بحرف بیهوده نگذرانید و بعوض اینکه مستحق فیض شوید مستحق عذاب شده باشید و بعوض اینکه با او مصافحه و بر او سلام کنید از او متنفر باشید و بر او لعن نماید بواسطه دروغها و غیبتها که میکند نعوذ بالله از این اشخاص چه خوبست که بخوابند و از خانه های خود بیرون نیایند پس عمده مطلب بیدار بودن شب است با ترک معاصی بلکه حسب المقدور اشتغال حاصل نماید باعمال وارده در این شبها که هر کدام کلید چیزی است و خواصی دارد جداگانه چنانچه تاجر انواع تجارتها میکند شاید یکی از آنها منفعت نماید تا اینکه شاید یکی مقبول شود

واما بیان اعمال وارده در این شبها پس ذکر آن در این کتاب خارج از وضع آن است بلی مناسب است در این شبها بخصوص چون وسائط فیض محمد ص و آل محمدند صلوات بسیار فرستادن که اقلا دویست مرتبه که بعدد معصومین چهارده عدد باشد که انشاءالله توسط نزد خداوند نمایند و بتوسط ایشان فیضی شامل حال او شود ولیکن نه بقصد ورود در این شبها زیرا که بخصوص این عدد ندیده‌ام ولی فوائد آن بسیار است چنانچه لعن بر اعداء ایشان خاصه لعن بر قاتلین جناب امیر ع فوائد بسیار دارد و بخصوص در اینشب که نوزدهم است مضمر نه **اللهم العن قتلة امیر المؤمنین ع** وارد است بلکه در کتاب منهاج العارفین در سه شب نقل کرده است و البته بر مؤمن محب آن بزرگوار سزاوار نیست که اینشب شهادت آن بزرگوار باشد و بر قاتل آن بزرگوار لعن ننماید و حال آنکه ملائکه لعن نموده‌اند بر قاتل او چنانچه در کتاب ریاض الشهادة نقل نموده است که در چند حدیث رسیده است که رسولخدا ص فرمود شبی که مرا بمعراج بردند در ملکوت اعلی کسی را دیدم در دست راست عرش بر منبری از نور نشسته بود و قبه از یکدانه مروارید سفید بر بالای سر او نصب شده بود و بالای آن قبه سبزی بود که بیرون از اندرون او میشود که و باله کسی و فرشته بسیار کوچک چپ و راست او صف زنان در نهایت عجز و انکسار ایستاده بودند و نگاه ایشان برا و بود

با گردن های کج کرده پس گفتم الهی جبرئیلا این کیست که اینقدر جلال دارد گفت نزدیکش برو چون رفتم دیدم برادرم علی ع است پرسیدم از جبرئیل مگر علی در زمین بمعراج از من سبقت گرفته است گفت نه و لیکن قدسیان ملاء اعلی نظر بمحبت و دوستی فطری که با علی دارند از کمال شوق و عشق آرام نمیگرفتند و قوت و صبر و شکیبائی از ایشان رفع شده بود بزبان بی زبانی بدرگاه کبریائی رو آورده همگی استدعا نمودند که ما علی را هر روز نمیتوانیم به بینیم خداوند عالم این ملک را بصورت او از بقیه نور او در پیش عرش بالای بیت المعمور خلق نموده و جمیع ملائکه در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد مرتبه او را زیارت میکنند و بلقای او مشرف میشوند و تسبیح الهی بجا میآورند و صلوات برعلی میفرستند و ثواب آنرا هدیه بروح دوستان علی ابن ابیطالب میکنند و در این چه عجب است که رسولخدا ص فرمود بابی ذر غفاری که در هر یک از ارکان عرش هزار فرشته است که هیچ قسم عبادتی را متحمل نمیشوند مگر دعا کردن از برای شیعیان آن جناب و در روایت مذکوره این زیادتی هست که همین نسبت آن ملک بود ملائکه او را زیارت میکردند تا شب نوزدهم ماه مبارک رمضان که ابن ملجم ضربت بر سر آن بزرگوار زد و اثر آن ضربت بر سر آن ملک ظاهر شد با فرق شکافته و خون بر سر و صورت و ریش او جاری بود و ملائکه چون این حالت را دیدند همه با آه و ناله آمدند بدرگاه الهی و عرض کردند اینچه حالت است مشاهده میشود فرمود ای ملائکه من در اینوقت بنده خاص من علی را در زمین در حینی که در سجده بود او را شهید کردند پس همه میگریستند و لعنت بر قاتلان آن حضرت مینمودند پس در آن حالت جبرئیل آمد میان آسمان و زمین صدا بلند داد که جمیع اهل کوفه شنیدند که **الا قد قتل امیر المؤمنین** پس شیعیان آن جناب لازم است که تأسی بملائکه نمایند چه در حدیث وارد است که بعد از اینکه آن بزرگوار مثل امشب در خانه ام کلثوم بچند لقمه از نمک بنحوی که ذکر شد افطار کردند و مشغول بنماز شدند و بسیار از اطاق بیرون میرفتند نگاه باسمان میفرمودند و اضطراب غریبی داشتند و سوره یس را خواندند آنگاه قلیل خوابی نمودند و نشسته عیال و اولاد خود را جمع نموده و بنظر حسرت در ایشان نگریستند و فرمود در اینساعت از میان شما میروم حال خوابی دیدم پسر عمم رسولخدا ص را چون مرا دید بغل گشود و فرمود یا ابا الحسن در این نزدیکی نزد ما خواهی آمد و شقی ترین این امت ریش ترا از خون سرت خضاب خواهد کرد و من بسیار مشتاق ملاقات توشده‌ام چه بسیار طول کشیده ایام مفارقت سعی نما که در اول دفعه آخر ابناء خود را بما برسانی چون اهلبیت سخن او را

شنیدند فریاد برکشیدند پس آنجناب ایشان‌را قسم داد که ساکت
چون ساکت شدند ایشان‌را وصیت بصبر و اطاعت امام حسن و
حسین فرمود عزیزم. تنها‌ام این شب برزینب و کلثوم تلخ‌تر گذشت یاشب
عاشورا دروقت سحر که امام‌حسین عیال خود را جمع نمود بعد از آنکه
قلیا خواب کرد بنظر حسرت برروی یك یك نظر میفرمود و فرمود فردا
در این‌زمین کشته میشوم و هر کس با من است ازمردان کشته میشود غیر از آن
فرزندم علی دلم بحال شماها میسوزد که در این زمین با وجود اینکه
غریبید بدرد اسیری مبتلا میشوید (تمت) دربیان نحو موعظهٔ شب‌نوزدهم

قال‌الله تعالی یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا

ای برادران‌معلوم‌است‌که شماها دراین مکان جمع شده‌اید وازاول‌شب‌تابحال
را بانواع عبادات‌اشتغال داشته‌اید همه مقصود شما توجه‌به‌حضرت حق‌است
شماها که توجهی بشود بواسطهٔ آنکه امر دنیا وآخرت شماها اصلاح‌شود
وواضح‌است که همه را بخاطر نیست لاکن درغایت‌جود و کرم نسبت‌بنده‌گان
است چنانچه البته شنیده‌اید که وقتیکه‌آدم ازبهشت خواست‌بیرون‌آید گفت:
بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم جبرئیل معروض داشت که تأمل نما کلمهٔ
بزرگی برزبان جاری نمودی امیدست که بسبب آن خداوند رحیم تـرا
بیامرزد خطاب رسید ایجبرئیل بگذار برود اگرحال بیامرزم‌این‌یکی‌فردا
آمرزیده‌ام بگذار برود تا ازنسل او بسیار پیدا شود که فوج فوج بیامرزم
وهمچنین وارد است‌که جوان گنهکاری آمده‌خدمت‌حضرت رسول(ص) عرضکرد
گنهکارم ازبرای من طلب‌آمرزش نما تاخداوندمرا بیامرزد آن‌بزرگوار
ازبرای اوطلب آمرزش کردند خدا اورا آمرزید بازآن‌جوان بعدازمدتی
مراجعت کرد عرضکرد یا رسول‌الله باز روسیاه شده‌ام از برای من طلب
آمرزش نما تا خداوند مرا بیامرزد باز آن بزرگوار طلب آمرزش نمود
بهمین‌طریق تاسه‌دفعه تاآنکه‌دفعهٔ‌دیگر آمد آن‌حضرت‌فرمود ای‌جوان سه‌دفعه
معصیت نمودی و آمدی من از برای توطلب آمرزش نمودم اینمرتبه من
خجلت میکشم آن جوان دلشکسته واشک‌جاری ازخدمت آنحضرت بیرون
رفته سربصحرا گذاورد جبرئیل نازل‌شد که یارسول‌خداوند میفرماید بندگان
مرا توروزی میدهی یامن فرمود خداوند عالم عرضکرد خداوند میفرماید
که بندگان من معصیت مرا میکنند یا معصیت ترا فرمود معصیت خداوند
راعرض کرد که خداوند میفرماید که بندگان مرا تومی‌آمرزی یامن‌فرمود
خداوند عرضکرد که خداوند میفرمایدپس چرا بندهٔ مرا دل شکسته‌نمودی
مگر نمیدانی من ارحم‌الراحمینم و دوست میدارم آمرزیدن بندگان را بیا
احمد برخیز برو بصحرا آن جوان‌سر برروی خاك گذارده سر او را ازروی

خاك بردار واورا مژده بآمرزش ما بده دربعضی از کتب دیده‌ام که جناب
رسول(ص) از میکائیل سؤال نمودند که آیا خداوند بزبان فارسی تکلم
فرموده یانه میکائیل عرضکرد بلی اولاد آدم طغیان در عصیان نمودند ما
عرضکردیم چه جواب کرد فرمودچه‌کنم بااین مشت خاك جزاینکه بیامرزم
پس رأفت خداوند نسبت بندگان زاید ازحد است ولیکن واضح است که
باران وآب جاری وآب کر ونحو او اگرچه مطهر است لیکن باید مانع
را برداشت مثل عین نجاست یا چیز دیگر که مانع از رسیدن آب باشد
همچنین دررحمت الهیه همچنین تصور کن اولا باید موانع را ازاله نمائی آیا
دعاء کمیل نخوانده‌ای که دراول دعاء عرض میکند **اللهم اغفرلی الذنوب
التی تحبس الدعاء** یعنی خداوندا بیامرز برای من گناهانی را که حبس
میکند دعا را وآنچه در ماها مانع است از توجهات خاصهٔ حضرت حق
گناهانست و آنها اگر قلیل باشد مانع نمیتواند شد واما اگر کثیر باشد
باید چارهٔ اورا نمود بآنچه خداوند خود فرموده که آن توبه باشد

عزیزمن جمیع خیرات بدست خداوند است عمر میخواهی ازخداعزت
میخواهی از خدا گناه عمر را کوتاه میکند گناه آبرو را نزد خدا وخلق
میبرد دربیك از انبیاء برای ترك اولی چه گرفتاریها پیدا کردند (چه تو
آدم‌بهشتش جای‌بود ـ قصیان کردند بهراوسجود ـ یك گنه‌نا کرد گفتندش
تمام ـ مذنبی مذنب برو بیرون خرام ـ تو طمع داری که باچندین گناه ـ
داخل جنت شوی اندروسیاه) **آدم** سیصد سال یا دویست سال گریست‌تا
ترك اولی اورفع شد وهمچنین نوح ویعقوب هر یك بواسطهٔ پس این گناه
راکه مانع ازحصول مقصد شما است که دراین‌شب ازبرای طلب آنهاجمع
شده‌اید چاره‌ای نمائید‌بتوبه وشکر کن که این‌چاره رابرای شما قرارداده‌اند
اگر این چاره نبود چه میکردید ای بیچاره گناه هرقدر باشد امید هست
که توبه رافع آن باشد چنانچه سید جزائری در کتاب انوار میفرماید که
دراخبار معتبره واردانستکه مردی معصیت کرد و گفت نود ونه نفررا بنا
حق چون مدتی گذشت پشیمان شد و گفت ارادهٔ توبه دارم پس رفت بسوی
مرد عابدی وتفصیل راگفت عابد گفت توبه توقبول نیست چون این کلامرا
گفت مرد عابد را کشت پس مدتی گذشت رفت نزد عالمی وتفصیل‌راگفت
عالم گفت برو درفلان زمین که درآنجا پیغمبری یاعالمی هست نزد او توبه
نما پس آنشخص بسوی آن زمین‌رفت در بین راه اجل‌اورسید آمدند بسوی
اوملائکه رحمت وملائکه عذاب ملائکه رحمت گفتند قبض روح اوبا ماست
ملائکه عذاب گفتند که قبض روح اوبا ماست خداوند خطاب فرمودپیمائید
زمین راکه آمده ونظر کنید که بسوی کدام نزدیکتر است چون مساحت

نمودند دیدند بزمین توبه نزدیکتر است یکذرع باینجهت پس ملائکه رحمت
قبض روح اورا نمودند ومیفرمایند که در خبر قصه است که چون خواستند مساحت
نمایند امر فرمود خداوند زمین توبه را که بپیچیده شد وحال آنکه در واقع
دورتر بود پس ای گنهکار بعداز اینکه خداوند چنین کریمی داشته باشی
چرا برخود ظلم مینمائی و بازگشت بسوی او نمیکنی و موانع رحمترا از
خود دور نمیکنی بتوبه تا شامل مرحمتشوی و مفاسد دنیویه و اخرویه
برای تو حاصل شود خصوص دراین شب شریف که شاید شب قدر بوده باشد
وخداوند قسم یاد فرموده که سائلرا محروم نفرماید خاصه در اینوقت سحر
که منادی از ندا میکند آیا گنهکاری هستکه حاجت خواسته تا حاجتش اورا
روا نمایم خاصه دراین مجلس که مردان مصر وزنان مصره هستند چه اگر
یکنفر در قومی مستحق رحمتشود خداوند بر همه آنها همه ترحم میفرماید
چون اول شب تا بحال را مشغول بوده‌اید وقت سحر اقتضاء مطلب بیش
ازاین نیست باید اهل منبر ملتفت باشند که منبررا ضایع نکنند حقیر تحریر
هانموده‌ام **لهذا** اختصار نمودم ومطالبی که موجب رقت قلوب ورفع موانع
است عنوان نموده‌ام و هیچقدر هم کافیست بعد از این که حالت توبه که
ندامت بر گذشته و عزم بر ترک گناه در زمان آینده باشد در تو حاصل
شد وایضاً توجه قلبی بخداوند خود نمودی و عذرخواه از گذشته شدی واشک
جاری شد مانع رفع میشود ملتفتشوید که جناب امیر (ع) باوجود اینکه ولی
خدا بود وشوهر فاطمه زهرا بود ووالد ائمه هدی بود وتمام عمرخود نان
جوسیر تناول نفرمود درخانهٔ او یکپوست بود که روزها بر روی شتر خود
را علف میدادند وشبها عصمت کبری برروی او میخوابید درمثل این شب
چه حالتی داشتند مکرر ازحجره بیرون میآمدند و نظر باطراف آسمان
میکرد و عرض میکرد خداوندا مرگ را بر علی مبارك گردان و مکرر
میفرمود والله هرگز دروغ نگفته‌ام همین شب استکه بمن وعده داده‌اند
میدانی چه وعدهٔ ، وعدهٔ آنکه در محراب عبادت فرق او را بشکافند بهمین
نوع مشغول بود تا سحر پس از قلیل خوابی بیدار شد عیال خود را جمع
فرموده باایشان وداع فرمود ام کلثوم میفرماید همینکه صبح کاذب شد آبی
حاضر ساختند وضو گرفته و رختهای خود را پوشیده روانه بجانب مسجد
شد (و سفارش آنحضرت دربارهٔ مرغابیها محل گریز است)

مجلس بیست و یکم دعای روز نوزدهم

درثواب آن مذکور استکه هرکس این دعا را در این روز بخواند

دعا کنند وطلب آمرزش نمایند ازبرای او ملائکه آسمانها وزمینها چنانچه
درنماز امشب وارد شده که هرکه هشت رکعت نماز بکند بهرسورهٔ که بخواهد
آمرزیده میشود گناهان گذشته وآینده او و دعا اینست **اللهم وفر فیه**
حظی من برکاته وسهل سبیلی فیه الی خیراته ولاتحرمنی فیه
قبول حسناته یا هادیا الی الحق المبین بیان ایندعاء شریف اینست
که چون این ماه شریف باز رحمت وبرکتست ومعنی زیادتی برکت زیادتی
ثواب است باینمعنی که باعمل جزئی ثواب کلی داده میشود چنانچه معنی
برکت درمال اینستکه فائده بسیار برقلیل آن مترتب میشود مثل اینکه
مثلا پنج نان درخانه میآورند تلف بیجا نمیشود و بملاحظهٔ عدد عیال نباید
وفا نماید ولی همینکه برکت داشته باشد وفا مینماید بلکه زیاده میآید
واما همینکه برکت نداشته باشد خود بخود تلف میشود و دزد میبرد بسا
هست که همان عیال شخص دستخیانت باز دراز میکنند واسباب گرفتن ظالم
درمال فراهم میآید چنانچه دراموال کسانیکه کم ببخشند ملاحظه میشود
که هرچه حساب میکنند باید زیاد داشته باشند از آنطرف نظر میکنند
نمی‌بینند و عیب آن اینستکه بسا هست همان شاگردان مال اورا میخورند
یاآنکه متاعهای او ضایع میشود یاآنکه ظالم براو استیلا مییابد و بعون
جهت از او میگیرد اینستکه برکت خوب چیزیست که بهر کس داده شود
سعادت هست که فیض الهی میبرد از چیز کمی چنانچه در حدیث معتبر وارداست
که روزی یکی ازاصحاب حضرت رسول صلعم دید که پیراهن آن حضرت مندرس
شده است دوازده درهم خدمت آنحضرت آورد که پیراهنی ابتیاع فرماید
آن حضرت دادند بجناب امیر که پیراهنی ابتیاع فرمود چون آورد نزد آن
بزرگوار بجهة زیادتی برکت آنجناب فرمودند این بلند است بجامهٔ خشنی
جناب امیر پیراهنرا ردنموده درهم را گرفته ومراجعت فرمود ببازار رفته
پیراهنی خریداری کردند بچهار درهم درحال مراجعت سائل برهنهٔ دیدراه
سؤال میکرد آنبزرگوار آن پیراهن را بآنسائل دادند آمدند پیراهن
دیگر خریدند بچهار درهم کنیزکی دیدند گریه میکند از سبب
گریه استفسار کردند عرضکرد خانمی دارم چهار درهم داده که از
برای او چیزی خریده باشم وآن از دستم در رفته است حضرت آنچیزرا
برای او خریداری کردند باز گریه میکرد ازسبب سؤال نمودند عرضکرد
چون دیر شده است میترسم مرا اذیت نماید فرمود بیا همراه تو بیایم آن
بزرگوار باسید اولیاء همراه او آمدند نزد آنزن شفاعت اورا نمودند آنزن
آن کنیزرا بحضرت رسول (ص) بخشیدند آنبزرگوار اورا آزاد نمودند فرمود
یاعلی عجب دوازده درهم بابرکتی بود برهنهٔ را پوشانید وبندهٔ را آزاد کرد

اینجا فقرهٔ بیادم آمد جناب رسول(ص) نتوانسته جاریه را دل‌شکسته بیند
پس کجا بود درراه شام که دل‌شکستگان دختر خودرا بیند وتسلیهٔ قلب
ایشان نماید دل‌شکستگی ایشان همه داغ برادران وبرادرزادگان وجوانان
بود علاوه میدیدند آن سرهای منوررا بر سر نیزه که آفتاب بر آنها میتابید
مقصود اینست مراد از برکت اینست که فائدهٔ چیزی بسیار باشد وبرکات
خداوند که هروقت از اوقات شامل حال بندگان میشود ولی نزول آن در اینماه
شریف زیاده از اوقات دیگر است خاصه در این ماه روزهای محرم در فضیلت مانند
شب قدر است پس مؤمن هرگاه طالب برکت باشد اعمال چند است که باید بجا آورده
تا مستوجب برکت شود واز آنها به پنج چیز اکتفا میشود **اول** اذان استکه
وارد شده استکه مؤذنی که اذان بگوید برای خدا بدون اجرت در روز قیامت
در بهشت بالای تلی از مشک باشد ازجناب رسول(ص) وارد است ثواب چهل
هزار شهید وچهل هزار صدیق باو عطا فرماید وچهل هزار گناهکار را بشفاعت
او در بهشت برد وچون اشهدان لااله الاالله بگوید هفتاد هزار فرشته برای
او دعا کنند در روز قیامت درسایهٔ عرش خدا باشد تا حساب مردم تمام شود
وچون بگوید **اشهد ان محمداً رسول الله** چهل هزار فرشته ثواب آن
را بنویسند وبهر خشک وتری برسد برای او شهادت دهند وهرقدر بلند شود
گناهش آمرزیده شود وهر کس باآن اذان نماز کند در ثواب او شریک
باشد وحقتعالی ملکی برای اذان موکل گرداند که آواز اورا بآسمانها برد
چون ملائکه بشنوند گویند که این آواز امت محمد(ص) است که توحید خدا
میکنند پس برای ایشان استغفار کنند تا اینکه از اذان فارغ شود و اگر
درخانه صدا بلند کند شیطان را دور کند واز برای اطفال نیکو باشد و
بیماری وپریشانی رازایل کند **راوی گوید** من واهل خانهٔ من همیشه بیمار
بودیم تا اینکه این حدیث را شنیدیم وبآن عمل نمودیم بیماری ازخانه من
زایل شد و دیگری از بیماری وبی فرزندی خدمت حضرت امام رضا(ع)
شکایت نمودند فرمود: درخانه خود اذان بلند بگو چنان کرد بیماری از
خانه او رفع شد واولادش بسیار شد واگر درمدح اذان نبود جز این حدیث
که سه طائفه‌اند که باامام مشهورند مؤذن وحافظ اوقات وکسیکه روزی
دویست آیهٔ قرآن تلاوت کند وبس است فائده آن که جناب سیدالاولیاء بر
آن مواظب بود حتی مثل امروز اول طلوع صبح دربام مسجد کوفه درغایت
ارتفاع صوت اذان گفتند که صدای اذان آن بزرگوار بگوش قطامه رسید
آن ملعونه ابن‌ملجم را خبر کرد که برخیز علی بمسجد رفت وخاک بر سر
عالمیان ریخت.

دوم میهمان بخانه آوردنست ازحضرت امیر(ع) مرویستکه هیچ مؤمنی

نیست که صدای پای میهمان را بشنود وخوشحال شود مگر اینکه خداهمهٔ
گناهان او را بیامرزد اگرچه میان آسمان وزمین را پر کرده باشد و از
جناب رسول(ص) مرویستکه چون خدا بقومی ارادهٔ خیر نماید هدیه بجهت
ایشان میفرستد عرض کردند چه هدیه فرمودند میهمان باروزی خود میآید و
گناهان اهل خانه را برداشته میرود ودرحدیث است که شتاب هرکاری از
شیطانست مگر درپنج چیز که در آنها طریقهٔ پیغمبر خدا(ص) است طعام
آوردن از برای میهمان وبرداشتن میت و شوهر دادن دختر باکره و ادا
نمودن قرض وتوبه نمودن از گناهان ایضاً ازجناب رسول(ص) وارد است
که هرکه میهمان داخل خانه شود باازدحام شود هزاررحمت وهزاربرکت
وبیامرزد خداوند گناهان اهل آن خانه را اگرچه باشد گناهان ایشان بیشتر
ازآب دریا وبرگ درختان وعطا فرماید خداوند صاحبخانه را ثواب هزار
شهید و بنویسد بهر لقمه که میهمان میخورد ثواب حجی و عمرهٔ مقبول
وبنا فرماید ازبرای ایشان شهری دربهشت ودرروایتی وارد شده است که
هرکه اطعام کند مؤمنی را یا سیر کند اورا احدی ازمخلوقات خدا مقدار ثواب
اورا نمیداند نه ملك مقربی و نه نبی مرسلی غیر ازخدای عزوجل ومستحب
است که استقبال کند میهمانرا وباو بگشاده‌روئی برخورد و خوش کلامی
نماید و دروقت رفتن او تا درخانه مشایعت نماید وآب از برای او مهیا
نماید که هروقت تشنه شود بخورد وباو حکم نکند بلکه مستحبست که خود
دست اورا بشوید **چنانچه** درحدیث وارد است که پدرو پسری میهمان جناب
امیر(ع) شدند هنگام دست شستن بعد ازصرف کردن غذا آن بزرگوار طشت
و ابریق گرفت دست پدررا شسته وطشت وابریق را دادند بدست فرزند
خود محمد حنیفه وفرمودند دست پسررا بشوید و فرمود اگر پدرت حاضر
نبود خود دست ترا میشستم ولی چون با پدر آمدهٔ بجهة رعایت حرمت او
را خود شستم ودست ترا گفتم محمد بشوید عزیزمن ملاحظه کن جناب امیر(ع)
خود خدمت میهمان مینماید ودست اورا میشوید ومردم فرزندان اورا به
میهمانی طلب میکنند وآبی را که همه وحشیان صحرا ومرغان هوا میخوردند
برروی آنها بستند وکار بجائی رسید که طفل شیرخوار خودرا جناب ابی -
عبدالله(ع) برروی دست گرفته طلب آب ازبرای او نمودند وبجای اجابت نمودن
تیر برحلقوم نازنین او زدند **سوم** ازچیزهائیکه موجب برکت است درخانه قرآن
خواندنست چنانچه ازجناب امیر(ع) منقولست که آن بزرگوار فرمودند درخانهٔ
که قرآن خوانده میشود وذکر خداوند درآن میشود برکت درآن بسیار
میشود و ملائکه درآن حاضر میشوند وازآن دور میگردند شیاطین وروشنی میدهد
ازبرای اهل زمین و بدرستیکه خانهٔ که درآن قرآن خوانده نمیشود کم

میشود برکت او ودوری میکنند از آن ملائکه وشیاطین در آن حاضر میشوند
واز جناب رسول ص مرویست که آنجناب فرمود روشن نمائید خانه‌های خود
را بخواندن قرآن و آنهارا مانند قبرستان نگذارید چنانچه یهود و نصاری
چنین نمودند نماز کردند در معبدهای خود و تعطیل کردند خانهٔ خودرا پس
بدرستیکه هرگاه خانهٔ بسیار شود در آن خواندن قرآن بسیار میشود خیر
در آن و وسعت میابند اهل آن و روشنی میدهند از برای اهل آسمان چنانچه
روشنی میدهند از برای اهل زمین ستارگان در حدیث دیگر راوی میگوید
که من در خانه کسی ساکن بودم گمراه باهل بیت عصمت نداشت چون دانست
راه من وتوجه من بجناب امام محمدباقر ع و امام جعفرصادق است مرا از
خانه بیرون کرد پس جناب امام جعفرصادق بمن گذشت وفرمود یا اباهرون
بمن رسیده که اینشخص ترا ازخانه بیرون کرده‌است عرضکردم بلی فرمود
بمن رسیده که تو بسیار میخواندی قرآن را وخانه هر گاه در آن قرآن بسیار
خوانده شود می باشد برای او روشنی ساطع در آسمانها پس عزیز من عبرت
گیر وصاحب ادراک باش و ببین هرگاه خانهٔ بواسطهٔ قرائت قرآن در آن زینتها
پیدا شود که شنیدی پس آیا قدر و منزلت کسیکه قرآن میخواند چقدر است
با آن ثوابهائی که برای آن رسیده‌است وانصاف بده که هرگاه خانه محترم
باشد البته بطریق اولی خوانندهٔ آن محترم است و با وجود آن آیا سزاوار بود که
سر مطهر ابی عبدالله را که بربالای نیزه تلاوت قرآن میشود بیقدر باید محترم
باشد چه بسیار ازخارجیان ازدین که بهمین واسطه اسلام آوردند چنانچه
البته حکایت راهب و غیر آنها شنیدهٔ بلی بی‌ایمانان بواسطهٔ این معجزه با
ایمان شدند و کسانیکه بظاهر ادعای اسلام میکردند چه بی‌حرمتیها باین
سر مطهر کردند خاصه یزید ملعون که آن سر مطهر را در طشت طلا گذارده
وچه شماتتها وچه جسارتها که با آن سر مطهر نمود وآن بزرگوار فرمود
وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و آن ملعون بعوض احترام با
چوب جفا اذیت نمود یابن رسول الله لعن الله ظالمیك چهارم شستن
ظروف و جاروب کردن خانه و درخانه و اول شب چراغ روشن کردن
هریك باعث دفع فقر وبرکت خانه است پنجم سلام کردن بر اهل خانه
است چنانچه از انس بن مالك روایت شده استکه روزی جناب رسول ص
بخانهٔ من تشریف آوردند خواستم دست آن بزرگوار را بشویم فرمود ای
انس بهر کس برمیخوری سلام کن تا عمر تو طولانی شود چون درخانهٔ
خود داخل شوی سلام کن باهل خانه تا خانهٔ تو از احسان من بسیار شود و نماز
شب بکن که آن از شعار صالحین است چنانچه شستن دست هم پیش از غذا
همین خاصیت دارد وامور یکه باعث برکت است زیاده ازاینها است ومؤمن

باید آنها را بجا آورد خاصه در این ماه شریف تا اینکه مورد توجه شود
اینستکه در فقرهٔ دعای امروزاست **اللهم وفر حظی فیه من برکاته** یعنی
خداوندا بسیار فرما در این ماه بهرهٔ مرا از برکتهای این ماه و واضحست
که بایست اسباب اورا بجا آوری تا اینکه خداوند افاضه فرماید و فقرهٔ
ثانیه اینستکه «وسهل سبیلی فیه الی خیراته» یعنی آسان فرما خداوندا
راه مرا بسوی خیرات این ماه بعبارت آخری توفیق ده که طاعات وعبادات
این ماه را بجا آورم مانند روزه و افطار دادن روزه‌دارها و برخاستن سحر
ها و خواندن قرآن و احیاء داشتن شبهای احیاء و ترحم در احوال ایتام و فقرا
وهکذا خیرات وطاعات دیگر چنانچه لقمان بپسر خود نصیحت فرمود که
ای پسر دنیا دریائیست بسیار عمیق که در آن هلاك شده بسیاری از پیشینیان
(۱) و کشتی آن تقوی است و مراد از تقوی گویا ایمان باشد بقرینه فقرات
بعد پس کسیکه طالب نجات از این دریا باشد کشتی بسازد و آن ایمانست و
متاع این کشتی اعمال صالح است چه بعد از آنکه ایمان که کشتی است
ساختی در کارداری متاع را که اعمال صالحه باشد و از این واضح میشود
که اعمال صالحه بی ایمان بی ثمر است از قبیل ریختن متاعست در دریا و باد
این کشتی توکل است چه همینکه توکل کردی معطلی ازجهت هموم وغموم
دنیا نداری کشتی میرود و اما همینکه توکل نکردی هموم وغموم و حوادث
دنیا بسیار است هر کدامیرا یك اسبابی است ازبرای معطلی تو وحیرت تو
کشتی میمانه دراین گل چالها و ناخدای این کشتی عقلست که ببرد ایمانرا
وصرف نماید در راه خیر نه براه باطل زیرا که همینکه عقل را ناخدا قراردادی
و او را سلطان دانستی او ترا وا میدارد بآنچه صلاح تواست واز ارتکاب
طاعات و منع میکند ترا از آنچه فساد تو در آنست از ارتکاب سیئات چه
عقل منع میکند از آباد کردن فانی و خراب کردن باقی عقل امر میکند
بطاعات پروردگار و نهی میکند از طاعات شیطان و نفس اماره اینستکه
ناخدای عبادت باید عقل باشد و واضحست که چنانچه ناخدا شغل او بردن
کشتی است و امادرشده اند نمیداند راه کدامست بلکه معلم میخواهد همچنین
ناخدای عقل در بردن کشتی ایمان میخواهد معلم و علم است چه عقل نمیداند
طاعت کدام وعصیان کدام و به نحو باید کرد عقل ترا امر بنماز میکند اما
نماز چه نحو است معلم میخواهد وهکذا در باقی طاعات واین مرحله محسوس
است مثلا ترا بمسجد میبرد اما کیفیت نماز جماعت را عقل درك نمیکند معلم
میخواهد چه بسیار جماعتها که از جهل مسائل فاسد است مثل اینکه ببینی

(۱) دراین لجه کشتی فرو شد هزاران — که پیدا نشد تخته در کنار

بساعت شخص در رکعت سوم و چهارم امام میرسد و این شخص تکبیر میگوید و بخیال اینکه اقتداء باین دو رکعت مثل دو رکعت سابق است قرائت نمیخواند و حال آنکه باید در این دو رکعت پاصبر کند وقتیکه امام برکوع رفت اقتدا نماید یا اینکه در حالیکه امام مشغول تسبیح اربع است اقتدا کرد مشغول خواندن حمد شود چه نماز جهری باشد چه اخفاتی یا خلاف بخواند بلی هرگاه حمد را خواند و بسوره نمیرسد که بخواند و برکوع امام برسد سوره را نخواند بلکه هرگاه تمام کردن حمد هم نشود باینکه هرگاه بخواند تمام کند برکوع نمیرسد باعتقاد این حقیر حمد را قطع نماید و برکوع برسد ولی احتیاط دراینصورت قصد فرادی است وهمچنین است حکم هرگاه رکعت دوم مأموم و دوم امام باشد و همچنین می بینی بسیاری ازخلق سبقت برامام میگیرند دراعمال باطلاع براینکه امام هنوز داخل آن فعل نشده است و فتوای کثیری از اعیان علماء فساد نماز است و باعتقاد این حقیر معصیت نموده است اما نماز اوصحیح است ولیکن نمازیکه درآن معصیت نموده خصوصاً اگر متعدد شود چگونه باعث قرب میشود غالب مردم که نماز جماعت میکنند متابعت در افعال ندارند چه متابعت اینستکه بعد ازاینکه امام داخل فعلی شد مأموم داخل در آن شود و اگر چه دور نیست حصول آن باینکه باتفاق یکدیگر بجاآورند وکاش این نحو میکردند غالباً سبقت میگیرند برامام

وازجناب رسول(ص) مأثوراستکه فرمودعبادت جاهل مثل الاغ آسیاء است همیشه در جای خود است و جاهل بیچاره زحمت میکشد و نماز بجا میآورد چون دارای شرائط نیست باعث ضرر او میشود و کاش همین ضرر داشت و عقوبات آنرا اعمال نداشت و حال آنکه بحال خود است **ایعزیز** علو درجات بهشتی باعمال صالحة است عبدالله بن سلام ازجناب رسول(ص) سؤال نمود که مردم بچه چیز داخل بهشت میشوند فرمود بایمان عرضکرد بچه درجات بهشترا قسمت مینمایند فرمود باعمال صالحة پس هر چه عمل صالح شخص بهتر باشد مقام او بلندتراست کافیست دراثبات این مقدمه که ازبرادر ابی عبدالله درروز عاشورا چند برادربودند ولی هیچیک به بلندی مرتبه حضرت عباس نبودند زیرا که هیچکدام بذل اوجانفشانی نکردند شبرا تاصبح خواب نرفته ومتوجه خیام حرم بود و روز دهم بجهت رسانیدن یك جرعه آب بتشنگان از دست چپ و راست گذشت اما باز بمراد نرسید این بود که جناب امام (ع) ببالین او کلامی فرمود که ببالین هیچ کدام نفرمود فرمود **الآن انکسر ظهری وقلت حیلتی وانقطع رجائی - مجملا** مسامحه دراعمال صالحه نباید کرد وهیچ فردی ازافراد آنرا نباید کوچك

شمرد شاید همان مقبول شود وموجب رستگاری گردد چنانچه در حدیث وارد استکه خداوند چهارچیزرا درچهار چیز پنهان نموده است غضب خود رادرمعصیت وولی خودرا دربندگان واجابت رادردعاء بندگان پس هیچ طاعتیرا حقیر نشمارید شاید رضای خدا درآن باشد وهیچ معصیتیرا کوچك نشمارید شاید غضب خدا درآن باشد و هیچ بنده را حقیر نشمارید شاید ولی خدا باشد وهیچ دعائیرا کوچك نشماری شاید همان دعا مستجاب باشد در کتاب ابواب الجنان مذکور است روز قیامت شخصی را بعرصة محشر آورند چون نگاه بخود کند عملی نبیند که آن درمیزان اعتبار وقربی داشته باشد ندا رسد ای فلان ببهشت در آی گوید من عملی نکرده ام که باین شایسته این باشم حقتعالی فرماید شبی ازشبها بیدارشدی و ازپهلو بپهلو گردیدی وکلمة الله اکبر برزبان جاری نمودی و آنرا فراموش کردی و چون برمن فراموشی روا نیست آنرا فراموش ننمودم واین کرامت جزای آنعمل است وهرگاه اینقدر عمل موجب دخول جنت شود پس نباید بحال بنده که نوعی بنماید که باوجود وفور رحمت آمرزیده نشود وساعتی درایام ذیحجه خاصه درایندماه شریف که طاعات درآن مقبول وحسنات در آن مضاعف والا این جهت است که درفقره دوم اینجا است که **وسهل سبیلی فیه الی خیراته** یعنی آسان گردان در اینماه راه مرا بسوی خیرات اینماه درفقره سوم است **ولاتحرمنی فیه من قبول حسناته** یعنی محروم مفرما مرا ازقبول اعمال حسنه که ازمن صادر میشود دراینماه زیرا ماشود میدانیم آنچه ازماصادر میشود ازاعمال معلوم نیست که دارای این شرایط باشد بلکه اعمال معلوم است که دارای شرایط نیست چه ازشرایط عامه ایمانست الله دیده اید که در رسائل فارسیه که ازشرایط صحت وضوء وغسل وروزه ونماز وغیر اینها ذکر نموده اند و خلاف هم ندارد در اینکه ایمان درصحت همه اینها شرطست و وقتیکه تأمل نمائی میبابی که حقیقت ایمان بسیار کم تحقق است زیرا صفات مؤمن و علامات ایمان را که در اخبار بسیار ازائمه اطهار رسیده است هرگاه ملاحظه نمائی میفهمی چگونه ایمان کمیاب است اگرچه این مرحله در اخبار مختلف است وعلماء اخلاق اخباررا حمل براختلاف مراتب ایمان فرموده اند وبسیار وجیه پسندیده است و ازجمله آن اخبار که بحسب عدد کمتر است ازبسیاری اینحدیث شریفست که درحدیث معتبر وارد شده باین مضمون علامت المؤمن خمس : **الورع** عندالخلوة **والکاظم الغیظ** عند ثائرة نارالغضب **والصبر** عندالمصیبة **والصدق** عندالخوف **والانفاق** عندالقلة - علامت مؤمن پنج چیزاست ورع و پرهیزکاری از معصیت در

ملا کمال نیست غالباً ترک میکنند اما در خارج که کسی نیست هر گاه ترک
نمودی از جهة حیاء از خدا آنوقت معلوم میشود که اهل ایمانی چنانچه ذکر
نموده‌اند که شخص حدادی دست میبرد در کورهٔ حدادی و آهن سرخ شده
را بادست از کوره بیرون میآورد من از کار او تعجب نمودم چگونه دست
او نمیسوزد از سبب آن پرسیدم ای مرد بچه سبب دست تو از آتش نمیسوزد
گفت بدانکه وقتیکه گرانی بود من در آنسال غلهٔ بسیاری داشتم در همسایگی
من ضعیفهٔ بود چند طفل یتیم داشت که مراقب احوال آنها بود بسیار
فقیر و پریشان بود امر براو سخت شد بنزد من آمد و بسیار التماس نمود از
من غله خواست من دیدم زنی است صاحب جمال فریفتهٔ حسن او شدم گفتم
اگر غله میخواهی از من تمکین نما آن ضعیفه که اینرا شنید از عفتیکه داشت
از من تمکین نکرد از پی کار خود رفت و روز دیگر امر بر او سخت شد
نزد من آمد و گفت ایمرد از خدا بترس و رعایت حق همسایگی را نموده بر
اطفال بی پدر من رحم نما و قدری غله بما بده که جان ما محفوظ بماند
گفتم این حرف همانست که گفتم آن ضعیفه از عفتی که داشت باز تمکین
نکرد و روز دیگر چون کار او باضطرار رسید باز بنزد من آمد و گفت اطفال
من از گرسنگی بیطاقتند و راه چاره مسدود شد قدری غله بما بده و اجر
آنرا از خداوند طلب نما گفتم این حرف همان استکه گفتم ضعیفه اینرا
شنید راه چاره را از هر طرف مسدود دید تن بامر من در داد گفت حالا که
لابد باید مرتکب این فعل شنیع شوم باید برای اینکار جائی معین نمائی
که غیر از من و تو دیگر کسی نباشد قبول نموده وقتی را معین نمودم و آن زن
را بردم در حجره تنهائی خواستم دست باو دراز نمایم دیدم آن زن بانهایت
اضطراب روی بمن نموده و گفت تو قرار دادی مرا ببری در خانه تنهائی
گفتم ای زن من بوعده خود وفا نمودم خانه خلوتست گفت چگونه خالی
است و حال آنکه دو ملک با منند و دو ملک باتو و خداوند عالم حاضر است
چون آن زن اینرا گفت من از خواب بیدار شدم و از کلام آن زن متأثر شدم و
از آن فعل شنیع دست برداشته غله باو دادم آن زن در حق من دعا کرد که
چنانچه آتش شهوت خودرا خاموش نمودی خداوند آتش دنیا و آخرت بر تو
سرد نماید دعای آن زن مستجاب شده آتش دنیا بمن اذیت نمینماید و اینست
معنی حقیقت ایمان که در خلوت خداوند را حاضر دانسته و از مخالفت اوامر او
احتراز نماید و اگر العیاذ بالله در ملاء ترک عصیان نموده اما در خلا مرتکب
شود البته قصور در ایمان او هست **دوم** از علامت مؤمن فرو بردن غیظ است
چنانچه در حدیث معتبر وارد شده استکه چون نوح نفرین نمود بر قوم خود
ابلیس آمد نزد حضرت نوح عرض کرد ای نوح بدرستیکه از برای تو را در نزد

من حقی است نوح فرمود چه حق مرا است بر تو گفت بر قوم خود نفرین
کردی و غرق کردی ایشانرا دیگر کسی باقی نماند که من اغوا نمایم و
من در استراحت هستم تا دیگر نسلی بماند نوح فرمود آن چیزیکه میخواهی
چرا دهی مرا بآن عرض کن عرض کرد یاد کن مرا در سه وقت بدرستیکه
نزدیکترین اوقات تسلط من بر انسان این سه وقتست یکی وقتیکه غضب
میآئی دوم وقتیکه حکم نمائی میان دو نفر سوم وقتیکه بازن اجنبیه
خلوت نمائی که باو دیگری نباشد پس مؤمن باید ملتفت باشد که در وقتیکه
شیطان مسلط است بر او غیظ را فرو نشاند که مبادا در هلاکت افتد **سوم**
از علامات ایمان راستگوئی است در نزد خوف زیرا صدق در غیر حال خوف
کمال نیست و اما هر گاه خوف داشته باشد و راستگوید کمال در آنست
و میباید ملتفت باشد که شرعاً مرجوح نباشد **چنانچه** از رسول خدا (ص) مأثور
استکه آن بزرگوار فرمود که قبیح است صدق در سخن چینی و خبر دادن تو
شخص را از افعال او آنچه بد بیاید او را و نسبت دادن شخص را بچیزی
قبیح و سه طائفه‌اند که همنشینی ایشان دلرا میمیراند همنشینی بایشان و
بازنان و بااغنیا **مجملا** باید متوجه باشی که صدق تو موجب مفسده نباشد
که هر گاه چنین باشد ترک کن آن صدق را و اگر بشود هیچ مگو الا
باطل دروغی که دفع ضرورت بآن شود اکتفا نما **چهارم** از علامات مؤمن
انفاق است در قلت و کمی چیز زیرا که اگر چیز داشته باشی و انفاق
کنی کاری نکرده از جناب رسول (ص) مأثور است که فتوت و جوان مردی
در سه خصلت است تواضع با دولت و عفو با قدرت بر انتقام و انفاق با فقر و تنگی
از جمله حکمت فقر بسیاری از انبیاء خاصه سید انبیاء و سرور اولیاء این بود
که در حال فقر انفاق مینمودند که درجه ایشان بلند شود و هم مقام ایشان
بر خلق واضح شود چنانچه این حکایت نزول سوره هل اتی و غیر آن خوب
واضح میشود سائلی از جناب رسول (ص) سؤال نمود در شب و آنجناب جز
یک پیراهن نداشتند و آنرا بسائل دادند و بدن مبارک خودرا بحصیر ستر
فرمودند که بلال آمد ندای اذان در داد آن جناب فرمودند معذور دارید
که بدنم برهنه است **پنجم** از علامات مؤمن صبر بر شدت است زیرا کسیکه
شخص دانست که خداوند حکیم و عادلست و ظلم نمیکند میداند آن شدتی
را که او را در آن واقع ساخته و آن مصیبتی که باو وارد ساخته از روی حکمتست
پس صابر بلکه راضی باشد و از اینجهت بود که صدمات بر انبیاء و اولیاء
وارد آمد تا مقام ایشان بلند و درجات ایشان ارجمند و قدر ایشان بر خلق
واضح شود **چنانچه** از حکایت حضرت ایوب و شیطان اینمطلب خوب معلوم
میشود از حضرت رسالت (ص) روایتست که فردای قیامت نصب ترازوی اعمال

کند از برای اهل نماز وصدقه وحج پس جزای تمامی اعمال ایشانرا بالتمام
بایشان دهند واز برای بلاکشان هیچ میزان نصب نکنند ودیوان نصب ننمایند
بلکه مزدهای ایشان را بیحساب دهند و کار ایشان بمرتبهٔ رسد که اهل
عافیت دردنیا بلاتی و اذیتی ندیده‌اند تمنا کنند که کاشکی دردنیا بدن
های ایشان را بمقراض پاره کرده بودند تا امروز بمرتبه کمال میرسیدند
چنانچه درروز عاشورا جناب سیدالشهداء عرضکرد **لاحول ولا قوة**
الا بالله رضاً بقضائك وصبراً على بلائك ولا معبود سواك الذي باثبات
المستغيثين - **مجملا** بطول انجامید اما مثر باید ملتفت باشند مقام گفتن و
نوشتن فرق بسیار دارد مقصود اینست که چنانچه عقل از شرائط قبول اعمالست
همچنین است ایمان و آنرا امر کوچکی ندان بلکه تحقق حقیقت آن بسیار
کمیاب است **چنانچه** از جمله شرائط خاصه درجمیع عبادات قصد قربتست که
باید غرض ازبجا آوردن آن عمل اطاعت امر حق باشد والعیاذ بالله قصد
غیررا نداشته باشد که عمل خودرا فاسد نماید و زحمتی بکشد بدون ثمر
واثر زیرا که هر اثری معلولتر باشد حصول آن موقوفست بقصد قربت
چنانچه درخلاصة الاخبار است که در بنی اسرائیل عابدی بود باو گفتند
در فلان وادی درختی استکه قومی اورا میپرستند عابد تبری برداشت و
قصد آن درخت کرد که آنرا ازبیخ بر کند ابلیس بصورت پیرمردی کشته پیش
آمد و گفت باین درخت چه میخواهی؟ عابد قصه را گفت اگر خدا این درخت
را بریده خواستی رسولی فرستادی ترا باین چه کار است عابد نشنید ابلیس
باو درآویخت بعد از مجادله ابلیس را برزمین زد؛ گفت مرا رها کن تا باتو
سخنی بگویم که ترا بهتر بکار آید هم دردنیا وهم درآخرت؛ پس بعابد
گفت من روزی دو دینار بتو میدهم که بعضی را صدقه دهی و بعضی را
خرج خود کنی تاترا فائده دارین حاصلشود ودست ازاین درخت بداری تا
وقتیکه فرمان الهی برسد که این صوابست یاخطا عابد چون اینسخن بشنید
باخود گفت صلاح من وفقرا دراینست قبول کرد وبخانه رفت روزدیگر دو دینار
زر در بالین خود دید خوشنود شد پس آنرا صرف فقرا نمود روز دیگر
زر طلب کرد ونیافت تبر برداشت وپای درخت آمد ابلیس بهمان صورت
ظاهر شد پرسید چه میکنی گفت میخواهم درخترا قطع کنم گفت تراحقی
نیست درمیان ایشان مجادله شد چون بهم درآویختند ابلیس عابدرا برزمین
زد عابد تعجب کرد و گفت واقعه ما بر عکس شد قوة من کجا رفت؟ ابلیس
گفت هر کاریکه محض رضای خدا باشد هیچکس باو برابری نتواند کرد
وهرعملیکه برای دنیا باشد برعکس آنست **از جمله** شرائط صحت جمیع
اعمال معرفتست که بداند عملرا بچه نحو بجا آورد زیرا هرگاه نداند که

بچه نحو باید بجا آورد البته برنحو مأموربه بجا آورده نخواهد شد در
اینصورت آن عمل فاسد است زیرا که چگونه میشود باجهل عملی را حاوی
شرائط وجامع اجزاء وخالی ازموانع بجا آورد **پس ای عزیز من اینها**
شرایط عامه است **اما شرایط خاصه** عمل بسیار است پس مشکلست عملی
ازشخص صادرشود که بتواند بآن اطمینان داشته باشد که اینعمل صحیحست ولی
چون حقتعالی رؤف ورحیم و کریمست امیدهست که ازفضل خود عمل ناقص
را قبول فرماید والا اعمال ماها قابل قبول شدن نیست خصوص باآنچه از
بسیاری اخبار خاصه حدیث معاد ظاهر میشود که بسیاری ازصفات ذمیمه است
که وجود آنها مانع قبولشدن عملست اینست که در فقرهٔ سوم این دعاست
ولاتحرمني فيه قبول حسناته یعنی خداوندا محروم مفرما مرا در این
ماه ازقبولکردن اعمال حسنه اگرچه قابل قبول نیست واز فضل خود قبول
فرما و **از آنچه** ذکرشد واضح شد حکمت آنچه در دعای ابوحمزه ثمالی
است که در شبهای این ماه مبارك از **سید سجاد(ع) روایت کرده است**
«الهی مالی کلما نظرت الی عملی یئست و اذا نظرت الی رحمتك طمعت»
یعنی خداوندا هروقت نظر میکنم بعمل خود مأیوس میشوم وچون نظر
برحمت تو میکنم باطمع میشوم - این من باب تعلیم است والا مقام آن بزرگوار
معلوم است **چنانچه ازطاوس یمانی مرویست که** گفت درصفا جوانی را دیدم
باهیبت اما لاغر وضعیف که سر بسوی آسمان داشت ومیگفت **عریان کماتری**
جایع کماتری فما تری فیما تری یامن یری ولایری یعنی برهنه‌ام چنانچه
می بینی و گرسنه‌ام چنانچه می بینی از آنچه میبینی ای آنکسیکه میبینی ودیده
نمیشوی من از گفتگوی او بلرزه افتادم ناگاه دیدم طبقی ازهوا بزیر آمد
ودو بردیمانی برروی طبق بود در تعجب شدم؛ آن بزرگوار بمن نظر کرد و
فرمود یاطاوس؛ عرضکردم لبیك یا سیدی، تعجبم بیشتر شد که مرا ندیده میشناسد
فرمود ترا در آنها غنیمتی هست وبرده ازروی طبق برداشت درطبق چیز کمی دیدم
شبیه نقلهای خراسان گفتم مرا ببرد ما حاجتی نیست اما ازآنچه درطبقست
بآن محتاجم پس مشتی ازآنها برداشت بمن داد ودستش را بوسیدم درگوشه
احرام خود بستم وبآنمزه ولذت چیزی ندیده ونخورده بودم پس یکی ازآن دو
بردرا ردا نمود و دیگری را بمستحق رسانید پس ازآنجا رفتیم تا بمرو
رسیدیم واز کثرت خلق آنحضرت ازنظرم غائب شد ومن درفکر بودم که
آیا او ملك بود یا ولیی از اولیاء الله تا آنکه شخصی گفت ویلك یا طاوس
تو اورا نمیشناسی ؛ او راهب عرب وامام زمان وپسر زاده رسولخدا ص
علی بن الحسین است پس بخدمت او مشرف شدم واز او فیض تمام
یافتم - **شنیدی** مقام اورا نزد حقتعالی که تا طعام و لباس خواست فوراً

برای او آوردند اف بر این دنیا باد چنین بزرگواری یا اینهمام او را بابدن علیل وحالت ضعیف برشتر برهنه سوار وغل بر گردن تازین او نهاده بسوی شامش بردند ودر کوچه وبازار شام گردانیدند. اگرچه ایام عزای جناب امیر(ع) است ولی این مصیبت اعظم ازمصائب آن بزرگوار است زیرا که درمثل امروز که دو کاسه شیر برای جناب امیر(ع) آوردند آن بزرگوار گرفته قدری آشامید وبقیه را بجناب امام حسن داد وفرمود اینرا بدِه بآن اسیری که درنزد شماست باشد جناب امام حسن باو داد وفرمود بگیر ای ملعون آن ظالم چون آن احسان دید گریست بنا بر بعضی از اخبار حضرت امیر (ع) منع فرمود از اینکه کند بر پای او بگذارند وغل بگردن او نهند وحال آنکه درشقاوت کم پیدا میشد مثل قاتل آنجناب ومعذالک باو احسان میشود که اسیراست؛ خود انصاف بده که آیا جناب امیر که برای آن بزرگوار حیات وممات یکسان است چه حالتی داشت وقتیکه این بیمار را با حالت ناتوان غل بگردن و بر شتر برهنه سوار وارد شامش نمودند آن وقت بر آن بزرگوار از جمیع حالات صعبتر بود **چنانچه از این اشعار معلوم می‌شود:**

اقاد ذلیلا فی دمشق کاننی	من الزنج عبد غاب عنه نصیر
وجدی رسول الله فی کل موطن	و شیخی امیرالمؤمنین وزیر
فیالیت امی لم تلدنی ولم اکن	یزید یرانی فی البلاد اسیر

یعنی کشیده می‌شوم درشهر شام باذلت وخواری گویا که من عبدی از زنگ هستم که مولای او غائب شده وحال آنکه جد من رسول‌الله (ص) درهر مقامی وشیخ من امیرالمؤمنین است ای کاش مادرمرا نزائیده بود ومرا تربیت نکرده بود که یزید مرا باینحالت ببیند چقدر بر آن بزرگوار بد گذشت که این آرزو را کرد **چنانچه مرویستکه** سؤال شد از آنحضرت که تلخ‌ترین اماکن برشما کجابود سه مرتبه فرمود **امان ازشام! چگونه** چنین نباشد وحال آنکه حالت خود یکطرف واز یکطرف سرها برسرنیزه ها واز یکطرف زنان بیچادر درمیان نامحرمان واز یکطرف بی‌حیائی شامیان وکف بر کف‌زدن ازصبح تاشام چه گذشت بر آن امام انام چه‌خوش گفت شاعرعرب.

اساری لاهل الهند تفدی وتطلق وتبقی اساری آل رسول(ص) اسرائی

یعنی اسیران اهل‌هند را فدیه میدهند ورها میکنند آیا اسیران آل محمد (ص) را باقی میگذارند کاش جانها فدا میشد ترا یابن رسول الله **الالعنة علی القوم الظالمین**

دربیان مطالبی که در روز بیستم که شب بیست ویکم است ذکر شود

قال‌الله تعالی « **یمحوالله مایشاء و یثبت وعنده ام‌الکتاب**» «**وقالت الیهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا ابل یداه‌مبسوطتان ایضاً ینطق کیف‌یشاء**»

تفسیر این دو آیهٔ شریفه چون امشب شب دوم از لیالی قدراست واحیای آن بسیار مناسبت وتفسیر آنها موقوفست بیان این مقدمه وآن اینستکه باید وقوع جمیع چیزها از عزت وذلت وفقر و طول عمر وکوتاهی عمر و امثال اینها کلاً درتحت اراده حضرت حق جلشانه است وبدون ارادهٔ او واقع نمیشود بلکه تأثیر جمیع ادویه وادعیه و اغذیه وامثال آن از اسباب ظاهره درترتیب مسببات آن موقوفست بخواست او که اگر نخواهد مؤثر نخواهد شد

چنانچه می بینیم که دوائی تأثیر میکند در مزاجی و در مزاجی موقوفست وتأثیر نمیکند .ایضاً می‌بینیم دعائی را که در وقتی تأثیر آورده و وقتی تأثیر نمیدهد وهکذا جمیع اسباب درمسببات خود مختلف است حتی آتش درتأثیر خود که سوزانیدن باشد بعضی از اوقات تخلف میکند و بواسطه ارادهٔ حقتعالی نمیسوزاند **چنانچه** درحق حضرت ابراهیم نسبت بآتش نمرود ودرحق موسی وقتیکه مادرش اورا درتنور نهاد بجهة ترس از فرعونیان بعد که سرتنور آمده دید با آتش بازی میکند

وهمچنین استکه درزمان جناب امیر(ع) وبعضی دیگر از ائمه خاصه جناب موسی کاظم (ع) **چنانچه مرویستکه** بعد از وفات جناب امام جعفر صادق (ع) عبدالله افطح که بزرگترین فرزندان آنحضرت بود دعوی امامت نمود چون این خبر بجناب امام موسی کاظم رسید امر نمود تا درسرای خود هیزم خشک جمع کردند وجمیع اصحاب واحباب پدر خود را طلبید و باحضار عبدالله افطح اشاره فرمود پس فرمود آتش درهیزمها افروختند پس آن حضرت برخاست وباجامه وعمامه ورادائی که پوشیده بود درمیان آتش رفت وساعتی نشست بااهل مجلس صحبت داشت بعد برخاست بدون اینکه آتش در لباسهای آن بزرگوار اثر کرده باشد از آتش خارج وعبدالله افطح را فرمود اگر تراگمان اینستکه بعد از پدرم امام وجانشین تو میباشی برخیزو دراین آتش برو، رنگ ازروی عبدالله پرید وبرخاست و رفت **پس** آتش در عالم خود بامجبور بودن برسوزانیدن نسوزانید که موقوف برارادهٔ حق

جل شأنه است است ولی اگرچه ترتب جمیع مسببات بر اسباب خود حصول
جمیع اشیاء بدون ارادهٔ حضرت باری ممکن نیست ولی آن اراده هم مختلف
میشود باختلاف موارد و قابلیات و استعدادات و بیان این مطلب آنکه اصول
نجات چنانچه مکرر ذکر شده است **پنج است** باجماع علماء : **توحید،
عدل، نبوت، امامت و تصدیق بضروریات دین** ـ توحید **چهار
رکن دارد :** اول ـ اذعان بوجود است دوم ـ اذعان بوحدت اوست
سوم ـ اذعان بعاری بودن اوست جمیع صفات کمال را چهارم ـ اذعان
بعالی بودن اوست از جمیع نقائص و جمیع صفات ثبوتیه و سلبیه در این بیان
مندرجست و حاجت بدانستن یک یک نیست ولی باید دانست که صفات الله بر
دو قسم است صفات ذات و صفات فعل، صفات ذات آن صفاتی استکه انفکاک
از ذات نداشته باشد مثل علم و قدرت و وجود ، و صفات فعل صفاتی استکه
بتواند منفک از ذات حقتعالی بشود خلق، رزق، حیات، ممات، مغفرت
انتقام و نحو اینها ـ بیان دیگر صفات ذات آن صفاتی استکه خداوند متصف
بآن شود و بضد آن نشود مثل علم و نحو آن و نمیتوان گفت که حقتعالی
گاهی عالمست و گاهی نیست یا گاهی قادر است و گاهی نیست ـ صفات
فعل صفاتیستکه حقتعالی متصف بآن و ضد آن بشود مثل آنکه خداوند
خالقست فلان چیز را و خالق نیست دیگری را یا رازقست دیگری را یا
نیست و آمرزنده است زید را و آمرزنده نیست عمرو را مثلا و هکذا
ولیکن صدور هردو از روی حکمتست نه بدون جهت و صفات ذات او متغیر
نمیشود چون بقات ندارد و اختلاف دارند در اینکه آیا اراده از صفات
ذاتست یا از صفات فعل و حق اینستکه اراده بمعنای مشهور نزد متکلمین که
بمعنای علم باصلح باشد از صفات ذاتست چون متعلق علمست و اراده بمعنای
مشیت و خواستن از صفات فعل است دخلی بذات ندارد و آنچه سبب وجود
اشیاء است این اراده است و تغییر در آن ضرری ندارد چنانچه در اخبار
اشاره باین مطلب شده استکه میگوئی خدا خواست و نخواست و اراده کرد
و نکرد لیکن نمیتوان گفت خدا دانست و ندانست ولی میتوان گفت خدا
میخواهد و نمیخواهد ولی میخواهد بنده‌اش متقی باشد و شاکر و ذاکر
باشد ولی نمیخواهد بنده‌اش مرتکب اعمال قبیحه بشود **پس عزیز من**
چون اینرا دانستی حال نمیتوان گفت که حقتعالی قادر است و نیست، دانست
و ندانست اینمطلب را که دانستی پس بدان مطلب دیگری و آن اینستکه
بهترین و جامع‌ترین معانی عدل اینستکه حقتعالی گذارنده است هر چیزی
را در محل خود و نمیگذارد چیزی را در غیر محل خود زیرا که این یا از
جهل است یا از عجز و خداوند جل شانه از همهٔ اینها بری است پس

بنا براین حقتعالی عادلست یعنی گذارده است هر چیزی را در محل خود
عزت را در محل خود میگذارد و ذلت را در محل خود، فقیر میکند بجا غنی
میکند بجا طول عمر میدهد بجا باران میدهد و بجا نمیدهد بجا فرزند میدهد
و بجا نمیدهد و هکذا غایت امر اینستکه حکمت آنها بر ما واضح نیست و
اگر بنظر کسی العیاذبالله درست نیاید از قبیل آن شخص کوری استکه در
مجلسیکه بغایت با نظم هر چیزی در محل خود گذاشته و این کور بیچاره
وارد شد ناگاه پای او گرفت بعض از آنها و آنها را انداخت میگفت این
را بیجا گذارده‌اند باو گفتند تو کوری نمی بینی والا درست گذاشته اند
حالات ماها بعینه چنین است پس حقتعالی آنچه کرده و میکند بجاست ولی
ما کوریم نمی بینیم ضبط کن این مثال را که زیاد مطابقست با مثل بعد از
اینکه دانستی این مرحله را که جمیع اشیاء بارادهٔ حقست و اراده تغییر
بردار هست و تغییر در آن ضرر ندارد و چون از صفات فعلست و همچنین خداوند
عادلست هر چیزی را در محل خود میگذارد وضع شیء در غیر موضع خود
نخواهد گذارد بر تو واضح میشود که ارادهٔ حقتعالی هر چیزی را دائر مدار
اقتضای مصلحت و محل هر چه اقتضا کند و قابلیت او را داشته باشد
خداوند همان را در حق او میفرماید و از این مرحله تخلف نمیکند چرا که
تو در عالم خود تصور نما که ده فرزند یا ده غلام داری و هریک را قابلیتی
است جداگانه یکی صالحست و یکی فاسق، یکی پیر است و شهوت
ندارد، یکی جوان و در عین طغیان و شهوتست یکی عیال دار است و یکی
بیعیال، حال هرگاه بی اعتنائی بآن صالح و اعتنای بفاسق نمائی و پیر را
زن دهی و جوان را بی زن عیال‌دار را چیزی ندهی و بی عیال را باچیز
کنی هر آینه بتو هر کس ملامت می کند و حکم بجنون و حماقت تو می کند
که عجب احمقیست که با هر یک بضد حال ایشان رفتار مینماید و همچنین
می بینی که حکیم و طبیب حاذق نسخهٔ که برای مریض مینویسد هر چه
مرض و حالت اقتضا میکند بدان نحو معمول میدارد و باید مریضی را
فورج بدهد و مریض را مسهل بدهد و مریض دیگر را سرکنگبین بدهد
پس اگر بیاید و خلاف این رفتار کند و بیمار فورج مسهل بدهد و بعکس
بیمار سرکه انگبین شیرینی دهد و بعکس همه کس اورا ملامت کند حال
معلوم باشد که حالات و صفات بندگان در غایت اختلاف است و باید این اختلاف باشد
تا وحشت دهریه بشود و اثبات وجود صانع با کمال علم و قدرت شود و
این اختلاف در خلق کثیر بحسب صورت و سیرت و صفات و حالات شاهد قوی
است هم بر وجود صانع و هم بر علم و قدرت زیرا که تا این سه باشد مراحل
سه گانه که وجود علم و قدرت باشد کما هو محسوس نمیشود البته اگر خداوند

عالم بهمه است زيراكه خود عالم بايشان است وجهل هم براو روا نيست
بنابراين باعلم بتقدير آن كه از براى انسان ميفرمايد يابروفق استعدادات
وقابليات يابرخلاف آنها اگر دوم را بگوئى لازم ميآيد كه خداوند عادل
نباشد والعياذبالله خداوند از پدر يامولاى وطبيب كه ذكرشد بدتر باشد
واگر اول را اختيار كردى مطلب ثابتست پس برهر ذى شعورى واضح شد
كه تقدير خداوند دائرمدار حالات خلقست ودلالت بر اين مدعادارد آيهٔ
شريفهٔ **ان الله لايغير مابقوم حتى يغيروا ما بانفسهم** و آيات ديگر
قرآنى چنانچه درحالات هيچ تغيير ميكندالبته تقديرات هم تغيير ميكندزيرا
كه لازمهٔ تغيير علت تغيير معلول است هيچنكه حالت بيمار تغيير كرد وتب رفع
شد وخلط مقتضى مسهل و فرج دفع شد نسخه پاره ميشود ومقويات داده
ميشود زيرا بااقتضاى تنقيه تقويت بى معنى است وبااقتضاى تقويت تنقيه
چنانچه قوم يونس حالت اول از آنها مقتضى عذاب بود وحالت مقتضى عذاب
رفع شد لذا عذاب دفع شد وهمين سبب بود كه درجميع اديان هرپيغمبرى
مبعوث برآن شده واگر آن نباشد وضع اعمال وعبادات بى ثمراست معنى
بداء تغيير اراده حقست نسبت ببندگان بواسطه تغيير حالات ايشان نه ظهور
بعدازخفا كه آن كفر است ومعنى اول ازلوازم ايمانست چنانچه پيغمبرى
وحى فرمود كه بفلان پادشاه بگو كه اجل تو بآخر رسيده است آن پيغمبر
آن پادشاه را خبرداد پادشاه خودرا ازتخت سرنگون انداخت و بسجده
افتاد وتضرع واستغاثه نمود كه خداوندا اينقدر اجل مرا تأخير انداز كه
فرزند من بزرگ شود كه قائمقام من باشد خداوند دعاى او را مستجاب
فرمود بآن پيغمبر وحى فرمود كه برو بآن پادشاه بگو كه ما اجل ترا
تأخير انداختيم تا پانزده سال آن رسول عرضكرد پروردگارا تابحال دروغ
نگفته‌ام خطاب عتاب آميز رسيد تو بنده‌اى برآنچه مأمور ميشوى اطاعت
كن پس ببين اراده حق چگونه تأخير يافت بواسطه تغيير حالت عبد وهمچنين
در اول اسلام قبله بيت المقدس بود يهود ملامت و شماتت نمودند جناب
رسول(ص) را براينكه چگونه پيغمبر است وحال آنكه قبله او باقبله ما متحد
است آنجناب توجه بحضرت حق نمود آيه نازلشد **قدنرى تقلب وجهك
فى السماء فلنولينك قبلة ترضيها** يعنى بتحقيق كه ما ديدم روى ترا
بآسمان پس هرآينه بگردانيم ترا بقبله كه بپسندى وبعداز اين مقررشد
وحيث ما كنتم فولوا وجوهكم شطره يعنى هرجا كه باشيد بگردانيد
روهاى خودرا بجانب مسجدالحرام و كعبه قبله شد پس سؤال جناب رسول(ص)
موجب تغيير قبله شد واگر بخواهم اخبارخاصه كه دراين باب وارد است ذكر
كنم يك كتاب عليحده دركار دارد وحكايت حضرت عيسى وعروس وداماد وحكايت

جناب رسول وسلام يهودى وامثال آنچه براينمطلب شاهد صدقست و از
اين بابست قبول توبه گناهكاران كه باقبول توبه با تحقق حقيقت آن تخلف
نميكند پس آنچه يهود گفته اند هرچه تقديرشده همانست و تخلف نميكند
نامربوط است ومعادل آنست كه هميكه درآيه شريفه اشاره‌شد كه يهود
گفته اند كه دستهاى خداوند باز است واعلان ميكنيم نحوى كه بخواهيم
درآيه ديگر محو ميكند هرچه را كه بخواهد واثبات ميكند نزد اوست ام الكتاب
كه لوح محفوظ است وازاين آيه شريفه لوحين واضح ميشود يكى محفوظ و
ديگرى لوح محو واثبات واگرچه دراينكه آنها چه چيز است و درهريك چه نبشت
اختلاف بسيار است ولى ظاهراينستكه درلوح محفوظ ضبط است آنچه درخارج
است ودرلوح محو اثبات ثبت اشياء از آجال وارزاق وصحت وسقم وعزت
وذلت ونحو آنها با علت‌هاشان هريك از آنها كه فى الحقيقه لوح محو واثبات
مفصل ومبين لوح محفوظاست وواضح كننده جهت مثلا عمرزيد شصت سال
است و درلوح محفوظ هم نبشت اما درلوح محو و اثبات اينستكه عمر او
سى سالست اگر صله رحم نكند و اگرصله رحم كند شصت سال و چون اين
شخص صله رحم ميكرده است درلوح محفوظ ثبت شده است ديگرى برخلاف
است وهكذا درلوح محفوظ ثبتاست كه روزى آن نصف درهم است اگر
تعقيب نماز بعدازنماز صبح را نخواند والا يكدرهم است چون خداوند
ميداند كه اينشخص اينكاررا ميكند لذا در لوح محفوظ نبشت همان يك
درهم همچنين است ساير امورات ديگر و فائده لوحين بجهة اينست كه
ازلوح محفوظ معلوم ميشود علم خدا فائده لوح محو واثبات اينست كه جهة
علت آن معلوم شود و بواسطه آن راه اعمال حسنه ومفاسد اعمال قبيحه واضح شود
كه مثل صله رحم موجب طول عمر و قطع رحم كوتاهى است و دراينمطلب
همين اكتفا ميشود كه در آنچه در خارج از بندگان باختيار صادر
است خداوند اورا ميداند نه آنكه گمان كنى علم خداوند علت وقوع
اشياء است **چنانچه** بعضى گمان كرده‌اند و لازمهٔ عمل آن جبر است
بلكه چون بنده باختيار خود آنكاررا ميكرده است خداوند عالم بدانست
وفرقست فيمابين اين دوتعبير ودرغايت وضوح است يك عبارت است كه
ميگوئى چون خدا ميدانست زيد اينكاررا كرد يك عبارت اينست كه ميگوئى
چون زيد اينكار را اختيار ميكرد خداوند دانست عبارت اولى جبر است
وعبارت ثانيه جمع است فيمابين علم خداوند و اختيار اين مطلب را كه
فهميدى برتو واضح شد كه اعمال را مدخليت تامه است دراصلاح امورچنانچه
در حديث وارد استكه سه خصلت استكه موجب زيادتى عمر و عافيتست
ودوام نعمتست طول ركوع وسجود نماز و جلوس برمائده و احسان بخلق
و ايضا اعرابى وارد شد بر رسول خدا وعرضكرد مراتعليم كن عمليكه عمرم

طولانی شود ومرا تعلیم کن عملیکه بدنم صحیح باشد و مرا تعلیم کن عملی
که مالم زیادشود ومرا تعلیم کن عملیکه بعد از موت با تو محشور شوم
ومرا تعلیم کن عملیکه مرا خدا دوست بدارد ومرا تعلیم کن عملیکه مرا خلق
دوست دارند فرمودند صلهٔ رحم نما تا عمر تو طولانی شود صدقه بسیار بده
تا بدن تو صحیح شود وزکوة مالترا بده تا مالت زیاد شود از خدا بترس تا
ترا دوست دارد و قطع طمع از خلق بکن تا خلق ترا دوست دارند و سجده را بسیار
طول بده تا با من محشور شوی پس باین اعمال قابلیت آن حاصل شود واز
اینجهة است که چون این شبها شب قدر است وتقدیر امور سال در آن
میشود بخواهی خود بدون جهت برای تو مقدر شود این مرحله صورت پذیر نیست
بلکه آنچه حالت اقتضا نماید وعمل تو استعداد آنرا داشته باشد خداوند همانرا از
برای تو تقدیر نماید پس آنچه اهل وعمده است در این شبها تغییر دادن
حالست چنانچه آیهٔ شریفهٔ ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم اقوی
دلیلست براین مدعا یعنی خداوند تغییر نمیدهد آنچه را بقومی فرستاده تا تغییر دهند
آنچه در نفسهای ایشانست پس خوبی از برای تو خواسته است تغییر نمیدهد تا
حالت تو تغییر نماید چنانچه بدکه هم همین نحواست واز اینجهت است که از غایت
رأفت ومرحمت وشفقت وجود واحسان بر بندگان این شبها را شب احیاء مقرر فرموده
است واعمال وادعیه بسیار است ودر آن مقرر فرموده است که بلکه بندگان گنه
کار تبه روزگار که مستوجب انواع بلا و عذاب هستند بیرکت آنها مستحق احسان
شوند اعمال متعدده از قبیل غسل ودور کعت نماز وتصدیق وزیارت ودعای کوچک
وبزرك و الاذکار واوراد ونحو اینها که در کتب ادعیه وارد است مقرر داشته
که هر کسی بهره ئی داشته باشد وآنچه اهل وعمده است احیا داشتن است
که بمعنی زنده داشتن است که شب را بیدار باشد قربة الی الله اگر چه هم
طاعتی دیگر بجا نیاورد ولی باید مراقب باشد که عصیان از او سر نزند
که موجب حرمان شود ودر غالب شدن خواب ملتفت باشد که آیا در این
شب درخانهٔ لشکر زمین وآسمان و شوهر بیوه زنان و پدر یتیمان چه خبر
بود حالت آن بزرگوار چه نحو بود ووقتیکه در این شب عیال خود را جمع
نموده‌اند وسفارش هریکرا بجناب حسنین فرمودند وآنهارا امر فرمودند
که از اطاعت فرزندان فاطمه خارج نشوند بعد وصیتهای خود را بجناب
امام حسن فرمودند آیا چه دلی داشته‌اند که میدیدند که شب آخر حیوة پدر
بزرگوار خودشانست وملاحظه جراحت پیشانی آن بزرگوار میکردند و آن
وصیتها را میشنیدند ولی نمیدانید آیا این شب برایشان تلخ تر گذشت یا شب
بیست وهشتم یا بیست ونهم ماه صفر که حالت جناب امام حسن را منقلب
دیدند که از شدت زهر واشتعال قلب مینالد گاهی سر بر سینهٔ برادر میگذاشت

وگاهی سر بر سینهٔ خواهر یا شب عاشورا در صحرای کربلا خلاف آنوقتیکه
جناب ابیعبدالله ایشان را جمع نمودند ونظر حسرت برروی ایشان نموده و
گویا فرمودند که دلم باحوال شما میسوزد که فردا در این صحرا بعد از
دیدن داغها بدست دشمنان گرفتار میشوید یا شب یازدهم محرم که ام لیلا مادر
علی اکبر جوانش روی خاک مادر علی اصغر پستانهایش شیر آورده و روی
دست گرفته میگفت نوردیده پستانم پراز شیر است عروس قاسم میزاریه
ومینالید وزینب مظلومه بعداز وداع دو فرزندان وفرزندان برادر نعش نعش
برادرش برروی خاک افتاده خاصه بدن جناب ابیعبدالله

مجملا این وقایع را یاد نماید خاصه در تنهائی واز گوشهٔ چشمها
اشك جاری نماید شاید ببرکت ایشان رستگاری حاصلشود و به عاقبت
کسی است که باعموم این فیوضات این شب را صبح نماید وحال آنکه وسائطی
دردست داشته باشد مثل چهارده معصوم سلام الله علیهم اجمعین مگر نشنیدهٔ
حکایت پادشاه خراسانرا که نام او تارخ بود و پسری داشت نام او شاپور
بود وقتیکه ناخوش شد و بیماری اوشدت یافت تا بحدیکه دانست از این
بیماری راه سفر آخرت باید برود پس پسر خود را طلب نمود و گفتای
پسر من اماتنی بتودهم و بتو وصیت مینمایم که بعد از فوت من امانت را
ببری وبه پیغمبر آخر الزمان محمد مصطفی (ص) رسانی وبدیگری ندهی وآن
ده بدره زر است وهر بدرهٔ هزار دینار است ویك بدرهٔ دیگر میدهم آنرا
بکسی ده که ترا بآن حضرت راه نماید پس یازده بدره پسر سپرد ووصیت
پدر را پسر قبول کرد وچون پادشاه ازاین عالم فانی رحلت نمود شاپور بعد
از مراسم تعزیه داری بوصیت پدر مشغول شد وبدره ها را برداشت وشب
وروز قطع مراحل وطی منازل می نمود وقریب یکماه بود که در راه بود
چون بملك حجاز رسید روز عید رمضان بود در بیرون مدینه نخلستانی
بود در کنار آب فرود آمد ودست و روی بشست وساقی بیاسود و منتظر
بود که کسی برسد وازاو نشان حضرت رسول (ص) را گرفته خدمت آنجناب
شرفیاب شود برخاست و از نخلستان پیشرفت سه کس را دید نشسته‌اند رو برو
چون نزدیك ایشان رفت سلام کرد گفت ای یاران حضرت رسول (ص) کجا
باشد مرا نشان دهید تا من بمزدهٔ این راهنمائی یك بدرهٔ زر بشما بدهم
قضا آن سه نفر یهود ودشمن آنحضرت بودند چون نام زر شنیدند که یك
بدرهٔ زر بمزدگانی خواهند داد فهمیدند این بار نه براین شتر بسته زر است
ایشانرا طمع غالب آمد در فکر کشتن او کوشیدند و باو گفتند ای جوان
ساعتی نزد ما بنشین امروز عید است وپیغمبر (ص) در مدینه نیست بصحرا
رفته است که نماز عید بجا آورد و اگر در این محل توقف کنی پیغمبر

دراینجا حاضر شود واورا خواهی دید و با او داخل شهر خواهی شد شاپور
اینسخن را شنیده از شتر فرود آمده در گوشهٔ تکیه کرد از شدت خستگی بخواب
رفته پس آن لعینان برخاسته بار آنجوان را گشودند بدره های زر را در
آن دیده خواستند بردارند با خود گفتند که اگر زر را برداریم اینجوان
بیدار شود قصه را خواهد گفت وما رسوا میشویم اول اورا بقتل رسانده و
زر ها را آسوده خاطر برداریم پس قصد آنجوان بیچاره نمودند چون
خواب بود اورا کشتند وزرها را برداشته و نشسته مشغول تقسیم آن شدند
در آنحال آن شتر خودرا بخون آن جوان آلوده کرد سر بصحرا گذارده در
آنوقت جناب رسول(ص) از نماز عید فارغ شده مراجعت نمود چون نور جمال
آن بزرگوار از افق صحرا طلوع کرد حیوانات عارف بآن بزرگوار میباشند
آن شتر متوجه آن بزرگوار شد چون نظر انورش بر آن شتر افتاد که خون
آلوده مینالد فرمود اورا مطلبیست همراه او روانه شد اصحاب هم متابعت
نمودند شتر آمد ببالین آنجوان ایستاد چه شبیه است حالت این شتر بحالت
ذوالجناح ابیعبدالله که چون صاحب خود را کشته دید یال خود را بخون
مبارک آن جناب مالیده خون آلوده زین واژگون ناله کنان آمد درب خیمه
ها خبر شهادت امام غریب را بزبان حال بیان آن بزرگوار داد زنان هر
کدام با او صحبتی میداشتند از او سؤال کردند آیا امام را با لب تشنه شهید
کردند یا اورا آب دادند آن حیوان زبان بسته گویا سر بالا کرد که او را
آب ندادند و با لب تشنه شهید نمودند بعد از آن ذوالجناح مثل این شتر
برگشته ببالین امام آمد بنا بر بعضی از روایات سر بر زمین زد تا مرد
چون جناب رسول (ص) ببالین آن جوان تشریف آورد دید آن جماعت را
که مشغول تقسیم زرها میباشند اصحاب آنجناب ایشان را گرفته بنزد آن
بزرگوار آوردند از ایشان احضرت مستفسر شد اینجوان را که کشته گفتند
این مرد در خانه ما ودیعه شیئی هرچه بود در خانهٔ ما از اسباب جمله را برداشته
بیرون آمده چون آگاه شدیم از اطراف در تجسس او بر آمده تا اورا در این
محل یافته اسباب مارا فروخته نقد کرده میخواست ببرد خواستیم از او
بگیریم جنگ کرد لذا اورا کشته حال قیمت اموال خود را قسمت می نمائیم
جبرئیل امین از جانب رب العالمین نازل شد سلام رسانید واقعه را معروض
داشت عرضکرد از شتر مستفسر شود آن بزرگوار بآن شتر خطاب نمود که
بگو چگونگی احوال این جوان را شتر بزبان فصیح واقعه را سر تا پا
معروض داشت آن ملاعینها زبان بی ادبی گشوده گفتند یا محمد جادوگری
جبرئیل عرض کرد دعا کن تا اینجوان زنده شود و کیفیت حال را ذکر نماید
آنحضرت سر برهنه دست نیاز بدرگاه بی نیاز چاره ساز برداشته عرض کرد

پروردگارا بحق آسمان وزمین و عرش و کرسی که اینجوان را برای ما
زنده نما خطاب رسید که یا محمد زیاده از این شفیع باید آورد آن بزرگوار
عرض کرد خدایا بحق آدم و نوح و اسمعیل و اسحق ویعقوب و ذکریا و
یحیی وصالح وشعیب ویونس وموسی وعیسی وداود وخضر والیاس ودانیال
وعزیز وهرون که اینجوان را برای ما زنده بساز باز ندا آمد ای سید عالم
وسرور اولاد آدم تا نام خود وآل خود را در این دعا مذکور نسازی این
جوان زنده نخواهد شد آن بزرگوار عرضکرد پروردگارا بحق نام من
محمد (ص) و ابن عمم علی (ع) ودخترم فاطمه (ع) و دو سبط بزرگوارم حسن
وحسین (ع) که اینجوان را زنده فرما هنوز حضرت رسول (ص) دعا را تمام
نکرده که آنجوان زنده شد واز جای خود برخاسته ودیده گشاد سید کائنات
را دید سجده شکر بجا آورده فرمود ایجوان حالت خود را تمام ذکر
نما آن جوان واقعهٔ مذکوره را با التمام معروض داشت آن بزرگوار آن
یهودانرا تکلیف باسلام نمودند و وعدهٔ احسان بایشان فرمود آن سیاه دلان
قبول نکرده بر کفر باقی ماندند آن بزرگوار بآنچه ایشان مستحق بودند
سیاست فرمودند و آنجوان در خدمت سید انس و جان اخذ احکام دین نموده
بوطن خود مراجعت نمود پس به بین مقامات موالی خود را که چگونه
دعا مستجاب نشد الا بنام ایشان واضح وظاهر است که دعای جناب رسول (ص)
بدون اینها مستجاب بوده ولی خداوند بجهة اظهار مقام ایشان و دستور
العمل بندگان چنین فرمود که طریق را یاد گیرند و ایشان را وسایط
خود نمایند.

خاصه در اینشب و فکر نماید که جناب امیر با این مرتبه ومقام در
اینشب بچه حالت بود دیگر وقتی در اینشب این بزرگوار رحلت نمود چون بحال
آمد فرمود اینوقت رسول خدا (ص) وعم حمزه و برادرم جعفر نزد من آمدند
وگفتند یا ابا الحسن عجل فانا مشتاقون الیک یا علی بشتاب که ما مشتاقیم
بتو پس دیده بسوی اهل بیت وفرزندان گردانید نظر حسرت بر ایشان کرد
وفرمود یا اولادی ویا اهل بیتی استودعکم الله ای اولاد واهل بیت من شما
را بخدا میسپارم ووداع بازپسین مینمایم اگرچه شبیه است این وداع بوداع
سرور شهیدان در روز عاشورا آمد بعقب خیمه ها فرمود **السلام علیکم
یا اهل بیتی هذا آخر الوداع فاستعد و اللاسر والذل والغربة** ای اهل
بیت من وداع آخر منست دیگر مرا نخواهید دید دیگر کلام مرا نخواهید
شنید پس مهیای اسیری وذل وخواری وغربت و سرگشتگی شوید یکدفعه
آن زنان دربدر و آن طفلان خونین جگر بیرون دویدند دور آن بزرگوار
را گرفتند چه خوب گفته

سرگشته بانوان حرم گرد شاه دین　　چون دختران نعش به پیرامن جدی

اما وداع جناب امیر کجا و وداع جناب ابیعبدالله کجا عیال آن بزرگوار در خانه محفوظ در نهایت عزت و احترام اما عیال آن بزرگوار همه در این صحرا غریب و بیکس و حیران همه بالب تشنه وشکم گرسنه وجگر های داغ دیده مانند داغ علی اکبر جوان وقاسم تازه داماد وعباس وفادار بدون محرم ویاور آیا چه دلی داشتند آن زنان حالت آنها در اینوقت این بود که دور امام غریب را گرفته یکی میگفت ای پدر ما را در این صحرا بکه میسپاری ؛ یکی میگفت ما در این بیابان بکه التجا یاوریم یکی میگفت آقا در این مکان غریب که بفریاد ما میرسد فرمود شما را بخدا میسپارم و اوست خلیفهٔ من بر شما صدای نالهٔ الفراق والوداع بلند شد چه حالتی داشتند در این وقت سخت تر وصعب تر بود یاوقتیکه صدای تکبیر بلند شد زینب از خیمه بیرون دوید دید سر مبارک حضرت ابیعبدالله بر سر نیزه قطره قطره خون از او جاری بود **الا لعنة الله علی القوم الظالمین**

در بیان معجزه شب بیست ویکم است

قال الله تعالی ادعونی استجب لکم ترجمهٔ ظاهر آیهٔ شریفه وافی هدایه اینست که بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را پس از این آیهٔ شریفه چنین مستفاد میشود که خداوند در این آیه شریفه دو وظیفه مقرر فرموده : یکی از برای خود ویکی از برای بندگان اما وظیفهٔ بندگان را دعا مقرر فرموده ووظیفهٔ خود را اجابت قرار داده است و کاشف آن استکه حدیثی در کتاب عدة الداعی نقل نموده استکه خداوند خطاب فرمود بحضرت آدم که حفظ کن وصیت مرا در چهار چیز یکی خاصه من است و یکی خاصه تو است ویکی فیما بین تو وخلق است ویکی فیمابین تو و من است اما آن که خاصه من است که بندگی کن مرا و شریک قرار مده از برای من در عبادت هیچ چیز را واز اینجاست که سابقاً اشاره شد که توحید چهار رکن دارد که اگر یکی از آن نباشد توحید متحقق نیست **اول** توحید ذاتست **دوم** توحید صفات است **سوم** توحید افعالست **چهارم** توحید عبادتست و مراد بتوحید ذات یکی دانستن حق وشریک قرارندادن از برای او و مراد بتوحید صفات یگانه دانستن حق است باصفات او که ترکیب از برای او قائل نشود و بدانکه ذات او با علم و قدرت ووجود او یکی است و اشیاء متعدد نیست مثل مخلوقات او و مراد بتوحید افعال یگانه دانستن ذات حق است در صدور افعال که محتاج بهیچ چیز وهیچکس نیست واینکه پارهٔ امور را باسباب او منوط داشته است بواسطه اقتضای حکمت است نه بواسطه

احتیاج ومراد بتوحید عبادت یگانه دانستن اوست ازجهت استحقاق عبادت وپرستش که غیر او مستحق عبادت نیست پس باید که عبادت تو مختص از برای او باشد و از اینجا است که ریا را شرک خفی دانسته اند و مرائی را مشرک میدانند و از معاصی کبیره است . برگشتیم بر سر حدیث چون شرح آن اقتضای طول وبیان مطالب نیست فرموده اما آنکه خاصه تو است آنست که بدانی بجزای عمل خود میرسی اگر خیر است و اگر شر است واما آن که فیمابین تو است وبندگان من اینستکه بپسندی از برای ایشان آنچه از برای خود می پسندی و آنچه از برای خود نمی پسندی از جهت بندگان نیز نپسندی مثلا نمی پسندی غیبت ترا بکنند پس غیبت ایشان را مکن نمیپسندی که مال تورا ردنمایند پس مال ایشانرا بایشان رد نما نمی پسندی که کسی بعیال تو خیانت نماید پس توهم بعیال ایشان خیانت منما و همچنین عزت را ازبرای خود میخواهی ازبرای ایشانهم بخواه و از برای خود غنا را میخواهی ازبرای ایشان نیز بخواه وهکذا خلاف طریقه اهل زمان واما آنکه فیمابین من وتو است آنستکه ازتو است دعا وازمن است اجابت پس بدان **ای عزیز** سؤال کننده ازخداوند باشرایط محروم نیست پس ما بندگان خداوند که غایت احتیاج وپریشانی را داریم باید دعا را غنیمت شماریم وخوشدانه اورا اسباب فرج خوددانیم زیرا که خداوند دو نعمت عظمی ببندگان عنایت فرموده است که ایشان از آن غافلند یکی توبه است که اگر نبود همه هالك بودیم ولی خداوند رؤف حالات ما را میدانست وبنای او بر آمرزش بندگان است اینستکه این باب را مفتوح فرموده وبدا بحال گنه کاری که با وجود فتح این باب نشود مولای خودرا ازخودراضی بنماید چنانچه سید الساجدین در یکی ازدعاهای خود عرض مینماید **وقد فتحت لعبادك بابا الی عفوك وسمیته التوبة و قلت توبوا الی الله توبة نصوحا فما عذر من اغفل دخول ذلك الباب بعد فتحه** یعنی خداوندا بتحقیق که گشودهٔ ازبرای بندگان خود درگاهی برای عفو خود و نامیدهٔ اورا توبه و فرمودهٔ در کتاب خود که بازگشت کنید بسوی خداوند بازگشت خالص پس چه چیز است عذر کسیکه غفلت کند ازداخل شدن این درگاه بعد از گشودن پس ما جماعت گنهکاران باید قدر این نعمت عظمی رابدانیم و اورا وسیله خوددانیم ویکی ازجملهٔ نعم الهی دعاست زیرا که شدائد وهموم وآلام و حوادث و اسقام دنیا بسیار است واگر دعا نبود که رفع آنها به آن نمائیم پس چه میکردیم باوجود زیادتی شدائد وعجز خود و فریادرسی غیر ازخداوند نبودن اینست که جناب امیر ع در بعضی از فقرات نهج البلاغه می فرماید **حصنوا ایمانکم بالصدقة و حصنوا اموالکم بالزکوة و ادفعوا**

امواج البلاء بالدعاء یعنی نگاهدارید ایمان خودرا بصدقه وحفظ کنید
اموال خودرا بدادن زکوة ودفع کنید موجهای بلارا بدعاء پس قدر نعمت
دعا را بدانید خاصه در اینماه خاصه دراین شبها که آنچه از بعضی اخبار
ظاهر میشود سائل را محروم ننماید واینکه بعضی ازدعاها مستجاب نمیشود
بجهت اینست که دارای شرایط نیست ولی بازترا محروم نمی نمایند بعوض
چیز دیگر بتو مرحمت میفرماید موعد محشر الدعاء انتقال الخلق است وچشم بکلی
ازهمه چیز وهمه کس پوشیدن وتوسل بوسائط حق جل شأنه واینکه از دیرزمان جاری
بوده است که اگر یکنفر میان قومی گریه کند همه آنها ترحم کرده میشوند و
وسائط پنج تن آل عبا میباشد چنانچه در ازمنه سابقه بسیاری از انبیاء بلکه همه ایشان
میخواندند و اجابت دعای آنها میشد بعد از اینکه حضرت موسی ع با
بنی اسرائیل برود نیل رسیدند و امر فرمودند که شکافته شو از برایما
رود نیل شکافته نشد دفعهٔ دیگر خطاب فرمودند باز هم شکافته نشد تا
آخرالامر عرض کرد من مأمور امر تو هستم حضرت موسی مناجات با
قاضی الحاجات نمودند خطاب رسید ازما بخواه تا امر نمائیم شکافته شود
ازخداوند مسئلت نمود خطاب شد واسطهٔ تو کیست عرضکرد پروردگارا
چه کسیرا واسطه نمائیم خطاب رسید مقربترین خلق من نزد من محمد
وعلی و فاطمه و حسن و حسین میباشند حضرت موسی خداوند را بایشان
خواند و دعای او مستجاب شد ورود نیل شکافته شد و گذشتند از اینقبیل
بسیار است در احوال انبیاء وذکر آنها موجب طولست

پس عزیزمن متوسل شو بایشان وخداوند را بایشان بخوان تادعای
تومستجاب شود پس خوشا بحال کسانیکه دراین شبها خاصه دراین شب دراماکن
مشرفه خاصه درنجف اشرف و کربلا میباشند با حالت خوش خداوند بحق پنج تن
آل عبا روزی فرمایدولی توجه ایشان مخصوص بزوار نیست بلکه هر کس
درهر کجا بایشان ملتجی شود بفریاداو میرسند مگر نشنیدهٔ حکایت زیدنساج
را چون شب متعلق بجناب امیراست مناسب است ذکر این فقره که موجب
رقت قلوب وهم شاهدمطالب مذکوره وهم فضیلت این بزرگوار است از
زید نساج مذکوراست که گفت مرا همسایهٔ بود مسن و معمر و آثار صلاح
ازوجنات او ظاهر بود وعادت او این بود که درایام هفته درخانه خودمشغول
عبادت بود و روزهای جمعه بیرون می آمد بزیارت میرفت روز جمعه من
بزیارت میرفتم چون سرچاه زمزم رسیدم همسایه خودرا دیدم که بجهت
غسل جمعه برهنه شده است اثرزخمی درپشت اوملاحظه کردم که یک شبر
شکافته بود و آب خون ازآن میرفت مرا خوش نیامد در آن اثنا آن پیر
ملتفت شد و اثر خجالت دراو هویدا بود ازمن پرسید که ترا زید نساج

میگویند گفتم بلی گفت مرا اعانت نما که غسل کنم گفتم بحق خدا ترا
اعانت نمیکنم تا مرا از زخم خود خبردهی گفت خبر میدهم بشرط آنکه
درحیات من کسیرا ازمن خبرندهی اکنون درغسل اعانت کن تاترا بعد
از فراغ خبر دهم اورا گویند آب بدستش دادم تاغسل کرد فارغ شدورخت
خودرا پوشید در آفتاب نشست ومن بپهلوی اونشستم گفت ای برادر بدانکه
در ایام شباب که شهوات درمن طغیان داشت باده نفر ازرهزن رفیق شدمو
با ایشان مرتکب دزدی شده و آنچه بدست میآمد صرف توابع اعمال
میشودم وهرشب درخانه یکی ازرفقا بودیم وشراب مهیا کردیم ومشغول
عیش وعشرت بودیم تا آنکه شبی درخانه یکی از رفقا بودیم و بدستور
شبهای سابقه معمول داشتیم ومن نصف شب ازآنجا برخاسته بخانهٔ خود رفتم
وخوابیدم شب بعد نوبت ضیافت و مهمانی من بود ومن از آن غافل
بودم که زوجه ام بربالینم آمد مرا آگاه ساخت وگفت از ضروریات هیچ
درخانه نیست چون ملتفت شدم بهوش آمدم و مضطرب برخاستم و شمشیر
خود را برداشته ازشهر بیرون رفتم چون درمیان خندق کوفه رسیدم بسمت
راه گذار در آنجا نشسته مخفی کردم خودرا وشبی بود بنهایت تاریک وباران
هم ترشح مینمود که ناگاه برقی لامع شد وبشعاع روشنی آن دیدم که
دونفر ازطرف کوفه میآیند چون بمن نزدیک شدند برقی دیگر لامع شدو
بشعاع آن نیک نظر کردم دیدم دوزن بودند خوشحال شدم که خوب شد
این دوزن دچار من شدند که ازعهده ایشان برمیآیم و کفایت مؤنهٔ فردا
شب خواهدشد پس ازجا برخاستم وبانگ برایشان زدم که از جا حرکت
نکنید وآنچه اززینت و آلات طلا که دارید بمن واگذارید پس آنضعیفه
حلی وزیوری که داشتند ازخود کندند و بجانب من انداختند که ناگاه برق
دیگری لامع شد دیدم یکی ازایشان عجوزه است و دیگری دختر است در
غایت حسن وجمال آتش محبت او در سینه ام مشتعل شد و قوهٔ شهوت شدت
نمود قدم پیش نهادم و اظهار مدعی کردم آن عجوزه گفت ای بندهٔ خدا ای
بیحیا این چه کلام است که میگوئی تا امروز دست نامحرم بدامن عفت این
دختر نرسیده است ازخدا بترس وازاین مدعا درگذر ما اسباب خود را
بتوحلال کردیم که پردهٔ ناموس ایندختر را پاره نسازی من نشنیدم ورو بآن
دختر نمودم آن عجوزه باز شروع بالتماس کرد و گفت ایندختر پدر ومادر
ندارد و من خالهٔ او هستم وزفاف او دیشب است که پسر عمش اورا بنکاح
خود درآورده است و این دختر بمن التماس کرد که ای خاله چون بخانهٔ
شوهر روم بعد از این زمام اختیار ازدستم خارج است و من آرزوی زیارت
امیرالمؤمنین دارم برخیز همراه بیا تا زیارت آنبزرگوار را دریابم بخانهٔ

شوهررودم من خواهش اورا قبول نمودم اورا میخواهم بزیارت ببرم حال
نوزدهم بر او کن ومهر بکارت اوبرمدار واورا رسوا ومفتضح منما وازاین
خیال درگذر از اینقوله سخن بسیار گفت درمن اثر نکرد وبمقصود نهادم
و آن ضعیفه خودرا روی پاهای من انداخت متصل گریه و التماس میکرد
من اورا زخمی زده درآن بیابان انداختم متوجه آن دختر شدم که رخوت
اورا گرفته بودم و غیر اززیر جامه براو نمانده بود اورا گرفته بر زمین
نهادم وبرسینه‌اش نشستم هردودست اورا بیکدست گرفتم و ازدیگر متوجه
گشتن بند شلوار شدم دیدم آن دختر فریاد برآورده یا علی خلصنی من ید
هذاالظالم یا علی بفریاد برس مرا از دست ظالم نجات و خلاصی ده که
ناگاه صدای پای اسبی شنیدم وازغایت غروری که باخودداشتم ملتفت نشدم
وبا خود گفتم این سواری بیش نیست من مکرر ده سوار و بیست سوار را
مغلوب کرده‌ام وچه‌خواهد نمود دیدم آن‌سوار نزدیك من آمدم اورامشاهده
نمودم درکمال صباحت وجامه‌های سفید پوشیده وبراسبی کبود نشسته و
بوی عطری ازاوفایح بمن خطاب کرد که وای برتو دست از او بردار و
اورا میازار گفتم ای‌سوار اول خود سلامت از دست من بیرون رو و بعد
متوجه نجات دیگری شو پس آثارغضب دربشرهٔ اوظاهرشمشیر برپشت
من نهاد من غش کردم چنان مضطرب شدم که ندانستم که درزمین میباشم
یا درهوا لکنت درزبانم بهم‌رسید آنقدر شنیدم که بآن دو نفر زن گفت
جامه وحلل خودرا پوشیده بسلامت بازگردیدعجوزه ازاوپرسید تو کیستی
که ازبرکت آمدن تو ازدست‌این ظالم نجات یافتیم و التماس‌است‌که مارا
بروضه منوره جناب امیرالمؤمنین برسانی که بزیارت او مشرف‌شویم پس
او متبسم شد وفرمود منم علی‌بن ابیطالب وزیارت شمارا قبول کردم بخانهٔ
خود مراجعت نمائیدآن زن وآن دختر بدست وپای‌آن بزرگوارافتادندبعد
ازآن روانه شدند و من ازمشاهده اینحال بحال آمده برخاستم و فریاد
کردم یا علی بدست تو توبه کردم فرمود اگر درواقع توبه کرده‌ای خدای
تعالی قبول میکند ازتو گفتم یا سیدی اگر من باینحالت بمانم هلاك میشوم
پس آنبزرگوار مشت خاکی برداشته برزخم من نهاد ودست مبارك برآن
مالید وفی‌الحال التیام یافت من برخاسته بمنزل خود معاودت نمودم زید
نساج گوید من گفتم چگونه التیام یافته وحال آنکه یك شبر شکافته است
بعدا قسم تو بسرا برد این بود اکنون بهبودی یافته و این اثر از
برای عبرت دیگران است پس چه مناسب است که ماهم دراینوقت سحر
فریاد یاعلی برآوریم ودست توسل بدامان او زنیم و بگوئیم بفریاد آن
دوزن رسیدی در آن صحرا در این مکان هم بفریاد ما برس ما ها نیز

دوستان توایم و گرفتار گناهان بسیار و شیطان ونفس اماره و شدائد
دنیا می‌باشیم ویاد کنید درمثل این شبی در مثل آنوقت در خانهٔ آن
بزرگوار چه‌خبر بود گویا همین بود که وصیتها بامام حسن میفرمودند و
عرق‌ازجبین انورش‌جاری‌بود که یکمرتبه بعدازاداء شهادت خاك‌برسرعالم
ریخته شد وآسمانها بنور انورش منور شد اما صدای واعلیا وا اماما از
خانهٔ آن بزرگوار بلندشد حسنین عمامه از سر برداشتند زینب و کلثوم
مقنعه ها ازسر کشیدند فریاد برآوردند آه وامصیبتاه عزیزمن میناليد
وگریه میکنید بحالت آن بزرگوار و حال آنکه یك زخم برسر بیش
نداشت بر روی فرش جان سپرد عیالش همه اطرافش بودند پس صیحه بر
آورید وناله کنید ازبرای فرزند عزیزش که درروز عاشورا بازخم بسیار
برروی خاك‌افتاده بعوض عیالش دشمنانش‌اطرافش‌را گرفته هر کدام‌ضربتی
بربدن نازنینش میزدند اما دراین حالت میفرمود **اسقونی شربة من الماء**
فلقد تفتت کبدی من الظماء کسی گوش نمیکرد روحی **لك الفداء**
یا اباعبدالله لعنةالله علی الظالمین چون اصل وضع این کتاب ازبرای
شرح دعاء هر روز شد و در مجلس بیستم بجهت مناسبت شب بیست و
یکم مطالب مناسب‌برای آن‌شب عرض‌شد وشرح‌دعای‌هرروزنشد

شرح دعای روز بیستم

لهذا این‌مجلس شرح دعای روز بیستم میشود اما درثواب آن ذکر
کرده اند هر کس‌این‌دعارابخواند نوشته شود از برای آن ثواب کسیکه
شصت روز روزهٔ مقبوله گرفته باشد وخدا هفتاد هزار ملك موکل گرداند
که اورا ازشر شیطان وجور سلطان محافظت کنند وحایل شود ما بین
اووجهنم هفت خندق کهمثل مسافت زمین وآسمان باشد چنانچه در ثواب
نماز امشب وارد شده است که هر کس دراین شب هشت رکعت نماز بکند
هر دورکعت بیك سلام بهرسوره که بخواهد آمرزیده شود گناهان گذشته
و آینده او را و دعای امروز اینست **اللهم افتح لی فیه ابواب**
الجنان واغلق عنی فیه ابواب النیران ووفقنی فیه لتلاوة القرآن
یامنزل السکینة فی قلوب المؤمنین بیان این دعای شریف موقوفست
بربیان مقدمه وآن‌مقدمه اینست که چون‌حکمت الهیه اقتضا کرد جعل تکالیف
ازبرای بندگان نماید که بواسطه این امورات آنها منتظم باشد وبواسطه
امتثال آنها مواد ایشان مستعد فیوضات خاصه شود و برای آنها مبلغین
قرار داده که انبیاء باشند وهمچنین اورا بر آنها حافظ قرار داد و چون
دربندگان نفوس اماره وقوای شهویه و وهمیه و غضبیه است و شیاطین
جنیه وانسیه بر ایشان استیلا دارند و اینها مانع از اتیان تکالیف است

لهذا حکمت اقتضا نمود که ثواب برانیان بآنها وعقاب برترک آنها قرارداده که بواسطه طمع در ثواب آن و ترس ازعقوبات آن امتثال بآن تکالیف نمایندوغرض‌مقصود ازفعل آنهاحاصل‌شود لهذابهشت وجهنم‌مقرر فرمود و بهشترا محتوی برانواع نعم وجهنم را مشتمل‌برانواع عقوبات قرارداده‌و ضروری جمیع ادیانست بهشت و جهنم اگرچه در بعض خصوصیات آن اختلاف نموده‌اند بعضی از حکما مثل اینکه آیا بهشت و جهنم جسمانی میباشد یا روحانی پس بهشت همان لذات حاصله از قربست وجهنم همان محنتهای حاصله از بعد است وحق اینست که جسمانی میباشند وباید بآن اعتقاد نمود ولی دربهشت لذات روحانیه است ودرجهنم صدمات روحانیه نیز هست و همچنین اختلاف استکه آیا بهشت وجهنم بالفعل مخلوقند و آیات قرآنیه واخبار متواتره خاصه اخبار معراجیه وغیر آن از اخبار وارده درحق انبیاء سلف برآن شاهد قطعی است و مقام مقام ذکر آنها نیست وهمچنین خلاف کرده‌اند آیا بهشت وجهنم همان اعمالست که مجسم میشوند بهشت نیک ازحور وقصور و فواکه و غلمان و نحو آن وهیئت بد ازآتش ومار وعقرب ونحو آنها یا اینکه مخلوقند از غیر اینها ولی از بسیاری از اخبار مستفاد میشود که اعمال هم مجسم میشوند بهشت نیک و بد ومضایقه از آن نیست که باینها هم قائل میشوند که ملحق میشوند بنعمتهای بهشت اجسام حاصلة از اعمال نیک وملحق شوند بجهنم بعذابهای حاصله از اعمال بد ولی جهنم وبهشت بالفعل مخلوقند وجسمانی میباشند ودخلی باعمال ندارند بلکه در وقت خلقت آسمان وزمین یا بعد خلق شده‌اند وچون رحمت الهی بر غضب او سابقست وبهشت از رحمت وجهنم از غضب است لهذا ازبرای بهشت هشت درب مقرر داشته واز برای جهنم هفت درب ووسعت بهشت را بسیار فرموده که کاشف شود از رحمت واسعه این مطالب مهمه که هریك شرحی درکار دارد همین که بر تو واضح شد پس بدان فقره اولای دعای امروز ترجمه‌اش اینست که خداوندا بگشا از برای من دراین ماه یا دراینروز درهای بهشت را وببند بر روی من در های جهنم را وواضح استکه این نعمت عظمی خود بخود حاصل نمیشود هرکس طالب آنست باید آنرا تحصیل کند و آنچه از اخبار و احادیث بسیار واضح میشوداینست که اصل آن اسباب وعلت کلیه آنها ولایت‌محمد ص وآل محمد است وولایت سه معنی دارد وهر سه معنی را ضبط کن و بفهم ویادگیر حقیقت آنها را واین مرحله را ندیده‌ام کسی درست تحقیق کرده باشد معنی اول ولایت ایشان اینست که ایشان ولیند بر خلق یعنی

چنانچه پدرولایت برفرزند صغیر دارد که هر تصرفی که خواهد در خود او نماید مختار است همچنین محمدص وآل محمدص ولایت دارند بر خلق خدا که هرتصرفیکه خواهند درآنها نمایند مختارند و اطاعت ایشان بر کل واجب استو سراین‌مرحله اینست که ازجمله اولیاء پدرانند که چون فرزندان فرزند ایشانند و فرع ایشانند و آنها اصلند بر فرزندان لهذا ولایت دارند برفرزند وواضح‌است که کل خلق از اشعه انوار محمد ص وآل محمد ص و فاضل طینت ایشان مخلوقند چنانچه سابقاً باین مرحله اشاره شد ودرحدیث خلقت خمسه آل‌عبا و اینکه بعد از آنکه خداوند ایشانرا خلق فرمود از نورواحد و از قطرات انوار ایشان خلق فرمود انبیارا و بعدازآن اورا پنج قسم کرد و ازشعاع نور رسول خلق فرمود عرش و کرسی را وازشعاع امیرالمؤمنین خلق فرمود تمام ملائکه را و ازشعاع نور حسن هفت آسمان و زمین را و ازشعاع نور امام حسین خلق فرمود بهشت و آنچه در اوست و خلقت تمام خلق سرچشمه آنهاینه پس تمام مخلوقات راجع بایشانند پس‌پدرحقیقی ایشانند و از جمله آباء معلمینند وواضح است که علم همه راجع بعلم ایشانند پس ایشان هم پدر اصلیند وهم پدر علمی و چنانچه پدررا ولایتست برفرزند ایشان راهم ولایتست برخلق وچنانچه اطاعت پدر برفرزند واجب است اطاعت ایشان بر کل خلق واجب است و این مقام خاصه آن بزرگواران است و دیگری را با آنها در اینمقام شرکتی نیست واینست‌معنی ولایت‌عامه وآن ولایتی که مقام آن ازمقام نبوت بالاتراست همین‌است چه بسیاری از انبیاء نبوت را داشتند و ولایت عامه را نداشتند و همین است یکی ازجهات افضلیت ائمه برانبیاء سلف زیرا که این‌ولایت عامه‌را نداشتند چون مقام نبوت عامه حقیقت در ایشان بود و جناب رسول ص دارای مقام نبوت عامه و ولایت عامه هردو بودند وازاینجهة است که آن بزرگوار افضل است ازحضرات ائمهعم بجهة آنکه ایشان دارای نبوت عامه نبودند اما ولایت عامه را داشتند پس بر هر مخلوق واجب‌بود اطاعة ایشان و این مرحله به تتبع در اخبارواضح میشود اگر نه خوف تطویل بود شواهد بسیاری برای او میآوردم یکی از شواهد آیه انما ولیکم‌الله است که‌ولایت‌خداونعورسول وکسانیکه‌متصف بصفات‌مذکوره درآیه‌شریفه‌باشند که آنها امیرالمؤمنین وائمه طاهرین میباشند پس پدر که خداوند ولایت برخلق دارد ایشان هم ولایت‌دارند الا اینکه ولایت ایشان آیات حجة بودن‌ایشانست بالتبع وبقرار دادن خداوند است معنی‌دوم ولایت ایشان آیات حجة بودن ایشانست برخلق که خلافت ایشان است ازرسول ص ومحافظه ایشان احکام دین را و باید

این مرحله‌را هم مثل مرحله سابقه اعتقاد نمود وشاهدی بر آن بهتر ازعلوم وفضائل و کمالات ومکارم صفات ومعجزات وخارق عادات متواتره ازایشان نیست واین مرحله منبعث ازمرحله اولی است زیرا که همینکه مقام اولی حاصل شود لازم دارد مقام دوم‌را (یعنی سوم) ولایت ایشان یعنی دوست داشتن است ایشانرا که محبت و دوستی بایشان آیه شریفه **قل لااسئلکم علیه اجرآ الاالمودة فی القربی** لازمست زیرا که مزد رسالت پیغمبر مقرر شده است اما خوب رعایت کردند است بی حقوق بیوفا مگر جناب ابی عبدالله نبود ازذوی‌القربی که شهید کردند او را با لب تشنه و شکم گرسنه ونهادند برجگر او داغ جوانان واطفال وبرادر و برادرزادگانو اصحاب اورا بدن مطهر اورا برهنه برروی خاک وبرابر آفتاب انداختند وسر مطهرشرا برسرنیزه کردند شهربشهر گردانیدند و چوب جفا برلب های مبارکش زدند وعیال اورا مانند اسیران روم وفرنگ اسیر نموده بر شتران سوار وبراطراف شهرها گردانیدند بلکه آنها را خواهش کنیزی نمودند چه گویم چه نویسم که چه داغی بردل پیغمبر وامیرالمؤمنین وفاطمه زهرا و امام‌حسن مجتبی وجناب سیدالشهداء وسایر ائمه‌هدی وشیعیان آنها نهادند که تا قیامت بهبودی والتیام ندارد این بود مودت با آل پیغمبر که مزد رسالت بود **لعنة‌الله علی ظالمی آل رسول الله و عذبهم عذاباً شدیداً**

مجملا این‌مقام سیم بعد ازمقام اول ودوم قهرا حاصل میشود مؤمن باید هرسه مقامرا دارا باشد وسعی کند درتکمیل آنها وبکوشد درزیادتی محبت ودوستی ومتابعت و اخلاص‌بایشان **چنانچه** در حدیث معراج استکه حلقه درب بهشت بآن‌میخورد ذکر آن یاعلی است و سبب آن اینستکه داخل‌بهشت نتوانشد الابدوستی آن بزرگوار و اخبار متواتره بسر آن شهادت داردازآن جمله است حدیث صحیح مروی ازسید سجاد که‌فرمودند که سلمان گفت که روزی خدمت حضرت رسول ص نشسته بودیم که آن بزرگوار رو کرد بجناب امیرع وفرمودند یاعلی ترا بشارت دهم بآنچه مرا خبرداد جبرئیل عرضکرد بلی فرمود خبر میدهد مرا ازجانب‌خداوند جلیل بدوستی وتحقیق که عطا کرده خداوند بدوستان توهفت‌خصلت‌رفق ومدارا هنگام مردن وانس نزد وحشت قبر ونور درظلمت قبر وامنیت در فزع اکبر وسنگینی درمیزان‌درگذشتن ازصراط وداخلشدن دربهشت پیش از سایر امتها بهشتاد سال پس‌برطالب نجات لازمستکه در زیادتی محبت ایشان ساعی‌شود تا آنکه ازآتش‌جهنم رهائی یابد وبداخل‌شدن‌دربهشت

وهمسایگی وهمنشینی بایشان فایز شود وبعد از اینکه تحصیل نمود محبت و ولایت‌محمد و آل او را باین سه معانی که ذکرشد پس عمل نماید باین حدیث شریف که تا هشت درب بهشت باز شود بر روی او و هفت درب جهنم بسته شود و آن حدیث شریف اینستکه جناب رسول فرمودند که بر درب هشتم بهشت نوشته است **لااله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی الله‌من احب ان یدخل الجنة من هذاالابواب الثمانیةفلیتمسك باربعة خصال الصدقه و السخاو حسن‌الخلق و کف الاذی عن عبادالله**

یعنی هر کس که دوست دارد داخل بهشت شود ازاین درهای‌هشتگانه پس تمسك جوید بچهارخصلت تصدق وسخاوت را شعار خود نماید و خلق خود را نیك نماید واذیت خود را ازبندگان خدا نگهدارد والحق هریك ازاین چهارخصلت‌است عالی واگر نبود درمدح صدقه جزاین حدیث کافی بود در زیادتی مدح که از جناب رسولخدا سؤال کردند از تلاوت قرآن فرمودند پرتو باد بصدقه که آن نور است دردل پرسیده ازتسبیح فرمودند پرتو باد بصدقه که آن‌نوراست دردل پرسیدند از تسبیح فرمودند پرتو باد بصدقه که‌مهرحورالعین‌است‌پس‌سؤال کردنداز نمازشب فرمودندصدقه‌افضلست ازنمازشب بهزار درجه فرمودند یاعلی لقمه نان بصدقه دادن بهتراست ازده هزار رکعت نمازشب ودرروایت دیگر ازبیست هزار رکعت نماز شب وارد است باز نقل فرمودند که صدقه پنج‌حرف میزند میگوید من فانی بودم مرا باقی کردی واندك بودم بسیارم‌نمودی ودشمن بودم بزرگم کردی تونگاهدار من بودی مرا حافظ خود نمودی و بجناب امیر (ع) فرمودند یا علی صدقه پنج قسم است یکی برده وآن صدقه بفقیر سالم از مرض و صحیح‌الاعضاء است ویکی بهفتاد وآن صدقه دادن بفقیر مبتلا استکه بامرض و یا ناقص‌الاعضاء باشد ویکی بهفتصد وآن تصدق برحم است و یکی بهزار و آن صدقه بوالدین است و یکی بصد هزار و آن صدقه باهل علمست و سبب مزیت اهل علم بر دیگران واضح است زیرا که ببرکت آن‌ها است که شریعت برپا و مردم یاد می گیرند احکام دینرا مگر از ایشان **واما** صفت دوم که سخاوتست درفضل آن همین بس است که معصوم میفرماید که جوان سخی زانی نزدیکتر است برحمت خداوند ازپیرعابد بخیل مگرنشنیدهٔ که حضرت موسی رانهی کردند ازکشتن سامری که آن همه مفاسد را در دین موسائیان برپا کرده وقوم حضرت موسی را گوساله پرست و مشرك کرده بود که یا موسی مکش سامری را که او سخاوت دارد و چه بسیار از گنهکاران تبه روزگار که نجات یافتند بجهت سخاوت و نازل شده سوره

هلاتی در شأن امیرالمؤمنین (ع) و اهل اِن مکر بجهت سخاوت و جناب
ابیعبدالله جهت اینکه محبوب همه دل ها است و کلا مجبول بر اخلاص
بآن بزرگوارند بواسطه سخاوت آن حضرت است چه سخاوتی که از مال
وجان وعیال گذشت بجهت رفاه ونجات دیگران واز حضرت رسول (ص) مروی
استکه فرمودند علامت بهشت هفت خصلتست

اول روی گشوده **دوم** زبان ذاکر **سوم** دست با سخاوت **چهارم**
قلب خاشع **پنجم** نماز بسیار **ششم** روزه کامل **هفتم** سلام بهر کس که باو
برخورد وعلامت اهل جهنم نیز هفت چیز است **اول** روی گرفته **دوم** زبان
فحاش **سوم** دست با بخل **چهارم** قلب با قساوت **پنجم** نماز کم **ششم**
روزه ناقص **هفتم** بخل سلام **مجملا** مدح سخاوت نه بحدیست که بتوان
دراین مجلس بیان نمود وهمینقدر ازبرای تذکر کافیست و فرقست فیمابین
صدقه دادن وسخاوت هرسخی بساهست صدقه دهنده نباشد وهرصدقه دهنده
بساهست سخی نباشد واما صفت سوم که بر درب بهشت نوشته بود حسن
خلق است که عقل وشرع هر دو حاکمند بخوبی و حسن آن **در حدیث**
وارد شده استکه حسن خلق میگدازد گناه را چنانچه آفتاب برف را
میگدازد یاآب نمك را میگدازد یا میخورد گناه را چنانچه آتش هیزم را
میخورد و از وصایای جناب رسولخدا (ص) است بابی ذر که هر که سه
خصلترا نداشته باشد عمل او ناتمام است **اول** ورعیکه مانع شود از معصیت
خداوند ووجه آن واضح است چه هینکه ورع ندارد مرتکب گناه میشود
پس اگر طاعاتی بجا آورد که دارای شرائط باشد باوجود آنکه این
مرحله بسیار کم یافت میشود آن معاصی با آن طاعات معارضه می کنند
میگذارد که باعث قرب بلکه باعث نجات بشود چه هرچه بواسطه طاعات
عروج کرده باشد بواسطه معاصی نزول میکند **دوم** حلمی است که بآن رد
نماید نادانی جاهلان را زیرا که اگر این صفت را هم نداشته باشد زود
غضب میاید و کم است کسیکه هنگام غیظ خودرا نگاهدارد از معصیت که
نزدیکترین حالات انسانی بکفر حالت غضب است و نزدیکترین سلطنت
شیطان برانسان همین هنگام غضبست و مؤمن باید که حلم را ازدست ندهد
تا اعمال خیر او محفوظ باشد **سوم** خلقی استکه بواسطه آن با خلق خدا
مدارا نماید که درحدیث استکه جناب رسول بحضرت امیر فرمودند که خداوند
توبه هر توبه کنندهٔ راقبول میفرماید الا توبه کج خلق را زیرا که بتوبه خود
وفا نتواند کرد **چنانچه** حکایت شده است سعدبن معاذ از بزرگان اصحاب جناب رسول
بود وشهید شد وبعداز وفات او جناب رسول (ص) در تشییع جنازه باسر پنجه
رامیرفتند وسبب سؤال کردند فرمودند ازبس ملائکه بتشییع جنازه او آمده

که جای آنکه تمام کف پای خودرا بر زمین گذاردم نیست وخودآن بزرگوار
برجنازه او نماز کردند واورا چون درقبر گذاردند وخاك بر آن ریختند
مادر او برقبر اوخطاب کرد که اکسعد گوارا باد ترا بهشت یاآنکه گفت
خوشا بحال تو عیش کردی دردنیا سعید ومردی سعید یا شهید پس حضرت
رسول (ص) باوفرمودند اکمادر سعد مغرور مشو که زمین اورا چنان فشاری
داد که استخوانهای او درهم شکست اصحاب ازسبب آن سؤال کردند فرمود که
با عیال خود کج خلق بود پس هرعمل کنندهٔ را لابد است ازاین سه صفت
که ورع وحلم وحسن خلق باشد تااعمال نیك او محفوظ وسالم ماند وباعث
نجات وقرب او شود ومقام اوبلندشود **چهارم** صفتی که بردرب هشتم بهشت
نوشته بود بازداشتن نفس است ازاذیت مردم وخوبی او واضح استو بدترین
صفات وافعال اذیت بندگان خداست اگر چه بحبس کردن حق آنها باشد
وروایت است ازجناب رسول که فرمودند هر که حبس کند حق مسلمانی
را خداوند بر کت از روزی او ببرد و هر که تاخیر کند درادای حق کسی
باقدرت هرروز نوشته شود براو گناه عشاری **ودر** حدیث استکه پنج نفر
را دردوزخ در خانه کنند ودرب آنرا بگیرند وراهی نداشته باشند که
آواز هم را بشنوند امیری که مال رعایا را گرفته و انصاف نمیدهد ومطاع و
بزرگ قومی که حرف اورا بشنوند و او میان قوی وضعیف تفاوت گذارد و
کسیکه اهل خودرا کار دنیا آموزد وبطاعات الهی امر نکند آن ها را و
حبس کنندهٔ مزد اجیر و کسیکه بزند مسلمانی را بغیر حق وفرمود که هر که
طپانچه برروی مسلمانی بزند حقتعالی روز قیامت استخوانهای اورا ازهم
بپاشد و آتش را براو مسلط نماید واورا غل کرده بجهنم اندازد وفرمود
هر که دستی بمؤمنی زند که اورا ذلیل کند یاآنکه کاری باو کند که مکروه
طبع آن مؤمن باشد که مراد باعث توهین آن مؤمن شود ملئکه براو لعنت
کنند تااوراراضی کند وتوبه کند وحقتعالی فرمود هر که بنده مرا ذلیل کند
گویا بامن محاربه و مبارزه نموده وفرمود هر که نظری کند بمؤمنی او
را بترساند خداوند بترساند اورا روزی که پناهی بغیر او نباشد و فرمود
هر که مؤمنیرا بکشد نوشته شود بر او جمیع گناهان مقتول ومقتول پاك شود
از گناه وخداوند خطاب فرموده بداود که بپاد اجتناب کن از کشتن ناحق که
هر که کسیرا بکشد اورا درجهنم صدهزار بار بکشند وفرمود بحق آنخدائی
که مرا بحق فرستاده که اگر جمیع اهل آسمان ها راضی یا شریك شوند
درخون مسلمانی حقتعالی همهرا درآتش اندازد **پس ای عزیز** هرگاه اینها
جزای کشتن مسلمی باشد پس خداوند زیاد نماید عذاب کسانی را که در روز
عاشورا شهید کردند اولاد پیغبر را بالب تشنه و شکم گرسنه **چه کشتنی**

که بعضی را فرق شکافتند و بعضی را دست بریدند بعضی را تیر زهر آلود برحلق زدند و یک جراحت و ده جراحت و صد جراحت اکتفا نمیکردند بعضی را آنقدر زخم میزدند که گوشتهای بدن نازنین آنها را قطعه قطعه میکردند چون جناب ابیعبدالله و حضرت ابوالفضل و جناب علی اکبر که زخم ایشان از همه زیادتر بود و بعد از اینکه بهر ظلمی که میخواستند آن بزرگواران را شهید کردند پس سرهای مقدس شهدا را در حضور مادرها و خواهران و زنان ایشان از بدن جدا کردند و آن سرها را برسر نیزه ها زدند و با آن زنان اسیر آل پیغمبر خود شهر بشهر گردانیدند و آن بدن‌های طاهر مقدسه را در مقابل آفتاب انداختند نه یکروز نه‌دوروز بلکه سه روز بلکه به روایتی ده‌روز این ابدان در این صحرا افتاده بود ای مسلمانان آه آه وامصیبتاه پاره میشود و سوراخ سوراخ میشود قلب هر شیعه از شنیدن هریک از این مصائب **خاصه** اینکه بعد از اینکه شهید کردند اولادهای پیغمبر خود را و تاراج کردند اموال آن‌ها را و کشیدند چادر ومقنعه از سر زنان آل رسول‌الله(ص) و گرفتند زینت های ایشان را خواستند بسوزانند بآتش نسل پیغمبر را آن دختران کوچک و زنان بیچاره مضطر را باز باین هم اکتفا نکردند بر اسبان خود سوار شدند و تاختند بر آن بدنهای مقدسه بفدای فردها و غمهای دلت شویم ای خاتون مکرمه علیا مخدره زینب خاتون و بفدای صبرت شویم **اللهم العن قتلة الحسين واصحابه وضاعف عليهم اللعن منك والعذاب**

مجملا عزیز من میخواهی بدانی قتل ناحق چقدر بداست و سنگین است گناه آن بسا باشد که هنگام مرگ شخص با کفر از دنیا میرود **چنانچه** مأثور است از حضرت امام جعفر صادق(ع) که فرمودند آدمی در دین باقی هست تا خون حرامی نکرده باشد چون عمداً مؤمنی را بکشد توفیق توبه نمییابد و هنگام مردن باو خواهند گفت بمیر یهودی یا نصرانی یا مجوسی یعنی از دین اسلام بهره نداری و کافری و همینست نکته اینکه در آیه شریفه جزای قتل نا حق نفس محترم را خلود در نار مقرر فرموده که آخر الامر بی ایمان از دنیا خواهد رفت ببین که قاتل بغیر حق چقدر در شریعت مقدسه مردوداست **که** مرویست از جناب رسول(ص) که هر که جای دهد قاتل را براوست لعنت خدا وملائکه وجمیع خلق و هیچ عملش مقبول نشود نعوذ بالله از قتل نفس که پناه دهنده قاتل هم ملعون خدا و ملائکه وخلائق میشود **مجملا** در بدی اذیت مؤمن همین حدیث کافیست که حضرت صادق فرمودند که اعانت کند بر قتل یا ضرر مؤمنی بنصف کلمه در روز قیامت بیاید درحالتیکه نوشته باشد درمیان دوچشمش **هذا ايس من رحمة الله** پس شخص باید احتراز کند

از اذیت و صدمه بر مؤمنین از غیبت و هتک حرمت و حبس حق و مال آنها و امثال آن پس هر کس که طالب است هشت درب بهشت بروی او گشوده شود باید این چهار خصلت را شعار خود نماید که صدقه دادن و حسن خلق وسخاوت و اذیت نکردن مؤمنین باشد و از اینکه این چهار چیز بعد از سه کلمه توحید و نبوت و ولایت نوشته شده معلوم میشود که این چهار خصلت وقتی ثمر دارد که آن سه‌چیز را درست کرده باشد و اما اگر کسی بخواهد که بسته شود بر او درهای جهنم باین حدیث رفتار نماید که از جناب رسولخدا مأثوراست که بر درب جهنم نوشته **انا حرام على المتهجدين وانا حرام على الصائمين وانا حرام على المتصدقين** یعنی من حرامم بر نماز شب گذارندگان و من حرامم بر روزه داران من حرامم بر تصدق دهندگان الحمدلله موفق شده اید بروزه داشتن و البته سعی دارید که صحیح بجا آورید که گرسنگی و تشنگی بیحاصل نخورده باشید پس سعی نما که انشاءالله نماز شب کردن را ترک نکنید خاصه در این شبهای ماه مبارک رمضان **خاصه** در این شب که احتمال دارد که شب قدر باشد تا انشاءالله باعث شود که خداوند از برای شما خیر مقدر فرماید چه تقدیرات خداوندی تابع حالت بنده است **چنانچه** سابقا ذکر شد و همچنین ترک نکنید صدقه دادن را که فهمیدی قدر کار خواص آن را و خاصه در این شبها که بخصوصه از جمله اعمال وارده در آنها یکی است که موجب مغفرت خداوند و برکت و قبول اعمال و رفع نحوست مال و دفع بلاها و مکاره است و عمده اینست که باید مراقب باشی که در این شبها معصیتی نکنی که باعث خذلان تو شود و بیدار باشی و اعمال آن را هر کدام را که میتوانی صحیح بجا آوری و بهترین اعمال در این شبها صدر کعت نماز است و اگر نماز قضا برذمه داشته باشی بجا آوری البته بهتر است و نماز از همه عبادات افضلست خاصه نماز قضا و دیگر تا بتوانی استغفار زیاد نما که موجب تخفیف گناهان شود چه گناه مانع از شمول رحمة است و همینکه آنها را با استغفار و توبه رفع نمودی دفع مانع میشود و مقتضی رحمة هم که این اعمال و گریه وزاری و دعا و سؤال است که بحمدالله موجود است پس البته رحمت خداوندی شامل میشود و همچنین صلوات بسیار بفرست بر محمد و آل محمد(ص) که وسایط رحمت و فیوضات دنیا و آخرتند تا بواسطه ایشان امورات دارین تو اصلاح شود و چون نزول قرآن در شب قدر شده و شب قدر هم در این شبها پنهان است لهذا زیاد مناسب است در این شبها خواندن قرآن و از اینجهة استکه در فقره ثالثه دعاء امروز است **اللهم وفقني فيه لقراءة القرآن** یعنی خداوندا توفیق ده مرا در این روز یا در اینماه از برای خواندن قرآن **مجملا** همت خود را مقصور کن در اینکه اعمالیکه موجب رضایت خداوند است بجا آوری نه اعمالیکه نفس تو مایل بآن است چنانچه طریقه اهل این زمانست که در احیا کردن این شبها خود

یکدیگر جمع میشوند و مشغول صحبت داشتن وحرف بیجا زدن و قلیان
کشیدن وعمر خودرا بیطالت صرف کردن میشوند وبا این حالت مفسدة و
فساد موانع واصلاح امور دور است بدون زحمت و مشقت و رنج چیزی
بکسی نمیدهند نظر کن ببین اولیاء خدارا که چگونه رضایت خداوند را
برهرچیز مقدم داشتند وهیچ چیزی را مرضی خداوند دانستند اگر چه
شاق هم بود دربجا آوردن آن کوشیدند چنانچه درحدیث معتبروارد شده
استکه وقتی جناب امیرالمؤمنین بجهة بعضی مطالب در مکه بود اعرابی
را دید که جامه کعبه را گرفته و دعا میکند وچند مطلب ازخداوند مسئلت
نمود ازآن جمله چهارهزار درهم ازخداوند خواست آن بزرگوار پیش رفته
فرمودند اعرابی چه میگوئی گفت بگو بدانم تو کیستی فرمود منم
علی بن ابیطالب گفت بخدا قسم که توئی حاجت من فرمود بگو حاجت خود
را عرضکرد درهم میخواهم زن بگیریم و مهر زوجه خود کنم و هزار
درهم میخواهم خانه بخرم وهزاردرهم میخواهم که دین خودرا ادا کنم
وهزار درهم میخواهم که سرمایه خود کرده بآن زندگانی و معیشت کنم
فرمودند انصاف کردی وزیاد طلب نکردی چون بمدینه آمدی خانه مرا
طلب کن تا حاجت ترا روا کنم پس اعرابی هفتهٔ در مکه اقامت نموده
بعد بطلب آنجناب بمدینه رفت و خانه آن حضرت را طلب میکرد جناب
ابیعبدالله را ملاقات کرده ازاوخانه حضرت امیررا پرسید آن جناب او را
بهمراه خودبردرب خانه آوردند وخود خدمت پدربزرگوار رسیده عرضکرد
آن عرب مکی بوعود شما حسب الوعده آمده و بر درب خانه ایستاده
حضرت امیر جناب سلمان را طلبید وفرمودند بفروش حدیقه را که جناب
رسول(ص) ازبرای من اشجارشرا غرس کرده بودند جناب سلمان حسب الامر
فروخت بدوازده هزار درهم پس حضرت امیر چهار هزار درهم باعرابی
مرحمت فرموده وچهل درهم نیزبجهة خرجی راه اودادند پس فقرای مدینه
باخبرشدند آمدند وآن حضرت هم آن دراهم را بآنها قسمت کردند و
بخشیدند تا اینکه همه آنها تمام شد برخاستند و تشریف بردند بخانه
حضرت فاطمه نیز ازاین واقعه باخبرشدهٔ خدمت آن جناب آمد عرضکرد
یاعلی فروختی باغراکه پدرم اشجار آن را از برای تو غرس کرده بود
فرمود بلی عرض کرد عوض آن را چکردی فرمود دادم بفقرائیکه حیا
کردم آنهارا محروم باز گردانم پس بنا بروایت انوار نعمانیه آن سیده زنان
عالمیان دامن آن جناب را گرفته عرضکرد یاعلی من گرسنه ام و تو گرسنه
وحسنین گرسنه میخواهی مارا هم یکی از فقراء مدینه حساب کنی آن
بزرگوار سرمبارک بزیر افکنده فرمود بفاطمه رها کن دامن مرا عرضکرد

رها نمیکنم تا حکم کند میانه من وتو پدرم درآن حین جبرئیل امین نازل
شد عرضکرد یا احمد خداوند ترا سلام میرساند و میفرماید درباب فاطمه
را و بگو ترا نمیرسد دامن علی را بگیری **لااله الاالله** ای دوستان
امیرالمؤمنین وایعزاداران مولای مؤمنان آیا درجائیکه فاطمه دختر پیغمبر
(ص) زوجه علی را نمیرسید که بگیرد دامن علی را درخانه خود که بوددر
آن جا بیگانه آیا چگونه میرسید عمر ملعون را که ریسمان بگردن علی
بیندازد وآن جنابرا بآن حالت بمسجد ببرد فاطمه طاهره پیش آمدو گرفت
دامن ابن عم خود را وفرمود ایعمر نمیگذارم باینحالت پسرعمم را بمسجد
ببری آن ملعون اعتنا نکرد آن مظلومه هم دست برنداشت پس آنعمرامرداده
بغلام لعین خود گفت بزن زهرا را آن ملعون آنقدر تازیانه برآن مظلومه
زد تا آنکه آن میوهٔ دل رسول پژمرده و ضعف کرد پس آن جناب را
بردند بمسجد نزد گوسالهٔ سامری این امت ابوبکر لع **ایعزیزان من**
سرمطهری را که حقتعالی راضی نشد که لحظهٔ نزد فاطمه بزیرافکنده باشد
چگونه سزاوار بود که بشمشیر زهر آبدادهٔ ابن ملجم مرادی در محراب
عبادت در حال سجده شکافته شود و محاسن شریفش بخون سرش خضاب
گردد بهمان ضربت در مثل ایشب که شب ۲۱ ماه رمضان است از دنیا
رحلت کند؛ **آه آه! واعلیا**: چه گذشت درمثل ایشب برعیال آن بزرگوار
خاصه وقتیکه میشنیدند وصیتهای آن جنابرا بامام حسن(ع) که مرا غسل
بده وبا بقیه حنوط رسولخدا (ص) حنوط کن ونماز کن برمن وبردار بعقب
جنازهٔ مرا وپیش جنازهٔ را مگیرید که آن خود برداشته میشود و وصیتهای
خود راتمام کرد؛ آه آه جگر شکافته میشود ازاین وصیتی که آن حضرت
فرمود: ای نوردیده حسن بااین اسیر رفق ومدارا کن؛ عرضکرد ای پدر
بزرگوار این لعین ترا شهید و ما را یتیم کرده باز میفرمائی رفق ومدارا
کن با او؛ فرمود یا اهلبیت عفو و رحم و کرم، بحق من اینور دیده
که بخوران بر اوازطعام هائیکه خودم میخوردم ودست وپای او را زنجیر
وبند مکنید وچون من درگذرم اورا یك ضربت زیادتر مزنید که او مرا
بیش ازیك ضرب نزده؛ یاعلی راضی نشدی ابن ملجم شقی را زیاده از
یکضربت بزنند کجا بودی در کربلا که ببینی فرزند نازنین خود را که
از زخم شمشیر ونیزه وخنجر بدنش پاره پاره شد و او را برهنه و بی سر
برروی خاك انداخته وباد خاك وغبار برآن ابدان میپاشید یا بی انصوامی
یا اباعبدالله الالعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و پنجم ـ دعای روز بیست ویکم

ابتدای مجلس « السلام علیکم یا اهل المصیبة والعزاء لسیدالاولیاء حجةالله علی الارض والسماء و رحمةالله و برکاته » در این روز این خطبه خوانده شود تااذهان جلا داده ومستعد درک مطالب عالیه شود :

« الحمدالله الذی جلعنا من اهل توحیده و من امة سید رسله المبعوث علی کافة خلقه وعبیده ومن علینا بانه جعلنا من محبی اولیائه ومبغضی اعدائه وتفضل علینا بقبول ولایة حجةالله وولیه الذی جعله فی کتابه نفس رسوله و قرن طاعته بطاعته و امرنا بمحبته ومودته وجعله سیفاً لنبوته وآیة لرسالته وشاهداً علی خلقه و امته وحافظاً لدینه وخازناً لعلمه و امر بموالاته و متابعته فخالفوا حکمه فی حقه فغصبوا حقه و اجتمعوا فی داره ولم یقنعوا بذلک وجعلوا الحبل فی عنقه واخرجوه من منزله و موطنه ووالله علی محرابه فصبر علی ما اصابه فی جنب خالقه من بدایته و تولده الی خاتمة امره فیامعشر المسلمین الشیعة هذا الیوم یوم عزائه ومصیبته الافابکوا و اضجوا علی خضاب لحیته بالدم الجاری علیها من مقدم رأسه فتذکروا حال اولاده وعترته حیث رجعوا من تربته »

ای مسلمانان امروز روز عزای آن بزرگوار است پس‌ای حاضران گریه کنید وناله نمائید برمحاسن خضاب شده آن بزرگوار وخونیکه ازپیش سرآن بزرگوار روان شده ویاد کنید حالت اولاد وعیال اورا دروقتیکه از سرتربت آنحضرت برگشته بودند وخالی دیدند جای اورا لعیدالهم اینوقت تلخ تر بود برزینب و کلثوم (ع) یا عصر روز عاشورا که دیدند سر مطهر برادرورا برسر نیزهٔ جدا کرده‌اند !

زینب مظلومه داخل خیمهٔ بیمار کربلا شد که ای پسر برادر برخیز ببین بر سرما چه آمده (تا آخر این مصیبت باهر قدر که مقتضی مجلس باشد خوانده شود وباز گردد برسر خطبه وبگوید :)

« لعظم‌الله اجورنا واجورکم بمصابه و جعلنا من محبیه وشیعته وزواره وسقاةامن اشفه من حوضه اللهم صل وسلم علیه وعلی اولاده و خلفائه صلوة تدوم بدوامه والعن اعدائه وخصمائه لعناً سرمداً لاانقطاع لابده و لانفاد لعدده اللهم عذبهم رب العالمین »

در ثواب دعای‌اینروز وارد شده که هرکس بخواند حقتعالی قبرش

را پرنور ووسیع وروش را سفید گرداند و عذاب الاقبرش بردارد و بگذرد ازصراط چون برق چنانچه درنماز امشب واردامت هرکس هشت رکعت نماز دراینشب بجا آورد هر دو رکعت بیک سلام آمرزیده خواهدشد ـ دعا اینست : **اللهم اجعل فیه الی مرضاتک دلیلا ولاتجعل للشیطان فیه علی سبیلا واجعل الجنة لی منزلا ومقیلا یا قاضی حوائج الطالبین** بیان این دعای شریف موکول به بیان این مقدمه است که درمجالس سابقه اشاره شد ولی درمجالس ماه رمضان مردم مختلف وارد میشوند و اشاره کردن مطلبی را بمجالس قبل مناسب نیست لذا باید مطالبرا بمقتضای مجلس و اهل آن بیان کرد اگرچه در مجالس سابقه هم بیان کرده باشند وآنچههم شرح ضرور داشته است بیان اجمالی بکنند تا مستمع سررشته کلام بدستش آمد **مجملا** مقدمه اینست که بهترین چیزها برای بندگان رضایت حقتعالی است زیرا همین که خدا از ایشان راضی باشد جمعست برای ایشان خیر دنیا وآخرت و ابواب احسانهای الهی بر روی ایشان گشاده است **چنانچه شاهداست** براین خطاب « ورضوان من‌الله اکبر» بسوی اهل بهشت بعدازاینکه می بینند اهل بهشت نعمتهای گوناگون حق تعالی را ودرنظرایشان بسیار جلوه میکند خطاب میرسد که رضایت حقتعالی از شماها بزرگتر است از این نعمتها و همه سعی انبیا و اولیا ومقربین درگاه حق تحصیل اینگونه مرتبه است که خداوند از ایشان راضی باشد از اینجهٔ است که درفقرهٔ اولی دعاء امروزاست : خداوندا بگردان چیزهائیکه اسباب رضایت تست دلیل و راهنمای که بدست آورم آنها را و تو ازمن راضی شوی ـ **مروی است** ازرسول خدا ص که حقتعالی مباهات میفرماید به پنج نفر ومعلومست کسیراکه خدا باو مباهات نماید چگونه اورا عذاب میکند : اول ـ مجاهدین است یعنی جهاد کننده درراه خداوند وآن بدو نحو محقق است اول جهاد کفار ومعاندین دین وخارجین از دوطریقه یا بکشتن شدن بطریق مقرر و شرائط مقرره آن درشرع که مذکوردر کتب فقه است واین جهاد اصغراست دوم جهاد کردن با نفس و مطیع کردن و ازسرکشی بازداشتن و بحکم عقل در آوردن او را مرویست ازرسول خدا سؤال کردند از افضل اعمال فرمودند طلب علم زیرا که قوام همه عبادات وصحت آن موقوفست برعلم اینست که فرمود عمل بدون علم گمراهی وضلالت آرد وعلم بدون عمل وبالست ، سؤال کردند بعد از آن چهچیز افضلست فرمود جهادبانفست که اهم استازجهاد با کفار وجهاد با نفس بلکه این افضلست وجهاد با کفار هم ناشی ازاینست **بدان این عزیز** انسان نمونهٔ عالم کبیراستوهرچه درعالم کبیرخلق

فرموده در اینعالم صغیر که انسانیت خلق فرموده نظیر آنرا آنچه در عالم کبیر خلق فرموده هفت طبقه آسمان و زمینست همچنین سر انسان بمنزلهٔ آسمان هفت طبقه مقرر فرموده و بدنهم که جهة اسفل است بمنزله زمینست هفت طبقه قرار داده و از سر که بمنزلهٔ آسمانست از جهة علیا متقاطر است بسوی بدن بعضی رطوبات چنانچه از آسمان متقاطر است بسوی زمین و همچنانکه در آسمان کواکب مقرر فرموده که موجب روشنائی اهل زمین باشند اگر نبود آن کواکب اهل زمین بر حیرت بودند از تاریکی زمین همچنین در سر حواسی مانند چشم و گوش و حواس دیگر مقرر داشته اگر اینها نبود انسان حیران میشد مثل کور و کر و گنك و شخص بی شامه و بی ذائقه که حیرانند که نمی بینند جائی و نمیشنوند صدائی و نمیتوانند ادا کنند مقصود خودرا و تمیز بدهد طعم چیزهارا و همچنین که در عالم کبیر کوههاست اگر آنها نبود زمین قرار نداشت و همچنین در بدن انسان هم استخوانها بمنزلهٔ کوهها خلق فرموده که اگر آنها نبود و گوشت تنها بود بدن هم قرار نداشت و انسان هم نمیتوانست که راه برود و چیزی بردارد و بگذارد و چنانچه در عالم کبیر اجرام علویه تأثیر در اجرام سفلیهٔ زمین دارند همچنین خداوند آنچه در سر آفریده از دماغ و خیال و وهم و حس مشترك و نحو اینها تأثیر در تربیت و حفظ بدن دارند و لیکن اثر هر دو از قرارداد الهی است و چنانچه زمین را نرم نموده تا بروید از آن نباتات و اشجار همچنین در انسان هم گوشت خلق فرموده که از آن بروید موئیها که نفع بسیاری برای بدن دارد برای زینت یا برای دفع بخارات

و چنانچه در زمین چشمه‌ها و رگها هست که از آنها آبها جاری میشود برای ادامه حیات خلق که «**ومن الماء کل شیء حی**» همچنین در بدن انسان هم رگها است که در آنها خون جاری است و حیات انسان بآن خون است که اگر خون تمام شود خواهد مرد

همچنین در زیر زبان چشمهٔ آفریده که مادام الحیات جاری است و آب آن شیرین است بمنزلهٔ آبهای شیرین در عالم کبیر - چنانچه در عالم کبیر آب شور خلق فرموده در بدنهم آب چشم را شور نموده در عالم کبیر دریاهست که کشتی بروی آن روانست چشم بمنزلهٔ دریاست و سیاهی آن بمنزلهٔ کشتی است که در آن متحرك است در عالم کبیر عناصر اربعه است که قوام تربیت بآنهاست که آب و خاك و آتش و باد است در عالم صغیر هم اخلاط اربعه خلق فرموده خون مثل هوا گرم و تر است صفرا مثل آتش گرم و خشك است سودا مثل خاك سرد و خشك است بلغم مثل آب

سرد و تر است

چنانچه در عالم کبیر صانع هست که تربیت همه بدست اوست همچنین در بدن روح خلق فرموده چنانچه روح را در بدن نمیتوان دید خدا را هم نمیتوان دید و چنانچه روح محیط است در تمام بدن حقتعالی محیط است بتمام عالم و چنانچه در یك بدن دو روح جمع نمیشود و ممتنع است همچنین در عالم هم دو صانع و دو خداوند محال و ممتنع است و همچنانکه در عالم کبیر پیغمبر در کار است که اگر نباشد مردم حیرانند همچنین در عالم صغیر عقل بمنزلهٔ پیغمبر است که اگر نباشد انسان حیران است چنانکه در عالم کبیر امام است در عالم صغیر قلب بمنزلهٔ امام است پس امام قلب عالم امکان است چنانچه در هر شبهه رجوع بقلب میکنی در عالم کبیر هم در هر شبهه حاصل شود باید رجوع بامام شود و اگر ممکن نباشد بوسائط امام که آنهم رجوع بخود امامست چنانچه احتیاج جمیع اجزاء بدن بقلبست جمیع اجزاء عالم امکان را هم احتیاج بامامست و چنانچه قلب مسرور شود جمیع اجزاء بدن مسرور است همچنین هر گاه امام که قلب عالم امکان است مسرور شود جمیع عالم مسرور است مثل روز عید غدیر و عید نوروز و نهم ربیع المولود که می بینی در این ایام گویا جمیع مردم قهراً مسرورند و همچنین است در حزن که همینکه قلب محزون است اجزاء بدن نیز محزون میشوند و همکذا هر گاه محزون شود قلب عالم امکان که قلب امامست محزون میشود تمام اجزاء عالم امکان مثل روز ۲۸ ماه صفر و روز عاشورا و این روز که جمیع اجزاء عالم باطناً محزون میشوند و چون هر گاه صدمه بقلب آید کانه بجمیع اجزاء بدن آمده و همچنین هر گاه صدمه بامام بزنند گویا بهمه اجزاء عالم رسیده و نشنیدی در مصیبت جناب ابی عبدالله که هر سنگ و کلوخی که از زمین برمیداشتند خون تازه از آن میجوشید و هر بته خاری که میکندند خون آلود بود آفتاب گرفته و زمین بلرزه آمده هوا مضطرب و تیره و تار شده و بادهای زرد و سرخ وزیدن گرفت و باطراف عالم غبار نشست مرغان از آشیانه ها خودرا بزیر افکندند دریاها متلاطم شده بموج آمدند جبال گریه و نوحه کردند و ملائکه آسمانها عزاداری کردند ارواح انبیاء و اولیاء بگریه و زاری در آمدند لرزه در ارکان و سکان عرش افتاد جمله ملائکه عرش بگریه و خروش در آمدند جهنم بفریاد و خروش آمده زیرا مصیبت هر چه بزرگتر است اثر زیاد تر و واضحتر چنانکه البته شنیده اید آنچه از ابن عباس نقل شده که میگوید عصر روز عاشورا از خانه بیرون آمدم دیدم غبار زرد بر دیوارها نشسته حیران شدم که این چه واقعه است تا آنکه در بخانهٔ ام سلمه رسیدم دیدم صدای او بناله بلند است که یا بنات عبدالمطلب اسعدننی علی

البکاء فانه قد قتل سید کن الحسین یعنی ای دختران عبدالمطلب یاری کنید مرا بر گریه بدرستی که کشته شده است آقای شما جناب امام حسینع در کربلا پیش رفتم و گفتم ای مادر مؤمنان این چه سخنی است که میگوئی گفت باین عباس مدتیست که رسولخدا ص از دنیا رحلت فرموده ومن هروقت خوابیدم باین نیت خوابیدم که شاید جمال آن بزرگوار را درخواب بینم تا امروز آنحضرت را درخواب دیدم گرد وغبار آلوده گویا چشمهای مبارکش از بسیاری گریه قرمز شده دستهایش تا فرق بالا بود عرض کردم یارسول‌الله این چه حالتست که شمارا می‌بینم فرمود ای ام‌سلمه کشتند فرزندم حسین را در کربلا بالب تشنه وشکم گرسنه ای ام‌سلمه من الحال از کربلا می‌آیم از خواب بیدار شدم رفتم برسر آن خاکی که پیغمبر خدا بر من داده فرموده بود بمن که ضبط کن این خاکرا وهروقت از آن خون جاری شد بدانکه فرزندم حسین کشته شده ومن آنرا درشیشه ضبط کردم تا آنوقت دیدم خون از این جاری شد دانستم که آن نوردیده پیغمبر در کربلا کشته شده ابن عباس هم نظر کرد بر آن پشکلهائیکه حضرت امیر درغزوهٔ باو داده ونظیر همین بود فرمود ونظر کرد ودید خون از آن جاری شده وفاطمهٔ صغرا هم از آن مرغ خون آلوده که خبر قتل بابارا آورده بود دانست قتل پدر را پس چون شنید ازمرغ آن خبررا صیحه زد وغش کرد زنان بردور او جمع شدند اورا بحال آوردند وتسلی میدادند اورا اما خواهرش سکینه‌را در کربلا بعوض تسلی برسر کشته پدر بردند وسیلی بصورتش زدند

مجملا مقصود آنستکه مصیبت هرچه بزرگتر است اثر آن واضحتر است ومصیبت این بزرگوار چون اعظم مصائب بود **لهذا** تاثیر کرد درجمیع اجزاء عالم اثر آن خوب واضح شد ومصائب ائمه دیگر هم اثر داشت ولی باین وضوح نبود ولیکن درمصیبت جناب امیرع وارد شده است که سنگ و کلوخ که اززمین برمیداشتند خون ازاو جاری میشد آیا سزاوار است در مصیبتی که سنگها وکلوخها خون گریه کنند شماها ازقطرهٔ اشکی و ناله مضایقه کنید **مجملا** چون روز مصیبت است درهمین مطلب سزاوار است گریز مصیبت لیکن باختصار که مقصود ازدست نرود مقصود تشبیه عالم صغیر بود بعالم کبیر وچنانچه درعالم کبیر شیطانهاست که مانع شود ازاطاعت حق درهرعصر وزمانی هم منافقین واشرار بوده‌اند مانند ابی‌سفیان وابوجهل و ابی لهب ومنافقین دیگر در عهد حضرت رسول ص و چون ابی‌بکر و عمرو عثمان و معاویه درعهد حضرت امیرع وهکذا درعهد سایر ائمه وباقی انبیاء واولیاء که مردم را اضلال واغوا میکردند و باز میداشتند ازمتابعت پیغمبران و اوصیای ایشان واز اطاعت وآیت خداوند عالمیان همچنین در عالم صغیر

هم نفس اماره بعوض شیطانست ووجود آن بجای آن منافقین اند که باز میدارند ونهی میکنند اجزاء وجود ایشانرا ازمتابعت عقل وقلب واز اطاعت پروردگار وسبب خلقت اینها اینستکه ثواب وعقاب فرع اطاعت وعصیان اختیاری است واضحست که اطاعت و عصیان قهری واجباری موجب استحقاق ثواب وعقاب نیست لهذا حضرت حق جل شأنه اسباب اختیار را فراهم آورد ودواعی ومقتضی خیر وشر را هم درخود انسان مقرر فرموده ازعقل وقلب و طبیعت اینها که انسان را امر بخیر نمایند واز نفس وجهل وطبیعت آنها که انسان را امر بشر نمایند وهم درخارج که عالم کبیر است خلق فرموده ازشیطان ومضلین انسان وطبیعت آنها زیرا که اگر منحصر بود باسباب خیر تنها باشر تنها هر آینه انسان مجبور بود بر اطاعت تنها یا معصیت تنها و حکمت و استحقاق وثواب وعقاب که اختیار بود ازمیان میرفت **لهذا** درطینت نیز خلطه فرمود فی‌مابین علیینی وسجینی و درمقابل عقل نفس اماره را مقرر فرموده ودرمقابل انبیاء واوصیاء شیطانرا مقرر فرموده پس باید عقل و نبی و وصی خلق نکند یاچون خلق کرد باید شیطان ونفس را هم خلق که پس چنانچه مأموری برمخالفت شیطان و جهاد باکافر همچنین مأموری بجهاد کافر داخل که نفس اماره باشد واین جهاد انفع واکبر ازجهاد اولست وهر که بمقامی رسید ازاینجهاد رسید وهر کس که کار او خراب شد ازترك این جهاد خراب شد که بسیار ازعباد چندین ساله که بواسطه ترك یك مجاهده دنیا وآخرت آنها خراب وعبادتهای ایشان فاسد وتباه گردید **چنانچه** حکایت برصیصای عابد مشهور است که ترك کرد مجاهده بانفس را و بازنانی که آورده بودند درحق او دعا کند زنا کرد واز ترس رسوائی آنزن بیچاره راکشت تا آنکه اورا بدار کشیدند ورسوا ومفتضح شد دردنیا و آخرالامر شیطان اورا فریب داد که سجده کن بمن تاخلاص شوی ومن ترا ازاین بلیه نجات دهم اوهم سجده کرد وآخرت خود را هم خراب کرد و هلاك شد و چه بسیار ازگنه کاران تبه کار سنگین بار که بواسطهٔ یك مجاهده نجات یافته رو سفید وسعید شدند مثل حر بن یزید ریاحی بمجاهده بانفس خود آخر ترا بردنیا اختیار وشیطان ونفس اماره را جواب گفت وسعید ورستگار شد پس برتو باد **ای عزیز من** مداومت بر مجاهدهٔ با نفس خود تا برسی به مقامات بلند و درجات ارجمند ودراین مقام واین روز بسط زیاد مطلوب نیست **مجملا** طائفهٔ اولی ازپنج که خداوند بایشان مباهات میکند مجاهد است خصوص مجاهدهٔ بانفس **دوم** از آن پنج طائفه جوانانی هستند که درجوانی عمررا غنیمت دانسته صرف اطاعت و عبادت پروردگار می‌نمایند ای جوانان مجلس بدانید قدر عمر خود را وغنیمت شمارید ایام جوانی را که

رتبه ومرتبه وعزت نزد خداوند به منصب نیست وبدولت وشوکت وجلال نیست وحسب ونسب شریف باعث شرافت نزد خداوند ورسولش نمیشود و هیچ چیز ازاینها موجب مباهات پروردگار نیست واطاعت وعبادت شما جوانان باعث مباهاتست وسبب زیادتی رتبه وقرب شما جوانان است نزد خدا و اولیاء خداوند پس سعی کنید که عبادتهای خودرا صحیح نمائید و تاقوت جوانی بدست شماست بارها ومتاعهای بسیار ازعبادات از برای تجارت و نفع سفر آخرت خود مهیا کنید وتوشه خودرا کامل نمائید زیرا که همه مسافرید وهر مسافری البته محتاج بتوشه است ودرحدیث است که اعرابی آمدخدمت حضرت امیر وعرض کرد باهل عربی هستم ازراه دور آمده ام ازبراکه سؤال از چهارمسئله فرمود سؤال کن اگرچه چهل مسئله باشد عرض کرد **ماالقریب وماالاقرب وماالعجب وماالاعجب و ما الواجب وماالاوجب وما الصعب وماالاصعب** یعنی نزدیک چیست ونزدیکتر کدام وعجب چیست وعجیبتر چه چیز است وواجب چه وواجب تر کدام ودشوار چه ودشوارتر چه چیز است فرمود هرآینده ای نزدیکست ونزدیکتر ازهر آینده مرگست زیرا آمدن هرآینده وقتی وفصل معینی دارد که غالباً معلومست آمدن اوالامرگ که وقتیکه معین ازبرای او باشد ندارد شاید درهنگام کودکی آید شاید در هنگام جوانی آید وشاید درهنگام پیری آید وشاید این آید یا آن بعد و در هر آن و دقیقه احتمال آمدن مرگ هست وعجب دنیا است که همه چیزهای او عجب است وعجیبتر ازآن غافل بودن دردنیا ودل بستن بآنست و واجب ترک گناهست وواجبتر توبهٔ از گناه چه بساباشد که اجل ترا مهلت توبه ندهد باتوفیق توبه نیابی ومشکل درقبر رفتن و مشکلتر بی توشه در قبر رفتن است پس تاجوانی توشهٔ سفر مرگ را بردار که اگر بپیری برسی ازکار افتاده شدهٔ این قدر است که بحال خود بپردازی چنانچه مشاهده میکنی حالت پیران را واز ایشان عبرت نمی گیری درحدیث استکه چهار طائفه اند قدرچهار چیز را میدانند قدرصحت بدن را بیماران وقدرامنیترا بی امنان وقدر جوانیرا پیران و قدر زندگی را مردگان دانند و عبادت جوانی افضلست ازپیری زیرا که وارد شده است که جوانیکه عبادت پروردگار کند نزد خداوند بهتر است ازهفتاد ویا ازهفتاد ونه صدیق نمی بینی مصیبت علی اکبر ازهمه مصائب بالاتر و اثرش ازهمه زیادتر است بجهت آنکه جوان هیجده ساله بود ازدنیا و عمر خود بهرهٔ ندیده بود که نخل قامتش ازتیشهٔ ظلم بنی امیه ازپای درآمد واثر این مصیبت درقلب مبارک امام که قلب عالم امکانست ازهمه زیادتر بود

لهذا درقلب شیعیان هم زیاد اثردارد از کلامیکه این بزرگوار در

بالین نوجوان شهید فرمودند معلوم میشود زیادتی حزن واندوه آنحضرت بعد ازآنکه دیدند علی اکبر بافرق شکافته وبدن پاره پاره بر روی خاک افتاده خون چشمهای اورا بسته گویا نظر بر سروقامت آنجوان کرده اند فرمودند **یا ولدی یا علی علی الدنیا بعدك العفا ـ مجملا ـ سوم** ازپنج طائفه فقیر صابر است چون فقر از بلاها و مصیبتهای شدیده است ومصیبت فقیر بسیاراست **چنانچه** لقمان حکیم بپسرش گفت که همه تلخیهای روزگاررا چشیدم وتلخی بدتر ازفقر و احتیاج ندیدم واردشده استکه معصوم فرمودند فقر بدتر ازقتل باشد که کشته شدن باشد زیراکه قتل گذشتن از جانست یکمرتبه وفقیر همیشه درسختی وشدتست ودرهرشدتیکه ازفقر باو واولاد او میرسد گویا کشته شده است بسخت ترین کشتنی و حدیث استکه خداوند بحضرت ابراهیم خطاب نمود که ترا خلق نمودم و بآتش نمرود مبتلایت نمودم صبر نمودی اگر بفقر مبتلایت میکردم چه میکردی عرض کرد یارب مگرفقر از آتش نمرود سخت تراست فرمود بعزت وجلالم چیزی از فقر شدیدتر درآسمان وزمین خلق نفرمودم **مجملا** فقر بلیه ایست شدید وازاینجهت است خداوند اجر اورا بسیار مقرر فرموده است در حدیث وارداست کههمه کس ببهشت مشتاقست وبهشت بفقرا وفقرا اینند پادشاه اهل اهل بهشت وارد شده استکه روزقیامت خداوند عالم ازفقرا عذرمیخواهد که من دنیارا بشما ندادم نه بواسطه اینکه دنیاحیف بود وشما قابل آن نبودید بلکه شما حیف بودید که دنیای ناقابل دنیرا بشما بدهم وشمارا بآن مبتلا نمایم ووارد شده است که روزی جمعی ازفقرا رسولی نزدرسول رب العالمین فرستادند که خداوند اغنیارا مالداده که حج میکنند بسبب آن و ازآن انفاق وصدقه میدهند وبواسطه آن جهاد میکنند وبنده آزاد میکنند و امثال اینها وما بسبب فقر وپریشانی ازهمهٔ این اعمال خیر و ثوابهای بزرگ محروم میباشیم آنشخص رسول پیغام آنهارا معروض داشت آن بزرگوار فرمود بگو بفقرا که پیغمبر شمارا سلام میرساند ومیگوید دل فارغ دارید هرکه بفقر شاکر وصابر باشد خداوند عالم چندان ثواب باو عنایت فرماید که احصاتوان کرد بعدد کواکب آسمان وریگ بیابان و برگ درختان و موهای چهارپایان حسنه در نامهٔ اعمال او نوشته میشود فقرا را بر اغنیاء زیادتی است بسه خصلت **اول** آنکه خداوند دربهشت قصرها خلق کرده است ازیاقوت سرخ که معلق درهواست بدون ستون ودرخشنده تراستاز آفتاب اهل بهشت مشاهده کنند آن قصرها را چنانچه اهل زمین مشاهده کنند ستارهها را و راه در آن قصرها نداشته باشد کسی مگر انبیاء و شهداء وفقرا **دوم** آنکه فقرا پیش از اغنیاء داخل بهشت شوند بنصف

روز که بیست هزار سال باشد **سوم** اینکه همان طاعتی را که فقراء بجا
آورند چون غنی هم بجا آورد ثواب او بقدر ثواب فقیر نیست اگر چه غنی
با آنعمل هزار دینار طلا انفاق نماید پس آن مرد پیغام جناب رسول صرا
بایشان رسانید مسرور شدند و گفتند راضی شدیم بفقر و چون فقر مرتبهٔ
بزرگی است خداوند اورا به انبیاء و اولیاء داده است نمی بینی که غالباً
فقیر بودند و سبب آن درک این سعادت بود اگر چه جهات دیگر هم دارد
یکی اینکه چون دنیای دنی غیر قابلست و خداوند تعالی حکیم عادلست هر
چیزیرا باید در موضع و مقامیکه سزاوار آنچیز است بگذارد و دنیای پست
ونالایقرا نباید بانبیاء و مقربان خالص بدهد دیگر بجهت حکمتی دیگر
آنکه لازمهٔ غنی ابتلاء بدنیا و مشاغل آنست و آن منافی با مقام انس و
تجرداست وانبیاء واولیا چون باید دارای مقام انس و تجرد باشند که
استفاضه ازمبدء نمایند و آن منافی با غنی و دولتست لهذا بایشان داده
نشد دیگر آنکه دیگران بایشان تأسی نمایند و دیگر آنکه ظاهر شود مقام
بزرگی ورضای ایشان برخلق که چگونه بر فقر صابر وراضی بودند و انفاق
میکردند بر دیگران و فقر و عیال مانع عبادت واطاعت کردن آنها نمیشد و
مانع انفاق و ایثار کردن آنها نمیشد نانرا با انحصار قوت بسائل میدادند
وخود بآب افطار میشودند بلکه فعل ایشان سرمشق دیگران شود حضرت
امیر فرمودند که آنقدر رداء را دادم پاره دوز وصله کرد تا آنکه گفت یا
علی دیگر حال دور بینداز اینجامه را که هیچ صاحب الاغی راضی نمیشود
که این را جل الاغ خود نماید فاطمهٔ زهرا خدمت پدر بزرگوار خود
عرضکرد پنجسالست در خانهٔ ما نیست جز یکپوست که روزها شتر ما بر
روی او علف میخورد وشبها من و علی برروی او میخوابیم و خوراک آنها
نان جو بود آنهم بقدریکه سد جوع کند و سبوس آنرا هم جدا نمیکردند
بلکه درهمبانی نموده و مهر میشودند مبادا دیگران روغن داخل و ممزوج
آن نمایند و در بعضی اخبار بنظر رسیده وقتی که فاطمهٔ زهرا ازدنیا رحلت
فرمود برروی حصیری خوابیده بود و حال آنکه مریض و رنجور و ناتوان
بود بلکه دیده شد در آن شبیکهٔ جناب امیر فاطمه را غسل میداد در آن
شب چراغ نداشتند چوب نی آتش زدند و از روشنائی آن فاطمه را غسل
دادند نمیدانم چه حالتی برجناب امیر روی داد وقت غسل دادن فاطمه که
نظر مبارکش افتاد بر پهلوی شکستهٔ آن مظلومه و بر روی آن معصومه که
از ضرب سیلی‌های عمر ملعون سیاه شده بود و نالهٔ آن بزرگوار بلند شد
بقسمیکه شنیدند نالهٔ آن جنابرا در کوچه‌های مدینه چنانچه حدیث ورقهٔ بن
عبداللّه دلالت میکند **مجملا** کل این مراتب بفقر واضح میشود معلوم شد که

حضرت امیر دیناری از برای مخارج عیال قرض نموده بود که صرف گرسنگی
آنها نماید رسید بمقداد ودید اورا پریشان و محتاج اورا برخود و عیال
خود مقدم داشت و دینار را باو ایثار فرموده با دست تهی برگشت بسوی خانه
آه شکافته میشود دل شیعیان که این بزرگوار باین نوع سلوک میفرمود
پیوسته مقدم میداشت فقرا وضعفا را برخود و عیال خود اهل کوفه آبرا بر
وحوش و طیور و کلاب و سباع روا داشتند و از اولاد آن بزرگوار منع
نمودند با وجود آنکه میشنیدند صدای العطش عیال او را ع از آب هم
مضایقه کردند کوفیان ـ خوش داشتند حرمت مهمان کربلا ع **چهارم** از
طوایفی که مباهات میکند بایشان خداوند عالم غنی منفق است که از مال
خود در راه خداوند انفاق نماید عزیز من دنیا بسیار بیوفا وبی اعتبار است
و آنچه زحمت میکشی و با تعب و مشقت تمام جمع اموال میکنی آخر با
حسرت وندامت باید از برای دیگران بگذاری و دست خالی بروی و آنمال
بعد از تو دیگر دخلی بتو ندارد وحال آنکه بسا باشد که در تحصیل ضایع
کرده باشی حتی نمازهای خود را که افضل جمیع عبادات الهیه نماز است
وتارک آن دراخبار ائمه اطهار از کفار شمرده شده بلکه ماثوراست از جناب
امیر که رسولخدا ص درمرض موت خود فرمودند یاعلی ازمن نیست هر که
نماز خود را سبک شمارد و بشفاعت من نمیرسد ازحوض کوثر سیراب نمیشود
ودر حدیث دیگر استکه آنجناب دیدند کسیرا که نماز میکرد ورکوع و
سجود را درست بجا نیاورد فرمودند سر بزمین زدی مثل کلاغ که منقار
خود را برزمین میزند و اگر بمیرد اینشخص ونماز او چنین باشد مرده است
برغیر دین من و اگر بخواهم اخباری که در این باب رسیده است درمذمت
تارک الصلوة ذکر کنم مقام اقتضاء ندارد ولی همین قدر کافی است که وارد
شده است که وقتی حضرت عیسی ع رسیدند بقریهٔ دیدند خراب شده واهل
او پراکنده شده‌اند عرضکرد الهی چه شده‌اند اهل این قریه و حال اینکه
زمان کمی است که من براینجا عبور کردم معمور بود الحال خراب شده است
خطاب رسید که تارک الصلوتی ازاین قریه عبور نموده وروی خود راشست
آن آب برزمین این قریه ریخت ازشومی آن خراب شد و اهل آن متفرق
شدند سبحان‌اللّه حال ببین خداوند عالم چقدر رؤف است باین امت مرحومه
که باوجود اینهمه تارک الصلوة بازغایت مرحمت در حق ایشان میفرماید
ومنع فیض واحسان نمیشاید وعلما متفقند چنانچه در بعض اخبار دیده شده
ودرمجمع المعارف هم مذکور است که فرق نیست مابین آنکه نمازرا ترک
کند و آنکه صحیح بجا نیاورد و گفت نماز صحیح چه صحت آن موقوف
بدو چیزاست یکی صحت قرائت و دیگر علم بمسائل آن و غالب عوام نمیدانند

مسائل آنرا و در صدد اخذ آن هم نیستند و مسائل نماز شش مقصد دارد
مقدمات ومقارنات و مبطلات و شکیات وسهویات احکام عمل بعطله و هر
یك از اینها مطالبی دارد که هر مطلبی مسائل بسیار دارد که بسیاری از فحول
علماء در آن حیرانند چگونه عامی بدون علم بآنها و تقلید و یاد گرفتن
آنها میتواند صحیح بجا آورد واین سهل انگاری درامر نماز و دین بجهة
سهل انگاشتن اصل دین وشریعتست وغالباً بجهة توجه بدنیا وتحصیل مال
دنیا است چنانچه بسیاریست که بسبب محبت بدنیا زکوة مال خود را نمیدهند
واگر اصل زکوة را منکر باشند ومعتقد بآن نباشد کفر است واگر بااعتقاد
بآن نمیدهد از اعظم گناهان کبیره است واگر کسی ندهد زکوة غله زمین
وآن زمین را طوق کنند وبر گردن او اندازند واگر زکوة انعام را ندهد
در محشر پایمال ایشان شود پس آنکه مرگ اورا دریابد واگر زکوة طلاو
نقره نقدین خود را ندهد آنها را در قیامت داغ کنند و براعضای او گذارند
وگویند که اینهاست که از برای گنج گذارده بودید پس بچشید مزهٔ عذاب
سخت الهی را و اگر خمس را ندهد محمد (ص) و آل او که صاحب خمسند
دشمن او باشند چنانچه درحدیث استکه **ویل لمن شفعاؤه خصماؤه**
یعنی وای بر کسیکه شفیعان او دشمنان او باشند و بسا هست که از جهة
محبت دنیا بآنها مانع نمیشود و کم پیدا میشود وحال آنکه درحدیث استکه
روزقیامت هفصد نمازصحیح را میدهند بطلبکار بعوض یکدرهم واگر نماز
صحیح داشته باشد والا گناهان طلبکار را بار میکنند بر بدهکار واورا بعوض
طلبکار عذاب میکنند و باز بسا باشد که بآنها هم اکتفا نکند وظلم نماید
بر دیگران باوجود آنکه هیچ ظالم خیر ندیده در دنیا حدیث استکه سه
گناهست که البته عقوبت آن هم دردنیا وهم درعقبی میرسد ظلم وقطع رحم
وقسم ناحق عبرت گیرید ازظالمان پیشینیان که و بال اعمال خود را بردند
واصلا خیر ندیدند وورثه آنها فقیر ومحتاج وپریشان شدند **مجملا** آنکه
مال دنیا را با هر گونه مشقت وزحمت وهر نحو ظلم ومعصیت جمع میکنی و
خیری از آن ندیده از برای سه طائفه که دشمن تواند میگذاری یکی از
برای شوهر زن وزن پسر وشوهر دختر وخود بایدبروی و گرفتار و بال
آن شوی و دیگران بعشرت وراحت آن بپردازند و اصلا ترا یاد نکنند
مگر ببدی ومذمت واگر صرف معصیت کنند موجب زیادتی حسرت و ندامت
و عقوبت تو خواهد بود حال خود بخری ذخیره آخرت و صرف خود بنما
فرمودند امیرمؤمنان تو که میگوئی مال از تو نیست جز آنچه بخوری و
آنچه بپوشی و آنچه در راه خدا انفاق کنی اینها از تو است و باقی از
دیگرانست **عزیزمن** بیدار شو اگر بمیری بدون وصیت پاك کن پیش‌شو

نمیرسد اگر بخواهی که درخانه خود که باهزار مشقت بنا کردی غسلت دهند
ودفنت نمایند بدون اذن ولات نمیشود پس خودفکر خودرا بکن وبدانکه
آنچه درراه خدا انفاق میکنی آنمال باتو میشود وآنچه را ذخیره میکنی
مال دیگرانست ایکاش امانت بود زیراکه امانت و بال ندارد در خطابه
خلافت مال خودت که وبال آن درآخرت باتو است پس حسب المقدور بقضای
وما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله در نزد رب غفور ذخیره
نما که موجب آمرزش تو شود و بجزای احسان کلی اجر وثواب بتو عطا
میفرماید چنانچه این حکایت را در بعض کتب اخبار دیدم که بزرگی نام او
عبدالجبار بعزم سفر حج روانه شده وهزار دینار باخود داشت وارد کوفه
گردید در کوچه میگردید اتفاقاً بخرابهٔ رسید دید زنی وارد آنخرابه شد
مرغی مرده افتاده بود برداشت در زیر چادر خود پنهان نمود و میرفت
عبدالجبار تعجب کرد که این زن این میته را از برای چه میخواهد دید آن
زن داخل خانه شد اطفالش پیش او دویدند باگریه و زاری سؤال نمودند
ای مادر از برای ما چه آوردهٔ که از گرسنگی نزدیك بهلاکت رسیده ایم
گفت ای نوردیدگان از برای شما مرغی آورده‌ام که بریان کنم از برای شما
عبدالجبار چون این سخن شنید آنزن را طلبید که ای ضعیفه این مرغ مردار بوده
درشریعت مقدسه خوردن آن حرامست آنزن باآه وناله گفت میدانم ولی
برمن واولاد من حلالست زیراکه شوهرمن از سادات علویه بود حجاج ابن
یوسف ملعون اورا کشته وچند طفل یتیم ازاو از برای من باقی مانده است
وچیزی هم دیگر از برای من باقی نمانده وروی سؤال بجهت آبروی شأن
خود نداریم

لهذا مردار برما حلالست عبدالجبار باخود گفت که حج تو اینست
طواف حقیقی خدارا که خانه دلهای این سادات علویه است و آن هزار
دینار را ازهمیان بیرون آورده و تسلیم آنزن نمود وآن سال حج را موقوف
کرد در کوفه ماند و بجهت امرمعاش خود مشغول سقائی شد تاموسم آمدن
حاج شد مردم باستقبال حاج بیرون رفتند عبدالجبار هم بیرون رفت چون
بحاج رسید شترسواری ازمیان قافله بیرون آمد تانزدیك او رسید باوسلام
کرده وگفت ای عبدالجبار آنروزیکه درعرفات بودی دهزار دینار بمن
سپردی واز آنروز تاحال ترا طلب میکنم و ده هزار دینار تسلیم او نمود
وغائب شد عبدالجبار متحیر ومتفکر که این مرد اشتباه کرد واین چه حکایت
بود من درامسال در کوفه ماندم واز حج بازماندم ناگاه آوازی شنید که
ای عبدالجبار توهزار دینار درراه ماصرف کردی ما ده هزار دینار بتوعوض
دادیم دردنیا وفرشته بصورت تو آفریدیم که هرسال بعوض تو حج نماید که

ثواب آن از تو باشد **ان الله لایضیع اجر المحسنین**
عزیز من عبدالجبار احسان میکند بزنی و اطفال گرسنه از فرزندان علی با
آنکه معرفت نامه درحق آنها ندارد که آیا در انتسابشی بپیغمبر وعلی وفاطمه
دارند یا نه اما خدا لعنت کند جماعت کوفه وشام را که میدیدند نور چشم رسول
خدا پاره تن علی مرتضی میوه دل فاطمه زهرا را تشنه بحالتی که زبان
در دهان مبارکش خشک شده و صدا میزد **یا قوم اسقونی شربة من الماء**
فقد لشفت کبدی من الظماء گوش بکلام آنحضرت نمیدادند واطفال آن
حضرت از شدت تشنگی فریاد میکردند و صدای العطش آنها بگوش آن
قوم بیحیا میرسید واصلا بحال آنها رحمی نبود تا آنکه کار بجائی رسید که
آنحضرت طفل شیرخوار خود علی اصغر رابجهت اتمام حجت برداشته روانه
میدان شد اورا برسر دست گرفته میفرمود ایقوم هرگاه بزرگان ما بزعم
شما گنه کارانند اما این طفل شیرخوار درهیچ مذهبی که کار نیست یکجرعه
آب بلب تشنه اش برسانید شیعیان ببینید که این مصیبت درنزد مولای ما
چقدر عظیم بود که آن بزرگوار درشعری که بشیعیان پیغام داد نفرمودند که
آرزو داشتم در کربلا باشید و به بینید قبر علی اکبر نوجوان هیجده ساله ام
از ضربت منقذ بن مره عبدی ملعون شکافته شده است یا ببینید استخوانهای سینه
قاسم دامادم پایمال سم اسبان گردیده یا ببینید دستهای عباس را چگونه از
بدن جدا کردند بلکه مذکور است **لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی**
کیف استسقی لطفلی فابوان یرحمونی ایکاش همه دوستان وشیعیان
من در کربلا درروز عاشورا بودید و میدیدید که من چه نوع برای طفل
شیرخواره خود طلب آب میکردم ورحم نکردند برمن وطفل من ایکاش
بنهادن آب اکتفا کرده بودند آه آه واویلا وامصیبتا حرمله ملعون تیری
بحلقوم آن مظلوم زد که گلوی نازک آن طفل تشنه را گوش تا گوش برید
نمیدانم چه حالتی داشتی ای مولای من در آن وقت روحی لك الفداء یا
اباعبدالله پنجم از کسانیکه خداوند باو مباهات میکند شخصی است که
بگرید از خوف خداوند جل شأنه از جناب رسول خدا مرویست که هر که بگریه
چشم او از ترس خداوند عالم خواهد بود برای هر قطره اشکی قصری
در بهشت که مکمل باشد بدر وجواهر ودر آن قصرها باشد چیزهائیکه هیچ
چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بقلب هیچ بشری خطور نکرده و نیز
از آن بزرگوار مرویست که هیچ چیزی نیست مگر آنکه معادل او چیز دیگر
هست مگر سه چیز که معادل او هیچ چیز نیست یکی قطره اشکی که از خوف
خدا ریخته شود که برای او معادلی نیست یعنی از زیادتی وسنگینی
او وزن ومقدار نمیکنند واگر بر صورتی جاری شد نمیرسد آن صورت
را تنگی وذلتی هرگز بعد از آن واز حضرت صادق مرویست که بسا هست
شخص از بسیاری گناهها از بهشت دور شده است بقدر مسافت از ثری

تا عرش وچون گریه کند از خوف خداوند از روی پشیمانی از گناهان بهشت
نزدیک شود باو از پلک چشم او ونیز همان بزرگوار فرمودند که خداوند
بموسی وحی فرمود که تقرب نجستند طلب کنندگان قرب بسوی من بچیزی
که محبوبتر باشد نزد من از سه چیز موسی عرض کرد پروردگارا کدامست آنها
خطاب رسید ایموسی زهد در دنیا وورع از گناهان و گریستن از ترس من
موسی عرض کرد خدایا چیست جزای کسیکه چنین نماید فرمود اما زاهدان
پس آنها در بهشتند واما اهل ورع از معاصی پس تفتیش از اعمال ناس میکنیم
وتفتیش از اعمال ایشان نمیکنم واین کنایه از آنستکه یعنی حساب آنها را
نمیکنیم بیحساب ایشان را داخل بهشت میکنم واما گریه کنان از خوف من
پس ایشان را مقام بلندیست که شرکت ندارند ایشان را و او این زیاده مدح بلندیست
هرگاه توجه نمائی از جناب رسول خدا مرویستکه هر چشمی در قیامت گریانست از
ترس و بیم الا سه چشم **اول** چشمیکه پوشیده میشود از نظر کردن بر چیزی که
حرام شده است نظر کردن بر آن **دوم** چشمیکه بیداری شب کشیده باشد در
طاعت خداوند **سوم** چشمیکه گریسته باشد از ترس خداوند **مجملا** ثواب و
خواص گریه از خوف خدا بسیار است ودر مدح آن همین بس است که با وجودیکه
گریه نماز را باطل میکند چه با صدا باشد چه بی صدا مگر از ترس خدا باطل نمیکند
نماز را بلکه باعث زیادتی ثواب اوست والبته شنیده اید که وصیت فرموده سیده
نساء فاطمه زهرا سلام الله علیها بسید اولیاء که دفن کن با من در قبر من اینشیشه
وحقه را پرسیدند چه چیز است آنها فرمودند که اما شیشه پس در آن جمع
کردم اشکهای چشم خود را کشبها از خوف خدا گریسته ام برای آنکه
چون آتش جهنم اطراف امتان پدرم احاطه نماید بریزم آن را به آتش
تا از ایشان دور شود ای فاطمه جمع کردی آب چشم خود را از برای رستگاری
امت از آتش عذاب اما امت بی وفا بستند آب فرات را بروی فرزندان
تو که از شدت تشنگی فریاد العطش ایشان بلند شده بود و کسی
بر آنها رحم نمیکرد **مجملا** گریه از خوف خداوند را مقام بلندیست باقی
الجمله تاملی تحصیل میتوان کرد نظر نما بعبرت که چقدر دیگر باقی مانده
وزمان مسافرت از دنیا بآخرت نزدیکشده باید مفارقت نمائی از اهل وعیال
ودوستان وفرزندان کوچك واز برادران وخواهران بعوض توشه راه بار
های سنگین شده از گناه ونامه اعمال از قبایح اعمال سیاه شده واز آبروی نزد
خداوند **ارحم الراحمین** افتاده باشد عملی که باعث رضای خداوند را و
پسندیده نزد رجال واعیان دولت الهی باشد نداری برفرض که اعمال صالحه
هم داشته باشی چه میدانی که دارای شرایط وصحت و قبولیست یا نه اما
گناه هیچ شرطی ندارد همینکه مرتکب شدی حاصل شده است پس ملاحظه

کی جان برادر همینکه مرگ ترا دریابد ترا بخانهٔ تنهائی و وحشت و تاریکی قبر برانند و مولای تو از تو راضی نباشد چه خواهی کرد آیا بکه پناه خواهی برد بکدام شهر و کدام محله و کدام مسجد خواهی گریخت آیا همسایگانت ترا مدد خواهند کرد یا پدر و مادر مهربانت واسطه تو خواهند شد آیا فرزندان رشید بفریاد تو میرسند یا زنان و دختران بیچاره گرفتار بمصیبت چاره گرفتاری ترا خواهند کرد یا اطفال صغیرت التماس از برایت مینمایند پامالت را که وارث برده‌اند پیشکش خواهی کرد

ای عزیز من دست از همه جا کوتاه شده و دست اینها همه از تو بریده شده آنها هم بمثل تو گرفتار شدند بغفلت چنانکه تو در زندگی غافل بودی از آخرت خود و نبودی بفکر اموات خود آیا فکر میکنی که زنجیر خانه داروغه یا حاکم یا سلطان است که چند روز یا چند سال باشد و حال اینکه از عقب سکرات مرگ سؤال نکیرین و وحشت و فشار قبر است و فشار تابوت وعذاب در قبر وعذاب در عالم برزخ و وحشتها و هولها و عذابها در روز قیامت و از همه اینها بسا باشد الوان عذابهای شدید دوزخ باشد و بسا باشد بجهت معاصی که موجب کفر و ارتداد باشد شخص مخلد در نار شود پس چگونه انسان میتواند مطمئن شود از این عذابها و این عقبات با وجود این اعمال و این اعمال ناشایسته و حال اینکه آن بزرگواران که عبادالله واقعی و عابد حقیقی و طرفة العینی از خود غافل نشدند و لحظه معصیت الهی نکردند ملاحظه کن در احوالات آنها که چگونه از خوف خدا می گریستند چنانچه مولای متقیان تو بسیاری از شبها سر بصحرا می گذاشتند که حدیث آمده در دامنه برانیت و محاسن شریف خود را بر سر دست میگرفت و عرض میکرد که خداوند اگر روز قیامت تو امر نمائی ملائکه غلاظ و شداد را که بر تعبیر ایطالب را بجهنم آیا پدر من بفریاد من میرسد یا مادر من آیا کی مرا خلاص میکند از عذاب **آه من طول السفر و قلة الزاد** - آه از درازی سفر و کمی توشه پس جائی که آنها معصوم از گناه باشند و تمام آنها صرف عبادات مقبوله الهی باشد از خوف خدا چنین کنند بنا بر احوال ما‌ها چون روز متعلق است بجناب امیر و وقت عصر است که در چنین وقتی حسین ع از دفن آن جناب مراجعت کرده مناسب این مقام آنکه حسین از خوف خدا بخود مانند مار گزیده می پیچیدند و مینالیدند با وجود آنکه چنین بود با خلق خدا و با فقرا و با فقرا سلوک ایشان در کتب معتبره مذکور است که چون حسین بدر شهر کوفه رسیدند از میان ویرانه صدای گریه و زاری شنیدند از عقب آن روانه شدند غریب ضعیف بیماری را دیدند تنها در آنجا بروی خاک افتاده و خشتی بزیر سر نهاده بسوز دل میزارد پاو گفتند کیستی که چنین زاری میکنی گفت

مردیم غریب عاجز بیمارم گفتند کی مراقب حال تو است گفت من یکسال است در این شهرم هر روز مردی میآمد بر بالین من مینشست و چون پدر مهربان غمخواری من میکرد و هر وقت هرچه ضرور بود از برای من می آورد گفتند میدانی که آن کس که بود و چه نام داشت گفت نمیدانم یک مرتبه از او پرسیدم که نام تو چیست گفت ترا با نام من چکار است من متعهد احوال تو برای خدا میکنم گفتند ای پیرمرد رنگ و هیئت او چگونه بود گفت نابینایم و از او نشان نتوانم داد اما سه روز است که نزد من نیامده و متعهد احوال من نگردیده نمیدانم او را چه شده که از من غفلت کرده گفتند ای پیر از گفتار و کردار او هیچ نشان داری گفت آری نشان آن است که پیوسته تسبیح و تکبیر گفتی و چون او شروع بذکر میکرد گویا درهای آسمان گشوده شدی که صدای تسبیح ملائکه بگوش من رسیدی و از سنگ و کلوخ و در و دیوار آواز تسبیح میشنیدم وچون نزد من مینشست میگفت مسکینی نشسته است با مسکینی غریبی نشسته است با غریبی چون آن دو بزرگوار این علامات را شنیدند بر یکدیگر نظر کرده فرمودند ای پیر این شخص امیر و ابو الائمه و پسر عم پیغمبر رسول و زوج بتول فریادرس درماندگان انیس بیکسان امیرالمؤمنین پدر بزرگوار ما علی مرتضی صلوات الله وسلامه علیه بود یا علی در شهر کوفه غریبان و عاجزان را فریادرسی مینمودی و اینطور خرابه نشین را یک سال مراقبت احوالش فرمودی نمیدانم چرا در شهر شام در آن خرابه هم در جام بیکساری عیال غریب در بدر مود ترفی معصوم فرزند بیمارت که چندین منزل راه با دست بسته غل در گردن بر شتر برهنه سوار شده دور گردیدند و او را منزل دادند در خرابه شام نه فرشی و نه چراغی و نه معینی و پرستاری و نه غذائی و نه دوائی بلکه در میان شامیان گرفتار **مجملا** آن پیر از آن بزرگواران سؤال کرد که آن بزرگوار را چه رخ داده که سه روز است نه به استفسار حالت من نیامده گفتند ای پیرمرد در شب نوزدهم ملعونی ضربت بر فرق مبارکش زده که از آن ضربت شهید شده و ما اکنون از دفن آن بزرگوار برگشته‌ایم آن پیر از استماع این مصیبت ناله بر آورد و خود را بر زمین میزد و میگفت مرا چه قدر و مرتبه آن بود که امیرالمؤمنین ع مرا متعهد احوال فرماید بآن نوعی که میدانم آن دو بزرگوار او را تسلی میدادند و او اضطراب میکرد پس عرض کرد که ای آقازادگان شما را بحق جد بزرگوار شما و پدر شهید عالی مقدار شما که مرا بر سر قبر مطهر آن امام ببرید که او را زیارت کنم پس امام حسن ع دست راست او را گرفته و امام حسین ع دست چپ او را و رسانیدند آن پیر نابینا را بسر تربت آن حضرت پیر خود را بر روی آن قبر منور انداخت و گریه و زاری نمود عرض کرد خداوندا بحق

صاحب این قبر که جان مرا هم بستان که من طاقت مفارقت مولای خود ندارم
دعای او مستجاب شد وروح از بدن او مفارقت نمود آن شاهزاده ها براو
گریستند واورا غسل وتکفین نموده نمازشرا کردند ودرجوار آن بزرگوار
دفنش کردند مراجعت فرمودند آه آه هر غریبی درهر کجای عالم که ازدنیا
میرود و اورا کفن و دفن مینمایند وبر غریبی او تأسف میخورند ومحزون
میشوند بمیرم ازبرای غریبی تو وتو جوان برادران و اصحابت ای مولای
من که لباس های شما که کفن شما بود واز اجساد مطهر شما کندند حتی همان
پیراهنی که از خواهر خود زینب گرفتی و با سر شمشیر پاره پاره کردی که
شاید بعوض کفن بدن شریفت پوشیده بماند غارت کردند و جسد مجروحت
را برروی خاک درمقابل آفتاب انداختند ایکاش نمک تازهٔ برزخم دل عیال
و دوستانت نپاشیده بودند که اسبها را نعل بندی کرده وبدن مطهرت را
پایمال نمایند وبعوض آنکه برای تو محزون شوند و گریه کنند چه خنده
وشادیها نمودند وروز شهادت تراعید خود قرار دادند **چنانچه** فقره زیارت
عاشورا برآن دلالت دارد .

مجملا واضح شد که هریک از اینها موجب رضایت حقتعالی است که
ترجمهٔ ظاهر فقرات ایندعا اینست **اللهم اجعل لی فیه الی مرضاتك
دلیلا** خداوند بگردان برای من دراین روز یا اینماه راهنمائی بسوی اسباب
رضای خود **ولا تجعل للشیطان فیه علی سبیلا** ومگردان برای شیطان
برمن در اینماه یا دراین روز راهی **واجعل الجنة لی منزلا و مقیلا**
و بگردان بهشت را برای من منزل ومحل باز گشت .

مجلس بیست وششم ـ دعای روز بیست ودوم

در ثواب آن وارد است که هر کس ایندعا را دراینروز بخواند سکرات
مرگ وسؤال نکیرین بر او آسان خواهد شد و حقتعالی او را برقول حق
ثابت دارد واما ساز آن درضمن اعمال اینشب باید ذکر شود ـ دعا اینست :
**اللهم افتح لی فیه ابواب فضلك وانزل علی فیه من برکاتك و
وفقنی فیه لموجبات مرضاتك واسکنی فیه بحبوحات جنانك یا
مجیب دعوة المضطرین**

ترجمهٔ ایندعا موقوفست ببیان این مطلب که در علم کلام معلومست
ثواب هائی که حقتعالی بواسطه اعمال خیر بندگان عطا میفرماید ازروی
استحقاق است و اگر بعد اهل طاعت را ثوابی ولی ایشان را عذاب هم
نکند ظلم در حق ایشان شده است یا آنکه چنین نیست بلکه آنچه ثواب
بایشان دهد از فضل و کرم الهی است وایشان را از خداوند طلبی نیستو

اگرچه این مسئله را مشکل دانسته‌اند ولی بنظر حقیر هیچ اشکالی ندارد
وعقل ونقل هردو حاکم است ازفضل خداوندیست زیرا که واضح و ظاهر
است هرگاه عبدی را مولای او غایت احسان درحق او فرموده و منزل و
جمیع مایحتاج اورا متوجه شود ومهیا کند ودرحالیکه اورا اعانت کرده و
دفع شدائد وبلیات اورا از کوچکی تربیت نموده وبزرگ کرده حال هرگاه
این عبد فرمایشات مولا را اطاعت نماید آیا بواسطهٔ از مولای خود صاحب
طلب میشود و یا بمولای او درحق او عوض نماید نظر از وجود واحسان کرده باو
عوض بدهد یا آنکه عقل همهٔ عقلا حکم میکند که البته این عبد باید اطاعت
مولای خود نماید وبواسطهٔ آن هیچ حقی هم برمولا ندارد و چه نعمتهای
بسیار از مولا صرف نموده ومینماید و البته براو واجبست که اطاعت مولا
نماید نمی بینی در آن حال اگر بمولا بگوید مزد مرا بده همه اورا ملامت
میکنند و تقبیح او مینمایند .

اگر مولا باو چیزی بدهد همه کس میگوید مولای او درحق او احسان
فرموده و نمیگویند مزدشرا داد ـ هرگاه این مقام را درك نمودی میانی
حقیقت را در مقام نسبت بخداوند وبندگان او وحال اینکه این مقام کجا و
مقام بنده و مولای مجازی کجا هرگاه ملاحظه نمائی نعمتهای غیر متناهی را که
حق خود که چه احسانهای بسیار درحق تو فرموده که هریك دنیا ومافیها عوض
آن نمیتواند بشود از نعمتهای داخله وخارجه که متعلق بخود تست ومتعلق باولاد
وعیال تست وخوب تأمل نمودی درحقیقت آن نعمتها ازحواس باطنه چون عقل و
وهم وخیال وازحواس ظاهره چون شنیدن گوش ودیدن چشم وچشیدن طعم اشیاء
واستشمام بو هایخوش و بد که قوهٔ شامه باشد و فهمیدن زبری و نرمی
اشیاء که قوهٔ لامسه باشد

وهکذا از اعضای باطنه چون قلب وریه و امعاء و غیرها از آنچه
در اندرون وباطن تومقرر داشته هریکشرا برای خاصیتی درمقام مناسب آن
وهمچنین دراعضای ظاهره مانند دست وپاوسایر اعضاء که ذکر آنها و
خواص هریك ازتوضیح دراین کتاب خارج ومجلس بطول انجامد

وچه نعمتهای خارجه که برای تربیت یاراحت بشر خلق فرموده از
طعامها واشربه و انواع میوه‌ها وحیوانات مرکوبی وغیرها وچه ادویه که
برای تقویت ورفع امراض خلق فرموده ازجهه صحت بدن و سلامتی اعضاء
قراردادن سلاطین وحکام برای حفظ دین وعرض ومال تو ، برای نظام عالم
همیشه مقرر فرموده حجتی ازپیغمبر یا امام که نفس کامل بشری بوده باشد
وروی زمین باشد که بواسطهٔ عصیان و مخالفت بندگان باجهة دیگر عناصر
اربعهٔ عالم کبیر فاسد نشود یا آنکه یکی ازعناصر مانند زمین یا آب یاهوا

یا باد یا آتش که مراد اخلاط وعناصر اربعه وجود انسانست آنچه برای بشر خلق شده چون حیوانات واطعمه ومثل آنها تباه وفاسد نشود وهمچنین آفتی که اگر ذکر خیر یا اطاعتی بجا آوری آنهم از قوت اعضائی استکه خدا بتو مرحمت فرموده مثلا هرگاه (لااله‌الاالله) و(سبحان‌الله) و صلوات گوئی از آن وزبانی استکه خدا بتو مرحمت فرموده ، اگر پا نبود بسوی مسجد وزیارت نمیتوانستی رفت ، اگر چشم نبود محروم از دیدن صلحا وزیارت کلام‌الله وضرایح مقدسهٔ ائمهٔ هدی بودی واگر نبود نظم از وجود سلطان وحاکم عرض تو تباه میشد ومال ترا بغارت میبردند

پس نعمتهای الهی از شمار واحصا بیرون است « **وان تعدوا نعمة‌الله لاتحصوها** »

پس اگر ملاحظه نمائی بچشم بصیرت می بینی که تمام دنیا را عمر کنی وصرف عبادت نمائی مقابل یا یکی از نعمتها نمیکند زیرا باز این دوام عمر و توفیق عبادت هر یك نعمتی است و این مطلب بجزئی توجهی معلوم میشود اینستکه حقتعالی میفرماید **ولولا فضل‌الله علیکم و رحمته لکنتم من‌الخاسرین** » یعنی هرگاه نبود فضل خداوند ورحمة او هرآینه بودید از زیانکاران -

وهمچنین در فقرات ادعیه است « و کیف لی بتحصیل الشکر و شکری ایاك یفتقر الی شکر اخر و کلما قلت لك‌الحمد احتاج ان اقول لذلك لك‌الحمد » یعنی چگونه توانم شکر گذاری تو کنم وحال اینکه شکر کردن من برای تو محتاجست بشکر دیگر **پس** هرزمان که گفتیم لك‌الحمد باید بجهة توفیق براین حمد لك‌الحمد دیگر بگوئیم از اینجهت استکه رسولخدا ص فرمود همهٔ مردم بفضل خداوند داخل بهشت میشوند حتی من ، اصحاب عرض کردند توهم بفضل خدا داخل بهشت میشوی ؟ فرمود بلی دیوان سه دیوان است دیوان حسنات ، سیئات ، نعمتها دیوان حسنات مقابل دیوان نعمتهاست و حال آنکه مقابلی نخواهد داشت چه نعمتهای الهی غیر محصور و حسنات هرقدر باشد محصور است و نعمتها هر یك از جانب خداست بدون شرکت غیر و حسنات بتوفیق خداست اگر چه فعل شخص محسن است وانیهم در وقتی استکهٔ طاعت حقیقی واقعی باشد نه محض صورت یا غیر صحیح پس اگر در دیوان سیئات العیاذبالله یك گناه باشد مستوجب عذابست زیرا آن گناه بی معارض است واگر در آن گناهی باشد پس آن نعمتهائیکه حقتعالی باو عطا فرموده مقابل حسنات دیگر بهشتی طلب ندارد وهر گاه بهشت برود بفضل وجود حقتعالی است **پس** دانستی که حتی انبیاء واولیاء همه بفضل خدا بهشت میروند زیرا نعمتهای حقتعالی

درحق ایشان زیاده از دیگران است و کل طاعاتیکه از ایشان صادر شده نور الابصرت وتأیید ویقین ایشان از او صبرشان از او زهد کرم وجود علم آنها و کل برکات وخیرات وحسنات از جانب او پس اگر چه طاعت آن ها ازهمه خلق بیش بود و نعمتهای خداوند هم در حق ایشان بیش بود حتی همان ضربت علی **یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین** را اگر ملاحظه نمائی که کی آن قوه و شجاعت را داده بود بآن حضرت مگر نه حقتعالی آنچه را گفتیم واز این بابست که همیشه عذر خواه وگریان بودند واظهار عجز وانکسار می نمودند زیرا که هستند که طاعات خودرا در مقابل نعمتهای الهی هیچ انگاشته میدیدند سوی ایست عذر میخواستند اگر چه تقصیر نبود ولی مقابلی نداشت زیرا آنچه داشتند ازصفات باطنه از علم وحلم وزهد وشجاعت وعصمت ویقین و صبر ورضا و امثال اینهارا گمان میکنی ازخود داشتند حاشا و کلا چنانچه اعمال ظاهره ایشان راهم بر این نوع قیاس کن **پس** واضح شد برتو آنچه که همه از جانب خداوندست پس معلوم شد که منحصر است راه چاره بفضل و احسان و او هم صاحب فضل عظیم است و همه محتاجیم بابواب فضل او در دنیا وعقبی اینستکه در فقره اول دعاء ابی‌حمزه استکه میفرماید **اللهم افتح لی فیه ابواب فضلك** چه اگر او نباشد خسران دارین حاصلست به همین بیانیکه ذکر شد واز انجمله استکه از جمله نصیحتهائیکه خضر بموسی نمود این بود که سه خصلت که محبوب ترین همه خصلتهاست در نزد خداوند **اول** برتو باد میانه روی در امر معاش در حال غنا و فقر **دوم** برتو باد بعفو بامقدرت بر انتقام **سوم** بر تو باد برفق ومدارا باخلق در وصیت نمود که هرگز لجاجت مکن و بدون تعجب خنده مکن و گناه خودرا فراموش مکن و حسن این مواعظ خصوص نصیحت وحکمت آن اینستکه کسیکه گناهان را فراموش نکرده همیشه ذلیل وخاشع وخاضع ودلشکسته است وبدون طاعتی نمودعجب بطاعات خود نمیکند بخلاف اینکه هرگاه فراموش کند گناه خودرا موجب عجب او میشود وذلت وخضوع وخشوع که حقیقت عبودیت است از او حاصل نمیشود فراموش نکردن گناهان بهمین بیان که ذکر شد حاصل میشود که ملاحظه کند که اگر طاعتی دارد درمقابل آن نعمتها را نیز دارد و گناهان او بی عوض است و بی معارض است پس بطاعت و عبادت مغرور نشود واز اینجا واضح است که طاعات دارای شرائط باشد وآن درغایت ندرت است اگر گوئی پس هرگاه منحصر شد در راه فضل خداوند عالم پس ثمرهٔ طاعات واعمال چیست وحال اینکه در احادیث واخبار ثواب مقرر شده است براعمال حسنه جواب اینکه واضح وظاهر است که فضل خداوند غنی است از فیوضات در شمول فیض شرط است قابلیت ومحل که قابل آن فیض و فضل باشد و خداوند عادل

حکیم است هر چیزی را در محل خود قرار میدهد و غیر محل خود قرار نمیدهد این اعمال را مقرر داشته که بجا آورند تا بواسطهٔ آن محل ایشان قابل آن فیض و فضل شود پس ثمرهٔ آنها آنست که با وجود آنها محل قابل فیض شود و بدون آن نمیشود و از اینجهت است که این همه تاکید در اعمال صالحه شده و اعمال صالحه از جانب خداوند بدینجهت بسیار مقرر شده و از اینجهت است که در این شبهای شریفه خاصه در این شب این همه اعمال مقرر وارد شده که مردم هر یك از جهتی استحقاق و تفضل و احسان نمایند چه هر گاه مقصود بر یکنوع بود مثل نماز یا تلاوت قرآن یا صدقه هر آینه آنکس که تمکن از آن نداشت محروم بود ولی خداوند از عموم رحمت خود انواع اعمال در این شب مقرر فرموده که امر بر بندگان سهل و آسان باشد که هر کدام بهر چه میتوانند متوسل شوند و بجا آورند بلکه مستحق تفضل شوند و هیچ عملی را حقیر نشمارید شاید همان عملی را که حقیر شماری باعث رضایت خداوند عالم باشد و از بسیاری از اخبار مستفاد میشود که این شب شب قدر میباشد چنانچه از ورود سورهٔ حم دخان در خصوص این شب چنین ظاهر میشود و همچنین از ورود سورهٔ روم و عنکبوت با آن تاکید که در آن وارد است که هر کس بخواند در این شب از اهل بهشت است و شاید حکمت ورود این دو سوره بخصوص این باشد که سورهٔ روم مشتمل است بر بیان اجمالی بر بدا یا اینکه چون جناب رسول (ص) نامه بکسری پادشاه فارس و نامه بقیصر پادشاه روم نوشتند کسری بی اعتنائی کرد و نامه را پاره نمود اما قیصر احترام بعمل آورد پس از چندی جنگ و منازعه اتفاق افتاد مابین خسرو و قیصر خسرو فتح نمود این امر بر مسلمانان گران آمد خداوند عالم بسرور ایشان این سوره فرستاد الم یعنی الله اعلم یا اینکه الف اشاره است بالله و لام جبرئیل و میم محمد یعنی الله فرستاد بتوسط جبرئیل بر محمد بن عبدالله که روم مغلوب شدند در ادنای ارض و این رومیان بعد از مغلوب شدن زود باشد که غلبه نمایند در بضع سنین که هفت یا هشت سال دیگر باشد و بعد میفرماید **لله الامر من قبل و من بعد** یعنی امر و اختیار با خداوند است میخواهد زود تر از این میکند و میخواهد تأخیر میکند پس در آیه شریفه اشاره است بر بداء که نه اینست خداوند آنچه را فرموده همان شود دیگر تغییر و تبدیل بردار نباشد دست خدا بسته نیست بلکه هر گاه خواهد پیش اندازد یا تأخیر اندازد پس امر باین نمود که بندگان بدانند که این شب تقدیر امور است امور تغییر بردار هست و گمان نکنید هر چه مقدر شده است همان خواهد شد هر چند تغییر نماید حالت بندگان و مقتضی نباشد آن تقدیر و اما سورهٔ عنکبوت شاید وجه آن باشد که از خواندن این سورهٔ مبارکه ملتفت شوند که خداوند جل شأنه مردم را امتحان میفرماید و بعضی همان

که ادعای ایمانی نمودند اکتفا بآن نمیشد اول چنانچه این سوره اشتمال بر آن دارد که **الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون** یعنی آیا گمان میکنند مردم اینکه واگذارده میشوند بمحض همینکه میگویند ایمان آوردیم و امتحان کرده نمیشوند بلکه ممتحن خواهند شد و چون این شب قدر از اسباب امتحان ایمان است **لهذا** مناسب است خواندن این سوره را در آن چنانچه سورهٔ حم دخان هم از اینجهت وارد است و هزار مرتبه سوره قدر وارد است با ثواب عظیمی و هکذا اعمال دیگر که در کتب ادعیه مذکور است و از ورود این اعمال خاصه و ورود دو غسل در آن و تعیین نمودن حضرت رسول (ص) این شب را برای جهنی که او اعرابی بود از آن جناب خواهش کرد شبی را برای او معین کند که بهترین شبهای سال باشد که در آن از بادیه بشهر آید و بخدمت حضرت رسول (ص) مشرف گردد و آن بزرگوار این شب را معین فرمود چنین دانسته میشود که شب قدر شب بیست و سوم است و باید مؤمن آنرا مغتنم شمارد و بنا بر آنچه مرحوم مجلسی و بعضی دیگر ذکر کرده‌اند امورات در این شب مختوم میشود پس باید غایت سعی و اهتمام در طاعات و عبادات و تضرع و زاری و مناجات با قاضی الحاجات بنمائیم که اگر العیاذ بالله تقدیر بدی از برای ما شده باشد رفع شود چنانچه شخص صاحب سواد میفهمد از دعائی که وارد شده است از ائمه اطهار در خصوص این شب چقدر اهتمام در این مرحله نموده‌اند از برای تعلیم کردن بدیگران و از اینجهت است که در فقرهٔ ثانیه دعای امروز است **و انزل علی فیه من برکاتك** یعنی خداوندا نازل کن بر من در این ماه یا در امروز از برکتهای خودت زیادتی در عمر و مال و عیال و توفیق و سعادت **و وفقنی فیه لموجبات مرضاتك** یعنی توفیق ده مرا از برای بجا آوردن اسباب رضایت تو **و اسکنی فیه بحبوحات جناتك** یعنی ساکن فرما مرا در میان بهشت های خود یعنی از جمله تقدیرا اینکه میفرمائی از برای من در این شب سعادت و نجات از عذاب و دخول بهشت باشد و اگر چه اسباب استحقاق آن موجود نیست ولی میتوان آنرا بدعا طلب نمود زیرا که خود دعا طلب قربت و طلب از برای تحصیل هر مقصودی مروی است از جناب رسول (ص) که فرمودند دوا کنید گناهان خودرا باستغفار و بیماران خودرا بصدقه و شدائد امور خود را بدعا و هم از آن جناب روایت شده که فرمود میخواهید خبر دهم شمارا بخیل ترین مردم اصحاب عرض کردند بلی فرمودند میخواهید خبر دهم شما را بخیل ترین مردم عرض کردند بلی فرمودند خبر دهم شمارا بعاجز ترین مردم عرض کردند بلی فرمودند بخیل ترین مردم کسی است که بدن او صحیح باشد و مشغول شغلی

هم نباشد معذلك زبان او مشغول ذکر نباشد وحال اینکه عزیزمن خداوند
از کرم رحمت خود بعمل جزئی ثواب کلی میدهد **چنانچه** از جناب رسول
خدا ص مرویست که هر که یکمرتبه بگوید **سبحان الله و الحمدلله و لااله
الاالله والله اکبر** نوشته شود از برای او صدهزار حسنه و محو شود از او
صدهزار سیئه و بلند شود از برای او صدهزار درجه ونیز از همان بزرگوار
رسیده که کسیکه بگوید **سبحان الله و الحمدلله و لااله الاالله والله اکبر
ولاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم** بهتر است از آزاد نمودن هزار
بنده ونحر هفت شتر ونیز فرمودند هر کس بگوید سبحان الله ریخته شود
گناهان او چون برك از درخت ونیز وارد شده است اگر آسمانهای
هفتگانه و آنچه در آنها است و زمینهای هفتگانه وآنچه در آنهاست در
یك کفه ترازو گذارند و کلمهٔ (لااله الا الله) را در کفهٔ دیگر گذارند این
کلمه سنگینی خواهد نمود بر آنها و جناب رسول(ص) فرمودند هر که بر من
صلوات فرستد مرة که یکمرتبه باشد نماند از گناهان او ذرهٔ ونیز فرمودند
هر که بر من صلوات فرستد یکمرتبه من صلوات میفرستم بر او دهمرتبه و
درحدیث دیگر است که هر که صلوات فرستد بر آن جناب خداوند صلوات
فرستد بر آنکس ودر میان هزار صف از ملائکه هم بر او صلوات فرستند
پس باقی نخواهد ماند هیچ چیز جز اینکه بر او صلوات خواهند فرستاد
فقیر گوید مراد از صلوات فرستادن خداوند رحمت فرستادن است و مراد
صلوات فرستادن پیغمبر وملائکه طلب رحمت و استغفار کردن است وهر
که انبیاء و ائمه هدی و مقربین خدا وتمام اشیاء برای او استغفار کنند
البته آمرزیده خواهد شد انشاءالله **پس** واضح می شود از ثوابهای کلی بر
اعمال جزئیه حقیقت فرمایش جناب رسول(ص) درباب تنبل ترین مردم که
بافارغ بودن از شغلی و بیکار بودن نهایت بی انصافی وتنبلی است که
شخص بگذارد این همه ثواب که بجهة یك عمل جزئی داده میشود ازدست
او برود و معلومستکه در این شبها عبادت منحصر نیست در آن اعمال و
دعاهای وارده که شخص همه اهتمام خود را صرف آنها نماید و بسیاری
را غلط بخواند که فایده نداشته باشد بلکه صحیح بخواند وهر قدر ممکن
شود بلکه هر گاه گوشهٔ خلوتی را که کسی اورا مشغول نسازد پیدا
کند ومشغول دعا شود که مناجات کند و بخواند خدا را ودعا کند وعذر
خواهد باگریه وزاری بهر زبانیکه میداند وعرض خود نماید البته اولی
است که بخواند آن دعاهای وارده را وغلط نخواند بلکه هرچه را میداند
که خوب صحیح بخواند چون ذکر **لااله الاالله** و صلوات و امثال اینها آنرا
بگوید زیرا از رسول خدا ص وارد شده استکه آنجناب فرمودند که

هر کس صلوات فرستد بر من هزار مرتبه نمی میرد تا آنکه بشارت داده
شود ببهشت و دورنیست که مراد حضرت در یك مجلس باشد **اما بخیل**
ترین مردم کسی استکه بخل از سلام نماید زیرا که آن صد حسنه دارد
نودونه حسنه از سلام کننده ویکی از جواب گوینده و اما دزد ترین مردم
کسی است از نماز خود بدزدد چه هر دزدی مال مردم را میدزدد برای
خود واین از خود را میدزدد برای شیطان ودشمن خود و اما جفاکار ترین
مردم کسی استکه اسم او نزد من برده شود او بر من صلوات نفرستد حکایته
از آن بزرگوار پرسید آیا کسی هست که در قیامت از دیدن نور شما
محروم شود فرمودند سه طایفه **اول** کسیکه اصرار در شرب
خمر داشته باشد تا بمیرد **دوم** کسی که عاق والدین مرده باشد
سوم کسی که نام مرا بشنود وبر من صلوات نفرستد و اما عاجز ترین مردم
کیست که از دعا کردن عاجز باشد و وجه آن واضحست زیرا که دعا
زحمتی ندارد و مخارجی ندارد و درب خانهٔ خداوند حاجب و مانعی
نیست وشرایط زیاد ندارد **چنانچه** ذکر خواهد شد بلکه شرط عمده آن
توجه بحضرت اقدس احدیت است چنانچه فرعون و نمرود با آن شقاوت
رفتند بدرگاه او ناامید برنگشتند ذکر شد سابقاً آن حکایت بت پرست
که وقتی حاجتی بهمرسانید بت خود را سجده کرد و هفتاد مرتبه یا صنم
گفت وعرض حاجت نمود چون دید جواب نمیشنود یکمرتبه یا صمد گفت
گفت جواب شنید خروش درملکوت سموات درملائکه افتاد که هفتاد سالست
اینمرد بت پرستی میکند والحال هفتاد مرتبه یا صنم میگوید جواب نمیشنود
ویکمرتبه یا صمد میگوید وجواب میشنود جواب آمد ساکت باشید ای
ملائکه اگر من هم جواب بنده خود نگویم پس فرق میان من و آن بت
چیست مقصود اینست که این شب آخر شبهای قدراست باید نهایت سعی
را نمائی دراینکه اگر تقدیر بدی درحق تو شده رفع شود برای تو خوب
مقدر شود و آن یکی از دوقسم است یا آنکه خود را نحوی نمائی
که مقتضی حسن تقدیر شود ویا اینکه در دعا با التماس والحاح بکوشی تا
آن دعا سبب حسن تقدیر شود ودیگر قسم سوم ندارد و دعا امریست سهل
اگرچه شرایط بسیار ازبرای آن ذکر نموده اند ولی اعتقاد فقیر اینست
که عمدهٔ آن سه چیز است یکی یقین به اینکه بکلی از غیر حق و بعد از آن
توجه بحق که دوم باشد سوم شکستگی قلب که علامت آن جاری شدن
اشك چشم است هنگامیکه اینها حاصل شد اجابت میآید مگر آنچه مقدر است
میشود زیرا گناه نیز مثل توبه است که کار بگوید اگر مقدر است من بهشت
بروم میروم و اگر مقدر است جهنم بروم میروم زیرا توبه سبب آمرزش

گناه و استحقاق عفو میباشد و اگر توبه کرد آمرزیده میشود مثل مریض
که باید دوا و غذای مناسب دفع مرض را بخورد تا آنکه مرض او رفع
شود و مثل رزقیکه شبانه روز در تحصیل اسباب آن هستند پس نباید مریض
بگوید من دوا نمیخورم اگر مقدر شده خوب شوم میشوم و روزی خوار
بگوید من طلب رزق و معاش نمیکنم اگر مقدر است که روزی بخورم می
خورم بلی همهٔ اینها مقدر است اما با اسباب آن پس بسا هست که خداوند
بجهة تو بدی مقدر کرده باشد و اگر دعا نکنی بهمان حالت خواهد ماند
اما اگر دعا کردی چون رد سائل از غنی قادر قبیح است بعد از سؤال رد نمی-
فرماید چون قادر است تغییر مصلحت اولیه را میدهد اما بدون دعا و طلب
خواهش مقتضی تغییر مصلحت اولیه موجود نیست بلی بعضی تقدیرات هست
که حتمیت دارد و تغییر بردار نیست ولی تو چه میدانی که حتم شده یا نشده
وعلاوه برفرض که حتم باشد باز سائل را رد نمیفرماید و عوض آنچه
طلب کرده باو میدهند بلکه بسا باشد زیادتر و بهتر از آنرا باو بدهند
چنانچه در اخبار متعدده ذکر شده و سابقا هم اشاره بآن شد پس سعی
کن در دعا و ملتجی شو بائمه هدی و چون ان شبها تعلق دارد بجناب امیر
متوسل شو بآن حلال مشکلات که آن بزرگوار بهر نحو بخواهد میتواند
فریاد استغاثه کنندگان برسد نقل کرده‌اند تاجری از یمن بمدینه آمده
بود در بازار طفلی را دید و محبتی از او در دلش بهم رسید پرسید اینطفل
از کیست گفتندش پدر ندارد و مادر او یهودیه است زن را طلب کرد و
گفت این طفل را بمن بده که من فرزند ندارم و دلم مایل این طفل شده زن
گفت چگونه ترك فرزند خود نمایم آن مرد هم زیاد اصرار نمود و
پول زیاد باو داد تا راضی شد بشرط آنکه سالی یکمرتبه اورا بیاورد
نزد مادر او آن مرد پسر را برداشته بر کشتی سوار شد و روانه شهر
خود شد از قضا کشتی طوفانی شد و قرار شد که اورا سبك کنند و هر
مولای غلام را بدریا اندازد یك یك را انداختند تا نوبت باین پسر
رسید هرچه آن مرد الحاح و التماس نمود ثمری نبخشید آخر اورا بدریا
انداختند ماهی اورا بلعید خطاب شد بآن ماهی که این کودك را آسیبی
نرسان و بگذار آن طفل را بفلان مکان آن ماهی حسب الامر خداوند عالمیان
آن طفل را بهمان مکان مأمور گذاشت آن طفل بیهوش بود چون بهوش آمد خود
را در خشکی دید برخاست چند روزی راه رفت رسید بیکی از بلاد
هندوستان پادشاه مرده بود وصیت کرده بود باز او را پرواز دهند برسر
هرکس که نشست آن پادشاه باشد و سه روز بود که مردم جمع شده هر

چه اورا پرواز میدادند برسر کسی نمی‌نشست روز چهارم که آن طفل در
میان آن جمعیت رسید آن بازرا رها کردند آمد بر سر آن طفل غریب
نشست تاج سلطنت را برسر او نهاده بر تخت پادشاهی نشانیدند آن
تاجر هم چون سر سال شد بجهة تجارت بمدینه آمده ناگاه مادر آن
طفل اورا دیده و گریبان او را گرفته مطالبه طفل را از او نمود آن مرد
واقعه را باچشم گریان بیان کرد ضعیفه و خویشان او گریبان آن مرد را
گرفته خواستند اورا بقتل برسانند که تو طفل مارا هلاك کردهٔ باز آنمرد
گریه و زاری و التماس می‌نمود ناگاه حسنین ع باو رسیدند و از واقعه
سؤال کردند آن مرد بیان کرد و گفت من مادر پیری دارم اینها مرا
رها کنند بروم اورا وداع کنم و برگردم پس آنچه خواهند بامن بکنند
آن دو بزرگوار شفاعت نمودند و ضامن شدند که برود مادرش را وداع
نماید و برگردد آن جماعت یهود بواسطهٔ عداوتی که با خانوادهٔ نبوت
داشتند آنمرد را رها نمودند که بوداع مادر خود برود رفتند سر راه
اورا گرفته اذیت بسیار براو نموده در چاهش انداختند چون هنگام وعده
شد آمدند و مطالبه آنشخص را از حسنین ع نمودند بگمان اینکه آنمرد
تا بحال در آن چاه هلاك شده خبر بحضرت امیر رسید که یهودیان گریبان
حسنین را گرفته اند و مطالبهٔ خونی طفل خودرا از ایشان می‌نمایند پس
آن حلال مشکلات امر فرمود که مردم را جمعیت نمایند در بیرون پس دو
رکعت نماز نمود و هر دو دست مشکل گشای مبارك را دراز کرده یکدست
آن پسر را حاضر فرمود و دست دیگر آن مرد را که غلغله و شورش در
میان خلق افتاد از پسر پرسیدند واقعه را تماما نقل کرده و گفت اکنون
بر تخت سلطنت نشسته بودم ناگاه دستی ظاهر شد و مرا آورد در این مکان و
از آن مرد سؤال کردند گفت یهودان مرا زدند و بستند و در چاه انداختند
امید من از همه جا قطع شده بود که ناگاه دستی در میان چاه ظاهر شد
و مرا نجات داده باین مکان رسانید که صدای تکبیر بلند شد و جمعی یهود
باینواسطه مسلمان شدند یاعلی توانستی که فرزندان خودرا گرفتار
یهودیان بینی درساعتی و حال اینکه جرأت نمیکردند که برایشان اذیتی
بکنند نمیدانم کجا بودی و چه حالتی داشتی در روز عاشورا در صحرای
کربلا که فرزند غریب مظلومت جناب ابی عبدالله بدست صد و بیست هزار
کفار گرفتار و هر کدام زخمی و جراحتی بر بدن نازنینش می‌زدند یاعلی
گویا اورا از دست دشمن خلاص نکردی که ذخیرهٔ شفاعت گنه کاران شود

عزیز من امروز بیست و دوم ماه مبارك رمضان است و مثل امروز

دوم عزای آن مولای متقیان بود و بر مؤمنین و شیعیان سزاوار است که
رعایت حرمت این بزرگوار را نموده وحقوق عظیمه آن حضرت را رعایت
نمایند وشکر حقوق آنرا بعزاداری مصیبت بجا آورند متذکر شوند زحماتی
که آنجناب درترویج شریعت کشیدند وحال اینکه میدانند همه که آن
جناب بچه حد ترك لذائذ دنیا نموده بود که در عمر تمام خوراك او نان جو
سبوس بود آنهم نه سیر ولباسش هم از پشم شتر ودرشت و کهنه ووصله
دار بحدی که گفته بلو که یاعلی اگر این جامه را بالاغ داری بدهی
جل الاغ نمیکند وختم می کنم این مجلس را باین حدیث شریف که
درمجالس المتقین ذکر فرموده از نیر المذاهب که روزی آن جناب
نزد فاطمه ع آمد آن معصومه عرض کرد که این دوفرزند توشب گذشته
ازشدت گرسنگی نخوابیدند وتا صباح میگریستند آن حضرت فرمود یابنت
سیدالمرسلین تومیدانی که علی مالك درهم ودینار نیست واز قرض کردن عاجز چون
غالب مردم درتنگی هستند حیا میکنم که حال خود را نزد ایشان اظهار
کنم لکن بیرون میروم شاید خودرا اجیر کسی نمایم واز برای نوردیدگان
خود طعامی تحصیل نمایم پس بیرون رفت و اشك از گوشه های چشم
مبارکش بیرون میآمد وفاطمه هم میگریست پس آنجناب یك میل راه از
مدینه دور شد ومتحیر بود که چه کند ناگاه از دور گوسفندان دید نزدیك
آنها رفت دید گوسفندان وشبان ایشان بسیار تشنه اند که از تشنگی میگرید
آن چوپان گفت که من خرمائی دارم که هر دانه آن یك گرسنه را سیر
میکند کسیکه گوسفندانم را سیراب کند بهردلو آبی یك خرما می دهم
آن حضرت راضی شدند چون دلو بچاه انداخت چشمه های آب از آن
گشوده شد چون دلو آبرا بگوسفندان داد لاغرهای آنها فربه شدند آن
شبان تعجب کرد تمام آن جله خرما را نزد آن حضرت گذارده آنجناب
فرمود نمیگیرم زیاده تر از آنچه با تو شرط کرده ام پس آن حضرت بعداز
سیر کردن آنها نظر فرمود بصحرا دید قافله یهودان از خیبر می آیند و
از عطش چشمهای آنها بگودی افتاده زبانهای ایشان از کام بیرون آمده
چون نظر آنها بآنحضرت افتاد عرض کردند ای صاحب مقام بلند آیا میشود
این جگرهای تشنه مارا سیراب فرمائی واز تو باشد این بارها با وجود
آنکه آن جماعت یهود از کنار عنزه بودند آن ساقی تشنگان همین که
ایشان را دید درشدت عطش طلب آب از آن جناب نمودند تمام آنها را
که هفتاد نفر بودند سیراب کرد **یاعلی** راضی نشدی که یك لحظه کفار
یهودرا تشنه ببینی آب از چاه کشیدی و همه آنها را سیراب نمودی کجا
بودی روز عاشورا در کربلا که سیراب کنی اطفال صغیر تشنه لب خودرا

که صدای العطش آنها بآسمان میرسید یاعلی هرگاه شما اهلبیت نتوانید
که کافران را تشنه ببینید نمیدانم چه حالی داشت فرزندت جناب ابیعبدالله
وقتیکه نوردیده جوان هیجده ساله اش از میدان برگشته نزد آن بزرگوار
آمده عرضکرد **یا ابتا العطش قد قتلنی و ثقل الحدید قد اجهدنی**
ای پدرجان تشنگی مرا کشت وسنگینی اسلحه مرا بمشقت انداخته مجملا
ازآن آب که یهودان از دست ساقی کوثر آشامیدند نور ایمان در دلهای
ایشان افتاده فریاد برآوردند « الساقی من انت عراقی ام حجازی
فقال ع اناعلی بعل فاطمة الزهرا و الساقی فی الاخرة والدنیا ابن عم صاحب
المقام المحمود و الحوض المورود والناهی عن الکفر والجحود » چون
آنجماعت یهود این کلمات ازآن بر گزیدهٔ حضرت معبود استماع نمودند
عرضکردند بگیر ازما عهد و میثاق اسلام را فانا نشهد ان لااله الا الله
الواحد المعبود وان محمداً عبده و رسوله زین الوجود » آنگاه
عرضکردند ببر مارا نزد رسولخدا ص که در حضور آنبزرگوار تجدید
کنیم عهد اسلامرا چون ایشانرا آنحضرت خدمت حضرت رسول ص رسانید
جبرئیل نازلشد وعرض کرد یارسول‌الله هفتاد نفر یهودی اسلام آورده‌اند
بدست علی بن ابیطالب و من ممزوج نمودم شراب محبت خودرا بآبی که
کشید علی از چاه خورانید بایشان پس زایل‌شد از ایشان تاریکی کفر
و عصیان و داخل شد در قلوب آنها نور ایمان چون ایشان خدمت جناب
رسول ص رسیدند آن بزرگوار حضرت امیر ع را بخود چسبانید و پیشانی
نورانیش را بوسید وفرمود یاعلی اختیار کردم ترا باخوت خود و بزوجیت
فاطمه دختر خود **ایشیعیان** گویا حکمت بوسیدن جناب رسول پیشانی نورانی
جناب امیر ع را این بود که میدانست این پیشانی بشمشیر پسر مرادی شکافته
خواهد شد و خون او بمحاسن شریفش جاری خواهد شد **عزیزمن** دوعلی
را فرق شکافتند یکی این علی بود یکی علی اکبر اما تفاوت بسیار درشهادت
این دوبزرگوار بود این علی در سن پیری و آن علی در سن جوانی هنوز
بهوش حجله عیش برایش نچیده مادرش حنای شادی بردست نبسته این
علی تشنه نبود وکاسه شیر برایش میآوردند اماعلی اکبر زبانش ازعطش
بکامش چسبیده، آن علی در محراب عبادت و یك ضربت بیش نداشت و
اعوان واصحاب و اهل کوفه بعیادتش میآمدند این علی زخم بسیار داشت
وقتیکه فرق انورش را شکافتند خون پیشانی چشمهای مبارکش را گرفته
واز سوراخهای دماغش جاری‌شد تشنه و گرسنه بر روی اسب عقاب افتاد
ویال اسب را گرفته فرمود مرا بخیمگاه برسان آن حیوان خواست آنجوان
شهید ناکام را بخیام برساند اهل کوفه اطرافش را گرفته وهریك ضربتی

برپهن شریفش زدند)

نظم

درآمد بشهزادهٔ جنگجو — بلا حمله ور گشت از چهارسو
یکی تیر میزد ببازوی او — یکی نیش خنجر بپهلوی او

پس آن جوان دید که آن لشکر شقاوت اثر نمی گذارند آن جوان را بخیمگاه برساند سر بصحرا گذاشت اورا از میان لشکر بیرون برد ضعف بر آن ناکام غالب شد وخودرا از اسب بزمین انداخت و بصدای ضعیفی عرضکرد «یا ابتاه علیك منی السلام» صدای علی بگوش آن امام مظلوم رسید سوار ذوالجناح شد بمیدان آمد فرزند خودرا ندبه مکرر می فرمود

این انت یاولدی یاقرة عینی

(یوسف گلگون قبا آه علی اکبرم — گشته در کربلا آه علی اکبرم)

تارسید برسر بالین آنجوان دید بافرق شکافته وبدن پاره پاره از شدت درد پاشنهٔ پا بزمین می ساید دربعض روایات هفت مرتبه آن امام غریب از پردهٔ جگر نعره کشید **یا ولدی یاقرة عینی یابنی علی الدنیا بعدك العفا** نوردیده بعداز توخاك برسر دنیا وزندگانی دنیا

مجلس بیست وهفتم ـ درمطالب متعلقه بروز بیست ودوم
که شب قدر باشد

قال الله تبارك وتعالی « **انا انزلناه فی لیلة القدر ـ الخ** » در مجالس سابقه اشاره بتفسیر اجمالی این سوره شد و ذکر شد که اگر چه درخصوص شب قدر اختلاف بسیار هست وحق اینست که در همه ساله شب قدر هست خصوص جناب رسولخدا(ص) نبوده است ولی حکمتهای الهی اقتضا کرده درمخفی بودن مثل صلوة وسطی و ساعت استجابت دعا و عمل استجابت دعا وعمل مقبول واسم اعظم ودور نیستکه بعضی از آن حکمتها این باشد که چون استجابت دعا درآن ساعات خاصه البته خواهدشد وباسم اعظم البته دعا مستجاب میشود هرگاه اینها ظاهرومعین بود نزدهمهٔ مردم جهال واهل معصیت آنهارا واسطهٔ نیل مقاصدشود قرار میدادند و مفاسد عظیمه برآن مترتب میشد واما مخفی بودن صلوة وسطی جهت آن باشد که مردم محافظت ومواظبت تمام نماز های پنج وقت را بنمایند وسبب مخفی بودن شب قدر یکی این باشد که اینشب ها راکه احتمال شب قدر دارد همه را محترم ودعا و عبادت و توبه درهمهٔ آنها زیاد بنمایند تا باعث زیادتی اجر وثواب گردد برای هریك از این امور و چیز هائیکه حقتعالی مخفی نموده وجوهات واحتمالات بسیار در اختفاء آنها هست که

ذکر آنها موجب طول مجلس خواهدشد خلاصه اینکه بروجه علم و اطمینان نمیتوان گفت که بخصوص شب قدر است ولی از مطاوی اخبار چنین ظاهر میشود که شب قدر ازاین سه شب بیرون نیست ولی بودن هر سه شب قدر بعیداست بلکه ازظاهر اخبار خلاف آن ظاهر میشود که یکشب بیش نیست و تشبیه آن بفرامین سلاطین که چون آنها بنظر سلطان رسید دیگر تغییر آن در غایت اشکال است پس تقدیرات برای بندگان هم ازاین قبیل است که در شب اول مقدر میشود و درشب دوم قدر ثبت میشود و تغییر بردار هست و در شب سوم قدر حتم میشود ودیگر تغییر داده نمیشود این تشبیه هم بنظر قاصر درست نیست زیرا که از دعا های وارده درشبهای بعد از آن و سایر اعمال واردهٔ در آنها و سایر ایام و لیالی شریفه خوب واضح میشود که درشب بیست و سوم نیز حتم نشده وحتم بودن حتم آن منافات دارد با امر بدعا وصدقات در باقی ایام سال که موجب تغییر مقدرات است بعلاوه سابقاً بیان شد که بداء عبارتست از تغییر دادن حقتعالی ارادهٔ خود را به واسطهٔ تغییر دادن عبد حالت خودرا وباید هم که چنین باشد زیرا همینکه خلق فرمود عبد را فاعل مختار پس ارادهٔ حتمیه وقتی درست میآید که عبد برحالت واحده باشد ومکلف نباشد بتکالیف اختیاریه که بر ارتکاب آنها مجازات مختلف میشود پس مقدرات نظر بعالم ظاهریه است و عالم علم خداوند برحقیقت حال عبد که متغیر خواهدشد حالت عبد بابه مقام دیگر است پس ارادهٔ حضرت حق باید دایر مدار حالت عبد باشد و این معنی اگر چه دقیق است اما متین است «اما اعتقاد بحتمیت مقدرات نظر بعالم اراده در شب بیست و سوم اختصاص ندارد بلکه تغییر آن در بین سال نیز ممکنست وبالجمله شب قدر از این سه شب بیرون نیست واحتمال بودن آن در شب بیست وسوم بسیار قویست پس باید دراین شب کمال سعی را در خواندن دعوات و بجا آوردن طاعات و عبادات که استدعای تقدیر امور سال بروجه احسن بشود و اگر العیاذ بالله تقدیر بدی شده باشد بتضرع و زاری و التماس رفع آن نمائیم ! ببین کثرت رأفت خداوند رؤف را که این شبها که شب تقدیر امورات است امر بدعا ومبادرت فرموده واعمال بسیاری در آن مقرر کرده بانواع مختلفه که هر کسی بهرهٔ داشته باشد از بی‌سواد و با سواد که اشتغال بآنها سبب شود برای حسن تقدیر و اگر رأفت نبود امر بآنها نمیشود که نیکان بهمان صفات و حالات که دارند باقی باشند که تقدیرات بروفق حالات ایشان شود حال چقدر قبیح و ظلم بنفس است باوجود این رأفت ورحمت و نمودن راههای خیرواسباب حسن تقدیر که بنده از آن غافل شود و بهمان کسالت وبطالت واعمال بد خود باقی

بماند و ازبرای او مناسب حال او تقدیر بدی شود پس این هنگام هرچه باو میرسد از بدی ها از اعمال زشت خود شخص است نگوید خدا برای من بد خواست و بد مقرر فرموده زیرا که اگر چه تقدیر آن از حقتعالی است این تقدیر ناشی ازحالات خود بنده است و ممکن از دفع آن بود و راه دفع آنرا هم باو نموده وخود شخص مسامحه نموده ودرصدد برنیامده که خودرا از آنها فارغ سازد.

مثل اینکه شخص مریض طبیب حاذق باو گفت فلان دوا که مسهلست بخور تا مرض تو رفع شود تا همه چیز بخوری و بیاشامی و خود آن مریض با تمکن وسهولت درمقام تحصیل و خوردن آن برنیاید و بدان واسطه آن مرض در وجودش باقی میماند و از جمیع ماکولات لذیذه محروم شود حال چگونه میتواند بگوید طبیب مرا محروم از خوردن غذا ها نموده بلکه خودش بجهة قبل خوردنش که نخوردن دوا باشد خود را محروم از مشروبات ومطعومات لذیذه نموده است و مردم خود آن مریض را ملامت میکنند پس حالت تو هم بعین مثل همین مریض است که حقتعالی راههای سهل مقرر فرموده برای رسانیدن فیوضات خود را بتو وتو خودرا بلئامت و بطالت از همهٔ آنها محروم میکنی **پس ای عزیز من** ملتفت خبرباش وشیطان و نفس اماره ترا فریب میدهد واگر این گوهر گرانبها را که این شب باشد بکسالت از دست بدهی و بعد نادم و پشیمان شوی وپشیمانی سودی نخواهد خصوص بنا برآنچه مجلسی علیه‌الرحمه میفرماید که خداوند تعالی دراین شب تقدیرات را حتم میفرماید **عزیزمن** بعین ازبعضی ازاخبار چنین‌مستفاد میشود که حالت‌عبد ازسه‌حالت خارج نیست یادرنعمت یادربلیت ویادرمعصیت ودرهریك ازاین سه‌حالت خداوندازاوچیزی‌خواسته اگرنعمت استازاو شکرخواسته‌اگربلیتست ازوصبرخواسته واگردرمعصیت است ازاوتوبه واستغفار خواسته وازجمله نعمتهای حقتعالی درحق ما اینست که ما ازمنکرین شب قدر نیستیم وازبرکت ائمهٔ طاهرین ازجمله معتقدین بآن میباشیم زیرا که همین قرار دادن قدر در این امت فتنه و امتحان است زیرا که سورهٔ مبارکه « انا انزلناه » صریحست در نزول ملائکه درشب قدر و رسانیدن امور مقدره حال این ملائکه نازل میشوند آیا بعد ازجناب رسول (ص) بر کی نازل میشوند آیا بر ابوبکر و عمر وعثمانو معاویه و سایر خلفاء جور نازل میشوند یا بر غیر ایشان شبهه در فساد اول نیست واحدی هم قائل بآن نشده حتی‌سنیان پس معین شد نزول آنها بر غیر آیا آن غیر از حضرت امیر (ع) و یازده فرزند آن بزرگوار است پس تأملی نیست که غیر آن بزرگوار کسیکه شایسته نزول ملائکه بر او باشد پس ایشانند حجتهای الهی بر خلق و خلفاء حضرت

رسالت بنابعی ثابت شد امامت ایشان و نیز ثابت شد که در هر عصری باید حجتی باشد که نزول ملائکه بر او باشد وآن حجت هم غیر از امام دوازدهم نیست پس باید شب قدررا منکرشد پس از زمان رسول ص یا اگر اقرار بآن باشد ثابت میشود بطلان خلافت خلفاء ثلاثه وحقیقت‌عترت طاهره وجناب امام‌دوازدهم سلام‌الله‌علیهم و اما انکار شب قدر چنانچه از بعضی از عامه نقل شده منافی با ظاهر سوره قدر است و انکار قرآنست وبهمین مطلب درجمله اخبار اشاره شده وماحصل مضمون آن اینست که ذکر شد اینکه اینشبهم امتحانست ازبرای این امت و شاید سبب امر بخواندن سوره مبارکه عنکبوت دراینشب این باشد بیانیکه در مجلس سابق اشاره شد واینهم شواهد یاست که دلالت دارد بسر اینکه اینشب شب قدراست چنانکه امربخواندن سوره انا انزلناه دراینشب همین دلالت دارد وهمچنین امر بخواندن سوره روم بنحویکه در مجالس سابق اشاره شد و از امر بخواندن حم دخان همین دلالت ظاهر میشود و حال واضح شد برتو که از اعظم نعمتهای الهی اینست که ما از جمله‌اقرار دارندگان هستیم بشب قدرپس باید شکر این نعمت عظمی‌را بجا آوریم و شکر محض گفتن الحمدلله نیست بلکه حقیقت شکر صرفکردن بنده است نعمت های الهی را درمورد ومحل‌آن مثلا چشم را صرف نماید بر دیدن قرآن وتلاوت آن ونظر بروی علماء وصلحا و والدین و صنایع الهی کهموجب زیادتی معرفةالله است وهکذا پس‌هرگاه نظر بنامحرم کند و بآنچه‌حرام است نظر بآن کفران کرده این نعمت را و نعمت زبان را باید صرف در تلاوت ایات قرآن وصلوات واذکار ونماز و حرفهای خیر دنیا و آخرت وسلام و تسبیت عطا و ارشاد و هدایت بندگان خدا و امثال اینها و همین نحوقیاس کن سایر نعمتهای الهی‌را پس اینشب قدر که از اعظم نعمتهای الهی است شکر آن اینست که آنرا صرف نمائی در احیا داشتن ودعا کردن وتوبه وزاری وتضرع نمودن که سبب شود اینها از برای حسن تقدیر زیرا که خداوند درغایت رأفت ومهربانیست بالنسبه بندگان خود ومیخواهد که ازبرای ایشان‌خوب و خوش باشد ولی چون حکیماست و عادلست و مکرر در مجالس سابقه ذکر شد که معنی عدل و حکمت یکی وضع شئی است درموقع مناسب آن پس تا حالت تو اقتضای حسن تقدیر نکند چگونه خداوند حکیم ازبرای تو خوش مقدرنماید‌تومیخواهی مشغول معاصی وطغیان وشهوات وصفات رذیله باشی و از برای تورحمت ومغفرت باشد و خوب وخوش تقدیر شود نمی‌شود و از آنطرف هرگاه شد اینها در تو موجود باشد البته به تقدیر نخواهد شد پس محل خودرا

قابل نما تا برسد بتو فیوضات خاصه پروردگار قباش بغلی در میده که
ذات اقدس باشد نیست هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف
تو بر بالای کس کوتاه نیست از آن واقعی که خداوند طالب احسان به
بندگان است و آنهم باید بروجه حکمت باشد امر نمود آنها را بطاعات و
عبادات و توسلات و تضرعات که به آن واسطه احسان نماید و احسان هم
در محل خود واقع شود و از ذکر این مطلب واضح شد حسن امتحان که
بدان واسطه واضح شود حال بندگان بر خودشان والا بر خداوند واضح
است ولی بجهت خفا حالت ایشان بر خودشان که متوقع نشوند درجات
مطیعان و مقربان آنچه را که شایسته آن نیست و بجهت توضیح حال مطیعان
و سایران بر دیگران واضح و مقرر شد امتحان چنانچه عقل هم حکم می
کند بر حسن آن زیرا که واضح و ظاهر است که دعاهء ایمان آوردن
خلق بانبیاء و متابعت اولیاء مختلفست چه بسیار اشخاص که ایمان ایشان
از روی نفاق و بجهت ضبط اموال و جان و اسیر نشدن عیال بوده و چه
کسانی که بجهت طمع مال و جاه و اعتبار ایمان آوردند چنانچه در حدیث
سعد بن عبدالله قمی که خدمت حضرت امام حسن عسکری و حضرت صاحب الا ع
مشرف شد مذکور است که شخصی سنی بر او ایراد کرده بود که سبب
این که شما روافض لعن میکنید خلفاء را چه چیز است و حال آنکه ایمان
آورده بودند به پیغمبر از روی اختیار نه از روی اکراه و اجبار
زیرا که ایمان آوردن آنها در مکه بود وقتیکه هنوز اسلام قوتی نداشت
و در غایت ضعف بود بنحوی که مسلمانان ایمان خود را کتمان مینمودند
و از ترس کفار فرار میکردند بعضی بطائف و بعضی بحبشه و جمعی به
اطراف دیگر گریخته بودند و خلفاء ثلاثه در آن زمان ایمان آورده بودند
و از مهاجرین بودند نه انصار که در مدینه مسلمان شده باشند پس ایمان
آنها از روی حقیقت بود نه نفاق پس چرا شما انصار را کافر و منافق می
دانید سعد از عهده جواب او برنیامد تا آنکه خدمت حضرت حجتین
سلام الله علیهما مشرف شد و از مسائلی که ارادهٔ سؤال داشت یکی این
مسئله بود که امام زمان عجل الله تعالی فرجه در جواب آن فرمود که اسلام
آنها از جهت طمع بدنیا بود چون آنها با کاهنان و ساحران یهود محشور
بودند و از آنها شنیده بودند که امر جناب رسول خدا ص قوت خواهد
گرفت و بزرگ خواهد شد و جهاد خواهد کرد و غنائم و اموال بسیار بدست
خواهد آورد و هر که با او باشد غنائم بسیار بدست خواهد آورد پس به
این سبب ایمان آوردند آنهم نه از روی حقیقت بلکه از روی نفاق و بحسب
ظاهر بود ولی در باطن و حقیقت امر کافر بودند و بعضی از مردم هستند که

مرتکب عبادت میشوند بجهت معتبر شدن در نزد مردم و معروف شدن
بصلاح و تقوی و صاحب ریاضت می‌شوند و در مساجد و صحراها حضور
مردم گریه ها میکنند و صاحب رداء و تحت الحنک و قرآن میشوند که مردم
را فریفته کنند و از دنیای آنها متنعم شوند و صاحب ریاست و شهرت
گردند چنانچه در این جزء زمان بچشم خود می بینی و طائفه دیگر هم
هستند که ایمان ایشان و اطاعت آنها از روی حقیقت و خلوص است و واضح
است که همه این طوائف در صورت ظاهر و ظاهر حال این دو حال
این که در واقع در غایت اختلاف این طائفه سوم سعید و طیب و آن دو
طائفه اولی خبیث و شقی و منافقند آن طائفه اهل آخرت و این دو طایفه
اهل دنیایند و هر گاه امتحان نشود هر دو یک اجر را میطلبند چون باطن
نشده عقل حکم میکند که مقتضای حکمت بالغه فراهم نمودن اسباب امتحان
است تا حقیقت حال و باطن هر کس ظاهر شود و بداند شایستگی و
استحقاق و قدر خود را و طلب نکند از خداوند زیاده از آنچه مقتضای
حالت او است که بسا باشد که منافی با حکمت است و دادن آن مسئول
ایشان را گذاشتن شیئی است در غیر مقام خود و خداوند نمیکند خلاف
حکمت و مصلحت را و هم اتمام نماید حجت خود را و از این جهة بود امتحان
می نمود امت های سابقه را قوم نوح را امتحان نمود بعد از آن که مدت
بسیار از زمان بعثت او گذشت و جمع قلیلی بر آن بزرگوار ایمان آوردند
و باقی دیگر بر کفر اصلی خود باقی ماندند خداوند آنهائی را که ایمان
آورده بودند امتحان نمود بآن که بعد از این که نوح طلب فرج نمود
جبرئیل نازل شد و عرض کرد خداوند دعای تو را مستجاب نمود پس بگو
بمؤمنان که خرما بخورند و هسته آن ها را بکارند و رعایت بکنند آن
درختان را تا خرما بدهد چون میوه آنها برسد من فرج دهم ایشان را
پس حمد و ثنای خداوند بجا آورد و این خبر را بمؤمنین رسانید ایشان
هم شاد شدند و چنان کردند و انتظار کشیدند تا درختان میوه دادند نزد
نوح بردند و طلب وفای بوعده کردند و نوح دعا کرد و حقتعالی وحی فرستاد
باو بگو که باز خرما بخورند و بکارند هسته آن ها را چون بزرگ شود و
میوه دهد من فرج دهم ایشان را قوم گمان کردند که دروغ گفته بسبب
آن که خلف کرده خدای او وعده خود را یک ثلث آنها از دین برگشتند
آن دو ثلث دیگر بفرموده عمل کردند باز خرما خوردند و هسته آن را
کشت کرده تا میوه آن برسید میوه آنها را نزد نوح آوردند و عرض
کردند که از ما باقی نمانده مگر اندکی و می ترسیم اگر باز تأخیر

شود همه از دین برگردند پس حضرت نوح نماز کرد و مناجات با
پروردگار نمود که الهی تو میدانی از قوم باقی نمانده مگر اندکی
پس میترسم اگر تأخیر شود هلاک شوند وحی رسید ای نوح کشتی بساز
که دعای تو را مستجاب کردم پس خداوند امتحان نمود قوم نوح را باین
مرحله وقوم حضرت موسی را امتحان فرمود باین که فرمود بحضرت موسی
که سی روز روزه بگیر و بیا بکوه طور تا من نازل کنم بتو الواح تورات
را پس از گرفتن موسی (ع) سی روز روزه را فرمود که ده روز دیگر
روزه بدار پس از آن نازل میکنم بتو تورات را پس سامری ملعون فرصت
کرده در این مدت گوساله از طلا که از فرعونیان گرفته بودند ساخت
و خاک زیر سم مادیانی که در روز هلاکت فرعون جبرئیل بر آن سوار
شده بود بر آن گوساله ریخت پس آن گوساله بحرکت آمد و صدائی
کرد که خدای شما در میان این گوساله رفته و خود را بشما نموده پس
پرستید او را پس کسانیکه ثابت قدم نبودند در ایمان گمراه شدند این
بود که موسی بعد از مراجعت از طور و اطلاع بر کیفیت حال عرض کرد
الهی سامری گوساله را ساخت حرکت و صدا را کی داد «ان هی الا فتنتک»
نیست این واقعه مگر فتنهٔ تو مگر امتحان کردن تو خطاب رسید بلی
امتحانی است از جانب ما تا جدا شود گوساله پرست از خدا پرست و
هکذا هریک از امم سابقه را بچیزی امتحان فرمود که ذکر آن باعث طول
کلام و ملال است همین قدر برای وضوح مطلب کافیست و امتحان این
امت شد بگوساله سامری این امت ابوبکر لعین و غصب خلافت امیر -
المؤمنین (ع) وسامری این امت عمر (لع) بود وچون این اسباب برای امتحان
بود حقتعالی بخصوص در قرآن تصریح باسم آن بزرگوار نفرمود و
همچنین در تشهد نماز و اذان مقرر نشد زیرا که هرگاه چنین بود این
مرحله قابل انکار نبود وچون خلافت آنحضرت و تمکین مردم از آنجناب
در غایت صعوبت و مخالفت باهوای نفس ایشان بود وامتحان هم باید به
اموری بشود که مخالف با نفس باشد **لهذا** این مرحله را باید امتحان
فرمود و از همین جهة بود که مایهٔ امتحان بود جناب امیر (ع) مأمور نشد
جهاد کند وشمشیر بکشد وحق خود را بگیرد زیرا که اگر چنین میکرد
اگر چه از پیش میبرد و تمکین میکردند لکن امتحان نشده بودند و به
اکراه ایمان آورده بودند وهمین بود حکمت آنکه جناب رسول خدا (ص)
وصیت فرمود بآنحضرت که بعد از من جهاد مکن مگر این که یاور ومعین
داشته باشی واین بود که آنجناب فرمود: قضاء دست مرا بسته یعنی قضای
الهی بامتحان خلق اقتضا کرده که آن حضرت درخانه نشیند وتمکین نماید

که درب خانه‌اش را بسوزانند و در پهلوی زوجه‌اش بزنند ومحسن را اسقاط
کنند وبضرب تازیانه بازوی آن مظلومه را بشکنند و ریسمان بگردن آن
جناب افکنده و اورا بمسجد بکشند وآن بزرگوار حجتهای خودرا تمام
بیان وظاهر کنند تا خوب واضح شود و امتحان حاصل و حقیقت ایمان و
اسلام ورعایت ایشان حقوق رسولخدا ص را باآن سفارشها که مکرر در
حق عترت طاهره فرموده وآنرا مزد رسالت خود قرار داد خوب واضح
شود و اگر این امتحان نبود مقام سلمانی و ابوبکری، وعمری وابی ذری،
عماری وعثمانی، مقدادی وخالد ولیدی واضح نمیشد این تحقق را ضبط
کن تا برتو واضح شود که بچه حکمت امتحان بود جعل معویه در مقابل
جناب امام حسن ع، یزید پلید درمقابل حضرت امام حسین ع و هکذا تا مثل
بسیاری از شبهات بشود وبدان که هریک از ائمه هدی ع با کمال قدرت
بردفع دشمنان خود بهر نحوی که میخواستند کمال قدرت و تمکن را داشتند
ومعذلک نکردند یکی از حجتهای باطنی همین بود که ذکر شد و امتحان
دراین اعصار هم هست بفراهم شدن تکالیف شاقه مانند روزه، خمس،
زکوة، احتراز از شهوات نفسانیه و امثالهم و عمده میزان بندگی دوچیز
است یکی بجا آوردن طاعاتی که مخالف با هوای نفس باشد و ترک معاصی
که اسباب آن فراهم باشد پس در اینها ملتفت باش که طاعاتیکه بجا
میآوری نفس تو بآن مایل نباشد ومخالف باشد با خواهش نفسانی تو
چون نماز شب ونماز قضاء و احتراز از معصیتها چون غیبت وفحش وملامت
مردم و کذب و دادن صدقه ودرمجالس خاص حاضر شدن و امثال آنها نه
بر دورهم جمع شدن وغایت امر خواندن دعائی که هیچ زحمت ندارد چنانچه
دأب اهل این زمان است که شبهای جمعه را عذر میدهند هیچ بلکه بارگاه
خودرا سنگین‌تر میکنند

پس غافل مباش ومتذکر باش، بهترین اعمال در اینها احسان
بفقرا و ضعفا است **در احادیث عدیده وارد شده** سریعتر اعمال خیر
در اثر احسان است که فوراً اثر میکند ورفع میکند بلاها را ومگو که
فقیر وپریشانم چه کمال در انفاق در حال فقر است **چنانچه** مضمون این
حدیث است که فتوت و جوانمردی در سه چیز است: عفو با قدرت انتقام
تواضع با دولت، انفاق بافقر - چه بسیار بهتر و نیکوتر است انفاق در
حال فقر از انفاق در حال غنا! این بود یکی از حکمتهای فقر انبیاء که
فقیر بودند و فقر جناب امیر ع زیرا اگر غنی بودند و انفاق میکردند
مقامشان خوب معلوم وظاهر نمیشد برخلق بخلاف آنکه چون فقیر بودند
ونداشتند جز قرص نان جوکه آنرا هم باشدت گرسنگی خود انفاق میکردند

پس چون احتمال شب قدر در اینشبها توست توهم سعی کن و تأسی نما
در احسان بزیردستان و دادن صدقات تا بدینواسطه رفع شود از تو بلیات
در جمیع سال **درمصابیح القلوب وارد است** ضعیفه مشغول تناول غذا
بود که فقیری سئوال کرد و نداشت آنزن جز لقمهٔ که در دهان داشت لقمه
را از دهان خارج و بآن سائل داد ، زمانی نگذشت سبعی آمد وطفل آن
زنرا بدهان برداشت وبرد حقتعالی ملکی را فرستاد و طفل را از دهان
آن جانور گرفت بزن داد وگفت این لقمه عوض آن لقمه که بسائل دادی
یعنی صرفت الرسمه را در دفع بلا ــ **ایضاً ذکر کرده است** در بصره
حاکمی بود بخلق حکم کرده بود که بسائل و فقیر احسان نکنند و اگر
کسی چیزی بفقیر میداد اورا اذیت میکرد و بدینواسطه فقرا در تعب بودند
روزی فقیری آمد بدر خانهٔ ضعیفهٔ آنزن برحال او رقت کرد و قرصی نان
باو داد در آن حال گماشتگان حاکم اورا گرفته نزد حاکم ظالم بردند
گفت مگر نشنیده بودی حکم مرا ؟ گفت شنیده بودم اما مردد بودم
مابین اطاعت حاکم باطنی و حاکم ظاهری و اطاعت او مقدم بود لهذا
اطاعت اورا اختیار کردم، حاکم پرسید با کدام دست خود دادی؟ گفت با هر دو دست
حکم کرد هر دو دست اورا بریدند ، آن ضعیفهٔ بیچاره طفل صغیری داشت
بپشت او بستند و اورا از شهر بیرون کردند ؛ خون زیادی از دستهای او رفت
وتشنگی براو غالب شده بود رفت برلب نهری و سر بر آب نهاد که
آب بیاشامد طفلش درآب افتاد آنزن بیچاره آه سرد از دل پردرد کشید
وطفل صغیر خودرا میدید که درمیان آب دست و پا میزند و دست نداشت
که اورا بگیرد چون چارهٔ ندید شروع کرد بمناجات که الهی والهی برحال
خراب من و والهی برچشم پرآب من و آگاهی از سوز دل کباب من تو
خود چاره کن برحال من ونجات ده طفل مرا از آب ناگاه دید دو جوان
خوشرو نزد او حاضر شدند و طفلش را از آب بیرون آوردند و دستهای
بریدهٔ اورا حاضر و بموضع خود گذارده صحیح و سالم نمودند بقسمیکه
هیچ اثر زخمی بر آن نبود وطفلشرا بدست او دادند ، زن از ایشان سؤال
کرد شما کیستید که درا ینحال فریادم رسیدید ، گفتند ما همان دو قرص نان
هستیم که تو درراه خدا انفاق کردی و بواسطهٔ آن باین بلا افتادی خداوند
کریم مهربان مارا باینصورت خلق فرموده امر کرد تو وطفل ترا از شدت
نجات دهیم ـ ضعیفه طفل خودرا برداشته با دستهای صحیح روانه شهر
شد ورفت نزد آن حاکم و گفت ببین حقتعالی چگونه بفریاد من رسید
لعینا ایم خدائیکه راضی نشد دستهای اینزن که یك احسان درراه خدا
بفقیری کرده قطع باشد **چه خواهد کرد** با کسانیکه در روز عاشورا

در کربلا دستهای حضرت عباس ع را قطع نمودند وحال اینکه مقصود آنجناب
احسان بذریهٔ حضرت رسولخدا بود که آب بتشنگان حرم برادر رساند و
اطفال صغیر برادر را ازشدت تشنگی برهاند و این بود که وقتیکه دست
های مبارکش را هم جدا کردند اعتنائی نکرد و مشك را بدندان گرفته
سعی میکرد که شاید آب بخیمگاه برساند **آه آه وا ویلا** که ناگاه
تیری بر آن مشك زدند که تمام آن آب برروی زمین ریخت پس آن
جناب دل ببرك نهاد و گویا بخود میگفت ای عباس دیگر چه امید رو
بسوی حرم میروی ؛ بنا بر بعضی اخبار تیری برچشم مبارکش زدند آن
مظلوم چون دستی نداشت تیر را از چشم مبارك بیرون کشد سررا حرکت
میداد که شاید آن تیر بیفتد **چنانچه** مضمون حدیث است در حال حرکت
وجه یمیناً وشمالاً» **وبروایتی** درآن حال عمودی برفرق مبارکش زدند
که ازاسب بزمین افتاد وبصدای حزین عرضکرد «**یا اخا ادرك اخاك**»
وبروایت ابی مخنف فرمود «**یا اخا علیك منی السلام**» این صدا بگوش
آنمظلوم رسید خودرا ببالین برادر رسانید **آه وامصیبتاه! چه برادری!**
دست راست او یکطرف، دست چپ او طرف دیگر ، علم بی صاحب او
طرفی افتاده ، خود آنجناب با فرق شکافته و چشم او تیر خورده ، بدن
پر زخم ـ چون آن امام عالیمقام برادر رشید خودرا باینحالت دید با چشم
گریان ودل سوزان فرمود:

«**الان انکسر ظهری وقلت حیلتی وانقطع رجائی**» ای برادر
الان پشتم شکسته شد ازکشته شدن تو وحیله‌ام کم شد و امیدم قطع شد.
الا لعنة الله علی القوم الظالمین

مجلس بیست و هشتم ـ موعظهٔ شب بیست وسوم

قال الله تبارك وتعالی «**واسئلوا الله من فضله ان الله کان بکم رحیما**»
ترجمهٔ ظاهری این آیهٔ شریفه یعنی سؤال کنید ای بندگان از خدا بدرستی
که بوده است خداوند همیشه بشما مهربان ـ **جناب سید سجاد ع در**
دعای ابوحمزهٔ ثمالی که در سحرهای اینماه میخواند عرض میکند
«اللهم انت القائل وقولك حق ووعدك صدق واسئلوا الله من فضله ان الله کان بکم
رحیما ولیس من صفاتك یاسیدی ان تأمر بالسؤال وتمنع العطیه وانت المنان
بالعطیات علی اهل مملکتك» یعنی: خداوندا توئی گوینده وقول تو حقست
ووعدهٔ تو راست که فرمودهٔ سؤال کنید ای بندگان من از خداوند از فضل
او بدرستیکه خداوند بشما مهربانست ونیست از صفتهای تو ای آقای من
که امر فرمائی بسؤال ومنع کنی از عطا کردن و حال اینکه توئی منت

گذاردند بعطاها بر اهل مملکت خود از همین آیهٔ حکمت سؤال و دعا معلوم میشود **چنانچه** حقتعالی حضرت یعقوب شیخ الانبیاء را بواسطهٔ آن که یکشب سائلی ازدرب خانهٔ اومحروم برگشت مبتلا فرمود بفراق یوسف وآنهمه صدمات **لهذا** امر فرموده است بسؤال بنده مطالب خود را از او چه بسا هست رحجانی بدون سؤال سائل در دادن آن مسئول نیست وبا سؤال مصلحت میشود وبعینه دعا هم مثل توبه است چنانچه بدون توبه عبد مستحق عذاب و با توبه مستحق رحمت میشود همچنین بدون دعا بسا هست شخص مستحق ضیق معاش و فقر یامرض و بلاست و با دعا مستحق ضد آن خواهدشد پس ترك مکن دعارا و مگو هر چه مقدر است میشود زیرا که این بعینه مثل آنستکه گنهکار توبه نکند وبگوید اگر مقدرشده معذب بشوم میشوم - وارد هم شده است سؤال کید ومگوئید آنچه مقدر است میشود بدرستیکه هرگاه کسی بکوبد درگاهی را ولجاجت کند در کوبیدن آن آخر کسی بفریاداومیرسد.

ودرآخر دعای ابو حمزه استکه عرض می کند: خداوند تو امر فرمودهٔ که ردنکنیم سائلرا از درب خانه های خود وتحقیق که من آمده‌ام وازتو سؤال میکنم پس رد مفرما مرا ای پروردگار مگر با بر آوردن حاجتهای من- سؤال از حضرت ذوالجلال باید نمود وزحمت مگر در نزد او **ودربعضی اخبار وارداست** که حقتعالی حیا می کند که دستی بدرگاه او بلند شود و اورا خالی برگرداند از اینجهت استکه **در کتاب عدة الداعی مسطور است که** بعداز اینکه فرعون دید غرق میشودمتوسل شد بحضرت موسی وآنجناب بفریاد او نرسید وبعد که رفت بمقام مناجات خطاب شد باو اکهموسی بفریاد فرعون نرسیدی بجهة آنکه خلقت اونکرده بودی بعزت خودم قسم که اگر ملتجی بمن شده بود بفریاد او می رسیدم **پس ای عزیزمن** باوجود خدائی باین رأفت ورحمت البته مأیوس مباش از فیوضات او وقدر نعمت دعا را بدان در **حدیث است** سه چیز است ضرر باو نمیزند هیچچیز: با استغفار ضرر نمیرساند هیچ گناهی، با صدقه ضرر نمیرساند هیچ بلائی، با دعا ضرر نمیرساند هیچ‌شدتی خاصه در اینشبها خصوص دراین‌شب که احتمال کلی میرود شب قدر باشد وچگونه سائل از درب خانهٔ خداوند کریم مأیوس میشود **عزیزمن** فکر کن امشب‌چون صبح شود وفوج فوج گناهکاران آمرزیده شوند ومن وتو روسیاه مانده باشیم دیگرچه‌خواهیم کرد وکی آمرزیده خواهیم‌شد اگر در این شب حوائج ما بر آورده نشود پس کی برآورده خواهدشد؟ دراین‌مجلس اسباب دعاجمعست زیرا که‌مجلس مؤمنین‌ووقت سحر خصوص سحرشب‌قدرو‌ماه‌ توسلکین

باز ازاعمال فواحش وکبائر گناهان که ازما صادر شده ازدروغ، غیبت سخنچینی، قطع رحم، ایذاء مسلمانان و امثال آنها تصور کن هرگاه خدا ازما راضی نباشد وما را بخواهند که بقبر برند در تاریکی وتنهائی قبر مارا عذاب کنند آیا چه‌خواهیم کرد؟ در آنجا کی بفریاد ما میرسد این عبادات ما معلوم نیست که شرائط صحت ظاهریه شرعیه را دارد یا نه زیرا که مثلا نماز شش مقصد دارد: مقدمات، مقارنات، مبطلات شکیات، سهویات، احکام عمل بعلقه وانیها هریك بسیار احکام دارد که یا باید باجتهاد تحصیل شده باشد یا بتقلید و هکذا سایرعبادات هم‌احکام وشرائط بسیار دارد پس گناهان بسیار وبدون شرط وعبادت معلوم نیست صحت وحالت آنها وازطرفی سفر پرخطر مرگ‌درپیش؛ تصور کن که یکی ازاهل قبرستانی که سال پیش یا ماه پیش یا هفته پیش در آنجا رفته ای وگرفتار عمل خود گشته‌ای و منتظری که شاید کسی خیراتی برای تو فرستد.

درحدیث وارد استکه جناب امیر المؤمنین ؏ بقبرستانی‌تشریف برد وبآنهاخطاب فرمود:

السلام علیکم یا اهل القربة السلام علیکم یا اهل الوحدة السلام علیکم یااهل التربة بدانید اموال شما را قسمت کردند؛ زنان شما شوهر کردند؛ فرزندان شما یتیم شدند این خبریستکه در نزدمابود، خبر دهید شمامارا از آنچه در نزد شماست؛ پس جواب سلام آن بزرگوار را دادند عرضکردند: گوشتهای ما خوراك جانوران شده، استخوان های ما ازهم‌پاشیده شده وگرفتار شده‌ایم بجزای اعمال خود.

پس ای عزیزمن قبل‌از آنکه کار از دست تو برود این مجالس را فرصت شمار ودست تضرع بدرگاه الهی بر آور و توبه کن‌ازبدیهای گذشته وگریه وزاری بنما **که‌درحدیث استکه** بسا هست که بنده‌بواسطهٔ کثرت گناهان دور است ازبهشت بقدر مسافت از عرش تا زمین وهمینکه از خوف حقتعالی گریست نزدیکتر میشود ببهشت از پلك چشم بچشم و دست توسل بیندازبدامان ائمهٔ هدی که مقربترین خلقند نزد خدا وآنهمه صدمات را بخود خریدند بجهة راحت و رفاهیت ما گنهکاران **چنانچه در حدیث وارد است که** هنگام ارتحال سید انبیاء ؏ جبرئیل خدمت آن جناب نازلشده بود آن‌رحمة‌للعالمین فرمود ای جبرئیل خبری بده که چشم روشن و قلبم‌قوی شود عرضکرد بهشت را زینت‌داده‌اند حورالعین خود را آراسته منتظر روح مطهرتواند، باز فرمود خبری بده که قلبم قوت یابد وچشمم روشن شود عرضکرد ارواح جمیع انبیاء و اولیاء سلف منتظر

قدوم شریف شماینه ، فرمود خبری ده که غم از دلم بردارد، عرض کرد در اینوقت چه غصهٔ داری ؟ فرمود غم امتم را که آیا حقتعالی با امت گنهکار من چه میکند عرض کرد **ولسوف یعطیك ربك فترضی** مرآینه بزودی خداوند آنقدر از گنهکاران امت ترا بیامرزد که تو راضی شوی پس فرمود الآن طاب لی الموت **وهكذا** حضرت فاطمه ع دروقت موت دعا درحق عاصیان امت پدر فرمود وحال اینکه درآن حال دلتنك بود ازظلم جفاکاران امت که هنوز اثر شکستگی بازو و پهلو باقی بود وهنوز چشم آن مظلومه از اثر سیلی عمر ملعون قرمز بود **وهكذا** باقی ائمه ع که ذکر آن موجب طول مجلس است واز همه با اثرتر وقت ارتحال گلگون کفن صحرای کربلا بالب تشنه وشکم گرسنه و جگر مجروح از داغ برادران وجوانان وپسر مانند علی اکبر برروی خاك افتاده هر زمان صدای العطش اطفال ازخیمگاه بگوش آن امام مظلوم میرسید، شمر ملعون میگوید که دیدم در آنحال آن امام مظلوم آهسته سخنی میگوید با خود گمان کردم که نفرین می کند گوش فرا داشتم دیدم باخداوند مناجات می کند و دعا بعاصیان امت جدش می کند گویا میفرمود خداوندا این سر این خنجر شمر شریر این جوانان و برادران شهید این آتش آنخیمگاه حرم آن شتران برهنه آن عیال غریب بی کس الهی من بعهدخود وفا کردم توهم اولای بوفای خویش وآمرزش گناهان امت جدم پس متوجه شد بشمر لعین و فرمود **ان كان لابد من قتلي فاسقني شربة من الماء فلقد تفتت كبدي من الظماء** یعنی الحال که تولابداً مرا میکشی پس جرعهٔ آبی بلب خشکم برسان که جگرم از تشنگی میسوزد این غم ازدل شیعیان بیرون نمیرود که جگر گوشهٔ پیغمبر فرزند ساقی کوثر را در میان دونهر بالب تشنه شهید کنند چنانچه زینب خاتون درقتلگاه بالای سر کشته برادر نوحه میکرد که ای برادر جان اگر فراموش کنم همه غمهارا ولی این غم ازدل من بیرون نمیرود که ترا درمیان دونهر بالب تشنه شهید کردند.

مجلس بیست ونهم درشرح دعای روز بیست وسوم

این روز دراحترام مانند شب آنست پس مناسب و سزاوار است که آن را بعبادت وترك معصیت شام کنند، وبغفلت وکسالت بسر نبرند و در ثواب دعای این روز وارد شده که هر کس بخواند این دعا را در این روز رفیق باشد با انبیاء وصلحاء وشهدا و از صراط چون برق جهنده بگذرد چنانچه در نماز شب بیست وچهارم وارد شده که هر کس در این شب هشت رکعت نماز بکند هردو رکعت بیك سلام و بهر سورهٔ که خواسته

باشد بخواند نوشته شود از برای او ثواب حج وعمره ودعای امروز اینست **اللهم اغسلني فيه من الذنوب و طهرني فيه من العيوب و امتحن قلبي فيه بتقوى القلوب يا مقيل عثرات المذنبين** بدان ای عزیز که ازجمله صفات سلبیه که خداوند منزه است آنستکه خداوند محل حوادث نیست و مراد بآن این است که حالت هائی که بر مخلوقات وارد میشود مانند مرك و صحت وغم وشادی وعداوت ومحبت قلبی و غضب که تغیر قلبی باشد وامثال اینها بر خداوند وارد نمیشود وذات اقدس ازجمیع حوادث بری وعریست ووجه آن ظاهر و واضح است زیراکه اینها همه از لوازم جسم است ومحل اثر آنها قلب است وخداوند نه جسم است ونه قلب دارد و وجه دیگر آنکه هر یك از این ها مستلزم احتیاج و نقص است و با وجود منافات دارد واین مرحله واضح است پس این که می گوئیم خداوند دوست میدارد محمد وآل محمد (ص) را یا دوست میدارد هر که بجاآورد فلان عمل را یا متصف بشود بفلان صفت چنانچه مثلا در قرآن وارد شده **ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين** یعنی بدرستی که خداوند دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد طهارت کنندگان را معنی آن اینست که خداوند معامله می کند بـا اینها معامله دوستی چنانچه اگـر کسی را دوست بداری دفع شر و بدیها از او مینمائی و خیرات و نیکی ها از برای او میخواهی و از هرچیز خوبی که داشته باشی باو میدهی همچنین معنی دوستی خداوند همین است که بلاها یا بدی ها را از او رفع میکند چیزهای نیکو باو عطا میفرماید واحسانهای گوناگون در حق او میفرماید و چنانچه تو هر که را دوست میداری میخواهی نزدیك تر باشد وهر کدام از آنها را که زیادتر دوست میداری میخواهی نزدیك تر باشد بتو از دیگران و باو زیاده تر توجه مینمائی همچنین خداوند هم هر که را دوست میدارد نزدیك بخود مینماید یعنی رحمت ها و احسانهای خاصه خود را شامل حال او میفرماید و کرامتهای خاصه و آنچه از قوه بشریت خارج است بحت او جاری میفرماید و ضد آنچه در معنی دوستی گفتم معنی دشمنی خداوند است مثلاً چنانچه تو هر که را دشمن داری اذیت میکنی و اورا از خود دور مینمائی خداوند نیز دشمنان خود را معذب میفرماید و آن ها را از توجهات خاصه و نعم ابدیه و بلاهای دنیویه که مستوجب بلندی درجات آخرتست محروم و بی نصیب میفرماید همچنین معنی اینکه خداوند فلان عمل را دوست میدارد یعنی جزای آنعمل وعوض آنرا زیاد مرحمت بعامل آن مثل این که کاری را که تو دوست

می‌داری هرگاه شخصی آن کار را از برای تو بکند او را جزای نیک میدهی بسبب آن کار و اگر شخص دوست تو هم باشد زیادتر آن را جزا میدهی مثل این که در اخبار هست که خداوند شر را دشمن میداردد این استکه عذاب میکند فاعل آنرا پس از آنچه ذکر شد واضح است معنی رضای خداوند و غضب او .

در حدیث است که سید انبیاء فرموده پنج چیز است که موجب رضای خداوند است که رضا میکند خدا را از بنده صله رحم و نیکی بپدر و مادر نمودن و صدقه پنهان دادن و دعا از روی اخلاص نمودن و نماز شب کردن و پنج چیز غضب می آورد خداوند را قطع رحم کردن و عاق والدین و بخل کردن از اداء حقوق الهی و نماز خود را از وقت تأخیر انداختن و منع آرزو و حاجت غیررا که بتو دارد کردن پس بر مؤمنین سزاوار تر است که پنج اول را شعار خود نماینه و ازپنج دوم احتراز نماینه تا رضای خداوند که بهترین چیز ها است و بمعنی احسان نمودن خداوند است بهم از برای ایشان حاصل شود معنی غضب که عذاب کردن اوست بنده را از آن نجات یابند و رستگار باشند پس معنی غضب الهی ابتلاء بصدمات دنیویه و اخرویه است از برای ما گناهکاران تا پاك شویم و کفار و کسانیکه بی‌ایمان باشند العیاذ بالله از دنیا بیرون میروند همیشه بعذاب اخروی گرفتارند پس باید شدت سعی در دفع گناهان نمائیم چنانچه در دفع نجاسات شخص باید کمال سعی را نماید اولا و ازاله عین نجاست را از محل آن بنماید و بعد بفرو گرفتن آب آنرا پاك می‌شود هرآبی که باشد نهایت امردر آب قلیل بعدازازاله عین دو دفعه بشویند ودر هردفعه فشاردهم بدهند درآن چه قابل فشار باشد واحتیاط احتراز از غسالة آن هم بنماید ولی درهرسه که تعددوفشار ونجاست غساله باشد اشکال است و عدم وجوب اولین وعدم نجاست اخیر در نزد حقیر خالی از رجحان نیست **مجملا** نجاسات شرعیه از قبیل کثافات عرضیه است چنانچه در کثافات عرضیه تا زوال عین نشود نظافت حاصل نمیشود پس اگر بخواهی مورد رحمت الهی بشوی باید اول کثافات باطنیه را که آن گناهان و صفات ذمیمه است رفع نمائی بچیزهائی که چون آب رفع آنها می کند مانند توبه وپنج وقت نماز را صحیح بجا آوردن **ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر** و روزه داران را افطار دادن که در خطب جناب رسول (ص) مذکور است که هر کس افطاربدهد روزه داری را آمرزیده شود گناهان او و باشد از برای او ثواب بنده آزاد کردن و مثل سه

مرتبه بعد از هرنمازی گفتن این استغفار **استغفرالله الذی لااله الا هوالحی القیوم ذوالجلال والاکرام واتوب الیه** ومثل زیارت جناب ابیعبدالله درشب اول این ماه یا وسط یا آخر آن که در حدیث وارد شده که از گناهان بیرون میرود مانند روزی که از مادر متولد شده و عطا میشود باو ثواب حج و عمره مثل گریستن در مصائب آن بزرگوار که در اخبار وارد شده است که هرکس بگرید بر آن حضرت آمرزیده میشود اگرچه گناهان او بسیارباشد و چگونه چنین نباشد و حال اینکه تعزیه داری آن جناب مفوض بشیعیان شده ووجه آن این است که چون صدمات واردة بر آن حضرت بجهت آمرزش گناهان شیعیان شده پس باید ایشان هم کمال سعی درعزاداری آن جناب نمایند و یاد نمایند مصائبی که بر آن سید ابرار وارد شده خاصه این مصیبت که خود آن حضرت آرزو کرد که کاش شیعیانم بودند در اینجا میدیدند **چنان چه** نقل از آنجناب شده که فرمودند **لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی کیف استسقی لطفلی فابوان یرحمولی** عظمت وشدت وبزرگی این واقعه از این شعر معلوم میشود زیرا که نفرمودند که آرزو داشتم باشید وفرق شکافته علی اکبرم را ببینید یا این که دستهای بریدۀ حضرت عباس را ببینید یا اینکه باشید واستخوانهای شکسته ناکام دامادم راببینید بلکه آنجناب آورزو فرمود که همه شماها درروز عاشورا باشید و ببینید که بچه‌نوع وچه‌قسم طلب آب میکردم از برای طفل شیر خوار خود و ابا میکردند اینکه رحم کنند مرا یعنی رحم برمن وطفل صغیرم نکردند عوض آب تیر برحلقوم نازنین او زدند آه آه نمیدانم بر آن طفل دست و پا بسته چه میگذشت در آن حال گویا زبان حالش بقول شاعر این بود .

گر آب ندارد پدر مظلومم	گر شیر ندارد مادر محزونم
از آب گذشتم و نمیخواهم شیر	بیرون بکشید تیر از حلقومم

آن بزرگوار تیر را از حلقوم آن طفل شیر خوار بیرون آورد و خون حلق آن‌طفل مظلوم را گرفته بجانب آسمان میپاشید پس یاد کن و گریه کن تا آمرزیده شوی ورفع گناهان توشود که عمده مانع رحمت همین گناهان است چنانچه درفقرۀ اول همین دعاء امروز است که **اللهم اغسلنی فیه من الذنوب** یعنی خداوندا بشوی مرا دراین ماه یا دراین روز از گناهان خود وچون‌مانع خصوص گناهان نیست بلکه بسا هست که صفات بد وذمیمه درشخص هست که آنها مانع است مانند بخل و حسد و کینه ونفاق و کبر و امثال اینها بلکه آنها در منع از فیوضات خاصه با

از ثراست معاصی هم ظاهر از همین صفات و از ثمرات و آثار آنها است چنانچه صفت حرص هرگاه در شخص باعث میشود ترک بسیاری از اطاعات مثل ترک نماز در وقت یا از اصل بجا نیاوردن و مثل ترک تحصیل اصول و فروع که حرص دنیا اورا مجال نمیدهد و نمیگذارد که برود و یاد گیرد و بسا است که همیشه جنب است بجهت ندانستن احکام غسل جنابت خود همچنین باعث میشود بر ارتکاب بسیاری از کبائر معاصی چون کم فروشی و تدلیس با مسلمانان و ربا و قسم ناحق و امثال آنها

چنانچه محسوس است از بسیاری از خلق این زمان و در احادیث متعدده وارد شده است که بعد از آنکه حضرت نوح از کشتی فرود آمد شیطان آمد نزد آن حضرت عرض کرد که ترا بر من حقی و نعمتی است میخواهم شکر نعمت ترا بجا آورده عوض حق ترا بدهم فرمود مرا کراه دارم بر تو حقی داشتم باشم و تو جزای حق مرا بدهی بگو آن چه حقست گفت من مقدر باید زحمت بکشم تا یکنفر را گمراه و جهنمی کنم و تو نفرین کردی و تمام بنفرین تو هلاک و معذب شدند حال زمانی من از آنها راحتم تا دیگر خلقی خلق شوند و مکلف شوند تا آنکه من آنها را به معصیت اندازم الحال بجهت ادای حق تو نصیحت میکنم ترا که از سه خصلت احتراز کن **اول** تکبر که من بواسطه آن بر پدر تو سجده نکردم و رانده درگاه الله شدم **دوم** از حرص که جدت آدم بواسطه آن از گندم خورد و از بهشت محروم گردید و روانهٔ زمینش نمودند **سوم** از حسد که بواسطه آن قابیل برادر خود هابیل را کشت و بعذاب الهی هلاک و معذب شد **عزیز من** ببین این سه خصلت را که بسیار از مفاسد بر آنها مترتب میشود بسا است شخص خودش میداند که حمد و قرائت او درست نیست و یا بواسطه کبر یا بواسطه حرص دنیا نمیرود تصحیح نماید و بهمان نماز فاسد مشغول است مادام العمر یا آنکه کبر او مانع میشود از حاضر شدن در مجالس مسئله و موعظه که نرم بشود دل او و یاد بگیرد احکام دینداری خود را یا حرص او مانع هکذا چه بسیار از طاعات شریفه مانند نماز جماعت و تشییع جنازه و عیادت مریض و پرسش حال فقرا و دست کشیدن بر سر یتیمان و سلام کردن و امثال آنها که از شخص فوت میشود بجهت تکبر یا حرص چه بسیار از گناهان کبیره مهلکه که شخص مرتکب می شود **چنانچه** در بعضی کتب حکایت شده که شخصی همسایه عابد صالحی داشت که بجهت نیکی مردم اورا دوست میداشتند و این شخص بدین جهت که این مرد نیک مقبول مردم بود بر او حسد میبرد غلامی را خرید و اورا

تربیت داد تا مدت زمانی پس باو گفت من در حق تو زحمت زیادی کشیدم الحال مطلب من این است که این کیسه زر را از من گرفته با این شمشیر وامشب باهم میرویم بپام خانه همسایه و تو در آنجا سر مرا ببر و کشته مرا در بام خانه او بگذار و زرها را بردار و از این شهر بیرون برو آن غلام آن چه مولا را نصیحت کرد مفید نشد و بر دل او اثر نکرد غلام بوصیت مولا عمل کرد اورا در بام خانهٔ همسایه کشته و انداخته از شهر بیرون رفت اهل و عیال آن شخص در مقام تفحص بر آمدند که آیا کجا رفته و چه شده است تا این که سر و تن کشته او را بر بام خانهٔ همسایه دیدند آن بیچاره را گرفته نزد حاکم بردند اورا حبس کردند و اموال اورا تاراج کردند و بردند تا آن که وقتی تاجری از این بلد بآن بلدی که غلام بود رفت و قضارا با غلام هم صحبت شده غلام چون دانست که از اهل وطن مولای اوست پرسش احوال آن مرد صالح را نمود آن تاجر واقعه را نقل نمود غلام هم واقعه مولای خود را نقل نمود پس نوشته بآن حاکم آن مرد را رها کرد و هر ضرری که بمال او رسیده بود از اموال وارث حسود گرفته تسلیم او نمود غرض از این حکایت ایضاح مفسده ضرر حسد است که بسیار مفسدهٔ دنیوی و اخروی براو مترتب میشود که این حسود بیچاره در دنیا مادام العمر در آتش حسد می سوزد و در آخرت در آتش قهر الهی

و در انوار سید جزایری نقل میکند که قابیل بعد از آنکه حسد برد بر هابیل و کشت اورا شیطان بصورتی آمد نزد او و گفت جهت این که قبول شد قربانی هابیل و آتش اورا سوزانید (۱) این بود که هابیل آتش را میپرستید آتش هم قربانی را قبول کرد و سوزانید تو هم سجده و پرستش کن آتش را تا بعد این قربانی‌های ترا قبول کند قابیل قول او را قبول کرد سجده آتش نمود و آتش پرستی در آن زمان بهم رسید و ببین که عاقبت کار او بکجا رسید در مجالس مذکور است که امر شد از پروردگار بزمین که او را فرو بر زمین اورا فرو برد تا زانوی او عرض کرد پروردگارا شیطان تکبر کرد و بپدرم سجده نکرد و مخالفت امر او نمود نفرمودی زمین او را فرو برد خطاب شد بلی اما قتل نفس نکرد ای زمین فرو بر او را تا کمر فرو رفت عرض کرد پروردگارا پدرم آدم نافرمانی تو کرد از شجره که نهیش فرموده بودی خورد بزمین نفرمودی اورا فرو برد خطاب شد بلی ولیکن قطع رحم نکرد ای زمین فرو بر

(۱) ـ خدای تخم حسود از جهان براندازد
اگر حسود نباشد جهان گلستان است

اورا تا سینه‌اش را زمین گرفت عرض کرد پروردگارا بحرمت قسم داد ترا بحق
محمد ص و علی و فاطمه و حسن و حسین اورا آمرزید بحکم قسم‌دهم ترا به این
خمسه طیبه که مرا از این بلا نجات دهی خطاب بزمین شد که اورا بیرون
انداز بجبرئیل خطاب شد که او را فرصت حرف زدن مده زمین او را
چنان بیرون انداخت که بکوه قاف افتاد جبرئیل عمودی از آتش چنان
برفرقش زد که بمرک واصل شد نصف عذاب دوزخ از برای همین یک
نفر مقرر شد **چنانچه** در حدیث روایت شده است.

مجملاً مقصود این است که آنچه سرمایه شقاوت و باعث ارتکاب
گناهان است غالبا صفات ذمیمه است وعمده مانع از توجهات خاصه حقتعالی
همین صفات رذیله حیوانیه است ازاین جهت است که درفقرهٔ اولی دعاء امروز
میفرماید **اللهم اغسلنی فیه من الذنوب** یعنی خداوندا بشوی مرا از گناهانیکه
مانع ظاهر است و پاک گردان دل مرا از کثافات و عیبها و صفات بد که مانع باطنی
است و این دو مانع که برطرف شد اگرچه شخص قابل فیوضات خداوندی
میشود ولی نه آن فیوضات خاصه که از برای بندگان خاص است زیرا که
آنها وقتی حاصل میشود که شخص از اهل توحید حقیقی و از غیر او
بکلی منصرف بشود **چنانچه** در حدیث است که عبد سه حرف است عین اشاره
علم مولا است که عبد یقین داشته باشد که مولائی دارد و با اشاره است
به بینونیت و جدائی از غیر مولا که از هرچه از غیر مولا است جدا میشود و دور
میباشد و علاقه ماسوای مولا را از خود قطع کند باینکه ماسوای مولا موجب بعد
و مخالف و نافرمانی مولی و سیماو میشود نه اینکه ضایع کند عیال و اموال
خودرا که اینهم مخالفت مولا است و دال اشاره بدنو بمولی است که
نزدیک بشود باو و باطاعت کردن اوامر و نواهی اورا و تحصیل رضای او
و توجه باو نماید که هرچه او خواسته باشد بجا آورد و همان را که او
از برایش خواسته عبد نیز همان را بخواهد و از این جهت است علماء
ما رضوان الله علیهم اجمعین در کتب فقهیه و رسائل فارسیه ذکر کردند که قربت
که شرط صحت عبادتست سه مرتبه دارد **اول** اینکه قصد بنده از بجا
آوردن عبادت طمع به بهشت باشد **دوم** خلاصت که هرگاه قصد او تحصیل
ثواب دنیوی باشد واین دو مرتبه عیبی ندارد اما کمالی هم ندارد ولی
خلاصت که هرگاه قصد او ثواب دنیوی باشد چون ازدیاد مال یا نجات
از بلیات و مهالک دنیویه یا حفظ خون و عرض و مال و امثال آن آیا عبادت
او صحیح است یانه ؟ جمعی باطل دانسته اند و اقوی در نظر حقیر صحت
است زیرا که قصد او تحصیل دنیا شده و از آنچه ذکر شد واضح شد که
هرگاه قصد او این سه امر مهم باشد بازهم صحیح است **سوم** که مرتبه

اعلی و فوق همه است اینستکه بهیچوجه توجه بآنها نداشته باشد زیرا که
همهٔ اینها راجع بخود اوست بلکه قصد او امتثال امر مولی باشد چون او
مستحق پرستش است عبادت و پرستش میکند او را و این فوق همهٔ مراتب
است چنانچه سید اولیاء عرض میشود **الهی ما عبدتك طمعاً لجنتك
ولا خوفاً لنارك بل وجدتك اهلاً للعبادة** یعنی الهی نه اینست که
من عبادت کنم ترا بجهت آرزوی بهشت یا آنکه از ترس عذاب آتش بلکه
یافتم ترا مستحق از برای عبادت و پرستش و از اینجهت عبادت میکنم ترا
پس بنده باید بهشت و جهنم توجه نداشته باشد چه جای چیزهای دیگر این
بود که خطاب فرموده بموسی بن عمران که ای موسی بیرج اسود بگو تو
خوب بندهٔ هستی برای اینکه ترا از نسیم سحر و هوای آن خوش میآید از این
جهت سحرها برمیخیزی پس قلب تو که خانه حقست باید بکلی خالی از غیر
حق باشد و مخصوص خود صاحبخانه باشد تا قابلیت توجهات خاصه در او
حاصل شود و این مقام است که هرگاه برای بنده حاصل شود هرچه بخواهد
از برای او حاصل و میسر است و سعادت جاودانی برای او موجود است
از **مصابیح القلوب** نقلشده که یکی از بزرگان که اورا شیخ نجیب الدین
میگفتند گفت در گورستان بصره رفتم چون پاسی از شب گذشت و مردم
در خواب شدند نگاه کردم دیدم چهار نفر جنازهٔ بردوش کشیده میآورند
با خود اندیشه کردم که گویا اینرا کشته باشند نزد آنها رفتم و گفتم
شما را بخدا قسم راست بگوئید که اینشخص را شما کشته‌اید یا دیگری
آنها گفتند ای مرد گمان بد درحق مسلمانان مبر که این را کسی نکشته و ما
مزدوریم زیرا نشان دادند که این مادر اوست رفتم نزد آن زن گفتم چرا
این پسر خود را روز نیاوردی دفن کنی و کسیرا از فوت او خبر نکردی
که تشییع کنند جنازه او را گفت این فرزند من جوانی بود شراب خوار
و فاسق و بدکردار بحدیکه در این شهر اورا ببدی مثل میزدند چون نزدیك
مرگش رسید بمن وصیت کرد که ای مادر چون من مردم طنابی بگردن
من کن و بکش مرا بدور خانه بگو خدایا اینست آن مرد گریخته بد عمل
که بدست سلطان اجل گرفتار شد الهی من اورا بسته و بنزد تو آوردم و
دیگر اینکه جنازه مرا در شب بردار و دفن نما که مردم نفهمند و مرا
دشنام و لعن نکنند و دیگر آنکه مرا هم تو خود در قبر بگذار شاید خداوند
رحیم بواسطهٔ گیس سفید تو بر من رحم کند چون مرد بوصیت او رفتار
کردم و ریسمانی بگردن او کردم و خواستم او را بدور خانه بکشم آوازی
شنیدم که **الا ان اولیاءالله هم الفائزون** ایزن چه گستاخی و جسارتست
که بادوستان خدا میکنی مگر ندانسته که دوستان خدا رستگارند پس فردی

خوشنود شدم واز آن اراده برگشتم و بوصیت دوم او عمل نمودم و او را شب بقبرستان آوردم والحال میخواهم بوصیت سوم او عمل نمایم و بدست خود اورا در قبر گذارم گفتم ایزن او را بمن واگذار تا که مادر نمیتواند فرزند خود را بقبر گذارد وخداوند هم اورا عفو فرموده آن پیرهزن قبول نمود شیخ میگوید من آن جوانرا بقبر گذاردم خواستم خشت بر لحد او بچینم بحرکت آمد و کفن ازروی خود گشود وتبسم کرد وفرمود ایشیخ حقتعالی مهربانست بعباد خود و آمرزنده است گنهکاران را تعجب من زیادتر شد خواستم از او سؤال کنم ندائی شنیدم که ای مرد چرا دوست مارا معطل کردهٔ و توقف داری فی الحال روی قبرشرا پوشیدم پس عزیز من ببین خداوند چه میکند باکسیکه آنی توجه براو نماید وپشیمان شده رو بسوی او آورد پس آیا چه خواهد کرد باکسانیکه همیشه توجه باو دارند پس تعجب نباید کرد از رتبه که خداوند بجناب ابیعبدالله عنایت فرموده زیرا که آن بزرگوار جز بحضرت حق نظر بهیچ چیز نداشت از همه گذشته بجهت رضای او جوان هیجده سالهٔ خود را بدست خود بقبرستان فرستاد و طفل شیرخوار خود را بدست خود برد در مقابل تیر بجهت رضای او و عیال خود را آورد بکربلا بجهت اسیر شدن در راه رضای او و با وجود آنکه دفع آنهمه شدائد برای آنحضرت ممکن بود ولی نخواست دفع آنرا بجهت رضای او و از اینجهت بود که جناب سید اولیاء بعد از سید انبیاء مزیت داشت و افضل و بهتر بود بر جمیع اهل عالم زیرا که همت آنحضرت مصروف بود بر تحصیل رضای حقتعالی جل شأنه و طلب نمیکرد رفع هیچ شدت و بلائی را بکلی از خود گذشته بود چنانچه در حال نماز پیکان تیر از پای مبارکش بیرون میآوردند و اصلا متأثر نمیشد بواسطه آنکه چنان قلب مبارکش ازماسوی الله خالی بود ومتوجه بسوی محبوب و معبود خود بود که از خود بیخبر بود بکلی از دنیا و مافیها گذشته بود و ترک دنیا نموده بود که لباسش از پشم خشن و درشت و فرش او از پوست نانش یا ازسبوس جو یاجو برسبوس خورشش نمک سید جزایری علیه الرحمه در انوار روایت میکند حدیثی که حاصل آن اینست که بعداز آنکه ضربت برفرق همایونش زدند مکرر میفرمود (سلونی قبل ان تفقدونی) سؤال کنید ازمن قبل از آنکه مرا نیابید صعصعة بن صوحان از آن بزرگوار سؤال کرد یا امیرالمؤمنین بفرما که آیا تو بهتری یا آدم فرمودند اگر چه قبیح است تذکیة المرء لنفسه یعنی تعریف کردن شخص خود را ولی من باب اظهار نعمت الهی میگویم آدمرا داخل بهشت کردند وجمیع نعمت های الهی را بر او مباح وحلال نمودند و اورا از خوردن یک درخت گندم

منع نمودند و با وجود آن تناول کرد از گندم وبرای من مباح نمودند و من گذشتم از آن ونخوردم در تمام عمر خود ای عزیز من بلکه آنجو را هم سیر نخورد پس صعصعه عرضکرد تو بهتری یا نوح فرمودند چون قوم نوح در مقام ایذا وصدمه نوح برآمدند نفرین کرد بر آنها و هلاک کرد آنها را و من با اینهمه صدمه و اذیتی که در عمر خوداز مردم کشیدم نفرین نکردم برانها عرض کردند تو افضلی یا ابراهیم خلیل فرمود من زیرا که ابراهیم عرضکرد (ربارنی کیف تحیی الموتی) خداوندا بنما بمن اینکه چگونه زنده میکنی این مردگان پوسیده را خطاب رسید مگر تو ایمان نیاوردهٔ عرضکرد چرا ولیکن میخواهم قلب من مطمئن شود وایمان من بمرتبهٔ است که فوق آن تصور نمیشود قلب من چنان مطمئن شده که لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً هرگاه برداشته شود پرده های مابین خالق ومخلوق یقین من در آن مرتبه و اطمینان قلب من در آن درجه ازهمه بالاتر است که دیگر جای زیادشدن و بالا رفتن ندارد عرضکرد یاعلی تو افضلی یاموسی فرمود من زیرا که چون مبعوث فرمود خداوند موسی را بسوی فرعون وعطا فرمود باو معجزهٔ یدبیضا واژدها شدن عصارا فرمود برو بسوی فرعون باز عرضکرد الهی من کشته ام از ایشان نفسی را و میترسم از آنها بکشند مرا و ازخدا سؤال کرد که برادرش هرون را هم شریک او گرداند ومرا وقتیکه خدا ورسول امر فرمودند که ببرم سورهٔ برائت را بمکه بسوی فرعونهای مکه در موسم اجتماع ایشان با وجود آنکه کشته بودم بسیاری از شجاعان و دلیران آنهارا و پدران و برادران آنهارا اصلا خوفی نکردم و نخواستم شرکت کسیرا وبردم بایشان سوره را وخواندم برایشان عرضکرد یا علی تو افضل میباشی یا عیسی فرمود من زیرا مادر عیسی همینکه آثار وضع حمل بر او ظاهر شد امر شد باو که از بیت المقدس بیرون رو که اینجا جای وضع حمل نیست و مامور شد برفتن درزیر نخله خشکی ومادر من درمسجد الحرام همینکه آثار وضع حمل برخود دید خواست خارج شود امر شد باو که داخل خانهٔ ما شو و وضع حمل من در خانهٔ خداشد و مخفی نماند براهل معرفت که بیانات هر کدام عنوانیست از برای صفتی از صفات حسنه آنحضرت آنچه در مقام افضلیت خود از حضرت آدم فرمودند اشاره است بمقام زهد آنحضرت از لذائذ وشهوات و ترک دنیا که بسبوس جو وجامه پشم و فرش پوست قناعت فرموده و آنچه درمقام افضلیت خود از نوح فرمود اشاره است بصبر آن بزرگوار از شدائد دنیا و از جناب رسولخدا روایت شده که فرمودند فتوت درسه خصلت است انفاق با فقر و تواضع با دولت و عفو با قدرت

بر انتقام و اتفاق آن بزرگوار با فقرا بر همه کس واضح بود اگر چه بحسب واقع از همه انبیاء عالم غنی‌تر بود و قدرت بر انتقام از دشمنان از هر جهت که میخواستند ممکن بود برای آن حضرت معذلک متحمل صدمات میشد و نفرین که از همه اقسام انتقام آسان‌تر بوده آنرا هم نمیکردند و آنچه در مقام افضلیت خود از ابراهیم فرمودند اشاره است بمقام یقین آن حضرت که حقیقت ایمان و اصل ریشهٔ همه صفات و ملکات حسنه است و آنچه در مقام افضلیت از حضرت موسی ع فرمودند اشاره است به مقام توکل کامل که منبعث از ایمان کامل است و آنچه درمقام افضلیت از عیسی فرمود اشاره‌است بطهارت باطنیه ولطافت ظاهریه که آن بزرگوار در کمال طهارت ولطافت باطنیه وظاهریه و حقیقت ومعنویت بوده است حتی آنکه مادر آن بزرگوار را خون نفاس نبوده است که امر شده است باو که وضع حمل خود در اشرف بقاع ارض وبیت‌الله الاعظم حرم مطهر کعبهٔ که باید محفوظ باشد ازجمیع ارجاس وانجاس و اجناس و کل اینها ناشی است از اقبال و توجه آنجناب بالکل بسوی حضرت حق جل‌شأنه وانقطاع کلی آنحضرت ازغیر حضرت باری اینستکه در فقره ثالثه دعای امروز میفرماید **وامتحن قلبی فیه بتقوی القلوب** زیرا که تقوی سه تقوی است یکی تقوی بدن و یکی تقوی نفس و سوم تقوی قلب اما تقوی بدن تطهیر اوست از کثافات و نجاسات ظاهره وتقوی نفس پاك کردن اوست ازصفات رذیله و ملکات خبیثه و تقوی قلب تخلیه و پاك کردن اوست از ماسوای حضرت حق که صاحب این خانه است و از اینجهت است که قلب را اهل معرفت تعبیر به کعبه میکنند که کعبه خانهٔ ظاهریست و دل خانهٔ باطنی خداوند پس هرجا این سه تقوی حاصل شود مورد الطاف خاصه و عنایات مخصوصه حضرت حق خواهد شد و اینها هریك بردیگری مقدم و مترتب

در تهیه سفر آخرت

روزسه چهار و پنج که در شش درحیات ∗ ازهفت عضو بسته این هشت منظری
جهدی کن ومکن دل گمراه خویشرا ∗ درحلقه ارادت اهل دل آوری

در ترك علایق دنیا

آنچه دراین مائده حرکوی است ∗ کاسه آلوده و خوان تهی است
هیچ نه درمحمل و چندین جرس ∗ هیچ نه در کاسه و چندین مگس
چشمه برآبست و فریش مغرور ∗ قبله صلیب است و نمازش مبر
یکدو از این مادر فرزند کش ∗ آنچه بعز گذت بر آن دارهش
منزل فانی است فرازش مبین ∗ باد خزان است بهارش مبین

است عزیز من ره چنانرو که رهروان رفتند به بین که چگونه پیشوایان دین وسالکان طریق نجات وبدین سلوك ابراه نموده اند توهم چنان کن تا بمقصود برسی ودست از دنیا و علائق آن بردار تا بر تو آسان شود سلوك راه نجات و ببین چه گذشت دراین دار دنیا بهمین بزرگوار که دانستی افضل بودن اورا برجمیع انبیاء قبل از خاتم انبیاء ومحبت و ولایت آن بزرگوار شرط قبول وصحت واصل جمیع عباداتست وکلید راه نجات است چنانچه از حضرت رسول ص روایت شده که در شب معراج دیدم حلقه بردرب بهشت که بدر میخورد ذکر آن یاعلی یاعلی است سبب این ذکر ازجبرئیل پرسیدم عرضکرد جهت آنستکه داخل بهشت نمیتوان شد مگر بمحبت علی بن ابیطالب و حضرت سلمانرا در خواب دیدند در درجات عالیه بهشت منزل داشت از او پرسیدند از کجا باین درجه ومرتبه رسیدی گفت ماوصلت بهذا المرتبه الا بحب علی بن ابیطالب ع

درحسن توجه به آخرت واعراض ازدنیا

زان پیش که دست ساقی دهر ∗ در ساغر دولت افکند زهر
از سر بنه این کلاه ودستار ∗ جهدی بکن و دلی بدست آر
کین روی همیشه همچو مه نیست ∗ وین سر همه ساله با کله نیست

اشعار جانسوز در مصائب حضرت صدیقه (ع)

دریا دریا گهر بر انگیخت ∗ کشتی کشتی ز دیده میریخت
میبود دلش ز غصه پر خون ∗ میریخت ز دیده در مکنون
جز سایه نبود پرده دارش ∗ جز گریه نبود هیچ کارش
بعداز پدرش ببر کجا زیست ∗ بنشست وبهای بهای بگریست
که بر سر تربت پیمبر ∗ میرفت بحال زار مضطر
از ترتش اوفتاده بی هوش ∗ بگرفت ورا چو جان در آغوش
چندان زمزمسر شك خون ریخت ∗ کاندام زمین بخون درآمیخت
گه خاك ورا گرفته در بر ∗ گه کرد ز غصه خاك بر سر
میگفت که ای پدر کجائی ∗ فریاد ز فرقت و جدائی
ما بی تو بروزگار خواریم ∗ هرجا که رویم و سر برآریم
من بی پدری ندیده بودم ∗ تلخست کنون که آزموده
ای خاك تو توتیای بینش ∗ روشن شو چشم آفرینش
بی بود تو در حجاز ماندم ∗ افسوس که از تو باز ماندم
دو من ز وفا نظارهٔ کن ∗ مردم ز فراق چارهٔ کن ∘∘∘∘

با وجود این همین پستی دنیا چه میکند که بعداز وفات جناب رسول (ص)
حق اورا غصب نمودند و به این اکتفا نکردند ارذل الناس ابو الخناس
یعنی عمر ملعون باجمعی از اشقیا بر درب خانه او آمدند و عمر فریاد کرد
که ای پسر ابیطالب ازخانه بیرون بیا و با ابی بکر بیعت کن والا درب
خانه‌ات را آتش میزنیم و شمارا میسوزانیم آن بزرگوار شنید صدای نحس
آن‌ملعون را بامر خداوند صبر نمود تا آنکه فاطمهٔ زهرا بی‌تاب شد
ازکلمات زشت آن ملعون بدسرشت عصا به برسر بست واز مصیبت پدر
مینالید واز بسیاری گریه ازمفارقت پدر بزرگوار ضعیف و نحیف شده به
این حالت آمد پشت درب خانه وباچشم گریان فرمود ای عمر چرا ما را
بمصیبت خود وانمیگذاری ودست ازما بر نمیداری چه میخواهی از علی
گفت دررا بگشائی و الا درب خانه را می سوزانیم آن مظلومه فرمود
مگر از خدا نمی‌ترسی که بی اذن داخل خانهٔ ما میشوی آخر این
خانه‌ای است که ملائکه بی‌رخصت و اذن داخل نمی‌شدند پدرم دیروز از
دنیا رفته وتو امروز میخواهی درب خانه اش را بسوزانی پس آنملعون از
خدا و رسول شرم نکرده گفت هیزم بیاورید چون آوردند درب خانه
فاطمه را آتش زدند چون آن درب نیم‌سوخته شد از پای نحس خود لگدی
بر آن زد درگشوده شد خواست داخل خانه شود آنمظلومه فریاد بسر
آورد که یا ابتاه یارسول‌الله ومانع شد پس آنملعون با غلاف شمشیر
خود بر پهلوی آنمظلومه زد وتازیانه بر بازوی مبارکش زد آنخاتون
چنان بی طاقت شد فریاد بر آورد یا رسول الله ببین دختر خود را که
اشقیای امت‌تو چگونه ظلم می کنند بر او صدای آن مخدره بگوش امیر-
المؤمنین رسید ازجای برخاست در صحن‌خانه رسید عمرملعون‌را بلند کرد
آن لعین را برزمین زد بقسمی که گردن و بینی آن ملعون مجروح شد و
وصیت که در باطن قضای الهی است و درظاهر وصیت حضرت رسالت
پناهی مانع ازقتال شد و باین واسطه آن سگان شیر شدند عمر فرستاد
نزد ابوبکر لعین از او مدد طلب نمود جمعی کثیر از اشقیارا بامداد او
روانه نمود ومقصود ازاین فقره بهمین بود که آن قوم مردود دست علی
را که یدالله بود بسته وریسمان بگردن آنجناب انداختند و آنحضرت
را باین حالت بیرون بردند پس صدیقه طاهره آمد گرفت بازوی امیر-

آوخ چه کنم چه‌چاره سازم / بر درد چو شمع میگدازم
بودم گل آبدار بر دست / بادآمد و برگهایش بشکست
گاهی زمدینه بست رختی / بنشست به سایهٔ درختی
که رفت بکنج بیت الاحزان / بنشست چو ابر بود گریان

المؤمنین را بآن‌حالت خسته و گفت نمی گذارم علی را باینحالت مسجد ببرید
پس عمر ملعون تازیانه چند بر دست و بازوی آن نوردیده پیغمبر زد
که بازوی اورا شکست نمیدانم این روز سخت تر بود بر فاطمه زهرا یا
عصر عاشورا که سر مطهر فرزندش برسر نیزه جدا وبدن مبارکش را
برروی خاک گرم کربلا انداخته بودند روی بخیمه گاه حرم او کردند
عمرسعد ملعون حکم کرد بسوزانید خیمه های حرم حسین را نمیدانم آتش
زدن آن‌عمر بدرب خانه پیغمبر (ص) سخت‌تر بود یا این آتش که هشتاد
زن‌وبچه متجاوز بودند که همه سر بصحرا وبیابان گذاشتند و بعضی جامه
های آنها آتش گرفته ودر بیابان میدویدند چنانچه در بعضی از کتب
مصیبت مذکور است که دختری آتش بجامه اش گرفته بود ومیدوید بسمت
قتلگاه ملعونی از او سؤال نمود بکجا میروی گفت میخواهم بروم بنزد
عمویم عباس وشکایت کنم از این قوم بیمروت آه نمیدانم در نزد فاطمه
زهرا زدن اورا عمر سخت‌تر بود یازدن سپاه عمربن سعد دختران اورا هنگام
غارت کردن وسوزانیدن خیمه‌ها چنانچه ازفاطمه دختر جناب ابیعبدالله صاحب
بیت‌الاحزان روایت نموده که چون لشگر در خیمه ما ریختند من کوچک
بودم و در پای من خلخال بود از قضای ملعونی آمد و آن خلخال
هارا از پای من بیرون می کرد ومی گریست گفتم از برای چه گریه می-
کنی ای دشمن خدا گفت چگونه گریه نکنم وحال‌اینکه برهنه میکنم
دختر رسولخدارا گفتم اگر میدانی که من دختر پیغمبرم (ص) پس چرا مرا
برهنه میکنی قال اخاف ان یجئنی غیری ویاخذه گفت می ترسم که من
نبرم دیگری بیاید ببرد وزینتهای ترا ایشان چه نظیر هستند درهمان کتاب ازعلیا
مخدره زینب خاتون روایت شده که فرمودند من در خیمه ایستاده بودم
که ملعونی ازرق چشم داخل شد و اول بجانب من آمده وآنچه بامن بود
غارت کرد و گرفت مقنعه مرا و دو گوشوار مرا ودرآنحال گریه میکرد
من باو گفتم ایملعون هتک حرمت مرا می کنی و گریه هم می کنی آن
بی‌حیا جواب داد گریه من از جهت این مصیبت ها نیست که برشما اهل
بیت وارد میشود آنمظلومه میفرماید که من از سخن آن ملعون بغیظ
آمدم براو نفرین کردم وگفتم خداوند هردودست وهر دو پای ترا قطع
کند وبسوزاند اول ترا بآتش دنیا قبل‌از آنکه بسوزاندترا بآتش آخرت
والصدفه که مختار این ملعونرا دست وپا برید بعداً اورا بآتش سوزانید
مجملا فاطمه مظلومه غارت شده می گوید که من بعداز غارت خیمه ها
بر در خیمه ایستاده بودم متحیر که آیا مارا می کشند یااسیر می کنند و
نظر می کردم برجسد پاره‌پاره پدر بزرگوار واصحاب‌او که بابدن‌چاک‌چاک

مانند گوشتهای قربانی بر روی ریگهای گرم کربلا افتاده بودند و اسبهای مخالف برروی ایشان می دویدند که ناگاه دیدم ملعونی سوار بر اسب وجمعی اززنان را بجلو انداخته بود وبکعب نیزه خود میزد آنها را می‌دوانید وآنها یکی‌از ترس کعب نیزه درپناه یکدیگر میگریختند آنمظلومه می گوید من از دیدن این اوصاف بی‌تاب شدم واستخوانهایم بلرزه آمد و هوش از سرم رفت و از ترس آنملعون گاهی از طرف راست عمه‌ام ام‌کلثوم و گاهی از طرف چپ او میگریختم ناگاه نظر آن ملعون رو سیاه بمن افتاد و قصد من کرد من از ترس او گریختم و آنملعون عقب من تاخت ناگاه کعب نیزه بر میان دو کتف من‌زد من برو درافتادم پیادەشد و چنان گوشواره از گوش‌من کشید که گوشم دریده شد **الا لعنةالله علی القوم الظالمین.**

مجلس سی‌ام درشرح دعای روز بیست وچهارم

دعای روز بیست وچهارم **اللهم انی اسئلك فيه ما يرضيك و اعوذ بك مما يؤذيك واسئلك فيه التوفيق فيه لان اطيعك ولا اعصيك ياجواد السائلين** در شب بیست وپنجم هر که هشت رکعت نماز بکند ودرهر رکعت بعداز حمد دەمرتبه قل هوالله احد بخواند نوشته‌شود برای او ثواب عبادت کنندگان و اما ترجمه این دعای شریف اقتضا می‌کند این‌حدیث شریف را درمجمع المعارف اشارة بآن نموده در کشکول شیخ‌بهائی نقل فرموده و حاصل آن اینست که عنوان بصری میگوید مدت ها در مقام تحصیل مردمک بودم که ازاو اثر شاد ننمایم شاید شرح صدری پیدا کنم که بفهم حقیقت چیزهارا تاآنکه شخصی مرا راهنمائی کرد بحضرت‌صادق ع پس رفتم بمدینه بعداز آنکه درك خدمت آنجناب نمودم آن بزرگوار توجه تمامی بمن نفرموده پس رفتم در مسجد رسول‌الله ص دورکعت نماز بجا آوردم و خداوند را بصاحب قبر قسم دادم که قلب آن‌بزرگوار را بمن مهربان فرماید روز بعد خدمت آن بزرگوار رسیدم فرمود اگرعنوان حقیقت بندگی را شعار خود نما خداوند تعلیم کند ترا وقلب تو منشرح شود عرض کردم حقیقت بندگی را تعلیم من فرمائید فرمودند آن‌سه‌چیز است **اول** آنکه‌بدانی که العبد لايملك شيئا یعنی‌بدانی که عبدمالك نمی‌شود چیزی را هرچه دارد از مولاست چون‌چنین دانست صرف میکند مالرا در آنچه صاحب‌مال کەخداوند باشد امر فرمودەوصرف نمیکنددرآنچه خدانهی فرمودەو آسان‌میشود صرف‌مال براودرآنچه‌مولامقرر

فرموده‌است‌چنانچه‌بیوصلحا بر آنجاری بوده‌است‌وازاینجهة بمقاماتی رسیدند ومحروم نمیکنند فقیررا با قدرت‌واز حضرت صادق ع مرویست که حقتعالی میفرماید که هیچ چیزی‌نیست کسی‌را مگرآنکه کسیرا موکل کرده‌ام که‌اورا قبض نماید مگرصدقه درویشان که من بید قدرت خود آنرا قبض میکنم وکسیرا درقبض آن وکیل نمیکنم اگر چه به نیم خرما هم باشد و پرورش میدهم مثل کسیکه شتر بچه را خود پرورش می‌دهد و چون روز قیامت شود آنصدقه را بمقدار کوه‌احد ویازیده باشم پس آنرا بوی‌برسانم وازاینجاست که بعضی گفته‌اند که در وقت زکوة و تصدق دادن مستحب است که دست دهنده زیر دست گیرنده باشد زیرا که آن اول بید رحمت الهی میرسد و بعداز آن بدست سائل مقصود در اینجا بیان منافع صدقه نیست وبلکه مقصود آنستکه بنده باید آنچه دارد مال‌خدا بداند وهمینکه امر پروردگار برسد بصرف آن در مصرفی فوراً صرف نماید ودربعضی از احادیث وارد شده است که چون آیه **ومن يقرض الله قرضاً حسناً** نازلشد ابودحداح گفت بفدای تو شوم یارسول الله خداوند از ما قرض خواسته است وحال آنکه غنی است فرمود آری میخواهد بدان سبب شما را داخل‌بهشت گرداند عرض کرد که اگر من بخدای خود قرض دهم تو ضامن بهشت میشوی فرمود آری هر که وی را قرض دهد در بهشت وی

درمصیبت حضرت سید الشهداء (وصال‌شیرازی)

زینب چه دید پیکری اندر میان خون
چون آسمان و زخم تن از انجمش فزون
بی حد جراحتی نتوان گفتنش که چند
پامال پیکری نتوان دیدنش که چون
خنجر براو نشسته چو شهپر که برهما
پیکان از او دمیده چه‌مژگان که ازجفون
گفت این بخون طپیده نباشد حسین من
این نیست آنکه در برمن بود تاکنون
یکدم فزون نرفت که رفت از کنار من
این زخمها به پیکر او چون رسید چون
گر این حسین من سر او ازچه پرسنان
ور این‌حسین من تن او ازچه غرق خون
یا خواب رفته‌ام من وگم گشته است راه
یا خواب بوده آنکه مرا گشته رهنمون

را قرض دهد گفت زن من ام‌دحداح بامن باشد فرمود آری عرضکرد دختر من دحداحه بامن باشد فرمودند آری عرضکرد دست بمن بده ببوسم که می گوئی آن بزرگوار دست باو دادند عرضکرد مرا دو بستان است هر دو را قرض دادم بخداوند عالم ومرا جزاین دو باغ نیست جناب رسول ص فرمودند که یکی را از برای خود نگاه دار یکی را بقرض ده گفت گواه میگیرم ترا که رسول خدائیکه بهترین این دو بستانرا قرض دادم به خداوند وآن بوستان بود که در وی ششصد نخلهٔ خرما بود آن سرور فرمود خدا ترا برآن جزا دهد بهشترا بعداز آن ابو دحداح پیش ام‌دحداح زوجهٔ خود رفته واقعه را باو گفت آنزن گفت با نفع باد معامله تو ومبارک کند خدا برآنچه خریدی و بیع کردی پس دست برده آنچه خرما در دهان کودکان بود از دهان ایشان بیرون آورد واز آستین ایشان بیرون کرد تا آنگاه رفتند ببوستان مؤمنان با اعتقاد چنین بوده‌اند که بمجرد فرموده رسولخدا چنین گذشتها میکرده اند و در این زمان ها آنچه از برای مردم میگوئی تأثیری ندارد در دلهای ایشان وحقوق واجبهٔ مالیه الهی را ادا نمیکنند و باوجود آن ادعای بندگی میکنند بلکه بسا هست برهنه وگرسنه وتشنه را می بینند ولباسهای متعدد دارند و یکی را انفاق نمیکنند و حال اینکه میشنوند که جناب رسولخدا یك پیراهن بیش نداشته اند شب فقیر سؤال و اظهار برهنگی نمود آن بزرگوار پیراهن مبارك را ازتن مطهر خود بیرون آوردند وبسائل دادند و بدن خود را بحصیر ستر نمودند بنوعی که جای حصیر دربدن آن بزرگوار نمودار شد صبح بلال آمد در بام صفا بالصلوة بلند نمود آنبزرگوار فرمودند ای بلال امروز مرا معذور دار که بدنم برهنه است ومرا ساتری نیست که از خانه بیرون آیم اما نمیدانم این سخاوت بالاتر بود یاسخاوت فرزند عزیزش گلگون کفن صحرای کربلا که با وجود آنکه بدن مطهر او زخم بود بزخمهای بسیار وآن پیراهن بنا بر نقل بعضی از ثقات بربدن نازنینش چسبیده بود وباخون خشکشیده بودبلکه درجای جراحت جا کرده بود آن پیراهن را از بدن نازنینش بیرون نمودند وبدن عزیز فاطمه را با جراحت برهنه وعریان بر روی خاك گرم انداختند آفتاب طلوع میکرد برآن بدن و غروب میکرد از او   یا رسول‌الله کجا بودی که پیراهن از بدن صحیح بیرون کنی و بربدن برهنه بخاك افتاده فرزند عزیز خود بپوشانی اما اگر تونبودی بادها پیراهن برآن بپوشاندند چه پیراهنی که میسوزاند جگرهای شیعیان را خاك کربلا را بدان میافشاندند عبث نبود که بیمار کربلا درقتلگاه آنوقتیکه آنجناب را زینب مظلومه

دید که حالت آنبزرگوار منقلب شده عرضکرد اینچه حالتست که در تو می‌بینم فرمود عمه چگونه چنین نباشم وحال اینکه می‌بینم این بدنهارا برهنه برروی خاك افتاده یکنفر در مقام دفن آنها برنمیآید گویا این جماعت مارا مسلمان نمیدانند ای و الله ای مولای من مسلم کجا راضی میشود که بدن مسلمی روی‌خاك برهنه افتاده باشد وومی لك الفداء یا اباعبدالله یا لیتنی کنت معك **مجملا** بنده باید چنین باشد **دوم** از سه‌چیزیکه حقیقت عبودیت در آنست این است که بدانی مولای تو در مقام اصلاح امر تو هست وترا تشنه وگرسنه وبرهنه نخواهد گذاشت و درمقام اصلاح امر تو هست **عزیزمن** درشریعت مقدسه ثابتست وعلماء در کتب فقهیه ذکر کرده‌اند واخبار مستفیضه در انوار وارد است که واجبست نفقه شش طائفه **اول** نفقه ابوین که بر ولد واجبست بدوشرط اول عدم تمکن آنها بر نفقه خود **دوم** تمکن ولد از انفاق برایشان **دوم** اولاد است که نفقهٔ آنهم واجبست بدوشرط سابق **سوم** زوجه دائمه است یامنقطعه هرگاه درضمن عقد شرط شده باشد انفاق برآن بشرط عدم نشوز

چهارم مملوکست **پنجم** حیوان مملوکست **ششم** مضطر است که درمعرض هلاکست که انفاق آن بر مسلمین واجب کفائی است عزیزمن هرگاه خداوند نفقه غلام و کنیزان را واجب نموده باشد و همچنین نفقهٔ حیوان مملوکرا که باید آنهارا گرسنه وتشنه وبرهنه نگذارند درصورت احتیاج بلباس و بمنزل و همچنین نفقه زوجه را بجهت آنکه راضی بغیر زوج خود ندارد وهمچنین فرزند عاجز یامسکین والد بجهت اینکه مخلوق ازاوست وهمچنین مضطر را ومؤاخذه فرماید بر ترك انفاق بر آنها و مهمل گذاردن آنها پس چگونه خود بندگان را که هم مخلوق میباشند و غلام و کنیز اویند وهم مضطرند مهمل می گذارد با اینکه هم دانا است وهم کریم وهم قادر وهم رؤف آیا عقل چنین چیزی را بر خداوند روا میدارد که باعلم و قدرت وجود و کرم و احسان ورأفت بندهٔ خود را مهمل گذارد حاشا و کلا غایت امر اینست که اگر عاجز از کسب باشد بدون طلب و کسب باو میرساند مثل طفل شیر خوار و محبوس گرفتار و امثال اینها چنانچه در خلاصة الاخبار از یکی از بزرگان نقل کرده است که دربیابانی دیدم چاهی را که بازی تاتی را در منقار داشت داخل آن چاه شد و زمانی گذشت بیرون آمد وباز داخل شد گفتم که در این چاه آیاچیست رفتم برسر چاه دیدم مردی را که دست وپای اورا بسته‌اند واین باز موکل بر اوست داخل چاه شدم و دست وپا وچشم او را باز کرده و از حالات او مستفسر شدم جواب گفت در سه روزقبل ازاینجا

گذشتم باحیوانات ومتاع که همه از من بودند و به تجارت می‌رفتم دزدان بر سرمن ریختند وآنها را بردند ومرا با این هیئت در این چاه انداختند من تشنه وگرسنه شدم همه چاره ها برمن مسدودبود که خداوند این مرغ را بر من موکل فرموده درصبح وشام ازبرای من غذا میآورد وازمنقارخودپاره میکند وبردهان من میگذارد وهنگام تشنگی از برای من آب میآورد ومرا سیر وسیراب میکند وشب را تا صبح مراقب حال من است که سبعی برمن استیلا نیابد (۱) پس عزیز من ببین اینکس که باما براو مسدودبود چگونه اورا مواظب بود وهمچنین امثال اورا چنانچه مأثوراست که بعدازاینکه بخت النصر دانیال را درچاه انداخت وماده شیررا نیزدرچاه انداخت که اوراطعمه خود سازد خداوند جل شأنه اورامنع فرمود از اذیت او واو را امرنمود که ازخاک چاه بخورد وشیردرپستان اوشود دانیال از پستان او غذا خورد وحافظ ونگهبان او باشد زهی قدرت وکرم که شیر درنده مهربان شود وخاک شیرشود واز پستان اوجاری شود خطاب فرمود بپیغمبرآن زمان که نان وگوشت ازبرای دانیال بر سرچاه ببرد آن پیغمبر عرض کرد پروردگارا من مکان آن چاه نمیدانم خطاب شد از شهر بیرون میروی سبعی را میفرستم که راه بتو بنماید آن رسول نان و گوشت بریان شده برداشته ازشهر بیرون رفت سبعی بر سر راه او آمد چاه را باو نموده آن رسول رفت برسر چاه و نان و گوشت را از برای او درچاه انداخته او را ندا کرد که خداوند روزی برای توفرستاد دانیال همین که اطلاع بر آن یافت شکر حق نمود که حمد خداوندی را که بنده خود را درته چاه فراموش نمیکند نان وگوشت بریان ازبرای او میفرستد پس هر که عاجز ازطلب باشد خداوند روزی اورا بدون طلب مهیا میفرماید و اگر قادر طلب باشد روزی ایشان رابه طلب مقرر داشته است معذالک آنچه درتحت قدرت ایشان نیست مثل قدرت برطلب مقرر داشته است ورویانیدن حاصلها اززمینها ودرختها و جاری

۱- درروزی دادن طفل

یکی طفل دندان بر آورده بود / پدر سر بفکرت فرو برده بود
که من نان وآب از کجا آرمش / مروت نباشد که بگذارمش
چو بیچاره گفت این سخن پیش جفت / نگر تا زن او چه مردانه گفت
مخور هول ابلیس تا جان دهد / هر آنکس که دندان دهد نان دهد
تواناست آخر خداوند روز / که روزی رساند تو چندان مسوز

ساختن آنها وفرستادن باران وخلقت آفتاب وماه وباد و زمین وخلقت حیوان ها و امثال اینها از اموری که مصلحت درحفظ ایشان دارد و ازتحت قدرت ایشان خارجست خود ازبرای ایشان مقررفرموده است و بایشان واگذار ننموده است که معطل و حیران شوند ولی آنچه از ایشان میآید مثل کاشتن گندم ودرو کردن آن وخرد کردن و نانکردن و بازاررفتن و کسب کردن و امثال آن پس بخود ایشان واگذارده پس درمقام این گونه امور برآمدن منافاتی با علم مدبر و تفویض آن ندارد بلکه باید درصدد بر آید بجهت امتثال امر او وتحصیل اسباب و اگرتخلف کند مخالفت امر مولارا نموده است چنانچه در حدیث معتبره وارد است که چهار دعاء است که مستوجب نمیشود **اول** نفرین مرد درحق زوجهٔ خود خداوند می فرماید من اختیار او را بتو واگذاردم نمیخواهی او را طلاق بگو **دوم** نفرین طلبکاراست درحق بدهکار که انکارطلب میکند لیکن آن طلب کار دروقت دادن شاهدی ازآن نگرفته و رهن هم نگرفته است خطاب میرسد که آیا امرنکردم تورا بشاهدگرفتن **سوم** دعای کسانی که قبل از نزول بلادعا نمیکردند وبعد ازنزول بلا دعا میکنند خطاب میرسد قبل از نزول بلا کجا بودید **چهارم** دعای کسیکه درخانه می‌نشیند ومی گوید خداوندا مرا روزی ده خطاب میشود آیا ترا امر بطلب نکردم پس باید طلب روزی کرد ولی روزی را ازخداوند خواست وطلب را محض امتثال امر او باید **مجملا** بدان که خداوند در مقام تدبیر تواست و ترا مهمل نخواهد گذارد پس تو تفویض امر خودرا باو نما ولکن درمقام ایمان برآن اسبابی که خداوند امر بآن نموده برو وازآن حیرت کن که خداوند متعال ضامن روزی تراکه ضامن شده بدون ایمان باسباب آن بتو عنایت فرماید وحال آنکه پست ودنی اعتبار بی مقداراست پس چگونه بهشت را که درآن نعمتهای باقیه جلیله بسیار است وتحصیل آنرا بتو واگذارده است بتو عنایت میفرماید بدون طلب تحصیل چنانچه مثل این است که شخصی زمینرا ازخس و خاشاک پاک نکرده واورا شخم نکند وتخم نیفشاند وآب ندهد وعلفهارا بیرون نیاورد باوجود این بخواهد که این زمین حاصل دهد این خیال باطل است پس تو میخواهی که در زمین زراعت کنی ودر زمین سنگ وخار معاصی بگذاری و تخم اعمال صالحه نیفشانی وآنها را بآب چشم آبیاری ننمائی وبخواهی ثمرهٔ نجات برای تو دهد اینچنین ممکن نخواهد شد اگر چنانچه از برای انبیاء و اولیاء حاصل میشود و حال آنکه چقدر صدمات کشیدند ودرمقام تحصیل رضای خداوند برآمدند **سوم** این است که بدانیکه مولای

تو رضائی و سخطی دارد پس درمقام رضای او باید برآئی و از غضب او
احتراز نمائی و کمال در اینست که جهد در مقام تحصیل رضای مولای
خود برآید چنانچه همه انبیاء و اولیاء را این مقصود بوده اگر چه بوارد
شدن صدمات بسیار باشد چنانچه رسول خدا و ائمه طاهرین ع متحمل
صدمات بسیار شدند بجهت استرضاء حضرت حق و با اینکه آنها را قدرت بر رفع
آنها بهر قسمی که میخواستند داده بود چنانچه در احوال جناب امیر ع مأثور است
از حضرت امام جعفر صادق ع روایت شده که آن بزرگوار فرمودند که از عمر
لعین کلماتی چند که مخالف حق بود بخدمت امیرالمؤمنین ع نقل کردند آنحضرت
سلمان فارسی را نزد او فرستاد و پیغام داد که چنین و چنان از تو شنیده‌ام و ناخوش
می‌دارم که با تو مواجه عتاب کنم سزاوار است که ترک این سخنان کنی و
نسبت بمن غیر از حق نگوئی با وجود این که تو حق مرا غصب کرده و
من صبر کردم تا آنچه خدا خواهد چنان بشود این سخنان در باره من
گفتن خلاف حقست سلمان گوید من رفتم و پیغام امام را رسانیدم و عمر را
عتاب کرده و مناقب چند از جناب امیر نقل کردم عمر گفت مرا فضائل بسیار
از این بزرگوار درخاطر است من منکر فضائل او نیستم لیکن او اظهار
عداوت با من میکند سلمان میگوید باو گفتم آنچه از فضائل آنجناب دیدهٔ
بگو عمر گفت روزی در خلوت امیرالمؤمنین را ملاقات کردم و با آن
بزرگوار صحبت می‌داشتم ناگاه قطع فرمود برخاست و بمن فرمود بنشین
تا برگردم پس آنبزرگوار غایب شد و برگشت دیدم که جامه و عمامه او
غبارآلود است پرسیدم کجا رفتی فرمود جماعتی از ملائکه در خدمت
جناب رسول بجانب مشرق در بلده جیحون میرفتند من خبردار شدم حال
رفتم و بخدمت آن بزرگوار رسیدم و سلام کرده مراجعت نمودم و این غبار
راهست برجامه من نشسته است من از شنیدن این سخن از روی تعجب
همچون خندیدم که برقفا افتادم و گفتم پیغمبری که مرده و پوسیده میباشد
چگونه اورا دیدی و براو سلام کردی این عجب است و نمیتواند شد آن
جناب در غضب شد و نگاه بمن کرد و گفت یا ابن الخطاب حرف مرا تکذیب میکنی
گفتم یا علی غضبناک مشو و در مطلبی که در میان بود صحبت مدار که
محال عقلست وصورت پذیر نیست فرمود اگر تو پیغمبر را ببینی توبه می
کنی از آنچه میگوئی و حق مرا واگذار می کنی گفتم بلی دستمرا گرفته
برداشت از شهر مدینه بیرون رفت و گفت برهم نه چشم خود را چشم
خود را بستم گفت چشم باز کن چشم گشودم رسولخدا را دیدم باجمعی
از ملائکه سلمان میگوید که گفتم آیا غیر از این چیزی از حضرت امیر دیدهٔ
گفت آری روزی در خدمت او بودم و در را صرف میزدیم و کمانی در دست او بود

چون بموضعی رسیدیم کمانرا از دست انداخت اژدهای عظیمی شد و دهن گشود
روی بمن آورد که مرا فرو برد من از این خوف دل از دست دادم و
بنیاد الامان الامان نهادم و عجز بسیار نمودم آنجناب خطاب فرمود بابن
خطاب ما خانوادهٔ هستیم که قلیل چیزی را شکر میگذاریم پس بابن
خطاب لاتخف دست دراز کرد اژدها را گرفته بصورت کمان شد که اول
در دست داشت بعد از آن گفت ای سلمان این رازها در دل من بود و
بهیچ کس اظهار نکرده بودم الحال تورا اخبار نمودم ایشان اهل بیتی اند
که این عجایب بارشاد بزرگان خود دارند ابراهیم جد ایشان چنین چیز
ها ظاهر میکرده و ابوطالب و عبدالله نیز میکردند و من منکر فضل علی
نیستم برگرد و عذر مرا بخواه عزیز من ببین چگونه شهادت بر آن
بزرگوار میدهد و باوجود اینکه باین نحو که شنیدی با تسلط بود چگونه
در مقام اطاعت و انقیاد از برای قضایای حق بر آمدند و خود این بزرگوار
و اولاد و اجداد او تسلیم شدائد وارده بر خود را نمودند بجهت تحصیل
رضایت مولای خود درب خانهٔ همین بزرگوار را آتش زدند نیم سوخته بر
پهلوی زوجه‌اش زدند و محسن اورا سقط کردند تازیانه بر بازوی او زدند
ریسمان بگردن مبارکش را افکندند و بازوهای اورا بستند واو را بمسجد
بردند و همه را تسلیم نمود درمدت سی سال بعد از جناب رسول خدا چقدر
صدمات بر آن بزرگوار وارد شد و بر همه صبر نمود تا اینکه مثل شب
نوزدهم فرق همایونش در محراب عبادت از شمشیر زهر آلوده شکافته
فرزندش جناب امام حسن را مصلی از زیر پایش کشیدند ردا از دوش مبارکش
برداشتند خدم و حشم او بر سرش ریختند خنجر بر رانش زدند عصای
زهر آلوده بر پایش فرو بردند چندین دفعه زهر بر جگرش ریختند تا
آنکه در شب بیست و هشتم ماه صفر جگرش را شکافتند و پاره پاره های
جگرش بر روی طشت ریخته و درهر حالی بجهت رضای حق تسلیم داشت
برادرش جناب ابیعبدالله را بضیافت طلبیدند آب مباح که بر وحوش وطیور
و کلاب و خنازیر و یهود و نصاری و مجوس و ملاحده و سایر فرق روا
داشتند اما بر او واولادش روا نداشتند و در مقام استرضای حق واطاعت
نوجوان هیجده ساله خود را براسب عقاب سوار و روانهٔ میدان کارزار
نمود و فرمود برو نور دیده اینک من از عقابت رسیدم طفل شیرخوارهٔ اش را
برداشته بمیدان آورد که خدایا در خزانه من غیر این طفل دیگری باقی
نیست مسلمانان بظاهر آورد آب تحصیل کند اما باطن مقصود آن بود
که آن هم قربانی راه حق شود ذاکرین میگویند که منتظر آب ایستاده
بود من گنهکار میگویم منتظر تیر حرمله بود از شش برادر گذشت از

جان و از عیال چه عیالی که همه در آن صحرا غریب در بدر و بیکس خونین جگر بالب تشنه وجگر داغ دیده با جبه های سوخته باپاهای پر آبله‌چادر ها از سر کشیده همه حیران و سر گردان دربیابان بهمت صد هزار بی ایمان گرفتار مصیبت یکی نبود ازیکطرف اسیری دربدری از یکطرف تشنگی وگرسنگی ازیکطرف غریبی بینوائی از یکطرف غم آن جسد های روی خاك افتاده آن زنان بیچاره را برشتران سوار بعوض تسلی عبور بقتلگاه دادند ای بفدای درد دل زینب که درقتلگاه دست بدعاء برداشت که خدایا این قلیل قربانی را از ما قبول کن ای مظلومه بفدای دردلت شوم خاصه آن وقتیکه روانه شدی وبزبان حال میگفتی ای‌برادر حسن‌جان

آخر از کوی تو با دیدهٔ گریان رفتم
آمدم با تو وبا لشکر عدوان رفتم
گر تو با خیل شهیدان سوی جنت رفتی
من سوی شام بهمراه یتیمان رفتم
آخرای‌تشنه لبان این تو واین شط فرات
آب نوش آب که من بالب عطشان رفتم

روانه شد گویا بازگشت خطاب بآن جسد مطهر کرد چه دلی داشت وقت رفتن چه خوش گفته شاعر

ای هم سفر زقافله وامانده چرا   برخیز کوچ کن رسن بسته را نگر

اللهم انی اسئلك برتبة هذه المظلومة ان تقضی حوائجنا فی الدنیا والاخره برگشتیم بر سر حدیث فرمود حضرت صادق (ع) بعنوان بصری که وصیت میتمایم ترا به چیز سه چیز در ریاضت نفس وسه چیزدر حلم وسه چیز در علم **اول** پس غذا مخور مگر حلال ووجه آن واضح چه غذای حرام دل را تنی میکند ومیل را به طاعت کم میکند بلکه شخص‌را درمعصیت جری مینماید ونه اینست که ضرر اکل حرام بر خود شخص تنها دارد بلکه عاید اولاد او هم میشود **چنانچه** در بعضی اخبار وارد است که از جملهٔ حکمتهای قرار دادن روزه را سی روز اینستکه بعد از اینکه حضرت آدم ازگندم ممنوع شد و از آن تناول نمود بر زمین آمد مأمور شد سی روزه بدارد که اثر آن بالکلیه ازآن بیرون رود و مأمور شدند اولاد اوباین روزه که بمانند اثرمخالفت امر پروردگار عاید اولاد شخص میشود تاروزقیامت وبنا برنقل دیگر ازآن گندم تاسی روز دربدن آدم‌باقی بود لهذا مأمورشدند که سی‌روز روزه بدارند

دوم طعام مخورمگر باِبسم‌الله ووجه آن نیز واضح است که موجب برکت طعام و حفظ از شرکت شیطان وضرر نزدن آنست در حدیث وارد

است که هر کس درلقمه اول غذا بگوید (بسم‌الله والحمدلله رب‌العالمین) لقمه از گلویش‌پائین نرود جزاینکه خدا اورابیامرزد بلکه بهتر آنکه بهر لقمه بسم‌الله بگوید و اقلا بهردانگی تجدید کند تسمیه را چنانچه وقتی جناب امیر فرمودند که هر کس‌دراول غذا بسم‌الله گوید اورا اذیت نمایه این کوا عرضکرد یاعلی من غذا خوردم بسم‌الله گفتم و باوجود آن مرا اذیت کرد فرمود بلکه در هراولی نگفتهٔ واقلا در اول غذا بگو بسم‌الله علی اوله و آخره گویا که درهمه گفته‌ای

سوم درغذا خوردن یاد کن وصیت جناب رسول‌را که معده را سه حصه کن یك حصه ازبرای غذا ویکحصه‌از برای آب و یکحصه از برای نفس زیرا که پسر آدم هیچ ظرفی‌را مملونکرده است که ضرر آن بیشتر از مملو کردن شکم باشد ووجه آن معلوم است زیرا که همینکه شکم‌مملو شد کسالت وتنبلی برشخص‌غالب‌میشود و خواب براومستولی میشودوشهوات اوزیاد میشود ونشاط عبادت ازدست او میرود بلکه چه‌بسیار فرائض‌وسنن که ازدست میرود وچه‌بسیار معاصی‌را که‌مرتکب‌میشودبلکه‌چه‌بسیار ناخوشیها که بواسطهٔ آن پیدا میشود چنانچه ازکلمات جامعهٔ جناب امیر ع است که فرمودند که جمع نمیشود صحت با پرخوری و جمع نمیشود مرض با کم خواری فرمود امام عالیمقدار که اما آن سه که در حلم است اینست **اول** آنکه هرگاه کسی بدی بتو کند‌ونسبت بدی بتو دهد باو بگو که اگرراست میگوئی خدا مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئی خدا ترا بیامرزد **دوم** آنکه هرگاه کسی بتو بگوید یکی بگو تا ده تا جواب بشنوی تو باو،بگو اگر ده تا بگوئی یکی بتوجواب نمیدهم **سوم** اینکه هرگاه بتو وعده مؤاخذه و انتقام میدهد باینکه چنین و چنان خواهم کرد توباو وعده خیرخواهی ودعا بده نظر نما باین سه فرمایش که هر گاه کسی درحقیقت وواقعاً باینها عمل نماید و ازآن‌تخلف ننماید هرگز در مهلکه نمی افتد و هیچ بار باکسی منازعه نمیکند بلکه دشمنان او دوست او میشوند بلکه باین بیانات غالباً بردشمنان خود غالب میشود و طریقهٔ ائمه اطهارع همیشه برتحمل بوده‌است و از احادیث وارده در باب احوال هریك ازچهارده معصوم ازتواتر خارج است ومن‌باب روشنی قلب ها باین‌واقعهٔ شریفه که در کتاب زینةالمجالس مذکور است اکتفا میشود وماحصل مضمون آن اینستکه بعد ازاینکه عبدالله سلام که از علماء یهود بود آمد خدمت‌جناب‌رسول ص ومسائل بسیار از آن بزرگوار سؤال کرد وجواب هر یك را شنید و اسلام آورد و بعد از اسلام او را رفیقی بود از علماء یهود او را دعوت اختیار دین اسلام نمود

آن رفیق گفت تا من خود امتحان نمایم آن جناب را و ببینم علامات پیغمبر آخرالزمان را باو ایمان نیاورم و آمد سه روز مراقب احوال آن بزرگوار بود و جمیع صفات پیغمبر آخرالزمانرا در آنبزرگوار دید الا یک صفت که آن حلم و کظم غیظ باشد و آن بجهت آن بود که اسباب تغیری بجهت آن بزرگوار فراهم نشده بود که ببیند حلم آنسید ابراررا تا آمدند خدمت آنجناب معروض داشتند که فلان قبیله عرب از اهل اسلامند وفیما بین آنها گرانی حادث شده است و بایشان تلخ می گذرد آن بزرگوار فرمودند که کی میخرد ازمن سلف خرما که درفلان موعد بگیرد هیچکدام اقدام در این مرحله ننمودند این عالم یهودی عرضکرد که من میخرم وشصت وسق خرما از آنسید عالم خریده بمبلغ معینی که در موعد معین بگیرد روزی ازروزها که بغایت گرم بود ویکی ازاصحاب آنبزرگوار فوت شده بود آنجناب بتشیع جنازهٔ او بیرون رفته بودند در ملاء عام درهوای گرم در آنروز معصیت قبل ازرسیدن موعد آمد و از آنبزرگوار مطالبهٔ وسق‌های خود را نمود عمر ملعون در آنمجلس تغیر بآن یهودی کرد که این چه وقت مطالبه است از این جناب آنبزرگوار بآن تغیر فرمودند که صاحب حق است حق خود را میخواهد وطلبید جناب امیر ع را وفرمودند که شصت وسق طلب او را بدهید و شصت وسق باو اضافه بدهید بجهت تغیری که عمر باو نمود پس آن یهودی اسلام آورد و عرضکرد مقصود من امتحان من حلم و کظم شما بود وواضح شد و در احوال جناب امیر ع مذکوراست که روزی آن بزرگوار در بازار خرما فروشان می گذشت کنیزکی را دیدند که گریه میکند پرسیدند چرا گریه میکنی گفت مولای من فرستاده بود که یکدرهم خرما بخرم و از این مرد خریدم و چون بردم ایشان نپسندیدند الحال پس آورده ام و این مرد قبول نمیکند آنحضرت فرمود که ای بندهٔ خدا اینکنیزیکی است واختیار ندارد درهمش را رد کن و خرمارا بگیر آنمرد حضرت را نشناخت وبرخاست و مشتی بر سینهٔ اوزد مردم باو گفتند امیرالمؤمنین است آنمرد بلرزه درآمد ورنگش زرد شد وخرمارا گرفت ودرهمرا پس داد و گفت یا امیرالمؤمنین از من راضی شو فرمود که چون حق مردم رسانیدی از تو راضی شدم و **ایضاً** منقولست که روزی حضرت امیرالمؤمنین زنی را دیدند مشک آبی بردوش داشت ومیرفت مشکرا از او گرفته وبا او رفتند بجائیکه او میخواست برساند درراه از احوال او سؤال نمودند گفت که علی بن ابیطالب شوهرمرا بعضی از سرحدها فرستاد او کشته شد ویتیمی چند نزد من گذاشت و من

چیزی ندارم مضطر شده‌ام که خدمت مردم میکنم حضرت برگشتند و در آن شب اضطراب داشتند تاصبح شد وزنبیل بزرگیرا پراز آرد و گوشت وخرما وانواع طعامها کردند وروبخانهٔ آنزن روانه شدند بعضی ازصحابه التماس کردند که بما دهید همراه بیاوریم فرمود کسی حامل وزر من در آخرت نخواهد بود چون بخانهٔ آنزن رسیدند و در را کوبیدند آنزن گفت کیست فرمودند که من بنده‌ام که دیروز مشکرا برای تو برداشتم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده‌ام گفت که خدا از تو راضی شود و میان من و علی بن ابیطالب حکم کند چون در را گشود حضرت فرمود که میخواهم کسب ثواب کنم یا بگذار من خمیر کنم ونان بپزم وتو اطفال را محافظت کن یا من اطفال را محافظت میکنم وتسلی دهم وتو نان بپز گفت من در نان پختن صاحب وقوف ترم ازشما اطفال را نگاه داری کنید (۱) پس آنزن آرد را خمیر کرد وحضرت گوشت را پخت و گوشت وخرما و غیر آنرا لقمه میکردند بدهان اطفال می گذاشتند و هر لقمه‌ای که بایشان میدادند میفرمودند که ای فرزندان علی بن ابیطالب را حلال کنید وچون خمیر برآمد زن گفت که ای بندهٔ خدا بیا و تنور را بر فروز آنجناب متوجه افروختن تنور شد در آنحال زنی از همسایگان بآن خانه آمد و حضرت را شناخت و بآنزن گفت که این امیر مؤمنان ، پادشاه مسلمانان است که ترا خدمت میکند پس آنزن دوید بخدمت آنحضرت فریاد برآورد که من ازشرمندگی تو چگونه برآیم که در حق تو تقصیر کرده‌ام **یاعلی** توجه در احوال ایتام مردم چنین مینمودی خاصه اطفال کوفه که لقمهٔ نان وخرما دردهان ایشان میگذاشتی واز ایشان حلیت طلب میکردی اما اهل کوفه جزا دادند ترا باینکه روزی که اطفال یتیم تو با دختران اسیر وارد کوفه شدند همین که نظر های آن اطفال بر طعام های بازار

در مدح حلم وذم شهوت:

تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر / بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر
چشم شهوت مرد را احول کند / ز استقامت روح را مبدل کند

۱ ـ سعدی در نوازش یتیم

مرا باشد از درد طفلان خبر / که در طفلی از سر برفتم پدر
یکی خار پای یتیمی بکند / بخواب اندرش دید صدر خجند
همی گفت در روضه ها میچمید / کز این خار بر من چه گلها دمید
مشو تا توانی ز رحمت بری / که رحمت کنندت چو رحمت بری
چو انعام کردی مشو خود پرست / که من سرورم دیگران زیردست
مگو تیغ دورانش انداختست / که شمشیر دوران هنوز آختست

ها افتاد فریاد الجوع کردند اهل کوفه لقمه لقمه نان و خرما بایشان می دادند و میگفتند بخورید اینها را و دعا کنید که اطفال ما مثل شما یتیم نشوند از بس گرسنه بودند در دهانهای خود میگذاردند ام کلثوم با دست مبارك از دهان ایشان بیرون می آورد و میانداخت و میگفت ای اهل کوفه چقدر کم است حیای شما تصدق بر اطفال پیغمبر حرام است یا علی مشك را از دوش آن بیوه زن بجهت اعانت او برداشتی و حال اینکه از برای مردمان میبرد و دست هم دربدن داشت که بردارد و دشمن هم در اطراف خود نداشت و خودش هم تشنه نبود پس کجا بودی در روز عاشورا آن وقتیکه فرزندت عباس دست دربدن نداشت که مشك را بردارد و مشك را بدندان گرفته بود و لب مبارکش تشنه بود و دشمن اطراف او را داشت میخواست آنرا برای اطفال تشنهٔ رسول خدا برده باشد اما اگر تو نبودی که مشك را از او بگیری و او را یاری نمائی باز اهل کوفه یاری کردند باینکه تیر بر مشك آنش زدند و آبهایش را ریختند و عمود بر فرقش زدند و او را از اسب برروی زمین افکندند فریاد بر آورد که **یا اخاك ادرك اخاك**.

مجملا باید دراین صفت بلکه در سایر صفات کمال تأسی بپیشوایان خود نمائی و بدان طریقی که راه رفته‌اند توهم راه روی تا از محبان و شیعیان محسوب شوی ــ بر گشتیم برسر حدیث حضرت صادق (ع) فرمودند عنوان بصری که اما آن سه چیز که در طلب آن نه سؤال کنی از علماء آنچه را که نمیدانی و عمل کنی آنچه را که میدانی واحتیاط کنی در آنچه دست رسی بسؤال نداری و اگر مجلس بطول نمی انجامید هر آینه شرحی در این سه فقره میدادم ولی خوف طولت لهذا می گذاریم و برمیگردیم بشرح دعا چه مقصود ازاین حدیث شریف بود که بدانیکه باید عبد درمقام تحصیل رضای مولای خود باشد واز آنچه موجب غضب او باشد احتراز نماید اینستکه ترجمهٔ دعای امروز اینست : **اللهم انی اسئلك فیه مایرضیك** خداوندا سؤال میکنم ترا در این ماه یا در این روز چیزی را که راضی کند ترا **و اعوذ بك مما یؤذیك** و پناه میبرم بتو از این که مرتکب شوم چیزیرا که اذیت کند تو را و واضح است که اطلاق اذیت در ذات اقدس الهی بیمعنی است پس مراد اینستکه پناه میبرم از اینکه مرتکب شوم چیزیرا که بغضب میآورد و در فقرهٔ ثالثه این دعا بیان میکند آنچه را که خداوند را راضی میکند و بغضب میآورد و آن این است که **واسئلك التوفیق فیه لان اطیعك ولا اعصیك** یعنی سؤال میکنم تراکه توفیق بدهی مرا ازبرای اینکه اطاعت نمایم ترا که موجب رضایت

تواست ومعصیت ننمایم ترا که موجب غضب است عزیزمن یا ازبندگی خدا بیرون رو یا اگر بنده او هستی حقیقت بندگی را که ازاین حدیث شریف در شمشمار خود نما و درمقام اطاعت وانقیاد مولای خود برآ و حال اینکه این مولا مولائیست که همینکه درمقام اطاعت او برآمدی تورا اعانت میکند و ثواب کلیه درمقام طاعات قلیله میدهد وخاصه دراینماه شریف وخاصه دراین دهه که آخر ایام اینماه در انقضاء است جناب رسول که اشرف جمیع موجودات بود دراین دهه ازازواج خود اعراض میفرمودند ودرمسجد اعتکاف میفرمودند حال طریقه مردم برعکس است همینکه بیست وسوم میگذرد دیگر مثل کسی میشوند که برائتهای خودرا گرفته آسوده میشوند مگر العیاذبالله خداوند فرق میکند یا نماز ازوجوب میافتد یا جماعت از استحباب وثواب بیرون میرود یا قرآن از کلام‌الله بودن بیرون میرود و حال اینکه اولا چه میدانی که تو آیا آمرزیده شدهٔ یابحال خود باقی هستی یا گناه توزیادتر شده است و حال اینکه اگر انصاف باشد این احتمال سوم قویست بر فرض آمرزیده شده باشی آیا قلم تکلیف از تو برداشته میشود یا باز تکلیف هست پس باید نوعی بکنی که آمرزش را نگاهداری و حال اینکه حالات ما کجا آمرزش کجا در این شبها وروزها سعی کن خود را مورد الطاف خاصهٔ حضرت حق نمائی این ماه مبارك قلب همهٔ ماههاست چنانچه انسان ازقلب خود آب میخورد اگر قلب مسرور است همه اعضاء مسرورند واگر محزون است همهٔ اعضاء محزونند سرورقلب باعث سرور اعضاست و خون قلب باعث خون همه اعضاست وازقلب تقسیم بهمهٔ اعضاء میشود همچنین ازاینماه عزیز قسمت ماههای دیگر میشود وماههای دیگر کلا تابع اینماه‌اند هرچه ازاین چشمه بیرون آوردی درماههای دیگر جاریست اگر آب شیرین بیرون آوردی ماهها خوش میگذرد چه آب شیرین بیرون آوردهٔ واگر آب شور بیرون آوردهٔ ماههای دیگر بتو تلخ میگذرد چه آب شور وتلخ بیرون آوردهٔ **عزیزمن** آب شور بیرون میاور و همچنین هم گمان مکن که مرچه درشب قدر شده همانست بلکه باز تغییر و تبدیل برمیدارد باختلاف حال تو پس باز در این شبها وقت باقیست و ازاین جهتست که در ادعیه وارده در دهه آخر همین معصومین اصرار والحاح میکنند که خداوندا اگر از من راضی شدهٔ زیاد کن رضا را واگر راضی نشدهٔ الان راضی شو و همین ساعت پناه میبرد بخدا که مبادا طلوع فجر شود و خداوند راضی نشده باشد پس بخوان اینهمارا و ملتفت مضامین آنها باش و اصرار و الحاح نما که انشاءالله الرحمن آمرزیده شوی و بر این نعمت دعا شاکر باش که نعمت بزرگی است وچه کلیدی است که خداوند بما عنایت کرده است از برای

فتح ابواب خیرات و از اینجهت است که در بعضی احادیث وارد است که دعاء کلید خیرات است وچون حضرات ائمه اطهار علیهم السلام را حقوق برماها بسیار است ودر مجالس سابقه اگرچه به پارهٔ از فضائل و مناقب ایشان اشاره شد ولی صدمات وارده برغیر پنج امام اولین چندان اشاره نشده لهذا مناسب است که در این مجالس آتیه اشاره بقلیلی از صدمات واردهٔ برایشان شود که بدانی که بر هر یك چه وارد شد از آن جمله در احوال امام جعفر صادق علیه السلام حدیثی ذکر میشود که مناسب با ذکر فضل دعا باشد که موجب رقت قلوب وجریان دموع گردد ابن طاوس روایت کرده است که منصور دوانقی لع ازروی قهر و کینه درقصر حمراء خود نشست وهرروزی که بر آن ویرانهٔ شوم میشست آن روز را روز ذبح مینامیدند و این در وقتی بود که آن لعین بلید امام جعفرصادق ع را بعراق طلبیده چون پاسی از شب گذشت آن لعین ربیع حاجب را طلبید وگفت میخواهم در این ساعت بسوی ابوجعفر ع بشتابی و درحالتی که اورا بیابی بنزد من آری واگر خواهد هیئت و حالت خود را تغییر دهد نگذاری ربیع گفت چون بیرون آمدم گفتم **انالله وانا الیه راجعون** هلاك شدم زیرا که اگر در اینوقت آنسرور را بنزد این ظالم آوردم البته اورا هلاك خواهد کرد پس بین دنیا وآخرت مردد بودم بالاخره باغوای شیطان و نفس اماره دنیارا برگزیدم پس بخانه رفتم و پسر خود محمد را که از پسران دیگر بیرحم تر بود گفتم در اینوقت بنزد جعفربن محمد رو و از دیواربالا رفته داخل خانهٔ اوشو و در هرحال که او را بینی بیاور محمدبن ربیع گوید بگفتهٔ پدر بیخبر داخل خانه آن سرور گردیدم و آن مقتدای اهل راز یکتای پیراهن ودستمالی برسربسته مشغول عبادت بود چون فارغ شد گفتم خلیفه ترا میطلبد؛ خواست جامه بپوشد نگذاشتم عذر خواست نپذیرفتم وباو سخنان بی ادبانه گفتم؛ پس آن پیر ضعیف را که بیش ازهفتاد سال از سن شریفش گذشته بود سروپای برهنه از خانه بیرون آوردم وبرجوانی خود و پیری او رحم نکردم و آن حضرت را با خفت میبردم چون قدری راه آمد ضعف براو مستولی شد آنگاه بر او رحم کردم و آن حضرت را بر اشتر خود سوار کردم چون بدر قصر منصور رسیدم صدای آن ملعون را شنیدم که با پدرم عتاب میکرد و میگفت وای برتو ایربیع بسرعت دیر کرد؛ پس ربیع بیرون آمد و چون آن بزرگوار را بآن حالت دید گریست چون اعتقاد بامامت آن حضرت

داشت؛حضرت از او اذن خواست دورکعت نماز گذارد وبعد روی نیاز بدرگاه قاضی الحاجات کرده دعا کرد

پس ربیع دست مبارك آنحضرت را گرفته بنزد منصور آورد، چون بمیان ایوان رسید دعائی خواندند

ازخدای کافی کفایت شر آنباغی راخواستند چون بنزد آنملعون رسیده آنظالم آغاز بیحیائی کرد وگفت ایجعفر تو دست از حسد و بغی خود برنمیداری و در غرابی ملك بنی عباس همت می گماری آنحضرت زبان برضا جوئی و خیرخواهی او گشود و بخلاف اسناد او قسم یاد نمود ، پس آنشریر ظالم سر بزیر افکند و نامهٔ چند بیرون آورد و آنجناب را مخاطب ساخته گفت اینها را تو باهل خراسان نوشتهٔ که بیعت مرا بشکنند وباتو بیعت کنند؛ فرمود من اینها را ننوشته و چنین ارادهٔ هم نکرده ام؛ هرچند آن امام فرمایش فرمود غضب آن لعین زیادتر شد تااینکه شمشیر خود را بکشید از غلاف بیرون کشیده ربیع

(حضرت صادق ع دعائیکه بعد از دو رکعت نماز خواند دعای کرب وشدائد است و قریب بنیم جزء قرآن است و اول آن اینست «اللهم انی اسئلك یامدرك الهاربین ویا ملجأ الخائفین» که درمنهج الدعوات مذکوراست - وایضاً آنحضرت دعائیکه دروقت واردشدن برمنصورخواند دعای یوم الاحزاب میباشد که رسول خداص خواندند وآن اینست:

اللهم احرسنا بعینك التی لاتنام واکفنا برأیك الذی لایرام واعزنا بسلطانك الذی لایضام وارحمنا بقدرتك علینا ولا تهلکنا وانت الرجاء ربکم من نعمة انعمت بها علی قل لك عندها شکری ولم من بلیة ابتلیتنی بها قل لك عندها صبری فیامن قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی ویامن قل عند بلیته صبری فلم یخذلنی یاذالمعروف الدائم الذی لاینقضی ابداً ویاذالنعماء التی لاتحصی عدداً اسئلك ان تصلی علی محمد و آله طاهرین وادرء بك فی نحور الاعداء والجبارین اللهم اعنی علی دینی بدنیای وعلی آخرتی بتقوای واحفظنی فیما غبت عنه ولا تکلنی الی نفسی فیما حضرته یا من لاتنقصه المغفرة ولا تضره المعصیة اسئلك فرجاً عاجلا و صبراً جمیلا و رزقاً و اسعاً والعافیة من جمیع البلاء والشکر علی العافیه یاارحم الراحمین - ربیع می گوید بخدا قسم سه مرتبه منصور قصد کشتن مرا داشت ومن اینهعا را خواندم حائل شد میانهٔ او و کشتن من)

گفت بمن من لرزیدم پس شمشیر را غلاف کرده و باز زبان باذیت آنجناب گشود و آنحضرت باو مدارا می نمود باز آن لعین شمشیر را بقدر یک ذراع از غلاف کشید و با آنحضرت طریق مخالفت ورزید من گفتم و اویلا امام را میکشید عزم کردم که اگر مرا امر بقتل آنحضرت کند شمشیر را بگیرم و بگردن خودش زنم هرچند باعث هلاک خود و فرزندانم باشد ! پس آتش خشم آن لعین مشتعل تر گردید و تمام شمشیر را از غلاف کشید و آن امام مظلوم ایستاده بود در نزد آن ظالم منتظر شهادت بود و عذرخواهی می نمود آن بدبخت نمی پذیرفت پس ساعتی سر بزیر افکند و سر برداشت گفت راست میگوئی و حقهٔ غالیه مخصوص را از من طلبید و آنحضرت را برمسند خود نشانید و محاسن مبارک آن را معطر گردانید و بمن گفت بهترین اسبان اورا حاضر کنم و آنحضرت را سوار کنم و ده هزار درهم باو بخشم و بمنزلش رسانم، پس مسرور شدم و از حرکات متناقضه آن لعین متحیر بودم تا اینکه از آن بزرگوار آن دعارا تعلیم من فرمود دانستم از اثر آن بود، تفصیل و تعلیم آن دعا مناسب اینمقام نیست.

مجملا ربیع گوید بعد از اینکه از خدمت آن بزرگوار مراجعت کردم بنزد آن لعین رفتم از سبب اختلاف احوال و تغیر اول و عطوفت آخر پرسیدم؟ گفت ای ربیع اول اورا طلبیدم و عازم و مصر بر قتل او بودم چون شمشیر کشیدم یکشبر حضرت رسول ص را دیدم که برای من ممثل شد و بین من و او حائل شد و دست ها گشوده آستینها بالا زده و رو ترش کرده بود و بخشم بسوی من نظر میکرد من شمشیر را غلاف کردم و چون مرتبهٔ دوم ارادهٔ قتل او کردم و تیغ را بیشتر بیرون کشیدم باز جناب رسول ص را دیدم ممثل شد و نزدیکتر از پیش و چنان بر من غضب کرده بود که اگر دست بقتل جعفر می گشودم آنحضرت مرا بقتل می رسانید شمشیر را غلاف کردم.

چون مرتبهٔ سوم جرأت کردم و اینرا افعال جن شمردم شمشیر را تمام کشیدم باز آنجناب نزد من ممثل شد دیدم آستین بالا زده روی برافروخته چنان نزدیک من آمد که نزدیک بود دست او بمن برسد شمشیر را غلاف کردم و از ارادهٔ خود برگشتم و طریق محبت باو پیمودم.

عزیز من ببین بر این بزرگوار از ابتدای این واقعه تا آخر آن چه گذشت و اثر دعا را ملاحظه نما امام عرض کن بزبان که یا رسول الله رفع شر منصور از فرزندت جعفر بن محمد نمودی و حال اینکه لب تشنه و شکم گرسنه نبود پس چرا روز عاشورا در کربلا آنوقتیکه شمر لعین با خنجر برهنه بالین فرزندت آمد در حالتیکه لب تشنه و شکم گرسنه و جگر داغدیده

و قد خمیده با زخم بسیار بروی خاک افتاده بود آن لعین خنجر بر حنجر آن امام تشنه نهاد چرا دفع او را از فرزند عزیزت نکردی اما اگر می‌کردی ما گنهکاران از کجا آمرزیده میشدیم راضی شدی باینهمه صدمات بجهت نجات ما عاصیان و حال آنکه در کربلا بودی و همه را میدیدی ـ و شاهد براین بسیار است.

مجلس سی و یکم ـ شرح دعای روز بیست و پنجم

در ثواب آن ذکر کرده‌اند هر کس ایندعا را بخواند بنا کند حقتعالی در بهشت برای او صد قصر و در هر قصری خیمهٔ سبزی باشد مملو از اطعمه و اشربه و باو گفته شود که ای بندهٔ خدا بخور و بیاشام چیزهائی را که در دنیا نخورده و نیاشامیده‌ای و در قصر خدا ساکن باش.

چنانچه وارد شده که هر کس در اینشب هشت رکعت نماز بکند و در هر رکعت حمد و ده مرتبه قل هو الله احد بخواند برای او نوشته شود ثواب عبادت کنندگان دعا اینست.

اللهم اجعلني فيه محبا لاوليائك ومعاديا لاعدائك مستناً بسنة خاتم انبيائك ياعاصم قلوب النبيين بیان اینفقرات شریفه موقوف است ببیان اینمقدمهٔ شریفه که.

از جمله تکالیف عبد و احکام دینیه حب فی الله و بغض فی الله است و مراد باول دوست داشتن در راه خدا و بغض داشتن در راه خداست باینمعنی که دوست دارد آنچه خدا دوست میدارد چه افعال باشد و چه اشخاص و دشمن دارد آنچه را که خدا دشمن دارد چه افعال باشد و چه اشخاص باشد این فی الحقیقة از لوازم ایمانست و علامت سعادت شخص دوست داشتن طاعت و اهل طاعت است و دشمن داشتن معصیت و اهل معصیت است و همین دوستی باعث حشر با ایشانست.

چنانچه در جمله احادیث وارد شده است شخص محشور میشود با آنکه اورا دوست داشته و در بعضی اخبار قسم یاد شده است که اگر کسی سگی را دوست بدارد با همان محشور میشود.

و این محبت را در سه محل باید داشت: اول ـ محبت بخدا و آن خود بخود حاصل میشود باطنیه یا ظاهریه بلکه حصول محبت فرع حصول اسباب اوست و اسباب او چند چیز است اول اتصاف شیئی است بصفات جمال که اتصاف باعث میشود محبت و دوستی را و از اینباب است محبت پارهٔ از مردم بیکدیگر بعضی را برای علم ایشان و بعضی را برای صلاح ایشان و بعضی را برای حسن خلق و بعضی را برای تواضع بعضی را برای

حسن وجمال ایشان و بعضی را برای حسن صوت ایشان و هکذا و اینسبب
محبت فرد کامل آن آن درذات اقدس جل شأنه موجوداست زیرا که داراست
جمیع کمالات را وخالیست ازجمیع نقائص دوم ـ از اسباب محبت انتفاع از
آن شیئی است وازاین باشت محبت باغنیاء هرگاه بکسی احسان نمایند
ومحبت باطباء هرگاه معالجه نمایند مریضی را و محبت ببزرگان هرگاه
رفع ظلمی ازمظلومی نمایند و از **این باب است که** از اخبار متفرقه
واضح میشود که **شش چیز است کسب محبت می کند** یعنی دوستی میآورد
اول ـ بخوشروئی وگشاده روئی ملاقات کردن .

دوم ـ هدیه فرستادن سوم ـ در مجلس جای دادن چهارم ـ اسم
شخص را نیك بردن پنجم ـ در غیاب مدح کردن ششم ـ احسانکردن ؛ و
اینها هریك بگونهٔ انتفاعی دارد که بواسطه آن محبت حاصل میشود و
انتفاع خلق ازخالق جل شأنه معلوم ومحسوس است جمیع آنچه دارند و
بایشان میرسد کلا از حضرت حقست سوم ـ از اسباب محبت علاقه وارتباطاست
مثل حب خویشان وارحام بعضی با بعضی و از اینباب است حب خداوند به
بندگان چون مخلوق اویند ایشانرا دوست میدارد **واز اینجهت است که**
بعد از اینکه فرعون در رود نیل رفت و دید غرق میشود و مفری
نداشت ملتجی شد بموسی وعرضکرد که بفریاد من برس و مرا از این
بلیه مستخلص نما آنجناب اعتنا نفرمود و آنملعون غرق شد بعد از اینکه
بمقام مناجات مشرف شد خطاب رسید از جانب حق جل شأنه که ای موسی
بفریاد فرعون نرسیدی چون اورا خلق نکرده بودی بعزت خودم سوگند
که اگرملتجی بمن شده بود بفریاد او میرسیدم وچنانچه ارتباط خالقیت
ومخلوقیت موجب محبت حضرت حق جل شأنه است بمخلوق همچنین موجب
محبت مخلوق باخالق است واسباب دیگر هم از برای محبت هست ولی
کل آنها راجع باین سه چیز است و هر سه چیز کاملتر شود محبت
بیشتر میشود و واضح وظاهر است که هریك از اینها فرد کامل آنها
فیمابین خالق ومخلوق موجود است ولی معرفت آن کم است هرچه معرفت
باین سه مرحله کاملتر است محبت هم بیشتر است واز این بابستکه جناب
امیر(ع) عرضکرد که خداوندا بندگی نکردم تو را ازجهة طمع در بهشت
وترس از جهنم تو بلکه یافتم ترا مستحق پرستش باین سه جهة مذکوره
که غایت معرفت را بصفات کمال حضرت حق داشت وغایت احتیاج خود
را میدید و ارتباط خالقیت ومخلوقیت هم بود پس هرگاه بنده
فی الجمله شعوری داشته باشد نهایت محبت را بپروردگار خود پیدامیکند
چه هرگاه یکی از صفات کمالیه حضرت حق جل شأنه درمخلوق پیداشود

مثل کرم ورحم وعلم وقدرت وستر عیب وامثال آنها خلق همه فدوی
تو میشوند چنانچه می بینیم از ارادهٔ خلق بعلماء وصلحاء و اسخیا وامثال
ایشان و حال آنکه اینها همه غیر است پس باید نسبت بخداوند زیاده
باشد وهمچنین اگر کسی در روز خرج ترا بدهد یا ناخوشی از تودفع
کند یاشدتی ازتو رفع نماید یابلیهٔ ازسر راه توبردارد یا اینکه احسان
جزئی بتو نماید تو بی احسان دوست اومیشوی حال ببین که هر روز
خداوند جمیع مخارج ومایحتاج ترا میرساند وچه ناخوشیهاازتو وکسان
تو رفع میکند وچه بلیات وشدائد ازتو دور میفرماید و چه احسانهای
گوناگون درحق تو میفرماید و حال آنکه استحقاق هیچکدامرا نداری
پس بی اختیار دوست خداوند میگردی واز اینجهة بود که خطاب ازجناب
حق جل شأنه شد ای موسی مرا محبوب بندگان خود نما موسی عرض
کرد چگونه ایشانرا دوستدار تو نمایم خطاب رسید که احسانها ونعمت
های مرا بیادایشان بیاور پس معلوم است باذکر این معنی محبت حاصل
میشود وهمچنین باتذکر اینکه مخلوق این خالق ومصنوع این صانع است
این است که عارف حقیقی لامحاله محب می شود واز اینجهة که محبت بخداوند
باشد هرگاه حقیقت آن درشخصی حاصلشود سرمایه جمیع خیرات وموجب
حصول کمالات است چنانچه درعشق مجاز چقدر آثار از او حاصل میشود
نقلکرده اند که زلیخا را فصد نمودند در خون او نقش شد یوسف همینکه
این محبت کاملشد شبانه روز توجه باو می نماید واز غیر اغماض عین میکند
بلکه ازهمه چیز بجهت دوستی اومیگذرد چنانچه ازعشق مجاز ذکر کرده
اند که عاشقی معشوق او ناخوش شد عاشق از برای اومشغول طبخ طعام
شد دراثناء طبخ محتاج شد به برهم زدن کفگیر حاضر نبود دست را فرو
برد درطعام ومشغول شد برهمزدن یکدفعه شروع کرد گوشت های دست
او بریختن وملتفت نشده بود اینکه ذکر کرده اند که شخصی عاشق
زنی شد تااینکه آن زن شبیرا در مجلسی باو وعده کرد آنعاشق زود
بآن محل رفت بانتظار معشوق اورا خواب ربود معشوق آمد دید که
عاشق خواب رفته چنددانه گردکان درجیب او نمود ورفت بعد از زمانی
عاشق بیدار شد دید معشوق نیامده و گردکان را درجیب خود دید شب
گذشت صبح شد رفت نزدمعشوق ازاو گله کرد که دیشب مرا منتظر گذاردی
ونیامدی وخلف کردی آنمعشوق گفت که من آمدم و تو خواب بودی بآن
نشانی که گردکان درجیب تو کردم بجهة اینکه بدانی تو باید بروی
گردوبازی بکنی ترا بعشق بازی چه دیده باشی که عاشق وعدهٔ وصل بشنود
و اورا خواب ببرد و ازاینجهة بود که شب نوزدهم ام کلثوم می گوید پدرم

چند رکعت نماز میگذارد واز حجره بیرون میآید و نظر باطراف آسمان
میفرمود وعرض میکرد خداوندا مرگرا بر علی مبارك گردان ام کلثوم
گفت ای پدر این چه حالتیکه من امشب در شما ملاحظه میکنم چرا امشب
قرار نمیگیری چرا خواب نمیروی گویا فرمودند ای نوردیده خودرا در
معرکه وجنگهای عظیم انداختم وبزرگان وشجاعان روزگاررا بهلاکت
انداختم ودرهیچ وقت وحشت واضطراب در خود ندیدم و بر اهل هوش
وکمال واضح وهویدا است که این از ترس مرگ نبود بلکه از شوق رسیدن
بوصال دوست بود واز جهة رسیدن بجوار حق بود **مجملا** این مقام حب
بخداوند مقام سالکین وطریق عارفین وشیوهٔ مشتاقین است چه خوش گفته
تراخواهم نخواهم وحشت گو امتحان خواهی در وحشت برویم بند درهای
بلایکتا هر کس از این مقام بهره برد ولذت برد لذتی که فوق لذاتست
جبرئیل امین عرضکرد که یا رسول‌الله ص من از دنیا سه چیز اختیار کردم
هدایت گمراهان و فریادرسی درماندگان و انس با پروردگار
عالمیان جناب رسول ص هم فرمودند من از دنیا سه‌چیز اختیار کردم
زنان وبوی خوش وروشنی چشم من در نماز است ووجه آن اینستکه این
مقام مقام انس بود ومقام صحبت بامحبوب از عایشه ملعونه منقول است
که جناب رسول با ما صحبت میداشت وما با او مأنوس بودیم همینکه
صدای اذان بلند میشد حالت آنبزرگوار منقلب ورنك آن بزرگوار
متغیر وچنان ازما بیگانه میشد که گویا فیمابین ما و او آشنائی نبود و
میفرمود رسید وقت امتثال امر حضرت حق جل شأنه عزیزمن قدمی دراین
وادی بگذار و ببین چه میوه‌های رنگارنك هست و چه شیرینی های
گوناگون موجود است و چه فوائد عظیمه در آن مندرج است هر گاه در
این مقام بهره بردی از عمر خود بهره برده ومقامی تحصیل نموده و
لذتی بردهٔ والاحیوانی هستی بصورت انسان تا یکی در چاه طلبی سرنگون
یوسفی بیا ازچه بیرون تاعزیز مصر وبازار شوی وارهی ازجسم روحانی شوی
من نمیگویم سمندر باش یاپروانه باش چون بفکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش
نقل است یکی از بزرگان میگوید به بازار برده فروشان رفتم
که کنیزی بخرم تا مرا خدمت کند شخصیرا دیدم که کنیزی را بدست
گرفته و ندا میکرد که کی میخرد این کنیز باعیب را بده دینار پیش
رفتم گفتم ای کنیز بخرم ترا جواب نداد گفتم سخنگوی درروی من بخندید
وصدائی کرد با خود گفتم مگر دیوانه است گفت والله دیوانه نیستم متحیر
شدم باخود گفتم سبحان‌الله که آگاه کرده این کنیز را گفت عالم مرا
آگاه کرده اورا خریده بخانه آوردم گفت ای خواجه هیچ قرآن خوانده‌ای

گفتم بلی گفت بخوان که قرآن ربیع مؤمنان است ومونس دل اندوهناکان
و شفای بیماران من آغاز کردم و گفتم **بسم الله الرحمن الرحیم** گفت
ای خواجه حلاوت تام و استماع کلام وی چنین است در دنیا پس بنگر
که لذت رحمت وی در عقبی چونست شب درآمد گفتم ای کنیز برخیز جامه
خواب بیاور تا بخوابم گفت تو شبها میخوابی ؟ گفتم بلی آدمی از
خواب ناچار است گفت تورا خداوند نخفتست ؟ گفتم بلی گفت او بخواب هیچ
رود ؟ گفتم **لا تأخذه سنة ولا نوم** خواب وپینکی دراوراه ندارد گفت مرا
شرم میآید که خداوند بیدار وتو پای بحضرت او دراز کنی خواجه هوشیار گردید
وازین گفت کنیز آگاه شد حالا انصاف بده که نباید از کنیز شخص پست‌تر باشد
واینمقام را تحصیل نماید بحضرت موسی (ع) خطاب شد که ایموسی دروغ
میگوید کسیکه ادعای محبت بامن میکند و شب تاصبح مثل مردار میافتد
آیا دیده باشی که دوست طالب انس دوست نباشد وازاینباب استکه جناب
ابیعبدالله باآنکه عصر تاسوعا هنوز عطش شدت ازبرای خود وعیال واصحاب
آنجناب نکرده بود و بسیاری هم نرفته بود راضی بصدمات شب عاشورا
وروز عاشورا شدند وبجناب ابوالفضل فرمایش داشتند که باینجماعت بگو
امشب شب چه است و من همیشه طالب مناجات با حضرت قاضی الحاجات
بوده ام شب را مهلت بدهید که من مناجات با حضرت سامع الدعوات
نمایم و قرار جنك بفردا گذارید و البته شنیده‌اید کیفیت مناجات آن
بزرگوار را در آن شب که چه نحو بوده این مقام بدون حصول مقام
محبت صورت پذیر نیست ومحبت هم بدون معرفت صورت پذیر نیست هر
چه معرفة تو بحضرت حق بیشتر است محبت تو زیادتر است بلی چیزی
که هست هر کس دراین وادی پا نهاد و خواست در این مقام سیر نماید
باید اولا قلب خود را از ماسوی پاك نماید تا لیاقت قرار گرفتن انوارحق
را حاصل نماید و ثانیاً بلوازم حیوانیت نکوشد بلکه بقدری که آن قوه
ازکار نیفتد او را ضعیف نماید و بکوشد در تقویت جنبه ملکوتیت و مقام
قدس خود که جنسیت و سنخیت بآن عالم پیدا نماید و قابلیت توجه حضرت
حق را حاصل نماید والا با تقویت جنبه حیوانیت مقام او مقام حیوانات
میشود چنانچه حیوانات را لیاقت توجه خاص حضرت حق نیست او را هم
نخواهد بود زیرا که آنهم مثل آنهاست بلکه بدتر است چنانچه درقرآن
هم تصریح شده بر آن و ثالثاً همینکه در این مقام پا گذارد مستعد بلیات
شود وصابر و راضی باشد بر آنها چنانچه شخصی آمد خدمت جناب رسول
صلی‌الله علیه وآله و عرضکرد یارسول‌الله من خدا را دوست میدارم فرمود
مستعد شو از برای بلا و حکمت آن اینست که این مطلب را خوب توجه

تا و بفهم آنچه میگویم که اولا کسانیکه را باین مقام میگذارند اولا
یعنی از روی حقیقت نیست و چنانچه طلا و نقره را بقول عوام‌الناس قال
میگذارند تا حقیقت او معلوم شود همچنین اهل محبت را اولا در معرض
صدمات بر میآورند از قبیل آتش که طلا و نقره را در آن می گذارند و
بعد از آن چکش میزنند اگر خورد شد لیاقت رواج معامله را ندارد و
اگر خورد نشد ریال و اشرفی میشود ولایق رواج بازار معامله میشود
پس خداوند صدمات را وارد می سازد تا آنکسیکه در دعوی کاذب است
خورد شود و طاقت نیاورد واضح میشود که لایق بازار قرب نیست و
اگر خورد نشد چنانچه ریال و اشرفی چکش زیاد میخورد تا لایق بازار
شود این بنده هم متصل بلا بر او وارد میآید بدو جهة یکی اینکه واضح
است همینکه شخص در نعمت افتاد لازمهٔ طبیعت انسان است طغیان چنانچه
مخبر صادق حضرت خالق در قرآن خبر داده **ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی**
یعنی بدرستی که انسان هر آینه طغیان و سر کشی میکند هر گاه دید خودرا
مستغنی خضوع و شکستگی قلب او کم میشود بلکه در او حاصل نمیشود
و بدانواسطه انس باحضرت محبوب حاصل نمی‌نماید و در مقام توجه بر
نمی آید بخلاف آنکه همین که محل نزول و ورود بلیات شد لامحال شکستگی
در او حاصل میشود و توجه بحضرت حق می‌نماید و روز بروز خضوع
او زیاد میشود و هرچه خضوع او زیاد شد مقام او بلند میشود اشاره
بهمین حدیث شریفی که وارد است که همین که بنده صالح دعا می کند تأخیر
میشود در حاجت او تا بازهم بیاید و همین که شقی مطلبی خواست زود
باو داده میشود که درک این فیض عظیم را ننماید چون قابل آن نیست
و از این جهة است که زمان معراج انبیاء و اولیاء هریک زمان کثرت
ابتلاء ایشان بود جهة دوم اینستکه اعطاء مقامات عالیه و توجهات خاصه
بدون سبب وجهة منافی باحکمتست وچون که دوست شد با خداوند طالب
وصولست وعمده مقصود او پاگذاردن بساحت قرب است وآن بدون سبب
وجهت نمیشود وخداوند هم همین که بنده او را دوست داشت میخواهد
او را بمقام قرب برساند لهذا صدمات و بلیات براو وارد میسازد که در
آنها صبر نماید که بواسطه آن صبر که بهترین صفاتست مستحق اجر جزیل
وثواب جمیله شود واز این بابست که هر که در این بزم مقرب تر است
جام بلا بیشترش میدهند **والبلاء للولاء** از حضرت امام حسن مرویستکه
فرمود از جد بزرگوارم شنیدم که میفرمود ای پسر من بدرستیکه در بهشت
درختی هست که آنرا شجرة البلوی گویند و آنرا نامزد اهل بلا کرده
اند ونصب نکنند ازبرای ایشان ترازوی اعمال ونشر نکنند مر ایشانرا

دیوان اعمال بلکه مزد صبررا بیحساب بایشان بدهند ومیزان اعمال نکنند که
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب ونیز از جناب رسول (ص)
مرویست که فردای قیامت نصب ترازوی اعمال کنند ازبرای اهل نماز
و صدقه و حج پس جزای تمام اعمال ایشان را بالتمام والکمال بایشان
دهند و از برای بلاکشان صابر هیچ میزان نصب نکنند و دیوان وضع
ننمایند بلکه مزد های ایشانرا بیحساب دهند و کار ایشان را بدرجهٔ
رسد که اهل عافیت که در دنیا بلیه و المی و اذیتی ندیده است آنها را
تمنا کنند که کاشکی بدنهای ایشانرا دردنیا بمقراض پاره پاره میکردند
تا امروز بدرجه اهل کمال میرسیدند مجملا مقصود اینست که دوستی
حضرت حق با نزول بلیات وورود صدمات غالبا لازم وملزوم است وسبب
آن اینست که اولا خضوع ایشان زیادشود و توجه ایشان کامل وانقطاع
ازماسوی حاصل نمایند وثانیا در آنها صبر نمایند و بدان واسطه مستحق
قرب و اجر کامل شوند چه فوائد صبر از همه اعمال زیاده است چنانچه
شنیدی و از اینجهة است که مقام جناب ابیعبدالله در نزد خداوند زیاد بلند
است زیرا که صبر آن بزرگوار در شدائد و بلیات زیاده بوده در همه صبر
فرمود ومقام بر حضار اشار خود نمود ورسید بآنچه رسید ازداغها وجراحتها و مصیبتها
واسیری عیال نمیتوان نمود خوب فکر کن ببین ازمصیبتهای آن بزرگوار که
متحمل شد زبان اسان میگوید در نصف روز جمعه همه از ارحام و اصحاب و
اولاد اورا ازپا درآوردند همه بالب تشنه وشکم گرسنه و آن بزرگوار
همه را صبر نمود و لب بشکایت نگشود و همین اظهار رضامندی میشود
حتی آنکه خود بادست خود طفل شیرخوار خود را آورده بمیدان و این
که میگوید انتظار آب داشت عالم ظاهر بود و درعالم باطن انتظار تیر
حرمله‌را داشت مجملا اول ازمحبتها محبت بحضرت خالق است جل شانه
و اینکه عرض کردم مجملی از آن بود دوم محبت با انبیاء و ائمه طاهرین
است و این محبت هم واجب است و ازلوازم ایمان است و باید هر مؤمنی
سعی در آن نماید بلکه ازبرای امتحان جناب سیدانبیاء حقیقت ایمان محبت
آن جناب و آل طاهرین آن سید ابرار است و اینکه می بینی در اخبار این
همه امر بمحبت جناب امیر شده‌است بواسطه آنست که محبت آن بزرگوار
لازم دارد محبت جناب رسول (ص) وفرزندان آنجناب را ولی محبت جناب رسول لازم
ندارد محبت جناب امیررا و ازاین جهة است که جناب رسول (ص) فرمودند در
شب معراج دیدم که حلقه درب بهشت که به آن میخورد ذکر آن یا علی
یاعلی بود از جبرئیل پرسیدم که چرا ذکر حلقه درب بهشت ذکر او یا

علی است جواب گفت جهت آن است که داخل آن نمیتوان شد مگر بمحبت
جناب امیر واین نه بواسطه اشرفیت جناب امیر از جناب رسول(ص) است بلکه
بواسطه آنست که محبت جناب امیر لازم دارد محبت جناب رسول را مثل ولایت آن
بزرگوار که لازم دارد نبوت را که هر کس ولایت دارد نبوت را هم دارد اما میشود
که کسی نبوت را داشته باشد ولایت را نداشته باشد مثل سنیان و این اطاعت
بزرگست چنانچه در حدیث معتبر وارد است و در انوار جزائری مذکور است که
خداوند بعزت خود قسم یاد فرموده است که من می آمرزم دوستداران
علی بن ابیطالب را اگرچه مرا هم معصیت نمایند و نمی آمرزم دشمن
علی ع را اگرچه مرا اطاعت نماید و معلومست که مراد از معصیت در فقره
اولی معصیت است در غیر جهت اینمحبت و مراد بطاعت در فقره ثانیه
اطاعتست در غیر جهت محبت یعنی هر گاه مرا معصیت کنند] در غیر جهة
دوستی علی بن ابیطالب که دوست دارد اورا در این جهة اطاعت کرده
باشد اورا میآمرزم و هر گاه اطاعت نماید مرا در غیر جهت محبت حضرت
علی یعنی این امر را اطاعت نماید و دوست ندارم اورا نمی آمرزم اگر
چه در غیر اینجهت اطاعت کرده باشد و وجه آن واضح است زیرا که محبت
آنبزرگوار چنان طاعت بزرگی است که هیچ معصیتی بآن مقاومت ندارد
چنانچه بغض آنبزرگوار چنان معصیت بزرگیست که هیچ طاعتی به آن
مقاومت ندارد بلکه طاعت نیست زیرا که شرط صحت طاعت محبت آنبزرگوار است
طاعتی از آن داوای شرائط نیست مثل نماز بدون طهارت پس است در
کمال این اطاعت که خداوند او را مزد رسالت مقرر داشته است وقتی
جمعی از بزرگان جمع شدند و با خود گفتند که جناب رسول در باره ما
زحمت زیاد کشیده و می کشد مارا هدایت نموده و میفرماید بهتر آنست
که از برای آنبزرگوار قراری دهیم که بآن بزرگوار رسانیم که آن
بزرگوار از جهت معیشت در عالم ظاهر در وسعت باشد این آیه شریفه
نازل شد **قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی**
یعنی بگو ای محمد که من برای این رسالت و پیغام آوری خود مزدی
نمی خواهم جز دوستی با ذوی القربی که خویشان آنبزرگوار باشند و
اگر در فضیلت محبت اینبزرگوار جز همین حدیث شریف که از کتاب
بشارت المصطفی از جناب امیر نقل شده است که روزی جناب رسول برمن
داخل شد در حالتیکه فرحناک و مسرور بودند پس من عرض کردم یا رسول الله
هرگز ندیدم وقتی برمن وارد شوید و بنحو امروز مسرور و خوشحال
باشید آنجناب فرمودند جبرئیل برمن نازل شد در همین ساعت و گفت یا
رسول الله بشارت ده علی را بدرستی که شیعیان و مطیعان ایشان و عاصیان

ایشان از اهل بهشتند پس جناب امیر بسجده افتاده و شکر الهی را بجا
آورده وچون سر از سجده برداشت عرض کرد خداوندا شاهد باش که من
نصف حسنات خود را بشیعیان خود بخشیدم پس سید نساء فاطمه زهرا
علیها السلام عرض کرد پروردگارا من نصف حسنات خود را بشیعیان پسر
عم بخشیدم پس حسنین عرض کردند خداوندا ما هم نصف حسنات خود
را به شیعیان پدر خود بخشیدم پس رسول خدا (ص) عرض کرد خداوندا
منهم نصف حسنات خودرا بشیعیان علی ع بخشیدم خداوند جل شأنه وحی
فرستاد که شماها کریمتر از من نیستید شماها عوض اینکه نصف حسنات خودرا
بخشیدند بشیعیان علی من همه گناهان شیعیان علی ع را بخشیدم و انصاف
اینست که عجب حدیثی است اینحدیث از اینحدیث بالاتر در مقام شیعیان
نیست و واضح است که مراد مطیعان تنها نیستند بلکه عاصیان اهل گناه هم
داخلند بلکه در صدر حدیث تنصیص بمطیع و عاصی شده و در آخر هم تنصیص
بر جمیع شده است و گناهان اهل گناه بخشیده شده است خداوندا بحق محمد
وآل محمد(ص) مارا بدوستی ایشان ثابت قدم بفرما و گمان میکنید که این
دوستی بمحض ادعا صورت پذیر میشود بلکه از برای او علامات هست و
از احادیث تکذیب این ادعا بدین علامات شده است و اول علامات او اینست
که در سرور ایشان مسرور و در حزن ایشان محزون باشند و در هنگام
شنیدن فضائل ایشان قلب او مسرور شود و درهنگام شنیدن مصائب ایشان
قلب او محزون شود و مقام بالاتر از آن را حضرت امام محمد باقر بجابر
فرمودند ای جابر آیا همین بس است کسی را که تشیع برخود می بندد
و دعوی محبت ما اهل بیت می نماید والله که شیعۀ ما نیست مگر کسیکه
اطاعت خدا کند و پرهیز کار باشد ای جابر بیشتر شیعیان ما را نمیشناختند
مگر بتواضع و بسیار یاد خدا نما و نماز و روزه و وارسی نمودن همسایگان
وفقرا و یتیمان و قرض الحسنه دادن بمؤمنان و راستی گفتار و تلاوت قرآن و
زبان بستن از غیر نیکی بمردم باین خیالها از راه بیرون می روند و
همین بس است مگر که گویند علی را دوست میدارم اگر گویند رسولخدا
را دوست میدارم که بهتر از حضرت امیرالمؤمنین و با اعمال آنحضرت
عمل ننماید و پیروی اونکند آنمحبت هیچ بکار او نیاید پس از خدا
بترسید و کاری بکنید که ثواب الهی را دریابید بدرستی که میان خدا و
احدی از خلق خویشی و قومی نیست و گرامی تر نزد حقتعالی کسی است
که پرهیزکارتر و عملش اطاعت جناب اقدس اعلا باشد بخدا سوگند که
تقرب نمیتوان جست بخدا مگر بطاعت و ما برات آزادی نداده ایم از
جهنم برای شما و هیچکس را بر حقتعالی حجت نیست هر که مطیع خداست
ولی و دوست است و هر که معصیت خدا را میکند عدو و دشمن ماست و بولایت
دوستی ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل صالح و از این اول باز هم هست

پس مغرور نکند ترا که من دوست جناب امیرمی باشم ودوستی آنبزرگوار
با معصیت جمع نمیشود و اگرچه در بعضی احادیث هست که دوستی ایشان
با معصیت جمع میشود وحق هم همین است که جمع میشودشاهد بر آن چنین
است چه هر بیت ازما عاصیان قطعاً دوستدار خانوادهٔ رسالتیم و معذلك
ازاهل معصیتیم وهمچنین درنص بسیاری از اخبار هست که ولایت ایشان
با کبائرجمع میشود و ازهمه شواهد بهتر اینست که شرط ایمان نیست
بلکه ایمان همان اقرار و اعتقاد است وایضا واضح وظاهر است که شفاعت
ازبرای اهل معصیت ثابت است وبدیهی است که شفاعت از برای محبین
است وهرگاه معصیت با محبت جمع نشود پس کرا شفاعت میکنند آنها که
اهل محبت نیستند هرگاه اهل عصیان از اهل محبت هم باشد پس محلی
ازبرای شفاعت باقی نخواهدبود **مجملا** محبت و دوستی اهل بیت باعصیان
جمع میشود ولی محبت درجات دارد ودرجهٔ کامل آن با عصیان جمع نمی
شود چنانچه حدیث بر آن شهادت دارد و جمع فیمابین اخبار مقتضی اینست
که درجهٔ ناقص محبت با عصیان جمع میشود ودرجه کامل آن بامعصیت جمع
نمیشود البته واضح است که فیض کامل فرع محبت کامله است علاوه بسا
هست زیادتی عصیان باعث میشود که اسباب زوال ایمان و محبت ازبرای
او فراهم میشود وقت مردن یا پیش از آن ایمان ازدست او بدر میرود
چنانکه مکرر بعض وجدان دیده شده و از سابقین نقل شده است **سوم**
محبت با مؤمنین وبندگان خاص حضرت رب العالمینست و فوائد و مثوبات
بسیار و ثمرات آن دردنیا و آخرت بیشمار است چنانچه در حدیث معتبر
وارد شده است که چهار طائفه‌اند که ببرکت آنها عذاب رفع میشود
اول کسانیکه تعمیر میکنند مساجدرا چه تعمیرظاهری وچه تعمیری که بجا
آورند نماز در آنها ومراوده در آنها و تنظیف آنها و امثال آنها باشد
دوم کسانیکه در سحرها استغفار میکنند **سوم** اطفالی که قرآن می
آموزند **چهارم** کسانیکه با یکدیگر ازبرای خدا دوستی میکنند بلکه
آنچه ازاخبار مستفاد میشود اینستکه علامت بود در شخص حب طاعت واهل طاعت
وبغض معصیت واهل معصیت بلکه درباب رعایت حقوق مؤمن حدیثی وارد است
که سنگرا میگذارد وازحضرت صادق ع مرویست که فرمود مسلمان راهفت
حق واجبست بر مسلمان که بترك هریك از دوستی خدا و اطاعت او بدر
میرود و اورا ازخدا نصیبی نیست پس فرمودند کمتر حقی که اورا هست
بر تواینستکه برای مؤمن بخواهی آنچه برای خود میخواهی و نخواهی
آنچه برای خود نخواهی **دوم** ازآزردگی او اعراض نمائی وپی خشنودی
و اطاعت امر اوباشی **سوم** اعانت او کنی بمال و جان و زبان ودست
وپای خود **چهارم** اینکه دیده وراهنمای اوباشی **پنجم** آنکه سیر نباشی

و او گرسنه باشد پوشیده نباشی و او برهنه باشد **ششم** اگر خادمی داری
که او ندارد بفرستی که جامهٔ او را بشوید و طعام او را مهیا نماید و
رختخواب اورا بگستراند **هفتم** خواهش قسمش را اجابت کنی ودعوتش را
قبول کنی و بیمارش را عیادت نمائی وجنازهٔ او حاضر شوی و حاجتش را
که بدانی پیش از آنکه سؤال کند روا کنی پس اگرهمهٔ آنها را عمل کنی
وبعمل آوری ولایت ودوستی ایمان تو استوار خواهد شد این حدیث شریف
محمول بر تأکید استحبابست و **ایضاً** حدیث دیگر وارد شده است که مسلمان
رابرمسلمان هفت حق است واجب که هرمسلمی نسبت برمسلمی باید رعایت کند
اول آنکه او را در سه غیب دوست دارد **دوم** در حضور او را
تعظیم نماید هرگاه بداند چیزی را که او جاهل باشد **سوم** در غیاب غیبت
او را حرام داند **چهارم** در عطسه اورا تسمیت نماید **پنجم** در مرض اورا
عیادت کند **ششم** در موت او را تشییع کند **هفتم** بعد از موت از او
نگوید جز نیکی او را و از این قبیل احادیث بسیار است و چون مجلس
بطول انجامیده و میانجامد بهمین قدر اکتفا میشود **مجملا** باید مؤمن
دوست برادر مؤمن خود و خیرخواه او باشد ومخفی نماند که چنانکه این
سه محبت از لوازم ایمانست همچنین دشمن داشتن دشمن خدا و رسول او
و دشمن ائمه طاهرین و دشمنان مؤمنین هم از لوازم ایمانست باید مؤمن
تبری ازآنها داشته باشد از اینجهت است که گفته‌اند ایمان دو جزء دارد
تولی وتبری مراد باول ولایت خداوند واولیاء اوست ومراد بثانی برائت
از دشمنان خدا و دشمنان اولیاء است و بهمین واسطه است که در شریعت
مقدسه هم صلوات وارد شده و هم لعن و اختلاف کرده‌اند دراینکه کدام
افضل است بعضی گفته‌اند صلوات بجهت زیادتی ورود آیات و اخبار بر
مدح و فضیلت آن که مضافاً میتوان گفت از همه اخبار افضل است دیده
نشده است عملی در مستحبات بل واجبات که افضا وثواب او قدر صلوات
باشد حتی اینکه اینحدیث شریف از جناب رسول (ص) وارد است که «من
صلی مرة لم یبق من ذنوبه ذرة» و ثواب صلوات انشاءالله تعالی الرحمن
بعد از این بیان خواهد شد و بعضی گفته‌اند که ثواب لعن زیاده است
بجهت آنکه لعن را فائده زیادتر است زیرا که صلوات فائدهٔ او همان
عاید صلوات فرستنده میشود و ازبرای جناب رسول و آل طاهرین آنجناب
مرتبه زیاد نمیکند زیرا که مرتبه ایشان فوق مراتب امکانست و بالاتر
از آن متصور نیست ولکن لعن هم ثواب از برای لعن کننده دارد هم
باعث زیاد بودن عذاب آن ملعون میشود و بعضی چیزهای دیگر هم گفته‌اند
که مقام اقتضاء ذکر ندارد و آنچه حقست در نزد این حقیر این است که
هر دو مساوی هستند و در عرض یکدیگر میباشند زیرا که هر دو جزء
ایمانند صلوات تولی است ولعن تبری است واینها هیچکدام بدون دیگری

نیز ندارد و ثواب لعن هم کم نیست و بعد از هر نماز صلوات مستحب است
ولعن چهار ملعون وچهار ملعونه مستحب است و باین لفظ کفایت میکند
« اللهم العن ابابکر وعمر و عثمان و معاویة علیه الهاویه و عایشة و حفصة
وهندة والحکم اللهم العن بنی امیه قاطبة » بالجمله باید مؤمن محب خدا و
رسول وائمه ومؤمنین باشد ومبغض دشمنان ایشان باشد وفوائد هریك ذکر
شد بتفصیلی که مقام اقتضاء میکرد وبدوقدم طول کشیده اینست درفقره اولی
دعای امروز است « اللهم اجعلنی فیه محباً لاولیائك ومعادیاً لاعدائك » یعنی
خداوندا بگردان مرا دراین ماه یا در این روز دوستدار از برای دوستان
خودت و با عداوت از برای دشمنان خود « مستناً بسنة خاتم انبیائك »
در حالیکه خود را متصف کرده باشم بسنت خاتم پیغمبران تو یعنی بعمل
آورده باشم سنت آن بزرگوار را مثل خضاب کردن یك درهم خرج
خضاب ثواب انفاق هزار درهم در راه خدا دارد و بوی خوش بکار بردن
دو رکعت نماز با بوی خوش ثواب آن برابر است با هفتاد رکعت نماز
بدون بوی خوش و تزویج کردن هر کس تزویج کند بتحقیق نگاهداشته
است نصف دین خود را و عمامه بر سر بستن دو رکعت نماز باعمامه برابر
است باهفتاد رکعت نماز بدون عمامه وهمچنین نوره کشیدن وسر تراشیدن
و ناخن گرفتن و بدن را بمدر و ختمی شستن و در هرماه سه روز روزه
گرفتن واذان گفتن ومواظبت نماز جماعت داشتن دو رکعت نماز بجماعت
برابر است با شصت حج مقبول تکبیرة الاحرام را با امام درك کردن افضل
است از شصت هزار حج و هکذا و از جمله سنتهای سنیه آن بزرگوار
اهتمام است در کثرت عبادت زیرا که حضرت در عشر آخر ماه در
مسجد اعتکاف مینمودند و از زوجات اعراض مینمودند برای امتان آن
بزرگوار هم سزاوار است که تأسی بآن بزرگوار نمایند و این ایام را
غنیمت شمارند خاصه این چند روز باقی مانده رانوعی کند که مولای خود
را از خود راضی نماید که مبادا ماه شریف تمام شود و گناهان بحال
خود باقی باشد وسعی کند در بجا آوردن اسباب آمرزش مانند استغفار
در سحرها و افطار دادن روزه داران وفریاد رسی درماندگان و گریستن
از خوف خداوند بعد از نماز ها و شب ها که در حدیث است که بسا
هست شخص بواسطه زیادتی معصیت از بهشت دور شده است بقدر مسافت
از زمین تا عرش و از خوف خدا گریه میکند و به بهشت نزدیك میشود
مانند یك چشم بهم زدن این بود که انبیاء واولیاء ازخوف خدا گریان بودند
در مجالس سابقه اشاره شد باینکه فاطمه (ع) هنگام رفتن از دار دنیا
وصیت نمودند بجناب امیر روحی له الفداء که یاعلی این شیشه را در قبر
همراه من گذار فرمودند چه چیز است عرضکرد که اشك های چشم من

میباشد که درشبها ازخوف خدا گریسته ام جمع کرده ام روز قیامت همین
که آتش احاطه میکند دوستان مارا این اشك ها را بر او بریزم تا دور
شود از ایشان بحرمت که شنیده از پدرم رسولخدا هرگاه قطرهٔ اشك
ازخوف خدا بریزند در آتش آتش بانصد سال راه دور میشود ای مظلومه
قلب دوستانت کباب میشود و اشك ایشان میریزد که درشبهای تار برغاشتی
وگریستی و اشك چشم خودرا از برای مردم جمع کردی اما روز عاشورا
درصحرای کربلا مردم از آب که درنهر فرات جاری بود بر وحوش و
طیور و سباع وکلاب و خنازیر و دواب و یهود و نصاری و سایر فرق
کفار روا داشتند اما بر بازوهای تن تو و جگر گوشه های تو و پسران
ودختران تو روا نداشتند چنانچه در بعضی از کتب مذکور است که جناب
ابوالفضل العباس ع هنگام اتمام حجت بر آن اشقیاء فرمودند که « یا ایها الناس
هل انتم کفرة ام مسلمون » یعنی آیا شما کافرید یا مسلمان گفتند مسلم
میباشیم فرمود که در اسلام روا است که براین آب وارد شوند یهودی و
نصاری و کلاب وخنازیر و اما فرزندان رسولخدا هم از آن ممنوع باشند
و اطفال ما ازتشنگی نزدیك بهلاکت باشند آه آه واویلا وامصیبتا که
بعضی ازابواب مصیبت ذکر کرده اند که سبب رفتن ابی الفضل از جهت
آب آوردن ازبرای اطفال این بود که خیمهٔ بود که مشکها را در آن
میریختند جناب ابی الفضل وارد خیمه شدند که اطفال از تشنگی این
مشکها را برداشته شکمهای خود را برهنه کرده و بر روی خاکهای
نمناك میمالیدند همینکه این را مشاهده نمودند که نور دیدگان چنین
میکنند فرمود حال میروم و آب ازبرای شما میآورم این بود که مشك را
برداشت و چون اینحالت را دیده بود سعی داشت که آبرا بتشنگان
برساند ودستهایش را قطع کردند اعتنا نداشت مشك بدندان گرفت و
با رکاب دشمنانرا دور میکرد که آبرا بخیمه گاه برساند تااینکه تیر برمشکش
زدند و آبهای مشك ریخت - از کتاب مهیج الاحزان نقل شده که تیر بچشم
نازنینش زدند آه آه چه حالتی داشت نه دست داشت که تیر رادور کند نه چشم
داشت که ببیند آیا این تیر را کی بیرون آورد فحمل بعرك وجهه سیناً و
شمالاً شروع کرد صورتش را طرف راست وچپ گردانیدن که شاید از آنحالت از
اسب بزمین قرار گرفت بندای بلند ندا کرد که یا اخا ادرك اخاك برادر
برادرت را دریاب مولای من یابن رسول الله همین آرزو را که شهدای کربلا
داشتند ما گنهکاران آرزو داریم که وقت رفتن ما از دنیا یابن ماحاضر
شوی وبعزرائیل سفارش نمائی که این از گریه کنندگان مست با او مدارا
نما اللهم انی اسئلك الراحة عندالموت والعفو عندالحساب و صلی الله علی
محمد وآله الاطیاب ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم القیامة

مجلس سی ودوم درشرح دعای روز بیست وششم

درثواب او وارد شده‌است که هرکس ایندعا را بخواند در روز
قیامت منادی ندا کند محزون مباش ومترس که گناهان تو آمرزیده شده
چنانچه درنماز شب بیست وهفتم وارد شده است که هرکس چهار رکعت
نماز بگذارد هر دو رکعت بیك سلام در هر رکعتی بعد از حمد سوره
تبارك‌الذی بیده‌الملك را بخواند او و والدین او آمرزیده شوند و هر
گاه نتواند در هر رکعتی بعد از حمد بیست و پنج مرتبه قل‌هوالله احد
بخواند ودعای امروز اینست «اللهم اجعل سعیی فیه مشکوراً و ذنبی فیه
مغفوراً وعملی فیه مقبولا یا اسمع السامعین» این دعاء شریف مشتمل بر
چهارفقره است وبیان فقره اول موقوف ببیان‌این مقدمه است و آن اینست
که آنچه در اخبار وارد شده‌است از ثواب اعمال من‌باب تفضل است‌از
دوجهت یکی اصل‌ثواب دوم ثواب خاص **اما** اصل ثواب **پس** سابقا اشاره
شد که بعد از اینکه شخص عملی‌بجا آورد ودارای شرایط و صحیح باشد
درمقابل نعمتهای بسیار ازحضرت آفریدگار صرف نموده است که این
طاعات مقابلی با آنها ندارد پس استحقاق ثوابی ندارد هرگاه در مقام
انصاف برآید پس اعطاء ثواب محض تفضلست ازجانب خداوند رئوف و
رحیم و اگر گوئی پس حکمت‌قراردادن اعمال‌چیست چه اگر تفضل محض
باشدبایدبدون‌اتیان باعمال داده‌شود میگوئیم‌قراردادن اعمال بجهت آنست
که استحقاق آن تفضل حاصل وقابلیت آن تفضل در آنمحل‌پیدا شود چه
آنتفضل فیضی‌است ازجانب خداوند فیاض جل‌شأنه وشرط آنقابلیت محل
است و این‌عمل مقررشده که بجا آورند آنهارا و قابلیت افاضهٔ آن تفضل
را حاصل نماید **واما** ثواب خاص پس تفضل بودن آن واضح‌است که‌فرض
نمائیم که آنچه بجهت اتیان عمل ثواب آنرا مستحق‌باشد غایت امر این
است که ثوابی بقدرعمل خود مستحق است نه این مثوبات که عقل‌آنها
حیرانست استحقاق داشته‌باشد بعمل‌خود ابدالاباد در بهشت بواسطه قلیل
طاعات درعمر کوتاه دنیا مثلا واردشده‌است درثواب لااله الاالله که‌هرگاه
یکمرتبه اورا بگوید سه هزار حسنه در نامه اعمال او نوشته میشود و
سه‌هزار سیئه ازنامهٔ عمل او محو میشود و سه هزار درجه در بهشت از
برای او بلند می‌شود ووارد شده‌است که کلمه طیبهٔ لااله الاالله دوازده
حرف است وکلمه طیبه محمد رسول‌الله نیز دوازده حرف اینست یکی از
جهات اینکه عدد ائمه بعد ازجناب‌رسول‌ص دوازده‌است‌نه‌زیاده نه کمتر زیرا
که اینها درمقام توحید ونبوتند ودر کلمهٔ توحید ونبوت دوازده است پس
عدد مبین دوازده مقرر شده که عدد مبین و مبین مطابق باشد **مجملا**
مجموع این دو کلمه بیست‌وچهار حرفست و هرگاه کسی‌در شبانه روزی

یکمرتبه این دو کلمه را بگوید دارای عبادات تمام ساعتست **وایضاً** در
حدیث‌دیگر وارد شده است که مجموع این دو کلمه باکلمه طیبه علی ولی‌الله
سی و هفت حرفست هرگاه کسی بگوید بعدد هر حرفی هفتصد حسنه در
نامهٔ عمل او نوشته شود و هفتصد گناه از نامه عمل او محو شود وهفتصد
درجه از برای او در بهشت بلند شو و همچنین در ثواب بسم‌الله‌الرحمن
الرحیم وارد شده است که نوزده حرفست هرگاه کسی بگوید بعدد هر
حرفی چهار هزار حسنه در نامهٔ اعمال او نوشته شود وچهار هزار سیئهٔ
ازنامهٔ اعمال او محو شود وچهار هزار درجه در بهشت از جهت او بلند
شود **و ایضاً** وارد شده است که هرگاه شخصی درلقمه اول غذا بگوید
بسم‌الله و الحمدلله رب‌العالمین تمام گناهان او آمرزیده شود و همچنین
وارد شده است که ازجناب رسول‌الله ص که فرمودند هرگاه یك حج بجا
آورم دوست‌تر دارم از اینکه خانهٔ پر از طلا باشد وهمهٔ اورا در راه
خدا انفاق نمایم ودو رکعت نمازفریضه بهتراست از بیست حج وهرگاه
بجماعت بجا آورد بهتراست ازشصت حج **و همچنین** شخص وقت ارادهٔ
خواب بگوید بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم‌والحمدلله‌رب العالمین درنامهٔ عمل او
صد هزارحسنه وهرگاه یك مرتبه بگوید سبحان‌الله والحمدلله ولااله
الاالله والله اکبر نوشته شود درنامه عمل اوثواب حجی وهرگاه سه مرتبه
سورهٔ توحید را بخواند ثواب ختم قرآنی درنامهٔ اوثبت شود **وهکذا**
ازاین قبیل اخبار واحادیث وارده در مثوبات عمل بسیار است و درباب
هریك ثواب هائی‌وارد شده است که عقول درآنها حیران وسر گردانست
پس واضح شد که اصل ثواب من باب تفضل است وامر باتیان اعمال بجهة
حصول استحقاق تفضلست پس ثمرهٔ اعمال حصول استحقاق تفضلست همین
که‌اینمطلب را فهمیدی پس خواهی‌دانست که این تفضل برخداوند لزومی
ندارد لطفیست هرگاه فرموده است احسانی‌فرموده والااینست که در
فقرهٔ اولی دعای امروزاست «اللهم‌اجعل‌سعیی فیه مشکوراً» یعنی‌خداوندا
بگردان سعی مرا دراینماه یا دراینروز مزد داده شده یعنی اجر ومزدی
که برای اعمال ازفضل خود مقررفرمودهٔ پس عطاکن بمن «وذنبی
فیه مغفوراً» یعنی گناه من‌آمرزیده شده چون اینماه ماهی است که درهر
شب وروزی خدا می‌آمرزد بسیاری از گناهکارا حال داعی طلب می کند
که مرا از آمرزیدگان بفرما و واضح است که اینمعنی خودبخود حاصل
نمیشود بلکه آنکس که طالب اینمرحله است اسبابی که موجب مغفرتست
عمل آورد شاید مغفرت حاصل شود مثل توبه و استغفار و اطعام گرسنه
وافطارصائم ومصافحهٔ بامؤمن که وارد شده‌است هرگاه دونفر مؤمن به
یکدیگر برخوردند و مصافحه نمایند در حال مصافحه صلوات فرستند

گناهان ایشان میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد دروقت خزان ومثل این درحدیث وارد شده هرگاه شخص بعد از فریضه سه مرتبه «استغفرالله الذی لااله الا هوالحی القیوم ذوالجلال والاکرام واتوب الیه» بگوید آمرزیده شود گناهان او اگرچه بسیار باشد **ایضاً وارد شده است** هرگاه کسی بعد از فریضه بخواند سوره توحید را یکمرتبه از جای خود برنخیزد مگر آنکه آمرزیده شود او ووالدین او حقتعالی جمع می فرماید برای او خیر دنیا و آخرت.

همچنین درثواب تسبیح فاطمهٔ زهرا « وارد شده است هرگاه کسی بعد از نمازپیش از آنکه پاهای خود را حرکت دهد تسبیح فاطمهٔ زهراء بگوید وبعد از آن یکمرتبه بگوید لااله الاالله استغفرالله ربی واتوب الیه آمرزیده شود گناهان او اگرچه بسیار باشد واز اینقبیل اموریکه موجب مغفرتست بسیار است در طی اخبار مذکور است **از آنجمله** در تشییع جنازه وارد شده است که اول هدیهٔ که حقتعالی بمؤمن مرحمت میفرماید اینستکه مشایعین اورا میآمرزد ومثل تربیع جنازه که گرفتن چهار گوشهٔ جنازه باشد **که در حدیثی وارد شده که** بهر طرفی بیست وپنج کبیره آمرزیده میشود **در حدیثی وارد شد که** همهٔ گناهان او آمرزیده شود **و از آنجمله است** اینـدعارا درشبهای جمعه ده مرتبه خواندن:

«یا دائم الفضل علی البریه یا باسط الیدین بالعطیه یا صاحب المواهب السنیه صل علی محمد وآله خیرالوری سجیه واغفرلنا یا ذاالعلی فی هذه العشیه» که درثواب اووارد شده است هرگاه کسی اینـدعا را ده مرتبه درشبهای جمعه بخواند نوشته شود درنامهٔ عمل او هزار هزار حسنه و محو شود از نامهٔ او هزار هزار سیئه وبلند شود دربهشت برای اوهزار هزار درجه وحقتعالی سه مرتبه برملاء اعلی خطاب فرماید اگرنیامرزم این بنده را پروردگار او نیستم - **از آنجمله است** سورهٔ انا انزلناه دروضو و نماز گذار آن وضو ازنماز بیرون نرود مگر آمرزیده شود **و از آنجمله** زیارت قبور پرنورائمه طاهرین ع که درباب زیارت هریك وعدهٔ آمرزش داده است خصوصاً زیارت قبر جناب ابی عبدالله الحسین ارواحنا له الفداء که زائر آن مغفور است ، خداوند روزی فرماید هرکس بزیارت آن بزرگوار مشرف شود ازخود این بزرگوار روایت شده که فرمود من در شب اول قبر بزیارتش میروم واین ثواب آمرزش نه در خصوص زیارت آن بزرگوار وارد شده است بلکه در باب گریستن در مصائب آن جناب هم وارد شده که هرگاه کسی گریه کند در مصیبت این بزرگوار بقدربال پشه یا بقدریکه اشك بر رخسار او جاری شود حقتعالی میآمرزد گناهان او را اگرچه بقدر کف دریا ها باشد ودراخبار متعدده این ثواب وارد شده

پس حال ما که دسترسی بزیارت آنحضرت نداریم چه خوبست که حال قطره اشکی درمصیبت او از چشم جاری کنیم و یاد نمائیم غریبی وبی کسی وتشنگی و گرسنگی آن سید ابرار را خصوص آن وقتی که عرصه بر آنجناب بقدری تنگ شد که عمر سعد ملعون راطلبید وفرمود (اخیرك فی ثلاث خصال) یکی از سه کار بامن بکن: اول - آنکه مرا واگذارید که عیال خودرا بردارم وبمدینهٔ جد بزرگوارم برگردم که بلکه عیالاتم از نامحرمان محفوظ مانند - آنملعون قبول نکرد.

دوم - آنکه یکجرعهٔ آب بلب خشك من برساند که جگرم از عطش میسوزد آنراقبول نکرد.

سوم - اگر غیر جگرم از داغ جوانان سوخته است و کمرم از مرگ برادران خمیده لبم تشنه و شکم گرسنه شب را خواب نرفته از صبح تا بحال دراین آفتاب گرم بسیار ازخیمگاه بقتلگاه و بعکس رفت وآمد کرده ام حال دیگر طاقتم طاق شده است قرار بدهید یك نفر یك نفر به جنگ من آیند:

شماصد هزارید ومن یك تنم	ز بی یاوری خویش درشیونم

آنملعون این عرض راقبول نکرد واوفا نکرد وبعد از اینکه جمعی از ایشان بدست آن سید جوانان کشته شدند یکدفعه ازچهار طرف آمدند

در آنـدم بشهزادهٔ جنگجو	بلا حمله ور گشت ازچهارسو
یکی نیزه میزد بپهلوی او	یکی تیغ خنجر ببازوی او

تااینکه کار از دست آن بزرگوار را گرفت وروی خاك افتاد آه آه یکی نبود که سراورا بدامن گیرد یکی نبود آب بروی او بپاشد یکی نبود سایه بان ازبرای او فراهم آورد یکی نبود که آنحضرت وصیت خود را باو بنماید **مولای من چقدر غریب بودی** یابن رسول الله «روحی لك الفداء اشفع لی عندالله لقضاء حوائجی بحق جدك و ابیك و امك واخیك و امهاتك وبنیك» - **مجملا** کسیکه طالب مغفرت وآمرزش است باید در مقام اتیان باسباب آن از آنچه ذکر شده وغیر آن برآید بلکه یکی از آنها مقبول شود وموجب مغفرت او گردد زیراکه شخص نمیداند کدام عمل مقبولست وچه عملی مقبول نیست زیرا درهریك از اعمال شرائطی هست که صحت آن موکول بتحقق آن شرائطست و آن معلوم نیست بلکه غالب اینستکه معلومست دارای شرائط نیست چه مثلا یکی ازشرائط نماز که یکی ازاعمالست طهارت ازحدث وخبثاست وطهارت ازحدث وضو وغسل وتیمم است وهریك راشرائط بسیاراست که غالب ناس ازآنها غافلند بلکه بسیاری ازآنها محل خلافست وباید لامحاله شخص درآنها یاتقلید کند یامجتهد باشد و هیچکدام حاصل نیست مثلا در وضوء معتبر استکه مسح بآب خارج نباشد و مکرر

دیده‌ایم که شخص میخواهد سرخزینه وضو بسازد بعداز اینکه ازوضوء فارغ‌میشود یکدست‌را روی سکوی لب خزینه می‌گذارد و با دست دیگر مسح سر و پای راست را می کند بعد با دستی که تری سکو به آن رسیده است مسح پای چپ اورا میکند **واین‌وضوء** بالاجماع باطل است بلی محل‌خلافست که آیا مسح باید برطوبت کف دست باشد یاباب وضوء مشهور اولست و بنا براین هرگاه بعداز فراغ از وضوء دست را بمالد صورت یاجای دیگر ازمواضع وضوء و رطوبت بردارد با وجود آنکه در دست رطوبت وضوء بوده است و از آن دست که بجای دیگرمالیده است مسح کند این وضوء باطلست واز اینجهة است که هرگاه بعد از فراغ ازوضوء ازصورت آب بچکد کف دست از این آب صورت که به آنجا چکیده است مسح نکند بلکه از کف دست غیراز محل مسح کند بااینکه هرسه محل را بابك کف دست اگرچه دست دیگر باشد مسح کند و همچنین غالب اینستکه درپاها اول مسح می کند وبعد دو مرتبه مسح میکند وابنمرتبه دوم اگردرمرتبه اول علم حاصل نمود بصحت‌مسح ودومرتبه مسح میکند که بدعت است هرگاه بقصد شرعیت باشد واگر علم حاصل نکند یابدمسح را دو دفعه بعمل آورد ولی باید رطوبت‌دست بر آن رطوبت که در محل است غالب شود وهرگاه غالب نمیشود بخشکاند محل‌مسح‌را.

و از جمله چیزهائیکه اغلب از آن غافلند وضوء وغسل جبیره است که تابك موضع زخم یا دمل یاشکستگی پیدا کرد تیمم می کند مثل اینکه فصد یا حجامت کرده است خود بخود تیمم می کند غافل که حال تکلیف تیمم نیست وبلکه جبیره است‌خواه وضوء باشد باغسل‌وجبیره را احکامی است بسیار ومحل اشکالست وهم محل خلاف مثل اینکه زخم روی‌آن باز باشد و نتواند اورا شستشو ومسح نمود حال آیا اکتفا کند باطراف آن ویاچیز پاکی روی آن بگذارد وآنرامسح نماید؛ بعضی باول قائلند وبعضی‌بثانی واقوی بنظراولست‌و بالجمله مسائل جبیره بسیاراست و محل خلاف و غالب ناس جاهل وغافل و این یك جزئی‌است ازمسائل وضوء.

پس خود انصاف بده کجا میتوان مطمئن شد که عملی از اعمال ما دارای شرائط است وحال اینکه این ها بسته بشرائط ظاهریه است اما موانع باطنیه قبول اعمال پس واضحست که کم کسی استکه عملی ازاو صادر شود درحالیکه خالی باشد از رذائل صفات که هریك مانع قویکانه برای عدم قبول کامل‌طاعات و چون دانستی که اعمال لایق نیستکه قبول

شوند جز اینکه حقتعالی از فضل و کرم خود قبول فرماید اینست که در فقرهٔ دعا طلب شده که خداوندا بگردان عمل مرا مقبول باین که واقع شود و دارای شرائط شایستهٔ قبول باشد یا این که ازفضل خود قبول فرماید و همین که حقتعالی قبول فرمود عمل را لامحاله جزا میدهد و جزائیکه خدا عطا می فرماید بزرگست **چنانچه دربعضی اخبار** گویا وارد است که هرگاه کسی در مدت عمر خود یك‌حسنه بجا آورد که قبول درگاه حق باشد بهمان یك حسنه او را داخل بهشت نماید و از تتبع در اخبار متفرقه و حکایات منقوله این مطلب مستفاد میشود.

دربعضی از کتب نقل‌شده که شخصی‌بود ازاهل‌عصیان و طغیان گذشت دربیابانی دید سگی بر سر چاهی ایستاده و تشنه است و آب در چاه‌است ودهن اوبآب نمیرسد این‌شخص آمد ولباس‌خودرا کند وبرسمانی بست و بچاه‌انداخت بالا کشید وفشود آب‌را برای‌آنسگ وآنراسیراب کرد بعداز چندی از دنیا رفت اورا درخواب دیدند در مکان خوبی از سبب پرسیدند؛ گفت حقتعالی از من عفو فرمود بجهة سیراب نمودن آنسگ **درباب امیراسمعیل سامانی مذکور است** وقتی عالمی بدیدن اوآمد وتاعقب قدم اورا مشایعت نمود شب در خواب دید جناب رسولخدا را ص که فرمودند بواسطهٔ آن هفت‌قدم که مشایعت آن مرد عالم نمودی حق تعالی تقدیر فرمود که هفتاد ولد تو در مدت هفتاد سال در ترکستان و ماوراء النهر سلطنت‌نمایند **وحدیث آنشخص گنهکار** مشهور است که در صحرای محشر او را میآورند و نامهٔ عمل اورا بدست او میدهند می‌بیند که مثل نامهٔ عمل من سیاهست خود راه جهنم پیش گرفته میرود خطاب میرسد ترا نزد ما اماتنی است دانهٔ جواهری باو داده میشود که ببرد نزد انبیا قیمت کنند وآن دانه قطره اشکی است که درمصیبت‌جناب ابی‌عبدالله ع ریخته است وانبیاء اظهار جهل از قیمت‌آن می‌نمایند تااینکه جناب سیدالشهداء ع مقوم میشود وعرض‌میکند خداوندا قیمت او آمرزش او ووالدین اوست وهمچنین **درمصابیح‌القلوب‌ذکر کرده‌است**حدیثیکه ماحصل مضمون آن اینست: بنده را بموقف حساب میآورند که نامهٔ عمل اوسیاه است اوهم راه‌جهنم گرفته میرود که خطاب میرسد ترا نزدما اماتنی است که بدان واسطه ترا آمرزیدیم.

عرض‌میکند چه اماتنی است خطاب میشود شبی از پهلو بپهلو گردیدی ونکبیری گفتی و آن‌قبول‌شد ودرنامهٔ عمل تو ثبت شده ومابدان واسطه ترا عفو نمودیم مجملا عمل همین که قبول شد جزای اوبسیار

است ولیکن عمل مقبول معلوم نیست که کدام است **لهذا** باید بنده حسب المقدور عمل خیر بجا آورد تا یکی از آن ها قبول و موجب نجات شود زیرا حق تعالی نسبت ببندگان خود در مقام تفضل است بجزئی عمل از ایشان عفو می فرماید **پس** بدا بحال بندهٔ که باوجود این عفو نوعی نکند که مولایش را از خود راضی نماید ـ بخواهی فضل خداوند را بفهمی ملاحظه نما ببین هر پدر مهربانی همینکه فرزند او در مقام اصرار در مخالفت و عصیان برآید اورا متضح واز خانه بیرون می نماید و از احسان خود منع میفرماید اما خداوند کریم این همه خطاها وعصیانها که از بندگان خود صادر میشود معذالك احسانهای پی‌درپی بایشان میفرماید بلکه دیگران را هم نهی فرموده از اظهار وافشاء عیوب ایشان واز معاصی کبیره مقرر داشته غیبت وافشاء عیب را و در زنا و امثال آن چهار شاهد عادل مقرر

در روزی دادن خدا:

آن یکی زاهد شنید از مصطفی که یقین آید بجان رزق از خدا
گر تو خواهی ور نخواهی رزق تو پیش تو آید دوان از عشق تو
از برای امتحان این مرد رفت در بیابان نزد کوهی خفت تفت
که ببینم رزق چون آید بمن تا قوی گردد مرا در رزق ظن
کاروانی راه گم کرده کشید سوی کوه آن ممتحن را خفته دید
گفت اینمرد اینطرف چون ست عور در بیابان از ره واز شهر دور
ای عجب مرده است یا زنده است او می نترسد هیچ از گرگ و عدو
آمدند و دست بر وی میزدند قاصداً چیزی نگفت آن ارجمند
هم نجنبید و نجنبانید سر وانکرد از امتحان هیچ او بصر
پس بگفتند این ضعیف بی مراد از مجاعت سکته اندر وی فتاد
نان بیاوردند و دیگی پر طعام تا بداند صدق آن میعاد مرد
پس بقاصد مرد دندان سخت کرد تا بداند صدق آن میعاد مرد
رحمشان آمد که این بس بینواست وز مجاعت هالك مرگ و فناست
کارد آوردند و قوم اشتافتند بسته دندان هاش را بشکافتند
ریختند اندر دهانش شوربا میفشردند اندر آن نان پاره ها
گفت ای دل گرچه خود تن میزنی راز میدانی و یاری می کنی
گفت دل دانم بقاصد می کنم رازق است الله بر جان و تنم
امتحان زین بیشتر خود چون بود رزق سوی صابران خود میرود
را بدانی وز توکل نگذری حرص آوردن چه باشد از غری
بعد از آن بگشاد آن مسکین دهن گفت کردم امتحان رزق من
هرچه گفته است آن رسول پاك جیب هست حق و نیست در وی شك و ریب

داشته که اگر کمتر باشد نسبت دهنده را حد بزنند **در وصیت های حضرت موسی است** که حقتعالی فرمود بگو بقوم خود که حفظ نمایند وصیت مرا در چهار چیز : اول ـ این که تا خداوندی من باقیست امید بغیر من نداشته باشید دوم ـ تا خزانه های من تمام نشده است غصهٔ روزی نخورید ـ سوم ـ تا شیطان نمرده است از مکر او ایمن نباشید چهارم ـ تا از عیب خود مطمئن نشوید بعیوب دیگران نظر نکنید ـ یکی از حکمت های اینکه عذاب را در عالم برزخ در قالب مثال مقرر داشته ستر بندگان است **بلی** بعضی از اوقات که بنده طغیان وعصیان می نماید که از قابلیت ستر عیب می افتد در اینحال پرده از کار او برداشته میشود

چون غالب ماها در معصیت اصرار داریم لذا در فقرهٔ دعای امروز است **وعیبی فیه مستوراً** خداوندا بگردان عیبمارا از گناهان ظاهره وصفات رذیلهٔ باطنه وعیبهای عرفیه پوشیده شده که اگر من از قابلیت مستوریت افتاده‌ام تو از رحمت بطلب من وسؤال من باز عیوب مرا مستور فرما ومگذار رسوا شوم یا توفیق ده مرا کاری کنم که مستحق ستر عیب شوم **چنانچه در زمان رسول خدا ص** شخصی بود شارب الخمر شیشهٔ شرابی بدست داشت میرفت وبرخورد بجناب رسول ص دید حال متضح میشود در قلب تائب شد که حقتعالی اورا رسوا نفرماید بخدمت آنجناب مشرف شد فرمود چیست در شیشه ؛ عرضکرد سرکه است ؛ فرمود ببینم ، دید سرکه است ـ بتوبهٔ او حقتعالی شرابرا منقلب بسرکه کرد **البته حکایت نمام را که در بنی اسرائیل بود** شنیده‌اید که بعد از اینکه منع استجابت دعا شد بجهت وجود او موسی عرضکرد پروردگارا بفرما کیست تا او را بیرون نمایم خطاب رسید من پردهٔ بندهٔ خود را پاره ننمایم ـ **از اینجهت بود که** جناب رسول ص با وجود این که میدانست کفر ابابکر و عمر و امثال ایشانرا در عالم ظاهر متضح نفرمود

واز این باب بود که وقتی اسماء ملعونه جناب امام حسن ع را زهر خورانید هرچه امام حسین اصرار کرد که ای برادر کی با تو این معامله کرده ؛ آن جناب نفرمود ولی اورا در خلوت طلبیدند و گویا باو فرمودا : من با تو چه کرده بودم که با من چنین کردی و اطفال مرا یتیم کردی که آیا تراحیف از جوانی من نیامد که مرا شهید کردی ولی بدان که بمراد خود نخواهی رسید و همان نحو هم شد **در کتاب تحفة المجالس روایت کرده است** که بعد از این که جناب امام حسن را شهید کرد آن ملعونه را بردند بنزد معویه ملعون باو گفت ای ملعونه تو با فرزند رسولخدا و مصاحب دیرینهٔ خود با آن صباحت وجه وحسن صورت و نیکی سیرت چکردی که با پسر

من یزید بکش ؛ آن ملعونه چون از این مرحله مأیوس شد سه روز وسه
شب متصل میگریست وطعام نخورد وخواب نرفت
معویهٔ ملعون گفت او را بردند بیرون شهر و امر کرد گیسوان
اورا بدم اسب بستند و دوانیدند اعضای او را قطعه قطعه کردند تا بدرک
اسفل وارد شد **پس** ببین چگونه بمکافات خود رسید **و الحق** این ملعونه
خیلی ظلم کرد زیرا امام حسن ع درحلم و حسن صورت و وجاهت و زهد
وعبادت و سایرصفات حسنه یگانهٔ دهر بود و علاوه بسیار با عیال خود
نیکو رفتار بود ؛ آن جناب وقت رحلت عیال خود را در اطراف خود
جمع وبا یک یک وداع فرمود تا اینکه بام کلثوم فرمودند فرزندم قاسم را
حاضر کن چون قاسم را حاضر کردند او را در بر گرفت و رویش را
بوسید و گریست وگویا بخاطر آورد آنچه را که درروز عاشورا بافرزند
دلبندش میکنند که بهیچ شهیدی از شهدا این ظلم نشد زیرا که هنوز
زنده بود که امام حسین ع برای دفع عمر سعد از او هجوم آورد و باطائفه
ای ازد مشغول جهاد شد وبدن نازنین این طفل پایمال سم ستوران شد
وگویا فریاد میکرد : آهٔ آه عمو استخوانهای بدنم درهم شکسته شد
عزیز من اگرچنانچه پای بربازوی تو گذاشته شود چقدر متألم میشوی
تأمل کن در حال این طفل ۱۳ ساله که بابدن مجروح پا های اسبان بر
بدن نازنینش گذارده شده آیا چه حالتی داشته ؛ **مجملا** جناب امام حسن
دست آنطفل را گرفته بدست امام حسین داد وفرمود من دختر تو فاطمه را
نامزد قاسم و اورا بتو سپردم بایدنظر لطف و شفقت از او دریغ نداری
وچون وقت رسید امانت وکرا بوی سپاری ؛ درآنوقت فغان و زاری از
پردگیان سرادق عصمت برآمد امام حسین ع گریست چون شب شنبه ۲۹
ماه صفرشد حال آنجناب دگرگون شد و دیده برهم نهاده گاهی بهوش
وگاهی بیهوش ، پس از زمانی چشم گشود همگی برادران خود را در
بالین خود جمع دید بنظر حسرت در ایشان نگریست و گریست و فرمود
« استودعکم الله و علیکم السلام » شما را بخدا میسپارم و سلام من بشما
باد ، بادست مبارك اشاره بجانب آسمان کرد و فرمود « بالرفیع الاعلی
وبجد و پدر ملحق شد

عزیز من قلب شیعه ازحالات این امام کباب شد و حال اینکه وقت
رفتن روی فرش و در اطاق بود وبدن مبارکش زخم بسیار نداشت و همهٔ
عیالش اطرافش بودند و با یکیك وداع میکرد **اما جگر شکافته میشود**
وباید ناله کنند برای برادر غریبش که وقت رفتن با بدن پاره پاره بر
روی خاك گرم افتاده با لب تشنه و جگر داغ دیده ازیکطرف فریاد

العطش اطفال وازیك طرف صد هزارنامرد با حربه های بسیار اطرافش
را گرفته ومتصل جراحت بر بدن مبارکش میزدند و در آن حال هرچه
استغاثه میکرد هیچکس بفریاد او نمیرسید **صلی الله علیك یا اباعبدالله**

مجلس سی وسوم - شرح دعای روز بیست وهفتم

اما دعای امروز اینست : **اللهم ارزقنی فیه فضل لیلة القدر و
صیر اموری فیه من العسر الی الیسر واقبل معاذیری وحط عنی الوزر
یا رؤفاً بعباده الصالحین** - **اما شرح دعای امروز** : در مجالس
متعلقه بلیالی قدر دانستی فضیلت شب قدر را بطوریکه مقام اقتضاء داشت
و حاجت باعاده نیست **پس** خوشا حال کسیکه آن را درك کرده باشد و
چون اطمینان بدرك آن نیست لهذا در ابتدای دعای امروز خواسته شده
ازخداوند بالتماس وسئوال که خداوندا روزی کن مرا در اینجاء فضیلت
شب قدر را بلکه اورا درك کرده باشیم یا اینکه خود الی پروردگارا روزی
کن بمن ازفضیلت عظیم واز جمله تفضلات خداوند در حق بندگان خود
این است که از برای غالب اعمال وطاعات بدلی مقرر فرموده **چنانچه**
از برای بسیاری از دواها بدل مقرر داشته است در خواص بسا هست
مریض محتاج میشود بدوائی وآن میسر نمیشود آن بدل باشد که
لامحاله یا خود آن چیز صورت پذیر است یا بدل و همچنین در طاعات
هم همین نحو است چنانچه اسم اعظم را پنهان فرموده و کسی نمیداند
اورا الا کسانی که تعلیم آنها فرموده باشد که میدانند بقدری که خداوند
تعلیم فرموده است **چنانچه** وارد است که بهریك ازانبیاء عددی بخصوص
از حروف آن بایشان عنایت شده و در حق ائمه طاهرین سلام الله علیهم
اجمعین وارد شده است که اسم اعظم هفتاد وسه حرفست وخدا هفتاد ودو
حرف او را بایشان مرحمت کرده است و یکی را تعلیم نکرده است و
احادیث در این باب بسیار است و حدیث مسیب و جناب امام موسی کاظم
مشهور است **مجملا** این اسم اعظم بغیر ایشان مختلف است الا نادری
ولیکن قطع نظر از اینکه اورا مندرج فرموده است دربسیاری ازدعاها
که همین که شخص او را بخواند درك او را کرده است باز بدل هم
مقرر داشته و این هر اسمی ازاسامی حضرت باری جل شأنه که بخواند از
روی خضوع و خشوع و توجه تام بمبداء و انقطاع کلی ازخلق بر آن
مترتب میشود فائده اجابت که بر اسم اعظم مترتب است که بر آن
اسم نیست اسم اعظم را هر گاه شخص بدون توجه هم بخواند ایضا باعث
استجابت دعا است بخلاف اسامی دیگر کههر گاه شخص با توجه یکی از

بجهت او خواسته باشد .

ای عزیز نظر نما بفضل و رأفت خداوند کریم که یکساعت خدمت عیال که فی الحقیقة اصلاح امر خود مینمائی چقدر ثواب بتو عنایت میفرماید که عقول در آنها حیران و سرگردانست و مقصود این است از ذکر این مطالب که خداوند از برای غالب اعمال مقرر داشته است که هرگاه کسی درک آنها را نتواند نماید از ثواب آنها محروم نباشد **واز آنجمله** از برای شب قدر هم بدل مقرر فرموده است که در غایت سهولت است **و از آنجمله** نماز عشا بجا آوردنست مثل کسی است که درک کرده باشد ثواب شب قدر را پس میتوانی که هرشبی را از برای خود شب قدر نمائی باین که نماز عشاء را بجماعت بجا آوری و همچنین در ثواب دعای جوشن کبیر وارد شده است هر کس او را سه مرتبه در شهر رمضان بخواند عطا شود باو ثواب شب قدر واز همه سهل تر خواندن سوره انا انزلناه است **چنانچه** وارد شده است پس مؤمن باید طالب باشد که درک مثوبات خاصه شب قدر را که فی الجمله از ثواب ادراک آن ذکر شد در مجلس سابقه **و از اینجهت** است که در فقره دعای امروزاست **اللهم ارزقني فيه فضل ليلة القدر** یعنی خداوندا روزی کن مرا در این ماه فضیلت شب قدر باینکه یا خود او را درک کرده باشم یا اعمالی که ثواب آنرا دارد بجا آورم یا هردو باشد و چون در شب قدر تقدیر امور میشود **چنانچه** مفصلا سابقاً ذکر شد در فقره ثانیه دعاء است **وصير اموري فيه من العسر الى اليسر** یعنی نقل کن خداوندا امور مرا در این ماه از مشکلی بآسانی زیرا که هر امر مشکلی باراده و فضل تو آسان میشود اگر چه خلق او را نخواهند او را طالب باشند چنانچه البته واقعه حضرت موسی (ع) را شنیدهٔ که بعد از این که مادر او را زائید از ترس گماشتگان فرعون که گردش میکردند وهر طفل ذکوری که متولد میشد میکشتند او را برد و در تنور پنهان نمود خواهر آنزن از واقعه خبر نداشت آمد و در تنور آتش افروخت وشراره آتش بلند شد در آن اثنا گماشتگان فرعون وارد خانه شدند و در اطراف گردیدند و بر سر تنور چون آتش داشت نرفتند بعد از این که آنها رفتند مادر موسی بیتابانه آمد بر سر تنور که بر سر طفل او چه آمده دید موسی با پاره های آتش بازی میکند و اصلا آتش در او اثر نکرده **عزیز من** این مادر بود که بر سر تنور آمد و فرزند خود را صحیح وسالم دید ومسرور شد یکمادر دیگر هم بر سر تنور بر سر فرزند خود آمد

وآن بتول عذراء فاطمه زهراء بود که آمد در خانه خولی **اما** بافرق بسیار آن فرزند صحیح وسالم واین فرزند تن در کربلا پاره پاره و سر و رگهای بریده ومحاسن بر خون خضاب شده برروی خاکستر نهاده آن مظلومه گویا سر را برداشته و بر سینه خود نهاده و گفت نور دیده ترا کشتند و قدر تو را نشناختند و از شرب آب تورا منع کردند نمیدانم این مظلومه چه حالتی در این وقت پیدا کرد با اینکه وقتیکه گیسوان او را شانه کردی می گریستی که مبادا یکشاخ موئی از سر فرزندت کنده شود با این محبت بر توجه گذشت که دیدی سر را از عقب بریده‌اند و سنان نیزه بر حلقوم او گذارده اورا در چنین مقام نا مناسب جای داده‌اند و حال اینکه بر دوش پیغمبر(ص) پرورش یافته بود **مجملا** حیران بود مادر موسی که چگونه تدابیر شد که صندوقی از چوب بساز و اورا در آن پنهان کرده و بینداز اورا در رود نیل ورفت بنزد نجار وسفارش صندوق کرد نجار در مقام استفسار بر آمد که برای چه میخواهی چون زیاد اصرار کرد گفت و اظهار حقیقة حال نمود چون صندوق را ساخت باو داد همراه او از عقب روانه شده خانه او را دانسته نشان کرد وبر گردید که موکلان فرعون را خبر کند زبانش بسته شد پس با سر ودست اشاره کرد و کسی نفهمید که چه میگوید گفتند دیوانه شده است اورا زدند و از پیش خود راندند برگشت چون بمردکان رسید زبانش گشوده شد **باردیگر** رفت باز زبانش بسته و چشمش کورشد باز اورا زدند روانه کردند با خودخیال کرد که این همان مولودمطلوب فرعونست باخود قرار داد که اگر حقتعالی زبان وچشم مرا بمن دهد بوی ایمان آورم حقتعالی عطا فرمود پس آمد در سرای که مادر موسی واینحال را باو گفت واظهار ایمان خود را کرد گویند که مؤمن آل فرعون او ست پس او را مادر موسی در صندوق گذاشته در او را قیر گرفت و بر چوب او قفل زده در رود نیل انداخت وجوئی از رود نیل جدا شده از خانه فرعون میگذشت آن صندوق در آن جوی رفته آسیه زوجه فرعون در قصر خود نشسته چشم او افتاد بر آن صندوق و امر کرد اورا گرفته بنزد آسیه آوردند در را گشودند دیدند کودکی بسیار خوشروی و بسیار محبوب ومحبتی از او در قلب آسیه افتاد در آغوش خود کشید فرعون را دختری بود که مبتلا بناخوشی برص بود وهیچ معالجه از برای او مفید نیفتاد از قضا آبی از دهن موسی جدا شده ریخت بربدن آندختر فوراً بدن او صحیح شده او هم باعث زیادی محبت شده پس او را بنزد فرعون آورده واقعه را باو گفته و گفت باو که این طفل را بقتل نرسان شاید نفعی بما برساند ما اورا بجای فرزند خود برداریم محبتی نیز از موسی درقلب فرعون افتادفرعون

کتاب الله ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم یعنی خود را
عرضه کن بر کتاب و از این دو آیه حال خودرا بفهم که خداوند میفرماید
بدرستی که نیکوکاران هر آینه در نعیم بهشت و بدرستیکه بدکاران در
جحیم اند هرون گفت **و این اعمالنا ؟ قال انما یتقبل الله من المتقین**
یعنی اعمال خیر ما کجاست او گفت خداوند قبول میکند از اهل تقوی
هرون گفت « و این رحمة الله ؟ قال قریب من المحسنین » یعنی رحمت خدا
چه میشود او گفت رحمت خدا نزدیک است بنیکوکاران هرون گفت و این
قرابتنا من رسول الله (ص) قال فلا انساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون یعنی خویشی
ونزدیکی ما برسولخدا چه میشود گفت که خداوند فرموده که در آن روز
هیچ نسبت بکار نمیآید و از نسب نمیپرسند بلکه از عمل میپرسند هرون گفت
« و این شفاعة رسول الله (ص) قال یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن
ورضی له قولا » یعنی کجاست شفاعت رسولخدا گفت که در آنروز نفع
نمیرساند شفاعت آنحضرت مگر بکسی که حقتعالی اذن شفاعت دهد آن
حضرت را و راضی شود که آنحضرت شفاعت کند **قال الک حاجة قال نعم
ان تغفرلی ذنوبی و تدخلنی الجنة** هرون گفت که آیا از برای تو حاجتی
هست گفت بلی حاجت من اینست که بیامرزی مرا و مرا داخل بهشت
کنی **قال لیس هذا بیدی ولکن بلغنا ان علیک دین و نحن نقضیه منک**
هرون گفت این حاجت بدست من نیست ولکن بما رسیده است که بر ذمه تو
قرض هست من اورا ادا نمایم **فقال یاهرون ان الدین لا یقضی بالدین
رد اموال الناس الیهم** یعنی ای هرون قرض ، قرض را ادا نمیکند اگر
راست میگوئی اموال مردم را بایشان رد نما **قال انامر لک برزق یقدر
علیک الی ان تموت** هرون گفت آیا میخواهی امر کنم همه روزه روزی
بتو دهند تا زنده باشی **قال یاهرون نحن عبدان الله تعالی اتری یذکرک
وینسانی** بهلول گفت من و تو دو بنده‌ایم از برای خدا آیا میشود که
مولای من و تو ترا یاد کند و مرا فراموش کند یعنی آنچنان کسی که
بتو روزی میرساند بمن هم میرساند دراین فقرات نظر نما از روی بصیرت
و ببین چگونه سرمشق میدهد از هر جهتی و ثابت میکند که جمیع خیرات
بدست حضرت واجب العطایا است جل شأنه و تقدس اسماؤه پس از او
غافل مشو در همه حالت ملتفت او باش **چنانچه** یعقوب (ع) هنگام مفارقت
از یوسف باو فرمایش داشت که ترا نصیحت میکنم بچهار خصلت **اول**
اینکه **لا تنس الله علی کل حال** یعنی اولا این که خداوند را در هیچ حال
فراموش نکنی **دوم ـ لا تنسانی** یعنی فراموش مکن مرا و این اشاره

است باینکه فرزند نباید والدین را فراموش کند **سوم ـ اذا اشکلت
علیک الامور فاستغن بالله** یعنی هرگاه امور برتو مشکل شد پس طلب
یاری کن از خداوند **چهارم اکثر من قولک حسبنا الله و نعم الوکیل**
یعنی بسیار این ذکر را بگو که حسبنا الله یعنی بس ما را خداوند و
نعم الوکیل و خوب وکیلی است پس توهم این چهار خصلت را شعار خود
نما تا از شدائد وارهی و امور تو اصلاح شود چه هرچه بیشتر متذکر خدا
باشی خداوند هم بتو احسان بیشتر میفرماید و این یکی از جهات زیادتی
مرحمت خداوند در حق چهارده معصوم است که چون ایشان در هرحالی
متذکر حضرت خالق جل شأنه بودند در لیل و نهار ایشان بذکر وی معمور
بودند خداوند هم عنایتهای خاصه در حق ایشان منظور داشت که در حق
دیگران نداشت مگر نشنیده **حکایت** مشهور از سید سجاد ع که وقتی آن
بزرگوار مشغول نماز بودند که جناب امام محمد باقر ع طفل بودند در
چاه افتادند مادر آنبزرگوار صدا بلند کرد یا ابن رسول الله طفل من
در چاه افتاده آنبزرگوار اعتنائی نفرمودند باز استغاثه کرد آنجناب
توجه نکردند مرتبه سوم حالت او منقلب شد و عرض کرد که شما جماعت
بنی هاشم چند سخت است دلهای شما طفل من هلاک شد مرا دریاب باز آن
حضرت متعجل نشد نمازرا با غایت خضوع وخشوع تمام فرمودند و آمدند
بر سر چاه ودست خودرا درچاه کرده آن جناب را گرفته صحیح و سالم
بدست مادر او دادند و فرمود بگیر ای ضعیفه طفل خود را یعنی کسیکه
خدارا نگاه میدارد خداهم نگهدار اوست آه آه نمیدانم که این بزرگواری
که چنین مراقب حق ومواظب اطاعت او بود آیا خداوند چه خواهد کرد
با کسانیکه غل بر گردن این بزرگوار نهادند ودستهای اورا بعقب بسته
شهر بشهر و دیار بدیار گردانیدند از خود این بزرگوار رسیده که بعد از
اینکه خواستند مارا بنزد یزید پلید ببرند و ریسمانی آوردند و مارا
مانند گوسفندان بر آن بستند و بردند ما را بنزد یزید پلید میفرماید **و
کان الحبل علی عنقی و کتف عمتی ام کلثوم** یعنی ریسمان بر گردن من
وشانه عمه ام کلثوم بود آه آه واویلا از اینظلم که بعد از اینکه ایشان را
وارد مجلس یزید نمودند آن بزرگوار فرمودند **اتأذن لی فی الکلام** آیا
اذن میدهی که من سخن بگویم چقدر پیش اهل معرفت مشکل است شنیدن
این فقره که امام زمان از ولدالزنائی اذن میطلبد دراینکه سخن بگوید آن
لعین گفت **قل ولا تقل هجرا** یا علی بگو اما هذیان ولغو مگو آنجناب

گویا فرموده‌اند که این چه‌وقت هذیان گفتن است کسیکه پدر او را بالب تشنه کشته باشند وبرادران اورا سربریده باشند و عمه و خواهران اورا اسیر کرده باشند ودربازارها بگردانند و سربدر و اعمام و خویشان در پیش روی ما باشد علاوه خود علیل و بیمار و دستگیر باشد چه‌حالت هذیان گفتن دارد **یا یزید فما ظنك برسول الله لویرانا علی هذه‌الحالة** ای یزید انصاف بده که اگر پیغمبر زنده میبود و مارا باینحالت میدید چه میکرد هر گاه میدید سری را که بردوش خود پرورده تو اورا در پیش روی خود گذارده ودرطشت طلا نهاده و لبهائی را که مکرر می بوسید و میمکید تو باچوب اورا صدمه میزنی و دختران خود را در پس پرده نشانیده اما دختران رسولرا در مجلس نامحرمان با روی گشاده حاضر نموده ای یزید خود بر روی تخت نشسته اما من علیل بیمار را برروی پا نگاهداشته وباینها قناعت نیکنی متصل زخم زبان بر دلهای ما میزنی ای خدا چه گذشت بر آن جوان داغدیده در آن مجلس شبه اومثی ویهود و حرام زاده همه بر کرسی ها نشسته و آن جناب با آن حالت روی پا ایستاده روحی لك الفداء **یا مولای یااباعبدالله اشفع لی عندالله مقاما محمودا و انه علی کل شیئی قدیر ولاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و لعنة‌الله علی القوم الظالمین ابدالابدین** .

مجلس سی‌وچهارم - درشرح دعای روز بیست وهشتم

درثواب آن وارد استکه هرکس این دعارا بخواند در این روز چنان باشد که طعام داده باشد هرگرسنه و تشنهٔ را و گرامی داشته هر مؤمن و مؤمنه را **چنانچه** در نماز شب بیست و نهم وارد شده است که هرکه در این شب دورکعت نماز بجا آورد و در هر رکعتی حمد یکبار وقل هوالله بیست بار بوده باشد از مرحومان و برده شود نامه عمل او درزیر هفت آسمان ودعای امروز اینست **اللهم وفرحظی فیه من النوافل واکرمنی فیه باحضار المسائل وقرب فیه وسیلتی الیك من بین الوسائل یامن لایشغله الحاح الملحین** بیان این دعای شریف موقوفست بیان این‌مقدمه که تکالیف الهیه درشریعت‌مقدسه برپنج قسم است

واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح **اما** واجب پس آن است که خداوند از بندگان خواسته است بطریق حتم که اذن در ترك آن نداده است مثل نماز یومیه و روزه شهر رمضان و زکوة واجب و امثال آن و حرام ضد آنست که خداوند منع کرده است بندگان را از آن بطریق حتم که اذن در بجا آوردن آن نداده است مثلا شرب خمر و زنا ودروغ و امثال آن و مستحب آنست که خداوند از بندگان خواسته است ولی اذن درترك آن داده مثل نوافل شب و روز و تعقیب نماز و احترام مؤمن و امثال آن و مکروه آنست که خداوند منع فرموده است ولیکن اذن هم داده است دربجا آوردن مثل نماز در حمام و ریش ایستاده شاشه کردن و وقاع ایستاده کردن و امثال آن ومباح آنست که خدا بندگان را مختار فرموده است در مرتکب شدن ونشدن آن مثل نان گندم خوردن و چای خوردن و شربت قند و سکنجبین و نحو آن بدون حاجت خوردن وهکذا شبهه نیست که واجب را باید بجاآورد و حرام را باید ترك نمود **و چنانچه** شبهه نیست دراینکه اهتمام درآیان بواجبات وترك محرمات زیاده است از اتیان بمستحبات و ترك مکروهات ولیکن آنچه عقل ونقل حکم بآن میکند اینست که قرب از برای بنده از اتیان بمستحبات بیشتر حاصل میشود باین معنی که بعد از اتیان بواجبات هرگاه بنده بخواهد تحصیل قرب بحضرت حق جل شانه حاصل بنماید باید که اتیان بمستحبات بسیار نماید چه واضح است که رعیت هرگاه اقتصار کند از برای سلطان بهمان مالیت مقرر قربی چندان از برای بناه او نزد سلطان حاصل نمی شود زیرا که او می خواهد و بسا ترك و مسامحه از برای او عقوبت مقرر است **اما** هرگاه اقتصار به مالیت نماید و ازبرای سلطان تحفه وهدایا ببرد آن وقت از برای او قرب حاصل میشود و مقاصد او را صورت میدهد چنانچه میبینی که اشخاصیکه از سلاطین و بزرگان توقع تخفیفات تیولات و وظائف دارند هرگاه همان مالیت مقرر داشته برده اظهار توقع خود را نمایند کم است که صورت بگیرد بلکه هرگاه تعارفی وهدیه اکبر ند غالباً مقصود ایشان صورت میگیرد واین شاهد عقلیست و **در حدیث قدسی** است که «**لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل**» یعنی همیشه بوده است که بنده تقرب میجسته است بمن بنوافل و مستحبات و ازجاع اینمطلب خوب واضح میشود بیان این مقدمه نامه متعلقه باصول دین و این مقدمه است که آیا انبیاء و ائمه که معصوم بودند آیا میتوانستند که معصیت بکنند ولیکن نمیکردند و یا نتوانستند که معصیت بکنند یعنی

را گمان اینکه ایشان نمیتوانستند که معصیت بکنند زیرا که معصیت فرع
وجود مقتضی است در ایشان و آن مقتضی در که ایشان نبود زیرا که
مقتضی معصیت چهار چیز است
اول نفس اماره و آن در ایشان مقهور غلبه علم و عقل است
دوم طینت سجین است و آن در ایشان بنص قرآن نیست و طینت ایشان
علیین محض است
سوم استیلای شیطان و اعوان او است و آن هم در ایشان نیست
بنص کتاب زیرا که ایشان بنده خالصند و درچندین موضع قرآن مذکور
است که شیطان را تسلط بر بندگان خالص خداوند نیست
چهارم اجتناب از همنشین بد و نحو آن و شبهه نیست که مجالست
اشرار و نحو آن بر ایشان مؤثر نیست زیرا که نفوس ایشان اقوی
از دیگران است پس اگر از ایشان در دیگران اثر نکند از دیگران در
ایشان البته اثر نمیکند پس هرگاه هر یك از اموری که مقتضی معصیتند در ایشان
نباشد چگونه از ایشان معصیت صادر میشود و باین ملاحظه بعضی را چنان گمان شده
که اگر بخواهند عصیان کنند نمیتوانند ولکن این خیال باطلست زیرا واضح
و ظاهر است که هرگاه ایشان مجبور بر طاعت باشند هیچ فضیلت و برتری
بر دیگران ندارند بلکه غیر ایشان هرگاه اطاعت نماید از ایشان بهتر است
زیرا که میتوانست که اطاعت نکند پس او از ایشان بهتر است **عزیز من**
حکمت قرار دادن اختیار اینست که بندگان اطاعت را باختیار بجا آورند تا مستحق
ثواب و احسان شوند و هرگاه اختیار مقرر نشده و بندگان مجبور بر اطاعت
خلق شده بودند هر آینه بارتکاب طاعات واستحقاق ثوابی نداشتند و شبهه
نیست در اینکه اجر انبیاء از همه کس بیشتر است و مقام ایشان از همه
کس بالاتر و احسان خداوند در حق ایشان از همه کس زیادتر است و همین
شهادت میدهد که آنچه از ایشان صادر شده از طاعات و عبادات و ترك
سیئات باختیار بوده است نه باکراه و اجبار اما نبودن مقتضی عصیان در
ایشان بواسطه این شبهه که ذکر شد پس درست نیست زیرا خلق فرمود خداوند
ارواح ایشان را مختار همان مقتضی طاعت و عصیان هر دو هست زیرا چون
مختار است لازمه اختیار اینست که هم میتواند عصیان کند و هم میتواند طاعت
و این مطلب واضحست بلی غایت امر اینست که چون ایشان را خداوند
جل شأنه مکلف فرمود بتکالیفی که بر دیگران مقرر نداشته مثل نبوت و
ولایت و امامت و آنچه لازمه این مناصب عظیمه است باید مؤنهٔ طاعت در

ایشان را هم زیاده از دیگران مقرر داشته باشد چنانکه تکلیف بایشان را هم
زیاده از دیگران مقرر داشته است و آن زیادتی مؤنه اینستکه این چهار
چیز را بایشان عنایت داشته که بدان سجیه و تسلط شیطان و مغلوب بودن
نفس اماره و تقویت نفوس ایشان بر دیگران باشد و اینها هیچکدام باعث
جبر و بیرون رفتن روح از آنها نمیشود بلکه غایت امر اینست که همین
ایشان در طاعت زیاده از دیگران است بجهت زیادتی تکلیف ایشان و این
مطلب خوب واضح میشود در عالم ضدیت بملاحظه شیطان و حرامزاده و
نحو آن چه واضح است که ایشان مختارند بواسطه اینکه اصل روح او
است و آن فاعل مختار است منتهای امر اینستکه حرامزادگی و خلقت شیطان
یك مقتضی است از برای معصیت نه اینکه مجبور نماید بر عصیان چنانکه
همنشین خوب و بد که هیچکدام باعث خروج از اختیار نیستند بلکه مقتضی
هستند بر اطاعت معصیت و این مطلب را خوب بفهم که دقیق است و حقیقت
اورا باین بیان واضح کسی نکرده است مقصود از بیان این مطلب این
بود که کمال در این است که شخص بتواند طاعت را ترك نماید و معذلك
بجا آورد والا هرگاه نتواند کمال ندارد و از این جهت استکه از جمله
فضائل جناب خامس آل عبا گفتهاند لکن سحراق بوا ابن استکه در
بعضی از کتب مذکور است که روز عاشوراء نامه از آسمان در پیش روی آن
بزرگوار افتاد که در آن نوشته بود **یاحسین ماحتمنا علیك الموت** مضمون
آن این است یا نقل بمعنی یا حسین ما بر تو حتم نکردیم موت را بلکه
اگر بخواهی ترا به دشمنان غلبه میدهیم و سلطنت را از برای تو مقرر
میداریم و دشمنان ترا ذلیل مینمائیم آن بزرگوار نامه را بالا انداخته که
وانی لسئمت الحیوة بعد الاحبة والاولاد وانی لوددت ان اقتل
سبعین مرة فی سبیل الله یعنی دل من از زندگانی بتنك آمده و خوش
ندارم زندگی بعد از دوستان و اولادها را هر آینه دوست میدارم که
هفتاد مرتبه کشته شوم در راه خدا **عزیز من** این کمال است نه اینکه
نتواند غیر آنچه کرده بنماید کمال این استکه باختیار جوان هیجده ساله
را روانه میدان کارزار نماید و بفرماید برو نور دیده که من هم از عقب
میرسم کمال این است که باختیار طفل شیرخوار را بردارد بمیدان آورد
تا حلقوم او مورد تیر شود **عزیز من** کمال این است عیال خود را
از مدینه بردارد و بجهت اسیر شدن بکربلا بیاورد کمال این استکه با قدرت
بر هلاکت دشمن بهر نحویکه بخواهد راضی شود سر او را بر سر نیزه نصب
نمایند و او را در شهرها و بازارها و مجلس ها بگردانند چوب جفا
بر لبان او بزنند و معذلك صبر نماید عیال او را در مجلس نا محرمان

خود پرورده بود زخم بسیار براوزدند و اورا بروی خاک صحرا بینداختند وسری را که از پستان مادرش شیر خورده اورا مکرر بوسیده در مجالس متعدده بچوب جفا خسته نماید آه آه واویلا آیا اذیت بفاطمه نبود که زینب را که در وقت وصیت عرضکرد یا علی من در طفولیت بمادر شدم دختر همینکه مادر او از دنیا میرود دلشکسته میشود یاعلی بعد از من دختران مرا تسلی ده ومگذار که غبار غمی بردل آنها بنشیند یا اینکه دل آنها شکسته شود دنیا اف برتو باد همین دختران را بر شتر سوار کردند ودر بازارها و دربابانها گردانیدند بلکه از فاطمه دختر ابیعبدالله روایت شده است که عصر روز عاشورا آنوقتی که من بیهوش افتاده بودم بجهت پاره کردن گوشواره عمه ام ببالین من آمد نظر کردم دیدم که (اسود جسمها) شاید ترجمه آن این باشد که بدن آن مظلومه از بسیاری صدمه سیاه شده یعنی از بس تازیانه بربدن اوزده بودند سیاه شده بود آیا چه گذشت براین مظلومه که داغ شش برادر دیده و داغ دوفرزند دیده چندین فرزند برادر مثل قاسم که یادگار برادرش جناب امام حسن بود و مثل علی اکبر که شبیه ترین خلق بود برسول الله ومعذلك میدید حال این اطفال را که مثل بید میلرزیدند و از دشمنان تازیانه میخوردند و معذلك که در کتاب لسان الواعظین آورده که این مظلومه وارد قتلگاه شد و نظر بر آن کشته گان افکند رفت بکناری و دست بآسمان بلند کرد که خداوندا این قتیل قربانی را از آل محمد قبول فرما چه مقام بلندی داشت آن مظلومهٔ روحی لها الفداء مقصود از ذکر این واقعه دوچیز بود **اول** اینکه واضح شود که جهل وحماقت چه میکند ولی ظاهر است که عمر میدانست که اینکار کار اوبست ولی شقاوت وخباثت ذات نمیگذارد که اعتراف نماید **دوم** اینکه واضح شود که آن مرد بیچاره اولا بجهة جهل که نمیدانست بکه توسل جست رفت نزد عمر و ندامت حاصل نمود و بعد متوسل باهل آن شد وبمراد خود رسید و از اینجا واضح شد که نجات از شدائد دنیویه و اخرویه بتوسل بمحمد و آل محمد است و ایشانند وسیله نجات خلق دردنیا و عقبی و هر کس بایشان التجا آورد فرج برای او حاصل شود **چنانچه** در کتب مناقب مذکور است که روزی جناب امیر در کوفه بمجلس قضا نشسته بودند که جوانی فریاد برآورد و میگفت پناه میبرم بخدا و بتو یا امیرالمؤمنین آنجناب مستفسر شدند که چه واقعه است عرضکرد که منم فلان پسر فلان پدرم باقومی بسفر دریا رفت و مال بسیاری داشت وقوم باز آمدند از ایشان احوال پدرم پرسیدم گفتند از دنیا رحلت کرده گفتم مال او چه شد گفتند وی مالی نداشت ومرا مظنه است که ایشان

پدرم را کشته باشند و مال او را متصرف شده اند پس پناه بتو آورده ام که حق مرا از ایشان بخواهی جناب امیر فرمودند که ساکت باش که بحق پسر عم رسول خدا که دراین قضیه حکمی کنم که هر که بشنود در تعجب مانده و خدا بآن راضی باشد وحق بمستحق رسد انشاءالله تعالی پس فرمود تاآن قوم را حاضر کردند ایشان هفت نفر بودند با ایشان فرمایش فرمود که من میدانم که شما با پدر این غلام چه کرده اید اگر شمارا گمان آنکه من نمیدانم پس من از جاهلان میباشم آنگاه فرمود تا آنکه ایشان را از یکدیگر جدا کردند و کسی برایشان موکل کرد و فرمود تا یکی از ایشان را آوردند و کاتب خود را فرمودند که هر کدام هرچه میگویند بنویس پس فرمود واقعه پدر این جوان چیست گفت پدرش با ما بسفر دریا آمد ووفات کرد وی را بفلان شهر بردیم و دفن کردیم ووی را هیچ مالی نیافتیم و کاتب گفته او را نوشت و او را درموضعی تنها نشانیدند و دیگری را طلبیدند و از وی پرسیدند گفت پدرش باما بسفر دریا آمد در کشتی وفات کرد و ما او را کفن نموده بر او نماز کردیم و او را در دریا انداختیم وبا او هیچ مالی نبود پرسید بیماریش چه بود گفت بیماری وبرا کی کرد واو را کی شست ووی را کی نماز کرد گفت و کاتب نوشت و او را جای دیگر نشانیدند و سومی را طلبیدند واز او پرسیدند گفت پدرش باما بسفر آمد و بدریا خواستیم که در دریا نشینیم درشهر بیمار شد ووفات کرد امیر آن شهر همه مال او را برد کاتب گفته او را نوشت و او را در محل دیگر نشانید چهارمی را طلبید وازاو مستفسر شدند او گفت پدر او با ما بسفر آمد و بدریا نشستیم چون بفلان شهر رسیدیم که مقصود ما بود آنچه خواستیم وخریدیم واو نیز بخرید آنچه خواست فیمابین ما اختلاف حاصل شد واز ما جدا شد ودر کشتی دیگر غیر کشتی ما نشست و ما شنیدیم که آن کشتی غرق شد وما را از حال وی خبری نیست کاتب گفته اورا باز نوشت و درروایت دیگران چهارم اعتراف کرد بموعظه آنجناب و گفت که ما اورا کشتیم ومالش را درفلان موضع دفن کردیم و باقی هم یکیک اعتراف کردند وفرمودند تا مالرا حاضر کردند و بپسر مقتول دادند و پسر گفت که میخواهم حکم فیما بین ما وایشان در روز جزا نزد خداوند شود آن جناب آنها را قصاص نکردند پس این کوا عرض کرد که قضیه را از کجا دانستی فرمود وای برتو از داود پیغمبر عرضکرد که چگونه بود حکم او فرمود که داود در بعضی کوچه ها میگردید جماعتی از اطفال را دید بازی میکردند و کودکی درمیان ایشان بود وایشان اورا مات الدین میخواندند داود از نام او تعجب کرد و کودك را طلبیده فرمود این نام را کی به

اورا برسر نیزه کسی خاطر ندارد کرده باشند اما این بزرگوار سر او را
برسر نیزه زدند دور کوچه‌ها و شهرها و بازارها گردانیدند فقرهٔ دیگر
بگویم آتش زند دلهارا ، گوسفند را تأمل می کنند جان که داد آنوقت
پوست او را می کنند اما ابیعبدالله ع را بعد از بریدن سر بلافاصله لباس
های مبارکش را از بدن نازنینش بیرون کردند حتی پیراهن سوراخ سوراخ
را که باخون بدن نازنین او خشکیده بود آن پیرهن را هم بیرون آوردند
**و صلی الله علیك یا ابا عبدالله روحی لك الفداء لعنة الله
علی القوم الظالمین**

مجلس سی و پنجم - در شرح دعای روز بیست و نهم

درثواب آن وارد است که هر کس این دعا را بخواند عطا فرماید
خدایتعالی در بهشت هزار هزار قصر از طلا و نقره و زبرجد و مروارید
چنانچه درنماز اینشب وارد شده است که هر کس دراینشب دو رکعت نماز
کند ودرهر رکعتی بعد ازحمد بیست مرتبه بخواند سوره قل هوالله احد را
از مرحومات باشد برده شود نامه عمل او در زیر هفت آسمان و دعا این
است **اللهم غشنی فیه بالرحمة و ارزقنی فیه التوفیق و العصمة
وطهر فیه قلبی من غیاهب التهمة یا رحیماً بعباده المؤمنین** - فقره
اول اینست که خداوندا مغشوش فرما مرا دراینماه برحمت ومغشوش فرما
یعنی مخلوط ساز درمن رحمت را و این چند احتمال دارد یکی اینست که
مخلوط ساز مرا دراینماه برحمت خود یعنی رحمت خودرا شامل احوال من ساز
که آمرزیده شوم **احتمال دوم** اینستکه مخلوط ساز بمن دراینماه رحم
را بدیگران **بنابر** احتمال اول واضحست که کسیکه طالب باشد رحمت الهی
شامل حال اوشود باید نوعی کند که قابل این مرحله باشد وآن باستکمال
ایمانست **وازجمله** اسباب استکمال ایمان عمل نمودن باین حدیث شریف
است که **درحدیث** معتبر ازحضرت صادق ع رسیده ودر کتب معتبر مانند
وسائل و عین الحیوة مذکوراست که آنجناب فرمودند که پدرم میگفت که
چهار چیزاست که درهر که بوده باشد ایمان او کامل است اگر چه گناه او
را از سرتاپا فرو گرفته باشد **اول** از آن چهار صفت کلامیست که در سخن
گفتن راستی را شعار خود نماید و بداند که دروغ مایه بی اعتباری است
و همیشه ترسناك استکه مبادا کذب او واضح شود و رسوا شود و باعث
سیاه روئی است در دو دنیا علاوه بر اینها ازجمله گناهانست بلکه بسیاری
اورا کبیره میدانند از جناب رسول ص رسیده که فرمودند هرگاه مؤمنی
بدون عذر شرعی دروغ گوید هفتاد فرشته او را لعنت کنند و از دل او

عفن و گندی بلند شود تا عرش رسد وخدایتعالی بسبب آندروغ گناه هفتاد
زنا بر او مینویسد که آسانترین آنها زنائی باشد که با مادر خود کرده
باشد ومردم گمان میکنند که بدروغ وسعت در معاش پیدا شود و حال
اینکه همین بزرگوار فرمودند که دروغ روزی را کم میکند وفرمودند که
دیدم مردی نزد من آمد و گفت برخیز برخاستم و با او روانه شدم تا
رسیدم بدونفری که یکی نشسته بود ودیگری ایستاده بود و در دست او
قلابی بود از آهن اورا فرومیبرد یك طرف سر او و همینکه تا شانه
او میرسید بعد ازآن بیرون میآورد ودرطرف دیگر فرو میبرد گفت این
چکاراست گفت اینمرد که نشسته مردیست دروغگو که باین عذاب میشود
در قبر تا روز قیامت **وایضاً** این بزرگوار فرمودند که شمارا خبر دهم
بزرگترین گناهان کبیره و آن شرك است وعقوق والدین ودروغ وحضرت
امام محمدباقر ع فرمودند که خدایتعالی از برای بدی قفل قرارداده است
وکلید این قفلها شرابست ودروغ بدتر از شرابست **جناب** امیر ع فرمود
که بنده مزه ایمان را نمیابد تا دروغ را ترك نکند خواه دروغ از روی
شوخی باشد یا نباشد یا ازجدی و مردم از ابلهی غافلند چون گمان میکنند
که دروغ شوخی عیبی ندارد بلکه ساعتی که بجهة خندانیدن دیگران
دروغها میگویند و حال آنکه ازجناب رسول ص مرویستکه فرمودند وای
بر کسانیکه سخن دروغ میگویند که حاضران بخندند وای بر او وای براو
وای براو **چنانچه** ازجمله دروغهائیکه متعارفست ومردم اعتنا ندارند که دروغ
میگویند ومیگویند که خدا میداند که چنین است و حال اینکه خداوند خلاف
اورا میداند پس این دروغ برخداست وازگناهان کبیره است باجماع و
بساعتی دروزه هم میگویند وروزه خودرا بفتوای جمع کثیری از علماء
باطل میکنند وارد شده است که چون بنده خدارا گواهی میگیرد برامر
خلاف واقع مثل اینکه گوید خدا شاهد است که چنانست خداوند عالم
میفرماید ازمن ضعیف تر نیافتی که مرا براین دروغ شاهد آوردی چنانچه
ازجمله دروغهای متعارف شهادت نا حق فهمیده دادن است در حدیثی
وارداست با بت پرستی مساوی است **چنانچه** از جمله دروغهای متعارفه
که فیمابین مردمست که متاعهای خودرا میفروشند مثل اینکه راس المال را
دروغ میگویند یا میگویند مشتری بسیار است یا فلانه زید میخرید ومن
ندادم وامثال اینها که خود مرد میداند **جناب** رسول ص فرمودند که کسیکه
متاع خودرا بدروغ بفروشد از جمله کسانیست که خداوند در روز قیامت
با او سخن نمیگوید و نظر رحمت باو نمیاندکند و اعمال او را قبول
نمیفرماید و ازآنها بدتر اینست که قسمهای دروغ بسیار بخورند در حدیث

بجا نیاوردن و فحش گفتن و روزه را افطار کردن و نحو اینها یا قبیح
عرفی مانند برهنه کردن سر فیمابین مردم و پای خود را در جمع مردم
دراز کردن و نزد ایشان خوابیدن و در حالیکه مردم بحال او را ببینند قضای حاجت
نمودن ونحو اینها و حیاء سرمایه ترک قبایحست زیرا که صاحب آن هر
قبیحی را که بخواهد بجاآورد اورا حیا مانع است از بجا آوردن اینست
که ازجناب رسول ص مرویست که ثلث ایمان سخا است وثلث تقوی و ثلث
آن حیاء چقدر تمام بیانی است زیرا که ازسخا اداء حقوق مالیه را مینماید
و از تقوی اتیان بواجبات مینماید و از حیاء ترک گناهان کبیره می نماید
و بالاترین حیاها حیاء ازخلاق جهان است زیرا که اعظم و اکبر از کل
موجودات است واضح و ظاهر است که هر چه آن شخص حاضر بزرگتر
است بیحیائی او قبیح تر است مثال بیحیائی از سلطان بزرگتر است از
بیحیائی همه کس و هکذا و از این جهت است که میبینی شخص از زیر
دستان خود خصوص ازاهل وعیال خود چندان احترازی ندارد ازبجاآوردن
اعمال قبیحه درحضور ایشان چون درنظر او عظمی ندارد واما از دیگران
هر کس که عظم او بیشتر است حیاء از او بیشتر است پس اگر بنده
خداوند راحاضر نداند کافراست و اگر میداند و اعتنائی بشأن او ندارد
بازهم کفر است و اگر اعتناء دارد البته ترک قبایح در نظر او میکند و
اگر احیاناً وقتی امر قبیحی از اوصادر شد و منافی باساحت حضوراقدسش
باشد فوراً عذر بخواهد و یکی از جهات اعتذار جناب رسول ص و ائمه
طاهرین از حضرت حق جل شأنه این بود که معرفت ایشان نسبت بحضرت
حق جل شأنه کامل بود حتی اینکه جناب سید اولیاء فرمایش فرمودند
لم اعبدرباً لم اره (۱) یعنی عبادت نکردم خدائی را که ندیده باشم و

(۱) معرفت خدا بردو قسم است یکی درعالم ذات ظاهره و صفات
و آن مقامی است که میفرماید **لم اعبد رباً لم اره ولو کشف الغطاء
ما ازددت یقینا لقد ظهرت فلایخفی علی احد حتی علی اکمه
لایعرف القمرا**

یار بی پرده از در و دیوار　　در تجلی است یا اولوالابصار

و یکی درعالم ذات باطنه وماهیت وآن محالست چنانچه میفرماید :
یا من لایعلم ماهو الاهو و چنانچه میفرماید : **کلما میزتموه
باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم**
ودراین مقام سنائی خوب میفرماید :

توبحرفی نفس مزن ز قدم　　ای نداننده باز سر ز قدم
چونزدهی کرد مجد وعارترا　　ویحدث باقدم چه کار ترا

معلومست که این دیدن دیدن بچشم نیست بلکه دیدن بقلب است وهمچنین
فرموده اند :

لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی هرگاه برداشته شود
پرده هائیکه فیمابین خالق و مخلوقست یقین من زیاد نمیشود وواضح است
که این مقام خاصه این بزرگوار نبود بلکه همه ائمه طاهرین دارای اینمقام
بودند پس هریک گویا خالق خودرا میدیدند و زیاده واضحست که ذات
حق را خواب وغفلت وغیبت نیست بلکه هرچیزی را درهروقتی محیطاست
لیکن نه بطریق ممازجت بلکه بنحوی که کیفیت او بر ما معلوم نمیشود
پس کسیکه چنین معرفتی دارد باید در هرحالتی و درهرآنی تمام توجه
او بمولای خود باشد و بکلی از غیر او غافل باشد و چون ایشان اشتغال
بلوازم بشریت مانند اکل و شرب ونوم ووقاع و توجه به عیال و نحواینها
البته داشتند و اگرچه اشتغالهم بامرحضرت ذوالجلال بود ولی چون منافی
با ساحت حضورحق نسبت بمعرفة ایشان بوده ومکرر هم این امور اتفاق
میافتاد بجهة حفظ مقام بشریت که مکلف باو بودند **لهذا** در شبانه روز
در مقام اعتذار از حضرت حق بودند و صدور این اعمال را از اعضاء
و جوارح خود گناه میشمردند و طلب عفو از مولی مینمودند سبحان‌الله
ایشان از این امورات طلب عفو میکردند و من و تو لاینقطع اشتغال به
گناهان کبیره و صغیره داریم و از آن عذر نمیخواهیم عزیز من در
بسیاری از کتابها مذکور است که چهار ملك از ملائکه حمله عرش باین
صورتند یکی بصورت انسان است و طلب روزی آدمیزاد میکند و یکی
بصورت شیراست وطلب روزی از برای سباع میکند و یکی بصورت گاو
است طلب روزی بهائم میکند ویکی بصورت خروس است و طلب روزی
از برای طیور میکند ودر این **حدیث** مذکوراست حکمت اینکه گاوسر
بآسمان باختیار بالا نمیکند آن این است که از آن روزی که بنی‌اسرائیل
گوساله پرستیدند دیگر آن ملك که بصورت گاو است از خجلت سربالا
نکرده و نمیکند **لهذا** تمام گاوهای زمین همچنین‌اند بین حیوان را و
از او یادگیر وببین که معصیت را دیگران کرده وبآنها هیچ دخلی نداشته
است ولی چون در آنصورت بوده است لهذا از حیا سر بالا نمی کند
و من و تو شبانه روز چقدر معصیت میکنیم و اصلا حیا نمیکنیم و حال این
که خداوند در حق تو چقدر رئوف است که در تفسیر **یا من اظهر الجمیل
وستر القبیح** دیده شده که از برای جمیع افراد انسانی مثالی در عرش
هست هر کاری درزمین این افراد انسان میکند بعینه همان صورت هم در
عرش مشغول آن است مثل آینه‌ئی که در آن هرنحو که صورتست منقش

نموده بودی پس نمیدانم چه گذشت برشما که البته مطلع وعالم بودی بلکه میدیدی که بدن این برد گواردا برهنه بازخم بسیار برروی خاک گرم کربلا افتاده بود وآفتاب برآن بدن مطهر میتابید آفتاب که طلوع میکرد برآن بدن طلوع میکرد غروب میکرد برآن بدن غروب میکرد دیگر روزنه دوروز نه بلکه بنابه بعض روایات ده روز آه آه عزیزمن مذکور است که روزی جناب رسول تشریف آوردند برسر قبر ابراهیم دیدند که موش صحرائی روزنه گشوده است بسوی قبر که داخل میشود از آن روزنه آنجناب امر فرمودند که آن روزنه را سد نمودند واویلا یا رسول الله بر خود هموار نفرمودی که موش صحرائی داخل قبر ابراهیم شود وامر فرمودی سد کردند **پس** نمیدانم چه گذشت برشما وقتی که جمعی اسبان خود را بنا برآنچه مذکور است نعل تازه بستند و بر بدن نازنین ابیعبدالله تاختند استخوانهای آن بدن مجروح را درهم شکستند بلکه مضمون اینخبر که مذکور استکه آنجناب باسکینه یا سید سجاد (ع) یا هردو برای شیعیان خود پیغام فرمودند می‌– گفتار نقلیها را که فرمود «انا السبط الذی من غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعدالقتل عمداً سحقونی» یعنی منم فرزند پیغمبر (ص) که مرا بدون جرم و گناه کشتند حلال را حرام کرده بودم نه حرامی را حلال نه بدعتی در دین گذاشته بودم خیانتی با کسی نکرده بودم و با وجود اینکه مرا بی تقصیر کشتند بعداز کشتن بعوض دفن کردن سائیدند سم اسبان بدن مرا که مقصود آن اینستکه بهم کوبیدند بدن مرا این بود که بعدازاینکه خبر این اراده بسمع شریف علیا جناب زینب رسید بغضه فرمودند که اکنون بدن برادرم زخم‌دار است طاقت نعل اسبان ندارد در این باب فکری کن این بود که مذکور است رفت شیر را آورد وبعضی از علماء جمع کرده‌اند که هردو واقع شد یا اسب تاختن پیش ازآمدن شیر بوده یا بعد از رفتن او بود **شیعه** جگرم شکافته میشود ازاینکه عمر سعد ملعون روز یازدهم ماند در کربلا واجساد خبیثه مرده‌هاشان را دفن کردند **اما** بعوض دفن بدن عزیز فاطمه این سلوک را با او کردند **اما** اگر اولاد آدم چنین کردند طیور بغیرت آمدند ومذکور استکه آمدند پر بر پر یکدیگر کردند که آفتاب کمتر برآن بتابد **صلی الله علیک یا – اباعبدالله لعنة الله علی القوم الظالمین**

مجلس سی‌وششم – درشرح دعای روز سی ام

درثواب آن وارد استکه هرکس این دعا را بخواند در این روز خداوند اورا گرامی میکند بگرامی انبیاء را گرامی داشته است ودعا اینست **اللهم اجعل صیامی فیه بالشکر والقبول علی ما ترضاه و یرضاه الرسول**

محکمة فروعه بالاصول بحق سیدنا محمد و آله الطاهرین و الحمدلله رب العالمین بیان این دعای شریف اینست که چون روز آخر سوم است و ازجمله تکالیف واجبة الهیه جل شأنه روزه این ماه است که بر ترک آن عقوبت بسیار وبرجا آوردن آن ثواب زیاد رسیده است و در دعای اول اینماه بیانی شد که روزه سه قسم است روزه عام روزه خاص وروزه خاص الخاص وذکر شد که روزه عام امساک و احتراز از مفطرات شرعیه است وروزه خاص اینستکه ازمفطرات شرعیه احتراز نماید واعضاء و جوارح او همه روزه‌اند واحتراز دارند ازمعاصی و گناهان وروزه خاص الخاص اینست که علاوه برآنچه ذکر شده قلب هم ازغیرحضرت حق روزه است وثواب این روزه ها مختلف است **اول** ثوابی **دوم** زیادتر **سوم** بیشتر وعمده سوم است حال چون ما خود میدانیم که روزه های ما قسم دوم و سوم نیست بلکه قسم اول ما هم معلوم است که نیست **چنانچه** در حق بسیاری از جهال چنین است با اینکه اصلا مشکوک است بسیار مشکل است که بتوان اطمینان حاصل کرد براینکه بظاهر شرع صحیح بوده است لهذا درفقره اول دعای امروز خواسته شده است که خداوندا بگردان روزه مرا در اینماه مقرون بجزا و قبول کردن یعنی جزا و ثوابیکه مقرر فرموده ازبرای روزه داران بمن نیز ازفضل و کرم خود عنایت فرما نگوئی که اگر روزه دارای شرایط است که مقبولست والبته ثواب مقرر است زیرا که خداوند خلف وعده نمیفرماید واگر دارای شرائط نیست که فاسد و باطلست و در آنحال چه ثوابی را میخواهد با وجود آنکه روزه نگرفته است زیرا که این کلام فاسد است زیرا که بسا هست که روزه بافاسد است با اینکه در درجه اولی است وثواب آن کامل نیست حال میخواهد بوسیله سؤال و التماس ثواب صحیح یا ثواب کامل را تحصیل نماید وسؤال این مرحله بتواند بشود وهمین است جواب بعض کسانیکه بر دعا شبهه کرده اند که اگر آنچه را بنده از خداوند میخواهد صلاح در آن هست که خداوند البته مرحمت میفرماید بدون دعا هم واگر مصلحت نیست که خداوند عطا نمیفرماید با دعا هم زیرا که خداوند خلاف مصلحت چه نمیفرماید و جواب ازاین حرف اینستکه بسا هست مصلحت نیستکه عطاء فرماید ولی با دعا مصلحت میشود **بیان آن** اینستکه خداوند جل شأنه قادر است برهرچیزی وواضح وظاهر استکه خداوند قدرت دارد که آنچیزیکه باعث شده که مصلحت در عطا نکردن مطلب چه باشد بدون دعا کردن وسؤال ازحضرت قادر کریم جل شأنه نمود مصلحت در عطا میشود چون رد سائل با تمکن از عطاء خصوص با عدم ورود نقص

قبیحست وقبیح ازخداوند صادر نمیشود لهذا هرگاه مصلحت حتمیه نباشد البته محروم میفرماید سائل را و مصلحت را تغییر میدهد خصوص بعد از اینکه خود فرموده است **ادعونی استجب لکم و اذا سئلك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوالی ولیؤمنوابی لعلکم یرشدون** و حال اینکه عقل هم حکم میکند بحسن آن وحال اینکه در اخبار ازائمه اطهار علیهم سلام‌الله الغفار وارد شده است که خداوند بنده سائلرا محروم نمیکند واگرمصلحت درعطاء عین‌مقصود نباشد بعوض آنکه مکروهی ازمکروهات دنیویه‌را رفع میفرماید یا احسان دیگر میفرماید یا عفو ازگناهان او میفرماید یا درجه در بهشت باو عطا میفرماید چنانچه دربعضی از اخبار واردشده است که بنده را در روز قیامت بموقف حساب میآورند و چون نامه عمل او را بدست او میدهند میبیند که سراپای او گناه است خطاب میشود که ازگناهان توعفونمودیم بجهت اینکه در دنیا فلان مطلب را ازما خواستی و مصلحت در عطای آن نبود بعوض آن امروز ازگناهان تو گذشتیم خداوند جل شأنه سائل را محروم نمیفرماید بجهة اینکه ازاو قبیح صادر نمیشود و رد سائل با تمکن از عطاء مسئول وارد نیامده نقصی بر آنکس که از او سئوال میشود قبیح وخداوند هم قادر وهم کریمست و از خزانه چیزی کم نمیشود اگرچه بهر کس هرچه سؤال کند عطا فرماید پس البته محروم نمیفرماید علاوه خلف وعده با تمکن ازوفا خوب نیست وشبهه درآن نیست که‌خداوند امربدعاء فرموده ووعده اجابت هم فرموده پس با دعاء البته خلف نمی فرماید غایت امر این استکه اگر مصلحتیکه باعث شده است و چیزیکه بنده دفع اورا از خداوند خواسته سؤال حتمیه نیست و تغییر آن ممکن است که چنین مصلحت را تغییرمیدهد و مصلحت را دررفع آن و اعطاء سؤال مقرر میفرمایدو اگر حتمیه است عوض حسن اعطا میفرماید پس حرمان سائل حاصل نشده است مقصود این است که بدعاء ترك بسیاری ازامور را میتوان کرد و این کلام که میگویند ؛ که دعاء اثر ندارد بجهة اینکه اگر آنچه میخواهی صلاح هست که خداوند عطا میفرماید چه بخواهی وچه نخواهی و اگر صلاح نیست که عطا نمیشود وخواستن ثمر ندارد و جواب ذکر شد که بساعت دادن آن چیز بدون دعا صلاح نیست و با دعا صلاح میشود چون خداوند قادر بر تغییر مصالح است وقبل از دعاء اسباب تغییرآن مصلحت موجود نبود **لهذا** تغییر داده نمیشود اما بعد از دعا اسباب تغییر او موجود شده پس تغییر داده میشود عزیز من‌مثال محسوس مثل‌حصول توبه از گناهان که قبل از توبه شخص

استحقاق عذاب دارد و با توبه استحقاق بر داشته میشود پس چنانچه توبه سبیل‌است‌ازاسباب‌دفع عذاب وهمچنین‌دعاهم سبیلست ازاسباب‌اجابت‌مقصود این مطلب را که فهمیدی پس بدانکه چون روزه های ما دارای شرائط قبول نیست **لهذا** مصلحت در قبول آن نیست حال دعاء و التماس می کنم که خداوندا این غیر قابل را قبول فرما این سؤال و دعا سبب می شود از برای قبول چنانچه در عالم ظاهر کسی از برای سلطانی هدیه ناقصی می برد وخود ملتفت است عرض میکند بسلطان که این هدیه من قابل نیست ولی التماس آن است که از بزرگی و کرم خود قبول نمائی حال از آن سلطان مستحسن است قبول این هدیه **ولی** قبل از التماس بسا هست که قبول آن مستحسن نبود پس این است که درفقره اولی این دعا سؤال شده است که خداوندا بگردان روزه مرا در این ماه مقرون بجزا دادن و قبول کردن و چون قبول کردن مراتب دارد یك مرتبة او این است که قبول میشود واثر آن عقاب نکردن بر ترك واجب و یك مرتبه دیگر این است که قبول میشود و جزاء یکسی داده میشود دراین اختلاف درجات قبول بواسطه اختلاف مراتب اصل‌عمل‌است که همان دارای شرایط ظاهر صرف باشد پس قبول میشود واثر آن رفع عقاب ترك آنست و اگر دارای شرائط ظاهریه هست و قدری هم از شرائط باطنیه دارد پس آن قبول میشود و رفع عقاب رادارد علاوه جزاء جزئی هم دارد نه جزاء کامل و اگر دارای شرائط ظاهریه است و قدری هم از شرائط باطنیه دارد پس آن قبول میشود و رفع عقاب را دارد علاوه جزاء جزئی هم دارد نه جزای کامل و اگر دارای شرائط باطنیه وظاهریه هر دو باشد پس قبول میشود و ثواب کامل داده میشود بدین واسطه در فقرهٔ ثانیه دعاء خواسته‌شده که‌خداوندا‌قبول‌فرماروزه‌مارا برآن قسمیکه‌تومیپسندی‌ومیپسندد رسول‌تو یعنی این‌روزه ناقص‌را مثل روزهٔ دارای‌شرائط‌ظاهریه و باطنیه‌مقرر فرما و اجر کامل از برای‌آن عنایت فرما نه آن قبول اولی که محض رفع عقاب ترك روزه باشد نه قبول دوم که جزای ناقص دارد بلکه قبول سوم که جزای کامل روزه ماه مبارك رمضان است .

از ابی سعید خدری منقولستکه گفت رسول خدا ص فرمود که هر که شبی از شبهای ماه رمضان نماز کند حقتعالی بهر سجده هزار و هفتصد حسنه برای او نویسد و بنائی از برای او در بهشت بنا کند از یاقوت سرخ که اورا هفتاد در بود از زمرد و یاقوت و بهر روزی که روزه دارد خانهٔ در بهشت باو عطا فرماید که هزار در داشته باشد از زر و از برای او هفتاد هزار فرشته که صبح تا شام استغفار نمایند بهر سجدهٔ

و بینهم طارفة عین و لقتضی بهما یا من بیده سعادة النشأتین بحق محمد و آله سادات الکونین

مجملا بعد از اینکه درفقره اولی سؤال شد ازحضرت حق که قبول
کند روزه ناقص را در فقره دوم خواسته شد که قبول ناقص نباشد بلکه
بر نحوی باشد که مرضی او ورسول اوست حال مخفی نماند که هر چیزی
را اصلی است و فرعی و مراد باصل چیز در این مقامات آن چیزیست که
تحقق وقوام چیز بآنست مثل پی دیوار که اصل دیوار است و ریشه درخت
که اصل آنست و مثل چهار دیوار و سقف اطاق که اصل اطاقست بخلاف
در و پنجره که اینها فرعند و از اینجا معلوم میشود معنی اصول دین که
مراد بآنها چیزهائیست که تحقق دین موقوف بر آنها است که اگر نباشد
دین نیست و از کلمات علماء چنین مینماید که در عدد اصول دین خلاف
دارند بعضی سه شمرده‌اند و گفته‌اند که آنها توحید و نبوت و معاد است
و گفته‌اند که عدل و امامت از اصول دین نیستند بجهة آنکه اگر ازاصول
دین باشند مثل توحید ونبوت و معاد لازم میآید منکر این دوهم مثل منکر
این سه کافر ونجس باشد وحال اینکه چنین نیست بلکه هرگاه کسی آن
سه را مقر باشد و عدل را منکر باشد مثل جبریه یا امامت را منکرباشد
مثل سنی ها یا اینکه هر دو را منکر باشد مثل سنی که جبری باشد باز
و مسلم است احکام ظاهره اسلام بر اومترتب است ذبیحه او حلال وعیال
و مال او محفوظ و دختر از او میتوان گرفت و دختر باو میتوان داد
چنانچه سلوک حضرات ائمه ع با حضرات سنی‌های عصر خود چنین بوده
پس معلوم میشود که عدل و امامت داخل اصول دین نیستند و بعضی
شمرده اند که عدل و امامت هم داخل در اصول دینند مشهور فیمابین
مردم هم از قدیم تاحال چنین بوده است ولی بنظر تحقق خلافی فیمابین
طائفین نیست بلکه نزاع فیمابین ایشان لفظی است بلکه آنها گفته اند
اصول دین سه است مراد ایشان اصول اسلامست اصول دین ظاهری که
بظاهر بواسطه حکم باسلام شخص میشود و مراد آنها که گفته‌اند پنج‌است
اصول دین کامل و دین حقیقی که باعث نجات است و هر دو طایفه مقصود
یکدیگر را قبول دارند اصول دین ناقص ظاهر سه است و اصول دین
کامل حقیقی پنج است پس آن سه اول اصول اسلامست واصول دین‌ظاهری
است واین پنج اصول دین کامل و دین حقیقی است و از آنها تعبیر میشود
باصول ایمان و اصول نجات پس بقبول داشتن سه تای اول شخص مسلم
میشود و بقبول داشتن پنج شخص مؤمن میشود پس طالب نجات بایدبداند
که نجات بدون این پنج حاصل نمی شود و مراد به توحید شناختن حقست

باینکه عالم را خدائی‌هست بی‌شریک‌ونظیر دارای کمال خالی از جمیع
نقایص و مراد بعدل اینستکه خداوند گذرانده است همه چیزرا در موضع
خود آنچه از او صادر شده ومیشود در محل خود است اگرچه حکمت او
برما مخفی است و مراد بنبوت این است که خداوند پیغمبران بسیار
فرستاده دیگر عدد بخصوص نمیخواهد همینقدر پیغمبران بسیار فرستاد
بجهت هدایت و ارشاد بندگان که از جمله ایشان آدم و نوح و ابراهیم
وموسی و عیسی و محمدبن عبدالله ص بود و ختم نبوت باین‌بزرگوارشده
وآن جناب اشرف وافضلست ازجمیع ایشان و مراد بامامت اینست که
امام و خلیفه جانشین جناب رسول ص بعد از آن بزرگوار جناب امیر ع
ویازده نفر اولاد معصومین آن بزرگوار که مشهورند و مراد از معاداین
است که خداوند خلق را بعد ازمردن زنده میفرماید و ارواح را بیدنها
برمی گرداند بجهت رسیدن بجزای اعمال خود و مثل معاد است تصدیق
بضروریات دین که منکر آنها کافراست و معرفت آنها بعلم و یقین است
وکفایت نمیکند تقلید درانها و غیر آنها از احکام دین فروعست وطریق
معرفت آنها اجتهاد است یا تقلید **اول** از برای مجتهدین **دوم** غیرایشان
وچنانچه استحکام هرچیزی باصول او است و هرگاه باصول او نباشد یا
باشد و محکم نباشد فرع را بقا و ثباتی نیست و همچنین استحکام فروع
دین و بقاء و ثبات آنها بر اصولست پس سعی‌مکلف باید در مقام اتقان
و استحکام اصول باشد تا ثمره بر فروع مترتب شود اینرا فهمیدی **پس**
بدانکه روزه را هم اصولی وفروعی است **چنانچه** از فقرة اخیره مستفاد
میشود و اصول‌روزه دو احتمال دارد یکی همین اصول دین مراد گویا
همین باشد که محکم باشد فروع روزه باصول آن و این خلاف ظاهر
است احتمال دوم این است که مراد باصول روزه قصد قربت و احتراز
از مفطرات آن و مراد بفروع آن خواندن ادعیه و مواظبت سنن وآداب
آن باشد و این احتمال اقرب است ازاحتمال اول پس گویا مراد این‌باشد
که قبول‌فرما ای پروردگار روزه‌مرا بنحویکه مرضی تو ورسول توباشد در
حالتیکه‌محکم‌باشدفروع روزه‌ماه‌مبارک‌رمضان که‌خواندن‌ادعیه‌واذکارواوراد
ومواظبت برسنن‌وآداب آن‌باشدباصول آنکه‌بجاآوردن‌اوست‌ازروی معرفت
باقصدقربت با احترازاز مبطلات آن وچون این مطلب عمده مطلبی است
و از همه مطالب که درسایر روزها بود اهم است **لهذا** در اینجا قسم
میدهد خدارا بحق سیدنا‌محمدو آل‌طاهرین‌اینبزرگوار که‌اشرف‌موجوداتند
و خداوند مقررفرموده که هر که سؤال کند از او بحق اینها اورا محروم
نفرماید **چنانچه** دعای انبیا بتوسل ایشان بهدف اجابت مقرون گردیده
ودر مجالس‌سابقه بآن اشاره شد **عزیزمن** تصور کن که اگرخدا نخواست

بود این اختلاف درست است و منزلست بر اختلاف اهل گناه از مؤمنین
هرچه گناه بیشتر است زمان مکث ایشان بیشتر است در آتش باید همچنین
باشد و بلکه واضحست که عذاب آنکه گناه او کمتر است بقدر کسیکه گناه
اوبیشتر است نیست خلاف عدل است پس این اختلاف احادیث در این باب
بجهة اهل ناراست در کم و زیاد معصیت پس الحال مؤمنین بمقتضای این
اخبار بجهنم میروند و زمان مکث ایشان در نار بقدر معصیت ایشانست و
همچنین از بعض اخبار مستفاد میشود که دوستان ایشان بعد از مردن اصلا
عقوبتی ندارند بهیچوجه ودر بعضی از اخبار هستکه فرموده‌اند که برزخ را
بگذرانید قیامت باما واز اینها چنین واضح میشود که دربرزخ عقاب‌دارند
اما در قیامت ندارند پس اخبار بر سه قسم است یك قسم دلالت دارد که
اصلا ازبرای دوستان ایشان عقوبتی نیست و چون مجلس بطول میانجامید
بنقل احادیث او نمیپردازیم و یکقسم اینستکه در برزخ معذب هستند اما
درقیامت نیستند و یك قسم اینستکه درقیامت هم عذاب دارند حال چگونه
باید فیمابین احادیث جمع نمود علماء هم در مذاق مختلف شده‌اند و آنچه
بنظر حقیر میرسد اینستکه محبت مختلف است یك محبت محبتی استکه
شخص دارد بخوبان ازخویشان و بیگانگان که دوست میدارد او را و به
سرور او مسرور و بحزن او محزونست وخیر او را طالب و شراو را نمی
خواهد اما دیگر ایستادگی پای او ندارد از مال و جان و غیره و یك
محبت‌محبتی استکه شخص دارد بفرزند خود که طالب رضایت اوست ومال
صرف اومیکند وخود را درتعب میاندازد ولی پای جان خود ایستاده‌است
ویك محبت محبتی‌استکه شخص بخود دارد که برهرچیز وبرهر کس مقدم
میدارد وهیچ چیزرا ازآن عزیز تر نمیدارد حال اگر محبت شخص بائمه
طاهرین(ع) ازقبیل محبت اولی باشد مثل غالب خلق که محبتشان بایشان‌از
اینقبیل است بسرور ایشان مسرور وبحزن ایشان محزونند وبد ایشانرا نمی
خواهند بینند ولی دیگر پای جان ومال ایستادگی ندارند بلکه حقوق مالیه
ایشانرا ادا نمیکنند واگرصرف هم میکنند بجهة تحصیل‌اغراض دنیویه‌خود
ایشانست چون‌حاجات ومطالب دارند ویافته‌اند کصرف مال در راه ایشان
موجب حصول مقصود است لهذا صرف میکنند اما بجهة خود ایشان نیست
شاهد اینستکه‌غالباً خمس‌وسهم امام‌رانمیدهندوبدون مطالب دنیویه‌بتصرف
مال در راه ایشان نمیکنند صاحب این‌قسم محبت ناجی است ولی بواسطه
گناه معذبست اگر بسیاراستکه در برزخ دمع آن نمی‌شود بجهنم هم می-
رود وبقدر گناه خودگرفتاراست اما چون محبت را داشته است آخرالامر
نجات میابد و اگر محبت از قبیل محبت ثانیه باشد که علاوه برمقام اول

صرف اموال درراه ایشان میکند وخود را بتعب در رضای ایشان میاندازد
اما پای جان خود نه ایستاده است واین کم است و شاهد برآن اینستکه
میبینی بقدری که مردم در تحصیل رضا وخوشنودی اولاد خود هستند در
مقام رضایت وتحصیل خوشنودی ائمه خود نیستند وبقدری که اولاد را متالم
نمیسازند یا بقدراوتألم ایشان‌احترازندارند چه واضحست که ایشان بواسطه
اطاعت خدا مسرور و بواسطه معصیت محزون ومغموم میشوند و میبینی که
بقدرمعصیت زیاد و طاعت کمست پس معلومست که محبت بائمه علیهم‌السلام
حقیقة کمتر است از محبت باولاد مجملا صاحب این مرتبه محبت دربرزخ
گرفتار است بجهة گناهان خود اما در قیامت رستگار است و اگر محبت
از قبیل محبت ثالثه باشد که پای جان هم ایستاده باشد و ایشان را برهمه
کس و بر همه مقدم میدارد و رضای ایشان را تحصیل از کراهت ایشان
احترازدارد بنحوی‌ثبات قدم دارد که هم اوایشانند وذکراو ایشانند صاحب
این مرتبه اصلا کدورتی بعد ازمردن ندارد و بعد از فوت محشورمیشود با
ایشان و باختلاف اینمراتب معصیت هم مختلف است پس آن احادیث که
دلالت دارد بر اینکه دوستان ایشان بجهنم میروندآن دوستانی مراد است
که صاحب محبت اولی باشند وآن احادیثی که دلالت دارد که دربرزخ
معذبند اما درقیامت عذاب ندارند دوستانیست که صاحب مرتبه ثانیه اند و
آن احادیثی که دلالت میکند که ایشان درروزقیامت از هرجهتی ایمن اند
واز هیچ جهة عقوبت ندارند و بعد ازفوت رستگار ومتنعمند مراد بایشان
دوستانند که صاحب مرتبه ثالثه باشند که فوق مراتب است وشاهد براین
جمع حکم واخبار متفرقه‌است واین جمع‌را ازخطیرداشته باش وگویا سابقا
هم باین مطلب اشاره شد اما تذکار و تکرار او ضرری ندارد وهرمطلبی
بجای خود باید گفته شود اگرچه در روز سابق گفته شده باشد بجهت
اختلاف اهل مجالس وغلبه نسیان بر ایشان علی‌الحال هرچه خیر است در
محبت ایشانست هرچه بیشتر مقام بالاتر و نعمت زیاد این در آخرتست
پس بر طالبین نجات سزاوار است بلا لازمست که در شب وروز بکوشند
در زیاد کردن محبت خود نسبت بایشان و از خداوند بخواهند حفظ اورا
تا رستگار شود وزیادتی محبت فرع بر زیادتی معرفت‌خود بخود حاصل
میشود **اللهم زدنا معرفتهم و محبتهم و لاتفرق بیننا و بینهم و
احشرنا معهم‌فی الدنیا والاخرة بفضلك‌و کرمك‌یا اکرم‌الاکرمین**
پس واضح شد که میزان نجات ازمکاره عقبی‌محبت ائمه سادانست دردنیاهم
هرکس دست بدامان ایشان زد رستگارشد وازشدائد نجات یافت چنانچه
در حدیث معتبر وارد شده استکه در زمان جناب امام زین العابد م عترف

بود بغایت محتاج و پریشان بود که از فقر و فاقه بجان آمده ولی از دوستان
خانواده رسالت بود روزی اظهار خود را بحضرت سید سجاد ع کرد آن
جناب باحوال او گریستند عرض کرد یابن رسول‌الله سبب گریه شما چیست
گویا فرمود چگونه گریه نکنم و حال آنکه میبینم بندهٔ را از بندگان
خدا که امر او چنین تنگ شده بعد از اینکه اهل مجلس متفرق شدند یکی از دشمنان
آن خانواده در مجلس بود بعد از آنکه از مجلس بیرون آمدند آنمرد گفت
بسیار تعجبست از حال اینها که بکوقت میگویند که اختیار آسمان و زمین
بدست ماست هرگاه بخواهیم آسمان را زمین و زمین را آسمان می کنیم
مشرق را مغرب و مغرب را مشرق مینمائیم و بکوقت بر پریشانی دوست
خود گریه میکنند معذلك دعوی میکنند که بر جمیع علوم ظاهره و باطنه
واقف و از اسرار ضمائر مخبریم و میگویند خداوند زمین و آسمان و
ما بینهما را بجهت ما و دوستان ما خلق کرده است پس اینمرد از کلام آن
مرد دلریش و از سر زنش او بغایت ملول گشت خدمت امام زمان شرفیاب
شده و گریان و نالان خدمت آن حجت زمین و آسمان عرضکرد مقدمه
را آن بزرگوار دو قرص نان جو بآنمرد پریشان دادند و فرمودند این دو نان ترا
در تمام عمر کافی است آنمرد آنها را برداشت روانه منزل شده و در قلب
خود متفکر بود که دامان آن امام زمان از دروغ و خلاف بری است و
معذلك این دو قرص نان جو چگونه مرا در تمام عمر کافیست و در این حیرت بود
که نظرش بر ماهی افتاد که صیادی داشت و بغایت کهنه شده بود و کسی
را میل خریدن آن نبود آنمرد یکی از آن دو نان را داده آنماهی را
خریده قدری راه رفته و در ب دکانی رسید دید قدری نمك و خاك مخلوط شده
بنحوی که کسیرا رغبت بر خریدن آن نمیکند نان دیگر را داده و آن نمك را گرفته
و آنماهی و نمك را برداشته بخانه آورده نزد عیال خود بر زمین نهاد
بغایت شادمان شدند و بطبخ آن ماهی اقدام نمودند در اثناء مرد
ماهی فروش و نمك فروش رسیدند نان ها را باو دادند و گفتند
ما ماهی و نمك را بتو بخشیدیم و نانها را نمیخواهیم زیرا که از بس
خشك شده ما نمیتوانیم خورد و بکار ما نمی آید آنمرد نانها را گرفته چون
شکم ماهیرا پاره کرده که او را پاکیزه نماید دری ثمین از شکم او بیرون
آمد که چشم از آن خیره میشد پس زن مرد را خبر داد بغایت دلشاد گردیدند
در آنوقت شخصی رسید دق الباب کرد رفتند و دیدند خادم امام بود و گفت
حجت خدا میفرماید که دو نان مرا رد کن که بکار غیر ما نمیخورد مقصود تو
حاصل شد و خداوند ترا غنی فرمود آنمرد سعادتمند نانها را برداشته به
خدمت آنجناب رسید دست و پای آن جناب را بوسیده عرضکرد مولای

من شما که باین نحو قادرید که بتوجهی مرا غنی فرمودید پس چرا چنین
رفتار میفرمائید فرمودند ما بندگان خدائیم و در مشیت و اراده او سبقت
نمیگیریم بهرچه خواسته است راضی میباشیم و از این فرمایش حل بسیار
شبهات میشود اگرچه حضرات قادر بر رفع شدائد و مکاره اعداء هستند
ولی در مقام تسلیم و انقیاد امر حقند و آنچه را او خواسته راضی و طالب
و تجاوز از مشیت و اراده او نمینمایند و از آنجهت بود که همین بزرگوار
با اینکه علیل و تب دار بود آنجناب را بر شتر برهنه سوار کردند شهر
بشهر و دیار بدیار گردانیدند و از همه جانگدازتر ورود ایشانست بمجلس یزید
لعین از همین جناب روایت شده که ما دوازده نفر بودیم از خانوادهٔ اهل
بیت رسالت که ما را بمجلس یزید بردند و غلها در گردنهای ما بود و
ما را بریسمانها بیکدیگر بسته بودند من گفتم بخدا سوگند میدهم ترا
ای یزید اگر حضرت رسالت ما را باین حالت مشاهده کند چه خواهد گفت
پس فاطمه دختر امام حسین ع گفت ای یزید دختران حضرت رسول را اسیر
میکنی پس حاضران گریستند و صدای گریه زنان از خانه یزید ملعون بلند شد
آن ملعون امر کرد سر مطهر امام را بر طشتی گذاردند و نزد آن ملعون حاضر
کردند چون نظر جناب امام زین‌العابدین بر سر منور پدر بزرگوار افتاد
آهی از دل پردرد بر کشید و اشك خونین از دیده های خود ریخت و
بعد از آن هرگز گوسفند تناول نفرمود چون نظر زینب خاتون
بر سر برادر افتاد بی‌تاب شد و گریبان طاقت چاك کرد و با ناله‌ای حزین
که دلها را پاره کرد فریاد بر آورد که یا حسیناه ای حبیب دل رسول ای
فرزند مکه و منی ای دلبند سیدهٔ نساء ای جگر گوشهٔ محمد مصطفی ص
پس اهل مجلس یزید گریستند آن ملعون بعنوان تسلی دل زنان داغدیده
و آن اسیران دلشکسته و آن ضعیفان افسرده و آن گلهای پژمرده و
آن بانوان خسته چوب خیزران طلبیده و بر دندان های آنجناب میزد
امان از این کلام که میگفت کاش اشیاخ که در جنگ بدر کشته شدند
حاضر بودند میدیدند که چگونه انتقام ایشان را از فرزند قاتلان ایشان
کشیدم پس ابوبرزه در آن مجلس بود گفت وای بر تو چوب بر دندان
حسین ع میزنی و حال آنکه من مکرر دیدم که جناب رسول ص همین
لب و دندان را می‌بوسید عزیزان تصور نما حالت همین بیمار را که در
آنوقت چه گذشت بر آن جناب از یکطرف میدید عمه ها و خواهران
که ایشان را در مجلس نامحرمان حاضر کرده اند و مثل بید میلرزیدند
و از یکطرف مشاهده مینمود که سر پدر را بزیر چوب میزند از یکطرف
میدید دشمن خود را که در کمال استقلال بر تخت خود نشسته زبان به

شماتت گشود ازیکطرف خودش بیمار علیل و ناتوان دسته بسته غل در
گردن روی پا ایستاده نه معینی و نه ناصری و نه پناهی **مولای من** آیا
چه گذشت بر تو آنوقتی که آن ظالم سرخ‌رو طمع بکنیزی خواهر فاطمه
نمود آن مظلومه مضطرب شد دامان زینب را گرفته گویا میگفت عمه
مرا طاقت کنیزی نیست همیشه عزیز بودم داغ بی پدری و دربدری بس
است زینب مظلومه چارهٔ ندید رو بمدینه کرد یا جداه یارسول‌الله سربردار
وعیال خودرا نظر کن چگونه خوار و ذلیل شده دشمنان با ایشان چه
کرده در آنوقت خروش بلند شد ای اف برتوای‌دنیا چه کردی باخانواده
رسالت **صلی الله علیك یا اباعبدالله یالیتنا کنامعك فنفوز فوزاً عظیما**
اللهم اجمع لنا خیر الدنیا والاخره واصرف عنا شر الدنیا والاخره و
احشرنا مع محمد وعترته الطاهره ولاتفرق بیننا وبینهم فی الدار
الفانیة انك قادر علی اجابة الادعیه . تمام شد آنچه مقصود ادعیه سی
روزه شهررمضان بود با غایت تعجیل وپریشانی حواس و تراکم اشتغال ولی
چون تابحال سی‌وشش مجلس شده‌است دوست‌میدارم که‌چون‌این کتاب‌ازبرای
عنوان موعظه ازبرای خواص نسبت بعوام نوشته شده که حقیررا فراموش
نکنند لهذا مناسب است که چهارمجلس دیگر افزوده شود که چهل‌مجلس
تمام شود یك‌مجلس در کیفیت موعظه سحرشب عید فطر یکی‌هم‌در کیفیت
مطالب روزعید ویکی هم در کیفیت موعظه شب نیمه شعبان و یکی‌هم
درکیفیت موعظهٔ روز عاشورا چون در این روزها روز اجتماع خلق‌است
مرا بر اهل خیروترویج سهل است

مجلس سی وهفتم

و اول ازچهارمجلس دربیان موعظه شب عید فطر

قال‌الله تبارك وتعالی یاایهاالذین آمنوا اذکرونی اذکرکم
یعنی ای آنچنان کسانیکه ایمان آورده اید یاد کنید مرا تا یاد کنم شما
را و معلوم است مراد به اینکه میفرماید یاد کنم شمارا معنی حقیقی آن
نیست بلکه مراد **والله یعلم** لازم این است که احسان و انعام است چون
همینکه کسی را یاد کرد درمقام اکرام و انعام او برمیآید همینکه این
یادکردن ناشی از خوف باشد وچون در این مقام حضرت حق یاد کردن
خود بندگان را متفرع بریاد کردن ایشان فرموده است پس ظاهراً مراد
یادکردن حقتعالی احسان بایشان باشد چنانچه مراد یاد کردن بندگان
حقتعالی را اینستکه حقوق او را فراموش نکنند و بدانند که اوست

پروردگار صاحب جود وکرم وآنچه دارند کلا ازاوست و از جود و کرم
اوست بدون اینکه ایشان استحقاق داشته باشند وهمینکه ملتفت اینمرحله
شدند البته در مقام اطاعتش بر میآیند و اطاعت اورا بر اطاعت همه کس
مقدم میدارند و واضحست مراد محض یاد کردن نیست چنانچه در شعر
منسوب بجناب ابیعبدالله روحی و روح العالمین له الفداء که در قتلگاه از
راه حلقوم بریده بعلیا مکرم سکینه خاتون فرموده که چون بمدینه رفتی
بگو بشیعیان من:

شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی
او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی

ای شیعیان هروقت آب خوشگوار بنوشید یاد کنید مرا یعنی بخاطر
بیاورید مرا که با لب تشنه کشتند و هرچه طلب یکجرعه‌آب‌نمودم‌ندادند
(از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا)
مولای من از خاطر شیعیان نمی رود و گویا بگوش خود میشنوم که
میفرمودی:

ای لشکر سر راه بر من نگیرید بگذارید بروم از این آب فرات
جرعهٔ بردارم؛ آن جماعت بر همه روا داشتند اما بر لب تشنهٔ تو روا
نداشتند؛ فرمودی هروقت غریبی یاشهیدی را ببینید پس برمن‌ندبه‌نمائید
که هیچ غریبی‌مثل من نشد که سرش بالای نیزه و بدنش برهنه برروی
خاك افتاده بازخمهای بسیار

مجملا مقصود از عنوان کردن آیهٔ شریفه در اینوقت این استکه
شما در این مجلس حاضر شده‌اید دانسته‌اید امشب شب مزد است که
خلاق عالم جل شأنه مزد میدهد روزه داران و عبادت کنندگان در این
ماه شریف را و چون ماها روزه و طاعتیکه معطش باشیم دارای شرائط
بوده است در دست نداریم که امید مزد داشته باشیم پس در این مجلس
اجتماع نموده‌ایم که بلکه ببرکت اجتماع مؤمنین رحمت الهی‌شامل حال‌ما
روسیاهان هم بشود **پس** عمدهٔ مقصود اینستکه حقتعالی در حال احسان به
مطیعان و روزه داران مارا هم یاد فرماید باحسان و حقتعالی کلیه آنرا
بدست ما داده است و باین آیهٔ شریفه که فرموده و یاد نمائید مرا تا یاد
کنم شما را پس یاد نمائید خدا را اولا باینکه او چگونه احسان های
گوناگون و نعمتهای پی‌درپی بما مرحمت فرموده درشب و روز که از حد
وصف خارجست وثانیاً تأمل کنید وببینید ما در مقابل چه کرده‌ایم آیا
از ما در شبانه روز چقدر معصیت صادر میشود آن معصیت که ما میکنیم
جای خود دارد طاعتهای ما هم معصیت است زیرا که از جملهٔ طاعات ما

نزد سلیمان حاضر گرداند تا آنکه جمع گرداند میان من و فرزندم علی در مدینه ، مسیب میگوید پس حضرت مشغول دعا شد وچون نظر کردم اورا در مصلای خود نیافتم و حیران در آنجا ایستادم متفکر و متحیر بودم پس از اندک مدتی دیدم حضرت در مصلای خود پیدا شد و زنجیر ها دربای خود گذاشت پس بسجده در آمدم و شکر کردم خدا را که مرا بقدر ومنزلت آنجناب عارف گردانید ، حضرت فرمود سر بردار ای مسیب وبدانکه سه روز دیگر از دنیا رحلت مینمایم چون این خبر وحشت انگیز را شنیدم گریستم فرمود گریه مکن بعد از من علی فرزندم امام میباشد و مولا وپیشوای تست پس دست بدامن او بزن که با او باشی و دست از متابعت او برنداری تا هرگز گمراه نشوی گفتم الحمدلله - چون روز سوم شد مولای من مرا طلبید فرمود چنانکه ترا خبر دادم امروز مصمم سفر آخرتم چون شربت آبی از تو بطلبم و بیاشامم شکمم از شدت زهر نفخ کند و اعضایم ورم کند وچهرهٔ گلگونم بزردی مایل شود وپس از آن سرخ و سبز وبرنگهای مختلف درآید زنهار با من سخن نگوئی و احدی را قبل از وفات براحوال من اطلاع ندهی -

مسیب گوید من وعدهٔ آنجناب را منتظر بودم و محزون و غمگین ایستاده بودم پس از ساعتی آب طلبید و نوشید که آثار زهر در چهرهٔ مبارکش ظاهر و آنچه فرموده بود واقعشد اما کسی نبود مراقب احوال او باشد .

ای دنیا اف بر تو ! که بزرگان دین از توجه گذشت ؛ یکی آب میطلبد وباو آب میدهند و بشربت آبی حالش چنین میشود ؛ یکی دیگر آنچه آب میطلبد یکجرعه آب باو نمیدهند ؛ یکی از اثر زهر رنگ مبارکش متغیر میشود ؛ یکی از اثر جراحتها بدن مقدسش متغیر میشود ؛ یکی از اثر زهر شکم مبارکش نفخ میکند ؛ یکی دیگر از اثر تیر گویا ناف مبارکش سوراخ میشود بنحوی که تیر از عقب سر بیرون میآورد .

حاجتی فی الدنیا زیارتکم وفی الاخرة شفاعتکم اللهم آمین یارب العالمین

مجلس سی وهشتم - ودوم ازچهار مجالس

قال الله تبارک وتعالی « **قد افلح من تزکی وذکر اسم ربه فصلی** » ترجمهٔ آیهٔ شریفه این است که بتحقیق رستگار شد کسیکه زکوة داد و یاد کرد اسم پروردگار خود را پس نماز کرد در مجالس المتقین ذکر شده است که حقتعالی خبر داده که مکلف بعد از آنکه صوم شهر

رمضان را بانجام رساند رستگار است از آتش جهنم بشرط آنکه این امر را یوم العید بعمل آورد : زکوة فطر ، ذکرالله ، نماز - پس باید این امر را فهمید وآنها را بجا آورد و قبل از بیان این سه امر مناسب است ذکر مطلبی وآن اینستکه عید های سال سه قسم است : بعضی عید است برای مسلمین و طوائف دیگر وآن عید اضحی است که سبب عید شدن آن چند چیز است :

اول - آمدن فدا برای اسمعیل و برداشته شدن ذبح از آن بزرگوار واز اینجهت که زیاد محترم است این عید نزد اعراب چون وضع لسان عرب منسوبست بآن جناب دوم - تمام شدن میقات پروردگار با موسی و روز عید اضحی روز ختم چهل روز است بنا بر بعضی روایات وبا ینجهة استکه وارد است در دو رکعت نماز شبهای دههٔ ذی الحجه بعد از حمد وسوره خواندن آیهٔ **وواعدنا موسی**

سوم - فراغ حاج است در آن روز از اعمال حج واداء این تکلیف عظیم وبعض اسباب دیگر هم ذکر کرده اند که مقام ذکر آنها نیست **وبعضی** عید است برای اهل اسلام مثل عید مولود جناب رسول صم وبوم مبعث آن بزرگوار و جمعه و عید فطر سبب عید شدن روز عید مولود ولادت جناب رسولست وسبب روز مبعث بعثت آن بزرگوار است و روز جمعه سبب عید شدن آن در عالم ظاهری در **کتاب حیوة القلوب ذکر کرده** بعد از هجرت جناب رسول صم از مکه بمدینه وقوت اسلام مسلمانان جمع شده نزد آنحضرت وعرض کردند چنانچه یهود ونصاری را روزی در هفته هست که آن را عید میکنند واز کارهای خود دست میکشند میخواهیم ماهم عیدی داشته باشیم در هفته ، آن جناب روز جمعه را مقرر فرمود که نام آن در ابتدا عروبه بود **جمعه** نامیده شد بجهة اجتماع مسلمین در آن روز بجهت نماز جمعه و سبب باطنی آنهم از آن ناشی شد که ابتداء خلقت عالم از روز یکشنبه بود و تمام آن شش روز شد وروز جمعه روز ششم بود وآن روزی بود که تمام ارواح را جمع فرمود بجهت عهد گرفتن از ایشان بر الخلود بخدائی وبرای رسول خدا صم بپیغمبری وبرای دوازده امام بامامت واز اینجهت بود مسمی بجمعه شد وامر شد بنماز و باجتماع مسلمین در آن که متذکر شوند عهد خود را در آنروز وبا ینجهة بود که جناب رسول صم برای مسلمانان اینروز را معین فرمود - وجه تعلق اینروز بآن جناب معلوم شد و از اینجهت که عید ایامست و فضائل آن بسیار که حال مقام ذکر آن نیست و چون وروده آن بسیار است لهذا عظم آن کمست و اگر آنهم در سالی یکروز بود معلوم میشد و مردم از خبر آن

غافلند و اگر خدا عمر با توفیق داد رسالهٔ بخصوص درفضائل و اعمال او خواهم نوشت انشاءالله .

سبب عید شدن عید فطر اینست که در این روز روزه داران را مزد میدهند **چنانچه ازجناب رسول صلعم روایتکه** در آخر هرروز از روز های ماه مبارك رمضان در وقت افطار حق تعالی هزار هزار کس را از آتش جهنم آزاد میکند و چون شب جمعه و روزجمعه میشود درهر ساعتی هزارهزار کس را ازآتش جهنم آزاد میکند که هریك مستوجب عذاب شده باشند ودرشب آخر وروزآخر بعددآنچه درتمام ماه آزاد کرده است آزاد میکند وچون شب قدر میشود حقتعالی امرمیکند جبرئیل را که بزمین آید با لشکر عظیمی ازملائکه و باخودعلم سبزی میآورد ودربالای کعبه نصب میکند واوششصد بال دارد و بالش را نمیگشاید مگر درشب قدر و آن بال را میگشاید ازمشرق ومغرب میگذرد و پهن میکند جبرئیل او را درشب قدر دراطراف زمین پس سلام میکند برهر ایستاده ونشسته که مشغول نماز وذکرخدا باشند و با ایشان مصافحه میکنند وچون صبح طالع میشود ندا میکند جبرئیل ای گروه ملك روانه بجانب آسمان شوید ، میگویند ای جبرئیل خدا چه کرد درحوائج مؤمنان ازامت محمد صلعم ؟

جواب میدهد خدا گناهان همه را آمرزید مگر کسیکه همیشه شراب خوار وربا عاق‌الدین یا قطع رحم کند یا با مؤمنان عداوت کند ، چون شب عید فطر میشود و آنشب را شب جزا نیز میگویند خدا مزد می دهد عمل کنندگان ماه رمضان‌را بیحساب وچون بامداد روز عید میشود حقتعالی ملائکه بسیار درجمیع شهرها میفرستد که بزمین می‌آیند و بر سر کوچه و بازارها میایستند و میگویند ای امت محمد بیرون روید بسوی درگاه پروردگار کریمی که عطای بزرك ببخشد و گناهان‌عظیم را می آمرزد پس چون بمصلی میروند برای نمازعید حقتعالی بملائکه میگوید ای ملائکه من چیست جزای مزدور هرگاه کار خود را بکند ؟ میگویند ای خداوند و آقای ما جزای او آنست که مزدش تمام داده میشود حقتعالی میفرماید ای ملائکه گواه میگیرم که ثواب روزهٔ روز های ماه مبارك رمضان و عبادت شبهای آنرا عطا کردم وازایشان راضی‌شدم و گناهانشان را آمرزیدم، پس ندا فرماید مؤمنان را که درآن‌مجمع حاضرشده‌اند که ای بندگان‌من‌هرچه خواهید ازمن سؤال کنید بعزت وجلال‌خود سوگند یاد میکنم دراین‌مجمع شما هرحاجت که برای آخرت ودنیای خود سؤال کنید البته عطا میکنم و عیب های شمارا میپوشانم تا از من رو گردان نشوید و مزد های شما را مضاعف میدهم وشمارا درمیان گناهکاران رسوا نمیکنم برگردید ازمصلی آمرزیده بدرستی که خشنود گردانیدید مرا و خشنود شدم از شما پس

ملائکه مسرور وشاد میشوند و یکدیگر را مبارکباد میگویند به آنچه خدا بامت محمد صلعم عطا کرد .

از اینحدیث شریف خوب واضح میشود سبب عید شدن این عید سبب مبارکباد گفتن مؤمنین

پس چون در اینروز مؤمنین آمرزیده میشوند و حقتعالی از ایشان‌راضی میشود وحوائجشان رابرمیآورد لهذا عید بزرگیست برای امت محمد صلعم

بعضی ازعیدها عید خاص است برای مؤمنین مانند **عیدغدیر** بلکه **عید نوروز** وعید **نهم ربیع الاول** وسبب اختصاص‌آنها بمؤمنین اختصاص آنهاست به ایشان چه‌سبب **عید شدن غدیر اینستکه** درآنروز جناب رسول صلعم جناب امیر را منصوب بخلافت نمود .

وسبب عید شدن نوروز بسیار است از آنجمله در آنروز عثمان ملعون بجهنم واصلشد و حضرت امیر ع بر تخت سلطنت و خلافت متمکن گردید .

سبب عید شدن نهم ربیع الاول آنستکه در آنروز عمر ملعون بدرك اسفل واصل شد وهمهٔ اسباب مذکوره عامهٔ شیعیان اهلبیت است . **مجملا** پس سبب عید شدن امروز واضح شد **پس** باید فهمید که اعمال اینروزچه چیزاست وآنهارا بجا آورد شاید رستگارشد . اعمال آن بسیار است مانند نماز وزیارت و اداء زکوة فطره و دعا های بسیار که درکتب ادعیه مذکور است **اما غسل** اگرچه دورنیست که درتمام‌روز توان بجاآورد ولی بهتر آنست که قبل ازظهر بجا آورد بلکه اورا پیش‌از نماز عید بجا آورد که نماز وزیارت باغسل بجا آورده شود **اما نماز** پس احوط آنستکه بجا آورده شود و احوط آنستکه جماعت بشود ، وقت آن ازطلوع آفتاب تا زوالست و آن دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد و سوره پنج‌تکبیر میگوید وبعد ازهرتکبیر قنوتی میخواند ومستحب است قنوتی که وارد شده خوانده شودولی شرط صحت نیست بلکه‌مطلق دعا کفایت میکند مثل قنوت نمازیومیه بلکه هرگاه مردد شود که قنوتی که دوست میخواند بخواند یا قنوت وارده را ولو غلط بخواند ؟ آن قنوت صحیح را بخواند و این قنوت غلط را نخواند ، بسیار مردم از این مسئله غافلند همین طالند این قنوت را بخوانند و حال اینکه آنرا غلط میخوانند ومخارج آنرا نمیدانند و این اشتباه است **مجملا** بجماعت یا فرادی خواه این نماز خواه نماز های دیگر هرقنوتی را کهصحیح

روزعاشورا این بزرگوار بابدن پاره پاره از اسب بروی زمین قرار گرفت بالب تشنه وشکم گرسنه و جگر داغ دیده یکی نمی آمد که بدن او را در آغوش گیرد بلکه ازاطراف وجوانب انواع جراحات بر او وارد میشد ولی چون ضعف بسیار داشت حالت نشستن نداشت گویا از برای اینکه تیرهائیکه برسینه مبارکش زده بودند بربدن مطهرش فرو میرفت خاکرا جمع فرمود که زمین بلند شود و آن تیرها بر بدن منورش فرو نرود یا مولا یا اباعبدالله چقدر غریب بودی این فقره میسوزاند جگرها را که ازخیمگاه تاقتلگاه مسافتی نبود وعیال تو جرئت نمیکردند که ببالین تو بیایند بلکه درآن خیمه مضطرب و مشوش تشنه و گرسنه داغ دیده و افسرده ناله کنان گریه کنان بودند « اللهم العن قتلة الحسین(ع) و اصحابه » بر گشتیم بمطلب چون دانستی شرافت این شب را پس مناسب است بیان نکته در این مقام و این نکته بیان جهت اخفاء و غیبت آن حضرت است چون تحقیق در کتب اصحاب مذکور است همین مجملا محل بخوف مینمایند و بیان آن اینست که مشیت الهیه اقتضاء کرده است که عدد ائمه دوازده باشد نه زیاد ونه کمتر بوجوه بسیاری که حال مقام ذکر آن نیست ولی بجهت تعیین چهار وجه آن ذکر میشود

اول اینکه چون کلمه توحید که لااله‌الاالله و کلمه نبوت که محمد رسول‌الله است هریك دوازده حرفست وائمه چون مبین حقیقی آن دوچیزاند لهذا باید عدد ایشان دوازده باشد تاعدد مبین ومبین مطابق باشد

دوم چون عدد خلفاء انبیاء سلف دوازده است عدد اوصیاء و خلفاء این جناب هم مقرر شد که دوازده باشند تامطابق باشند

سوم این است که چون ظاهر بسیر آفتاب و ماه است در دوازده برج که بر زیاد و کم آن نظم عالم مختل میشود و معلوم است که قوام باطن عالم بوجود امامست پس مقرر شد که آفتاب ولایت در دوازده نفر سیر نماید که مطابق باشد عدد آنچه قوام باطن عالم باوست با آن چه قوام عالم ظاهر باوست

چهارم عدد ماههای سال دوازده است مقرر شد که عدد ائمه دوازده باشد و غیرازاینها وجوه دیگرهم ذکر کرده‌اند وبالجمله آنچه از اخبارمستفاد میشود عدد ائمه باید دوازده باشد نهزیاد نه کم وچون‌دانستی این مرحله را بدانکه این بزرگوار مأمور است باحکام واقعیه و حقیقت امور عمل نماید نه بظاهر مثل آباء طاهرین خود و تقاص حقوق ایشان را نماید والاجمل احکام واقعیه بدون ثمرخواهد بود زیراکه دیگری نیست که اظهار نماید و تقاص نماید زیرا که ختم امامت باین بزرگوار شده

است ومعلوم است که مردم طاقت واقع امور را نمی آورند زیرا که بسا هست بعضی قاتلند و بعضی خانه هایشان غصب است و بعضی اموال ایشان غصب است و بعضی اولاد زنا باشند وبعضی گناهکارند و بعضی زنهایشان بایشان حرام است هکذا وهرگاه امام حقیقت اموررا ظاهر نماید وبخواهد بحقیقت وواقع رفتار نماید وواضحست که مخالفت با هواهای خلق است و البته تمکین نمیکنند و شورش میکنند پس باید از این حال با قوت با این ها جهاد کند و بقتل آورد ایشان را یاکشته شود یا تغییر طرز دهد و بظاهر با ایشان مماشات نماید پس اگر بکشد ایشان را در صلب هر یك مؤمنین بسیار هستند که کشتن آنها مستلزم نیامدن آنهاست بدنیا اگر کشته شود زمین خالی از حجت میماند و از برای او بدلی نیست زیراکه ختم امامت به آن جناب شده است و بوجهیکه ذکر شد و غیر آن نباید عدد ائمه زیاده از دوازده باشد و اگر بخواهد بظاهر باآنها رفتار نماید تکلیف او نیست پس لابد باید غائب شود تا وقتیکه مصلحت در جهاد و کشتن‌معارضین‌باشد پس خوب بفهم آنچه میگویم عزیزمن امرآن بزرگوار خالی ازچهار قسم نیست یا باید ظاهرباشد وبا مردم بطرز ظاهر رفتار نماید یا باید ظاهرباشد و بباطن رفتار نماید و معارضین را بکشد یا ظاهر باشد و بباطن حکم کند وهمینکه معارضین برسرش هجوم آوردند تسلیم شود و کشته شود یا باید که غائب شود و تصرف نکند **اول** که تکلیف او نیست بجهت آنکه باید حقیقت امور واضح شود و احکام واقعیه بیان شود و غیر آن بزرگوار کسی نیست که ظاهر نماید **دوم** باعث اتلاف چندین کرور از مؤمنین است که از اصلاب آنها آمده ومی آید **سوم** باعث خالی شدن زمین از حجت و باید از حجت خالی نباشد که سبب نزول رحمت و منع بلاها ازخلق باشد زیراکه اگر بنده کاملی از خدا درمیان نباشد که استحقاق نزول بارشها وبرکتها باشد هرآینه آتش عصیان خلق اورا میسوزاند همه را و باید باران و وجود بزرگی طاعت وعبادت خاموش نماید آتش معصیت دیگران را و معارضه نماید آن مخالفت ها را چنانچه محسوس است و میبینی که ازخلق جز عصیان چیزی ظاهر نمیشود پس این است که وجود امام لطف است و مانعی ندارد و باید باشد لامحاله پس اگر کشته شود چون خاتم ولایت است بدل‌از برای او نیست زمین ازامام وحجت خالی میشود

چهارم که غائب شود و اگر گوئی که ظاهر باشدو هیچ تصرفی نکند میگوئیم لامحاله بد نقصان میکشند او را مثل آباء طاهرین او که

بسیاری از ایشان بهیچ امری کار نداشتند و گوشهٔ گرفته بودند و مشغول
عبادت حضرت حق جل شأنه بودند مثل حضرت سجاد و امام موسی کاظم
و بعض دیگر معذلک آنها را شهید کردند اینست که جز بودن و غائب
بودن قسم دیگری نیست خوب بفهم آنچه نوشتم تا دفع این شبهه از تو
بشود و حال آنکه اگرچه غائب است ولی قطع نظر از برکات باطنیه آن
وجود مبارک که بعینه مثل فوائد آفتابست که زیر ابر باشد فوائد ظاهریه
هم چه فریاد رسیها که از مؤمنین خاص میفرماید و بسیار از آنها در کتب
مناقب مذکور است ولی بجهة تیمن باین حکایت اکتفا میشود چنانچه از
جعفر بن محمد ابن قولویه روایت میکند که درسال سیصد وسی وهفت که آنسال
است که قرامطه حجرالاسود را بعد از اینکه از رکن بیت‌الله الحرام برده
بودند و بعد از آن رد نمودند و میخواستند در موضع خود نصب کنند در آنسال
من ببغداد رسیدم وتمامت همت باین مصروف بود که خود را بزودی بمکه
برسانم و واضع حجرالاسود را درمکان خود ببینم چه در کتاب دیده بودم
که البته معصوم وامام وقت آنرا بجای خود نصب میکند چنانچه در زمان
حجاج امام زین‌العابدین ع اورا نصب نمود اتفاقاً بیمار شدم بیماری صعب
چنانچه امید ازخود قطع کردم دانستم که باین مطلب نمیتوانم رسید ابن هشام
نامی را نایب خود کردم وعریضه نوشته مهر بر آن نهادم ودر آنجا ازمدت
عمر پرسیده بودم و اینکه در این مرض ازدنیا خواهم رفت یا مهلتی هست
و باو گفتم که از تو التماس دارم که سعی بلیغ نمائی و هر کسی را ببینی
که حجرالاسود را بجای خود نهاد این رقعه را باو رسان ابن هشام روایت
کند که چون بمکه رسیدم دیدم که خدام بیت‌الله عازم بر آنند که حجر را
نصب نمایند مبلغ کلی بچند کس از خدام دادم قبول کردند که مرا در آن
ساعت در آنجا راه دهند و کسی با من همراه کردند که ازمن خبردار باشد
و ازدحام خلق را از من دور کند دیدم که هر طائفه فوج فوج میآمدند که
حجر را بجای خود نصب نمایند و هر یک که آن حجر را برجای خود میگذاردند
حجر میلرزید و مضطرب میشد و هر حیله که میکردند قرار نمیگرفت و
میافتاد وجمیع مردمان در این ورطه حیران بودند و قدرت بر نصب حجر
نداشتند ناگاه دیدم جوانی سبزرنگ از جانب مسجدالحرام باوجاهت تمام
متوجه بیت‌الله الحرام شد و چون نزدیک رکن حجر رسید حجرالاسود را
استلام کرد و حجر را بتنهائی برداشت ودرمحلی که اول بود گذاشت وحجر
بجای خود قرار گرفت فریاد از خواص و عوام حضار مسجدالحرام برآمد
و آن جوان ازمیان خلق بیرون آمد ومن ازجای خود برجستم چشم بروی
دوخته سردرعقبش نهادم واز کثرت ازدحام و واهمه اینکه مبادا ازمن غائب
شود و بسبب دور کردن مردم و برنداشتن چشم از او نزدیک بود که عقلم

زایل شود تا اندکی هجوم خلق کم شد دیدم که ایستاده بمن ملتفت شد فرمود
رقعه را بده بی آنکه رقعه را نگاه کند و بخواند فرمود آنرا از این علت
خوفی وضرری نیست و بعد از سی سال دیگر اورا ناچار توجه دار القرار
میسر خواهد شد چون این حالرا مشاهده نمودم مرا ازدیاد شوق صحبت
آنحضرت گریه دست داد تا چشم گشودم آنجوانرا ندیدم و بعد از آن خبر
بابوالقاسم رسانیدم و ابوالقاسم تا سال سیصد وشصت وهفت زنده بود
ودر آن سال وصیت نمود کفن وغیره را مهیا نموده منتظر بود تا بیمار شد
ودوستانی که بعیادتش آمده میگفتند که ما امید شفای ترا داریم و ناخوشی
تو اینقدرها نیست گفت نه چنین است وعده که بمن داده‌اند رسیده و مرا
بعد از این امیدی بحیات خود نیست و در آنمرض برحمت حق واصل گردید
مقصود از ذکر این واقعه آنستکه وجود آنبزرگوار باغیبت هر تصرفیکه از
اینقبیل باشد میکند وفوائد عمده بر آن مترتب است واز فوائد عمده توسل
بآنبزرگوار است در شدائد بعریضه نوشتن بنحوی که در کتاب منهاج
العارفین وغیر آن مذکور است **اما** مقام دوم که در اینشب چه باید کرد
اما ادعیه آن بسیار است در کتب ادعیه مذکور است و شب برات بودن
در اخبار شیعه چیزی درست بنظر نرسیده است بلکه از بعضی اخبار چنان
ظاهر میشود که برات بودن از عامه چنانچه در حدیثی مذکور استکه راوی
عرضکرد که مردم یعنی عامه میگویند شب برات شب نیمه است حضرت می
فرماید که دروغ گفته اند شب برات شب قدر است و دور نیست که برات
گفتن بواسطه آن باشد که در اینشب از عموم رأفت و کثرت رحمت برات
آزادی همه بندگانرا مرحمت میفرماید و علی‌الحال برات بودن این سه
روز اصلا وجهی ندارد ووراهی بخصوص از برای خیرات اموات نیافته ام
بلی چون امشب و فردا روز وشب شریفی میباشند ورحمت الهی واسع است
بجزئی سببی میآمرزد بندگانرا پس البته خیرات هر چه بشود از برای
اموات بسیار خوبست بسا هست که بخیرات‌های جزئیه خداوند عفو میفرماید
از اموات پس هرچه بشود بسیار خوبست و از بعضی اعمال وارده در آن
چنین ظاهر میشود که امشب را مدخلیتی در تقدیر امور هست و دور نیست
که اجمالی در تقدیرات یا بعضی تقدیر آن در آنشب و از آنجمله در این
شب وارد شده است که بعد از نماز مغرب با کسی سخن نگفته ایندعارا بیستو
یکمرتبه بخواند زنده بماند تا سال آینده ودعاء اینست « بسم‌الله الرحمن
الرحیم اللهم انك علیم حلیم ذواناة ولاطاقة لنا بحکمك یاالله یاالله
الامان الامان من الطاعون والوباء و موت الفجأة و سوء القضاء و
شماتة الاعداء ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون انا موقنون برحمتك

یا ارحم الراحمین»

وایضاً از سید اسمعیل بحرینی از تلامذهٔ مرحوم میرداماداست نقل کرده که ازاسرار معروفه ما است که هر کس در شب نیمه شعبان یک مشت نخودی بیر دانه ازآن یکمرتبه سوره قل هوالله احد را باصد مرتبه صلوات بخواند و اورا پخته وبخورند هر کس که هفت دانه کمتر نخورد در آنسال از جمیع امراض و اسقاء واوجاء ووباء وطاعون وفجاء وامثال آن محفوظ بماند وزنده بماند تا سال آینده ومخفی نماند که باید این نخود درشب نیمه خورده شود و خواندن سوره وصلوات هر گاه درروزچهاردهم باشد اما درشب بخورند عیبی ندارد **وایضاً** وارد است که در شب نیمه مورد و خشی را در آب ریخته بجوشانند و در آنحال این دعا را سه مرتبه بر آن بخوانند هر کس روی خود را از آن آب بشوید در آنسال از جمیع بلاها محفوظ باشد و دعاء اینست **اللهم صحح جسمی واکتب فی السداء اسمی و جبنی فی قلوب الصالحین و عظمنی فی عیون الصالحین و اصرف عنی شر جمیع الظالمین به رحمتك یا ارحم الراحمین**

وایضاً در اینشب سه سوره یس بخواند یکم بقصد زندگی و یکی بقصدتندرستی ویکی بقصد توانگری **وایضاً** در اینشب هریك از «سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر» را صدمرتبه بگوید که در حدیث وارد شده است گناهانش آمرزیده شده وحوائج او برآورده شودخواه ازخداوند بخواهد و خواه نخواهد و ترك نکند در این سه شب صلوات را اقلاهزار مرتبه بخواند وثواب اورا هدیه نماید از برای امام زمان و متوسل شود بآنجناب درغفران ذنوب و اصلاح واداء دیون و رفع شدائد ودفع هموم وغموم وآلام و اگر هزار و چهارصد مرتبه بفرستد و ثواب اوراهدیه نماید بارواح مطهرات ومنورات چهارده معصوم رجاء زیادهست درقضاء حاجات و دعای کمیل که در اینشب جناب امیر ع بکمیل بن زیاد تعلیم فرمودند البته بخواند ودر تفاصیل اعمال رجوع بکتب ادعیه نمایند وعمده اینست که مواظب ومراقب باشند وتسبیح تهلیل وتکبیرواستغفاربسیار بفرستد که ازفیوضات اینشب محروم نماند که حقیقت بسیار شقاوت می خواهد که کسی در اینشب آمرزیده نشود و ازجمله مسائل آمرزش خودو اصلاح امور وقضاء حوائج دانند خیرات ازبرای اموات را ولی نه بنحوی که آداب اهل اینزمانست که حلوایخته بانان ویا خرما تیکه تیکه ودانه دانه میدهند باراذل و اوباش که سرراهها هستند بلکه اگرمیخواهندخیرات نمایند این پولیکه صرف اینکارمینمایند درشب چندنان درست باحلوامثلا بفقیری

بدهند که خود او وعیال اورا سیرنماید یاجمعی ازمؤمنین را بخانه خود ضیافت طلب نمایند و ثواب اورا از برای اموات مقرر دارند یا تمری پول بفقیری دهند واو وعیالش را درخانه خود آن فقیر مهمانی نماید یا نان و خورش درب خانه او بدهند که باعیالش صرف نماید یاطالب علمی را درحجره خود ضیافت نماید یا بقصد رد مظالم از برای میت بفقرا بدهند یا صدقه بقصد میت بدهند وعمده همان نیت اولست ودیگرقصد میخواهد وثمری بر قصد بعد مترتب نیست عمده همانست که در حال دادن نیت کند که اینکار را از برای فلان میت بجا میآورم قربة الی الله و بخصوص در صدقه او وارد شده که هر گاه شخصی بنیت مؤمنی تصدق بکند حقتعالی جبرئیل را امر نماید که با هفتاد هزار ملك بنزد قبر او میروند وهریك طبقی در دست دارند ازنعمتهای الهی وهریك باو میگویند السلام علیك ای دوست خدا اینهدیه فلان مؤمنست از برای تو پس قبر او روشن میشود و هفتاد هزارشهر در بهشت باو کرامت میفرماید و هزار حوریه باو تزویج میفرماید و هزار حله باو میپوشاند وهزار حاجت او را روا میکند ای عزیز من از حضرت صادق ع منقولست که بسا باشد میت درتنگی وشدتی بوده باشد وحقتعالی باو وسعت دهد و تنگی را او او بردارد پس باو بگویند که این فرجی که بتو روی داد بسبب نمازی است که فلان برادر مؤمن برای تو کرد راوی پرسید دو میت را در دو رکعت نماز میتوان شریك کرد فرمودبلی و فرمود که میت شاد میشود وفرح میابد بدعا واستغفار که برای او کنند چنانچه زنده شاد میشود بهدیه‌ای که برای او برند و فرمودند که میت داخل میشود درقبرش نماز و روزه وحج وتصدق و سایر عملهای خیر و دعا و ثواب آن اعمال برای کسیکه کرده و برای مرده هر دو نوشته شود و با وجود این حدیث بسیار دور است که انسان مضایقه کند از بجا آوردن اعمال خیر از برای اموات و حال اینکه نقل کرده در بعضی از کتب که شخص مؤمنی در قبرستان بیتوته کرد و چون نیمه شب شد دید که اموات همه سر از قبر بیرون آورده از برای هریك چراغی و طبقی پر از نعمتهای الوان حاضرشده پس هریك چراغ و طبق خودرا گرفته خوشحال بمنزل خود رفتند مگرجوانی که دریکی گود سرفرو برده متکدر ومحزون گفت بنزد او رفته گفتم ترا چه حالت است گفت میبینی گفتم مگر کسی را نداری گفت مادر پیری دارم لیکن بمن در خشم است و در فلان محله و فلان خانه نشسته است سلام مرا باو برسان و بگو ایمادر درتاریکی قبر و عذاب صورتم تغییر یافته و عاجز و ذلیل شده‌ام بر من رحم کن و برای

داشت تشنه کشتن چرا عیال اورا تشنه گذاردن چرا بر فرض همه تشنه باید باشند طفل شیرخواره را آب ندادن چرا واو را بر روی دست پدر کشتن چرا با وجودیکه آنجناب فرمود که ای لشکر اگر بزرگان ما بزعم شما گناهکارند این طفل صغیر وشیرخواره است ازتشنگی نزدیک بهلاکت است یکجرعه آب بلب تشنه او برسانید آب ندادند و تیر بر حلقوم او زدند و همین بود حکمت آوردن آن طفل شیرخواره باآنکه ازفاطمه صغرا مذکور است زیاد اصرار کردای پدر این طفل شیرخواره را بگذار نزد من باشد که یادگار شما باشد فرمودند باید اورا ببرم زیرا که اگر نیاورده بودند باز شناعت اعمال آنها خوب معلوم نمیشد چرا که در حدیث وارد شده است که کشنده ابیعبدالله رابکشتنی که رسول خدا نهی فرموده بود که بکشند باین نحو کلابرا و صدق این حدیث شریف ظاهر است زیرا که پاره پاره کردن بدن چرا از عقب سر بریدن چرا برهنه کردن بدن چرا نعش برهنهٔ مجروح را پایمال سم ستوران کردن چرا او را دفن نکردن چرا سر بالای نیزه کردن چرا از همه اینها گذشته خیمه ها را آتش زدن چرا اموال را غارت کردن چرا زنانی که اولاد رسول بودند غارت کردن بعد آنها را اسیر کردن چرا گیرم که اسیر کردند دورشهرها گردانیدن و در بازار ها گردانیدن چرا ودرمجلس نامحرمان حاضر کردن چرا چوب برلب سر بریده زدن چرا وهکذا واضح شد ازآنچه ذکر شد حکمت آوردن عیال با آن که محمد حنفیه عرضکرد برادر حال که بعراق میروی این عیال را همراه خود مبر فرمودند باید ببرم زیرا که اگر نیاورده بود کار ناتمام بلکه عمده عناد و کفر و شقاوت بنی امیه از سلوک با عیال آنجناب بود و از اینجهات بود که کشته شدن آن جناب در مکه و مدینه نباید باشد زیرا که اگر آنجاها بود اینها نمیشد و مقصود حاصل نمیشد پس باید باین کیفیت بیاید بکربلا تا این نحو شود که بر کل عالم تا قیامت حالت آنها واضح شود عزیز من اگر نبود جز این فرمایش جناب ابی الفضل العباس کافی بود فرمود ای لشکر آیا شما کافرید یا مسلمان گفتند مسلمانیم فرمود آیا در اسلام روا است که از آب فرات بیاشامند یهود و نصاری وسایر کفار براو وارد شوند کلاب و خنازیر و اولاد رسالت نیاشامند لشکر اطفال صغیر ما از تشنگی بهلاکت بگذارید مشک آبی از برای آنها برده باشم مفید نشد پس چنین کرد و کفر آنهارا واضح نمود و مردم را ازآنها منصرف نمود حتی آنکه خارجین مذهب آن را ذکر کردند چنانچه حکایات بین راه شام از راهب ویحیی شهید و نصرانی مجلس یزید وغیر آنها را شنیده اید پس خباثت آنها واضح شد

واما حقیقت خودرا ازمعجزات روز عاشورا از حکایت درویش و کشکول واظهارشجاعت با آنحالت که چندین اسباب ضعف و نقاهت مهیا بود و معذالك چندین هزاررا بخاکهلاکت انداخت و کیفیت مسلمان‌شدن نصرانی که از سر مطهر منزل‌بمنزل ظهور میرسید و متصل جمع کثیر مسلمان میشدند تا در مجلس یزید هم نصرانی مسلمان و با ایمان شد ومعجزاتی که ازبدن مطهرش ظاهرشد از حکایت مرغان خانه آنمرغی که بمدینه آمد و دربادستان آنمرد یهودی آمد وبرکت خون امام‌دختر معلول او خوب شد وجمع کثیر ازیهود ازکفر خارج شدند و حکایت آن شیر و هکذا این بود که این بزرگوراا تشبیه بفجر کردند زیراکه‌چنانچه قبل از طلوع آن ظلمت گرفته‌است مشارق ومغاربرا وهمینکه فجر طالع شد هرچه بلند میشود ظلمت رفع میشود وعالم روشن میشود همچنین قبل اززمان آنبزرگوار ظلمت ضلالت بنی امیه عالم را گرفته بود همینکه ظاهر امامت بآنجناب مستقر گردید روزبروز ظلمت ضلالت انها کم‌شدو نورحقیقت گرفت عالمرا تا اینکه بواسطه ظلم برآنجناب و عیال او بنی امیه مستحق شدند بانکه خداوند مسلط نمود برایشان مختار و غیر اورا تا اینکه یکی همهرا منقرض نمودند این بجهت تشبیه آنبزرگوار بفجر پس خوب بفهم اورا و از آنچه ذکر شد که برکت آنبزرگوار اسلام وایمان از اصول وفروع برپاشد زیراکه این بزرگوار کمشتن کرد آنها مضمحل شدند وحقیقت خانواده رسالت واضحشد اصول ایمان که‌عمده‌او ولایتست صورت گرفت آنوقت فروع صورت میگیرد و از اینجهت‌است که بعد از نمازها مستحب است زیارت این بزرگوار ودرشبهای شریفه و اوقات های متبرکه بخصوص زیارت آن بزرگوار مستحب است و وجه آن این است که همه آنها ببرکت حضرت برپاشده و الا نکر ازمسلمانان بودحال اداء حقوق اومقتضی اینست که زیارت آنبزرگوار خوانده شود بانکه‌متعلق بغیر آن جناب است مثل شبهای قدر که متعلق بجناب امام‌است ولی زیارت این‌جناب وارداست شب‌نیمه شعبان که متعلق بامام دوازدهم است‌زیارت این بزرگوار وارداست وهکذا اوقات شریفه پس این تحقق‌را خوب تأمل کن تامعرفتت درحق این بزرگوار زیاد شود و رفع بسیاری از شبهات شود خصوص اینکه میگویند این جناب‌میدانست که این رفتارها میشود چرا آمد وچرا چنین آمد ووجه آن واضح شد که رواج دین و احیای شرع سیدالمرسلین موقوف باین‌جهاد و این‌قسم جهاد بود هر جزئی از اجزاء وقایع کربلا نشده بود جهاد کامل نشده بود و این آثار برآن مترتب نبود

فجزاك‌الله یا ابا عبدالله عن‌الاسلام واهله خیر الجزاء

وجه دوم از تشبیه کردن آنجناب بفجر این است که شبهه نیست که خداوند خلقرا خلق فرمود فاعل مختار شبههٔ نیست که خداوند عالم بوده وهست بآنچه بندگان او باختیار بجا میآورند و حقیقت این بیان را خوب درک نما که آنچه بندگان میکنند باختیار خداوند باو دانا است نه اینکه آنچه خداوند دانسته است ایشان بجا میآورند و این دو مقدمه را خوب بفهم . **وجه سوم** این است که اغلب آنچه از خلق صادر میشود عصیان ومخالفتست بلکه طاعت وعبادت درجنب اومضمحل است و باین واسطه ظلمت عصیان بر نور طاعت غالب است پس در عالم معنی عصیان خلق عالم را تاریك کرده است آنبزرگوار در مقام رفع ظلمت اینخلق که مملو کرده مشارق ومغاربرا در آنوقتیکه در عالم ذر خطاب شد بارواح انبیاء و اولیا که کیست آن صاحب همتیکه در مقام رفع این ظلمت بر آید که گناهان ایشان آمرزیده شود بدادن جان ومال وعیال آنجناب در این مقام بر آمد و گویا عرضکرد من قبول کردم گویا خطاب شد یا حسین باید لب تشنه و شکم گرسنه شهید شوی عرضکرد راضیم خطاب رسید یا حسین سر تو باید بنیزه شود و در شهرها و بیابانها و مجلسها گردیده شود عرضکرد راضیم خطاب رسید یا حسین بدن تو باید پاره پاره برهنه روی خاك افتاده شود عرضکرد راضیم خطاب شد که باید اصحاب تو کشته شوند تسلیم نمود خطاب رسید که در بندگان من جوانان هستند باید جوان هیجده ساله عزیزت در برابر چشمت کشته شود تسلیم نمود خطاب رسید که در ایشان زنان هستند باید بجهت رفاهیت ایشان عیالات باسیری روند شهر بشهر دیار بدیار در کوچه و بازار گردانیده شوند در مجلس نا محرمان حاضر شوند تسلیم نمود خطاب شد که باید فرزند بیمارت با غل وزنجیر برشتر برهنه سوار وادی بوادی منزل بمنزل گردانیده شود تسلیم نمود

مجملا جمیع صدمات وبلیات بر او القا شد و همه را تسلیم نمود بجهت رفاهیت این امت این است که زمان فجر اسب تاختن واقع شده است زیرا که این بزرگوار نجات خلق را خواست و همه چیزهای او را خواستند و همه را تسلیم نمود اولاد دادن عیال را داد اموال را بغارت داد خیمه هایش را سوختند گوشتهای بدن او از صدمه و تشنگی و گرسنگی آب شده بود و خونهای او از جای تیرها و خنجرها بیرون آمده بود لباسهای بدن اورا بغارت بردند باید استخوانها هم برود این بود که اسبان را بر بدن نازنینش تاختند گویا در عالم معنی عرضکرد خدایا این جوانانم این طفل شیرخواره این همه زنانم این گوشتهای بدنم این هم استخوان

هایم وآن بود حکمت تسلیم در اینجا و اینکه بعضی انکار کرده‌اند که نباید این مرحله واقع شده باشد و شبهه کرده‌اند که آب بستنه بغیبر متورش و پیش نرفت چگونه اسب بر روی بدن پا گذارد جواب او اینست که اولا چون مقصود نجات گناهکاران بود و آن در اینجا باین بود که اسب برود وبدن پایمال شود تا همه چیز داده شود ودر اینجا نجات مقتضی بقاء قبر بود که بسبب زیارت آن و التجاء بآن و توجه در باب زوار او نجات حاصل میشود

و ثانیاً اینکه امام را مظاهر مختلفه هست که باید جمیع کمالات او ظاهر شود وحکایت آب بستن و گاو مقام اعجاز بود

اما در کربلا مقام خضوع و خشوع و انقیاد و تسلیم بود یك جا باظهار اعجاز آبها باید پیش نرود یکجا باید اظهار خضوع و خشوع و تسلیم اسب برود که بدانند کمال خضوع را که در مقام بندگی ورضا جوئی حق چنان تسلیم صرفند که برروی زمین برهنه با زخمهای بیشمار و سر بریده برروی خاك گرم شده در آفتاب افتاده میشود و چنان تسلیم میشود که اسبها نعل تازه زده شود استخوان ها در هم سائیده شود و حکایت آمدن شیر منافاتی ندارد چه احتمال میرود پیش از آمدن واقع شده باشد یا بعد از رفتن او این عمل شنیع شده باشد علاوه در زیارت مقجعه تصریح شده که ای جد بزرگوار پایمال کردند سینه ترا و این دو شعر منسوب بحضرت است

وانا السبط الذی من غیر جرم قتلونی
وبجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی

منم سبط پیغمبر شما که بدون جرم و تقصیر مرا کشتند و بسم اسبان استخوانهای مرا سائیدند در واقعه مختار است که این ده نفر را آوردند و مختار سیاست کرد و حکمت استشفاء از تربت بچندین وجه مذکور است یکی اینکه خاك کربلا آمیخته شد با خون و گوشت آن بزرگوار **مجملا** مقصود آنست که این بزرگوار مانند فجر است که روشن میکند شب را ورفع ظلمت رامیکند این بزرگوار هم دفع نمود باختیار تمام بلیات و ظلمت گناهان خلق را « فیا اباعبدالله روحی لك الفداء و جعلنی ممن فاز بشفاعتك یوم الجزاء » تفصیل کلام در آن وجه آنستکه چون خلاق عالم از فرط رأفت ومرحمت در حق بندگان در مقام آمرزش ایشانست **چنانچه** دربعضی از کتب بنظر رسیده که جناب رسول (ص) از میکائیل پرسیدند که خداوند بزبان فارسی تکلم نموده عرض کرد بلی فرمود چه فرموده عرضکرد که فرمود چکنم با این مشت خاك جز آنکه بیامرزم و همچنین

بگذرد از جمیع دوستان آن بزرگوار و عقلا سزاوار است چنانچه ذکر کرده اند که وقتی نمرود تیر بآسمان انداخت خطاب رسید بجبرئیل که این بنده طاغی باغی رو بما کرده تیر اورا بر یکی از ماهیان دریا فرود آور و خون آلوده برگردان تا مسرور شود تیر اورا بر گرده ماهی فروساخت خون آلوده برگشته مسرور شد که کشتم خدای ابراهیم را ماهی عرض کرد خداوندا میخواهی بنده طاغی خود را محروم برنگردانی تیر اورا بر من بیگناه وارد میسازی خطاب رسید بجهت این تیری که بر تو وارد شد حرارت آهن را از ماهیان دریاها تا روز قیامت برداشتم اینست که صید ماهی بآهن نکنند پس هرگاه چنین باشد رأفت خداوند پس البته بجهت آن تیرها که روز عاشورا بر بدن جناب ابیعبدالله ؏ وارد شد خداوند حرارت دوزخ را از همه دوستان او بردارد بلکه بجهت همان تیری که بر گلوی شیر خواره وارد شد و تیری که برچشم نازنین ابوالفضل العباس وارد شد و تیری که بر گلوی عبدالله وارد شد و تیری که بر سینهٔ جناب ابیعبدالله وارد شد و از عقب سر بیرون آمد و امثال آنها که زبان را یارای تقریر و قلم را یارای تحریر نیست و حال اینکه مقام جناب ابیعبدالله کجا ومقام ماهی کجا این صدمات کجا آن تیر کجا هیچکس درعالم شنیده که کشته را بعداز کشتن انگشت ببرند و دستها ببرند اورا برهنه در آفتاب بگذارند بدن اورا پایمال سم ستوران نمایند هیچ کس درعالم شنیده طفل یتیم را بر روی خار ها بدوانند هیچکس در عالم شنیده زنی که داغ چند برادردیده درپیش روی‌او دوسرجوان اورا چندین‌منزل بنیزه نموده ببرند هیچکس درعالم شنیده زنی که داغ چند برادر دیده در پیش روی او چوب برلب ودندان سر بریده برادرش زنند واویلا وامصیبتاه آیا شنیدید درجائیکه طفل شیر خواره را بعد از کشتن سر اورا از بدن جدا نمایند که مذکور است که قنداقه علی اصغر را از زیر خاک بیرون آوردند و سر اورا بنیزه نمودند عبث نبود که جبرئیل بآدم خبرداد که یاآدم ولدك یصاب بمصیبة تصغر عند ها المصائب ای آدم رسیده میشود باین پسر تو مصیبتی که کوچك است در نزد آن جمیع مصائب ای والله یا اباعبدالله لقد جلت وعظمت مصیبتك فی السموات علی جمیع اهل السموات وفی الارض علی جمیع اهل الارض مجملا پس آنجناب فی الحقیقة سبب رفع ظلمت گناهان خلق شد ولی باید ارتباطی بآن بزرگوار پیدا کرد و الحق از انصاف دوراست که بااین همه حقوق آنجناب شخص در خدمات متعلقه بآنجناب کوتاهی کند خصوص در تعزیه‌داری بهرقسمی که ممکن باشدخاصه در این‌روز که اجزای عالم منقلبست و باید مؤمن انواع خدمت را بنماید اولا محزون باشد قلبا

که از علامت ایمانست

چنانچه ازحضرت امام رضا(ع) مروی استکه ماه محرم ماهی بود که کافران در اینماه جنك کردن را حرام میدانستند و منافقان این‌امت در اینماه خون مارا حلال می‌دانستند و هتك حرمت ما را نمودند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند وآتش درخیمه های ما زدند و اموال واسباب ما را غارت و حرمت حضرت رسالت پناه را در باب ما رعایت نکردند بدرستیکه مصیبت حضرت امام حسین(ع) چشمهای مارا مجروح کرد وآب دیده‌های مارا جاری کرد وواقعه کربلامصیبتی برای ماهیا کردتا روز قیامت پس باید که برمصیبت آنحضرت گریه کنندگان بگریند بدرستیکه گریه بر آنحضرت گناهان بزرك رابرطرف میکند پس فرمود پدرم امام‌موسی(ع) چون ماه محرم داخل‌میشد کسی آنحضرت را خندان نمیدید و اثر حزن و اندوه بر آنحضرت ظاهر بود در دهه اول محرم چون روز دهم می شد روز مصیبت وگریه واندوه او بود و می گفت امروز روز شهادت جدم حسین (ع) است.

پس ای عزیز من باید در این روز باطنا محزون و دل شکسته و مصیبت دار باشی بلکه آثار آنهم باید در تو ظاهر باشد بلکه میخواهم بگویم که بند گریبانها باید گشاده باشد ولباس سیاه در این اوقات راجع است برای اظهار مصیبت داری مانند کسانیکه پدر عزیز ایشان مرده باشد زیرا که چه پدری است از آن بزرگوار بزرگتر ومهربانتر که خود وجمیع کسان خودرا معرض اینهمه صدمات درآورد بجهت رفاهیت و نجات ما گنه کاران وثانیاً ترك کن دراینروز پی کار رفتن را

چنانچه ازحضرت امام رضا مروی است که هر که ترك کند سعی در حوائج خود را در روز عاشورا وپی کاری نرود حقتعالی حوائج دنیا و آخرت او را برآورد وهر که روز عاشورا را روزاندوه ومصیبت و گریه خود قراردهد حقتعالی روز قیامت را روز فرح وشادی او گرداند ودیده‌اش در بهشت بما روشن گردد و هر که روز عاشورا را روز برکت نامد و از برای منزل خود درآنروز چیزی ذخیره نماید خدا ذخیره را براو مبارك نگرداند ودر روز قیامت با یزید و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد علیهم اللعنه محشور گردد وثالثاً بقدر مقدور سعی کند در گریه وعزا داری آن بزرگوار که قطع نظر ازاینکه از لوازم ایمانست و ثواب های بسیاردارد کم عملی‌است درمستحبات که ثواب آن بقدر گریه در مصیبت جناب ابیعبدالله باشد خصوص درحدیث معتبروارد شده ست ازجناب امام جعفرصادق (ع) که چون روزدهم ماه محرم میشود گروهی بسیار ازملائکه که دارای شیئه

بلور سفید باشد در مجامع تعزیه امام حسین می گردند واشکهای گریه ـ
کنندگان آن بزرگوار را در آن شیشه میکنند وچون روز قیامت میشود
آن اشکها را بر آتش جهنم خواهند ریخت و آتش از گریه کنندگان
هزار سال دور میشود ورواجاً خود شخص برپا دارد عزای آن بزرگوار را
هر درهمی که صرف تعزیه آنجناب که هفتاد برابر عوض دارد وخاصاً در
این روز روزه نگیرد چنانچه بنی امیه بجهت فرح وسرور روزه گرفتند
بلکه امساک نماید و وقت عصر از آب افطار نماید و حکمت آن
نیست که این وقتی بود که جناب ابی عبدالله از دست جد بزرگوار خود
افطار فرمود بآب وعیال آنبزرگوار را دراینوقت آب دادند پس شیعه هم
تأسی بامام خود و عیال آنجناب نماید وسادساً در اینروز هزارمرتبه لعنت
کند قاتلان آنجناب را باین لفظ **اللهم العن قتلة الحسین (ع)** وبر لعنتی هزار
حسنه در نامه عمل او نوشته شود و سابعاً در این روز هزار مرتبه سورهٔ
قل هوالله احد را بخواند بصریح حدیث خداوند نظر رحمت بسوی او فرماید
وهر که را خداوند نظر رحمت باو کرد او را عذاب نخواهند نمود و ثامناً
اهتمام در زیارت آنجناب نماید زیرا که دیده نشده عملیکه ثواب آن بقدر
زیارت عاشورا باشد زیرا که دوازده خاصیت و ثواب دارد **اول** هزارهزار
حسنه **دوم** محو هزار هزار سیئه **سوم** بلندی هزار هزار درجه **چهارم**
یافتن ثواب شهدای کربلا وشرکت ایشان در درجات ایشان **پنجم** یافتن ثواب
هر پیغمبری ورسولی **ششم** داده شدن ثواب هر کس آنحضرت را زیارت
کرد از روزی که شهید شده **هفتم** دوهزارهزار حج **هشتم** دو هزار هزار
عمره **نهم** دوهزارهزار جهاد که هریکرا با رسول خدا (ص) کرده باشد **دهم**
بر آمدن حاجاتی را که بخواهد و اگر دعای علقمه را بعد از آن بخواند
ثواب زیاد دارد **یازدهم** دارد که فائز شده ببهشت باشد و آزاد شده از
آتش جهنم **دوازدهم** دارد که قبول شفاعت او باشد در حق هر کس
که شفاعت کند الا اینکه درحق دشمنان اهلبیت (ع) باشد و چون یافته اید
که اشتباهی در مرحله حدیث زیارتست ومردم چنین میدانند که صد مرتبه
لعن و سلام شرط صحت زیارتست بسیاری از فوائد این عمل شریف و
زیارت آنجناب محروم میشوند وحال اینکه چنین نیست و مجمل آن اینست
که زیارت آنجناب هم مثل سایر اعمال مراتب ودرجات دارد اقل مراتب
آن اینست که اشاره کند بقبر آنجناب بسلام یعنی سلام بکند وبعد از آن بجهد
بسیار که بر بعض قاتلان آنجناب باین لفظ **اللهم العن قتلة الحسین (ع)**
و او را مکرر بگوید وبعد از آن دو رکعت نماز بکند اقل زیارت حاصل
و اگر بخواهد اصل عاشورا زیارت باصد مرتبه لعن و بعد از تمام شدن

اصل زیارت دو رکعت نماز بکند زیارت شده است و اما مرتبه وسطی او
چندقسم حاصل میشود یک قسم او اینست که میخواند زیارت عاشورا و
چند مرتبه لعن میخواند از بیست مرتبه کمتر نشود و سلامرا میگوید اگر
چه یکمرتبه باشد ولی اولی چند مرتبه است و بعد از آن دعاء کوچک و
دعای سجده را و دو رکعت نماز میکند این یکقسم از درجه وسطی زیارت
است و اقسام دیگر هست که ذکر آنها را مقام اقتضا ندارد و اما درجه
علیای آنهم چند قسم میشود و یکقسم آن این است که اولا چند مرتبه
الله اکبر میگوید وبعد از آن سلام مختصری میدهد

و بعد از آن چند دفعه میگوید اقلا بیست مرتبه **اللهم العن قتلة
الحسین** ع و اصحابه و دو رکعت نماز میکند وبعد از آن مشغول زیارت
بزرگ میشود ومیخواند با صد مرتبه لعن و سلام و دعای کوچک و دعای
سجده وبعد از آن دو رکعت نماز وبعد از آن دعای علقمه مشتمل بر توسل
بجناب امیر ع استحسان است که قبل از زیارت زیارتی هم از آنجناب بخواند
اگرچه زیارت مختصری هم باشد و هر که بدین قسم زیارت کند قطعاً
زیارت عاشورا را کرده است و دیگر صحن کشاده بام باشد شرط است
و اولی اینست که دریک مجلس بجا آورد بلی قلبلی باطراف زمین ضرری
ندارد و دیگر تفصیل را هر کس طالب باشد رجوع نماید بآن تفصیل که
حقیر نوشته ام وتهم از اعمال روز عاشورا اینست که وقتیکه بیکدیگر
برمیخورند بگویند **عظم الله اجورنا واجورکم بمصابنا بالحسین (ع)
وجعلنا وایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل
محمد** ـ دهم از اعمال روز عاشورا این است که این دعا را هفت مرتبه
بخواند تا زنده بماند تا سال آینده

**بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله ملاءالمیزان ومنتهی العلم ومبلغ
الرضا و زینة العرش وسعة الکرسی لاملجاء من الله الا الیه سبحان
الله عدد الشفع والوتر وعدد کلماته التامات برحمتك یا ارحم
الراحمین ولاحول و لاقوة الا بالله العلی العظیم وهو حسبی ونعم
الوکیل نعم المولی ونعم النصیر وصلی الله علی خیر خلقه محمد
وآله الطاهرین** پس ده صلوات بفرستد ومیگوید **یا فارج کرب ذی النون
یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یاجامع شمل یعقوب
یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یاسامع دعوة موسی
وهرون یوم عاشورا یا رحمن الدنیا والاخرة و رحیمهما و
صل علی محمد و آل محمد و علی جمیع الانبیاء والمرسلین**

واقض حاجاتی فی الدنیا والاخرة و طول عمری فی طاعتك ورضاك برحمتك یا ارحم الراحمین

ای عزیز من حقوق جناب ابی عبدالله(ع) بسیار است وچه بسیار ازفواید دنیویه و اخرویه که ببرکت آنجناب بخلق رسیده و میرسد و باید شخص مسلم حقوق آنجناب را کم نشمارد و از هیچچیز در راه آن جناب مضایقه نکند خاصه گریستن در مصیبت آنجناب و برپا داشتن عزای آنجناب بسیار عجیب است از جوانان اهل اینزمان که در اینروز که از ایشان بیشتر متوقع است تعزیه‌دارکنزیرا که پیران‌شکسته‌اند و ازقوة‌ایشان برنمیآید کمال اهتمام در اقامه عزا و معذلك سر کوچه و گذرها مشغول لهولعب و عیش و طربند بلکه العیاذ بالله اشتغال بقمار دارند و بسیار عجب است ازمردم که ایشانرا منع نمیکنند آیا اینجوانان خبر می بینند؛ حاشا و کلا وهمچنین بسیار تعجب است ازبسیاری که همینکه روزعاشورا گذشت شب یازدهم و بعد از آن مشغول بعیش بسا عیال خود میشوند و صبح بحمام ها میروند و سرها میتراشند و خضاب میکنند و حال اینکه روزعاشورا اول‌عزاست وهمچنین همینکه روزعاشورا میگذرد شورعاشورا برداشته میشود و بکلی منصرف میشوند و حال اینکه عزای هر کس را اقلا تا سه‌روز نگاه میدارند پس مناسب است که مجالس روضه اقلا تا دوازدهم برپا باشد و شیعیان در این سه روز بمراسم عزاداری مشغول شوند آخر تأمل کن که شب یازدهم بدن جناب ابیعبدالله چه نحو بود پس اگر دررختخواب میروند یاد کنند که آن بدن برهنه بسا جراحت بسیار روی خاك افتاده بود اگرسرها ببالش میگذارد یاد کنید که سر مطهر آنجناب در اینشب اول بر سرنیزه بود نعوذبالله اگر این خبر با اصل باشد که بعد از آن در توبره اسب خولی بعد از آن در تنور خانه آن لعین برروی خاکستر بود و اگر عیال شما دور شما جمع شوند یاد کنید که آیا در این شب عیال آن جناب چه حالتی داشتند ، نه خیمه نه چراغی نه فرشی نه مونسی و نه محرمی شب‌پیش لیلی علی‌اکبر داشت مثل امشب جوان اوروی‌خاك افتاده مادرعلی‌اصغرفرزندداشت گویا مثل امشب بعد از خوردن آب شیر در پستان آمده پستانهارا سر دست گرفت همی گفت نوردیده علی‌اصغر کجائی پستانهای من پر از شیر است . آیا مادر قاسم چه حالتی داشت امشب ، آیا زینب چه حالتی داشت که در یکروز داغ چندین برادر دیده بود ، یك طرف توجه در حال اسیران و یتیمان یکطرف دیدن نعشها برروی خاك یك طرف غم اسیری یك طرف آیا حالت بیمار کربلا چه نحوبود بیماری و اسیری وبی‌مرگی بی برادری سر

شکستگی جدائی ناله یتیمان گریه اسیران بیشرمی کوفیان و شامیان بحصر نمیآید بلیات آن بزرگوار نه بالش دارد نه فرش نه دوا دارد نه غذا نه آرام نمیدانم چه گذشت برآن بزرگوار و اگر اهل بیت را عصر عاشورا برده‌باشند پس جگرها شکافته میشود که این زنانی که غارت شده پای‌برهنه براطراف صحرا دویده تازیانه خورده دیگر حالت سفرنداشتند و معذالك بیا براشهر هما نوقت ایشانرا برشتران سوار وروانه کوفه کردند ـ اماناز آنحالت که‌ایشان را در کناسهٔ کوفه تا صبح معطل داشتند وصبح‌چه گذشت درکوچه های کوفه؛ ودر مجلس ابن‌زیاد (لع) درحضورنامحرمان‌وچه‌گذا شب بعد که درمجلس آن لعین بودند

مجملا مقصوداینستکه غافل نشوید از این روز وشب ها که چه بود حال بدن ابی‌عبدالله (ع) و سر مطهر آنجناب وعیال دربدر آنبزرگوار و اطفال‌خونین جگرآنحضرت

بر یزید اشکها وبرآورید ناله ها وتأسی بفاطمه زهرا (ع) نمائید تاشفاعت ایشان شامل‌حال ماها شود ورستگاری حاصل گردد .

اللهم ارزقنا بهم خیرالدنیا والاخرة وادفع عنابهم بلاء الدنیا والاخرة و اجمع بیننا و بینهم فی الدنیا و الاخرة انك علی کل شیء قدیر وبکل شیء خبیر یا الله یا رحمن یا رحیم صل‌علی محمد وآله‌الطاهرین واقض حوائجنا بهم برحمتك یا ارحم‌الراحمین

(تمت بالخیر والسعادة)

رسانید، جناب ابیعبدالله ع سبقت گرفته عرضکرد اذن میدهید من عرض کنم فرمودند بگو ای نور دیده ما همه مایلیم بآنچه تو مایلی؛ عرضکرد من رطب میخواهم، جبرئیل رطب از بهشت حاضر نمود جناب رسول ص دانهٔ بدهان حسین گذارد و فرمود **هنیئاً مریئا لك یاحسین** دانهٔ بدهان جناب امام‌حسن گذارد وهمین عبارت رافرمود، دانهٔ بدهان فاطمهٔ ع گذارد و همین عبارت را فرمود، دانهٔ بدهان جناب امیر گذارد وهمین عبارت را فرمود برخاسته و نشستند ـ فاطمه ع از سبب سئوال نمود؛ فرمود:چون دانه خرما بدهان حسین نهادم ملائکه هفت آسمان گفتند « هنیئاً مریئا لك یاحسین» من با آنها موافقت کردم چون بدهان حسن نهادم ملائکه عرش وکرسی همه این عبارت راگفتند من با آنها موافقت کردم چون بدهان تو گذاردم حور العین سر از غرفه‌ها بیرون کرده همه این عبارت را گفتند من با آنها موافقت کردم‌چون بدهان‌علی نهادم ذات اقدس بزبان بیزبانی فرمودند **هنیئا مریئا لك یاعلی** من بجهت تعظیم برخاسته و نشستم و موافقت کردم ـ حقتعالی این مهمان را گرامی میدارد و از بهشت طعام میفرستد و پیغمبر بنیابت حقتعالی خرما بدهان او میگذارد کوفیان هم مهمانی کردند بعوض خرما بدهان نهادن و بعوض اینکه مثل‌امروز آنجناب خود بنفس خود آب در دهان آنها ریخت روز عاشورا وقتی تشنگی آن جناب شدت نمود بزحمت زیاد خود را بفرات رسانید و لجام ذوالجناح را برداشته فرمود ای اسب من تشنه ام و تو تشنه آب بیاشام تا آب بیاشامم آنحیوان با وفا آب نیاشامید حضرت کفی آب برداشت تا بیاشامد گویا ملتفت شد که عباس و قاسم و علی اکبر و سایر اصحاب تشنه شدند از وفا دور است آب را برروی آب ریخت یاملتفت شد اطفال صغیر وزنهادرخیمه ها تشنه باشند ازمقام امامت دور است‌آب بیاشامد یا ملتفت عهدخلاق‌عالم شد که باید با لب تشنه شهید شود یا منادی ندا کرد یاحسین توآب‌میخوری لشکر بخیام حرم ریختند کوفیان بعوض دانهٔ خرما تیر بجانب آن حضرت انداختند خون ازاطراف دهان نازنینش جاری شد از نهر فرات روانه‌شد بخیمه‌ها آه آه چه حالتی پیدا کردند بانوان حرم که آنجناب را بامحاسن خونآلود دیدند؛گویا هرچه خواست سخن بگوید خون دهان مبارك راه نمیداد **الالعنة الله علی قوم الظالمین**

(مجلس دوم)

«بسم الله الرحمن الرحیم»

ازطاعات جلیله ومثوبات‌مرغوبه وحسنات‌عظیمه فریاد رسی درماندگان است؛ هر که بخواهد حقتعالی اورا درشداید دنیا وعقبی اعانت نماید در ماندگان را فریاد رسی نماید

در کتاب خلاصة الاخبار ازیکی از بزرگان نقل نموده که گفت وقتی قصد حج کردم چون بمیان بادیه رسیدم بازی دیدم پروازمیکند و گرده نانی در منقار دارد گفتم سبحان الله در بادیه باز و گرده نان؛ در این سری هست؛ راه خود را گردانیدم و عقب آن باز رفتم چون میلی راه طی کردم باز بسرچاهی رسید و در چاه رفت پس منهم بسر چاه آمدم و نگاه کردم دیدم مردی در میان چاه دست وپا وچشم بسته بپشت افتاده وبازبر سینه اونشسته و نان بمنقارپاره پاره میکند وبدهان آنمرد میگذارد چون‌مرد نان بدینمنوال بخورد باز پرید واندك زمانی بازگشت و آب آورد و منقار در دهان آن مرد میکرد؛ چون اینحال را دیدم پیش رفتم وسلام کردم و گفتم ای مرد از کجائی و کیستی واینحال چیست گفت مردی هستم ازخراسان بحج میرفتم چون باینجا رسیدم دزدان مرا گرفته واموال مرا بردند مرا بدینحال در چاه انداختند روز بعد ازگرسنگی وتشنگی بیطاقت‌شدم وسر برداشتم و گفتم باالها بفریاد من برس حقتعالی اینمرغ را بر من گماشت هر روز دو مرتبه میآید و مراآب ونان میدهد؛ آنشخص گوید دست وپای اورا گشودم و او را از چاه بیرون آوردم ندائی شنیدم که چنانچه تواو را از چاه دنیا خلاص کردی ما نیز ترا ازچاه ویل نجات دادیم ـ با آنکه باجتماع تمام علماء شرط صحت جمیع عبادات و قبول‌آن اسلام و ایمانست و بدون‌آن هیچ طاعتی صحیح وقبول نیست گویا برآنها فائدهٔ دنیوی مترتب شود ولی ثواب اجر اخروی‌ندارد با وجود این فریاد رسی درمانده چقدرطاعت مرغوبی است که در بعضی از احادیث وارد شده است که موسی از ترس پادشاه جابری جلای وطن‌نموده عیال خود را بر داشته ببلاد کفار رفت در آن بلد حیران و سر گردان بود کافری او را با عیال او بخانه برد و توجه تام بامورات آن بیچاره نمود وچند وقتی گذشت ناخوش شد و از دنیا رفت خطاب رسید به او که اگر ترا در بهشت جای بسود ترا بجهنم نمی بردیم بجهت فریاد رسی آن بنده ولی کافر را در بهشت جائی نیست او را بجهنم ببرید اما ای آتش نزدیك شو ولی او را مسوزان ـ همین واقعه مذکوره برای شرافت این عمل

را بتو واگذار کردم ایشان را در بهشت بهر جائیکه میخواهی ببر و بهر درجه که خواهی جاده آنجناب جا دهد ایشان را در وسیله که جای خود آن بزرگوار است پس قدرت سادات را باید شناخت و رعایت احترام ایشان را باید نمود اگرچه بدرفتار باشند **چنانچه** از این بزرگوار روایت شده که فرمودند صالحین ایشان را ازبرای خود ایشان و طالحین ایشان را ازبرای من و هرگاه جمع شود باصفت سیادت علم که زیاده مستحق احترامست فرمودند هر که احترام کند عالمی را مثل کسیست که اکرام کرده باشد هفتاد پیغمبر را فرمودند هر که خدمت کند عالمی را یکروز مثل کسی است که عبادت کرده باشد خدا را هفتاد هزار سال و هرگاه صالح باشد باید زیاد کرد احترام را و هرگاه غریب باشد بطریق اولی حال انصاف بدهید که آیا ابیعبدالله ع فرزند رسول ص نبود ؟ عالم نبود ؟ صالح نبود ؟ غریب نبود ؟ آیا عزیز خدا و رسول ص نبود ؟ پس است در مدح او همین حدیث شریف که **راوی گوید** گویا عروه بارقی باشد که وارد شدم برجناب رسول ص دیدم که جناب امام حسن ع را برزانو گذاشته است وجناب امام حسین ع را برزانوی چپ نشانیده و متصل ایشان را میبوید ومیبوسد عرضکردم یا رسول‌الله آیا ایشان را دوست می داری ؟ فرمود بلی چگونه دوست ندارم وحال آنکه ایشانند دو ریحانه من هر وقت می خواهم بوی بهشت را بشنوم ایشان را میبویم و میبوسم شبکه مرا بمعراج بردند چون داخل بهشت شدم دودرخت در بهشت دیدم مرا از آندو درخت خوش آمد از میوه‌های آنها چیدم وخوردم بسیار خوش‌طعم بود ازجبرئیل پرسیدم که این دودرخت باین‌صفا وحسن‌صورت ازکیست‌عرضکرد که اینئو دودرخت از دوفرزندانبت حسن‌وحسین‌است ونام یکی‌حسن‌ودیگری‌حسین است فرمودند میوه‌های‌اویکی‌سبزرنگ ودیگری‌سرخ‌رنگ بود ازجبرئیل پرسیدم سبب اختلاف این‌میوه‌ها و رنگ‌چیست عرضکرد آنکه‌سبزاست از فرزند توحسن است چون اورا بزهرشهید میکنند دروقت رفتن ازدنیابدن او سبز میشود و آنکه سرخ است از فرزند تو حسین ع است چون او را درزمین کربلا ازتیغ ستم شهید میکنند وبدن اواز رنگ خون سرخ‌میشود آه آه چه سرخ شدنی که ازیکزخم ودوزخم و ده زخم و صد زخم نبود بلکه قریب بهزاروزخم نیز تنها بلکه زخم تیر و نیزه و شمشیر و خنجر وسنگ و عصا بود و از این جهت‌بود که آنجناب وارد کربلا شد غبار سرخی اززمین کربلا برروی آنجناب نشست اول کسی که با آنجناب‌تکلم نمود گویا ام‌کلثوم بود عرضکرد ای برادر این چه زمین هولناکی است که از وقتیکه ما وارد شده‌ایم غمهای عالم در قلب ما نهاده شده آه آه

آن بزرگوار گریستند فرمودند ای خواهر دراین‌زمین تو بی‌برادرمیشوی لیلا بی‌علی‌اکبر میشود مادر قاسم بی‌قاسم میشود ای خواهر در اینزمین سرمن برنیزه میرود در این زمین بدن من روی خاک میماند ای خواهر در اینزمین شما اسیر خواهید شد بعد از آن عیال خودرا جمع کرده ودو روی هریک نظرمیکرد و می گریست عرضکرد خدایا اینها عیال پیغمبر هستند نمیدانم برآنزنان چه گذشت دروقت شنیدن این خبر صدا بناله‌بلند کردند وحال آنکه شنیدید پس چه گذشت برآنها وقتیکه دیدندآنمصائب را خاصه علیا مکرمه زینب خاتون که در یک روز داغ شش برادر دیده **الالعنة‌الله علی‌القوم الظالمین**

مجلس چهارم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اعرابی خدمت حضرت امیر ع مشرف‌شد عرضکرد ازراه دورآمده‌ام بجهت سؤال ازچهارمسئله **اول** واجب کدام و واجبتر کدام **دوم** نزدیک کدام و نزدیکتر کدام **سوم** عجب کدام وعجبتر کدام **چهارم** مشکل کدام و مشکلتر کدام ؟ فرمودند واجب گناه و واجبتر توبه کردن از گناه قیامت نزدیک‌است‌ونزدیکتر مرگست‌عجیب دنیا است وعجیبتر دل‌بستن بدنیا است مشکل در قبر رفتن و مشکلتر بی‌توبه رفتن بقبر **پس عزیز من** منزل قبرسخت است وعذاب آن صعب تراست هرروز قبر ندا میکند صاحب خودرا که منم خانه تاریکی چراغ بفرست منم خانه تنهائی رفیقی بفرست منم خانه پر ازماروعقرب تریاقی بفرست پس مؤمن باید در دنیا در فکر موت باشد و آنچه از احادیث مستفاد میشود بهترین‌چیزها برافکودفع‌عذاب قبر ووحشت‌آن مسرور کردن مؤمنین است **درحدیث** صحیح وارد شده‌از حضرت صادق ع کههر که برمؤمنی سروری داخل کند حقتعالی ازآن‌سرور خلقی بیافریند که هنگام موت اورا استقبال کند و گوید ای دوست خدا بشارت باد ترا بکرامت از جانب حق و رضوان پس همیشه با اوست تا داخل قبرشود و بازچنین بشارت دهد و چون ازقبر محشور شود باز او را بشارت بدهد وپیوسته با اوست و از او جدا نمیشود و بهر هولی و شدتی برسد باین بشارت او را مسرور میکند پس آن مؤمن میپرسد از آن صورت خوش که تو کیستی جواب گوید منم آن سروری که‌داخل کردی درقلب مؤمن **خطاب** شد بداود ع که ای داود بیا هست بنده‌حسنه‌میاورده ومن بدان‌حسنه اورا میآمرزم و اورا داخل بهشت میسازم عرضکرد کدامست آن حسنه ؟ فرمود آن حسنه داخل کردن سرور است در قلب **مؤمن‌مجملا**

همین بس است که در احادیث متعدده وارد شده که عبادت نشده خداوند
بچیزی که دوست‌تر باشد از ادخال سرور درقلب مؤمن در نزد خدا وشبهه
نیست دراینکه تعزیه داری کردن جناب ابیعبدالله ع وزیارت این بزرگوار
وگریستن براین بزرگوار موجب سرور رسول ص میشود پس باید نهایت
سعی را مؤمنین در این معنی نمایند و جناب رسول ص را بلکه همه پنج
تن آل عبا را بلکه چهارده نور پاك را خوشحال نموده است چنانچه در
حدیث معتبر وارد شده است که عبدالله منکر سؤال نمود ازحضرت صادق
که آیا قبر جناب ابیعبدالله را شکافتند آیا چیزی در قبر هست فرمودند چه قدر
عظیم است سؤال تو بدرستی که جدم ابیعبدالله ع درساق عرش معلق است
ونظر میکند بزوار قبر وگریه کنندگان خود و برای ایشان طلب آمرزش
میکند و ازجد وپدر و مادر خود سؤال میکند که استغفار کنند برای او
پس اگر گریه را هیچ مدحی نبود جزهمین کافی بود وحال آنکه منذر ثوری
گوید من بگوش خود ازجناب ابیعبدالله شنیدم که فرمودند که هر که برمن
گریه کند حقتعالی اورا در بهشت ابدالاباد با من ساکن گرداند و بس
است برای سوختن دلها وجاری شدن اشکها که باخود خیال کنند که چه
میشد که کوفیان بی وفا و شامیان بیحیا مسرور کنند جناب رسول ص را به
اینکه اول یاری کنند فرزند اورا اگر چنین نمیکردند سرراه را بر او نگیرند که
بحرم جد خود برگردد آه آه بلکه این بزرگوار راضی شد که سرراه بر
او نگیرند و مانع او نشوند وبرود در کوهها و صحراها چادر بزنند و در
آنجا بسر برد و به آبادیها نیاید تا مرگ او را دریابد لاحول ولاقوة
الا بالله خوب چه میشد آن جماعت را که اینها را قبول نکردند پس الا
مسرور کنند رسول خدا ص را فرزندی که آنجناب اززبان خود خبر داده
بود یك جرعه آبی درکام تشنه او بریزند اورا با لب تشنه شهید نکنند
که جگر شیعیان تا قیامت از این فقره کباب است که این بزرگوار درآخر
عمر بقاتل ملعون خود فرمودند بنا برآنچه نقل کرده اند **و ان کان لابد
فیها من قتلی فاسقنی شربة من الماء** عبث نبود که علیا مکرمه زینب
خاتون درقتلگاه عرض کرد ای برادر اگر همه مصیبتهای کربلا را فراموش
نمایم این مصیبت را فراموش نمیکنم که تورا درمیان دونهر بالب تشنه شهید
کردند بیمار کربلا هروقت آب میدید میفرمود **قتل ابن رسول الله عطشانا
روحی لك الفداء یا ابا عبدالله**

مجلس پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم

از مکارم اخلاق ومحاسن صفات وفضائل اعمال احسان است ببندگان
خدا وفی الحقیقه احسان بخود است زیرا که فائده احسان کردن بدیگران
احسان بخودشانست

چنانچه نص کتاب خدا شاهد بر آن است **ان احسنتم احسنتم
لانفسکم** جناب امیر(ع) فرمودند که من از سه طائفه تعجب دارم ، **اول**
از کسانیکه اجتناب میکنند از زیادتی خوراك که مبادا مریض شوند
چگونه از زیاد کردن گناه احتراز نمیکنند که مبادا زیادتی گناه ایشان
را هلاك نماید **دوم** تعجب دارم از کسانیکه عفو ازتقصیر دیگران نمیکنند
چگونه چشم داشت دارند که خداوند از تقصیرات ایشان عفو نماید **سوم**
تعجب دارم از کسانیکه بندگان را آزاد میکنند چگونه آنها را به احسان
بنده خود نمیکنند **مجملا** سزاوار است ازبرای جمیع طبقات ناس که در
حق یك دیگر احسان کنند تا خداوند در حق ایشان احسان نماید چنانچه در
حدیث معتبر وارد شده است که سه خصلت استکه باعث دوام عمر و عافیت
ونعمت است **اول** طول دادن نشستن برسر غذا که لقمه را کوچك بردارند
وخوب بجویند **دوم** طول دادن رکوع وسجود نماز است **سوم** احسان به
بندگان است هر یك از این سه خصلت باعث طول و دوام صحت بدن و
نعمتهای پروردگاراست **عزیز من** در خوبی احسان بس استکه جهت خلق
نمودن خداوند خلق را احسان است بایشان ویکی ازافضلیت جناب رسول(ص)
برسایرانبیاء این بود که انبیاء سلف درمقام نفرین قوم خود برآمدند بعین
که صدمه از ایشان خوردند بخلاف آنجناب که آنچه صدمه از ایشان بآن
جناب رسید درمقام نفرین برنیامد بلکه دعا کرد درحق ایشان که « اللهم
اهد قومی فانهم لایعلمون » راضی شد باولادش اینهمه صدمه وارد شود
جهت نجات گنهکاران درشب معراج خطاب رسید یا احمد چه میخواهی
هرچه میخواهی بخواه تا بتو عطا کنم عرض کرد که آمرزش امت میخواهم
و همچنین حکمت زیادتی مقام جناب ابیعبدالله (ع) وزیادتی محبوبیت این
بزرگوار هم این بود که اینهمه صدمات برخود وکسان خود خرید بجهت
انتفاع خلق در دنیا و عقبی

عزیز من نقل کردند که سبکتکین پدر سلطان محمود اول صیادی
بود که صید میکرد ومعاش خود را میگذرانید روزی بره آهوئی را صید کرده
زنده برداشت روانه راه شد مادر اوعقب اوروان شد مانند کسیکه التماس

نماید واین آهوهم متصل مضطرب بود و میخواست بمادر خود بر گردد آن مرد دلش بحال اینمادر و فرزند سوخت از بره آهو گذشت او را به مادر خود بر گردانید آن مادر فرزند خود را برداشته روانه شد امامتصل سر بآسمان بلند می کرد و نظر باینمرد میکرد مجملا آنشب سبکتکین خواب دید جناب رسول (ص) را فرمودند که ای سبکتکین بجهت این احسانی که درحق این دو حیوان کردی خداوند سلطنت را برای تو مقرر داشت در حق بندگان او هم احسان نما خال ملتفت باش چه میگویم هرگاه سبکتکین سنی چنانچه گفته‌اند بجهت گذشتن از بره آهوئی مستحق سلطنت دنیویه شد استبعاد مکن که جناب ابیعبدالله (ع) بجهت گذشتن ازجوانی مثل علی اکبر وطفل شیرخواره مثل علی اصغر وبرادری مثل عباس وسایر برادران وبرادر زاده‌ها مثل قاسم و عبدالله واز همه بالاتر گذشتن از عیال مستحق سلطنت اخرویه شود که روز قیامت در حق هر کس هرچه شفاعت کندمقبول شود وحال آنکه اگرتصور کنی یکی ازآنها را متحمل نمیتوان شد واگر چه مصائب بر جناب ابیعبدالله (ع) بسیار وارد شده ولی از پیغام آنجناب چنان مستفاد میشود که مصیبت علی اصغر زیاده در قلب آنجناب اثر نموده زیراکه نفرمودند که آرزوداشتم در کربلا باشید ودستهای بریده ابوالفضل العباس راببینید و نفرمودند که آرزو داشتم در کربلا باشید وفرق شکافته علی اکبر را ببینید بلکه نفرمودند که آرزو داشتم باشید وسرمرا بر سر نیزه ها ببینید فرمودند « لیتکم فی یوم عاشورا جمیعاً تنظرونی کیف استقی لطفلی فابوا ان یرحمونی » ای زنان مجلس شما دیده‌اید که این طفلها چقدرسخت جان میدهند واز اینجهت است که دست وپای آنها راباز میکنند این طفل درقنداقه بود دست و پا بسته بود ازشدت درد برخودمی پیچید بنحوی که ذکر کرده‌اند که ازشدت درددستهای خودرا ازقنداقه بیرون میکرد چه خوش گفته شاعر

گر آب نداره پدر مجروحم | گر شیر نداد مادر مظلومم
ازآب گذشتم ونمیخواهم شیر | بیرون بکشید تیر از حلقومم

لعنةالله علی القوم الظالمین

مجلس ششم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

بهترین گریه‌ها چهار گریه است یکی گریه از شوق رحمت الهی و دیگر گریه ازترس عذاب الهی دیگر گریه‌درفضائل اهل بیت ودیگر گریه

درمصیبت اهل بیت وددرمدح آن همین بس استکه گریه نمازرا باطل میکند واین چهار گریه نماز را باطل نمیکند و امروز میخواهم هر چهار گریه انشاءالله جمع شود که موجب مغفرت ذنوب و استجابت دعاها شود انشاءالله و آنها بسته بتوجه کردن باینحدیث‌شریف که درچندین کتاب بااندك اختلافی در مضمون آن نقل شده وآن حدیث اینست که چون آیهٔ **و ان جهنم لموعدهم اجمعین** نازل‌شدجناب‌رسول‌صلوات‌ازجبرئیل‌ازطبقات‌جهنم‌پرسیدند بیان کردتا بطبقهٔ هفتم رسید ساکت شدآنجناب فرمودند خبر ده مرا از هفتم عرضکرد که‌آنجا جای اهل گناه کبیره از امت تو خواهد بود که بی‌توبه بمیرند درحال‌آن بر گزیده ذوالجلال‌ضعف کردند جبرئیل‌سرمبارك آن غمخوار امت را بر زانوی دل سوزنهاده چون بهوش‌آمد فرمود یا جبرئیل عظیم کردی مصیبت مرا‌آیا امت من داخل جهنم خواهند شد عرض کرد بلی گریه‌آن بزرگوارشدت کرد و گریست گریهٔ بسیارشدیدی‌وجبرئیل هم گریان شد پس جبرئیل رفت وآنجناب تا چند روز کسی را بخود راه نداد و ازخانه جز از برای نماز جماعت بیرون نیآمد و با احدی تکلم نمیفرمود گریه و تضرع مینمود و اصحاب هم برحال‌آن حضرت میگریستند ونمیدانستند چه‌واقع‌شده آخرالامر ملتجی‌شدند بحضرت زهراصلوات‌الله‌علیها که هروقت پیغمبر اورا میدید مسرورو‌شادمیشد پس آمدنددرخانهٔ فاطمهٔ زهرا صدای آسیا کردن آنمظلومه را میشنیدند که جو آسیا میکرد ومیفرمود که وماعندالله خیروابقی وازآن مظلومه خواهش نمودند که ازپدرخود مستفسر احوال‌شودآن مظلومه چادر برسر کرد وروانه شد چون ازخانه بیرون‌آمدند اصحاب دیدند که چادرآن مظلومه دوازده موضع ازلیف خرما وصله دارد سلمان گفت سبحان‌الله دختران پادشاهان کفارهمه لباس ها ازحریر و دیباج پوشیده اند ودختر پادشاه دین ودنیا چادر اواز پشم ولیف خرما وصله دار اینحرف در قلب‌آن مظلومه اثر نموده چون وارد بر پدر بزرگوار شد اولا عرضکرد که آیا میبینی سلمان تعجب از چادر من دارد بخدائیکه ترا بحق فرستاده که پنج سال است که نیست من وعلی را جز یکپوست میش که روز شتر خود را علف میدهیم و شب فرش خود مینمائیم و بالش ما پوستی‌است از لیف خرما پس‌آنجناب فرمودند ای سلمان واگذاردختر من را شاید بصبر رستگار شود بعد از آن مظلومه نظر کرد دید پدر بزرگوارش اینقدر گریه کرده در سجده که زمین ازاشك آنجناب گل شده است از سبب سؤال نمود فرمود نور دیده چگونه گریه نکنم که جبرئیل خبر داده که امت من بجهنم میروند فاطمه عرض کرد بیان نما از برای من وصف جهنم را فرمودند هفتاد هزار کوه ازآتش درهر کوهی هفتاد هزار وادی ازآتش و درهروادی هفتاد هزارشکافی ازآتش و درهرشکافی‌هفتاد هزار قصرازآتش و در هر قصری هفتاد هزار خانه از آتش و در هرخانه

اللهم العن قتلة الحسین واصحابه بهر لعنتی هزار حسنه در نامه عمل او نوشته شود و هزار مرتبه وارد شده و برپای دارید عزای این جناب را و حاضر شوید در مجالس تعزیه این جناب و گریه کنید در مصائب او چنانچه امام جعفرصادق ع بمعویه فرمودند که بهترین کارها دراین‌روز گریستن برمصیبت این جناب و زیارت او از دور و نزدیك چنانچه گریسته براین بزرگوار اهل آسمانها وزمینها وهرچه دیده‌میشود ونمیشود الا آل مروان و دمشق و بصره ازخارکنهای کوفه منقولستکه گفته بودند عصرروز عاشورا هربتهٔ خاری که اززمین میکندیم خون تازه ازاو جاری بود ـ مجملا درزیارت امروز خوانده شود: **اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنی امیه آل زیاد وآل مروان بقتلهم الحسین ع** اگر شیعه همه قصه‌ها و مصائب اینروز را فراموش کند این مصیبت را فراموش نمیکند که بنی امیه کشتند فرزند رسول خدارا و بعد از شهید کردن کف بر کف زدندوطبل شادی کوبیدند وقهقهه کردند درحالتیکه همه‌موجودات درعالم معنی محزون بودند .

مگر نشنیده‌ای واقعه ابن عباس را که میگوید عصر عاشورا از خانه خود بیرون آمدم دیدم غبار زردی برسر دیوارهای مدینه نشسته متحیربودم که چرا چنین شده است تا از درب خانه ام سلمه گذشتم‌صدای ناله اورا شنیدم که میگفت یا بنات عبدالمطلب اقبلن علی البکاء فانه قتل الحسین بکربلا ای دختران عبدالمطلب یاری کنید مرا در گریستن بدوستی که کشته شده است آقای شما حسین در کربلا داخل خانه‌شدم گفتم ای‌مادر مؤمنان چه خبر است از کجا میگوئی ؛ گفت ای ابن‌عباس پنجاه‌سالست رسول خدا از دنیا رفته همیشه خواهیدم باین امید که آنجنابرا درخواب ببینم ندیدم تا امروز درعالم واقعه دیدم آنجناب را ژولیده و گرد آلودو گریان عرضکردم یا رسول‌الله اینچه حالتست که در شما می‌بینم ؛ فرمود ای ام سلمه حسینم را در کربلا کشتند و من‌الحال از کربلا میآیم از کندن قبر او فارغ شدم ، ای ابن‌عباس‌مضطرب ازخواب بیدار شدم بر سر آن شیشه رفتم که تربتی که جناب رسول بمن داده بود که هروقت‌دیدی این خون شد بدانکه فرزند مرا کشته‌اند ، رفتم سرآن تربت دیدم‌خون‌تازه از آن‌بیرون میآید پس باید تأسی کنند دوستان پیغمبر خود وحتی المقدور اشکها جاری کنند و ناله‌ها از دل برآورند وامروزرا چنانچه‌فرمودند امساك نمایند وتأسی بامام خود کنند وعصررا بشربتی آب افطار نمایند

عزیز من میدانی جهت این‌چه‌چیز است ؛ اینست که چون‌عصر جناب ابیعبدالله ع شهید شدند از دست جناب رسول خدا ص سیراب شدند و

حال اورا آب دادند شیعه هم باید ملتفت باشد که امروز از صبح تا عصر امام نهایت تشنه بود و هرچه میفرمود جگرم از تشنگی میسوزد یك جرعه آب بلب تشنه من برسانید ندادند توهم با آب مخلوط یا اگرخوردی البته ازلب تشنه او یاد کن و از قاتلان او یاد کن و لعنت کن برآنها .

عزیز من چهار سؤال میکنم وختم میکنم :

سؤال اول ـ شارع مقدس چرا مقرر داشته که ذبح گوسفند از قفا نشود و ازاینکه از پیش رو ذبح شرعی متحقق‌شود صبر میکنند تا حیوان جان دهد بعد سر او را ببرند جهت اول اینکه پشت گردن پوست و رگ استخوانست وبریدن او زیاد صدمه دارد شارع مقدس راضی نشد که صدمه زیاد بحیوان وارد شود از پیش رو ببرند و تأمل کنند تا وقتی جان داد آنوقت باقی‌سر را ببرند واویلا! وامصیباه وامحمداه که فرزند ترا اینقدر که حیوان را رعایت میکنند رعایت نکردند و با وجود اینکه سنان بن انس سرنیزه برگلوی آنجناب گذارده بود و اینست نحره منحور باز این سر مطهر را از عقب بریدند .

سؤال دوم ـ شارع مقدس اذن نداده که ذبیحه را پیش از انزهاق روح پوست بکنند و قطعه قطعه نمایند و چوب بر بدن او بزنند اما ابیعبدالله ع پیش از شهادت بدن مطهرش را از زخم شمشیر ونیزه وخنجر وسنگ و عصا پاره پاره کردند بعد از ذبح انگشت را بجدل بن سلیم لع برد با او آنچه کرد ، دست های مبارکش را ساربان جسارت کرد و استخوانهای بدن مقدسش را بسم اسبان درهم شکستند .

سؤال سوم ـ شارع مقدس چرا اذن نداده که شهید را غسل‌بدهند ولباسهای اورا بکنند بلکه با همان خون و لباس او را دفن کنند زیرا که احترام او مقتضی اینست که با خونها و جامه اورا دفن کنند ای مسلمانان نمیدانم چرا این معنی را بر ابیعبدالله ع روا نداشتند بلکه بدن او را برهنه و عریان کردند حتی آن پیراهن سوراخ سوراخ که امام از خواهر خود گرفته و اورا از شمشیر پاره پاره کرد ازاثر جراحات سوراخ‌سوراخ شده بود بیرون آوردند و حال اینکه با خون بدن آن جناب چسبیده بود نمیدانم چقدر صدمه بر آن جناب وارد شد ؛ مجلس را بسؤال چهارم ختم میکنیم .

سؤال چهارم ـ آیا عصر امروز سر ابی عبدالله ع برهنه بود یا نه ؛ سر امام زین‌العابدین ع برهنه بود یا نه ؛ مقنعه از سر زنان ربودند

آیا پدر شما از دنیا برود عمامه از سر برنمیدارید؟ کلاه از سر برنمیدارید؟ مگر ای عبدالله پدر حقیقی شما ها نبود؟ پس چرا عمامه ها برداشته نشده چرا بسینه ها نمیزنید؟ چرا یاحسین نمیگوئید؟ واویلا خاک بر سرم که عصر امروز سر مطهرش بالای نیزه و بعد در توبره اسب و بعد در خانه خولی لع بود.

صلی الله علیک یا ابا عبدالله روحی و ارواح العالمین لک الفداء الالعنة الله علی القوم الظالمین

«تمت العشریه»

عشریه

متعلق بدههٔ عاشورا

از مصنفات مرحوم آخوند ملامحمد باقر فشارکی

اعلی الله مقامه و رفع الله درجاته

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم وصل الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم ابدالابدین

و بعد فقیر خاکسار و ذلیل شرمسار خادم محبین ائمه اطهار (ع) من الرب الغفار الشفعاء یوم المحشر ابن محمد جعفر **محمد باقر فشارکی** بعرض اخوان مؤمنین میرساند چون اعظم اسباب نجات و اکمل وسائل برای وصول بنعیم باقیات ونجات از شدائد وتعبات توسل بآذیال خانوادهٔ طهارت و رسالت است و فوائد دنیویه و اخرویه از حد افزونست و سبب عظیم برای اجتماع خیر دارین و عزت و سعادت نشأتین است واین ضعیف حسب المقدور در ایام تعطیل و اوقات متفرقه قطع نظر از اینکه در دورهٔ سال اول صبح واول شب را ساعتی مصروف در بیان مقامات فضائل و صفات این خانوادهٔ جلیل در منبر مینمودم واز این جهت کمال انبساط را داشتهام و همیشه طالب این سعادت بوده ام ودوست داشتم وامیدوارم که در اوقات تعطیل مجالسی مرتب نمایم مشتمل بر مایحتاج خلق که حاوی بر اصول و فروع و فضائل و مصائب و مقربات این مطلب باشد وبدینواسطه مؤلفی تمام مشتمل برشرح ادعیه یومیه مختصره ایام شهر صیام مسمی به **عنوان الکلام** نوشتم مشتمل برچهل مجلس ومؤلفی دیگر مسمی به **ذخیرة المعاد**

قطره از بحر وجود مرتضی علی میریزد در بحر وجود فاطمه وصدف رحم فاطمه دهن میگشاید و آن قطره را در خود جذب مینماید ومروارید میشونده که جناب امام حسن باشد وهمچنین از آن باران میبارد در زمین رحم فاطمه ع و از آنمرجان که جناب امام حسن باشد میروید پس اگر نبود رحم این مظلومه هیچ محل قابل نبود که قطره باران از بحر مرتضی علی ببارد ومثل ایندو بزرگوار متکون شوند پس چنانچه لؤلؤ و مرجان که از عظمت الهیه است از بحرین متکون میشوند این دو بزرگوار دو نعمت عظیمه‌اند که آن دو بزرگوار بوجود آمده اند و در آن آیه شریفه کنایات زیاد و ملیحهٔ هست که درک نمیکنند آنهارا مگر اهل معرفت و عترت بشأن و عصمت وطهارت و مقامات ایشان پس واضح شد از این آیه شریفه که جناب ابی‌عبدالله ع مرجانست که مخلوق ازاین دو بحر عظیم است و سبب تشبیه آنجناب همان سبب استکه در خلقت بدن آنبزرگوار است قطع نظر ازاینها اصل آنحضرت از میوه های بهشت است چنانچه در کتاب مدینة المعاجز و کتاب ریاض و غیره ها از عروه بارقی روایت کرده اند که گفت دربعضی سالها حج کردم بمدینه رفتم و داخل مسجد رسول ص شد دیدم که آنجناب نشسته است و دو طفل در نزد آنبزرگوار میباشند گاهی این یکی را میبوسد و گاهی دیگری را و مردم که با آن حضرت کار داشتند در خدمت بودند وعرض حاجت نمیکردند تا آنجناب فارغ میشد ازصحبت با آنها و نمیدانستند که ازچه راه است محبت آن حضرت با ایشان تا من رسیدم و عرض کردم یا رسول‌الله پسر های تو می باشند ؟ فرمودند پسرهای دختر من هستند وپسرهای برادرم وپسرهای پسر عم هستند و آنکسی که ازهمه بیشتر دوست دارم اورا و او بمنزلهٔ گوش وچشم منست من اویم و اومنست و آنکه باندوه او اندوهناک میشوم و او باندوه من اندوهناک میشود عرض کردم یا رسول‌الله تعجب میکنم از شدت محبت های شما بالنسبه بایشان و رفتاریکه بایشان میکنی فرمودند ای مرد نقل کنم ازبرای تو وقتیکه بمعراج رفتم و داخل بهشت شدم در بهشت تفرج می کردم درختی‌را دیدم بسیار خوش آمد مرا ازبوی خوش آن درخت جبرئیل گفت تعجب‌مکن ازبوی خوش آندرخت که میوه آن از خودش بهتر است پس جبرئیل از میوه آندرخت بمن داد هرقدر میخوردم سیر نمیشدم تا آنکه بدرخت دیگر رسیدم گفت جبرئیل که ازمیوه‌ایندرخت بخور که آن نیز مثل آنست وچون خوردم این یکی را بهتر از آن دیدم و جبرئیل نیز از آن میوه‌ها بمن میداد و من میخوردم و بهیچوجه سیر میشدم گفتم ای جبرئیل در بهشت درختی بهتر از آن دو درخت بحسب

طعم میوه ندیدم جبرئیل گفت آیا نام این دودرخت را میدانی ؟ گفتم نه گفت درخت اول جناب امام حسن ع ودرخت دوم امام حسین ع است چون به زمین رفتی فوراً با خدیجه مقاربت کن که از طعم میوه آن درخت میروید در رحم خدیجه و درآن نطفه بسته میشود و از برای تو زیبا دختری متولد میشود و نام او فاطمه است و آندختر را تزویج کن بپسر عم خود که از او دو پسر بوجود خواهدآمد یکی را حسن و نام دیگریرا حسین بگذار پس چون بزمین رسیدم فوراً با خدیجه مقاربت کردم و چون اینده طفل متولد شدند جبرئیل نازل گفتم ای برادر چقدر شوق دارم بآن دو درخت جبرئیل گفت هر وقت شوق میکنی بآنها حسن و حسین را بو کن بوی آندو درخت را خواهی شنید من هر وقت شوق بوی آن درختان را بهم میرسانم آن دو طفل را میبویم و از ایشان بوی آن دو درخت را میشنوم بعد از آن فرمودند که ای اصحاب من بدانید که من عمر خود را با ایشان قسمت مینمایم از جهت آنکه محبت زیاد با ایشان دارم و ایشان دو یتیمان من اند پس عروه تعجب نمود از وصف کردن پیغمبر ایشان را چقدر دنیا بی وفا است چقدر رذل پرست است ملاحظه کید کسی که پیغمبر او را میخواهد عمر خود را باو بدهد و چنین در نزد آن جناب عزیز است که دردامان خود مینشاند و مانند گل میبوسد و میبوید وراضی نمیشود که غبار غم و الم بر آن جناب بنشیند و امت با او نحوی سلوک میکنند که از وطن مألوف و مجاورت قبر جد و مادر و برادر دست بس میدارند و از خویشان و ارحام خود میگذرد و از وطن خود آواره میشود بجهت آنکه در آنجا نمیتواند توقف نماید چنانچه از مکالمات آن جناب بمادر ووداع با قبرجد خود معلوم میشود حضرت آمد بروضه جد بزرگوار خود چون نزدیک ضریح رسید با چشم گریان عرضکرد « السلام علیك یا رسول الله انا الحسین بن فاطمة فرخك وابن‌فرخك و سبطك الذی خلفتنی فی امتك » یا رسول‌الله گواه باش که حرمت‌ترا نگاه نداشتند و مرا یاری نکردند و از حرم تو محروم ساختند این مجملی بودند از بیوفائی جفا کاران امت که بتو گفتم چون‌ترا ملاقات کنم صورت وقایع را تفصیلاً عرض می کنم پس بسیار گریست و بعد ازآن مشغول نمازشد تاطلوع صبح بخانه مراجعت فرمودند شب دیگر نیز رفت و چند رکعت نماز کرد و بسیار گریست در شب مناجات بدرگاه قاضی الحاجات نمود و گفت خداوندا این قبر پیغمبر تست و من نیز فرزند پیغمبر تو ام مرا امری روی داده ومیدانی که من دوست میدارم نیکی را و باو امر میکنم و دشمن میدارم بدیرا و از آن نهی مینمایم و ازتو سؤال میکنم یا ذوالجلال والاکرام بحق این

فرماید مؤمنین کسانی هستند که امانت وعهد را رعایت میکنند هیچقدر که امانتی بایشان سپرده میشود یا عهدی نمایند با خالق یا خلق عهد خود را وفا میکنند ونقض عهد وخیانت نمیکنند بامانت که هریك ازاینها ازگناهان کبیره است و احترازمیکنند چنانچه در بعضی از روایات رسیده است که کم منبری بود که رسول خدا ص این چند کلمه را نفرموده از منبر فرود آید اول میفرمود «لادین لمن امانة له» کسی که امانت ندارد هیچ دینی ندارد زیرا که درهر دینی و مذهبی امانت را رعایت مینمایند و خیانت بآن میکنند بلکه کسانیکه هیچ دین و مذهبی ندارند ازقبیل دهری و طبیعی و غیرهما بامانت خیانت نمیکنند دوم میفرمودند «لاایمان لمن لاعهدله» یعنی کسی که بعهد خود وفا نکند ایمان ندارد یعنی دین اوظاهری است و حقیقت ندارد و از روی قلب و واقعیت نیست سوم فرمودند «لاصلوة لمن لایتم رکوعها وسجودها» نماز نکرده است کسی که رکوع و سجود آن را تمام بجا نیاورد چهارم میفرمود از ما نیست کسی که با مردم مکر نماید مجملا خلف عهد را عقل و نقل حکم میکند بقبح آن هر معصیتی که بسیار بزرگ است خداوند جل شأنه کفاره برای او مقرر فرمود مثل افطار روزه ماه رمضان و مثل قتل نفس واز برای خلف عهد کفاره مقرر فرموده است که یکی از سه کار باید بکند یا بنده آزاد کردن یا شصت مسکین طعام دادن یا دوماه پی‌درپی روزه گرفتن درحدیث است از رسولخدا ص وارد شده که آنجناب فرمود که هرگاه شش چیز در میان امت شایع‌شود خداوند آنها را مبتلا نماید بشش بلیه اول هرگاه زنا شایع شود میشوند بناگاه مردن و دردهای بد که در میان ایشان نبوده دوم هرگاه شایع شود منع زکوة و خمس مبتلا میشوند بمرك حیوانات و تمام شدن برکات از زراعات آنها سوم هرگاه امر بمعروف و نهی ازمنکر را ترك کردند مبتلا میشوند بتسلط بدان بنیکان و مستجاب نشدن دعای نیکان چهارم هرگاه در ترازو کم کردند مبتلامیشوند بگرانی وقحطی پنجم هرگاه قطع رحم کردند مبتلا میشوند بتمام شدن برکت در عمرها و مالها و افتادن اموال بدست اشرارششم هرگاه نقض عهد کردند مبتلا میشوند بتسلط پادشاه جابر و ظالم .

مجملا شخص عاقل ومؤمن باید عهد نکند با خالق و اگر کرد باید بعهد خود وفا کند .

ذکر کرده اند در کتب سیر و تواریخ که پادشاهی ارادهٔ مملکت پادشاه دیگر را کرد بعد از آنکه آن پادشاه دید از عهده او بر نمی‌آید با خداوند عهد کرد که هرگاه خداوند فتح او را عطا فرماید

آنچه درخزینه دارد انفاق کندبرفقراء خداوند اورا فتح عطافرمودملاحظه کرد که در خزانه جواهر بسیار است اگر بعهد موجب قصور و فتورامر سلطنت میشود جمع کرد علما را و با آنها در این‌باب شور کرد که چه باید کرد علما تدبیر کردند که آنچه درخزانه است بعهد بلشگرچون‌لشگر وعسکرفقیر ند وفاءبعهدشاه شده باشد وآنچه درسال‌مالیات‌میشوند‌بیاورند در خزانه این تدبیر اگرچه بظاهر صورتی‌داشت ولیکن مطمئن نشد که وفای بعهد شده باشد وغرض‌فقراء غیر لشگر بوده وقتی بزرگی باو وارد شد این‌مطلب را با او درمیان آورد آنشخص بزرك گفت اگر کسیکه این عهد را کرده‌ای با او بعد از این کاری و احتیاجی‌نداری از اصل وفابعهد تنها و اگر بعد از این کار با او داری البته وفای بعهد نما که بعد از این امر تو مغشوش خواهد شد عجب بیانی است این بیان شما مردم هم ملتفت باشید که در نذورات وعهود خود اگر خلف نمائید باز اگردر شدت واقع شوید شمارا اعانت نخواهد کرد اگر جهد ها نمائید بسا هست که مؤمنی بواسطه عهدی که مؤمن دیگر با او کرده است در مهلکه‌ها واقع میشود وصدمه‌ها برخود قرار میدهد که مقصودیکه‌دارد حاصل‌شود و از آن‌تخلف میکند آن بیچاره در صدمه ها واقع شده آن مقصود هم حاصل نمیشود چقدر زشت است **چنانچه** جناب خامس آل عبا را بواسطهٔ عهدیکه کوفیان بیوفا کردند و نامه نوشتند که شمشیرها رو به بنی امیه است و ما دریاری تو مستعد هستیم‌وامامی وپیشوائی نداریم وصحراهاسبزو میوه های ما رسیده است قدم رنجه فرما بسوی ما و آنجناب بحسب ظاهر مأمور ومکلف بود باجابت ایشان بلا تشبیه خداوند میداند که مردم‌ایمان به‌پیغمبر نمی‌آورند وآنهارا صدمه میزنند واذیت میکنند وایشانرا میکشند جهةفرستادن پیغمبران‌است بسوی‌ایشان**لیهلك من‌هلك عن بینة ویحیی من حی عن‌بینة** هرگاه بدون ارسال‌رسل وانزال کتب روزقیامت باغیرا که‌اینهمه صدمات بایشان میزنند‌ولی معذلك حکمت و اتمام حجت مقتضی قیامت عقاب فرماید ایشان را بجهت افعال و اعمال ایشان ازبرای آنهااست که عرض کنند خداوندا میخواستی رسولی بفرستی که مارا متنبه سازدوما اطاعت میکردیم و جواب خداوند باینکه من میدانستم که شما اطاعت نخواهید نمود ومیکشید رسولانرا ملزم آنها نیست بر وجهیکه حجت بر آنها تمام باشد پس حکمت و اتمام حجت مقتضی اینست کهرسولان‌بفرستد تا اینکه حجت تمام و آنکسیکه اطاعت میکند مختار شود و اجر کامل دریابد این مطلب را که دانستی‌حل میشود شبهه اینکه جناب سیدالشهداء اگر میدانست که با او کسان اوچه میکنند چرا مسافرت کرد نهایت‌در

دارد ملین طبع محلل بلغم باکیزه کننده قلب وریك مثانه را دفع میکند بدن را فربه میکند دافع بواسیر است غذائی است و دوائی است بدون اذیت علاوه از آنها خوش طعم و خوش صورت و شیرین است و کم است از ماکولات که این جهات در او موجود باشد اما زیتون فاکهه است و خورش است و دوای هر درد روغن او مسهلست خاصه باآب گرم و مالیدن او براعضاء موجب تسکین درد آنها است از عرق النساء ودرد کمر ودرد مفاصل زیاد نافع است وباآب گرم جهت پیچش دل ودفع کرم معده نافع است واین زیت غذائیت ندارد ولیکن دردوائیت کامل است ازجهة مالیدن و مخلوط کردن بامرهمها ازبرای تسکین دردها ومرضها نفع بسیار دارد اما طورسینا شرافت ظاهره او واضح است

درخبراست که خداوند خطاب فرمود بکوهها که من درپای یکی از شما ها باموسی تکلم میکنم هر یکی با خود خیال کردند این شرافت بامن خواهد بود الا کوه طور که او اظهار خضوع کرد و گفت من ازهمه کوچکتر و کوتاه ترم وقابل نیستم که محل مکالمه ذات اقدس با موسی (ع) شوم خداوند خطاب فرمود بموسی که مکالمه در کوه طور واقع خواهدشد جهت تواضع وفروتنی که نمود امامکه معظمه واضح است وحاجت بتفصیل ندارد و اشرف بقاع زمین است واذکاءبین است محل خانه خدااست مطاف عامه خلق است ام القری است کل شهرها از او خلق شده است و رسول خدا از اهل آنست آنجناب را امی میگویند یکی ازجهات امی بودن رسول خدا (ص) این است اینها ظواهر این چهارچیزاست امابواطن آنهارا چندوجه ذکر کرده‌اند

وددر اخبار وارده از ائمه اطهار اشاره به آنها شده است یکی از آنها اکتفا میشود وآن اینست که مراد از تین جناب امام حسن (ع) است و تشبیه آنجناب بتین ازجهت این است که ذکرشده که تین انجیر باشد دوائیت وغذائیت و فاکهیت دارد وهیچ اضراری بحسب باطن وفضله بحسب ظاهر از برای او نیست بحسب صورت خوش صورت وبحسب رنك وبوخوش بو وخوش طعم است وجناب امام حسن دارا بود کمالات ظاهره و باطنه راو اصلا در وجود مبارك آنجناب تغیر وغضبی نبود با دوستان در کمال فتوت و جوانمردی و بـا دشمنان کمال مدارائی داشت بس است در حسن مدارای آنجناب که مثل اسماء ملعونه آنجناب را مسموم نمود اوراخواستند در خلوت و افشای سر او نفرمودند هر چه اصرار بآن بزرگوار نمودند که باتو این معامله را نمود آنجناب کتمان نمودند و در خفا بآن ملعونه فرمودند که ترا حیف از جوانی من نیامد که بامن چنین کردی و اطفال

مرا یتیم کردی برو که خیر نخواهی دید در حضور آن جناب سب میکردند پدر او را و خود آنجنابرا وآن بزرگوار متحمل شد

مجملا درکمال حلم ومدارا می بود حتی آن ملعون موصلی درموصل میزبان آنحضرت بود چند مرتبه باعانت معاویه آنحضرت را مسموم نمود و آنحضرت حلم ورزیده آنمرد کور موصلی که سر عصای خود را حداد کرد واو را مسموم کرد در پای آنجناب گذارده بنحوی قوت کرد که فرو رفت و از کف پای آن حضرت سر بیرون آورد آن حضرت صیحه برآورد و افتادو گویا ضعف کرد آنمرد کوررا گرفتند وخواستند اورا بقتل رسانند فرمودند وا گذاریدناورادردناوعقبی براای خودخواهدرسید **مجملا** اگر بخواهم شرح حالات ومقامات وحسن حالات آنجناب رابنویسم این ورقه ها این مختصر ها وفا ندارد ومقصود بیان تشبیه آنجناب است باانجیر وهمین قدر کافی است واما زیتون تفسیر شده بجناب ابیعبدالله وجه تشبیه آن حضرت آنستکه زیت دوائیت او غالب است و ازبرای امراض ظاهره وباطنه و زخمها ودردها و سده ها نافع است جناب ابی عبدالله از برای جمیع دردهای ظاهره و باطنه وتوسل به آنحضرت موجب اصلاح امور دنیویه واخرویه است هر حاجت مندی و درد مندی بتوسل آنجناب بمراد خود رسید بلکه ذره تربت آنجناب شفا است **چنانچه** گریه بر آن حضرت رافع مرض گناه است که ازهمه مرضها بدتراست که **درحدیث قدسی** خطاب شد بحضرت موسی (ع) که نیست مرد و زنی که گریه کند درمصیبت ابیعبدالله چه در روزعاشورا و چه در غیر عاشورا و اشك اوبر صورتش جاری شود جز اینکه بیامرزم گناهان او را اگر چه زیاده از کف دریا باشد و عطا میکنم باو بهر قطره اشکی ثواب صد شهید و زیارت آنحضرت همین اثر را دارد بلکه زیاده دارد **مجملا** مقام ابیعبدالله مقام زیتون است که دوائی است ازبرای علت و امرض ظاهره و باطنه ودردهای صوری ومعنویه

چنانچه حکمت ولطف اقتضا میکند خداوند جل شأنه ازبرای امراض جسمانیه دوا خلق فرموده که بواسطه آنها علاج شود آن امراض و از برای امراض نفسانیه معالجاتی مقرر فرموده همچنان حکمت اقتضا مینماید که دوائی بجهت امراض گناهان که بد ترین مرضها است مقرر دارد که هر گاه بنده را مثل ما ها مبتلا نموده باین مرض مهلت در مقام معالجه بر آید و آنچه از مطاوی اخبار واضح میشود که علاج مرض گناه پنج چیز است **اول** توبه است که بنص آیات قرآن واخبار متواتره از عترت طاهره است و هر گاه حقیقت توبه متحقق شود جل شأنه گناهان تائب را محو مینماید **حدیثی** در این باب جز این حدیث بنظر ندارم که در زمان رسول صلی الله

علیه و آله معاذ بن جبل خدمت آنجناب رسیده عرضکرد شخصی در ... ایستاده گریه کنان میخواهد خدمت شما برسد آنجناب اذن داده نمود داخل ... کرد یا رسول‌الله من گناه بزرگی کرده‌ام از برای من طلب آمرزش کن آنحضرت فرمود گناه تو بزرگتر است یا کوهها و زمینها عرض کرد گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا آسمانها عرض کرد گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا عرش عرض کرد گناه من فرمود گناه تو بزرگتر است یا رحمت خدا عرضکرد رحمت پروردگار فرمود بیامرزد گناه بزرگ را الا صاحب رحمت بزرگ حال بگو چه گناهی کردهٔ عرضکرد شغل من کفن دزدی بود شبها در قبرستان گردش میکردم کسیکه تازه از دنیا میرفت قبر اورا میشکافتم و کفن اورا بیرون میآوردم و باین شغل مداومت داشتم تا اینکه روزی دختری از مهاجرین از دنیا رفت او را دفن کردند من رفتم قبرش را شکافتم و بدن او را بیرون آوردم مهتاب شب بود دیدم بدن سیمین و سفید و لطیف داشت شیطان مرا فریب داد و زینت داد اورا در نزد من تا اینکه با او زنا کردم بعد از صدور عمل شنیع صدائی از آن جسد شنیدم که میگفت امید وارم که جنب محشور شوی چنانکه مرا جنب کردی بعد از شنیدن این ندا چنان خوفی بمن رخ داده است که میترسم که مرگ مرا در یابد و بروم باین حالت روسیاهی و شرمندگی از دنیا آنحضرت با وجود آنکه رحمة للعالمین بود فرمودند که دور شو که میترسم صاعقه بر تو نازل شود و مرا هم فرو گیرد آنمرد مأیوس از خدمت آنجناب بیرون رفت سر بصحرا گذاشت شب و روز مشغول بگریه بود و اظهار شرمندگی میکرد تا اینکه بعد از چهل روز عرضکرد خداوندا اگر مرا بیامرزیده و نخواهی آمرزید قبض روح من کن امر شد بجبرئیل که نزد حبیب من برو بگو من پروردگار میباشم دوست میدارم بندهٔ گناهکار را که از گناه توبه کرده باشد و بسوی من باز گشت نماید بفرست علی بن ابیطالب را که اورا مژده دهد جناب امیر ع تشریف برد - کیفیت پیدا کردن او احتیاج نیست شاهد همین است که این شخص باوجود ارتکاب گناهان کبیره وعظیمه و با آنکه آن دختر در حق او نفرین کرده بتوبه مشمول رحمت الهیه گردید و این خبر بیش از پیش با رجا است از قبول توبه اگر چه حاجت باین قبیل اخبار نیست وهمان حکم عقل قاطعست با نص کتاب کافیست وبسیاری از متکلمین را اعتقاد اینست و حق هم همین استکه قبول توبه بر حقتعالی واجبست چه قبول او کمال و عدم قبول از کریم غنی علی الاطلاق نقص است ونقص بر حقتعالی محالست وحکایات منقوله در قبول توبه صاحب گناهان عظیمه در کتب اخبار واخلاق بسیار است و درحقیقت توبه اختلافی است در اخبار وکلمات علمای اخبار اقوی اینستکه حقیقت توبه متحقق

میشود بدو چیز اول - ندامت از گناهان گذشته دوم - عزم بر ترک معاصی در زمان آینده، آنچه در بعضی اخبار وارد است **شش چیز در آن شرط است :**

اول - ندامت از معاصی گذشته دوم - عزم بر ترک معاصی در آینده سوم اداء حقوق حقتعالی که بر ذمهٔ اوست از قبیل نماز وروزه و کفارات وخمس وزکوة و امثال اینها چهارم - حقوق خلق که بر ذمهٔ اوست پنجم - چشانیدن بخود تلخی طاعت را بقدریکه لذت معصیت برده ششم - گداختن گوشتها که در بدن او روئیده از معصیت - این حدیث محمولست بر فرد کامل توبه بلی بعضی معاصی است که بخصوص منصوص است که توبهٔ او قبول نیست مثل قتل نفس وارتداد از فطرت اسلام که بالغ شود مسلم و بعد مرتد شود توبهٔ او هرگاه مرد باشد در سه چیز قبول نیست باجماع امامیه و اخبار مستفیضه : زوجهٔ او بر او حرامست ، مال او منتقل بوارث میشود و باید کشته شود - در قبول توبهٔ او فیمابین او وخداوند اگر حقیقة تائب شود بین علماء خلافست و اقوی قبولست **چنانچه** جناب ابیعبدالله ع توبهٔ حر را قبول فرمود ؛ اگرچه این سند نیست زیرا که اولا ارتداد معلوم نیست ثانیاً در خصوص فعل امام شاید حکم ومصالحی باشد که در خصوص این موضوع موجود بوده است ولیکن در فقه مشروحا نوشته‌ام که در باطن مقبولست بلی در قاتل نبی ص و امام ع قطعاً قبول نیست **چنانچه** بسیاری از قتلهٔ انبیاء وائمه پس از صدور این عمل شنیع نادم و پشیمان شدند ولکن سودی نداشت .

اما قتل نفس مؤمنین اگرچه از بعضی اخبار مستفاد شود عدم قبول توبهٔ آنها لیکن در اخبار خاصه وارده در موارد خاصه میشود چنانچه در خصوص وحشی قاتل حمزهٔ سیدالشهداء است که نادم و پشیمان شد و توبه کرد و رسولخدا ص قبول فرمودند توبهٔ او را اما فرمود در مدینه نباشد که من نمیتوانم قاتل عمو را ببینم .

ای شیعه انصاف بده جناب رسول ص با آنهمه علم وحلم وصبر و مقام نبوت نمیتوانند قاتل عم خودرا ببینند **پس چه حالتی داشت** امام زین‌العابدین ع از کربلا تا بشام می‌بیند قاتل پدر خودرا و قاتل برادر وعم وعمزادهٔ خودرا ؛ چه حالتی دارد لبلاکه می‌بیند قاتل جوان ۱۸ ساله خودرا با اینکه سر آنجوانرا در مقابل مادر برنیزه کردند ؛ وهمچنانچه حالتی داشت مادر علی اصغر ؟ و چه حالتی داشت زینب با سکینه و سایر زنان و دختران که از کربلا تا بشام اینهمه قتله همراه آنها بودند **چه همراه بودنی** ؟ آنها همه در کمال عزت وعیش وعشرت ؛ این بیچاره‌ها

در کمال گرفتاری وذلت نمیدانم واقعاً چه گذشت ؛ شیعیان در ایام عاشورا گریه میکنند که در مثل این روز دسته دسته وارد زمین کربلا شدند ، هر دسته که وارد میشد اهلبیت میشکست ؛ از آنطرف صدای طبل شادی از اینطرف صدای گریه و شیون بلند بود و حال آنکه مثل حضرت ابی عبدالله و سایر اعوان و انصار بودند ، چه گذشت بر آن بیکسان در راه شام سر بیچاره بر کجاوهٔ بی سرپوش بر شترهای بی جهاز سوار بودند و در هر منزلی که میرسیدند آنها میرفتند در خیمهای خود آسوده ولی از چادر بیابان در آفتاب سوزان بی فرش بدون غذا ؛ امان از حالت سید سجاد و دیدن سرها بر سر نیزه ها و دیدن عمه ها و خواهران به آن حالت و دشمنان به آن کیفیت ؛ خود آنجناب علیل و ناتوان گریان و نالان بدون دوا و غذا با دست بسته غل جامعه بگردن آه ؛ **واویلا** از آن زمانیکه آفتاب گرم بر آن زنجیرها میتابید و بقدری گرم میشد که نمیتوانستند بردارند ؛ بنا بر بعضی از اخبار پناه بسایهٔ بعضی از خیمه ها می بردند وصاحب آن خیمه مطلع میشد آنجناب را از آنجا دور می کرد . **الا لعنة الله علی القوم الظالمین**

مجلس چهارم

الحمدالله الذی اجل رزیتنا برزیة ابن یعسوب العرب و اشرف الناس فی الحسب والنسب سلالة الاطهار و قطبة الابرار و نور الانوار الاسیر بایدی الکفار الذبیح بسیف الاشرار قتیل العبرات و رهین الکربات المسبیة النساء والبنات صاحب الرؤس المرفوعات والدماء السائلات والاعضاء المقطعات والاجساد المجروحات و الصدور المحطوبات المطروح فی الفلوات شفیعنا منبع السعادات سیدنا ومولانا ابی عبدالله الحسین ع قال الله تبارک وتعالی «انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب »

در مجلس سوم ذکر شد که چنانچه حقتعالی از حکمت خود دواها برای امراض بدنیه مقرر کرده از فرط رحمت خود نیز دواهائی برای بدترین امراض که گناهان است مقرر فرموده

از جناب رسول خدا ص روایت شده که فرمودند من از چند طایفه تعجب دارم ؛

اول - کسانیکه عفو از دوستان خود نمیکنند چگونه امید عفو از حقتعالی دارند دوم - کسانیکه رحم نمیکنند بخلق چگونه امیدوارند که حقتعالی بایشان رحم کند سوم - کسانیکه بندگان را آزاد میکنند غیر آزاد ها را بنده خود میکنند چهارم - کسانیکه اجتناب میکنند از غذاهای بد

مبادا مریض شوند چرا از گناهان اجتناب نمیکنند که مبادا آنها را هلاک کند پنجم - بخیلی که انفاق نمیکند مبادا فقیر شود وحال آنکه واقع میشود در آنچه فرار میکند ششم - کسانیکه می بینند تنه دنیا و اختلاف خلق را که ظالم دارند ، مظلوم دارند ، غنی دارند ، فقیر دارند ، قوی دارند ، ضعیف دارند چگونه انکار میکنند نشئه عقبی را .

مجملا گناه درد بسیار صعبی است هلاکت دارد و صدمه ها دارد صدمات و تعبات که از هنگام مرگ تا روز قیامت در پیش است همه ناشی از معصیت است پس ماها که باین مرض مهلک مبتلا هستیم باید در مقام معالجهٔ آن برآئیم ؛ از معالجاتی که از مجتبای الهیه رسیده است توبه است چنانچه در مجلس سابق اشاره شد **دیگر از جمله چیز هائیکه** حقتعالی مکفر و رافع گناهان قرار داده صدمات ومصیبائی است که دردنیا بشخص میرسد چه مالیه وچه بدنیه ومصیبت عرضیه

درحدیث وارد استکه تب یکشب کفارهٔ گناهان یکساله است معلل باینکه اثرش تا یکسال در بدن باقی میماند ، تب دو شب کفارهٔ گناهان دو سالست **در حدیث دیگر وارد شده** نفس کشیدن بیمار ثواب تسبیح و ناله کردن او ثواب تهلیل دارد و از پهلو بپهلو گردیدن او ثواب جهاد دارد ، درحال مرض مینویسند برای او ثواب طاعات وعباداتی که در حال صحت بجا میآورد وهرگاه از آن مرض شفا یافت ملائکه باو میگویند عمل را ازسر گیر که حقتعالی از گذشته تو عفو فرمود وهرگاه بمیرد آمرزیده از دنیا میرود **وایضاً** درحدیث **وارد است** هرگاه مصیبتی بکسی وارد شود و صبر نماید حقتعالی باو عطا فرماید ثواب هزار شهید **و ایضاً در حدیث وارد است** که عوض مؤمن ازمصیبت اولاد بهشت است خواه در مصیبت اوصبر کند وخواه صبر نکند .

ایضاً وارد است یك اولاد شخص پیش بفرستد بهتر است ازهفتاد اولاد که باقی بماند بعد از او ودرك امام زمان نماید - پس درمدح صبر همین آیهٔ شریفه «انما یوفی الصابرون اجرهم بغیرحساب »

درخبراست برای همه اهل حساب میزان نصب نماید الا برای اهل ابتلا که جزای آنها را بدون حساب ومیزان عطا فرماید **مجملا** اگر بخواهیم متعرض اخبار وارده دراین باب شوم خارج از وضع این مجالس است بلی امریکه باید ملتفت شد این استکه صدمات که وارد شود اگرشخص راضی باشد علاوه بر آنکه موجب کفارهٔ گناهانست موجب ازدیاد درجاتست و اگر درمقام رضا نباشد و خودرا باکراه وادارد بصبر و نگوید چیزی که خلاف رضای خداوند باشد وهر گاه اینطور باشد موجب کفارهٔ گناه است

وهر گاه چیزی گفت که خلاف رضای خدا باشد اجر خود را ضایع میکند وبکلی محروم میشود

اینستکه درخبراست خطاب رسید بداود (ع) تو میخواهی چیزی و من میخواهم چیزی غیر آنرا وآنچه من میخواهم آن میشود و اگر تو خواست خودرا تابع خواست من نمائی اجری خواهی داشت والا آنچه من خواسته‌ام شده ومیشود واجری هم نخواهی داشت .

پس باید مؤمن ملتفت باشد که جزع و فزع و بدگوئی و بدخیالی در مصیبات و شداید دنیا نکند که بی ثمر است و اگر صبر را شعار خود سازد اجرخواهد داشت والا آن شدت را دارد واجرهم نخواهد داشت

بلی چون توفیق هرچیزی را ازحقتعالی باید خواست باید توفیق صبر را هم ازاو خواست

چنانچه بجهت دستورالعمل شیعیان وقتی رسولخدا (ص) وارد خانهٔ بتول عذراء شد دید ان مظلومه چشمهاش فرو رفته رنگ رخساره اش پریده ، فرمود :

ای نور دیده این چه حالت است در تو می‌بینم ؛ عرضکرد ای پدر، من باب حکایت است نه شکایت سه روزاست من وحسنین غذائی نخورده‌ایم؛ آنجناب زیاد متأثر شدند آن مظلومه عرضکرد : آیا خداوند اذن داده بندگان را در جسارت دردعا ؛ فرمود خدا دوست میدارد جسارت در دعا را آن مظلومه برخاست دورکعت نماز خواند وبعد از آن درمقام مناجات برآمد وعرضکرد خداوندا زنان را طاقت پیغمبران نیست یا طاقت تحمل یا فرجی کرامت فرما فوراً مائده از بهشت آمد که رفع شدت گرسنگی شد واین حدیث سرمشق‌است از برای ماکه باید روی‌بخدا بیاورند **پس** مقتضای حکمت و مقتضای طبع و خلقت دنیا مرض دارد فقر دارد غنا دارد مرگ دارد **چنانچه** در خبراست که اگر سه چیز نبود مردم بندگی نمیکردند مثل مرض و فقر و مرگ بسیاری در حال مرض بندگی بجهت رفع او وبسیاری در حال صحة بجهت خوف وقوع در مرض و کذلك فقر و غنا و بسیاری که بسیاری از این دو غافل هستند بجهت خوف مردن یا بجهت نعمات بعد ازمرك عجب حدیث شریفی است درحقیقت اگراین سه‌چیز نبود احدی بندگی نمیکرد و الا ارباب توحید حقیقی بعد از اینکه واضح شد در صدمات دنیا از مقتضای خلقت آنست بلکه مملو است از نعمات و صدمات چهار چیز باهلیت خداوند ازفرط تلطف بجهت تأمل آنها اجر مقرر فرموده یا کفاره گناه اهل گناه است و یـا رفع درجات اگر اهل سیئات نباشد و از اینجهت بود که درحدیث صحیح وارد شده است که در

شب معراج وحی شد بجناب رسول(ص) که من ترا امتحان میکنم بسه چیز باید در این سه‌چیزصابرباشی **اول** آنکه باید گرسنه‌ها و محتاجان امت خودرا برخود مقدم داری **دوم** آنکه صدمات بسیار از امت تو خواهد رسید مثل آنکه میگویند ساحر وشاعر مجنون وکذاب و سنگ برپیشانی تو میزنند ودندان تورا میکشند و خار بر سرراه تو میریزند صدمات بسیار از امت جفا کار بتو میرسد بایدبر آنها صابرباشی **سوم** بعد ازتو صدمات بسیاربر پسر عمت علی ودخترت فاطمه ودوفرزندت حسن وحسین(ع) از امت تو میرسد دخترت فاطمه حق اورا غصب میکنند ودرب خانه اشرا میسوزانند تخته دربه‌پهلویش میزنند محسن او را سقط میکنند و بازوی اورا مجروح میکنند تا اینکه از اینصدمات از دنیا میرود برادرت علی حق اورا غصب میکنند و ریسمان بر گردن او میکنند و اورا باکراه از خانه بمسجد میبرند تا اینکه در محراب عبادت سر اورا از ستم میشکافند اما فرزندت حسن(ع) چه صدمات که از این امت بعد از پدرومادر باووارد میشود و نقض بیعت او میکنند رداء از دوش مبارکش برمیدارند مصلی‌را اززیرپایش میکشند خنجر را بر ران مبارکش میزنند چندین مرتبه اورا زهر میدهند تا آنکه جگر اورا از زهر میشکافند و او را ابوجیفه وقیعه شهادت میرسانند و اما فرزندت حسین(ع) را اهل کوفه دعوت میکنند بسوی خود وبا او نقض عهد میکنند تا اورا با لب تشنه و شکم گرسنه در کنار فرات شهید میکنند **اما** درعوض صدمات چه خواهم داد ؛ دخترت فاطمه‌را روزقیامت در میان خلق خود حاکم میکنم بهرچه حکم درحق هرکه بنماید **اما** بسرعمت‌را اختیارکوثر را باو میدهم هرکس‌را بخواهد ازآن سیراب کند و اختیار دوزخ وبهشت را باو وامیگذارم هر کس را خواهد ببهشت ببرد وهر که را خواهد بجهنم **اما** دو فرزندت حسن‌وحسین عرش خود را بآنها زینت میدهم و هرکس را که دردنیا بزیارت ایشان رفته باشد یا درمصیبت آنهاگریسته باشد اورا از آتش جهنم آزادخواهم کرد پس واضح شد که این تفضیلات درحق این خانواده طاهره بواسطه تحمل ایشان بوده است برصدمات پس غیر ایشان بطریق اولی و از این جهت‌است که‌آنچه بجناب‌ابیعبدالله‌ع عطا شد بدیگران داده نشد شفا در تربت استجابت‌دعا درتحت قبه‌او دادن ائمه از ذریه آن حضرت محسوب نشدن زمان زیارت از عمر شخص آنچه ثواب در زیارت مغفرت گناهان گریه کنندگان قضاء حاجت متوسلان بآن جناب زیادتی شفاعت آنحضرت درحق گنهکاران محبت خاصه درقلوب اهل ایمان و غیر ازاینها از فضائل دیگر از برای آنجناب هست که مخصوص آنجنابست از قبیل انحصار

ملتفت بخدمات صادره از ایشان بآن جناب

مجملا فضائلی که از برای جناب ابیعبدالله ع مقرر است و منحصر است بآنجناب زیاد است پس در مقام آنجناب همینکه کسی بجزئی توسلی یا جزئی ارتباط یا جزئی صورت خدمت از برای آنجناب کرد وستگاری از برای او حاصل میشود.

چنانچه در کتب متعدده این فقره مذکور است که در مدینه زنی فاحشه بود که باعمال ناشایسته معروف بود اورا همسایهٔ بود که مواظبت داشت بتعزیه داری جناب خامس آل عبا روزی از روزها که مشغول تعزیه داری بود و طعامی از برای اهل مجلس عزا مهیا نموده بود وخود بخدمت مشغول بود این زن فاحشه محتاج شد بآتش آمد از خانه همسایه آتش ببرد چون آتش دیگ خاموش شده بود آن زن فاحشه مشغول شد بروشن کردن آتش و بواسطه دمیدن در آن وحرارت آتش قدری آب از چشم آن زن جاری شد پس آتش برداشت وبخانه رفت بعد که خواب رفت دید که قیامت برپاشد وزبانه جهنم اشتعال یافت ملائکه غلاظ و شداد او را گرفتند و بغلها وزنجیرهای آتشین بستند و گفتند ای زانیه خدای تعالی بر تو غضب کرده و مارا امر فرموده که ترا بجهنم بریم و او فریاد میکرد و کسی به فریاد او نمیرسید وملائکه عذاب اورا میکشیدند تا کنار جهنم رسیدند خواستند بجهنم بیندازند شخص نورانی جلیلی ظاهر شد وصیحه زد وفریاد میکرد دست از او بردارید ملائکه عذاب از او دور شدند و با کمال ادب عرض کردند که این فاحشه است فرمود بلی اما در این روز داخل شده بجماعتی که مشغول تعزیه داری بودند آتش بجهت ایشان روشن کرده باین سبب از حرارت آتش دستش متألم شده آب از چشمش بیرون آمده چون ملائکه این سخن ازاو شنیدند اورا برگردانیدند و گفتند کرامة لك یا ابن الشافع والشافع و از او درگذشتند پس آن ضعیفه بواسطه این خدمت رستگار شد همین قدر است قبول شود اگر قبول شد جزئی باشد ثواب او کلی است.

دربعضی کتب معتبره نقل کرده‌اند که روزی یکی از بنی اسرائیل مؤمنیرا دید که تغییر رود ورنگ وروی او زرد شده وبدن اولاغر گردیده و اعضای او میلرزد چشمان فرورفته این بجهت آن بود که از خوف خدا هر وقت بمناجات میرفت جان میشد پس آن شخص را شناخت که او موسی است و ایمان هم آورده بود نزد موسی رفت و سلام کرد و گفت یا نبی الله گناه عظیمی از من صادر شده التماس دارم که هر وقت بمناجات میروی التماس کنی تا خدا از سر تقصیر من درگذرد و موسی قبول کرد چون بمناجات الهی فائز شد

عرض کرد یا رب العالمین سؤال میکنم از تو وحال آنکه تو قبل از سؤال من عالمی خطاب شد که ای موسی بخواه هرچه میخواهی بخواه که بتو عطا میفرمایم عرض کرد فلان بنده از بنی اسرائیل گناه عظیمی کرده وبمن التماس نموده که از تو بخواهم که او را عفو فرمائی فرمایش فرمود که ای موسی هر که از من بخواهد یا تو بخواهی که من او را بیامرزم میآمرزم مگر قاتل حسین که اورا نخواهم آمرزید عرض کرد خداوندا حسین کیست وحی رسید که همانست که در کنار طور وقتی که ما ترا مبعوث بپیغمبری کردیم از او ومنزلت او بود بعزت وجلال خودم قسم که دنیا را خلق نکردم مگر بجهة محمد وآل محمد ص ومخلوقی از ایشان برگزیده تر نداریم موسی عرض کرد کی اورا خواهد کشت وحی رسید که امت ظالم یاغی جدّاو که برخود بسته اند دین اورا ومن بیزارم از ایشان درزمین کربلا اورا شهید میکنند وبعد از کشتن او اسب اورا که واشك از دیده بیارد وبهر طرف تاخت آورد بازین برگشته و شیهه وناله کنان بقسمیکه دل سنگ آب شود وبزبان بیزبانی بگوید الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت رسول‌الله او بنت نبیها داد وفریاد ازامتی که کشتند پسر دختر پیغمبر خودرا ، ای موسی بدن برگزیدهٔ ما را بی غسل و کفن بروی خاك اندازند و خیمه واسباب اورا بغارت برند وعیال و اطفال اورا اسیر کنند وشهر بشهر بگردانند واصحاب ویاران اورا شهید کنند ای موسی طفل کوچك ایشان ازعطش بمیرد وبزرك ایشان پوست بیندازد از برهنگی و گرما وضرب وصدمه وریسمان وزنجیر وتازیانه ، هرقدر استغاثه کنند کسی بفریادشان نرسد وبهر کس پناه برند کسی بایشان پناه ندهد.

حضرت موسی از استماع این سخنان بسیار گریست وعرض کرد الها دشمنان اورا چه نوع عذاب خواهی نمود ؟ وحی آمد عذابی بکنم که اهل جهنم از آن درامان آیند و رحمت من بایشان نخواهد رسید وشفاعت جدش پیغمبر آنها را شامل نخواهد شد ، وا گر بعظمت و کرامت حجة که ازصلب او بوجود خواهد آمد نبود هر آینه ایشان را از روی زمین فرو میبردم ؛ عرض کرد خداوندا منهم از آنها بیزاری میجویم بسوی تو وهر کس بعمل آنها راضی باشد.

وحی رسید ای موسی کسانیکه اورا دوست بدارند وبرمصیبت ایشان متألم شوند ودشمنان اورا لعن کنند رحمت بی پایان من آنها را درخواهد یافت وشفاعت خود وجد وپدر ومادر وبرادرش دربارهٔ او قبول است اگرچه گناهان او چون کف دریاها وریك بیابانها باشد ، هر که گریه کند وبگریاند کسی را درمصیبت ایشان ویا آنکه خود را شبیه بگریه کننده بسازد بهشت را بر او واجب کنم و بدنش را بر آتش جهنم حرام گردانم **فقیر گوید** یادگیرند تمام افراد بشرخاصه دوستان وشیعیان حقوق ووفا را ازاین حیوان وحال آنکه

که بنده خدا باید ملتفت باشد آنچه از حق تعالی باو میرسد عین صلاحست وتحمل وتسلیم ازموجب حصول ثواب واجر است نوعی نکند که صدمه و مصیبت بر او وارد شود و اجر هم باو نرسیده باشد ؛ سوم از چیزهائیکه موجب رفع خطیئات ومحوسیئات وآمرزش گناهان است اعمال صالحه است که از شخص در دنیا صادر میشود اگرچه درتکفیر معاصی بغیر توبه علماء اختلاف کردند بسیاری را اعتقاد اینستکه طاعات ومعاصی هریک در نامه عمل ثبتست و هریک بحال خود است و راهی برای حسنات بغیراز خروج از ایمان وبرای سیئات بغیر از توبه نیست و هریک بحال خود است تا در میزان سنجیده شود مثبت شده‌اند بآیات واخبار داله برمیزان

وبعضی دیگر قائل شده‌اند باینکه طاعات ببعضی از معاصی غیر از خروج از ایمان حبط میشود وهمچنین معاصی مخصوص ببعض از طاعات و اعمال حسنه رفع میشود و متثبت شده‌اند مخصوص ببعضی از اخبار صادره درهریک از دو مقام وحق در مسئله تفصیل است بین حبط و تکفیر باین معنی که نص معتبری نیست که دلالت کند بر حبط طاعات بمعاصی الا به معدودی از اخبار آحاد و احتواء آنها شرائط جواز عمل معلوم نیست و **اما تکفیر** پس بنص کتاب و تواتر اخبار صادره ازائمه اطهارظاهرمیشود اما نص کتاب کتاب‌الله **الحسنات یذهبن السیئات** و اما اخبار بر چند نوع است ؛ یکنوع دال برآنستکه خدا عفوفرموده از فلان گنهکار بواسطه صدور فلان عمل ازاو وحدیث دال عفو گنهکاری بواسطه اصلاح شارعی ، حدیث دال برعفو ازسید حمیری ودعبل خزاعی وغیره بواسطهٔ گفتن قصیده‌مو نحو آنها وازاین قبیل اخبار بسیاری استکه دلالت میکند که درروزقیامت حقتعالی عفو میفرماید ازاشخاصیکه گناهشان بسیاراست بواسطهٔ عمل‌صالح خاصی که دردنیااز آنها صادرشده مثل حدیث دال‌برعفو گنهکاری‌بواسطه قطره‌اشکی که ازچشم او درمصیبت جناب ابیعبدالله (ع) ریخته شده

وحدیث که دلالت میکند براینکه حقتعالی‌عفو میفرماید درقیامت از جمعی از گنهکاران بواسطهٔ احترام معمرین و ازجمعی بواسطهٔ آب‌دادن بتشنگان وحدیث دال براینکه شش طائفه‌اند که قبل از مرگ از کوثر سیراب میشوند وکسیکه از کوثرسیراب شد حقتعالی اورا عذاب نمیفرماید

فرزندی که بمیرد در حالیکه والدین از او راضی باشند ، کسیکه قرض‌الحسنه بدهد بمسلمان بدون منت ؛ کسیکه خود را بیاد گرفتن مسائل بعهد، زنیکه عزت شوهرنگهدارد ، مردیکه بزوجهٔ خود بگوید هیچ‌سائلی را محروم مکن، کسیکه صبح وشام نزدعالمی‌حاضر شود و چیزی ازاحکام دین یاد گیرد وحدیثی که دلالت میکند سه طائفه با امام محشور می

شوند ،مؤذن ؛ حافظ اوقات نماز وزنیکه بسازد برکج خلقی شوهر، زنی که صبر کند بر فقر وپریشانی شوهروزنی که هبه کند مهرش را بشوهر

مجملا اینگونه اخبار درمطاوی کتب اخبار بسیار است وبرروی هم مفید قطع‌است باینکه خدا گناهکاران را درقیامت و درقبل او آنرا عفو میفرماید بواسطهٔ عمل صالحی که از آنها صادر شده مستفاد میشود که اجر وثواب ازعمل مغفرت گناهاست **نوع سوم اخبار کثیره متواتره است** بر اینکه ثواب فلان عمل مغفرت کل گناهانست از صغیره یا کبیره یا بیرون آمدن از گناهان مثل روزیکه مادرمتولد شده یا آمرزیده میشود گناهان از کسانیکه این عمل‌را بجا آورده اند اگرچه زیادتراز کف دریاها و نحوآن باشد یا ثواب فلان عمل آمرزش هزار گناه‌یاهفتصد یا هفتادهزار یا هفتادسال گناه یاصدهزار یا محوسه سیئه یا ده سیئه‌یاده گناه وامثال‌اینها ومقیر رساله بخصوص دراین باب نوشته اجوبرحسب آنچه در متفرقات بدست‌آمده جمع‌نموده‌امو‌شاید آنها ازدویست متجاوزباشد و شاید که اخباروارده دربعض از آنها متواتر باشد یا مستفیض و اگر کسی فی‌الجمله تتبع دراخبار وارده ازحضرت رسول(ص) وسایرائمه(ع)داشته باشد درخطابات که در احادیث قدسیه باپیاک سلب شده تعیین میکنند باینکه اعمال صالحه نبوده است مگر اینکه ثواب آن یا آمرزش گناهاناست یا تعدیف‌آنهاست وازجمله معدودی در اینجا ذکر میشود یکی‌تشییع‌جنازه مؤمن است و درحدیث معتبروارد است که بهرقدمی صدهزارحسنه بوعطا شود وصدهزار گناه ازنامه‌عمل او محو شود و از ازجمله گرفتن اطراف جنازه بهرطرفی بیست‌وپنج گناه کبیره اوآمرزیده میشودو ازآنجمله‌غسل دادن مؤمنست .

در خبر معتبر وارد شده است که هرکه غسل بدهد میت مؤمن را گناهان او آمرزیده شود و ازآنجمله نماز کردن بر میت مؤمنست که‌اورا بنا برمعنی ازاخبار موجب مغفرت گناهانست ازآنجمله زیارت اهل‌قبورو خواندن «لااله‌الاالله وحده لاشریک‌له الملک وله‌الحمد یحیی و یمیت وهو علی کل شیئی قدیر»

ودرخبری روایت شده است که خداوند می آمرزدگوینده اورا و ازبوورحمت خودداخل آنقبرها فرماید ودر کتب متعدده روایت کرده‌اند این حدیث‌معتبررا که هرگاه کسی برسر قبر مؤمن هفت مرتبه‌سورهٔمبارکه انا‌انزلناه‌را بخواند خداوند بیامرزد اورا وصاحب‌قبررا وملکی‌خلق‌فرماید که تا قیامت درآن قبرمشغول‌عبادت شود وثواب اوازبرای‌صاحب‌قبرباشد ومحشورشود خواننده درروز قیامت در حالیکه ایمن باشد از فزع اکبر

اگرچه زیادتر از کف دریاها باشد وعطا میکنم باو بعدد هرقطره اشکی
ثواب صد شهید جناب امام رضا ع بریان بن شبیب فرموده‌اند ای پسر شبیب
اگرخواهی گریه کنی بچیزی گریه کن برجدم حسین ع بدرستی که گریه بر
او میریزد گناهان بزرگ را ونظیر این فرمایش در کتب اخبار است پس
ما گنهکاران باید غنیمت بشماریم و از دست ندهیم این فیض عظیم‌را خاصه
در ایام عاشورا که سنگ آب میشود در مصیبتهای آن حضرت خود عمر
سعد لعنت‌الله علیه ازجمله کسانی بود که در کتب مذکور است که سه نامه
بآن جناب نوشته بود و آنحضرت را دعوت نموده بود ومعذلك اول کسی
که بسرداری لشکر وارد زمین کربلا شد همین ملعون بود که قدری درهم
و دینار گرفت و بجهت ایالت ری و طبرستان با چهارهزار نفر واردزمین
کربلا شد وخواست کسی‌را بفرستد نزد آنجناب بهر کس که گفت چون همه
نامه نوشته بودند یکنفر قبول نکرد تا اینکه کثیر بن عبدالله که سنگ
بیحیائی بود گفت مرا بفرستید واگرمیخواهید اورا بقتل آورم عمرسعد گفت
قتل او را نمیخواهم برو بگو باو که از برای چه آمده در این سرزمین
آن ملعون آمد اصحاب آن حضرت آثار شرارت از بشره او دیدند او را
استقبال کردند گفت یراق خودرا بازکن آن ملعون قبول نکرده مراجعت
نموده قرة بن قیس را فرستادند و آمد پیغام عمر را داد حضرت فرمودند
اهل ولایت نامه‌ها نوشتند و اصرار بسیار نمودند تا آمدم حال نمیخواهید
برمیگردم چون قره خواست مراجعت نماید حبیب گفت باو بکجامیروی تو
یاری ستمکاری میروی و پشت بامام هدایت و نوردیده رسالت میکنی گفت
جواب عمر را میبرم و بعد فکر میکنم هرچه رای بر آن قرار گرفت معمول
میدارم ازجناب امام محمد باقر ع روایت شده است که فرمودند پدرم علی
بن الحسین ع در روز عاشورا بمرض اسهال مبتلا بودند ودرخیمه خوابیده
بودند ومن طفل بودم میدیدم که یاران وشیعیان ما چه‌قسم میآمدند و اورا
وداع میکردند ومشایعت او مینمودند و جان نثاری و بچشم خود دیدم که
جدم حسین ع چه قسم بر میمنه حمله مینمود وصف ایشان را میدرید و
برمیگشت و برمیسره حمله میکرد وازآنجا مراجعت و برقلب لشکر عمرسعد
حمله میکرد و بسیاری ازایشان را بجهنم میفرستاد ولقدقتلوه‌شرقتله نهی
رسول‌الله ان یقتل بها الکلاب هرقسم سلاحی را در کشتن بکار بردند از
تیر ونیزه وشمشیر وعصا و غیره آن و بعد از آن اکتفا نکردند تا اینکه
اورا پایمال سم اسبان کردند از فرمایش امام و بعض شواهد دیگر چنین
میشاید این عمل شنیع را آن جماعت شریر نمودند اگرچه کلینی روایت
نموده از انس بن عبدالله که فقط باذن علیا مکرمه زینب خاتون رفت و

شیر را خبر کرد وآمد و آن ملاعینان چون این مرحله‌را دیدند از آن عمل
منصرف شدند واین خبر اعتبار اومعلوم‌نیست بخصوص آمدن شیرامرغریب
وعجیب‌است اگر واقع شده‌بود لامحاله شایع شده بود الامحدودیکه‌روایت
کرده بودند بعلاوه بودن بیشه در آن نزدیکی بنحوی که فقط برود اورا
بیاورد مستبعد است شواهد وقوع این عمل بسیار است استبعادی که بعضی
کرده‌اند که چگونه میشود آب برقرار بیستد و نرود و گاو به‌بند نرود
و اسب برروی جسد این استبعاد ندارد مرتفع‌است که ازبرای امام‌مظاهر
مختلفه است دریکجا مظهر خضوع وفنا است ویکجا مظهر قدرت‌واعجاز
دوروزعاشورا در مقام خضوع وخشوع وصبر و تحمل وفنا است بایدچنین
باشد که اسب برود تا خوب خضوع وفنا واضح‌شود و اما درحکایت آب و
گاو در مقام قدرت و اعجازاست باید نرود بعلاوه چون غرض نجات‌یافتن
گنه‌کاران است درحکایت عاشورا نجات کل موقوف بود بدادن کل‌دوراه
خدا اصحاب‌را اول دادند بعد ارحام واقاربرا دادند نوبت بفرزندان‌رسید
آنهارا هم دادند گوشتهای بدن از صدمهٔ تشنگی و گرسنگی داغها و
حرارت وزحمات جهاد و خونها بدن از زخمها ریخته شد باقی نماند جز
استخوانها آنهم پایمال شد اموال هم از لباسهای بدن و آنچه در خیمه
ها بودند بغارت بردند عیال‌را هم باسیری بردند پس هرچه داشت همه
را داد وهمهٔ گناهکاران را آزاد کرد اما درواقعهٔ قبر نجات موقوف‌است
به‌باقی بودن این‌قبرشریف تا روزقیامت گنهکاران‌ودردمندان وحاجتمندان
وگرفتاران بلیه دنیویه و اخرویه ملتجی باین قبر شوند و ازشدائدنجات
یابند امراض ازآن تربت منوره شفا یابند دعوات ارباب حاجات در آن
مشهد شریف باجابت مقرون شود وهکذا با این فوائد و فیوضات‌دنیویه
و اخرویه که از آن مرقد شریف بخلق رسیده ومی‌رسد بر این مترتبمی
شود اگر انسان فی‌الجمله شعوری داشته باشد میفهمد که هرچه بخواهد
فوائد این مرقد شریف‌را احصا کند محالست بتوان احصا نمود یکی از
فوائد عظیمهٔ آن زیادتی ثواب است بتسبیح تربت وبعلم نقص سهوی نماز
بهر که سجده برتربت آنحضرت پس شاید وقوع آنعمل با شب یازدهم
وعصرعاشورا وصبح قبل ازآمدن شیر باشد زیرا که وقت ورود اهلبیت
بقتلگاه شیر نبوده شاید بعد از دورشدن اهلبیت واقع شده باشد ثقة از
برای حقیر ذکر کرده که بعد از رفتن این عمل واقع شد و علیا مکرمه
زینب خاتون تشریف آوردند برسرراه فضه وباو فرمودند که تو زحمت
را برخود قراردادی اما بنی امیه کاررا تمام کردند و این‌شعر منسوب به
سیدالشهداء شاهد قویست بروقوع این عمل شنیع و انا السبط الذی من

غیر جرم قتلونی وبجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی

مجلس ششم

بسم الرحمن الرحیم الحمدلله الذی اجل رزیتنا بمصیبة سید شباب اهل الجنان ریحانة سیدالانس والجان المرتضع من ثدی الایمان الغریب من الاوطان والشهید اللهفان السلیب العریان المعبی الاهل والنسوان الجوعان العطشان الظمآن الشمس الضحی والبدر الدجی والنجم العلی والکهف النقی محروق الخباء مسلوب العمامة والرداء جسده مطروح فی الحصراء الذی دمه غسله وجسمه قطنه والتراب کافوره ونسج الریاح اکفانه غریب العراقین سیدنا المظلوم ابی عبدالله الحسین (ع) - قال الله تبارک وتعالی : بسم الله الرحمن الرحیم الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون

ظاهر آیه شریفه اینستکه بازی داده و مشغول کرد و بلهو انداخت شما را تکاثر یعنی در فکر زیاد کردن آنها میباشد هر کدام هر چه دارید قانع نیستید زیادتر میخواهید چنان مخصوص است از پادشاه بالاتر نمیشوند مردم معذلک میبینیم که پادشاهان درمقام زیاد کردن چیزی که دارند می باشند چنانچه حدیث است که اولاد آدم اگر دو رودخانه از طلا برای او جاری شود رودخانه سیم را طلب میکند وقتیکه ذوالقرنین میرفت بتحصیل آب زندگی رسید بزمینی درحالیکه راه میرفت ریگهای زمین بهم میخورد وصدای خوش داشت ازهمراهان پرسید که در این زمین چیست حضرت خضر همراه بود فرمایش فرمود که اینها چیزی است که هر که بردارد پشیمان میشود وهر کس هم برندارد پشیمان میشود بعضی برداشتند وقتیکه بروشنائی رسیدند دیدند آن سنگریزهها جواهر بود آنها که برداشته بودند پشیمان شدند که چرا زیادتر برنداشتند و آنها که برنداشته بودند پشیمان شدند که چرا برنداشتند بعین حالت اهل این دنیا همینطور است آنکه ندارد مهموم است که چرا ندارد و آنکه دارد مغموم است که چرا زیاد ندارد پس علی ای حال غصه است وهر کس طالب زیاد کردن است هرقدر که داشته باشد هرچه باشد ازخانه و اثاث البیت و اسباب و تجمل وغیر ذلک واین خیال و اشتغال زیاد کردن مشغول دارد و اولاد آدم شبانه روز نظر میکند که بسیار کند اموال را وحال آنکه بقدری که تا زنده است باشد در کمال وسعت بگذراند و معذلک شبانهروز حرص میورزد و حال آنکه زیاده از کفاف در دنیا اسباب صدمه وزحمت است و اسباب حسرت وندامت وطول

وقوف در محشر بلکه هلاکت از برای غالب درآخرت مروی است که وقتی جناب پیغمبر در مدینه طیبه هجرت میفرمودند در بین راه رسیدند بشبانی از او شیر طلب نمودند گفت که آنچه صبح دوشیدم قبیله خوردند و آنچه در پستان آنها است ازعصر قبیله است آنجناب عرضکرد خداوندا مال او را زیاده فرما از آنجا گذشته بشبان دیگر رسیدند شیر طلب فرمودند ظرفی شیر آورد گوسفندی هم بنا بر بعضی اخبار آورد از برای حضرت آنحضرت عرضکرد خداوندا روزی اورا بقدر کفاف مرحمت فرما بعضی که حاضر بودند عرضکردند اولی که شیر نداد دعا فرمودید که مال او زیاده شود و دوم را دعا کردید که روزی او بقدر کفاف باشد حضرت فرمودند همینکه مال زیاده میشود زحمت و وبال صاحب خود را در دنیا زیاده مینماید وحسرت وندامت وحساب او را درآخرت زیاده میکند و همین که بقدر کفاف باشد در دنیا و عقبی آسوده است واینکه حال انسان چنین نیست بلکه بتعب و مشقت میاندازد خود را از برای زیاد کردن چیزهائیکه از برای او ثمر ندارد و اینستکه خداوند جل شأنه در کمال عطوفت و مهربانی متنبه میسازد ایشان را که به ازدیاد و بلهو انداخت شما را زیاد کردن امتعه دنیویه پس زود باشد که بدانید در شب اول قبر مانند آنها را باز زود باشد که بدانید که قیامت باشد یعنی بعد از اینکه درقبر زنده شدید و دیدید که شما امتعه دنیویه را گذارده و دست خالی از دنیا رفته‌اید و نه برده‌اید با خود الا عمل خودتان را و مبتلا شده اید بچیزهائی که آنها میماند وآنوقت پشیمان میشوید که چرا از خود چیزی پیش نفرستادیم که در این اوقات بکار آید و پشیمانی سودی ندارد سید اولیاء علی مرتضی ارواحنا له الفداء ازقبرستان عبور میفرمودند وسلام کردند بآنها که سلام باد برشما ایمردمان غریب سلام باد برشما ایمردمان تنها سلام باد بر شمای اهل خاک بدانید که اموال شما را قسمت کردند و زنان شما بشوهر رفتند و اطفال شما خوار شدند و خانه های شما محل سکنای دیگران شد اینست خبریست که در نزد من است پس شما خبر بدهید مرا بآنچه در نزد شما است یکی ازآنها جواب گفت باطلی گوشت های بدن ما خوراک جانوران قبر شد استخوان های بدن ما بند بند جدا شد آنچه پیش فرستاده بودیم به جزای آنها رسیدیم مشغول میباشیم بحساب کردن گناهای خود

درحدیث وارد است مردم روز قیامت در تحصیل و انفاق اموال بر چهار قسم اند یک قسم از حلال پیدا کرده در حرام صرف کرده اند دوم از حرام پیدا کرده و در حرام صرف کرده اند سوم از حرام پیدا کرده در حلال خرج کرده‌اند این سه طایفه اهل هلاکت هستند چهارم از حلال

بهتر از توسل بخانوادهٔ عصمت و طهارت نیست و موجب سعادت و عزت دارین است و بهتر اینست که این حدیث شریف از برای شما ذکر شود:

از ابن عباس در کتاب ریاض روایت کرده که از جناب امیر(ع) شنیدم که رسول خدا (ص) روزی آمد بحجره فاطمهٔ زهرا (س) دید که آن مظلومه اندوهناک و غمگین است فرمود دلبندم ترا چیست عرض کرد ای پدر بزرگوار یاد آوردم محشر و بسیار ایستادن مردم در حضور ملائکه و خلاص در روز قیامت را و غم و اندوه آورده مرا حضرت فرمودند ای فرزندم روز عظیمی است ولیکن مرا جبرئیل خبر داده از جناب احدیت که فرمود اول کسیکه بزمین محشر میآید من خواهم بود و بعد از من پدرم ابراهیم و بعد از آن شوهر تو علی ابن ابیطالب (ع) بعد از آن خدایتعالی جبرئیل را با هفتاد هزار ملک میفرستد نزد تو و هفت قبهٔ از نور بروی قبر تو میزنند و اسرافیل با سه حله از نور میآید و بالای سر تو بایستد و صدا زند ترا که ای فاطمه برخیز بصحرای محشر حاضر شو پس تو برخیزی در نهایت ایمنی و خاطر جمعی و کفن بدن تو پوسیده باشد آن حله ها را اسرافیل بتو دهد و تو بپوشی و بعد از آن در قابیل شتری از نور بیاورد که مهار آن از مروارید تر باشد و بر روی آن محفه از طلا باشد تو سوار شوی و در قابیل بکشد مهار شتر را و هفتاد هزار ملک که در دست هر یک علم تسبیح باشد در پیشاپیش تو بیایند و همینکه قدری راه رفتی هفتاد هزار حوری باستقبال تو بیایند و در دست هر یک مجمرهٔ از نور باشد که بوی عود از آنها بوزد بدون آنکه آتشی در او باشد و هر یک تاجی از جواهر بر سر داشته باشند که مرصع به زبرجد باشد و آنها از طرف راست تو بیایند و چون قدری دیگر راه طی کردی مریم دختر عمران با هفتاد هزار حوری بهمان اساس بیایند استقبال کنند و سلام کنند بر تو و از طرف چپ تو راه روند بعد از آن مادرت خدیجه که اول زنی استکه بمن ایمان آورده با هفتاد هزار ملک که با هر یک علمهای تکبیر باشد بیایند و بعد از آن حوا با هفتاد هزار ملک و آسیه دختر مزاحم با ایشان باشد و همه آنها همراه تو باشند و تو در میان ایشان باشی وچون نزدیک شوی بمحشر منادی از زیر عرش ندا کند که همه اهل محشر بشنوند که بپوشید چشمهای خودرا تا فاطمه دختر محمد مصطفی (ص) بگذرد پس کسی نتواند بتو نظر نماید مگر جدت ابراهیم و شوهرت علی بن ابیطالب (ع) و آدم ابوالبشر در تفحص حوا باشد و او را با تو ببینند با مادرت خدیجه پس منبری از برای تو نصب نمایند و او را هفت پله باشد که از هر پله تا پله صفهای بسیار از ملائکه باشند در دست ایشان علمهای نور باشد حوریان از چپ و راست نیز صف کشیده باشند و

همینکه بر منبر قرار گیری جبرئیل بیاید نزد تو و بگوید ای فاطمه حاجتی که داری از خدا بخواه در آنوقت تو بگوئی رب ارنی الحسن و الحسین خداوندا بنما فرزندان مرا بهمان هیئتی که بر سر ایشان آمده پس حسن با بدن زهر آلوده و رنگ چون زمرد و جگر پاره پاره از حلقومش ریخته نزد تو حاضر شود و حسین با بدن بی سر از رگهای گردن او خون چون فواره جستن کند و بزبان بلند و فصیح گوید که یا رب خذلی الیوم حقی ممن ظلمنی که ای پروردگار من بگیر از برای من حق مرا از کسانی که بمن ظلم کرده اند و تو صیحهٔ بزنی که از صیحهٔ تو تمام اهل محشر بر روی افتند و کردگار جلیل بغضب در آید و تمام ملائکه بغضب در آیند و جهنم بخروش آید و چنان جوش و خروش از او برخیزد که مجموع قاتلان فرزندت حسین را برچیند و جناب اقدس الهی امر کند که اولاد ایشان را برچیند و هرچه کنند و گویند که خداوندا ما حاضر نبودیم در صحرای کربلا و در خون شهیدان ما را تقصیری نیست خداوند فرماید بجهنم که بشناس ایشان را بروی سیاهی و کوری چشمان بگیر ایشان را و بینداز در درک اسفل که آنها از پدران خود بد تر بودند نسبت بحسین (ع) که او را کشتند بعد از آن جبرئیل گوید: ای فاطمه حاجت خود را از خدا بخواه تو عرض کنی خداوندا بفریاد شیعیان و دوستان من برس و ایشان را رحم کن وحی رسد که ای فاطمه همهٔ ایشان را بخشیدم و آمرزیدم در آنوقت گوئی که شیعیان و دوستان اولاد مرا ببخش و رحم کن وحی رسد که ای فاطمه برو ببهشت تا هر که بتو پناه آورده و دست توسل بدامن ولایت و محبت تو زده است در آنوقت تمام خلق آرزو کنند که خود را منسوب بتو کنند و بروی با شیعیان خود و شیعیان امیرالمؤمنین (ع) و شیعیان اولاد خود در حالتیکه از ترس و بیم و اضطراب ایمن باشند و عورتهای ایشان پوشیده باشد و از همهٔ شدائد و هولها خلاص شده باشند و از عقبات گذشته باشند بآسانی و سهولت و همه خلایق در ترس و بیم باشند و از تشنگی هردم آرزوی مرگ میکنند

تا اینجا مقصود بود ذکر حدیث شریف اگر چه بقیه دارد ولیکن مقصود از حدیث بیان توسل باین خانواده بود و شما بحال کسیکه در دنیا ملتفت شده و دست توسل بدامن این خانواده زند تا در قیامت رستگار شود چه در آنجا خانهٔ جزا است هر کس هر طور در اینجا سلوک کرده در آنجا روز میکند کسی که در دنیا متوسل باین خانواده نبوده محروم است و هر کس متوسل بوده در آنجا محروم نیست نهایت قرب با ایشان در آنجا باندازهٔ توسل و معرفت است در اینجا بقدر این پیغمبر رحیم و مهربان بود بیان این فضائل

شود سیئات او تخفیف می‌یابد مغفور میشود مجملاً باید مؤمن اهتمام در
صدقات جاریه داشته باشد والا باقی ازورثه اوست ونفعی باو ندارد خسارت
ووبال آن ازبرای اوست و انتفاع از آن محبت دنیا وعقبی از دیگرانست
چنانچه محسوس است محسوس اگر دیگران صرف در امور خیر نمایند
چنانچه درحدیث وارد شده است که جناب رسول ص به ابی‌ذرغفاری فرمود
که شدیدترین ناس بحسب حسرت در روزقیامت سه طائفه اند اول کسی
که مردم را هدایت مینماید و خوداو بقول خودش عمل نمینمایدوروزقیامت که
میشود می بیند که متصل مردمان که کلام اورا شنیده اند و بقول او عمل
کرده اند نجات می‌یابند وبهشت میروند وخود او بواسطه آنکه بعلم
خود عمل نکرده است بجهنم میرود این عالم را حسرت زیاد است دوم
مولائیکه عبدی داشته باشد وآن عبد اطاعت مولای خودرا کرده باشدروز
قیامت که میشود آن عبد که مملوك و اسیر وذلیل بوده است بهشت‌میرود
و آن مولی بواسطه مخالفت و عصیان اوامر الهیه بجهنم میرود چون‌چنین
حالترا می‌بیند حسرت آنها زیاد میشود سوم مالداری که از مال خود
انفاق نکند وبگذارد وبرود وبعد از آن ورثه انفاق نمایند آن مال را در
راه خداوند و ثواب انفاق آن در نامه عمل آنها ثبت میشود روزقیامت که
میشود مالك می‌بیند که حساب آنمال وعقاب آن با آن مالك است و
ثواب انفاق آن درنامه عمل دیگرانست این مالدار را هم حسرت و ندامت
زیاداست زیرا که زحمت کشیده مال تحصیل کرده و جمع نموده و انفاق
نکرده باید ازعهده حساب آن برآید وعقاب آن با او باشد اما ثواب انفاق
آن با دیگرانست مثل آن میماند که کسی درختی را تربیت نماید بزحمت
بسیاری و آن‌درخت میوه‌دار شود و آنشخص ببیند که زحمت درخت را
کشیده است و ثمر آنرا دیگران میبرند فی‌الجمله شعوری میخواهد که
درك این مطلب را بکند که مال ثمره آن انفاق فی سبیل‌الله است خاصه
صدقات جاریات که بعد از آنکه شخص ازدنیا رفت دست او از دنیا کوتاه
شد و درقبر مانده غریب و مبتلا باعمال خود شده متصل باو بهره میرسد از
آنچه باقی گذارده و مانده است از صدقات و جاریات و از آنچه
این فقیر ذکر کردم واضح شد افضلیت « **ضربة علی یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین** » وحال آنکه آنبزرگوار یك ضربت زد و
آنملعون را بدرك واصل نمود چگونه میشود که افضل باشد از عبادت
ثقلین وحال آنکه جناب ابیعبدالله‌الحسین ع ارواحنا له الفداء بااینکه آن
جنابرا زخمهای بزرگ بربدن شریفش زدند که یکی از آنها نیزه صالح
بن‌وهب بود ویکی نیزه و سنان بود ویکی از آنها تیرسه شعبه‌زهرآلود
بود که ازعقب سر بیرون آورد و ازهمه بالاتر بریدن گلوی آنجناب را

بدوازده ضربت و از اینها همه بالاتر برهنه کردن بدن آنجناب را و
پایمال کردن آن از سم مرکبان وهکذا سایر صدماتی که بر آنجناب وارد
شد واز آنجمله صدمات وزحمات که برسیدالساجدین وارد شد که چگونه آن
حضرت را اسیر کردند و شهربشهر و دیار بدیار گردانیدند باآن حالت که
مشهور است و در السنه و افواه معلك که ضربت حضرت امیر ع
از کل اینها افضل وجهتش اینستکه درغزوه خندق چونکه عمر بن عبدود مبارز
طلبید و هیچکس بمبارزت او جرأت نکرده چون او را فارس یلیل می
گفتند و جهت آنکه او را فارس یلیل میگفتند بنا بر آنچه در کتب ریاض
وغیره مذکور است اینستکه یلیل اسم موضعی است در مابین راه شام
وقتی قافله از آن موضع عبور میکردند و این عمرو با آنها بود که گروهی
از دزدان که ذکر کرده اند که جمعیت آنها ازهزار متجاوز بودند عمرو کره
شتری را ازیك دست گرفته سپر خود نموده و ازدست دیگر با آنها جنگ
نمود وتمام آن هزارنفر را متفرق کرد و این فقره اگر وقوع شده خیلی
عجیبست وخیلی شجاعتست که ازیك دست کره شتر گرفتن و ازدست دیگر
با هزارنفر جنگ کردن و آنها را متفرق کردن خیلی حکایتست بزبان آسان
گفته میشود و بقلم آسان نوشته میشود بعد از آنکه جناب امیر پا بمیدان
مبارزت گذاردند درحالیکه پیاده بود جناب رسول ص فرمودند «**قدبرز
الاسلام کله فی مقابلة الکفر کله**» اسلام کل ظاهر شد در مقابل کفر کل
یعنی اگرعلی بن ابیطالب ع غالب شود کل اسلام بر کل کفر غالب شود و
اگر عمرو غالب شود کل کفر غالب شود کل اسلامرا و اسلام بکلی ازمیان
میرود **چنانچه** بسیاری ازمنافقین که خدمت حضرت بودند فرستادند پنهانی
کوچك را آوردند و در بغل خود نگاهداشتند که اگر کفار غالب شوند
بگویند ما باشما درباطن متفق بودیم بسیاری عزم کردند که اگر آثار
شکستی در لشکر اظهار شد بگریزند و ملحق بکفار شوند.

چنانچه عمرو متصل مبارز مطلبید و کسی جرأت مبارزت
او را نداشت و آن ملعون میگفت شما می گوئید هر کس کشته شود
بهشت میرود چرا بمیدان نمی آئید جناب رسول ص متصل میفرمودند کیست
رفع شراین نامرد را بنماید؟ جواب نمیدادند جز جناب امیر ع عرض
کرد یا رسول‌الله کسیکه دست از جان خودشسته باشد و با چنین پهلوانی
که در عالم نظیر ندارد مقابله نماید رسول را بکشتن دهد این شخص را
عمرو بن عبدود فارس یلیل میگویند در ایام جاهلیت بسفر شام میرفتم و
قافله سنگین بود و هزار جوان رشید بود از قریش همراه بودند که
یکمرتبه اعرابی ازفلان طایفه که عدد ایشان زیاده از دوهزار بودند برسر
ما ریختند که قافله را غارت نمایند مردم مهیای فرارشدند هر کس بفکر

پیشانی حضرت ابی‌عبدالله‌ع بود اما پیشانی رسول‌الله را بسنگ تنها شکافتند دیگر شمشیر بلو نزدند بلکه بعد اورا شستند وبستند وپیشانی جناب امیر را از شمشیر شکافتند دیگر سنگ براو نزدند وبعد بتجویز جراح جگر بزغاله بر او نهادند **اما جگر شیعه میسوزد** برای پیشانی سوم که هم سنگ وهم تیر وهم شمشیر بر اوزدند ؛ آن چه تیری بود ؟ ارباب مصیبت نوشته اند فقره که دلهارا میشکافد و آن اینست که واضحست از پیش سر تا عقب سر مسافتی نیست علاوه استخوان پیشانی در کمال استحکام است که چون محل ورود صدمات ومحل دماغ است خداوند بحکمت بالغه آنرا محکم آفریده تااز صدمات جزئی مصون ماند و معذلک نوشته‌اند تیری برپیشانی آنحضرت زدند که از عقب سر اوبیرون آمد ؛ نمیدانم چه تیری بود که به این نحو فرورفته ؛ خون ازپیشانی مبارک جاری وبرمحاسن و صورت خود مالید چون زیادتی کرد برعمامه مالید بازهم زیادتی کرد حضرت دامن پیراهن را بالازد که آن خون را پاک کند سینه مبارکش نمایان شد فوراً تیر سه شعبهٔ دیگر آمد وخورد برسینه که مخزن علوم ربانی بود و محل بوسه‌گاه سیدانس‌وجان بود بنحوی که آن تیرراهم ازعقب‌بیرون آورد گویا همین تیر بود که برقلب آنحضرت‌رسید .

دیگر تاب سواری نیاورد حالت آنحضرت دگرگون شد از اسب برزمین آمد زمانی نگذشت که مالک‌بن یسر چنانچه بعضی از ارباب مصیبت ذکر کرده اند چنان شمشیری بر سر آنحضرت زد که‌عمامهٔ‌مبارک برزمین افتاد و خالی آنرا برداشت .

مجلس هشتم

بحمدك اللهم يا من اعظم مصيبتنا بمصيبة الامام الراكع الساجد زين المنابر والمساجد صاحب المناقب والمحامد قتيل الكافر والجاحد ولي الملك الماجد ابن سدرة المنتهى و ابن مكة ومنى و ابن زمزم وصفا فلذة كبد الزهراء حجة الله الكبرى و آية الله العظمى نور الانوار و بقية الابرار سلالة الاطهار و نقاوة الاخيار وارث علوم النبيين حاوي مكارم الصدقين سيد الشهداء الاولين والاخرين مذبوح القفين والمقطوع الوتين و الاسير بايدى المشركين معفر الخدين مقطوع الودجين العطشان لدى النهر بن ابي عبدالله الحسين ع .

قال الله تبارك و تعالى بسم الله الرحمن الرحيم ـ والفجر و ليال عشر والشفع والوتر

حقتعالی دراین سوره مبارکه قسم یاد میفرماید که ظاهری وارد و باطنی و تفسیری و تأویلی و دراخبار اشاره بآن باطن وتأویل شده است **اما ظاهر آن** دو تفسیر شده فجر اول سفیدی صبح صادق است و سبب قسم خوردن بآن بیان شرافت آنست **چنانچه درخبراست** بهترین ساعات شب و روز چهار ساعت است : اول ـ ساعت اول روز دوم ـ ساعت اول زوال سوم ـ ساعت اول شب چهارم ـ ساعت اول نصف دوم شب که وقت نماز شب است و جهة استحباب آن تسهیل امر است بر بندگان اگر نماز درآن وقت واجب میشد چون وقت کسالت و استراحت و غلبه خواب‌است‌سبب میشد بسیاری‌ازخلق ترک مینمودند وموجب هلاک آنها بود و بعلاوه حرج شدید بود ولیکن مستحبست و فیض و فضل و خواص آن بسیار است بر واجب وهر کس بهرجا رسید ازمداومت برآن بود ومقام مقتضی ذکرفضائل آن نیست .

پس است درشرافت آن که برمثل خاتم النبیین(ص) واجب شد و شعار صالحین بود، کلید هرخیری از خیرات دنیویه واخرویه است و چون خواص وفائده آن بسیاراست شیاطین ونفوس اماره باعانت یکدیگر نمی گذارند که اغلب مردم بآن مایل شوند چنانچه با آنهمه خاصیت و فضیلت بجهة تسهیل وعدم حرج مستحب شد

و همچنین نمازهای واجب بجهت حکمت هائی که در اخبار اشاره بآنها شده بحسب کمال و ثواب باید در اوائل اوقات واقع شود ولیکن چون حقتعالی ارحم الراحمین است نسبت ببندگان در کمال مهرو عطوفت است وسعت داده اوقات آنها را که مردم درتعب وضیق واقع نشوند ومبتلا بترک آنها نشوند که موجب هلاکت آنها گردد چقدر به بندگانی مستیم ماها که باوجود این وسعت اوقات از اغلب نمازهای ما ترک میشود .

تفسیر دوم برای فجر و نماز صبح است که چون نماز صبح اول روز واقع میشود بحقیقت اول‌عبادتست که مردم میکنند بلکه نمازی است که‌از آن مؤمن و کافر تمیزداده میشود !

چنانچه در حدیث وارد است در حکمت نماز صبح که چون بت پرست و آفتاب پرست وقت طلوع آفتاب سجده میکنند بآفتاب حقتعالی مقرر فرمود که‌خدا پرستان پیش از طلوع آفتاب سجده کنند برای ذات اقدس جل‌شأنه که باین علامت امتیاز داده میشود خدا پرست از غیر آن ، پس باید مسلمانان ملتفت باشند و نگذارند این نماز قضا بشود که از این فخر عظیم سجده کردن برای رب‌رحیم محروم شوند قطع نظر از اینکه هرگاه چنین‌نشود کارهای شخص در آن روز اصلاح نمیشود اگر هم اصلاح

بااستاده با حقتعالی مناجات میکرد ـ **در احوالات حضرت رسول (ص) مذکوراست که** شبها اینقدر برروی پای مبارك خود ایستاده بود که پا هاکمبارکش ورم کرده بود جبرئیل نازلشد و این آیهرا آورد **بسم الله الرحمن الرحیم ـ طه ما انزلنا علیك القرآن لتشقی** ؛ ای پیغمبر طب هادی ، ماقرآن را بسوی تو نفرستادیم که تو خودرا بمشقت اندازی و گریههای جناب امیر (ع) در بیابانها معروفست ، **حکایت ابی ذر** در نخلستان مدینه و شنیدن صدای مناجات آنحضرت را و بعد غش کردن آن جناب وگمان کرد که ازدنیا رفته ورفتن بدرخانه فاطمه (س) برای خبردادن بآن مخدره و اظهار تعزیت در مصیبت آنحضرت ، فاطمه فرمود پسرعم در شب چندین دفعه از خوف خدا غش میکند .

وهمچنین مواظبت جناب صدیقهٔ طاهره و مناجات بیداری اسحار در متعددی از اخبار رسیده شاهد براین مطلب معروف که درهنگام وفات از جمله وصیتها که بجناب امیر (ع) نمود یکی این بود که یاعلی این شیشه وحقه را همراه من درقبر بگذار فرمود اینها چیست ؛ عرضکرد اشکهای امتست ، درسحرها ازچشم ریختهام وذخیره کردهام چون ازپدرم رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود هرگاه یکقطره اشکی که در تاریکیهای شب ازخوف خدا جاری شود بریزد بحرهای آتش جهنم آنرا خاموش میکند و من جمع کردهام اشکهای خودرا که روز قیامت وقتیکه آتش احاطه کند امت پدرم را ازاین اشك برآتش بریزم تا از آنان دورشود ـ **ای مظلومه** اینقدر درغم امت پدربودی اما امت خوب تلافی کردند ؛ نهر فرات را ازجگر سوختهٔ اولادت منع کردند هرچه طلب جرعهٔ آب نمودند ، آتش بحرم اولادت زدند و میخواستند آنهارا بسوزانند آن بیچارهها پای برهنه از خیمهها بیرون دویده سر در بیابانها نهادند ، نامحرمان بغارت پرداختند از چادر ومقنعه و گوشواره و خلخال ؛ آن بیکسان فریاد وامحمداه واغربتا بلند کردند که آیا امروز در این صحرا کسی نیست بفریاد اولاد رسول برسد عوض فریادرسی کعب نی برشانه های آنها میزدند

مجملا جناب امیر (ع) فرمود ای فاطمه این حقه چیست ؛ عرض کرد شبی که مرا میآوردند بخانهٔ شما دو پیراهن داشتم یکی از کرباس و یکی پشم یکی نو و یکی کهنه دربین راه سائلی سؤال کرد که من برهنه امرا بپوشانید ، پیراهن نورا بسائل دادم و کهنه را خود پوشیدم پدرم بمن فرمود پیراهن خودرا چکردی ؟ عرضکردم بسائل دادم فرمود اگر کهنه را بسائل داده بودی و نو را بجهت شوهرت پوشیده بودی بهتر بود عرضکردم بشما تأسی کردم شبی سائل سؤال کرد شما نداشتید جز یك پیراهن آنرا

انفاق کردید و بدن خود را بحصیر ستر نمودید .

جبرئیل بر پدرم نازلشد که فاطمه را بگو هرچه میخواهی از ما بخواه تا بتو عطا کنیم عرضکردم چه بخواهم ؟

پدرم چون همیشه در فکر امت بود فرمود ازخدا بخواه آمرزش امت مرا و من طلب آمرزش کردم ، جبرئیل نازلشد که حقتعالی میفرماید اینقدر از امت بتو میبخشم که راضی شوی .

پدرم فرمود ای جبرئیل دوست میدارم دراین باب کاغذی بید قدرت از پروردگار بجهة افتخارما درروز جزا بیاوری ـ جبرئیل رفت ومراجعت کرد جامهٔ ازبهشت آورد بخط قدرت برآن نوشته : « بسم الله الرحمن الرحیم کتب ربکم علی نفسه الرحمة لامة محمد (ص) واستشهد علی ذلك جبرئیل و میکائیل و اسرافیل وسایر ملائکة المقربین » پدرم او را گرفت و بمن داد که همراه خود در قبر داشته باشم در روز قیامت بجهت افتخار دست گرفته گنهکاران را شفاعت کنم .

فقیر گوید این حکایت حقه را در کتب اخبار در وقت نزول آن و مضمون آن مختلف نقل کرده اند یکی از طرق آن بطریق اختصار این بود که حقیر نقل کردم برای معرفت ازهمین فقره معلوم میشود که چقدر مرحمت و عنایت از جانب ذات اقدس نسبت باین مظلومه بجهة این پیراهن که در راه خدا انفاق کرد گردیده با اینکه عوض داشت وبدن وهم صحیح بود وشب عروسی زفاف بود **پس چه خواهد** بود اگر جناب ابیعبدالله (ع) مرحمت فرماید که آنچه داشت داد درراه خدا ازاصحاب وانصار و اعوان و برادر و برادر زادگان و فرزندان وعیال و اولاد و تمام لباس بدن با وصف آنکه وقت وداع ازعلیا مخدره زینب بنا بر بعضی اخبار جامهٔ کهنهٔ مندرس طلب فرمود باوصف آنکه کهنه بود آنحضرت با شمشیر پاره پاره کرد در زیر لباسها پوشید

بنا بر بعضی اخبار آن مظلومه چون این کیفیت را دید عرضکرد ای برادر چرا چنین کردی فرمود در این مطلب سریست ؛ آن مظلومه اصرار کرد ؛ آنحضرت برحسب اصرار او فرمود بعد از کشته شدن من بدن مرا برهنه میکنند این جامه را پوشیدم بلکه او را بیرون نیاورند و بدن مرا بروی زمین نیندازند جگر شیعه میسوزد که آنراهم بیرون آوردند

فلما قتلوه جردوه

امان ازاین مصیبت ؛ اولا این بدن آن بدنی است که برای او لباس از بهشت آوردند خداوند برای آن جناب چندین دفعه از بهشت لباس داد خلق بیحیا پیراهن کهنه را ببدن او روا نداشتند .

دوم آنکه لباسها و سایر اموال آنحضرت را که بردند مالیت داشت اما این پیراهن مالیت و قیمت بحسب ظاهر نداشت و محض عداوت و اذیت بآن بدن نازنین چنین کردند.

سوم که میشکافد قلبها را واضحست که هرگاه بدن شخص زخم کوچکی داشته باشد یا جراحت کرده باشد و پنبه یا کهنه برروی او گذارده باشد و چسبیده باشد کندن او چقدر صدمه دارد؛ فکر کن این همه جراحت که بر بدن او وارد آمده بود و جامه باخاک و خون ببدن آن جناب خشکیده از حرارت هوا و آن ظالم هم تأمل نکرد که بملایمت بیرون آورد و بعنف و شدت که آیا از بیرون آوردن آن جامه بآن بدن شریف چه رسید؛

چهارم وقتیکه جناب رسول ص از دنیا رحلت فرمودند شتری از آن جناب باقی بود آب و علف نخورد و در پ حجرهٔ فاطمه س خوابید شروع کرد بآه و ناله کردن و سر خود را بزمین زد تا مرد خبر بجناب امیر ع دادند آنحضرت امر کرد ریسمان بپای او بستند و او را از مدینه بیرون بردند بنا بر آنچه بعضی نقل کرده‌اند او را کفن کرد بعضی گفتند آیا وصیتی از رسولخدا در این باب شده؛ فرمود خیر ولیکن چون حیوان سواری آن حضرت بود احترام آن جناب بود آنرا دفن کنم.

قلب شیعه شکافته میشود یا علی امت جفاکار راکب دوش نبی را قریب هزار زخم بر آن زدند و بدن او را پاره پاره کردند و برهنه درمقابل آفتاب گذاردند بلکه باینها اکتفا نکردند استخوانهای بدن مطهر او را از سم اسبان درهم شکستند. **الا لعنة الله علی القوم الظالمین.**

مجلس نهم

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدك اللهم یا من اعظم مصیبتنا بمصیبة الامام الراکع الساجد زین المنابر و المساجد صاحب المناقب و المحامد قتیل الکافر و الجاحد ولی الملك الماجد ابن سدرة المنتهی و ابن مکة و منی و ابن زمزم و صفا و فلذة کبد الزهراء حجة الله الکبری و آیة الله العظمی نور الانوار و بقیة الابرار سلالة الاطهار و نقاوة اخیار وارث علوم النبیین حاوی مکارم الصدیقین ابن سید الشهداء الاولین و الآخرین مذبوح اللعین و المقطوع الوتین و الاسیر بایدی المشرکین معفر الخدین مقطوع الودجین العطشان لدی النهرین ابی عبدالله الحسین ع

قال الله تبارك و تعالی بسم الله الرحمن الرحیم - **والفجر و لیال عشر والشفع والوتر**

درمجلس سابق ذکر شد تفسیر ظاهر آیه شریفه باقی ماند تفسیر باطن او که تأویل باشد چون از برای قرآن ظاهر است و باطن باطن تا هفت بطن بلکه تا هفتاد بطن و همه مراد است درمقام خود و عالم بآنها نیست جز اهل بیت عصمت که اهل قرآنند **ومایعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم** چنانچه درمتعدد اخبار وارد است و منافاتی فیمابین ظاهر و باطن نیست و آنچه درعلم اصول عنوان شده است و حقیر هم در کتب اصولیه مشروحاً نوشته‌ام که استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد صحیح نیست و این در غیر قرآن است که کلام الله است نظیر آیات و احادیثی که در این باب وسیعه است مثل بیان آیهٔ **حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی** ظاهر آن نمازهای پنجگانه است و نماز وسطی یا نماز ظهر یا مغربست علی اختلاف و باطن آن مراد پنج تن آل عبا هستند و مراد بنماز وسطی بتول عذرا فاطمه زهراء س است که هر دو درمقام خود صحیحست وارد **شده است** ایضاً در آیهٔ شریفه **واستعینوا بالصبر والصلوة** که ظاهر صبر صلوة امیرالمؤمنین است **وهکذا** مقصود اینست که تأویلات آیات قرآنی غیر باطن دارد و تفسیر نظر بظاهر دارد هردو در مقام خود صحیح است که وارد شده است بامر باحسان والدین در کتاب الله این دو بزرگوارند پس در اینسورهٔ مبارکه هم وارد شده است که فجر حضرت ابی عبدالله الحسین است و تفصیل درمقام خود اشاره خواهد شد و شبهای دهگانه امام حسن ع و نه امام دیگر است از ذریهٔ جناب ابیعبدالله ع چون درزمانی بود که ظلمت بنی امیه اطراف عالم را گرفته بود از تسمیه حال که ده امام هستند و اسم محل که زمان ایشان باشد و شفع جناب امیر ع و فاطمه س از این آیهٔ شریفه استفاده میشود افضلیت جناب فاطمه س بعد از انبیاء بجهت اینکه جناب امیر ع افضل بوده و فاطمه هم که حق‌تعالی جفت و همتای آنحضرت یاد فرموده پس افضلست و حال اینکه **درحدیث معتبر از رسولخدا ص روایت شده** که سید جزائری نقل کرده و استدلال باین افضلیت فاطمه ع نموده که آن حضرت فرمود اگر علی بن ابیطالب نبود همتائی برای فاطمه نبود.

ای شیعه فکر کن بشتی دنیا چه میکند؛ زنیکه احمق از انبیاء سابقین یا او همتا نبودند عمر ملعون درب نیم‌سوخته بپهلوی او میزند غلاف شمشیر بازوی او میزند بلکه خود عمر نوشت بمعاویه که چنان سیلی بر صورت فاطمه زدم که از دست من بصورت آن مظلومه باقیماند بلکه زخم زبانی بر قلب آن مظلومه زد که این سخنهای احمقانه زنانه را بگذار بگذار و بجائی

کفر باطنی اینها بوضوح وشریف واضح شود حتی برای ارباب مذاهب و
فضائل و معجزات وخوارق عادات این شجره طیبه منتشر در آفاق گردد و
آن باین حاصل میشود که این بزرگوار درمقام معارضه با آنها بر آید و
آنها درمقام آنجناب بر آیند و آنحضرت صبر را شعار خود فرموده کسانی
که تقصیر نداشتند باعتقاد کل ارباب مذاهب در این بین باشند آنها هم صبر
شعار خود نمایند و نفرین بکنند و متحمل شوند تا اینها هرچه بتوانند بکنند
تا حقیقت حال هر یک واضح شود **و از اینجهت بود** که آنجناب اطفال و دختران
کوچک و زنان را همراه برد و جواب شبهه را که در قلب بعضی از ضعفاء العقول خطور
میکند که آنجناب میدانست که علی اصغر را شهید میکنند **اولا** چرا اورا از مدینه
بیرون آورد وثانیاً چرا اورا در کربلا بمیدان آورد میگوییم اگر نیاورده بود و
بمیدان نیاورده بود شقاوت اینها خوب واضح نمیشد تمام خلق عالم خدا
پرست بت پرست دهری طبیعی مجوسی یهودی نصرانی بطفل کوچک رحم
میکنند آن حضرت آن طفل را آورد و بلند کرد تا تمام لشکر ببینند اورا
وتشنگی اورا ملاحظه کنند **اولا** چرا آب ندادند **ثانیاً** تیر بجانب او افکندند
و اورا کشتند امام ع اورا دفن کردند دیگر نمیدانم اورا بیرون آوردند
وسر اورا بریدند پناه میبریم بخدا اگر این فقره واقع شده باشد این
ظلمها ناشی نمیشود الا از کمال شقاوت وهمچنین شبهه وارد می آورند از
همراه بردن آنحضرت عیال خودرا در زمین کربلا چنانچه بخصوص در
بعضی از کتب مسطوراست که محمد حنیفه عرضکرد که ای برادر حال که
عراق میروی این زنها را همراه خود مبر و اگر از برای تو خوب شد و
یا تو درمقام وفا و خدمتگذاری بر آمدند بعزت بفرست عیال را نیز ببرند
وقطع نظر از این عرض موافق قانون عقل هم در ظاهر چنین است که
شخصی که میخواهد برود جائی متوطن شود خاصه شخص بزرگ اول خود
میرود اگر از برای او خوب شد میفرستد وعیال خود را میبرد و آنجناب
در جواب محمد حنیفه فرمود باید ایشان را برده باشیم و اگر نبرده باشم
مقصود حاصل نمیشود واضح است که اگر عیال همراه نبود اسیر نمیشد
و این شرارتها که از آن جماعت بروز کرد واضح نمیشد میگفتند که امام
حسین ع بر امام زمان خروج کرد وجنگ کرد ولازمه جنگ کردن کشتن است
اما عذریکه از برای اسیر نمودن عیال نمیتوانستند اقامه نمایند عیالیکه
مسلم بود که از خانواده رسالت و نجابت بودند ایشان را غارت کردند و
اسیر نمودند بذلت وخواری بردند مانند اسیر روم و فرنگ و در بازارها
وشهرها گردانیدند ودرمجالس نامحرمان بردند زخم زبان بآن جگر سوخته
ها واغدیده ها زدند و امر بقتل علیا مکرمه زینب خاتون نمودند **البته**

زن داغدیده بزرگ زاده نانجیب نجیب زاده میشود و بد میگوید جای
گفتن نیست که امر بقتل کند والتماس هیچ قبول نشود تا آخر الامر عمرو
ابن حریث گفت ایها الامیر توچه توقع داری ازینکه داغ برادر و برادر زاده
وفرزند دیده باشد وبذلت اسیری گرفتار شده باشد ودرمنازل گرسنه و تشنه
بوده باشد

خلاصه آن ملعون ها عیال خودشان را در زیر چادر آسوده و عیالیکه
هرگز صدمه آفتاب ندیده علاوه اطفال کوچک و بیچادر در زیر آفتاب
بودند و برشتر بیجهاز سوار بودند و اینها اموریست که انکار بر آن
نیست دیگر آنچه در بعضی کتب معتبره مصیبت نوشته شده که اینها را بر
روی خار ها دوانیدند تازیانه بر بدن آنها زدند و امثال اینها که زبان
یارای گفتن ندارد همان اسیر کردن دختران وحاضر نمودن در مجالس عام
کافی است **چنانچه** هند دختر عبدالله عامر زوجه یزید وقتی که در آمد
درمجلس عام یزید اورا ملامت کرد گفت «اکذریه عیال و کنیزان خودرا
درعقب پردهها و حجره ها مستور داشتهٔ اما دختران خانواده رسالت را در
مجلس نامحرمان جا دادهٔ

پس از آنچه ذکر شد حکمت آوردن آنجناب عیال خود را معلوم شد
که اگر نیاورده بود مقصود حاصل نمیشد شناعت اعمال یزید و اتباع او
و سایر بنی امیه منکشف نمیشد بلکه واضح شد حکمت صبر و تحمل امام
زین العابدین و سایر عیال همراه آوردن ومتحمل شدائد شدن تا خبث ذات
این ملعونها برتمام عالم واضح شود و حکمت تعجیل نکردن خداوند در
مؤاخذه وانتقام واضح شد وحکمت بردن عیال واطفال بآن نحوها در شهرها
و بازارها از گوشه و کنارتا خلق بلاد از اسلام ویهود ونصاری وسایر فرق
مستفسر گردند که اینها کیستند وتقصیر اینها چیست وچرا باین ذلت وخواری
اینها را اسیر کردند نه براهل آن زمان تنها بلکه تاروز قیامت واضح شود
که بنی امیه ویزید و اتباع او باطل بوده‌اند وحق نبوده‌اند ولیاقت خلافت
رسول الله (ص) نداشته‌اند ومحض ظلم بوده‌اند و بعلاوه بواسطه صدور این
اعمال شنیعه و وارد آوردن این صدمات عظیمه مستحق شوند که خداوند
مختار و ابوالعباس سفاح و غیره را بر ایشان مسلط فرماید که ریشه آنها
کنده شود پس واقع کفر وضلالت بنی امیه و قالع شجره خبیثه و آن فرقه
باغیه جناب ابیعبدالله الحسین علیه السلام بود و خوب واضح شد مقام [illegible]
آنجناب وچون مجرد رفع آنها در اثبات حقیقت آنجناب کافی نبود خداوند
جل شأنه معجزات وخوارق عادات از جسد مطهره و سر منوره و عیال
دربدر آنجناب اظهار فرمود مثل سخن گفتن سر بریده و قرائت قرآن

کردن بر سر نیزه و درمجالس و مجامع جستن طیور و سایه انداختن بر آن بدن شریف و متفرق شدن در اطراف و چکیدن قطره خون بدن آنجناب بر بدن آنحضرت یهودیه عاجزه و صحیح شدن اعضای او و وقایع صادره از سر مطهر در خانه خولی و شمر و بازار کوفه و شام و مجلس یزید و پسر زیاد و واقعه پنجاه یهودی در راه شام و واقعه دیر راهب و امثال اینها که بر روی هموافق ومتواتر استکه کم منزلی بود از منازل و کم مجلسی بود از مجالس که معجزه ازسر مطهر ظاهر نمیشد و جمعی شیعه و مسلمان نمیشدند بلکه در مجلس یزید ازدحام و بازار عام و تکلم عالم داودی و جاثلیق نصرانی و مسلمان شدن آنها و خشکیدن دست آن ظالم که دراز نموده و بسوی فاطمهٔ نو عروس یا ام کلثوم علی الاختلاف بطمع کنیزی و منتشر شدن فضایل آل رسول در اطراف و موجب انتشار امر این خانواده در امصار که رفیق سهل ساعدی که نصرانی بود ودربازار شام دید قرائت سرمطهر را اسلام آورد و شمشیر کشیده باآن کفارمقاتله نمود تاشهید شد وحکایت ملامت کردن آن پیرمرد جناب امام زین‌العابدین علیه‌السلام را و خواندن آنجناب آیات قرآنیه را از برای او وتوبه کردن او و مرگ خود را از خداوند خواستن در اغلب کتب مصیبت مسطور است مجملا صبر و تحمل آن حضرت کفر آنها را واضح نموده و زمین را از خباثات اعمال و افعال و جور اینها پاک گردانیه وباظهار معجزات وخوارق عادات در اغلب اوقات حقیقت خود را منکشف فرموده و مردمرا از این زمان تا روزقیامت از ورطهٔضلالت خارج نمود پس‌اینها که دست برداشتند بواسطه عصبیت و عناد و حب دنیا بود لیهلك من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینة لا اکراه فی‌الدین قد تبین الرشد من‌الغی **خوب** این چه دین وچه انصافی‌است که نهرفرات مملو آب باشد وبر همه کس مباح باشد واز جناب ابیعبدالله علیه‌السلام و عیال و اطفال او منع نمایند اگر چه این فقره را در کتابهای معتبره ندیدم ولیکن دور نیست که من باب اتمام‌حجت والعشمه باشد که در روزعاشوره وقتی‌جناب ابیعبدالله(ع) وارد میدان‌شدند فرمودند لشکر ساکت شوید مرا متعرض‌نشوید لشکرساکت شدند فرمودند گوش بدهید باین خیمها ببینید چه صدائی از آنها میآید گوش دادند بجانب خیمها بسیاری از لشکر شنیدند صدای العطش اطفال ابیعبدالله را جناب ابی‌الفضل فرمودند لشکر والله ما اطفال کوچك داریم از تشنگی نزدیك بهلاکت هستند یا فرمودند شماکافرید یامسلمان گفتند ما مسلمان میباشیم فرمود آیا در اسلام‌رواست که ازاین نهر فرات یهودی و نصاری و وحوش وطیورهما از آن سیراب شوند ومانعی نداشته باشند اما اولاد رسول (ص)

ازتشنگی بهلاکت رسیده باشند اصلا اثر نکرد در قلب ازسنك سخت تر آن‌ملعونها قاسم بن‌حسن علیه‌السلام وقتیکه بمیدان‌آمد عمرسعد علیه‌اللعنة را گفت امروز اسب خود را آب داده گفت ملعومست اسب خود را آب داده‌ام فرمودند ای‌ظالم اسب خود را آب میدهی و حسین علیه‌السلام که رسولخدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درحق اوفرمودند روحی‌فداك از آب منع کرده از اینجهت بود که علیا مکرمهٔ زینب خاتون در قتلگاه از جمله مکالمات که با برادر خود نمود یکی‌این بود که ای‌برادر اگر همه مصیبتهای‌ترا فراموش کنم این مصیبت را هرگز فراموش نمیکنم که تو را در میان دو نهرآب بالب تشنه شهید کردند هر چه طلب قطره آب نمودی از تو منع نمودند عبث نبود که حضرت سیدالساجدین هروقت آب میدید گریه میکرد و میفرمود قتل‌ابن رسول‌الله عطشانا شیعه چگونه فراموش میشود که در آخر امر آنجناب بشمر فرمودند **الکت لابد من قتلی فاسقنی شربة من‌الماء - الا لعنة‌الله علی القوم الظالمین**

مجلس دهم

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم الحمدلله‌الذی جعلنا من‌احباء الحسین علیه‌السلام و خصنا بالبکاء علی الحسین علیه السلام و من علینا بالبکاء علی الحسین علیه السلام و اجری دموع اعیننا فی مصائب الحسین علیه السلام و احرق قلوبنا من‌رزایا الحسین‌علیه‌السلام والهمنا علی‌تلك الوجوه‌الکریمة والرؤس المرفوعة و الشباب المخضبة والاوداج المقطوعة و الاجساد المطروحة و الصدور المحطمة والابدان العاریة وا اسفا تلك النساء السبیة والاعراض المنتهکة و الحرامات المضیعة و احزناه علیك یا اباعبدالله والهفاه علیك یابن رسول‌الله آه مما ورد علیك فی‌یوم عاشوراء آه ثم آه مما ورد علی نسائك وعیالك یابن رسول‌الله خصوصا الاطفال الصغیرة و البنات المخدرة بنات زیاد فی‌القصور مصونه و آل رسول‌الله فی‌الفلوات الخ عظم الله لك یابن رسول‌الله عن‌الاسلام و اعله افضل الجزاء یالیتنا کنا لك الفداء قال تبارك وتعالی بسم‌الله الرحمن الرحیم والفجر ولیال عشر - الی آخرالایه در مجالس سابق ذکر شد که فجر تعبیر شده بجناب خامس آل‌عباحضرت اباعبدالله علیه‌السلام جهت آن اینست که آن بزرگوار فجر است در دنیا و عقبی اما درمجالس سابق بقدریکه اقتضاء میشود معروض گردید اما در عقبی پس جهت آن اینست که ظلمت گناه خلق در عالم معنی فرو میگیرد محشر را و اغلب خلق محشور میشوند با روی سیاه و نامه مملو از گناه واله و حیران و پریشان وسر گردان نامهای اعمال خالی از اعمال صالحه

فواید اسم اعظم که اجابت دعا باشد بر آن مترتب است پس این اسم بدل
اسم اعظم است در این مرحله همچنین در طاعات دیگر مثلاً عتق رقبه از
جمله طاعات مرغوبه است چنانچه در حدیثی وارد شده استکه افضل یا احب
اعمال بسوی خداوند سه چیز است **اول** که غذا کردن عزب است **دوم**
ادا کردن قرض مسلمانان **سوم** آزاد کردن بنده در حدیث وارد شده است
هر گاه بنده آزاد نماید بهر عضوی از اعضای آن عضوی از آزاد کننده
از آتش جهنم آزاد میشود و اشح است هر کسی نمیتواند این فیض را
درك نماید خداوند جل شأنه از اعمال این فضیلت را مقرر فرموده است
مثل ناخن وشارب در روز جمعه گرفتن در حدیث است که هر گاه در وقت
ناخن گرفتن بگوید **بسم الله و بالله وعلی سنة محمد و آل محمد** بعدد
هر ذره از ناخن و شارب که از او میریزد ثواب عتق رقبه در نامهٔ عمل
او مینویسند و در حدیث عثمان مظعون است که جناب رسول ص فرمودند
که هر کس نماز عصر را بجماعت بجا بیاورد نوشته میشود در نامهٔ عمل
او ثواب آزاد کردن یکی از اولاد اسمعیل وهمچنین در مسرور نمودن اولاد
وارد شده است که هر کس اولاد پسر را خوشحال نماید عطا شود بساو
ثواب گریستن از ترس خدا و اگر اولاد دختر را خوشنود گرداند عطا
شود باو ثواب آزاد کردن بنده از اولاد اسمعیل و از همه بالاتر این
است که گویا کرارا در مجلس سابقه ذکر شده است هر کس آب بخورد
و لعنت نماید بر قاتل جناب ابی عبدالله نوشته میشود در نامه‌عمل او صد
هزار حسنه و محو هزار سیئه و بلند شود از برای او صد هزار درجه و
عطا شود باو ثواب صد هزار بنده آزاد کردن ومحشور گردد در روز
قیامت خنك دل وجهت آن اینست که عمل شود آن بوصیت جناب ابی عبدالله
علیه السلام که وصیت فرمودند که هر وقت بشنوید اسم غریبی یا شهیدی را
ندبه نمائید بر من زیرا که هیچ غریبی وشهیدی مثل این بزرگوار نشد که بعد از
شهادت اول بدن اورا برهنه نمایند بر روی خاك بگذارند بلکه بسم اسبان خورد
او را در هم شکستند واز جمله اعمال جلیله حج بیت الله است ومعلوم است هر کس دست
رس باین اطاعت عظیمه ندارد **لهذا** خداوند جل شأنه بدل او را در بسیاری
از اعمال مقرر فرمود مثلا نماز جماعت که دو رکعت نماز جماعت ثواب
شصت حج دارد بلکه خصوص نماز مغرب ذکر شده هر کس او را بجماعت
درك نماید ثواب بجا آوردن حج با جناب رسول ص در نامه عمل او نوشته میشود
همچنین هر گاه کسی نظر نماید بر روی والدین بهر نظری ثواب حجی باو عطا
میشود و در زیارت قبر ایشان در روز جمعه این ثواب بخصوص ذکر شده و
همچنین در وقت خواب هر کس بگوید **سبحان الله و الحمد لله و لا اله**
الا الله و الله اکبر ثواب حجی باو عطا شود و از جملهٔ طاعات عظیمه جهاد

فی سبیل الله و آن در همه حال از برای همه کس میسر نیست ثواب در جمله از
اعمال مقرر شده است مثل وداع یا عیال مادام که مشغول است ثواب
جهاد دارد مثل کسب حلال مادام که مشغول است ثواب مجاهده دارد و مثل
خدمت عیال که بخصوص جناب رسول (ص) بجناب امیر فرمودند که یك
ساعت خدمت عیال افضل است از هزار جهاد وامور دیگر هم فرمودند
و همچنین در مریض وارد شده است که ناله نمودن او ثواب تهلیل
ونفس کشیدن او ثواب تسبیح دارد واز پهلو بپهلو گردیدن ثواب جهاد دارد
وتا مادام که مریض است ثواب طاعات که در حال صحت بجا میآورده حال
بواسطهٔ مرض ممنوع است در نامه عمل او نوشته میشود و **همچنین** در
خصوص زیارت جناب ابیعبدالله (ع) از دور و نزدیک ثواب حج و جهاد هر
دو وارد شده واز این قبیل اعمال در مطاوی اخبار بسیار است و خوبست
در این مقام ذکر این حدیث شریف که جامع فیما بین همه است و از همه
سهل تر است در کتاب **معراج السعادة** مروی است که روزی جناب
رسول (ص) بخانه سید اولیاء (ع) آمدند دیدند آنجناب نشسته است وعدس
پاك میکنند وسیدهٔ نساء در پیش دیگ نشسته حضرت فرمود ای ابوالحسن
بشنو از من و نمی گویم مگر آنچه امر کرده است خدا که بگویم که مردی
نیست که در خانه امداد زن کند ویاری او نماید مگر آن که خداوند باو
میدهد بعوض هر موئی که در بدن اوست ثواب عبادت یکسال که روز را
روزه بدارد وشب را بعبادت بیدار باشد وعطا می کند از ثواب باو مثل آنچه
بصابرین داده که داود پیغمبر و یعقوب و عیسی باشند یا علی هر که در
خانه مشغول خدمت عیال شود و مضایقه نکند خدا اسم او را در دفتر
شهداء بنویسد و در هر روز و شبی ثواب هزار شهید از برای او ثبت می‌شود
و بهر قدمی که برمیدارد ثواب حج و عمره باو میدهند و بعدد هر
رگی که در بدن اوست شهری در بهشت باو عطا می فرماید یا علی یك ساعت
در خدمت خانه بهتر است از عبادت هزار سال و هزار حج و هزار جهاد و
هزار عمره و هزار بنده آزاد کردن و هزار مرتبه عیادت مریض و هزار نماز جمعه
و هزار تشییع جنازه و سیر کردن هزار گرسنه و پوشانیدن هزار برهنه و روانه
ساختن هزار اسب در راه خدا و بهتر است از این که تورات وانجیل وقرآن را
تلاوت نماید و هزار اسیر که آزاد نماید و هزار شتر که بمساکین دهند واز دنیا
بیرون نرود مگر اینکه جای خود را در بهشت ببیند خدمت عیال کفارهٔ گناهان
کبیره است وغضب پروردگار را فرو مینشاند ومهر حور العین میشود و
حسنات را زیاده میکند و درجات را رفیع میکند یا علی خدمت عیال را
نمیکند مگر صدیق یا شهید یا مردی که خداوند خیر دنیا و آخرت را

هم قبول ننموده و گفت دایهٔ از برای اوطلب نمایید تا او را شیر دهد هر
زنی که میآوردند موسی از شیر اونمیخورد کلثوم خواهر موسی [illegible]
مراوده داشت گفت من یکزن شیرده سراغ دارم اگر اذن میدهید اورا
بیاورم شاید شیر اورا تناول نماید گفتند زود بیاور رفت والده [illegible]
موسی گفت و اورا آورد چون موسی را باو دادند چون بوی [illegible]
مشام موسی رسید موسی پستان اورا قبول کرد شروع بخوردن شیر نموده
فرعون وزوجه او مسرور شدند واورا نگاه داشتند و خداوند اورا در کنار
فرعون تربیت فرمود این یك طفل بود شیرخواره بدست مادر آمده ومادر
مسرور بعد از آنکه ازدست او بیرون رفته بود یك طفل شیرخوار دیگر
هم بدست مادر آمده بعد از اینکه ازدست رفته بود و او علی اصغر بود
که بعد از اینکه امام او را از دست مادرش گرفته باو برگردانید
بدست او داده اما تفاوت میانه این دو طفل بسیار بود یکی این طفل
صحیح و سالم بدست مادر آمد و اما این طفل با گلوی تیر خورده با
قنداقه پر ازخون بدست مادر آمده مادر علی اصغر گمان نمیکرد طفل
اورا تیر زده باشند وباخود چنین گمان میکرد که اثر خون بدن امام است
آه آه چون نیك نظر نمود دید که گلوی طفل او از پیکان تیر شکافته
بنحوی که ازعقب سر برآورده گو باطفل را برداشت بنزد زنان آورده میگفت
بیائید ببینید که باطفل شیرخواره من چه کرده‌اند چون دیدند این حالترا
صدا بگریه وناله بلند کردند و بدست یکدیگر میدادند گویا امام که
اینحالت را مشاهده کرد آن طفل را از آنها گرفته عقب خیمه ها دفن
نمود مولاکمن فدای درد دلت شوم چه‌حالتی داشتی این وقت بر تو صعب
تر بود یا وقتی که چشم مبارك بربدن پاره پاره هیجده ساله خود افتاد
صدا ساله بلند فرمودی یاعلی یاولدی یاقرة عینی علی الدنیا بعدك العفا **مقصود**
از ذکر این واقعه این بود که بدانیکه بعد از اینکه مشیت واراده حق بچیزی
تعلق گرفت اورا موجود مینماید اگرچه مردم برخلاف اواراده نمایند چنانچه
یافتی که چگونه موسی را در کنار فرعون متولد ساخت و در خانه او اورا
پرورش داد پس در هر امر مشکلی توجه باو باید کرد که هرمشکلی براو آسان
است و متوسل شود باین ذکر در آسانی امور **در کتاب** زبدة التصانیف
نقل کرده که عرش از یك جوهر سبز است و مابین قائمه تا قائمه دیگر
چنانست که مرغ سریع السیر بهشتاد هزار سال و بروایت دیگر ازجناب
امام جعفر صادق ع بهشتصدهزار سال قطع نتوان کرد و در روایت دیگر
وارد شده که عرش را هیجده هزار کنگره است و از کنگره تا کنگرهٔ
دیگر هیجده هزار قندیل آویخته و هر قندیلی چنان بزرگست که هفت

آسمان و زمین در آن میگنجد در آن کتاب نقل کرده که در خبر آمده
که حقتعالی عرش را بیافرید خطاب بجمیع ملائکه کرد که آنرا بردارید و
بردوش حاملان نهید جبرئیل گوشهٔ بگرفت و گفت سبحان‌الله و میکائیل
گوشه دیگر بگرفت و گفت الحمدلله و اسرافیل جانب دیگر بگرفت و
گفت لااله الاالله و عزرائیل طرف دیگر بگرفت و گفت الله اکبر عرش
را برداشته بر دوش حمله نهادند چون سنگینی عرش بدوش حمله رسید
گفتند لاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم آن گرانی برایشان آسان گشت
پس هر بنده مؤمن که یکبار این کلمات بگوید ثواب حمله عرش و ملئکه
در نامه اعمال او بنویسند وسنگینی دنیا وعقبی بر او سبك شود و مستغرق
نعم‌الهی گردد پس در تسهیل امور ملتجی بحضرت حق جل شأنه ومتوسل
باین ذکر که مجموع آن سبحان‌الله و الحمدلله ولا اله الاالله و الله اکبر و
لاحول و لاقوة الابالله العلی العظیم است بشود انشاءالله تعالی همه مشکلها
بر او آسان گردد **بدانکه** عمدهٔ چیزی که مانع توجهات خاصه حضرت حق
است ارتکاب معاصی است پس همیشه در مقام عذر خواهی از گناهان خود
براو تضرع نما که رفع آن موانع بشود تا امور سهل شود و از این جهت
استکه درفقره سوم دعای امروز است وااقبل معاذیری و حط عنی الوزر
یعنی خداوندا قبول نما عذر های مرا و بردار از من وزر گناهان را تا
مانعی از برای احسانهای خاصه تونباشد **عزیز من** هر گاه مخالفت جزئی
در این عالم نسبت بسلطانی یا بزرگی از تو صادر شود چگونه در مقام
عذر خواهی از او برمیآئی وحال اینکه یا اصلا حاجتی باو نداری یا اگر
هم داری حاجت جزئی است سرتاپای ما احتیاجست در دنیا و عقبی بحضرت
حق جل شأنه وشبانه روز در مقام مخالفت او هستیم و اصلا ملتفت نمیشویم
که درمقام اعتذار برآئیم وحال اینکه کسی غیر او نمیتواند حاجتهای مارا
برآورد چه خوب حکایتی است این حکایت ازبرای اهل هوش‌ونظر بشنوید
وسرمشق خود نمائید

منقولستکه روزی بهلول برسرراهی ایستاده بود که هرون‌الرشید
از آنراه میگذشت آواز داد یا هرون ، هرون‌الرشید جلو کشیده بایستاد
و پرسید کیست مرا میطلبد گفتند بهلول دیوانه است پس هرون گفت :
مرا میشناسی گفت بلی گفت **من انا ؟** گفت : **انت الذی لوظلم واحد
بالمشرق وکنت بالمغرب سالك الله یوم القیمه** یعنی توئی آن کسی
که اگر بر کسی ظلم کنند در مشرق زمین و تو در مغرب باشی سؤال می
کند حقتعالی اورا ازتو در روزقیامت ، فبکی هرون : پس گریست و گفت
کیف ترا حالی یعنی چگونه میبینی حال مرا **قال اعرض نفسك علی**

بیاورند و متحمل شود هر مسلمی را کسی راضی نشود که بدن او روی خاک بماند میبعسلین روزهای متعدد روی خاک افتاده **مجملا** واضح شد کمال در ارتکاب طاعت است با تمکن از ترک و از این جهت استکه فقرهٔ اولی دعای امروز است **اللهم وفر حظي فيه من النوافل** یعنی خداوندا بسیار نما در این ماه یا در این روز مرا از نوافل یعنی توفیق ده مرا در این ماه مستحبات بسیار بجا آورم که باعث زیادتی قرب میشود بدرگاه تو و از این جهت است نوافل در این ماه زیاده از اوقات دیگر وارد شده است **اللهم صل علي محمد و آل محمد كما صليت علي ابراهيم وبلغنا الي شهر رمضان سنين كثيره مع الصحة والسلامة والتقوى والعافية ووفقنا فيه لاداء الفرائض واتيان النوافل بحق محمد وعترته الطاهره** واینها همه معرفت است و آن بخودی خود حاصل نمیشود بلکه موقوف بحضور مجالس علمیه و اخذ علوم از اهل آنست از اینجهة است که در فقرهٔ دوم است که **واكرمني فيه باحضار المسائل** یعنی خداوندا گرامی دار مرا در این ماه یا در این روز بحاضر شدن در مجالس علمیه تا عارف شوم بآنچه باعث قرب است و بجا آورم تا قرب حاصل شود زیرا عبادت با جهل غالبا فاسد است چنانچه میبینی که بسیاری از مردم بجماعت حاضر میشوند و در رکعت سوم یا چهارم میرسند و امام در حال قیام مشغول تسبیح اربع است و در همان وقت اقتدا در رکعت اول و دوم قرائت میخوانند و یا امام بر کوع میروند و حال اینکه در اینجا که اقتدا در رکعت سوم و چهارم باشد یا باید تأمل نمایند وقتی که امام بر کوع رفت اقتدا نماید یا اگر در آنوقت اقتدا مینماید باید مشغول قرائت شود و اتمام بخواند اگرچه نماز جهر ثعم باشد و در اینجا با مجال قرائت حمد و سوره هر دو را قرائت میکند بر کوع امام را درک میکند که باید هر دو را بخواند و اگر مجال حمد را مینماید **ولی** بسوره نمیرسد اگر بخواهد بخواند بر کوع نمیرسد در اینجا خلافی نیست که خواندن سوره ساقط است و اگر چنانچه مجال حمد را تماما نمیکند یا اینکه اگر بخواند رکوع امام را درک نمیکند در اینجا خلافست بعضی لازم میدانند قصد فرادی را که از جماعت دست بردارد و بخواند حمد و سوره را و خود نماز را تمام نماید بعضی میگویند که حمد را قطع کند و در رکوع ادراک نماید و این قول اقوی است اگرچه قصد فرادی احوط است مقصود فساد جهل است که بسیاری از اعمال بواسطهٔ او فاسد است و جهل بمسئله عذر نیست بخلاف و از این جهت است که عمل جاهل که موافق شرع نباشد فاسد است اگر چه بواسطهٔ جهل باشد مثل اینکه بسیاری از عوام الناس را اعتقاد این است

که نماز را در مکان غصبی یا وضوء یا غسل در آن هرگاه بکنند و بعد از صاحب آن حلیت طلب کند عیبی ندارد و حال اینکه از غلطهای مشهوره است همه فاسد است منتهای امر اینست که حلال کردن بعد باعث برائت از اجرت المثل میشود نه باعث صحت عمل **وهمچنین** بسیاری تصرف در اموال صغار مینمایند بافن مادر یا برادر بخیال اینکه ایشان هم ولیند و حال اینکه ایشان ولی نیستند اگر وصی نباشد بلکه ولی اول جد پدری و پدر است و بعد از آنها وصی اینها بعد حاکم شرع متدین از اهل ایمان وچه بسیار از اعمال باینجهة فاسد است مثل اینکه صاحب خانه فوت میشود و خانه منتقل می شود بورثه ودر ایشان بسا هست صغار متعدده هست واصلا ملتفت این مرحله نمیشوند واز آب آنخانه وضوء میگیرند و در آنخانه روی فرشهای او نماز میکنند وهمه فاسد است در اینماه رمضان بسیاری را میبینی که شك دارند که مغرب شده است یا نه افطار میکنند بمحض شنیدن صدای توپ اگر از او سؤال کنی که یقین داری مغرب شده است یا نه میگوید ساعت دارند میگوئی یقین داری ساعت درست رفته است میگوید چه میدانم و معذالك افطار میکنند وحال اینکه تا یقین بمغرب حاصل ننماید افطار نمیتواند نماید و از آنطرف چون نماز صبح را میخواهد بخواند تا صدای توپ یا اذان را میشود بنماز مایستند و نماز میکنند وحال اینکه بساعت یقین بصبح ندارد یا اقلا دو نفر عادل شهادت بدهند بدخول وقت و الا نمیتواند داخل نماز شود **مجملا** مقصود اینست که تواجیه طاعات بعلم است **چنانچه** از جناب رسول (ص) روایت شده که فرمودند مثال عبادت جاهل مثل حیوان آسیا است که زحمت میکشد ومتصل راه میرود وهمیشه بجای خود است ومسافتی طی نمینماید بعینه عبادت جاهل از همین قبیل است که عبادت میکند و زحمت میکشد ولی بجائی نمیرسد زیرا که از راه نمیرود پس عمده تحصیل معرفت وطلب علم است و از اینجهة استکه احادیث بسیار در فضیلت طلب علم وارد شده است که بهر قدمی ثواب پیغمبری باو داده میشود ودر بعضی اخبار رسیده استکه یاد گرفتن یك مسئله بهتر است از احیاء هزار شب که در هر شبی هزار رکعت نماز بکند چه بسا هست که بواسطهٔ جهل یك مسئله عبادات شخص فاسد میشود مثل اینکه نمیداند ریا مبطل عملست و بسیار از عبادات را ریائی بعمل میآورد وحال اینکه علاوه بر اینکه عبادات فاسد است با هر ریائی یك کبیره کرده است و علاوه بر ترك تحصیل علم واجب هم گناهی کرده است چنانچه البته شنیده اید که آن ملعون در مواضع بسیار گفت **لولا علي لهلك عمر** و همه بجهت جهل بود که اگرچه مشت ناهموار کش بازبود باز تر شد آن ملعون از جهالت و حماقت خود اقدام در امور عظیمه

میشود چنانچه از ابن عباس روایت شده که شخصی در زمان خلافت عمر نزد او آمد و گفت قدری شتر دارم در سمت آذربایجان و معاش من از آنهاست و بر من یاغی شده اند دست بمن نمیدهند چارهٔ از برای من در این باب بکن عمر گفت برو استغاثه کن بجناب احدیت او گفت من بسیار استغاثه کرده ام هرچند که پیش رفتم حمله برمن کردند عمر رقعه نوشت باینمضمون که این نوشته است از عمر امیرالمؤمنین بسوی متمردین جن وشیطان که نرم کنند این شترانرا از برای او آنمرد رقعه را برداشت و رفت

ابن عباس گوید که من غمگین شدم پس بخدمت جناب امیر(ع) رفتم وقضیه را نقل کردم گفت عنقریب برمیگردد با ناامیدی و ترسم بمراد قدری غم من فرو نشست و منتظر آنمرد شدم که ناگاه او را دیدم شکستگی در

در کفر وارتداد اول وثانی بمقتضای اخبار اهل بیت

در بحار آورده از طریق عامه نقل شده است که حضرت رسول (ص) فرموده اند (فاطمة بضعة منی فمن اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله) یعنی فاطمه پارهٔ تن من است کسی که اذیت کند او را مرا آزرده است و کسیکه مرا بیازارد خدا را آزرده وباتفاق علماء عامه حضرت صدیقه درحین حیات بر آن دو نفر خشمناک بودند چنانچه مجلسی ازصحیح بخاری وبعضی دیگراز کتب عامه نقل فرموده که (ماتت فاطمة ساخطة علیهما) یعنی فاطمه وفات کرد وحال آنکه خشمناک بود بر ابابکر وعمر معلوم است که این دو فقره حدیث که یکی بمنزلهٔ صغری است ودیگری بمنزلهٔ کبری است دلالت دارد براینکه این دو نفر خدا و رسول را آزار نمودند بمضمون آیهٔ شریفه که میفرماید (ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخره واعد لهم عذابا مهینا) وبمضمون آیهٔ شریفه عذاب دردناک است و کسیکه برای او عذاب مهین باشد کافراست .

ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه میگوید و اعتراف می نماید که حضرت صدیقه برآن دونفر غضبناک . بودند وما عین عبارت اورا باالعذار وجوابش نقل می نمائیم(الصحیح عندی انها ماتت و هی مؤاخذة علی ابی بکر وعمر وانها اوصت ان لایصلیا و ذلک عند اصحابنا من الامور المغفورة لهما وکان الاولی لهما اکرامها واحترام منزلها لکنهما خافا الفرقة واشفقا من الفتنة ففعلا ما هو الاصلح بحسب ظنهما و کانا من الدین وقوة الیقین بمکان مکین لاشک فی ذلک والامور الماضیة یتعذر الوقوف علی عللها و اسبابها ولایعلم حقایقها الامن قد شاهدها ولابسها بل لعل الحاضرین الشاهدین لها لا یعلمون باطن الامر فلا یجوز العدول عن حسن الاعتقاد فیهما بما جری والله ولی المغفرة لعفو فان هذا لوثبت خطاء لم یکن کبیرة بل کان من باب الصغایر التی لایقتضی التبری ولا یوجب زوال التولی

پیشانی داشت که دست در او فرومیرفت باو گفتم کارچه نحو شد گفت چون رقعه را نزد آنها انداختم بعضی از آنها برمن حمله کردند و یکی لگدی برمن زد ومرا باین صورت کرد گفتم برونزد عمر و اورا اعلام کن او نزد عمر رفت و نزد او جمعی بود همروز گذشته را گفت عمر گفت تنکیباو گر دوباره انکار آورد و گفت دروغ میگوئی وعمرا نبرده قسم یاد کرد که بردم آن ملعون بجهة عدم افتضاح خود بازتکذیب آن بیچاره را نموده اورا بیرون کرد ابن عباس میگوید من اورا بخدمت امیر(ع) بردم آنجناب تبسم کرد فرمود من نگفتم پشیمان برخواهد گشت بعد از آن متوجه آن مرد شد فرمود چون به آن موضع میرسی این دعارا بخوان **اللهم انی اتوجه الیک بنبیک نبی الرحمة واهل بیته الذین اخترتهم علی العالمین ذلل لی صعوبتها واکفنی شرها فانک الکافی المعافی والغالب القاهر** آنمرد رفت وسال دیگر آمده قدری مال از منفعت آنها بار کرده بود بخدمت جناب امیر(ع) آورده آنجناب فرمود توخبر میدهی مرا یا من خبر دهم ترا عرضکرد یا علی تو خبر بده مرا آنجناب گذشته را نقلکرد آنمرد گفت چنین بود گویا تو بامن بودی و التماس کرد که آن مالرا قبول فرما آنجناب قبول نفرمود و چون این خبر بعمر رسید آنملعون مغموم شد وجناب امیر(ع) فرمودند هر کمرا مشکلی در امر مال یا ولد یا امر دیگر رخ دهد متوسل شود باین دعا تا کفایت امور اوشود عزیزمن البته ترجمهٔ این آیه را ملتفت شدی که توسل است بجناب رسول و اهلبیت آنبزرگوار بجهة تسهیل صعوبات و شدائد **نعیدالهم** آیا ملتفت هستی که چه میخواهم عرض نمایم آیا فاطمهٔ زهرا از اهلبیت رسول الله (ص) بود یا نه نمیتوان گفت نه حضرات اهل سنن این معصومه را از اهلبیت رسول الله میدانند بلکه حدیث **فاطمه بضعة منی من اذاها فقد اذانی** را روایت کرده اند بسیاری از ایشان مضمون این اینکه فاطمه پارهٔ تن من است هرکس او را اذیت کند مرا اذیت کرده است پس آیا پهلوی اورا شکستن ومحسن اورا سقط کردن اذیت رسول نبود ؛ وحال اینکه جناب رسول (ص) خود بدون اذن آن معصومه داخل خانه نمیشد تشریف میآوردند درب خانه سلام میکردند تا سه مرتبه میفرمودند آیا داخل شوم اگر ظاهر اذن میداد داخل میشدند والامراجعت میفرمودند حال خانهٔ که جناب رسولخدا (ص) داخل آن بدون اذن نشود آیا عمر سزاوار بود که درب اورا بسوزاند و بدون اذن داخل شود در وقتیکه آن معصومه دردهلیز ضعف کرد و ریسمان بگردن امیرالمؤمنین ع بیندازند وبمسجد ببرند آیا اینها اذیت فاطمه نبود که بعدرا کهدر آغوش

تو تنها او گفت مادرم فرمود پدر داری گفت نه فرمود مرا نزد مادر خود برهمراه
رفتند نزد مادر او و از مادر او پرسیدند این چه نامست که باین پسر نهادهٔ
گفت پدرش وصیت کرده فرمود وصیت پدر چه بود گفت زیراکه من بیان کنم که پدرم
در آن سرگذشت گفت پدرش مال بسیار داشت و با جمعی بتجارت رفت و وفات
کرد و یکسالی غائب بود آنگاه رفقای او آمدند و او نیامد و از ایشان حال
اورا پرسیدم گفتند فوت شد گفتم مالش چه شد گفتند ما مالی از او ندیدیم گفتم
هیچ وصیت کرد گفتند آری گفتم چه بود گفتند گفت زن من حامله بود و پسری که بزاید
اگر خدا ترا پسر عطا کند نام اورا ماتالدین بگذار که بزرگترین وصیتهای من
اینست من اورا از اینجهت این نام نهادم پس داود گفت که این قصه عجیب
است پس چنانکه گفتم کردم و حق آن حضرت را باور ساختند و فرمود بمادرش
که جان اورا ماتالدین نام بگذار — و از اینقبیل قضایا و وقایع در احوال
غریبت از ائمه (ع) بسیار است که ذکر آنها موجب طولست و مقصود اینستکه
توسل بایشان موجب نجات امت است بلکه در ازمنه سابقه هر کس التجا بایشان
کرد بمقصود رسید مثل شنیده وقتیکه امر فرمود بزمین که بگیر قابیل را
عرضکرد پروردگارا شیطان تخلف امر تو کرد و بآدم سجده نکرد امر
نکردی بزمین که اورا فرو برد خطاب شد بلی شیطان قتل نفس نکرد پس زمین فرو
برد او را تا نصف فرو گرفت عرضکرد پروردگارا پدرم آدم را از شجره نهی
کردی و مخالفت کرد نفرمودی بزمین که اورا فرو برد خطاب رسید بلی اما
او قطع رحم نکرد پس زمین فرو برد اورا تا سینه فرو رفت عرضکرد پروردگارا
شنیدم از پدرم که ترا بحق محمد و علی و فاطمه حسن و حسین قسم داد
توبه او را قبول نمودی حال منهم ترا بحق ایشان قسم میدهم که مرا از
این بلیه مستخلص فرما خطاب شد بزمین که او را بیرون بینداز چنان زمین
اورا بیرون افکند که در کوه قاف فرود آمد خطاب شد بجبرئیل که بکوب
بر سر او حربه از آتش و او را امان مده جبرئیل حربهٔ از آتش بر سر او
کوبید که فوراً بدوزخ واصل شد **پس** ببین که باز التجا ثمر بحال او
کرد بلکه انبیاء سابقین از شدائد نجات نیافتند مگر بالتجا بایشان در
احوال حضرت موسی مذکوراست که بعد از اینکه موسی مأمور شد که
بنی اسرائیل را بردارد و از رود نیل بگذرد تا فرعون و اتباع او هلاک
شوند آنجناب بنی اسرائیل را برداشت و بکنار رود نیل رسید و عصا را
زد برود نیل و فرمایش فرمودند که شکافته شو رود نیل شکافته نشد باز
اورا امر فرمودند باز شکافته نشد تا سه مرتبه دیگر عرضکرد که ای موسی
من مأمور بامر تو نیستم که شکافته شوم موسی عرضکرد پروردگارا رود
نیل شکافته نمیشود خطاب رسید از ما بخواه تا امر کنیم شکافته شود آن

جناب از خداوند سؤال نمود خطاب رسید که بدون واسطه دعا مستجاب
نمیشود عرضکرد کرا واسطه نمایم خطاب رسید انوار خمسه محمد و علی و
فاطمه و حسن و حسین ع را آنوقت موسی قسم داد خداوند را بحق این پنج
تن دعای او مستجاب شد رود نیل شکافته شد و موسی و اتباع او گذشتند و
البته شنیدهاید که بعد از اینکه مشیت و اراده حضرت حق تعلق گرفت بقبول
توبه آدم جبرئیل را فرمود که برو و اسماء خمسه آل عبا را تعلیم او نما
و آنهارا شفیع نماید تا توبه او قبول شود بعد از آنکه جبرئیل آمد و اسامی
ایشان را تعلیم آدم نمود و خواند او را بحق ایشان و توبه او قبول شد
و اینست تفسیر **فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه** در اخبار
استکه آن کلماتی که آدم اخذ نموده از پروردگار او پس توبه او قبول شد اسامی
پنج تن آل عبا بود **اما** عزیزمن در خبر است که آدم بجبرئیل فرمایش فرمود که
ای جبرئیل چه چیز است باعث اینکه هر وقت که آن چهار اسم را بر زبان جاری
مینمایم مسرور میشوم اما هر وقتیکه اسم پنجم را که حسین باشد بر زبان جاری
میکنم قلبم منقلب و بی اختیار اشک از چشم من جاری میشود در صورتیکه جبرئیل
عرض کرد **ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب** یعنی ای
آدم رسیده میشود باین ولد تو مصیبتی که همه مصیبتهای عالم در جنب
او کوچك است آدم فرمود چه مصیبتی بر او میرسد جبرئیل عرضکرد که کشته
میشود از روی ظلم و کینه و ستم با فرزندان برادران و خویشان و اصحاب
آدم فرمود در چه روز و در چه زمین عرضکرد در روز دهم محرم در زمینی
که اسم او کربلاست و جبرئیل بیان کرد تا رسید باینجا که گفت **فانه یذبح**
کذبح الکبش یعنی ذبح میشود مانند گوسفند **فقیر گوید** گویا تشبیه جبرئیل
مجرد تشبیه بوده است در بریدن سر و الا گوسفند را تشنه نمیکشند بلکه
آب را بر او مینمایانند که اگر تشنه باشد آب بیاشامد که مبادا تشنه باشد اما
این بزرگوار مکرر اظهار تشنگی فرمود حتی وقت آخر شمر فرمودند
که مضمونش این بود حال که مرا میکشی یکجرعه آب بلب خشکم برسان
عزیزمن علمای فتوی گفتهاند که سر گوسفند را یکدفعه نبرند اما سر این
بزرگوار را یکدفعه بدوازده ضربت بریدند و قطع نمودند گوسفند را قبل از
سر بریدن صدمهٔ نمیزنند اما این بزرگوار بدن مبارک او را در حالتیکه از
زخم تیر و نیزه و سنگ و عصا پاره پاره کردند، گوسفند را در پیش روی طفل
او ذبح نمیکنند **اما** این بزرگوار در مقابل چشم او جوان هیجده
ساله او را از پا در آوردند و در کنار او طفل شیرخواره او را تیر زدند در
دامن او عبدالله برادرزاده او را دستش را قطع کردند، گوسفند را سر

معتبر وارد است که سه گناه است که عقوبت آن هم در دنیا است و هم در
عقبی **اول** ظلم **دوم** قطع رحم **سوم** قسم ناحق موجب بی برکتی در عمر
و مال است **مجملا** مؤمن باید از دروغ اعراض کند و از ضررهای دنیویه
واخرویه او غافل نشود و بداند که رستگاری در صدق وراستی است از
جناب امام محمد باقر(ع) مرویستکه فرمود که براستی باش که مرد بواسطه
راستگوئی بمرتبه صدیقان برسد و از جناب امام جعفر صادق (ع) مرویستکه
هر که زبان او براست گویا باشد عمل او پاکیزه است وهر که نیت او
نیك باشد روزی او زیاده میشود و هر که با اهل خانه نیکوئی کند عمر
او دراز میگردد **مجملا** منافع صدق نه اینها است که توان بیان نمود در
این اوراق و زبان و عقل حکم میکند در حسن صدق و قبح کذب چون
دانستی مرحله را پس ملتفت باش که در نماز چه میگوئی **ایاك نعبد و**
ایاك نستعین یعنی خداوند ترا عبادت وبندگی میکنم و پس از تو طلب
یاری در امور خود میجویم وپس ملتفت **باش** که دروغ نگوئی در حین
عبادت و مشغول معصیت باشی دو درد کسیکه حقیقت اشیاء براو واضحست
وهمچنین روی ظاهر خودرا بخانه خدا کرده باشی ، و روی باطن خود
را به غیر کرده باشی ، که اینهم یك نوع دروغ فعلی است **دوم** از این
چهار خصلت امانت است که خیانت نکند یا او ورد امانت کند تصرف در
آن بدون اذن صاحبش ننماید مثل **اینکه** چیزی نزد او گرو یا رهن
گذارده اند تصرف در آن میکند خیانت است یا حیوانی را گرفته است که
خود سوار شود دیگری را سوار کند یا خود و دیگری با هم سوار میشوند
یا اینکه لباسی را بعنوان خود میگیرد و بدیگری میدهد یا یك روزه مثلا
میگیرد و دوروز میپوشد یا کاغذی باو میدهند که بدیگری بدهد میگشاید
ومیخواند وهکذا و این صفت خیانت بامانت قطع نظر از اینکه از معاصی
کبیره است وباعث اشتغال ذمه بحق الناس و مایه بی برکتی و بی اعتباری
در دنیا است **ودر حدیث** وارد است که چهار چیز است که هرگاه یکی
از آنها درخانهٔ پیدا شود برکت از آن خانه میرود و سابقا ذکر شد و
تذکرا ذکر میشود دزدی و خیانت بامانت و زنا و شرب خمر و اما سبب
بی اعتباری گردن واضح و محسوس است که همینکه دیدند کسی را که
خائن است هرچه از هرکس بخواهد باو نمیدهند و هیچکس هم او را در
هیچ امری امین نمیکند وبدین واسطه از بسیاری از منافع محروم میشود
چون تفصیل در این باب و نحو آن سابقا ذکر شد **لهذا** در حسن
امانت و دیانت بذکر این حکایت برسبیل اجمال اکتفا میشود

ذکر کرده اند که وقتی تاجری روانه سفرچین شد شخصی آمد نزد

او و گفت امانتی بتو میدهم وقتیکه وارد دریا شدی او را در دریا
انداز آن شخص تاجر قبول کرد تا هنگام رفتن آنمرد آمده و باری آورد
که در بار قلع است و باید در دریا اندازی آن تاجر قبول کرد از قضا
وقتی که بر کشتی نشست وآن بار را در کشتی گذارد غافل از وصیت آن
مرد شد و از خاطر او رفت تا وقتیکه وارد چین شده بخاطر او آمد و
وقتی بود که گذشته بود بنظر او چنین آمده که حال خوبست او را از برای
صاحب مال بفروشم درمقام فروش برآمد خریداری پیدا شده او بعنوان
اینکه قلع است فروخته با جاقلوی اورا گرفته از برای صاحب آن ضبط
نمود وقتی که برگشت ازاحوال صاحب امانت پرسید گفتند مرده است از
وارث او پرسید گفتند وارث ندارد الا پسر برادری که او چندین زمانی
است که اینجاها نیست و اینمرد هم با او بد بود وبدینواسطه چنین وصیت
کرد که امانت را در دریا اندازی که میراث او بآن پسر نرسد آن مرد
تاجر آن باجاقلوها را درمکانی محفوظ گذارده تا وارث پیدا شود بعد
از مدتی آن جوان خریدار آمد نزد او و گفت که بار قلع که بمن فروختی
قلع نبود بلکه شمش طلا بود ومن چون دیدم که چنین است در آن تصرف
نکردم و از چین باینجا آمدم که اورا بتو رد نمایم آن مرد تاجر تفصیل
احوال را گفت و گفت که بمن دخلی ندارد از فلانست وتفصیل حال او
چنانست آنجوان خریدار گفت که آن مرد عم من بوده است و من پسر
برادر اویم وچون میخواست که ارث او بمن نرسد اموال خود را کلاشش
طلا کرده که در دریا ریخته شود وبمن نرسد حال خداوند نخواست وهفتصد
با جاقلو را که از خود او بود وشمش ها را متصرف شد وصاحب کلی
دولت شد و نرسید باین دولت حلال الا بواسطه امانت و دیانت چه اگر
یامده بود هفتصد باجاقلو از دست او رفته بود وتصرف اوهم در طلا ها
بظاهر خلاف شرع بود وحرام ولی چون در مقام امانت برآمده از برای
او چنین شد که شنیدی پس زنهار صفت امانت را از دست ندهی پس است
در مدح آن جناب سیدالساجدین (ع) بجهة مبالغه در آن فرموده که اگر
قاتل پدرم شمشیری که بآن پدرم را شهید کرده نزد من امانت میگذارد
هر آینه باو رد میکردم وباین همه اهتمام در امانت مردم خوب امانتهای
رسول خدا را هم حفظ کردند یکی را پهلو شکستند یکی را فرق شکافتند
یکی را جگر پاره پاره کردند یکی را بدن پاره کردند سر در بالای
نیزه در بیابانها و کوچه و بازار ها گردانیدند **لعنة الله علیهم**

سوم از آن چهار خصلت حیاء است وآن حالتی استکه مانع است
ایشانرا از بجاآوردن امر قبیح شرعی مانند کشف عورت ونماز را درست

میگردد و خداوند از رأفت و رحمت خود همینکه انسان مشغول طاعت است
آنصورت مرضیرا هم ملئکه میبینند و همینکه مشغول معصیت میشوند فوراً
پرده برروی آن صورت جلوه می فرماید که ملئکه نه بینند او را
مطلع بر عصیان او نشوند حال خود انصاف بده که آیا با چنین رأفتی
ومرحمتی سزاوار است که چنین بی حیائی ها از ما صادر شود و حال
اینکه اگر آنقدری که از طفل صغیری حیا میکنیم همان قدر از خداوند
حیا میکردیم هر آینه کافی بود ما را **اللهم وفقنا لما تحب و ترضی و
لا تو اخذنا بسوء اعمالنا چهارم** از چهار خصلت حسن خلق است و
خوبی او واضح و روشن است شخص را محبوب خالق و خلق میکند
فرمودند جناب رسول ص که سه خصلت است که هر کس را نباشد هیچ
عملی از اعمال او تمام نمیشود .

اول اینست که ورعی داشته باشد که او را مانع شود از معصیت
خداوند زیرا که آن ورع نباشد مشغول معصیت میکند و طاعت او اگر
باشد معارض از برای او هست

دوم حلمیکه بآن دور کند جهل جاهلان را

سوم خلقی که با آن مدارا کند با خلق اخبار در مدح حسن خلق
بسیار است و سابقاً اشاره شد بسیاری از آنها حقیقت ایمان در شخص
کامل نمیشود تا اینکه این خصلت را نسبت به سه چیز نداشته باشد نسبت
بخداوند خوف داشته باشد در همه جای نسبت بخلق خلق داشته باشد با هر
مخلوقی نسبت بخود از حد خود تجاوز ننماید در هر مقامی و خارج از
شان خود نشود و اعتقاد این فقیر اینستکه مایه سعادت دنیا و آخرت این سه
خصلت است **چنانچه** البته شنیدهٔ این حدیث شریف را که خداوند جمع
نمیفرماید در بنده خود دو خوف اگر در دنیا خائف است او را در آخرت
ایمن میفرماید و اگر در دنیا ایمنست در آخرت او را خائف میگرداند و
در حسن خلق بس است که از جمله جهات و حکمتهائی که خداوند شفاعت
را بجناب خاتم انبیاء مرحمت فرموده این است که چون آن بزرگوار
رحمة للعالمین بود و در هیچ وقتی هلاکت از برای مردم نخواست لهذا خداوند
شفاعت را بآن جناب تفویض فرمود بخلاف سایر انبیاء و ببین حسن رأفت و مرحمت
بکجا رسیده که در اخبار معتبره وارد شده است که روزی حضرت رسول ص
جناب امام حسن را بران راست نشانیده بود و جناب امام حسین را بر ران
چپ و گاهی اینرا میبوسیدند و گاهی او را در آنوقت جبرئیل نازل شد و
عرض کرد یا رسول‌الله تو اینها را دوست داری فرمود چگونه دوست
ندارم و اینها دو ریحانهٔ منند در دنیا و دو نور دیدهٔ منند جبرئیل گفت یا

نبی‌الله حق تعالی از برای ایشان حکمی کرده است صبر کن حضرت فرمود
کدام است آن حکم ؟ جبرئیل گفت که حسن را بزهر جفا شهید خواهند
کرد و حسین را بقهر سر خواهند برید هر پیغمبری را دعای مستجابی
هست اگر میخواهی دعا کن که حق تعالی از این مصیبتها از اینها بردارد
و رفع کند و اگر خواهی مصیبت ایشان را ذخیره گردان از برای شفاعت
گناهکاران امت خود در روز قیامت حضرت فرمود که یا جبرئیل من بحکم
پروردگار خود راضیم هرچه از برای من پسندد از برای خود میخواهم، میخواهم
که مصیبت ایشانرا وسیله شفاعت گناهکاران امت خود گردانم زهی مرحمت
وشفقت که با وجود این کثرت محبت باهل و فرزند و استجابت دعا در رفع
این محنتها از این محنتها از ایشان راضی شده که بر ایشان وارد شود آنچه شده
که گناهکاران امت او نجات یابند این بود در آن شبیکه این بزرگوار در روضه
جد خود آمد در مدینه و زیاد شکایت از دست امت نمود و گریه بسیار کرد آن
جناب را خواب ربود در عالم رؤیا خواب دیدند بزرگوار خود را که فرمود
یاحسین اخرج الی العراق فان‌الله قدشاء ان یراک قتیلا یا حسین
بیرون رو بطرف عراق که خداوند خواسته ترا کشته بیند و میبینم عیال
ترا اسیر آن بزرگوار از خواب بیدار شده مراجعت بمنزل نمود امر نمود کجاوه
ومحمل بر شتران بستند و روان شدند اما نمیدانم ای عزیز آیا ملتفت شدید
که این بزرگوار در مقام امتثال این امر چگونه مسارعت فرمود که همان
شب امر فرمود روانه شدند محمد حنفیه آمد بر سر راه و گفتگوی بسیار
نمود که مقام اقتضا ندارد ذکر آنها تا آخر الامر باینجا رسید که عرض کرد
ای برادر حال خود میروی پس این زنان را باخود میبری فرمودند باید ببرم
ایشیعه میدانی از برای چه از برای اسیری و دربدری گردانیدن در کوچه‌ها
و بازارها از برای حاضر نمودن در مجالس نامحرمان از برای سر بردن در
خرابه‌ها از برای دیدن مصیبتها و داغها آیا کسی در عالم شنیده زنی در یکروز
داغ شش برادر ببیند جز زینب محزونه آیا شنیده کسی دیگر در عالم غیر از
زینب مظلومه زیرا سر بریده برادرش را در پیش روی او بر سر نیزه کنند
جز زینب مظلومه آیا کسی در عالم شنیده که در حضور خواهرش چوب بر لب
سر بریده برادر زنند جز زینب مظلومه آه آه از دل پر درد این زن در
آنوقتیکه دید یزید با چوب بر لب و دندان برادرش میزند گویا از جای خود
برخاست فرمود ای یزید بردار چوب از این لب و دندان که محل بوسگاه
رسولخدا است **ایشیعه** ببین دنیا چه قدر بیوفا است یک مرتبه شب با خدا
مناجات میکند لبیک میشنود یکمرتبه شیر از زبان پیغمبر میخورد یکمرتبه

شیر از پستان فاطمه میخورد یکمرتبه رسول او را میبوسید یکمرتبه قرائت
قرآن میکند یهود ونصاری ومسلمان میشنود ویکمرتبه چوب یزید برلب
دندان او میخورد ومتحمل میشود ابوبریدهٔ اسلمی برخاست گفت ای یزید
مکرر دیدیم این لب را پیغمبر (ص) میبوسید ومیمکید حال تو چوب بر آن میزنی
یا ابا عبدالله روحی لک الفداء لعن الله ظالمیک الی یوم الجزا
مجملا هر گاه طالب باشی که رحمت ترا فروگیرد باید در مقام اسباب
برآئی واز آنجمله عمل باینحدیث شریف است که چهار خصلت را که راستی
کلام وامانت وحیا وحسن خلق باشد شعار خود نمائی **مخفی** نماند که اگر
چه حقیر در ابتدای کتاب و در اواسط مکرر اشاره نموده‌ام بازهم اشاره
میکنم اهل منبر وناظرین این کتاب بنا را بگذارند که هرچه نوشته شده
در شرح دعا ها همین را بگویند واضح استکه کسالت میآورد و دلها تنگ
میشود ومعظم و شیرینی مطلب یکی تمام میشود بلکه اقتضای مجلس را
ملاحظه کنند غایت امر اینستکه اکتفا نمایند بر شرح یک فقره یا احادیث
که در ذیل خصال مذکور است بیکی اکتفا نمایند و لب آنها را بگویند
حقیرهم که مجالس را باختصار نوشته‌ام غرض حقیر یکی جمع اخبار
است یکی آنکه نوعی نوشته شود که اهل منبر بلکه تمام اهل ایمان در
همه اوقات از آن منتفع شوند **الحاصل** ترجمه فقرهٔ ثانیه **وارزقنی فیه
التوفیق والعصمه** یعنی خداوندا روزی فرما مرا در اینماه یا در این
روز توفیق بندگی و نگهداشتن خود را از عصیان و مخالفت او امر تو
زیرا اگرچه انسان فاعل مختار است **ولی** توفیق بندگی را زیاده مدخلیت
است در اختیار خیر و توفیق بنده را مجبور بر خیر نمیکند بلکه توفیق
فراهم شدن اسباب اختیار خیر است و فراهم شدن اسباب باعث بر این
نمیشود که شخص مجبور شود بلکه باعث میشود شخص باختیار خود اتیان
بطاعات واحتراز از سیئات مینماید واین توفیق لطف خاصی است از جانب حضرت
حق جل شأنه که شامل حال بعضی میشود **ولی** دائر مدار قابلیت **محل** استکه هر
کس قابل آن باشد شامل حال او میشود خداوند بحق محمد وآل محمد توفیقات
خاصه خود را شامل احوال ما نماید **ولی** اگرچه توفیق از جانب حضرت جل شأنه
ولی سبب آن غالبا از خود شخص است باینمعنی که عملی از او صادر میشود که
مستوجب این احسان میشود چنانچه درزمان حضرت رسول (ص) جوانی بود یهودی
که میآمد خدمت جناب رسول (ص) و آنجناب را دوست میداشت و گاهگاهی
بعضی از خدمات آنجناب را صورت میداد تا این که مریض شد و چند روزی
خدمت آنجناب مشرف نشد آن بزرگوار مستفسر احوال او شد عرض کردند
مریض است آنجناب بعیادت او تشریف بردند وقتی وارد شدند آن جوان

در احتضار بود و پدر او هم یهودی بود و ببالین او نشسته بود حضرت به
آنجوان گفتند بگو **لا اله الا الله محمد رسول الله** آنجوان نگاه بر
پدر خود کرد آنجناب بر پدر او فرمودند بده اذن داد آنجوان شهادتین گفت
از دنیا مفارقت کرد و آنچه باعث این توفیق شد آن بود که گاهی بخدمت
جناب رسول (ص) مشرف میشد واز اینقبیل حکایات واحادیث بسیار است که
از شخص عملی صادر میشود و باعث توفیق طاعت میشود **چنانچه** در حدیث
وارد است که هر کس صبح دو مرتبه سوره توحید بخواند داخل گناه
نمیشود اگرچه شیطان دماغ خود را بخاک بمالد و همچنین هر گاه روز
جمعه ناشتا یکدانه انار بخورد تا چهل روز از وسوسهٔ شیطان در امان باشد
وهمچنین هر گاه شخص سر وبدن خود را به سدر بشوید همین خواص دارد
وهمچنین هر گاه غسل جمعه بجا آورد با طهارت معنویه باشد تا جمعه دیگر
ومراد بطهارت معنویه گویا این باشد که باطنا طاهر باشد وطهارت باطنیه
احتراز از گناه است زیرا که طهارت چهار مرتبه دارد هر مرتبه فوق
مرتبهٔ دیگر اولی طهارت بدنست از حدث وخبث که یکی از مقدمات نماز
است ولی این دو فرق دارد طهارت حدثیه از شرائط نفس الامریه استکه
بدون او نماز باطل است مطلقاً پس هر گاه نماز کرد باعتقاد این که
وضوء دارد و بعد معلوم شد که وضوء نداشته است و از این بابست که
هر گاه یقین در طهارت دارد وشک در حدث به این معنی که یقین دارد
که فلانه وقت وضوء ساخته وشک دارد که بعد از آن حدثی صادر
شده یا نشده شرعاً محکوم است باینکه وضوء دارد و با همان وضوء
داخل نماز شود حال هر گاه آمد داخل نماز شد یا در اثناء نماز بعد آن یقین کرد
بحدث نماز باطل است و اگر وقت هم گذشته است باید که قضا کند وهمچنین
هر گاه شخص شب خواب دید جنب شده وبیدار شد اصلا آثاری ندید
شک کرد آیا واقعا جنب شده یا نه شرعاً جنب نیست ومیتواند وضوء گرفته
داخل نماز شود حال هر گاه چنین کرد و بعد متفحص شد که جنب بوده
باید تحصیل کند آنچه نماز در آن کرده کلا قضا نماید وهکذا **پس** طهارت
حدثیه شرط واقعیست که هر گاه نماز کند بدون او اگرچه سهواً باشد
فاسد است بلکه هر گاه چندین سال وضوء و غسل بعمل میآورده و بعد
معلوم شد که فاسد بوده است باید قضا کند واما طهارت خبثیه چنین نیست
پس هر گاه شخص چنین اعتقاد داشت که جامه یا بدن او طاهر است ونماز
کرد وبعد از نماز معلوم شد که نجس بوده است نماز او صحیح است ولی
هر گاه میدانست که نجس بوده و فراموش کرد که تطهیر کند نماز او
باطلست چه بعد از نماز بخاطر بیاید چه در اثناء نماز - مرتبهٔ دوم

طهارت که فوق مرتبهٔ سابقه است طهارت اعضاء وجوارح است از گناهان
چنانچه نجاسات ظاهر نجس میکند بدن وجامه را که مانع توجه حضرت
حق است البته بطریق اولی گناهان نجس میکند اعضاء جوارح را واین
نجاست اشد است از نجاست اولی و چنانچه آب مطهر آن نجاست است
همچنین توبه مطهر این نجاست است و باید مؤمن ملتفت باشد که اعضاء
وجوارح خود را نگذارد که باین نجاستها متنجس شود و هر گاه احیاناً
شد باید فوراً او را بآب توبه تطهیر نماید وشکر حضرت حق را نماید
که چنین مطهری برای اومقرر است ـ مرتبهٔ ثالثهٔ طهارت که فوق مرتبهٔ
سابقه است طهارت نفس است از اخلاق رذیله و صفات خبیثه که هر گاه
نفس او متصف باشد بیکی ازآنها بخل وحسد و کینه و کبر و نحو اینها
نفس او متنجس است وقابل توجه حضرت حق نیست چه جای آنکه بسیاری
ازآنها آلوده باشد مثل ما ها وباید اولا آنها را از خود دور کند و
زینت دهد خود را بصفات حسنه مانند تواضع حسن خلق و سخا و امثال
این ها مرتبهٔ چهارم که فوق مراتب سابقه است طهارت قلبست از ماسوی
الله واصل این است و این ها همه عنوانست برای او و تعبیر میشود ازدو
طهارت اولی بشریعت و از طهارت ثالثه بطریقت و از طهارت رابعه به
حقیقت و طالب مقام قرب توجه جناب اقدس جل شأنه باید تحصیل مراتب
اربعه را نماید تا شایسته این معنی باشد وهر گاه یکی ازآنها مختل شود
مشکلست مقصود او حاصلشود و ما میخواهیم بدون تحصیل آنها مشمول
الطاف خاصه حضرت حق جل شأنه شویم و آن صورت پذیر نیست مگر
شنیدهٔ تعبیر وارد از اهلبیت ع را برای آیهٔ **یا موسی فاخلع نعلیك**
انك بالواد المقدس طوی ؛ بعد ازاین که حضرت موسی زوجهٔ خود را
که صفورا بنت شعیب بود برداشت وروانهٔ بمصر شد بجهت زیارت مادرو
پدر و برادر ، و گوسفندان را نیز بر داشت در شب تاری که آن شب
جمعه بود و هوا در غایت سردی وتاریکی بود و برف میبارید و نزدیکی
وادی ایمن راه را گم کردند و زنش را وضع حمل رسید و گوسفندان
از باد وبرف متفرق شدند موسی آتش زنه ای بر داشت و چندان که بر
سنگ زد آتش نداد آن سنگ را ازدست بینداخت سنگ بزبان آمد و گفت
ای موسی آتش جز بفرمان خدا بیرون نیآید و امشب همهٔ آتشها را فرو
نشانیده موسی در کار خود حیران بود که ناگاه از جانب کوه آتشی پیدا
شد بکسان خود گفت درنگ کنید که آتش دیده ام شاید بیاورم برای
شما تا گرم شوید چون متوجه آن آتش شد دید آتشی پیرتا پای درختی

را فرو گرفته و در حوالی آن هیچکس نبود متحیر شد در بعضی از کتب
مذکور است آنجا که صفورا را گذارد تا این موضع سیصد فرسخ راه
بود موسی بقدم در آنجا رسید و دستهٔ از خار خشك بر سر عصا بسته
بآن آتش داشت آتش خودرا بالا کشید برسر درخت رفت موسی از این
حال روشنی وسبزی درخت متعجب شد که ناگاه ندا رسید ای موسی منم
پروردگار تو **ذکر کرده** الله چون ندا بموسی رسید با خود گفت آیا
ندا کننده و سخن گوینده که باشد؟ آوازی آمد **انی انا ربك** یعنی منم
پروردگار تو و چون ندا ازجمیع جهات میشنید دانست که کلام پروردگار
است و چون نزدیك شجره رسید درختی سبز دید که از زیر و بالای آن
آتش سفید افروخته بود و از ملائکه شنید که زبان بتسبیح گشوده بودند
ونوری عظیم ازآنجا بآسمان تتق کشیده بود نه سبزی درخت آتش را فرو
مینشاند نه آتش سبزی درخت را متغیر میسازد پس بیهوش افتاد، حقتعالی
دل اورا قوی نمود تا از مشاهده عجائب و غرائب بیتاب نگردد اما بفکر
گوسفندان و عیال بود ، خطاب رسید **فاخلع نعلیك** یکن نعلین خود
را بعوستی که در وادی مقدسی ، یعنی خیال مال و عیال از دل بیرون
کن که درمقام قرب واین دو با همجمع نمیشود **وهمچنین دراحوال**
حضرت ابراهیم ع مذکور است سبب مأمور شدن آن بزرگوار بذبح
اسمعیل ع آن بود که روزی هاجر او را شسته بود و گیسوان او را شانه
زده و لباس فاخر پوشانیده بود چون حضرت نظر بر او افکند محبتی
خاص از او درقلب آن جناب افتاد در آن شب مأمور شد بذبح فرزند خود
که کنایه است ازاخراج محبت ازقلب خود که قلب او خانهٔ خلاق عالم باشد
و همچنین سبب عمدهٔ ابتلاء حضرت یعقوب ع به فراق یوسف
آنکه آن جناب افراط نموده بود در محبت باو که منافی با اختصاص
قلب بصاحب آن بود از این جهت است که بعد از آنکه بیت الاحزان را
ساخت و در آنجا مشغول بگریه شد روزی برادرش بدیدن او آمده دید
رنگش زرد شده بدنش ضعیف شده قامتش خمیده گفت این چه حالتست در
تو می بینم ؟ فرمود حقتعالی مرا مبتلا بفراق یوسف نموده و مفارقت او
برمن چنین کرده ؛ بعد که او رفت جبرئیل نازل شد و عرضکرد ای یعقوب
خدا میفرماید ما چند پسر بتو دادیم ؟ گفت دوازده پسر عرضکرد خدا
میفرماید یك پسر از کف تو بیرون رفته و یازده پسر عوض داری معذلك
شبانه روز بیتابی میکنی وشکایت مارا بنزد مخلوق مینمائی وخوف نمیکنی
که ما از دست تو بیرون رویم و حال آنکه عوضی برای ما نیست
ای یعقوب بعد از این اگر اسم یوسف بر زبان جاری کردی نام ترا از

دیوان انبیاء محو میکنم ؛ آن بیچاره از بردن اسم پسر ممنوع شد روزها می آمد بر سر راه کسانیکه نام فرزندانشان یوسف بود هینکه آن ها فرزندان خود را صدا میزدند او خود را بشنیدن اسم یوسف تسلی میداد جبرئیل آمد و گفت باید اسم یوسف راهم نشنوی که اگر گوش دهی باسم او نام ترا ازدیوان انبیاء محو میکنند آن جناب از شنیدن اسم پسر ممنوع شد و حزن خودرا فرو میداد وجرأت اظهار نمیکرد این بود که بخار حزن متصاعد شد و چشم او را سفید کرد **چنانچه** حقتعالی فرموده « و ابیضت عیناه من الحزن فهو کظیم » سفید شد چشمان او از حزن و حال آنکه او کم حزن میشود ـ **پس باید** بنده قلب خود را خاصهٔ حق تعالی گرداند تا بتواند بمقام قرب برسد از **آنچه ذکر شد** اگر هوشیاری میفهمی که مقام **جناب ابی عبدالله ع چقدر بلند است** زیرا حضرت ابراهیم بعد از آنکه مأمور بذبح پسر شد و او را برد بمنی باو مطلب را اظهار کرد که من مأمورم بذبح تو و اوهم اظهار شوق کرد باین معنی که چه بهتر من قابلیت قربانی راه حق را داشته باشم ، بعد از اینکه اورا خوابانید ملائکهٔ آسمانها در تعجب شدند ازحال این پدر و پسر که کدام سخت تر نفد پدر سخت تر است که از چنین فرزندی گذشته یا پسر که از جان گذشته

اما روز عاشورا همهٔ ملائکه حیران بلکه همهٔ موجودات به تعجب که این چه سخاوتیست که ابی عبدالله دارد که هم ازجان گذشته و هم از فرزند ؛ چه فرزندی جوان هیجده سالهٔ مثل علی اکبر ، طفل شیر خوارهٔ مثل علی اصغر ، علی اکبر را براسب عقاب سوار وروانهٔ منای عشق کرد و چون طفل شیرخواره خود نمیتوانست برود او را برداشته بمنی آورد ؛ نه همین از فرزند تنها گذشت بلکه از برادران و برادر زادگان گذشت عزیز من دراحوال یعقوب ع مذکوراست که بعد از اینکه پیراهن خودآلود را آورده و باو گفتند گرگ یوسف را پاره کرده صیحهٔ زد و بیهوش شد ، میشنود یوسف را گرگ خورده بیهوش میشود وضعف میکند **اما مظلوم صحرای کربلا** بچشم خود می بیند که گرگان صحرای کربلا فرزند او را با شمشیر وخنجر پاره پاره میکنند صبر میکند و درمقام رضای الهی تسلیم مینماید اما این بزرگوار هم وقتی جسم پاره پارهٔ علی اکبر را دید نظر بعالم بشری صیحه برآورد **یاعلی یاولدی یا ثمرة فؤادی علی الدنیا بعدك العفی** باز هم بنویسم چیزی را که آتش زند دلهای شیعیان را تا مقام امام را خوب واضح نماید ؛ موسی ع در مقام قرب بفکر مال وعیال بود که خطاب شد فاخلع نعلیك ـ **اما مظلوم کربلا** مال و عیال را برداشته بزمین کربلا آورد که در راه حقتعالی بدهد این بود که در وداع

آخر که قلب اهل عالم را شکافت فرمود ای اهلبیت من این آخر وداع منست و آخر کلام من دیگر کلام مرا نمیشنوید یابدمرا نمی بینید ؛ آن زنان داغدیده و اطفال تشنه جگر و آن ضعیفان افسرده که این صدا را شنیدند بیکدفعه دور آن بزرگوارا گرفتند هریك بیاناتی کردند که جگر عالمیان را گداخته تا بآنجا که گفتند ای مولا ما را در این صحرای پر آشوب وابنزمین پرخطر بکه میسپاری ؛ فرمود بخدا میسپارم ؛ **انصاف** بلده چه حالی داشت این بزرگوار ؛ هرگاه بسفری خواهی بروی متصل سفارش عیال و اطفال خود را بدوستان میکنی با آنکه همه چیز برای آنها گذاردهٔ ودر محل امنند ، آیا این بزرگوار که میداند بعدازشهادتش اهل بیت او را اسیر میکنند و بدور شهرها میگردانند چه حالتی دارد اینست که جمیع عالم در مقام صبر این بزرگوار متحیرند که چه اندازه صبرداشت ؛

مجملا چون در این فقره دعا خواسته شد توفیق و عصمت از گناهان که طهارت اعضاء و نفس است ، در فقرهٔ سوم خواسته میشود تطهیر قلب که و طهر قلبی من غیاهب التهمه (غیاهب) جمیع غیهب است و درلغت عرب بمعنی ظلمت وتاریکی است ـ معنی این فقرهٔ شریفه اینست ؛

خداوندا پاکیزه فرما قلب مرا ازتاریکی هائی که حاصل میشود در قلب ازتهمت بخالق وخلق گمان میکنند که کیست که تهمت زند بخداوند **در حدیث وارد است** خطاب شد بحضرت موسی که دشمنترین خلق نزد من کیست که شبرا تا صبح مثل مردار بخوابد وروز را شام کند بکسالت وبیکاری **این مضمون کنایه است** که کسیکه عمرخودرا بیطالت صرف نماید نه تحصیل دنیا کند نه آخرت که فی الحقیقة خسرالدنیا والاخره میباشد «ذلك هوالخسران المبین»

مصداق اینحدیث میباشد بسیاری از اراذل خلق اینزمان که می بینی هرروز را بهرزه گری شام میکنند و درب این دکان و آندکان و زیر بازارچهها می نشینند و متصل این قلیانهای متعفن را میکشند و مشغول حرف مفت و غیبتند تا شام بعد بمنزل رفته می افتند تا صبح یا اینکه چون گذران میخواهند و بی کسبی نمیروند بورزه میافتند در خانها و دکانها دست اندازی برمال مسلمانان می نمایند وچون ازحرامست صرف میشود برمصارف حرام اززنا وشرب وخمرم ونحو اینها اینستکه فی الحقیقة رأس شرور است **مجملا** بازفرمود که دشمن ترین خلق نزد من کسی است که بمن تهمت زند حضرت موسی ع عرضکرد پروردگارا کیست که بتو تهمت زند خطاب رسید آنکسی استکه من تقدیر کردهام از برای او چیزهائی

که صلاح او در آنها است و او چنین گمان میکند اگرچنین نبود بهتر بود وراضی بتقدیر من نیست یعنی فی الحقیقة چنین گمان میکند که غیر آنچه ازبرای او مقدر شده است که باو میرسد اصلح است از برای او پس آن فی الحقیقة متهم داشته‌است حضرت حق را درتقدیر او و اکثر ما ها گرفتار این بلیه میباشیم چه میزان این امر و ابتلا معلوم می شود **اللهم اجعلنا کما تحب وترضی ووفقنا لما تحب وترضی ورضنا بما قدرت لنا فی الدنیا والعقبی** وهمینکه اینحالت در شخص حاصل شد که راضی بتقدیر نیست همیشه دلمرده است و افسرده و دلتنك است نشاطی از عبادت وزندگانی ندارد اما تهمت بخلق پس نستعیر بالله از آن که چقدر در اخبار مذمت آن وارد شده اینکه هر کس تهمت زند برادر مؤمن خود و آب شود ایمان درقلب **چنانچه** آب میشود نمك در آب یعنی تمام شود و **درحدیث** دیگر وارد است که کسی که تهمت زند به برادرمؤمن خود پس ملعون است ملعون **در حدیث** دیگر است که کسیکه تهمت زند برادرمؤمن خود درادر روزقیامت نگاه دارند اورا درتلی از آتش و باو بگویند ثابت کن او را و از اینقبیل احادیث بسیار است پس باید مؤمن فعل خالق ومخلوق رامقرون صحت داند وهرگاه چنین باشد راضی بتقدیرات الهی میشود وافعال ائمه طاهرین ع مانند شمشیر نکشیدن جناب امیر ع وحق خودرا نگرفتن وصلح کردن جناب امام حسن ع ورفتن جناب امام حسین ع بعراق با عیال خود وهکذا درباقی ائمه سلام‌الله علیهم که از هریك صادر شد آنچه شد که شاید بنظرهای ظاهربین چنان آید که چرا چنین شده کل را درست میداند غایت امر اینست که راه برما معلوم نیست ایشان می بینندچیزهائی را که ما نمی بینیم ومیدانند چیزهائی را که ما نمیدانیم و همچنین نسبت بسایر عبادالله و باین واسطه است که ازجملة قواعد مقرره در شریعت مقدسه مسلم بین العامه والخاصه حمل افعال مسلمین است بر صحت و از این باب است که هرگاه جامه تونجس شد و دادی بعیال خود یا دیگری تطهیر نماید ودانستی که شسته است ولی نمیدانی که درست شسته یا نه بگو درست شسته طفل را عیال تو تطهیر کرده نمیدانی که آیا درست تطهیر کرده یانه بگودرست تطهیر کرده گوشت از قصاب میخری نمی دانی که آیا درست ذبح کرده‌اند یا نه بگو درست ذبح نموده خادم تومیرود از برای تو چیزی بخرد نمیدانی که آیا درست خریده بگو درست خریده وهکذا حتی در فعل خود میدانی جامه‌شستی نمیدانیکه بعد از گذشتن زمانی آیا وقت شستن درست شستی یانه بگو درست شسته‌ام واز این جهة

استکه ازجمله شکوکی که اعتبار ندارد شك بعدازعمل است هرعملیکه ازتو صادرشده خواه عبادت خواه معامله هرگاه بعدازاینکه از آن فارغ شدی شکی دردرست واقعشدن او نمائی بگودرست واقعشده‌است مختصرقلب باید پاك باشد ازظن بدنسبت بخالق وخلق گمان میکنی که این فقرهٔ دعامنافات داردبا آنچه حقیردرفقرهٔ سابقه دعاگفتم ازاینکه طهارت قلب پاکیزه کردن قلب‌است ازغیرخدا ودر اینفقره دعاء چنین مینماید که طهارت قلب پاکیزه داشتن اوست ازتهمت زیراکه اولا منافات ندارد که طهارت قلب بهردوباشد وثانیاً اینطهارت ازآنطهارت حاصل میشود زیرا همینکه دل پاکیزه شد ازغیرذات حق همان رامیخواهد وبس ودیگر توجه بچیزی غیراو ندارد چون محبوب اوست آنچه هم ازاوست هرچه باشد محبوبست واینمقام بلندیست و بااعتقاد بسیاری هرچه بذات حق زیاده‌است مقام بلندتراست خطاب بداود شد که ایداود توارادهٔ میکنی ومنهم اراده مینمایم وهرچه من اراده مینمایم همان میشود پس اگرتوارادهٔ خودرا تابع ارادهٔ من قراردهی امر همواری والاهرچه‌من‌خواسته‌ام شده‌توهم بی‌اجرمانده ازاینجهة بود که‌جناب‌رسول(ص) فرزند ذکوری داشت درحیوة ابراهیم نام وبنابربعضی ازروایات سه‌سال‌از عمرشریف او گذشته بودروزی آنجناب اورا باجناب‌ابیعبدالله(ع) دردامان خود نشانیده بودند جبرئیل نازلشد وعرضکرد یارسول‌الله حضرت حق ترا سلام رسانیده میفرماید که مااینحورا ازبرای تونمیگذاریم یکی‌را اختیار نما وبدیگری رابما ردنما آنجناب فرمود که اگرحسین(ع) ازدنیا برود دل من‌میسوزد ودل‌علی بن ابیطالب(ع) میسوزد ودل‌فاطمه میسوزد واماهرگاه ابراهیم ازدنیا برود دل‌من‌تنها میسوزد لهذا من‌اورا فدای‌فرزندم‌حسین(ع) نمودم ابراهیم سه روزناخوش شد وازدنیا رفت بین رضایترا بعدازاینکه آن‌بزرگوار او را دفن کرد میگریست بعضی عرضکردند یارسول‌الله شما مارا امر بصبر درمصائب میفرمودید حال‌خود درمصیبت چنین گریه مینمائید فرمود دل میسوزد واشك جاری میشود اماچیزی نمیگوئیم که موجب غضب پروردگار باشد پس آنبزرگوارفی‌الحقیقه فرزند خودابراهیم رافدای جناب ابیعبدالله(ع) نمودند این بود که آنبزرگواربجناب ابیعبدالله(ع) میفرمودند مرحبابکسیکه فرزند خودرا بفدای‌او نمودم ومقام اینجناب ازاینجا معلوم میشود باوجوداین **ابعزیزم** دربعضی ازکتب مسطوراستکه برآنجناب مشکل بود که بیفتد آفتاب برقبرفرزند خودابراهیم بنابه خداوند بجهة تسلی‌خاطر آنبزرگواردرختی رویانید وبعضی گفته‌اند آن‌درخت سدربود که‌سایه بیندازد برقبرابراهیم یارسول‌الله‌برشما گران بود که‌آفتاب برقبرابراهیم بتابد وحال آنکه بدن‌ابراهیم باکفن‌بخون‌صدمه زیرخاك پنهان بود واورافدای‌ابیعبدالله

که که خواه در روز و خواه در شب درختی در بهشت از برای او بنشاند که سوار تندرو از زیر آن بیرون نتواند برود.

از کعب‌الاحبار منقولست که گفته که حضرت موسی ع در مناجات عرض‌کرد خداوندا من در الواح توریة امتی را می‌یابم که در ماه رمضان برای تو عبادت کنند و تو گناه گذشته ایشان را بیامرزی ایشان را از امت من گردان حقتعالی فرمود ایشان از امت محمد ص اند ایشان‌را از‌یادتی ثواب باشد که هیچ امت دیگررا باشد و ندهم. ای موسی من روزه ماه رمضان را فریضه کرده‌ام وهر که نزد من آید و درصحیفه اعمال او ده ماه رمضان باشد ازجمله محسنان باشد و اگر بیست ماه رمضان باشد ازجملهٔ ابرار باشد و اگر سی ماه رمضان باشد مرتبه او از مرتبه شهداء بالا تر بود، ای موسی چون ماه رمضان درآید‌جمله عرش‌را امر نمایم که‌ازعبادات خود باز ایستند و گوش بدعای روزه‌داران دهند تا هر گاه که ایشان دعا کنند این فرشتگان آمین گویند و من قسم خورده ام که دعای ایشان را رد ننمایم - و در اول این کتاب این حدیث شریف ذکر شد که جناب رسول ص فرمودند که بخشیده شده است بامت من در ماهٔ رمضان پنج چیز که داده نشده بامت دیگر پیش از من **اول** آنکه هر گاه روز اول شود ازماه رمضان نظر کند حق سبحانه و تعالی بامت من نظر رحمت و چون رحمت حقتعالی بچیزی افتد عذاب نمیکند اورا **دوم** آنکه بوی‌دهن ایشان در وقت افطار خوشتراست در نزد حقتعالی از بوی‌مشک **سوم** آنکه ملائکه استغفار میکنند در هر روز وشب از برای روزه داران ماه رمضان **چهارم** آنکه بهشت را زینت میکنند از برای ایشان تا فرحناک شوند از دیدن او **پنجم** آنکه چون شب آخر این ماه شود بیامرزد خداوند گناهان همه را **مجملا** ثواب روزه ماه رمضان نه اینقدر است که بتوان بیان نمود در این مجالس خداوند همه را توفیق عطا فرماید وازهمه قبول کند و ماههای رمضان بسیار از برای ماها مقدور فرماید که در آن روزه داریم و عبادت نمائیم حضرت حق جل شأنه را

«انه علی کل شیئ قدیر» پس است در مدح آن که جناب رسول ص اشرف وافضل از‌سایر‌انبیاء واوصیاء آن‌جناب‌افضل اوصیاء وامت آنجناب‌هم افضل از‌سایر امتها میباشند وهر نوع عبادتی‌هم‌فرد افضل از برای ایشان‌مقرر شده‌است چنانچه آن‌نمازیکه افضل نمازهاست از برای این‌امت‌مقرر‌شده‌است که روزه ماه رمضانست وشهادت‌میدهد بربزرگی اینماه وشرافت‌روزه‌آن وادعیه وداع که در آن وارد‌شده‌است که معصوم‌حضرت‌سید‌سجاد‌ع در‌دعاء وداع

صحیفه‌چنان وداع میکند اورا که گویادوست بسیار عزیزاز‌دست او‌میرود و چگونه چنین نباشد و حال اینکه ملقب است بشهرالله نفس ها در آن ثواب تسبیح داشت خوابها درآن ثواب عبادت داشت دعاها درآن‌مستجاب بود طاعات درآن مقبول بود شیاطین درآن غل بوده وآن بآخر رسیده و از دست میرود جزائی در آنهم نیست است پس تو هم باید وداع نمائی اورا هر گاه دوست بسیار عزیزی که نفع از او بسیار تو برسد مریض‌شود محتضرشود بخواهد ازدنیا برود در وقت احتضار او بر توچه وارد میشود چگونه او را وداع میکنی چگونه در فراغ او گریه میکنی حال امروز روز احتضار این‌ماه است گویانفس او بشماره افتاده است پس بایدبگریی بر فراق آن و تضرع نمائی بدرگاه حق که ترا بآن برساند چنانچه در ادعیه وداع وارد شده و از این ماه عذر بخواهی که حال میرود از دست تو مسرور باشد نه شاکی و یاد گیر وداع با این ماه عزیز ودوست‌شفیق را از وداع کردن شهدای صحرای کربلا با اهل و عیال خود و کسان خود که وداع‌غریبانه جگرهای عالم راگداخته‌است خاصه وداع‌جناب ابیعبدالله ع با جناب ابوالفضل العباس ع چون جناب عباس بعنوان آب آوردن روانه شد باکسی از زنان و دیگران وداع نکرد جناب ابیعبدالله ع بعلم امامت میدانستند که دیگر ابوالفضل بر نمیگردد همینکه جناب عباس چند قدمی رفت با خود گفت که ای عباس شاید رفتی و دیگر برنگشتی وچشم‌تودیگر برجمال برادر نیفتاد برگرد توشه از جمال برادر بردار همینکه برگشت که توشه بردارد دید برادر را که با پاهای پیاده ازعقب میآید ومیفرماید

ای برادر اندکی آهسته تر   تا به‌بینم روی تو باردگر

جناب عباس پیاده شدند دو برادر دست در گردن یکدیگر وداعی کردند که ملائکه را بگریه درآوردند امام برگشت بر در خیمه ایستاد منتظر بود که عباس آب میاورد یا نه یکمرتبه صدای ناله عباس بلند شد که یا اخا ادرک اخا ای برادر دریاب برادر خودرا آنجناب آمدند ببالین عباس فرمودند **الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی** برادر حال پشت من شکست و حیله من کم شد الهی هیچ برادری نبیند یک طرف علم افتاده یکطرف مشک افتاده یکطرف دست راست یکطرف دست چپ یکطرف خود عباس فرق شکافته بدن پاره پاره روی خاک افتاده سراورا بر دامن گرفتند و مکالماتی فرمودند که جگر ها را میشکافد **اللهم انی اسئلک بحق هذین‌الاخوین ان تحشرنا معهما فی الدارین ولاتفرق‌بیننا**

روزه‌های ماقبول نشود و ما از روزه‌داران نباشیم چه ثمری بر اعمال مستحبه ما مترتب میشود مثلاً امشب شب عید است و احیای آن ثواب بسیار دارد و در بعضی اخبار وارد است که کمتر از شب قدر نیست و مذکور است که کارکن مزد خود را بعد از فارغ شدن میگیرد پس امشب مزد روزه داران است پس مزد کسی را دارد که کار کرده باشد که روزه گرفته پس کسیکه کار نکرده مثل اینکه العیاذ بالله افطار روزه‌ها کرده باشد یا کار درست نکرده باشد یا بر خلاف فرمایش کارفرما بجا آورده چه استحقاق اجرت و مزدی دارد بلی هر گاه خداوند توفیق عنایت فرماید و شخص در مجامع احیاء و محافل مؤمنین دو شب حاضر شود شاید که در حالیکه مزد آنها داده میشود و رحمت شامل آنها میشود شامل حال این شخص هم بشود چون خداوند کریمست البته از کرم خود محروم نمینماید **چنانچه** در مصابیح القلوب ذکر شده که دو برادر بودند یکی اهل معصیت و دیگر اهل طاعت آن یکی که اهل طاعت بود اجل اورسید و محتضر شد مادر آنجوان چندان بیطاقتی و اضطراب میشود بعد از چندی آن برادر که اهل معصیت بود ناخوش شد و محتضر شد مادر زیاد اضطراب و جزع و فزع مینمود آنجوان بمادر خود گفت ای مادر آن برادر از من بهتر بود و وقت رفتن از دنیا جزع فزع نمینمودی و حال که من از دنیا میروم اینقدر جزع فزع میکنی مادر گفت ای فرزند آن برادر که از دنیا میرفت مطمئن بودم که کموردتی از برای او نیست و متنعم است بجهة آن که او اهل طاعت بود اما تو اهل معصیتی و میترسم که تو معذب باشی از این جهة در معصیت تو جزع فزع مینمایم آنجوان عاصی گفت ای مادر برادرم اگر عمل داشت منهم کرم خدا دارم تو که مادر منی مرا معذب نتوانی دید محبت خداوند بمراتب بلندتر و بیشتر است اینرا گفت از دنیا رفت مادر اورا خواب دید که در درجات عالی منزل دارد از او استفسار حال نمود گفت ای مادر درجه من در بهشت هفتاد مرتبه از برادرم بالاتر است اورا بعمل اجر دادند مرا بکرم **پس** در اینشب بمجامع مؤمنین حاضر شوید بلکه خداوند از کرم خود مارا محروم ننماید بلکه از کرم او دور است بعضی از اهل یك مجلس را احسان نماید و بعضی را محروم نماید چنانچه یکی از حکمت‌های نماز جماعت همینست که هر گاه از یکی قبول کند از دیگران هم قبول میفرماید بلی بایست اعمالیرا که موجب مغفرتست بجا آورد که بلکه گناهانی که مانعست مغفور شود و رحمت الهی شامل شود و آن بسیار است

اول استهلال است که ماه مستتر نشود و از فضائل آن محروم نشویم و غسل در اینشب وارد است که اول مغرب بشود بهتر است **دوم** موضوع کردن

و بیرون کردن فطره است از مال خود بقدریکه در مجالس آتیه انشاءالله ذکر میشود و اجمالاً از برای عیال خود و مملوك واجب النفقه خود مادام که عیال دیگری نباشد و مهمان خود را از برای سرکسی بوزن شاه احتیاطاً گندم یا جو یا خرما احتیاطاً بانیت آنها را از مال خود بیرون کن و فردا پس از نماز عید بمستحق برسان **سوم** دو رکعت نماز از جناب امیر(ع) روایت شده است بجا میآورید بنیت شب عید فطر در رکعت اول بعد از حمد هزار مرتبه قل هوالله احد و نشسته هم میتوان بجا آورد ایستاده باشد باهم و صد مرتبه هم وارد شده است و بعد از فراغ از نماز بسجده رود در سجده صد مرتبه اتوب الی الله بگوید و این دعا را بخواند **یا ذا المن و الجود یا ذا المن و الطول یا مصطفی محمد صلی الله علیه و آله صل علی محمد و آله** و حاجت خود را طلب کن آنجناب قسم یاد کرده فرموده بحق آن خداوندی که جانم بید قدرت اوست که همه حوائج او بر آورده گردد و گناهان او آمرزیده شود اگرچه بعدد ریك بیابان باشد و دعائی هم بعد از نماز وارد شده است و آن ظاهراً شرط صحت نماز نباشد ولی اولی خواندن اوست و البته خوانده شود بسیار دعاء بلند مضمونی است **چهارم** نماز های دیگر که در کتب ادعیه مذکور است و از آنجمله است شش رکعت هر دو رکعت یك سلام در هر رکعت بعد از حمد پنج مرتبه سورهٔ توحید **پنجم** ده مرتبه دعای یا دائم الفضل که در شبهای جمعه وارد است **ششم** اگرچه بخصوص وارد نشده ولی البته ترك نشود اکثار صلوات بر محمد و آل محمد است اقل از دویست مرتبه کمتر نشود بلکه بیرکت صلوات مورد شفاعت ایشان شویم زیرا که هیچ چیزی از آن در رفع شدائد بعد از توکل بخداوند جل شانه بهتر از توسل بائمه اطهار نیست چه بسیار از درماندگان که ملتجی بایشان شدند و از مکاره نجات یافتند چنانچه حصول نجات از شدائد عقبی موقوفست بولایت و محبت ایشان همچنین نجات یافتن از مکاره دنیویه بتوسل بایشانست و چون کلام باینجا رسید مناسب است ذکر اینمطلب که در اخبار رسیده اختلاف شدیدی هست در اینکه آیا دوستان ائمه طاهرین بجهنم میروند یانه در بعضی از اخبار هست که دوستان ایشان بجهنم نمیروند و در بعضی از اخبار بلکه در بسیاری هستکه بجهنم میروند و بعد از سوختن زمانی نجات مییابند و در بعضی از اخبار بعد از هفتاد سال وارد شده و در بعضی از اخبار بعد از هفت هزار سال وارد شده و در بعضی بعد از صد هزار سال و در بعضی بعد از سیصد هزار سال وارد شده و واضح استکه این اشخاصیکه نجات مییابند دوستان اهلبیت و مؤمنانند زیرا که غیر اهل ایمان باجماع داخل بهشت نمیشوند و نجات از برای ایشان حاصل نخواهد

نماز است خود انصاف بدهد که آیا دارای شرائط هست یانه ؟ آیا آنچه ما بجا میآوریم مطابق است با امر حقتعالی یانه ؟ بچون تأمل میدانی که مطابق نیست ؛ پس مخالفت امر واجب او را مینمائیم و این عین معصیت و هکذا در طاعات دیگر اینست که در دعای **ابوحمزه ثمالی** که از جناب سید سجاد (ع) در این ماه وارد شده است که سحرها میخواندند

« **خيرك الينا نازل وشرنا اليك صاعد ولم يزل ولايزال ملك كريم يأتيك عنا في كل يوم بعمل قبيح فلايمنعك ذلك من ان تحوطنا بنعمك و تتفضل علينا بآلائك فسبحانك ما احلمك و اعظمك** »

یعنی پروردگارا خیر تو بما فرود میآید و شر ما سوی تو بالا میآید همیشه بوده و خواهد بود که ملك کریمیکه کرام الکاتبین باشند میآیند بسوی تو از جانب ما در هر روزی بعمل قبیحی و منع نکرده است ترا این حالت تا اینکه احاطه فرمائی ما را به نعمتهای ظاهرهٔ خود و تفضل فرمائی بما نعمتهای باطنه خود را بسیار است حلم تو وچه بسیار است بزرگی تو ، بعد از ملاحظهٔ دو چیز که نعمت های خدا باشد و عصیان های خود البته پشیمانی وشرمندگی شامل حال ما میشود همین که در مقام عذرخواهی برآمدی و اظهار شرمندگی نمودی حقتعالی از فضل عمیم در مقابل ترحم میفرماید **چنانچه حکایت قوم یونس** که در قرآن مذکور است و هم مشهور است که بعد از اصرار حضرت یونس (ع) بنزول عذاب حقتعالی فرستاد و آنجناب قوم خود را واگذارد و رفت و آثار نزول عذاب ظاهر شد ترسان و هراسان رو بپادشاه خود نهادند و چاره این امر را خواستند او مردی عاقل بود فرمود یونس را طلب کنید عرض کردند رفته است گفت اگر یونس رفت خدای او که ما را باو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنواست و طلب ما جهت آن بود که باو ایمان آوریم اکنون که رفته است جمله بصحرا رویم و بدرگاه حق رو نموده عجز و شکستگی پیشه نمائیم تا شاید برما رحم کند

پس سر و پای برهنه پلاس پوشیده رعایا و لشکریان نیز بهمان صورت رو بصحرا نهادند مرد و زن و خورد و بزرگ خروش و فریاد کنان روانه شدند و کودکان را از مادرها جدا کردند و نیتهای سوء را خالص کردند و عرض کردند : الها یونس را میخواستیم در دفع این عذاب وسیلهٔ خود سازیم از میان ما بیرون رفته ، ما بدرگاه تو آمدیم و تصدیق مینمائیم بوجود و وحدانیت تو ، خدایا برحمت واسعه و بقدرت کاملهات و بعزت و جلال و جاه و منزلت یونس (ع) که این عذاب را از ما بردار ! بعضی از آنها عرض کردند : خدایا یونس (ع) میگفت که بندگان خودرا آزاد نمائید

ما بندگان توایم ما را بکرم خود آزاد فرما ! برخی میگفتند : الها تو امر فرمودهٔ بدستگیری بیچارگان مائیم بیچارگان بی دستگیر ما را ! گروهی میگفتند :

یونس ع میفرمود که تو نهی فرمودهٔ از رد سائل و ما سائلیم پس رد مفرما ما را ـ پیری صالح عالم درمیان ایشان بود گفت این دعا را بخوانید **یاحی یا قیوم یا حی حین لا حی یا محیی الموتی لااله الاانت** ـ چون این حالت درمیان ایشان رخ داد و این تضرعات و مناجات کردند دعای ایشان مستجاب شد وخطاب شد بملائکه که این بندگان رو بمن آورده اند و بدرگاه من مینالند و استغاثه میکنند و منم پروردگار ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین چگونه ایشان را محروم نمایم ما با یونس بندهٔ خود وعده نکردیم ایشان را هلاك کنیم بلکه وعدهٔ عذاب دادیم که نازل نمائیم و بوعدهٔ خود وفا کردیم ای اسرافیل برو بسوی ایشان و برگردان عذاب را بسوی کوههای موصل اسرافیل بزمین آمد و بامر الهی وفا نمود و آن قوم ببرکت تضرع بسوی حقتعالی نجات یافتند **پس** چه خوب است ماهم در این وقت سحر که وقت استجابت دعاست غنیمت شماریم و بسوی خدا تضرع نمائیم بلکه حقتعالی بما رحم کند و ما را از شدائد دنیا و عقبی مستخلص سازد **قوم یونس** وسائطی مثل وسائط ما نداشتند که محمد و آل محمد ص داشته باشند و ما بحمدالله وسائطی مثل ایشان داریم دست توسل بدامان ایشان زنیم وایشان را شفیع نمائیم بلکه ببرکت ایشان رحمت الهی شامل حال ما شود چه مناسبت که در این وقت دست بیندازیم و دامان باب الحوائج موسی بن جعفر ع را بگیریم و یاد کنیم مصائبی را که به آن بزرگوار وارد شد که درحبس هرون ، سه روز قبل از وفات خود مسیب زندانبان موکل خود را طلبید و فرمود ای مسیب در این شب بمدینهٔ جد خود میروم که فرزند خود علی را وداع نمایم و او را وصی خود گردانم و ودایع خلافت و امامت را باو سپارم **چنانچه** پدرم بمن سپرده است مسیب گفت یابن رسول‌الله چگونه من درها و قفلها را بگشایم وحال اینکه حارسان و نگهبانان بر دروازه ها نشسته‌اند ؟ آنجناب فرمود ای مسیب یقین تو ضعیفست درقدرت خدا و بزرگی ما مگر نمیدانی که خداوند یکه درهای علوم اولین و آخرین را بروی ما گشوده قادر است بر آنکه مرا از اینجا بمدینه برد بی آنکه درها گشوده شود مسیب عرض کرد یابن رسول‌الله دعا کن مرا خدا با ایمان ثابت بدارد حضرت دعا کرد « اللهم ثبته » پس فرمود میخوانم در اینوقت خدا را باسمی که آصف بن برخیا یاد نمود و تخت بلقیس را از دو ماه راه بیك چشم بر همزدن

میخواند اورا بخواند اگرچه صلوات باشد غایت امر این است که
درصورت طول قنوت امام توصلوات را مکرر بخوان و در رکعت دوم
بعدازحمد و سورهٔ چهار تکبیر میگوئی وبعد ازهرتکبیر قنوتی میخوانی
پس رکعت اول پنج قنوت دارد و رکعت ثانیه چهار قنوت و در هر دو
رکعت بعد ازقنوت آخر تکبیر میگوئی وبرکوع میروی و حکم جماعت
این نماز بعینه مثل جماعت یومیه است و جمیع آنچه معتبر است در یومیه
ازمقدمات و مقارنات و ترک مبطلات در این نماز معتبر است در نیت آن
قصد کند که دو رکعت نماز عید فطر بجا میآورم اقتداء بامام حاضر قربةً الی الله
میکند قصد دو رکعت نماز عیدفطر بجامیآورم اقتداء بامام حاضر قربةً الی الله
و اما زیارت پس تاکید بسیار دارد و ثواب بسیار در آن وارد است
والبته مؤمن ترک نباید نماید وبا حضور قلب بخواند و در اثناء ملتفت
شود که حالا در کربلا چه خبراست ازعرب وعجم درضریح جناب ابیعبدالله ع
چه میکنند و سعی کند که با توجه بخواند و از اطراف چشمهای خود
اشك جاری نماید وبداند که ازبرای آن جناب قرب وبعد وحیات وممات
مساویست همین که تو توجه نمودی البته بتوتوجه میشود سلطان قیس در
صحرای هندوستان بدست شیر گرفتار شد و با وجود اینکه رو بمدینه
نمود بخیال آنکه آن جناب در مدینه است توجه بآن سمت نمودو باوجود
اینکه در آنوقت جناب ابیعبدالله ع داغ علی اکبر و سایر جوانان بر
قلب مبارکش نهاده و کمر مبارکش ازداغ برادران خمیده بود وجراحت
بسیار بربدن نازنینش وارد شده بود لب مبارکش خشکیده و جگرمبارکش
ازشدت جریان عطش گویا کباب شده بود شکم مبارکش گرسنه بود ودر
میان صحرا او نامرد بدین گرفتار بود همینکه سلطان توجه بآنبزرگوار
نمود آنبزرگوار بفریاد اورسید واورا مستخلص نمود عزیز من تووقتیکه
میگوئی السلام علیك یا اباعبدالله با توجه و حضور قلب و دخیل شوی به
آن بزرگوار و البته توجه بتو میفرماید خصوص اگر متذکر مصائب آن
بزرگوار شوی گریه کنی در مصائب آنبزرگوار خصوص همان نحوی
که زوار زیارت میکنند توهم همان نحومراقب باشی وقت زیارت آنجناب
بدن برهنه مجروح اورا با استخوانهای شکسته در پیش روی خود مجسم
نمائی وزیارت کنی و وقتیکه زیارت علی اکبر میکنی مثل زوار حالت
هیجده ساله را بنظر درآوری خصوص آن وقتی که با فرق شکافته یال
اسب را گرفته گویا خون چشمهای مبارکش را گرفته دستش ازکارافتاده
بود لشکر خونخوار دور اورا گرفته بودند (یکی نیزه میزد ببازوی او)
از اینجا روان شو بقبر سایر شهداء و یاد کن بدن درهم شکسته قاسم بن

حسن (ع) را و دست عبدالله را و گلوی تیر خورده علی اصغر را و
ابدان مجروح سایر شهداء را واز آنجا روانه شو زوار وار بقبر ابوالفضل
و یاد کن وقتی را که این مظلوم برخانه زین نشسته بود ومشك را بدندان
گرفته دست راست وچپش قطع و از هر دو خون مانند ناودان جاری بود
ودشمن اطراف اورا احاطه کرده بودند چون دست نداشت لشکر را متفرق
کند سعی داشتکه آبرا بتشنگان خانه اطفال صغیر برساند ازکلب دشمن
را دور میکرد تا اینکه او را تیرباران کردند و از اطراف وجوانب تیر
برآن بدن نازنین میباریدند تا آنکه یك تیری بر مشکش رسید آب های
اوریخت امید او ناامید شد میشکافد جگرها را اگر این فقره واقع شده
باشد که تیر برچشم مبارکش خورده باشد چشم میسوزد دست نیست که
بیرون آورد این بود که مذکوراست **فجعل یحرك وجهه یمینا و شمالا**
شروعکرد سر خود را از طرف راست وچپ حرکت داد تا آنکه ازاسب
افتاد ندا در داد که یا اخا ادرك اخاك برادر دریاب برادر ترا تکیه یا
اخا گفتن دراین مقام متذکر ساختن ابی عبدالله است برادری خود را یعنی
اینکه چون برادری راتمام کرد آنوقت گفت **لعنة الله علی القوم الظالمین**
ابدالابدین الی یوم الدین

مجملا مقصود اینست که باتوجه بخوان و این ترتیب را رعایت نما
البته منقلب میشوی و گریان میشوی ومورد نظرامام (ع) خواهی شد **واما**
زکوة فطره که از اهم اعمال این روز و از واجبات شرعیه واورا زکوة
فطره مینامند بجهة آنست که فطره بمعنی خلقت است چون دادن زکوة
باعث حفظ مال است همچنین است این زکوة هم باعث حفظ بدنست چنانچه
درحدیث وارداست که امام (ع) بوکیل خرج خود فرمود که فطره عیال
مرا بده و همه را بده و یا اینست که فطره بمعنی فطره اسلام است
چنانچه در حدیث استکه **کل مولود یولد علی الفطرة** یعنی هر
مولودی متولد میشود برفطرت اسلام مگر اینکه والدین او را یهودی یا
نصاری یامجوس نماید واین زکوة باعث حفظ اسلام است ویا این استکه
فطره بمعنی افطار کردنست پس این زکوة افطار امروز است یا زکوة
افطار سهوی استکه در این ماه هرگاه خللی سهواً از روزه واقع شده
باشد جبران اوبدادن زکوة میشود وعلی الخصوص باید مؤمن اهتمام در اداء
فطره داشته باشد وبسیاری ازخلق این عمل را بجا میآورند و چون جاهل
باحکام اومیباشند مثل سایر احکام کم است که بروفق و قانون شرع انور
واقع بشود .

لهذا مناسب است بیان اجمالیه آن بطریق اختصار و کلام در آن

بطریق اجمال برچند مقام است **مقام اول** در اینکه کسی باید بدهد **مقام دوم** فطره چه اشخاص را باید داد **مقام سوم** چه باید داد **مقام چهارم** چه‌وقت باید داد **مقام پنجم** بکه باید داد **اما** مقام اول پس کسی باید بدهد که دارای چهار شرط باشد

اول بلوغ پس برصبی واجب نیست و هم بر ولی او اگر واجب النفقه او باشد و عیال او هم نباشد واجب نیست که فطره او را از مال او بدهد بلکه هرگاه کسی باشد که از مال طفل باو نفقه دهد مثل مادر و یا دایه او یا مربیه یا خادمه فطره او هم نه از مال طفل واجبست نه از خودشان

دوم عقل و حکم او مثل حکم صغیر است و در حکم آنست مغمی علیه وقت رؤیت هلال شوال که بر او واجب نیست نه فطره او نه فطره عیال او .

سوم حریت پس واجب نیست بربنده بنحوی که درصبی ذکرشد

چهارم غنی و مراد بغنا در این مقام این است که صاحب یکی از دوچیز باشد یامالك مؤنه سال خود و عیال واجب‌النفقه خود باندازه شان وزن وی باشد و از مؤنه است قرضی که باید بدهد فعلا یا در بین سال مدت او برسد یاصاحب کسبیکه لایق بحال او باشد که مداخل اووفا بمؤنه او نماید پس هرگاه هیچیك از این دو را نداشته باشد باو واجب نیست لیکن مستحب است اداء فطره نماید اگرچه بدور گردانیدن بکسر باشد باین طریق مالك میدهد فطره خود را بیکی از مکلفین عیال خود و به دیگری و هکذا و آن اخیری میخواهد بفقیر خارجی بدهد و میخواهد بیکی از دیگران بدهد و احوط و اولی بیرون دادنست وهرگاه فیما بین عیال صغیری باشد متولی گرفتن از برای او و اخراج از جانب او ولی اوباید باشد و اما مقام دوم در اینست که فطره کی را باید بدهد بعد از تحقیق شروط اربعه مذکور باید چهار طائفه را بدهد **اول** خود را **دوم** واجب النفقه خود را اگرچه عیال او نباشد بنا بر احوط مادامیکه عیال دیگری نباشد **سوم** هر کس عیال او باشد که مخارج او را میدهد اگرچه تبرعاً باشد ولی اجیر شخص و خادم شخص که خرج او را شخص میدهد من باب اجرت عمل او داخل در عیال او نیستند اگرچه احوط این است که بدهد فطره آنها را **چهارم** مهمان شخص و باید هریك از اصناف مذکور متصف باشند بصفات مذکوره وقت رؤیت هلال پس هرگاه بعد از هلال واجب النفقه عیال خود یا مهمان شوند یا اینکه پیش از رؤیت هلال خارج شوند واجب نیست و طفل در رحم واجب نیست فطره او اولا اینکه

قبل از هلال متولد شود آب گرم بکسی دادن یا دانه خرما افطاری بکسی دادن باعث وجوب فطره نمیشود چنانچه هرگاه کسی را وعده گرفته باشی که بعد از شام بیاید واجب نیست فطره او وهرگاه آن کسی که فطره این اصناف باید بدهد فقیر باشد واین اصناف غنی باشند ازهر دوساقط است **ولی** اولی اینست که در این صورت غنی فطره خود را بدهد وهرگاه بخواهد مهمانرا ضرری برصاحبخانه وارد نشود معادل فطره خود را از مال خود باو صلح نماید و او بدهد فطره خود را **اما** سیم چه چیزرا باید داد پنج چیز را اجماعاً گندم و جو ومویز و خرما وقوت غالب وقیمت هریك از اجناس مذکوره کفایت میکند حتی لباس وفرش وما کول مانند نان ونخود و عدس ماش ونحو اینها هرگاه بخواهد بدهد بقیمت اجناس خمسه مذکور باید هر سری یك صاع باشد ویکصاع بوزن شاه نیم من الاربست وچهارمثقال سه ربع مثقال است و اولی دادن نیم من تمام است **اما** مقام چهارم چه وقت باید داد وقت رؤیت هلال که وقت غروب شب عید است تعلق میگیرد بمکلف و وقت دادن آن صبح عید تا زوال ظهر و اولی اینست که شب مقدار فطره را از مال خود بیرون نماید و پیش از نماز عید بدهد و هرگاه بیرون کرده باشد جائز است تا نماز عید بانتظار فقیر و بدون انتظار او جائز نیست تأخیروهرگاه عزل نکرده تأخیرافتاد از زوال روز عید بدهد لیکن بقصد قربت مطلقه اما مقام پنجم بکه باید بدهد باید گیرنده دارای چهار شرط باشد **اول** اسلام **دوم** ایمان **سوم** فقر **چهارم** عام بودن هرگاه دهنده فطره عامی باشد پس فطره بکافر نمیرسد چنانچه فقیر باشد و بغنی هم نمیرسد ومعنی غنی را پیش ذکر کردیم پس هرگاه کسی مؤنه سال خود را ندارد و کسبیکه مداخل آن وفا بمخارج او نماید فطره میتواند بگیرد و عدالت درمستحق فطره شرط نیست واولی اختیار اهل علم است از جناب امیرع مروی است که صدقه برپنج قسم‌است **اول** یکی بده و این صدقه بمؤمن صحیح‌البدن فقیر است **دوم** یکی بهفتاد این صدقه بمؤمن فقیر اصیل الاعضاء است **سوم** یکی بهفتصد واین صدقه بفقیر ارحام است **چهارم** یکی بهفتاد هزار و این بوالدین است **پنجم** یکی بصد هزار و آن بمؤمن فقیر طالب علم است و از این معنی تعجب منما زیرا که والدین سه اند

اول والدین حقیقی وآن محمد و آل محمد ص میباشند چه همه‌اجزاء عالم از اشعه نورایشان مخلوقند و ایشانند اصل جمیع مخلوقات و از این جهت که ایشان والدین حقیقی هستند طاعت ایشان برجمیع مخلوقات واجباست

و چنانچه دعا بوالدین میباید کرد همچنین دعا بایشان هم باید نمود ودعا بایشان صلوات فرستادن است برایشان چنانچه ازعقوق والدین ظاهری احتراز باید نمود همچنین ازعقوق ایشان بطریق اولی باید احتراز نمود بالجمله حال مجال بسط مقام در این مقال نیست در مجالس سابقه شمهٔ از این مطلب ذکر شد علی ای حال شبهه در والدین حقیقی بودن ایشان نیست **دوم** والدین روحانی و آن علمااند که تربیت روح را مینمایند و بواسطه تربیت ایشان وعمل کردن بفرمایشات ایشان اروح ترقیات بانیه مینمایند و عروج بدرجات عالیه مینمایند که عروج بعبادت است وآن فرع معرفت است ومعرفت از علما حاصل میشود وخود ملاحظه نما همین فطره چقدر مسائل دارد وبسیاری در آن محل اشکال و خلافست تا علماء نباشند تو از کجا عارف باحکام آن میشوی وهرگاه احکام او را ندانی بما هست که بنحوی میدهی که مال تو از دست رفته و ذمه تو هم بری نشده و همچنین سایر عبادات را از این جهت است که قدر علماء هرگاه عمل بعلم خود نمایند درنزد خداوند بسیار است حتی اینکه روز جزاء مأذون میشود در شفاعت دیگران وساعتی خدمت علما کردن بهتر است از هفت هزار ساعت عبادت خدا کردن **سوم** والدین جسمانی که والدین ظاهری میباشند بقدریکه روح از جسم افضلست بهمان قدر والدین روحانی ازوالدین جسمانی افضلند بلکه والدین جسمانی بوالدین روحانی است پس چنانچه شخص باید اطاعت والدین جسمانی رانماید باید اطاعت والدین روحانی را بنماید وچنانچه باید اطاعت این دووالدین را نماید باید اطاعت والدین حقیقی را نماید و مخفی نماند که علاوه اینکه محمد وآل محمد صلوات الله علیهم اجمعین والدین حقیقی اند والدین روحانی هم هستند زیرا که آنچه علم است از علماء و غیر هم همه مأخوذ است ازعلوم ایشان پس ایشانند اصل هرچیز که رجوع هرچیزی بایشانست جعلنی الله فداهم وحشرنی فی زمرة محبیهم بحقهم آمین پس ای عزیز هرگاه والدین جسمانی وصیتی نماید باید فرزند درمقام عمل بوصیت ایشان باشد پس هرگاه والدین حقیقی وصیتی کرده باشد بطریق اولی باید درمقام عمل بوصیت بر آید خصوص هرگاه اجری بر آن مقرر شده باشد خصوص هرگاه تاکید بسیار در آن وصیت کرده باشد حال خود انصاف بدهید که آیا والدین حقیقی که جناب رسول (ص) بوده باشد چقدر وصیت نموده در باره دوالقربی خود بامتان خود اینکه مودت و دوستی ایشان را مزد رسالت مقرر داشت ودر مقام اظهار فضل ایشان فرموده خداوند خلق کرد انبیاء را ازدرخت های مختلفه و خلق فرموده من وعلی را از یکدرخت که من ریشه آن درختم و علی فرع است وحسنین (ع) میوه های او وشیعیان ما برگهای او وآن کسی که تمسک نماید بشاخهٔ

از این درخت نجات یابد و کسیکه اعراض نماید هلاک شده است هرگاه بنده عبادت خدا کند هزارسال پس از آن هزارسال تا اینکه مثل مشک پوسیده شود و ملاقات خدا بکند بیمحبت اهل بیت خدا او را بسرو در آتش جهنم اندازد یا رسول الله بعوض محبت شاخهارا شکستند میوه ها را پامال نمودند برگهارا ریختند چون دوزخیداست قلیلی اشاره بمصائب خمسه آل عبا میشود که منتهی بمصائب ایشان شویم و ایشان را شفیع درگاه اله نمائیم شاید ببرکت ایشان رحمت الهی فرو گیرد ما تهیدستان را بعد از اینکه با خود رسول کردند آنچه کردند از شکستن پیشانی نورانی وشکافتن لبهای آنجناب مجروح کردن بازوهای آنجناب تا این که بزهر شهید شد آنجناب را یک دختر باقی بود پهلوهای اورا شکستند و محسن اورا سقط کردند تازیانه بر بازوی او زدند بنحوی که ضعف کرده درخانه افتاد باحالت افسرده ودلشکسته و جناب امیر علیه السلام را ریسمان بر گردن کردند و او را بآن حالت بلکه با بازوی بسته بمسجد بردند و اورا خانه نشین کردند تادرمحراب عبادت فرق مبارک را شکافتند وفرزند دلبندش حسن را مصلی از زیر پایش کشیدند رداء از دوش مبارک برداشتند و بر سرش ریختند تا اینکه خنجر بر ران مبارک زدند سرعصای زهردار بر پایش فرو بردند وچندین دفعه اورا مسموم کردند تا اینکه پارههای جگرش برروی طشت ریخته شد و فرزند عزیزش جناب ابیعبدالله (ع) را کشتند بنحوی که در حدیث است که کشتند ابیعبدالله (ع) بکشتنی که جناب رسول (ص) نهی فرموده که جانوران را آن نحو بقتل برسانند ای والله جانوران را تشنه نمیکشند جانوران را ازقفا سر نمیبرند جانوران را پیش از کشتن بدنشان را ازرخم شمشیر ونیزه و تیر و سنگ وعصا پاره پاره نمیکنند و جانوران را پایمال سم اسبان نمیکنند جانوران را برهنه وروی خاک در آفتاب نمیاندازند جانوران را فرزند پیش روی آنها نمی کشند جانوران را بعد از کشتن اعضاء اورا پاره پاره نمیکنند خود انصاف بده که هریک از اینها نسبت بجناب ابی عبدالله واقع شد یا نه ازهمه بالاتر اسیر کردن عیالست و ایشانرا در شهرها گردانیدن و در مجلس نامحرمان حاضر کردن

مجلس سی ونهم و سوم ازچهار مجلس

قال الله تبارك و تعالی ان عدة الشهور عندالله اثنی عشر شهر افی کتاب الله الی منها اربعة حرم ترجمه ظاهر آیه شریفه **والله یعلم** اینست که بدرستیکه شماره ماهها دوازده است در کتابخدا

بعضی از آنها چهار ماه محترم است که حرام است در آنها قتال و آن چهار ماه رجب و ذیقعده و ذیحجه و محرم است و از این آیه شریفه چنین مستفاد میشود که این چهار ماه اشرفند از ماههای دیگر و این منافات ندارد با اینکه ماه رمضان از اینها اشرف باشد و از جهت دیگر زیرا که جهت مختلف است این چهار ماه از جهت ماه حرام بودن اشرفند و این ماه از جهات دیگر افضل است.

و از مطاوی اخبار چنان مستفاد میشود که چهار ماه مجموع من حیث المجموع افضلند از ماههای دیگر ماه رجب و شعبان و ماه رمضان و ماه ذیحجه ماه رجب تولد جناب امیر است و بعثت جناب رسول است در آن و جهت فضل ماه شعبان تولد جناب ابیعبدالله ع و جناب امام دوازدهم در آن جهة شرافت ماه رمضان بودن لیلة القدر است در آن و جهت شرافت ماه ذیحجه بودن ایام شریفه است در آن و از آنجمله است عید غدیر و جهات دیگر هم هست که مقام مقتضی ذکر آنها نیست زیرا که مقصود بیان مطلب دیگر است و آن مطلب اینست که همینکه ماهی بواسطه روزی یا شبی شرافت پیدا کرد البته آنماه را باید محترم داشت بغفلت نگذرانید خاصه آن روز و شب را که اصل است چنانچه قبیله بزرگی محترم شدند البته آن بزرگ بطریق اولی محترم است مثلا سادات بواسطه انتساب بجناب سید انبیاء محترمند البته خود جناب رسول بطریق اولی محترم است و این مطلب محسوس و احتیاج بزیادتی بیان ندارد دانستی عمده شرافت ماه شعبان بواسطه نیمه آن است پس البته شب نیمه محترم است و باید اورا بغفلت نگذرانند چه اینشب در نزد خلاق عالم اینقدر محترم است که تمام ماه بواسطه آن مکرم شده است پس چگونه مؤمن راضی میشود که این شب باین شرافت را از دست بدهد و چون هر چیز فرع معرفت است **لهذا** باید عمده سعی در تحصیل معرفت لیله مبارکه نمود و بعد از آن همان معرفت مقتضی شوق و سبب عمده میشود بر این که مؤمن اورا از دست ندهد و تفصیل کلام در بیان این مطلب مقتضی دو مقام است **مقام اول** در اینست که سبب فضیلت اینشب چیست **مقام دوم** در اینست که در اینشب چه باید کرد **اما مقام اول** پس آنچه از اخبار مستفاد میشود اینست که سبب فضل آن ولادت با سعادت امام دوازدهم عجل الله فرجه است و چون سبب نجات ولایت محمد و آل محمد است و در شب قدر تقدیر آن معنی شده و بدانواسطه شرافت پیدا کرده و چون شرافت در او حاصل شد قرآن در آن نازل شد چون نزول آن در وقت شریف باشد و در روز عید غدیر بروز آن شد اجمالا در این دنیا و باینواسطه مزیت بر جمیع ایام پیدا کرد که روزی از آن

اشرف نیست و در اینشب بروز آن بروجه تفصیل و کمال شد و ولادت با سعادت جناب خاتم الائمه در آن است و باینواسطه شرافت پیدا کرده است و بعد از شب قدر از همه شبها افضلست و بیان دیگر شب قدر بدو تقدیر ولایت است و در اینشب امام ولایت شده است و از اینجهت است که شب قدر اهلبیت است و اینشب را خداوند بایشان عنایت فرموده است بعوض شب قدر که بجناب رسول ص مرحمت داشته و اینها کل بواسطه اینست که ظاهر شود قدرت عترت طاهره که خداوند شب قدر را بواسطه ایشان آنقدر شرافت داده است و در اینشب خداوند قسم یاد کرده است که سائل را از در گاه خود محروم برنگرداند و بیامرزد از بندگان خود بعدد موهای چهار پایان و پشمهای آنها و بواسطهٔ ایشان شرافت حاصل کرده است ـ سائلی بگوید واضحست که این آمرزش برای اهل عصیان از مؤمنین است زیرا که غیر ایشان قابل نیستند و شبههٔ نیست که در همه سال اینشب هست و علاوه اوقات شریفهٔ دیگر هست که حقتعالی میآمرزد در آن گناهان را مثل شبهای جمعه و روزهای آن که در هر ساعتی ششصد هزار گناهکار آمرزیده میشوند و مانند شبهای ماه مبارک رمضان و روزهای او و شبهای قدر و شب عید فطر و شب و روز عید غدیر و غیر اینها و شبههٔ نیستکه اگر این اوقات نبود و فرضا یک شب نیمه هم بیش نبود باز هم گنهکاران از اهل ایمان از گذشتگان و موجوده آن معلوم نیست که بعدد موهای چهار پایان و پشم های آنها باشند زیرا تصور کن ببین گوسفند چقدر و اسبها و گاوها و شترها و قاطرها و حیوانات صحراها و غیره چقدر است و عدد مو و پشم هر یک چقدر پس البته عدد آن زیاده است از تمام گناهکاران **پس معنی حدیث چیست** جواب گوئیم بامراد اینست که رحمت الهی در اینشب آنقدر عموم دارد که هرگاه اینقدر گنهکار میبود آمرزیده میشد پس اگر نباشد بوسعت رحمت ضرری وارد نمیآید **یا میگوئیم** شاید عوالم دیگر باشد که در آنها گنهکاران نیز باشند که عدد آنها باینقدر میشود.

مجملا اینقدر شرافت وسعت رحمت و رد نکردن هیچ سائلی بسیار بزرگست **حال** شخص باهوش بر میبرد باینکه آل محمد ص چقدر محترمند که این اوقات اینهمه شرافت پیدا کرده‌اند بواسطهٔ فی الجمله تعلق بایشان

اگر گوئی جهة اختصاص شب ولادت این بزرگوار باین شرافتها چیست بخلاف شب ولادت سایر ائمه ع که بخصوص این شرافت مقرر شده؟

جواب از دو جهة یکی بواسطهٔ اینکه در **حدیث است** ذکر حلقه درب بهشت در وقت کوبیدن آن **یا علی** است یعنی داخل بهشت نمیتوان شد مگر بمحبت آنجناب

ایضاً در احادیث بسیار وارد شده است که امر شده بمحبت و مودت با آل محمد ص و اینکه حب ایشان ایمان است و بدون ولایت ایشان نجات ممکن نیست وحال آنکه خدا ورسول از آنها افضلند و سبب آن اینست که محبت آنها لازم دارد محبت خدا ورسولرا و ولایت آنها لازم دارد توحید و نبوترا واعتصام بآنها منفك نیست از اعتصام بخدا ورسول وچون این بزرگوار خاتم الاوصیاء والائمه است اعتقاد بامامت آنجناب لازم دارد اعتقاد بامامت سائرین را و ولایت آنجناب لازم دارد ولایت سائرینرا **پس** فی الحقیقة باظهار فضل آنجناب اظهار فضل سایرین شده است و باظهار مقام آنبزرگوار اظهار مقام ایشان شده است لهذا بخصوص شرافت در شب ولادت آنجناب مقرر شده است که بدان واسطه شرافت آن حضرت واضح شود و بوضوح شرافت او شرافت سائرین معلوم میشود وباعتقاد بامامت آنجناب امامت سابقین هم حاصل میشود **واین مطلب** با فی الجمله تاملی واضح میشود.

وجه دیگر اینست که اگرچه حضرات ائمه ع هر یك از عترت و تالی کتاب الله اند ولی مبین مقام ایشان و مظهر فضائل آنها و مفصل احکام و ابراز کننده علوم ایشان کلا این بزرگوار و مظهر کمالات باطنیهٔ آنهاست ودر او ظاهر میشود شرافات کاتیه درحضرات که هریك دارا هستند جمیع فضائل و شرافات بر اولی بواسطه موانع وحکم بسیار ظاهر نشد وحکمت الهی اقتضاء نموده که ظهور آنها در این بزرگوار بشود

پس فی الحقیقه بولادت آنحضرت همه متولد شده‌اند و امر همه در اینشب کاملاً رائج شده و فضائل همه در اینشب ظهور او حاصل شده است انتقام از ظلم کنندهٔ بر ائمه سابقین این بزرگوار میکند بخلاف شبهای ولادت پیشینیان که اگرچه متولد شده اند در آن شبها ولی آمدند ورفتند وآثار کاملهٔ وجود ایشان ومعرفت درحق آنها حاصل نشده **ولی اینجناب** چنین نیست وآمده است با اظهار جمیع آثار کامله دروقت خود وشناسایش مقامات خود و امداد ظاهریش بمردم در اوان خود **پس** خوب بخواهی بفهمی شب ظهور بروز امامت با آثار خود وشب طلوع شمس ولایت با اشراقات خود و صبح طلوع فجر صادق با فوائد آن امشبست لهذا این شرافت در این شب مقرر شد.

به بیان واضحتر و مختصر شرافت اینشب برای طلوع امامتست با آثار خود وچون این مرحله خاصهٔ این بزرگوار است و در مابقی چنین نبوده بواسطهٔ موانع وحکم منظورهٔ الهیه لهذا این شرافت در شب ولادت او مقرر شد.

پس فی الحقیقة عید بزرگیست که در آن متولد شده کسی که از او ظاهر میشود آثار امامت و آفتاب ولایت و میتابد بر اطراف عالم و مقامات باطنیهٔ کلیهٔ امامت و ولایت که درهریك موجود بود ظاهر میشود اما شبهای دیگر ولادت حضرات ائمه ع چنین نبود.

دراینجا مطلب پنهانی دارم اما خوف از اظهار آن دارم لهذا میگذرم ولی امیدوارم که باطناً حق باشد **عند الله بمنه وجوده**

ازآنچه این فقیر خاکسار بیان کردم در فضل این شب واضح شد که نامیدن اورا بشب برات بیراه نیست اگرچه شب برات اموو شب قدر است **چنانچه در بعضی از احادیث هم مسموع است که** راوی عرض کرد مردم میگویند شب برات شب نیمهٔ شعبانست؛ فرمود دروغ گفته‌اند شب برات شب قدر است ــ **ولی از پارهٔ از اعمال** واردهٔ در آن چنانچه خواهید فهمید انشاء استشمام میشود که این شب را هم مدخلیتی در تقدیر هست و مقتضای بیان حقیر از مشارکت این لیلهٔ شریفه با لیلة القدر در فضائل چنان مینماید که این شب را هم مشارکتی درتقدیر هست وعلی ایحال شاید تقدیر اجمالی در این شب باشد وتفصیلی درشب قدر یا بعضی دراین شب و بعضی درآن شب یا نزول درلوحی دراینشب و نزول درلوح دیگر در شب دیگر والله اعلم وشاید وجه نامیدن او بشب برات آزادی که اهل ایمان دراین شب است چنانچه مقتضی حدیث سابقست که با تعدد گناه آمرزیده وشبهٔ نیست که اگرهمه اهل ایمان آمرزیده شوند بآن عدد نمیرسد و شنیدم از بعضی ذکر کرده‌اند نامیدن این سه شب را بشب برات بجهة آنستکه در سیزدهم ماه شعبان جبرئیل برات آزادی ثلث امت را آورده و جناب رسول قبول نفرموده وشب چهاردهم برات آزادی دو ثلث را آورد باز قبول نفرمود شب نیمه برات آزادی کل را آورد.

مجملا از بیان حقیر واضح شد مرتبت این شب که معلوم شد اینشب شب قدراست یا تالی اوست درفضیلت وچون از بیانات ائمهٔ سابقین مشهود شده بود ازخلفاء جور واتباع آنها انتقام میکند و اظهار حق را میکند و باطل واهل آنرا تمام میکند و حق و اهل آنرا اظهار میکند تحمل نمیشود آنچه پیشینیان شده‌اند و بقدری که متعالی بایشان داره استدفع دشمنان میفرمایند لهذا مثل فرعون و نمرود در مقام اطفاء نور آنجناب بودند در طفولیت ولهذا خدا حمل اورا مثل ابراهیم و موسی مخفی داشت که اطلاع برآن پیدا نکنند که درمقام هلاکت آنجناب برآیند.

چنانچه ازحلیمه خاتون مروی است که روزی بمجلس شریف امام

حسن عسکری ع رفتم و زمانی از کلمات شریفه آن بزرگوار مستفیض شدم
و بعد از آن خواستم بروم فرمود ای عمه امشب نزد ما باش خلف آل
محمد متولد میشود و آنشب نصف شعبان بود گفتم یا بن رسول الله از کدام
زوجات فرمود از نرجس گفتم علامت حمل بر وی ظاهر نیست فرمود ای عمه
مثل او مثل ام موسی کلیم است که اثر حمل براو ظاهر نشود تا وقت ولادت
پس آنشب بامر آنجناب در آن خانه بیتوته کردم و قریب بنصف شب
برخاستم و وضوء ساختم مشغول نماز شب شدم وچون از نماز شب فارغ شدم
چنان گمان بردم که صبح نزدیک شده باخود گفتم صبح عنقریب طالع میشود
و آن بدر منیر طالع نشد ناگاه صدای ابومحمد را شنیدم که گفت تعجیل
مکن وساعتی صبر کن من ازخیال خود منفعل شدم و از اطاق که شب در آنجا
بودم بیرون آمدم و متوجه آن اطاق که نرجس در آنجا بودشدم چون بدر
اطاق رسیدم نرجس استقبال من کرد نزدیک من آمد و در آن وقت رعشه
بر بدن نرجس افتاده ومضطرب بود آنرا در بر گرفتم و بسینه خود ملصق
کردم بدرون خانه اش بردم و قل هوالله و انا انزلنا و آیة الکرسی براو
خواندم ناگاه شنیدم که آن طفل در رحم درخواندن با من موافقت میکرد
چون نرجس برزمین نشست دیدم که خانه روشن شد آن هلال اوج سعادت
از افق رحم نرجس طالع شد و بجانب قبله متولد گردید ودر آنحال روی
مبارك برزمین نهاد وحضرت واجب الوجود را سجده کرد پس آن بزرگوار
را برداشتم و در بر گرفتم در حالیکه پاك و پاکیزه بود و در آن حین
آواز ابا محمد را شنیدم که میگفت ای عمه قرة العین مرا بیاور پس آن
غنچه گلشن سعادت را بنزد والد ماجدش بردم و آن حضرت او را از من
گرفته بر ران راست خود نشانید و زبان معجز بیان خودرا در دهان او
نهاد و آن خلف ساقی زبان ابا محمد را میمکید و اذان در گوش او گفت
دست بسرش فرود آورد و بزانوی خودش نشانید و گفت انطق یا بنی باذن
الله یعنی ای پسر من سخن گوی بفرمان حقتعالی پس حضرت صاحب الامر تکلم
نمود و گفت **اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و نرید ان نمن علی الذین
استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن
لهم فی الارض و نری فرعون و هامان وجنود هما منهم ما کانوا
یحذرون** بعد از آن گفت **صلی الله علی محمد المصطفی و علی
المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن المجتبی و الحسین الشهید
بکربلا وعلی بن الحسین ومحمد بن علی وجعفر بن محمد وموسی
بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و
الحسن بن علی ابی**

حکیمه گوید که در آنوقت که خلف آل رسول تولد نمود مرغان
سبز دیدم که براطراف خانه طیران میکردند حضرت امام حسن عسکری (ع)
نظر بیکی از مرغان نمود و آن را نزدیک خود طلبید و گفت این فرزند
ارجمند مرا محافظت نما تا آن وقت که حق تعالی رخصت دهد آنرا ظاهر
ساز پس این آیه کریمه را تلاوت فرمود **ان الله بالغ امره قد جعل
الله لکل شیئی قدرا** گفتم یارسول الله عجب مرغان خوشرنگ و طایران
خوش آهنگند فرمود این مرغان سبز را که میبینی ملك رحمتند و آنمرغیکه
بآن سفارش فرزند دلبندم را نمودم جبرئیل است بعد از آن ابومحمد فرمود
ای عمه اینفرزند را بنزد مادرش برسان **کی تقر عینها و لا تحزن و لتعلم
ان وعدالله حق و لکن اکثر الناس لایعلمون** پس بامر آنحضرت آن نور
حدیقه نبوت وجلالت را بمادرش رسانیدم و حلیمه خاتون گفت که در آنوقت
که متولد شد بدن اطهرش از آلودگی خون ودنس پاك بودختنه کرده بود
تولد نمود و بر بازوی راستش نوشته بود **جاءالحق وزهق الباطل ان الباطل
کان زهوقا** مقصود از ذکر اینحدیث بیان فضیلتی از فضایل آن بزرگوار بود
وبیان مخفی بودن آنجناب حتی حمل آنجناب معلوم نبود بجهت حفظ آن
بزرگوار مخفی نماند که در ولادت هریك از ائمه طاهرین عجایب بسیار
بظهور میرسد که در کتب مناقب مذکور است **چنانچه** عجایب ولادت
جناب ابیعبدالله الحسین (ع) مشهور است از آمدن جبرئیل با بسیاری از
ملائکه به تهنیت جناب رسولخدا **همچنین** نجات یافتن فطرس و درداییل
وصلصائیل ببرکت آن بزرگوار و همچنین آمدن لعیاء حوریه بقابلگی
آن جناب با چندین هزار حوریه و اما وقتیکه لعیاء حوریه وارد شد در
حجره آن مظلومه فرشی نبود که زیر پای لعیاء بیندازند زیراکه در خانه
جناب امیر (ع) فرشی نبود جز یکپوست که شبها بافاطمه برروی او میخوابیدند
و بالش ایشان از پوست بود که در آن لیف خرما کرده بودند و روز
بر پشت آن پوست شتر ایشان علف میخوردند همینکه لعیاء وارد شد گویا
آنمظلومه خجل شد نزد او بجهت نبودن فرش خطاب شد بجبرئیل که ببر
یکی از فرشهای بهشتی را از برای فاطمه و بینداز از برای لعیاء که حبیبه
ما خجلت نکشد جبرئیل آورد و لعیاء بر روی او قرار گرفت و مشغول
قابلگی جناب ابیعبدالله شد همینکه نور جمال آن بزرگوار از افق رحم
فاطمه طاهره ظاهر شد لعیاء نگذارد که آنجناب بر روی زمین بیاید و
آن جناب را گرفت درآغوش خود **قلب شیعه** شکافته میشود که در اینجا
لعیاء میآید نمیگذارد که بدن صحیح ابیعبدالله برروی زمین بیاید **اما عصر**

من چیزی صدقه کن چون صبح شد بجستجوی مادر او رفتم و کیفیت حال را بمادر گفتم سلام او را بوی رسانیدم مادرش گریست و کیسه زری نزد من حاضر ساخت و گفت بنیت فرزندم اینها را صدقه کن چنان کردم شب دیگر اورا خوشحال دیدم آن جوان گفت مادرم را بگو رحم کردی خدا بر تو رحم کند مرا از عذاب نجات دادی خدا ترا از عذاب نجات دهد مجملا البته اموات را هروقت باشد بخیراتی هرچه وهرقدر باشد یاد کن ازبرای شما وایشان هردو نافع است ولی بنحوی که عرض کردم یك کار درست اگرچه او را از برای چند نفر هدیه نمائی و اگر بزیارت قبور میروی که از ائمه طاهرین ع رسیده در وقت ورود سلام کن بطریقه که از ایشان رسیده ازجناب امیرالمؤمنین ع مرویستکه چون داخل قبرستان شوی واین سلام را بنمائی حق تعالی ثواب عبادت پنجاه سال بتو بدهد و گناه پنجاه سال ازتو و پدر ومادرتو محو کند.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم السلام علی اهل لااله الاالله من اهل لااله الاالله یا اهل لااله الاالله بحق لااله الاالله کیف وجدتم قول لا اله الله من لااله الاالله یا لااله الاالله بحق لااله الله الله اغفر لمن قال لا اله الا الله و احشرنا فی زمرة من قال لااله الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله

و از جناب امام حسین ع مرویست که هر کس در قبرستان این دعا را بخواند حقتعالی بعدد همه خلایق از زمان آدم ع تا قیام قیامت حسنات برای او بنویسد «اللهم رب الارواح الفانیة والاجساد البالیة و العظام النخرة التی خرجت من‌الدنیا و هی بك مؤمنة ادخل علیهم روحاً منك وسلاماً منی» وازجناب رسول ص مرویست که هرکاه عبور کند برقبرستان مسلمین بگوید «لااله‌الاالله وحده‌لاشریك له له‌الملك وله الحمد وهوعلی کل‌شیئی قدیر» روشن فرماید خداوند کل آن قبور را و بیامرزد گوینده این کلمه را و بنویسد از برای او هزارهزار حسنه و بلند کند از برای او دربهشت هزار هزار درجه و محو فرماید ازاو هزار هزار سیئه وچون سلام کردی و این دعا را خواندی بخوان البته یازده مرتبه سوره قل هوالله وثواب اوراهدیه نما از برای اموات کل مؤمنین و مؤمنات بعدد ایشان از برای تو حسنه نوشته میشود و بخوان یازده مرتبهٔ دیگر و هدیه نما از برای اموات خصوص آن قبرستان که در آن وارد شده بعدد هر کس که در آن دفن شده حسنه نوشته شود و اگر بخوانی سورهٔ «یس» را چهل روز عذاب از اهل آن قبرستان تخفیف میشاید و ایضاً روایت شده که هر که «آیة‌الکرسی» بخواند و ثوابش را هدیه اهل قبور کند حقتعالی بعددهر

حرفی ملکی خلق کند و تسبیح گوید تا روز قیامت و چون بر سرقبری بخصوص بخواهی فاتحه بخوانی بخوان یك‌حمد و یك قل‌هوالله ثواب دو ختم قرآن دارد و دراحادیث متعدده وارد شده خواندن هفت‌سوره«انا انزلناه» که اگرچنین کند خداوند اورا و صاحب قبر را هر دو بیامرزد و او را از ترس بزرك روزقیامت ایمن فرماید و حقیر مشاور زیارت اموات را خصوص والدین خودرا خصوص درروز جمعه که هرکس زیارت کند قبر والدین یایکی از ایشانرا درروز جمعه نوشته شود ازبرای او ثواب‌یکحج مقبول و مبادا که بگذری ازقبرستان بدون سلام ودعا

ودرحدیث ازجناب رسول ص مرویست که فرمود یا علی چند چیز از جهالت است

اول ترك دعای والدین خود و هرروزه نخواندن **دوم** بی دعا و سلام از اهل قبور گذشتن **سوم** در مسجد دور کعت نماز نکردن و بیرون رفتن **چهارم** ازعالم همسایه تعلیم دین نگرفتن **پنجم** جوانی بغفلت ضایع نمودن **ششم** حرمت پیران نداشتن **هفتم** اجابت دعوت حلالسرا نکردن **هشتم** سیر خوردن با همسایهٔ گرسنه **نهم** پیش از نماز جمعه از شهر بیرون رفتن

و دراحادیث معتبره وارد شده که هر کس دسترسی بزیارت ما ندارد پس زیارت نماید صالحین شیعیان مارا **و از این احادیث** چنین مستفاد میشود که زیارت صالحین شیعیان ایشان زیارت ایشانست و باید همچنین باشد زیرا که شیعه ازاشعه انوار ایشان خلق شده است و زیارت شفاع چیزی زیارت صاحب شعاع است علاوه براین بسا هست که این بیچاره ها درمانده و گرفتارند وبسا هست که بفاتحه خواندن مؤمنین از برای ایشان و دعاء درحق ایشان آمرزیده میشوند خصوص در امثال این ایام لیالی جمعه که ابواب رحمت الهی گشوده است چنانچه رحمت‌الهی دراین اوقات زود شامل احوال اموات هم میشود علاوه بر اینها همین که تو یاد میکنی بعد ازتوهم باقیماندگان تو یاد میکنند این سفری استکه همه در پیش داریم و باید لامحاله طی نمائیم حال تو احسان کن درحق گذشتگان تا احسان کنند درحق تو آیندگان **چنانچه** جناب رسول ص در آخر عمر خود مأمور شدند که در قبرستان بقیع روند و ازبرای اهل آنمقبره استغفار کنند **پس** حضرت دست امیرالمؤمنین (ع) را گرفت وبا بعضی از خواص صحابه بقبرستان بقیع رفتند و زمان طولی در آنجا مکث نموده از برای اهل مقبره دعاء و استغفار نمودند **راوی گوید** حضرت اینقدر استغفار و طلب آمرزش از برای اهل آن مقبره کردند که

من آرزو کردم که کاشکی از اهل آن‌قبره بودم، اه چقدر پیغمبر مهربانی بود! از ام سلمه مرویست که در شدت مرض حضرت در همان روزی که نتوانستند تشریف ببرند من در گوشه ایستاده بودم و آنحضرت آواز با پروردگار در مناجات بوده واهسته آهسته سخنان چند بپروردگار عرض میکرد چون گوش فرا داشتم شنیدم که میگوید الهی امت مرا از آتش دوزخ نجات ده و حساب قیامت را برایشان سهل و آسان کن پس مناسب است که بعد از اینکه این بزرگوار در حق امت مهربانست ما امت روسیاه هم در این وقت ملتجی باین بزرگوار شویم و دست بدامان او افکنیم واشک در مصیبت آنجناب جاری نمائیم و آنجناب را شفیع خود سازیم شاید در این وقت رحمت شامل حال ما شود فکر کن چقدر صدمات بآنجناب رسید و همه را من باب رأفت و مرحمت متحمل شد در اواخر ارتحال خود با وجود شدت الم عمامه بسته و تکیه بر دوش جناب امیر ع و فضل بن عباس نموده بتکلف بمسجد آمد و بپله اول منبر نشست مردم جمع شدند خطبه مشتمل بر حمد الهی بخواند پس گفت ای یاران من بیم از میان شما بیرون رفته ام وچون از شما جدا شوم فراموش نکنید و پس از من جدا مشوید و رعایت و احترام اهل مرا بجا آورید و از گفته ایشان تخلف ننمائید و هریك از مهاجر و انصار را در حق یکدیگر سفارش فرموده پس فرمود ایها الناس من چگونه پیغمبری بودم برای شما در راه خدا جهاد کردم و دندان مرا شکستند و رخسارهٔ مرا خون آلود نمودند و رنج و بلا کشیدم و از سفها و جاهلان قوم مشقتهای عظیم کشیدم و بر گرسنگی صبر نمودم و فقراء امت را بر خود و اهلبیت خود ترجیح دادم همگی بیکدفعه گفتند «نعم الرسول انت» نیکو پیغمبری بودی و در راه خدا صبر نمودی وجهاد کردی ومارا بخدا هدایت نمودی و از بدیها بازداشتی «فجزاك الله عنا خیراً» خداوند ترا جزای خیر دهد یا رسول‌الله ما هم عرض میکنیم بحق ذات اقدس زیاده خوب رسولی بودی شکنبه شتر بر سرت ریختند خار بر سر راهت ریختند صبر کردی پیشانی مبارکت را مجروح کردند خون بر محاسن مبارکت جاری شد نفرین نکردی و از همه این صدمات گذشته چه زخمهای زبانی که بر قلب مبارکت زدند متحمل شدی تا اینکه جهاد کردی حق جهاد و باینها کفایت نکردی راضی شدی بر اولادت صدمات بسیار که گنهکاران از امت نجات یابند شنیدی که جبرائیل خبر داد که چه میکنند در حق اولاد تو با اینکه اگر میخواستی دفع میشد فرمودی امت گنهکارند و صدمه آنها را بر صدمه امت مقدم داشتی راضی شدی در پهلوی دخترت زنند تازیانه بر بازوی او بزنند ریسمان در گردن شوهرش

نمایند آتش بر در خانه اش بزنند زهر بر کام حسن ع بریزند پاره پاره جگرش بروی طشت ریخته شود راضی شدی فرزند دلبندت ابیعبدالله با لب تشنه و شکم گرسنه خود و کسانش در زمین کربلا پاره پاره شوند سر شهدا به نیزه زنند و در شهرها جولان دهند دختران بیکست را باسیری مانند اسراء فرنگ و زنگبار ببرند و در کوچه و بازارها بگردانند در خرابه ها منزل دهند در مجلس نا محرمان با سرهای بی‌چادر حاضرشان کنند طمع بکنیزی ایشان نمایند در پیش رویشان سرهای برادران و جوانان بر سر نیزه باشد فرزند بیمارت غل در گردن دست بسته بر شتر برهنه از کربلا تا شام به اسیری ببرند بی‌دوا بی‌فرش بی‌غذا بی‌سامان بی منزل بی نگهبان یا رسول‌الله چقدر بد امتی بودند که از یکجرعه آب از فرزندان تو مضایقه کردند ـ

از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

ارواحنا لکم الفداء وحشرنا الله معکم فی یوم الجزاء و جمع بیننا فی الدنیا والعقبی آمین یارب العالمین

مجلس چهل و چهارم

از چهار مجلس در کیفیت موعظه در روز عاشورا

«قال الله تبارك وتعالی بسم الله الرحمن الرحیم والفجر ولیال عشر والشفع والوتر»

ترجمهٔ ظاهر آیه شریفه قسم است بفجر که سفیده صبح باشد و شبهای دهگانه که شبهای ذی‌الحجه باشد بنا بر بعضی تفاسیر و شفع که نماز شفع باشد بنماز وتر ظاهر و واضحست که حقتعالی را چه حاجت است بقسم در آنچه میفرماید صادق است ولیکن ظاهراً علت این قسمهائیکه در کتاب مجید پروردگار حمید میفرماید واضح کردن مقام آنها است که در نزد خداوند محبوبست زیرا که واضح و ظاهر که قسم بمحبوب خورده میشود معلوم میشود از این قسمها که فجر و لیالی عشر و شفع و وتر نزد خداوند محبوبست و در تفسیر ظاهر چند چیز گفته شده بعضی در فجر سفیده صبح و وقت صبح و نماز صبح و خصوص اول فجر محرم که ابتدای سال نو یا صبح جمعه و یا صبح اول ذی‌الحجه یا انفجار آبها از چشمه ها و منبعها یا انفجار ناقه صالح از سنگ یا انفجار آب از حجر موسی گفته شده و غیر اینها نیز گفته شد و در شفع و وتر که نماز شفع و وتر یا تمام اشیاء چه هرچه هست یا طاق است یا جفت یا شفع مخلوق چه هرچه هست مخلوقست

جفت است **چنانچه** حقتعالی فرموده «ومن کلشیئی خلقنا زوجین» و وتر خالق یا شفع روز عید قربان و وتر روز عرفه یا شفع صفا و مروه و وتر بیت الحرام یا غیر اینها از معانی دیگر که در کتب تفسیر ذکر شده و لیالی عشر دهه ذی الحجه یا لیالی عشر دهه اول محرم یا لیالی عشر دهه آخر ماه مبارک رمضان یا غیر اینها و اما باطن آن پس تفسیر شده است فجر بجناب ابی عبدالله ع و لیالی عشر بده امام که جناب امام حسن ع و نه امام از ذریه جناب ابی عبدالله ع چون در ظلمت اضلال و ضلالت بنی امیه و بنی عباس بودند شفع بجناب امیر ع و فاطمه ص و وتر بجناب رسول ص وسبب تقدیم جناب ابیعبدالله درقسم در ضمن بیانی که بعون الله و فضله و تأییده عرض میشود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی

بدان ای عزیز سبب تشبیه جناب ابی عبدالله بفجر چند چیز است و سه چیز اکتفاء میشود **اول** اینکه بعد از اینکه جناب رسول ص از دار دنیا رحلت فرمودند و بدار البقاء انتقال نمودند غصب خلافت جناب امیر ع را نمودند و آنجناب را خانه نشین نمودند و آنجناب بسبب عدم معاون چنانچه شب فاطمه را بر دراز گوش سوار نمود و دست حسنین را گرفته در کوچه های مدینه درب خانه های مهاجر و انصار میگردید و میفرمود که چهل نفر از شما با من بیعت نمایید و متفق شوید تا من حق خود را بگیرم وعده می کردند که صبح میآییم چون صبح میشد نمی آمدند جز سلمان و ابی ذر و بعضی دیگر **مجملا** چون تنها شد و معین نداشت واگر شمشیر میکشید بایه همه را بکشد اسلام ازمیان میرفت چارهٔ جز تمکین نبود این بود که تمکین کرد بلکه بظاهر بیعت کرد چون دست بر فشار نشدند و او را باکراه بدان امر نمودند چه مأمور بدفع آنها بجهاد نبود که جهت آن ذکر شده و بجهت اینکه این اسباب امتحان مسلمانان بود که کی مسلم حقیقی است و کی مسلم ظاهری است چون بظاهر همه اهل نماز و روزه و حج و جهاد بودند ولی باطناً بعضی مثل سلمان و بعضی مثل عمر و ابوبکر و عثمان و خالد و ولید و امثال ایشان بودند و اگر اسباب امتحان فراهم نمی آمد همه متوقع بودند بهشت را و اجر مثل اجر سلمان و امثال او را و حال اینکه در باطن قابل نبودند **لهذا** این اسباب فراهم شد که امتحان اینها شود و باطن هر کدام ظاهر شود و هر کدام باقتضای استعداد وقابلیت خود بآنچه مستحقند و مستوجبند برسند واگر جناب امیر ع شمشیر میکشید یا تمکین می کردند یا همه معارض میشدند و کشته میشدند یا میکشتند آنجناب را اگر قسم اول میشد امتحان حاصل نمیشد و باطن آنها ظاهر نمیشد و بر خودشان و بر خلق امر مشتبه میبود واگر قسم دوم میشد

اسلام ازمیان میرفت و اگر قسم سوم میشد ایمان ازمیان میرفت این بود که آنجناب چاره نداشتند جز اینکه بیعت کند این بود که خانه نشین شد و بیعت نمود و چون چنین فرمود ظلمت ضلالت و اضلال آنها عالم را گرفت بعد از آنجناب وصی و خلیفه او جناب امام حسن (ع) اول باو بیعت کردند و بعد از آن بطمع مال دنیا و ریاست بتطمیع لعین بن لعین معویه علیه اللعنه از او برگشتند مصلی از زیر پایش کشیدند ورداء از دوش مبارک او برداشتند تیر بر ران مبارک کش زدند تا ملتجا شد بجهة عدم ناصر و معین و حفظ مؤمنین و خویشان خود وعیال و اخوان با معاویه صلح نمود و معاویه و اتباع آن ملعون کردند آنچه کردند و بکلی حق ازمیان رفت و هرچه بود ضلالت بود و منتهای آن ملاعین بود و حق واهل آن مخذول و منکوب بودند بلکه جرأت اظهار نمیکردند این ملعون قرار داده بود که هر دوستی از دوستان خانواده رسالت را بیابند او را به قتل آورند خانه او را خراب نمایند بلکه هر که را متهم بدوستی آنجناب نمایند باو این معامله نمایند لهذا حق بکلی ازمیان رفته بود و بعد از آن ملعون فرزند ملعون او یزید فسق باطنی را خوب ظاهر کرد و بر ملا شرب خمر و قمار و غیر آن از فسق و فجور مرتکب شد و سلطان زمان هم بود **حال** ببین چه میشود بالجمله حقیقت اصول دین و فروع دین از میان رفته و مردم تابع آن جماعت طاغیه باغیه ضاله شده بودند تا اینکه بعد از جناب امام حسن (ع) که درظاهر امامت با جناب ابی عبدالله (ع) روحی فداه شده این بزرگوار را هم تکلیف نمودند وازاو بیعت خواستند و غرچهرم کردند و اسبابها در مکه و مدینه مهیا کردند برای اینکه یا از این بزرگوار بیعت از برای یزید لعین بگیرند یا آنجناب را بقتل رسانند آنجناب هم اگر بیعت میفرمودند بر مردم امر خوب مشتبه میشد و چنین میشود که حق با بنی امیه است و خلافت باطله برحقست چه جناب امیر (ع) که بیعت نمود چه جناب امام حسن که صلح نمود امر را با معاویه واگذارد جناب امام حسین هم چنین می نمود معلوم است اینها برحقند و ظلمت محیط بر اطراف عالم خوب قوی میشد این بود که تکلیف این بزرگوار بیعت نبود و اگر بیعت نمی کرد و در مدینه مکث میفرمود در آنجا کشته میشد شناعت بنی امیه و قباحت و ظالمیت خوب واضح نمیشد واگر درمکه مکث میفرمود در آنجا کشته میشد هتک حرم و خانه خدا میشد و باز فساد آنها خوب واضح نمیشد پس اهل و عیال و مردان و زنان را برداشت و روانه زمین کربلا شد بعد از این که وارد آن زمین شد بنحوی سلوک با این بزرگوار کردند که بر کل اهل عالم ظاهر شد شقاوت و خباثت وظالمیت بنی امیه وسعادت و حقیقت و مظلومی اولاد رسول زیرا که برفرض اگر آنجناب استحقاق کشته شدن

مرویستکه وقتی حضرت آدم از بهشت بیرون آمد گفت **بسم‌الله الرحمن الرحیم** جبرئیل عرضکرد توقف کن که کلام بزرگی گفتی شاید بواسطه‌او آمرزیده شوی خطاب رسید ای جبرئیل بگذار که برود که اگر حال بیامرزم این یکنفر را آمرزیده‌ام بگذار که برود بزمین واز او نسلی پیدا شود تا نوح که کلا بیامرزم و همچنین در بعضی از روایات وارد شده است که اگر این خلق معصیت نکنند خداوند خلقی را خلق میکند که معصیت بکنند وبیامرزد ایشان را تا غفاریت ظاهر شود **مجملا** از این اخبار بسیار است و عقل و نقل حکم میکند که خداوند جل شأنه در مقام احسان ومغفرت بندگان است وواضحست که آن موکول بسبب است زیرا که هرگاه نباشد آمرزیدن بدون سبب باشد باید جمیع ایشان را بیامرزد زیرا که هرگاه نباشد که بدون سبب بیامرزد ترجیح بعضی را بر بعضی ترجیح بلا مرجح است وآن قبح وآمرزیدن جمیع بندگان خلاف عدل و حکمت است زیراکه انتقام نکشیدن از ظلم با عدل منافی است و هرگاه بنا بر این شد موجب اطمینان بندگان بر مغفرت میشود و آن موجب هرج و مرج و اختلال نظام عالم میشود و هر کس هر کاری که میخواهد می کند مطمئن به آمرزش میشود علاوه ثمره بر قرار دادن معاد مترتب نمی شود پس باید سببی از برای آمرزش باشد در هر کس پیدا شد مغفرت شامل حال او شود و درهر کس پیدا نشد بجزای عمل خود خواهد رسید و واضح و ظاهراست قرار دادن اسباب و تعلیم آن بندگان باخلاق عالم جل شأنه است زیراکه بندگان چه میدانند چه چیز باعث آمرزش است و اسباب مقرره چند چیزاست

اول توبه است و واضح است که حقیقت آن دیر محقق میشود بر فرض تحقق وفای بآن کست **چنانچه** مشاهده مینمائیم از حال خود و از حال دیگران هرگاه بنا باشد که گنهکاران بتوبه آنها آمرزیده شوند آمرزیده نخواهند شد از ایشان الا قلیلی اعمال صالحه که ببرکت آنها گناهان آمرزیده میشود بانکه ثواب آن عمل آمرزش باشد که‌دراخبار رسیده مثل آنکه در آداب اکل وارد شده که در لقمه اول غذا بگوید **بسم‌الله والحمدلله رب‌العالمین** آن لقمه ازگلوی اوپائین نمیرودمگر آنکه خداوند او را بیامرزد و درآداب آب خوردن احادیث متعدده وارد شده استکه بسا هست که آب میخورد و بواسطه آن مستحق بهشت میشود عرضکردند که چگونه میشود فرمود آب را بسه نفس میخورد و در اول هرنفس بسم‌الله میگوید و در آخر آن الحمدلله میگوید و دروقت خواب وارد شده است که هر کس در وقت خواب سه مرتبه بگوید **استغفرالله**

الذی لااله الاهو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذوالجلال والاکرام واتوب الیه خداوند اورا بیامرزد اگرچه گناهان او بعدد ریگهای بیابان وستاره‌های آسمان باشد و این استغفار باندك اختلافی بعد از هر نماز سه دفعه بهمین توابست ووارد شده که هرکسکه بعد ازنماز فریضه بخواند سوره قل‌هوالله احدرا خداوند جمع فرماید برای او خیر دنیا و آخرت را وبیامرزد اورا ووالدین اورا و در ثواب تسبیح فاطمه زهرا وارد شده کههر کس بعد ازنماز پیش ازآنکه زانو های خود را حرکت دهد این تسبیحرا بگوید وبعد ازفارغ‌شدن یکمرتبه بگوید لااله الاالله استغفرالله خداوندااورا بیامرزد وهمچنین وارد شده که هرگاه دومؤمن با یکدیگر مصافحه کنند و درحالیکه دست خود را در دست یکدیگر میکنند صلوات فرستند گناه ازهر دو میریزد.

چنانچه برك از درخت میریزد و همچنین در ثواب تشیع وارد شده و اول هدیهٔ که خداوند بمؤمن میدهد آنستکه مشیعین اورا میآمرزد و ازاین‌قبیل اخبار در مثوبات اعمال بسیار است **چنانچه**درثواب بسیاری از اعمال وارد شده تخفیف گناهان بواسطه آن مثل رفتن بنماز جماعت **ودرحدیث** واردشده که بهرقدمی هفتادهزار حسنه نوشته میشود وهفتاد هزار سیئه محو میشود و هفتاد هزار درجه از برای او در بهشت بلندگردد وبعد از مردن او هفتادهزارملك بتشییع جنازه او حاضر شوند و اورا مشایعت نمایند و در قبر انیس او باشند و در قیامت با او باشند تا داخل بهشت شود ودرتعقیب نماز صبح وارد شده که هرکس بعد از نماز صبح هفتادمرتبه استغفرالله بگوید هفتاد هزار گناه از او آمرزیده شود و در آداب غذا خوردن واردشده که هرگاه بعد از فراغ از غذا این حمدرا بگوید کفاره شصت سال گناه او باشد **الحمدلله رزقنیه بلاحول منی ولاقوة** ودر آداب آب خوردن وارد شده که هرکس بعد از آب خوردن لعنت کند بر قاتلین ابیعبدالله الحسین صد هزار حسنه در نامه عمل او نوشته شود صد هزار سیئه محو شود و صد هزار درجه ازبرای او بلند شود یاوعطا شود صدهزاربنده از اولاد اسمعیل ومحشور شود درقیامت خنك دل و میدانی جهة این مرحله چه چیز است جهت او اینست که بعمل میآید وصیت آنجناب که مکررشنیده شده که پیغام‌فرمودند **شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی اوسمعتم بغریب اوشهید فاندبونی** گویا فرمودند ای شیعیان من دردمین از جان عزیزم از شما مضایقه نکردم ازجوانان وشیرم مضایقه نکردم از برادران نازنیم مضایقه

نکردم خواهش از شما ندارم که هروقت آب سرد بنوشید یاد از لب تشنه من نمائید هروقت اسم غریبی یا شهیدی بشنوید بر من ندبه نمائید چه هیچ غریبی وشهیدی مثل آنجناب نشد که عیالش باشند و نگذارند که بیاین او بیایند وبعد از شهادت آنهمه صدمات بربدن نازنینش زنند و از اینقبیل احادیث درثواب اعمال خصوصاً ادعیه لاتعد ولاتحصی است و از آنها گذشته در میزان اعمال اولا در اعمال صالحه درمقابل سیئات هست ولی این فرع دارا بودن اعمال صالحه است شرائط صحت وقبول را وحاوی بودن آنها باشرائط کم است و از این جملهٔ درست بودن و خالص بودن از برای حضرت حق است جل شأنه و کم عملی است که دارای این دوشرط باشد چه جای شرائط دیگری پس نجات خلق بواسطه اعمال صالحه نادر است **دوم** ازاسباب مغفرت ابتلا است ببلایای دنیویه مانند فقر و ضیق معاش و عیب مزاج و اینگونه اذیت دشمنان وظلم ظالمین و وفات ارحام و اقارب و اولاد و عیال و امثال اینها که صریح از اخبار است آمرزش بواسطه او است ولی آنهم موقوفست بصبر ورضا و تسلیم واقلا صبر بر آن ولااقل شکایت نداشتن وخیالات فاسده نیامدن و این مرحله هم بسیار مشکل است در ابتلاء معلوم میشود خداوند بحق محمد و آل طاهرین آن جناب و سایر مقربین درگاه خود که مارا مبتلا و ممتحن نفرماید بمنه وجوده **سوم** از اسباب مغفرت اعمالیستکه بعد ازوفات شخص از برای او بجا آورند مانند نماز وروزه وصدقه وقرائت قرآن و اطعام گرسنگان ومانند آن که بصریح اخبار کثیره موجب تخفیف عذاب و آمرزش گناه میشود .

چنانچه درمجالس سابقه اشاره ببعضی از آنها شد ولی این فرع آن است که این اعمال صالحه که بجامی آورند دارای شرائط باشند وآن معلوم نیست بلکه معلومست که دارا نیست **چهارم** از اسباب آمرزش فوت به ناخوشی‌های خاصه یا در مکانهای خاصه یا در اوقات خاصه یا در شب های خاصه مانند هشتادسالگی و این مرحله واضحست که متحقق نمیشود الا بسبب نادری ازاشخاص و کافی ووافی نیست چون دانستی که این اسباب هیچکدام کافی نیست واغلب بندگان بمقتضای استحقاق خود باید بجهنم روند و آمرزش بدون سبب قبیحست لهذا ازراه فرط رأفت و مرحمت خود اسبابی فراهم آورد که وافی باشد باینکه خدمت بزرگی وبندگی عظیم نماید که مستحق شود بواسطه آن حدیث شفاعت در حق هر کسی نماید که سزاوار باشد قبول نماید این بود که درعالم ذر خطاب شد بارواح

که کیست این خدمت عظیم را نماید اقدام نمود درآنجناب ابیعبدالله ع و آنوقت تفصیل خدمت بیان شد که باید جمیع صدمات و بلیات را بر خود قبول نمائی از مصیبت اولاد باقسام آن ازجوان و طفل و مصیبت برادران به اقسام آن ازجوان و طفل و مصیبت اصحاب باقسام آن و کشته شدن خود و اسیری عیال این جناب روحی له الفداء همه را قبول نمود و خدمتی کرد که بزرگترین خدمت‌ها بود که عقل ازآن حیران وسرگردانست و ازآنچه گفتم واضح شد هر که باید کل این صدمات وارد آید بااین حال چنین مستحق می شود هر کس را که شفاعت کند خدا اورا بیامرزد

چنانچه معروفست که وقتی پادشاهی بشکار رفت صیدی بنظر او آمد عقب او رفت تا ازلشکر خود غائب شد و ایشان را گم کرد وگرسنه شده سیاه چادری بنظر او آمد رفت بسوی آن دید ضعیفهٔ درآن ساکن است گفت ای زن من گرسنه ام میتوانی مرا ضیافت نمائی گفت چرا گفت چه داری گفت چیزی ندارم الا اینگوسفند که ازشیر اومعاش ما میگذرد وازپشم او لباس ما و شوهر و پسریهم دارم که رفته اند بهیزم کنی ولی چون تو مهمانی گوسفند را برای تو ذبح میکنم و بریان مینمایم و برخاست گوسفند را ذبح کرد بریان نمود پادشاه ازآن خورده وقت رفتن ازنزد آن زن گفت همین که شوهر وپسر تو آمدند آنها را بردار وبیاور درشهر من درنزد پادشاه قربی دارم شاید توسط نمایم درنزد پادشاه و مقرری از برای شما بعدآن زن چون شوهر و پسران او آمدند واقعه را بایشان گفت و ایشان را بر داشته بشهر آمدند پادشاه بالای قصر نشسته نظر او بآن زن افتاد و شناخت او را با وزراء درباب او مشورت کرد که چه باید کرد و هرچه گفتند گفت کیست تا رسید بنصف دولت پادشاه گفت کم است گفتند عجب است که این زن جز گوسفندی ذبح نکرده وما هرچه عرض می کنیم میفرمائی کمست پادشاه جواب گفت بلی اینزن نداشت جز یک گوسفند او را در راه ما داد پس اوهرچه داشته داده مکافات مقتضی اینست که من هم هرچه دارم باو بدهم هر گاه چنین کنم جزای عمل او را بقدر اوداده ام تصدیق کردند از این مثال حقیقت معلوم میشود که این بزرگوار هرچه داشت درراه خدا داد معلوم خداوند هرچه احسان در حق او فرماید کم است و ازآنچه ذکر شد حال میشود آنشبهه که کرده اند که چگونه میشود که بقطره اشکی یا زیارت یا خدمت زائری خداوند بیامرزد زیرا که این جزاء جزاء این جزئی عمل نیست بلکه این جزای آنجناب استکه بواسطه آن خدمات خداوند ازهر کس که فی الجمله ارتباطی باآنجناب پیدا کند خداوند ببرکت آنجناب میگذرد از گناهان عظیمه اوپس تعجب بکلی بر طرف میشود که خداوند

عشریه

مرحوم حجة‌الاسلام آقای آخوند ملامحمد باقر

متعلق بدهۀ عاشورا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم وصل الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم ابدالابدین

وبعد فقیر خاکسار و ذلیل شرمسار خادم محبین ائمه اطهار (ع) من الرب الغفار الشفعاء یوم المحشر ابن محمد باقر الاحقر گوید این عشریه سوم است که این فقیر قرار داده‌ام که درهرسالی در دهۀ عاشورا مادام‌العمر یك عشریه بنویسم مشتمل بر ذکر قلیلی از فضائل و مصائب جناب ابی عبدالله (ع) که شاید ببرکت آنحضرت سعادت نشأتین ونجات دارین برای این حقیرحاصلشود انشاالله.

روز اول - ازجمله سنن تأکیده درشریعت مطهره ضیافت مؤمنین واکرام ایشانست.

چنانچه ازرسولخدا (ص) مرویست که فرمود: چون میهمان بخانۀ یکی از برادران مؤمن رود باوی هزار رحمت وبرکت درآن خانه داخلشود وحقتعالی گناهان اهل خانه را بیامرزد اگرچه زیاده از کف دریا ها وبرگ درختان باشد وثواب هزارشهید در دیوان اعمال میزبان مینویسد و هر لقمه که میهمان از طعام ایشان تناول کند ثواب حجی وعمره مقبوله در دیوان او ثبت شود ودر بهشت شهری بنا کند بنام ایشان **واما ثواب گرامی داشتن میهمان همین بزرگوارفرمود**: هرکه میهمان را گرامی دارد بامن و ابراهیم باشد **واز این بزرگوار مأثور است که فرمود**

خوشخو وخندان بودن در روی میهمان بهتر است نزد خدا از عبادت صد پیغمبر و ازگرامی میهمان اینست که استقبال کند اورا در وقت وارد شدن و اظهار فرح وشادی ازخدمات او نماید **چنانچه درحدیث معتبراست که** هرکه صدای نعل کفش میهمان بگوش او برسد و خوشحال شود حقتعالی گناهان اورا بیامرزد اگرچه از زمین تا آسمان را پر ازگناه کرده باشد ازحقوق میهمان اینستکه وقت فرودفرش پاکیزه برای او بیندازند وبرای اوطعام بیاورند و اگر گرسنه باشد آب برای او حاضر کنند و اگر تشنه باشد بوی خوش برای او بیاورند ، وقت خواب برای اوجامه خواب پاکیزه مهیا کنند و بر او حکم ننمایند ، وقت رفتن او را مشایعت نمایند مجملا غایت سعی را دراکرام و احترام او بنمایند ، اینها همه در وقتی است که میهمان مسلمان باشد بلکه دربعضی اخبار وارد شده میهمان را گرامی دارید اگر چه کافر باشد وباید زیاده ترد احترام اورا اگر غریب باشد **چنانچه جناب رسول (ص) فرمود** غریبان را عزیز و گرامی دارید که من در بزرگی بغربت افتاده‌ام : و باید زیاده کرد اکرام را وقتی که سید یا عالم باشد چنانچه در حدیث معتبر است هر میزبانی را بر میهمان حقست مگر اینکه میهمان عالم یا ذریه من باشد که در اینصورت میهمان را بر میزبان حقست وهرگاه همه صفات کمال درمیهمان مؤمن جمع باشد ، فرزند رسول باشد عالم باشد ، غریب باشد وصالح باشد البته حق بیشتر است خصوص هرگاه از راه دور آمده باشد خصوص هرگاه با عیال و اطفال آمده باشد حال انصاف بدهید که آیا ابی‌عبدالله (ع) دارای همه کمالات نبود ؟ چندین هزار نامه باو نوشتند و از مدینه با عیال و اطفال خود بکربلا آمد وقت ورود بعوض استقبال اکرام و منزل خوب برای او مهیا کردن مثل امروز گویا حر بن یزید ریاحی را بر سر راه او فرستادند که آن بزرگوار را فرود آورد برزمینی که از آب و گیاه دور باشد و کار را بر او تنگ نماید وحال اینکه وقتیکه فاطمه (ع) آمد برسر گهواره و آنجناب را در گهواره ندید مضطرب شد وآمد خدمت رسول (ص) خدا و عرضکرد نور دیده ام را در گهواره خوابانیده بودم حال اورا نمی‌بینم جبرئیل نازل شد وگفت یا رسول الله ملائکه مشتاق زیارت حسین (ع) شده بودند و چون زمین جای کل ملائکه نبود مأمور شدم اورا بآسمانها ببرم تاملائکه زیارتش کنند ملائکه خودرا بفدائه او مالیدند جهت میمنت و برکت ؛ حال انصاف دهید آیا چنین میهمانی را باید در زمینی فرود آرند که از آب و گیاه دور باشد و امر را بر او تنگ گیرند دنیا اف برتو باد ؛ قلب در سینه شکافته میشود از این مقامی که وقتی ذات اقدس جل شأنه اظهار شرافت این پنج نور مقدس را ضیافت فرموده جبرئیل را فرستاده که بهر چه مایلند از بهشت حاضر نماید ، رسول خدا (ص) فرمایش حق را بآن چهار بزرگوار

پس است ــ جبرئیل آمد خدمت جناب خاتم النبین (ص) و عرض کـرد
بنا بر آنچه در بعضی از اخبار رسیده است که یا رسول‌الله من از اعمال
دنیا و کارهای دنیا سه چیز اختیار کردم و دوست میدارم **اول** راه نمودن
گمراهان و هدایت نمودن ایشان **دوم** انس گرفتن با پروردگار عالمیان
و مناجات با خلاق جهان **سوم** فریاد رسی درماندگان پس بر هر مسلمی
سزاوار است که حتی المقدور فریاد رسی کند درماندگان را و او را بایـد
نجات خود داند اگرچه درمانده حیوان باشد چنانچه در احوال جناب رسول
(ص) مذکور است که وقتی آنجناب بصحرا عبور میفرمود صیادی را دیدند
آهوئی را صید کرده چون نظر آن آهو بآن جناب افتاد بزبان فصیح
عرض کرد که یا رسول‌الله نزدیك من آی چون آن جناب نزد او آمـد
عرضکرد یا رحمة للعالمین در این کوه دو بچه دارم و هنوز از شیر من
نخورده اند و اگر بر سر ایشان نروم هلاك خواهند شد مرا ضامن شو
تا بروم و طفلان خود را شیر داده مراجعت نمایم آن بزرگوار شفاعت او
را کرد و صیاد قبول نکرد که حیوان وحشی بعد از فرار چگونه برمیگردد
حضرت فرمود من ضامن که هرگاه او نیامد دست و پای مرا در دام انداز و چون کافر
بود و با آن بزرگوار عداوت داشت قبول کرد که بلکه بدینواسطه اذیتی
بآنجناب نماید و معاهده کرد تا زمانی معین که اگر بر نگردد دست و پای
آنجناب را در دام بگذارد آهو را رها کرده رفت و پیش از زمان معهود
زود برگشت فرمودند چرا زود آمدی آهو عرض کرد چون نزد فرزندان
خود رفتم طفلان خود را گفتم زود شیر بخورید که سید عالم را ضامن داده
میترسم اذیتی بآنجناب از صیاد کافر برسد گفتند مادر ما از شیر گذشتیم
زود برو رسول را از ضمانت بیرون آر این بود که بتعجیل آمدم آن صیاد
چون این حال را دید بشرف اسلام فایز شد یا رسول‌الله امانت عرض
میکنند که فریاد رسی آهوئی درمانده کردی و او را از دام صیاد کافر بیرون
آوردی پس مثل امروز دوم ماه کجا بودی که فرزند دلبندت که وارد زمین
کربلا شد حیران و سرگردان درماند نه میتوانست که برگردد و نه حالت ماندن
آه ثم آه واویلا یا رسول‌الله حسین را که روزی از در بخانه فاطمه گریه او را
شنیدی از بیرون خانه بفاطمه فرمودی خاموش کن نور دیده مرا گریه او دل مرا
بدرد میآورد مثل امروز هنگامیکه بزمین کربلا رسید از اسامی آن زمین پرسید
همین که گفتند او کربلا است آهی از دل بر کشید و اشك از چشمانش بر
محاسنش جاری شد فرمود «الله اکبر هذا ارض کرب و بلا» در این زمین مصیبت
و بلاست «و قال انزلوا و حطوا رحالی ان فیها مماتی» آه ثم آه فرمود

پائین بیائید و فرود آورید بارهای مرا بدرستیکه در این زمین مرگ منست
«وفی هذه یا قوم قتلی و مصرعی و فی هذا یا قوم تهتك حرمتی» ای قوم
اینجاست محل شهادت من و اینجاست محل پاره شدن حرمت من «و فی
هذه یا قوم تدمی نحورنا وفی هذه یا قوم تخضب شیبتی» آه آه در ایـن
زمین ریخته میشود خون گلوهای ما و در اینجا محاسن من بخون خضاب
میشود «وفی هذه تسبی بناتی و نسوتی» در اینجا اسیر میشوند دختران و
زنان من «وفی یمشی السجاد مغلولا مثلکم بخاطر ذلیلا فی بلاء و کربة»
در این زمین شام میکنند فرزندم سید سجاد با غل و زنجیر و کشیده میشود با
ذلت در بلا و اندوه آه آه چه وقت را میفرماید شب یازدهم را میفرماید
که غل و زنجیر در گردن آن بزرگوار گذاردند و در بعضی از اخبار رسیده
که آنجناب را پایین تبدار پیش اسبان خود میخواباندند فرمودند من
بیمارم طاقت ندارم پس او را بر شتر برهنه سوار کردند «الا لعنة الله علی
القوم الظالمین ابد الابدین»

مجلس سوم

بسم الله الرحمن الرحیم

از جمله سنن اکیده و طاعات جلیله رعایت احترام سلسلهٔ علیه سادات
است و این معنی بحکم عقل و نقل ثابت است زیرا که اداء حق جناب رسول (ص)
لازمست و از اداء حقوق این بزرگوار رعایت ذریه آنجناب است این بزرگوار
فرمودند که بدرستی که من شفیع چهار کسم در روز قیامت اگر چه گناه
اهل دنیا با ایشان باشد **اول** کسیکه یاری نماید ذریه مرا **دوم** کسیکه
بذل توجه نماید مال خود را بذریه من **سوم** کسیکه دوست دارد ذریه مرا بزبان
و دل **چهارم** کسیکه سعی کند در حوائج ذریه من از **جناب** امام جعفر
صادق (ع) مرویست که چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای گروه
خلایق گوش کنید نداء محمد بن عبدالله را که با شما تکلم میکند پس آنجناب
بفرماید بنوعی که همه اهل محشر بشنوند صدای آن بزرگوار را که هر کس
را که بر من حقی هست یا منتی برخیزد تا او را عوض دهم
پس مردم گویند که پدر و مادر ما فدای تو باد که مارا بر تو چه حقست
و چه منتی بلکه حق و منت همه از خدا و رسول (ص) است پس جناب رسول (ص)
بفرماید بلی چنین است ولی هر کس احسان بذریه من کرده است یا گرسنه
ایشان را سیر کرده برخیزد تا مکافات عمل او را بدهم پس برخیزند کسانی
که در دار دنیا یکی از این کارها کرده اند و ندا از جانب حقتعالی به
جناب رسول (ص) برسد که یا محمد ای حبیب من بتحقیق که مکافات ایشان

هفتاد هزار تابوت از آتش و در هر تابوتی هفتاد هزار نوعی ازعذاب آن مظلومه بمحض شنیدن صیحه زد افتاد وغش کرد چون بحال آمد عرضکرد ای بهترین خلق خدا برای کیست این عذابها فرمود برای هر کس که نماز را ضایع کند و متابعت خواهشهای نفس اماره نماید و این کیفیت کمترین طبقات آن است پس اصحاب که اینرا شنیدند بیرون رفتند گریه کنان و ناله کنان یکی میگفت کاش از مادر زائیده نشده بودیم عمار میگفت کاش مرغی بودم در بیابانها و برمن حسابی و عقابی نبود سلمان رو به بقیع نهاده بر سر میزد ومیگفت آه از دوری سفر و کمی توشه .

مجملا همه صیحه زنان و گریه کنان مضطرب ومشوش آخرالامر فاطمه عرضکرد ای پدر حال باید چه کرد فرمود علی و حسنین را خبر کن چون پنج تن مکرم جمع شدند و در بعض از اخبار رسیده که آن جناب سر خود را برهنه کرده فرمود یاعلی تو هم عمامه ازسر بردار ای فاطمه مقنعه از سر بردار ای نور دیده گان شما هم سر برهنه کنید جناب ابیعبدالله ع خواست سرخودرا برهنه کند جبرئیل نازل شد بطرفة العین از سدرة المنتهی عرضکرد خداوند میفرماید مگذار حسین سر برهنه کند که شورش در ملکوت اعلا پیدا میشود خداوند میفرماید «ولسوف یعطیك ربك فترضی» و نه اینست که این سر مطهر غیر آن سر های منور باشد بلکه خداوند خواست بر مردم تمام کند که بدانند مقام او را بر روی خاك گرم کربلا نگذارند و پیشانیش را از تیر نشکافند و ازسنك نشکنند .

عزیز من جناب رسول ص درغزوات جنك بسیار با کفار کرد بعداز آن جناب امیر جنك عظیم با مترددین نموده نشنیدیم ونمیدیم سرهیچ کافری را بر سر نیزه کنند اما امت او این سر مکرم را بر سر نیزه کردند ذاکرین میگویند بجهت این بود که لشکر جمع شود اگر چنین بود از کربلا تا شام چرا گردانیدند پس غرض معلومست بجهت استخفاف بوده است ای کاش باین اکتفا میکردند آه آه واویلا میشنوی شیعه قرار داری هرگاه طلبهٔ را در مجلس شراب حاضر نمایند چقدر صعب است آن سررا درمجلس شراب حاضر کردند آیا شنیده اید کسی قرآن بخواند وچوب جفا برلبان او بزنند چه حالتی داشتند عیال آن بزرگوار خاصه علیا مکرمه زینب خاتون فرمودند ای یزید بردار چوب ازاین لبها مکرر پیغمبر میبوسید این لب و دندان را **الالعنة الله علی القوم الظالمین**

مجلس هفتم

بسم الله الرحمن الرحیم

از جمله طاعات عظیمه و حسنات پسندیده آب دادن تشنگان است چنانچه از جناب رسول ص مرویستکه فرمودند بردرسوم از درهای بهشت این سه کلمه را نوشته اند که ترجمه آنها اینست کسی که بخواهدروزقیامت بدن او برهنه نباشددردنیا بپوشاند برهنه گان را و کسیکه بخواهد در روز قیامت گرسنه نباشد سیر گرداندگرسنگان را و کسیکه بخواهدروزقیامت تشنه نباشد پس سیراب گرداند تشنگان را و در حدیث دیگر وارد شده است از حضرت رسول ص که فرمودند روز قیامت منادی ندا میکند و برخیزید کسانیکه شمارا بر خدا حقی هست همه اهل محشر عرض میکنند که خدا را بر همه ما حق است خطاب میرسد که پنج طایفه اند که ایشانرا برخدا حق است **اول** کسانیکه درسفر کربلا یا مکه بمیرند **دوم** کسیکه درحرم مکه یا مدینه دفن شود.

سوم کسیکه حرمت پیران را نگاهداشته باشد **چهارم** کسیکه دشمن بدارد نفس خودرا **پنجم** کسیکه بتشنگان آب بدهد همین حدیث شریف بس است که فرمودند هر کس آب بدهد تشنه را در جائی که آب نباشد ثواب آزاد کردن ده بنده درنامه او عمل نوشته میشود و اگر آب بدهد در جائیکه آب باشد هرمکیدنی که میمکد آن تشنه هفتاد هزارحسنه در نامه عمل او نوشته شود و **در بعض** از کتب مسطور است که شخصی بود بسیارعاصی و تبه روز گار ومثل من سنگین بار و با من همقطار ، عمر او ببطالت تلف شده وجزشرمساری و گنهکاری از او چیزی بروز نکرده روزی در صحرا میگردید سك گله را دید برسرچاه آبی ایستاده وسردر آنچاه میکرد و ازتشنگی زبانش ازدهان بیرون آمده و سر او بچاه نمی رسید که آب بیاشامد دل او بحال آن حیوان سوخت و قبای خودرا کمربند از کمرباز وبهم بست و درچاه کرد وآب بیرون آورده آنرا فشار داد وسگرا سیراب کرد ؛ پس ازمدتی از دنیا رفت وصالحی اورادرخواب دید که درجه بلندداشت ا پرسید تو با آن شقاوت این درجه را از کجا یافتی ؛ گفت بجهت آب دادن بآن سك حقتعالی مرا باینمقام رسانید واین کلیت ندارد ولی مقصود خوبی این عمل استکه اهتمام در آن نمایند و تشنگانرا حتی حیوانات بلکه کفار را هم سیراب نمایند که هر که سیراب کند تشنه را در نزد حقتعالی اجر دارد در **بعضی از غزوات** اوبذر سه روز ازجناب رسول ص عقب مانده بود بسبب آنکه شتر او لاغر بسود شتر خودرا گذاشت وجامهای خودرا برپشت خود بست و پیاده روان شد

چون روز بلند شد مسلمانان دیدند شخصی از برابر میآید حضرت فرمود ابوذراست که میآید اما بسیار تشنه است آبی باو برسانید چون آب را باو رسانیدند و آشامید خدمت رسولخدا آمد و مطهره‌ئی از آب در دست داشت ؛ حضرت فرمود توآب داشتی و تشنه بودی ؛ گفت بلی یا رسول‌الله پدر ومادرم فدای‌تو باد در اثنای راه بسنگی رسیدم که آب‌باران‌جمع‌شده بود در آن چون ازآن آب چشیدم بسیار سرد و شیرین بود باخود گفتم نمی آشامم این آبرا تا حبیب من رسولخدا بیاشامد ، پس آنجناب‌درحق او دعا فرمود

عزیزمن هرگاه اینقدر آب دادن تشنگان ثواب داشته باشدوجناب رسول(ص) اینقدر صاحب رأفت که تا ابوذر را تشنه یافت یا اینکه آب همراه داشت وبدن او مجروح نبود وبرروی خاک گرم نیفتاده بود فرمود آب باو برسانید پس چه حالتی‌داشت روزعاشورا که فرزندش ایعبدالله که ریحانه او بود بابدن مجروح روی خاک افتاده و زبان در دهان مبارکش مانند چوب خشک شده بود متصل میفرمود جگرم از تشنگی میسوزد ؛ چه ضرر داشت اگر آن لعینان یکجرعه آب بآن‌تشنه‌کام برسانند .

عزیزمن اگرچه این‌بزرگوار از همه شهدا تشنه‌تر بود اما دارای مقام امامت بود اما جوان ۱۸ ساله‌اش علی‌اکبر وقتی از میدان برگشت ازپدربزرگوار خود هیچ خواهشی نکرد مگر یکجرعه آب - قاسم نو داماد وقتی روانه میدان شد مادر داغدیده اورا تشنه دید گفت وقتی‌وارد میدان شدی بگو من تازه‌داماد‌ام بلکه برتازه دامادی تو رحم کنندواقلا ترا تشنه نکشند ؛ عزیز من باز اینها بزرگ بودند و طاقت داشتنداما‌جگر شیعه شکافته میشود برای اطفال خورد سال که متصل اظهار عطش میکردند ؛ آیا چه گذشت بر آنها ؛ در بیت‌الاحزان نقل کرده که خیمه‌گاهی بود که مشکها را درآن میگذاشتند جناب ابوالفضل(ع) داخل آن خیمه شد دید اطفال آن مشکهارا برداشته و شکم های خودرا بر مشکهای نم‌دار گذاشته اند که بلکه عطش آنها تسکین یابد ؛ فرمود نوردیدگان صبر کنید حال میروم ازبرای شما آب میآورم ، مشکی را برداشته روانه شد .

(مجلس هشتم)

« بسم‌الله الرحمن الرحیم »

در احادیث متعدده ازحضرت معصومین (ع) رسیده‌است که پنج چیز است که از سعادت شخص است : اول - خانهٔ با وسعت دوم -

حیوان راهوار سوم - رفیق و جلیس صالح چهارم - زوجهٔ صالحه پنجم - فرزند صالح **در حدیث دیگر وارد است که** هرگاه شخص از دنیا رفت عمل او از هر چیزی بریده میشود الا شش چیز : اول - چشمهٔ آبی که بیرون آورده دوم - قرآنی که از اوباز بماند و بخوانند سوم - درخت میوه داری که غرس نماید چهارم - صدقهٔ که جاری کرده باشد مانند مسجد رباط ، پل ، وقف کتاب و امثال آن پنجم - علمی که از او باز بماند در میان خلق و مردم باو عمل نمایند ششم - فرزند صالح که هرچه عمل آن فرزند نیکو باشد والدین با او شریکند در ثواب چه قصد آنها را داشته باشند یانه **مجملا** بهترین چیزها در دنیا فرزند صالحست و حکمت قرار دادن نکاح و متحمل شدن صدمات توالد و تناسل اینست که کسیکه فرزند ندارد روشنائی چشم ندارد بلکه بهرهٔ چندان از عمر ندارد وقتی از دنیا میرود اثر ندارد جز اینکه بصدقات جاریه دیگر بپردازد واز اینجهة است که درآیهٔ شریفه تأکید زیاد نموده است در تربیت آنها که خوب ایشانرا تربیت نموده وباعمال صالحه آنها را عادت بدهید که بعد از حیات شخص ثمرات آنها عاید خود شخص میشود و چون اولاد روشنائی چشم شخص است وقوهٔ قلب ومیوهٔ دل است لهذا هرگاه از دست شخص برود مصیبت او زیاد اثر میکند و معلومست که هر مصیبتی صعب‌تر باشد اجر او بیشتر است باینواسطه استکه **در حدیث وارد شده** که اجر من بعوض اولاد او بهشت است خواه صبر کند یاصبر نکند ولی اگر صبر کند اجراو بیشتر است و واضحست که هرچه بهتر باشد و با کمالتر و صحیح‌تر و خوش سلوک‌تر باشد مصیبت اوشدید است وتحمل مفارقت اولاد صعب است‌خصوص در سه وقت : اول - وقتی که تازه زبان باز کرده باشد دوم - وقتی که بسن شباب و جوانی رسیده باشد سوم - وقتیکه تازه داماد باشد یا ارادهٔ دامادی او را داشته باشند و اسباب اورا مهیا کرده و کام او حاصل نشده باشد از دنیا برود ، اینوقت وقتی است که هرچیزی بحال او گریه میکند خواه بشناسد خواه نشناسد وباین سبب بود که خداوند بسیاری از مقربین را مبتلا فرمود باین مصیبت ؛ آدم را مبتلا نمودبمصیبت هابیل که‌درآنوقت بهترین فرزندان او بود ابراهیم را ممتحن فرمود بذبح اسمعیل که بغایت عزیز بود در نزد او یعقوب را مبتلا فرمود بفراق یوسف ولی آدم هفت شبانه روز در بیابانها گردش کرد وبعد از اطلاع چندین دفعه بیهوش شد و ابراهیم با مقام خلت وقتی خواست اسمعیل را بخواباند در زمین منی دید‌پسر زنده‌است‌قلب‌او‌تاب‌نیاورد که اوراصحیح‌البدن بروی خاک بخواباند

جل دراز گوشی در زیر بدن او انداخت ، و یعقوب بروایتی هشتاد سال

در مفارقت یوسف میگریست تا چشم او سفید شد ؛ حال میپرسی به دل مظلوم کربلا ، آه آه چه حالتی داشت در شهادت فرزند خود علی اکبر زیرا که اگر ازصفات اومیپرسی شبیه ترین خلق بود برسولخدا (ص) از حیث صورت و سیرت ، اگر ازسن او میپرسی هیجده سال از عمر شریفش گذشته بود که بحبوحهٔ طراوت و صفای جوانیست و اگر از شجاعت او میپرسی باوجود تشنگی در دو دفعه جنگ دویست نفر متجاوز را بهلاك انداخت ، اگر از دامادی او میپرسی البته در عالم ظاهر و بشریت ارادهٔ دامادی اورا داشتند **حال انصاف بدهید** اگرچنین جوانی از دنیا برود بروی فرش وجنازهٔ اورا هم بعزت بردارند آیا کسانی که درغایت قساوت قلب هستند همین که عماری اورا بینند بی‌اختیار میشوند چه جای آنکه اورا بکشند حال انصاف بدهید که بر آقایم چه گذشت وقتی که آمد بیالین این جوان دید بدن پاره پاره بروی خاك افتاده صورت مبارکش غرق خون پیشانی شکسته ؛ سرش را بدامن گذارد قلب او تسکین نیافت بر سینه گذارد تسکین نیافت تا اینکه صورت بصورتش نهاد و فرمود : بابا علی ؛ یا ولدی یا ثمرهٔ فؤادی آه آه از حالت آن بزرگوار که وقت جاندادن فرزندان پدران و مادران را دور میکنند و نمیگذارند بر بالین ایشان باشند این حضرت سرجوانش در دامانش بود که علی ناله بلند کرد و از دنیا رحلت نمود آن بزرگوار برخاست و نظر بر قد و بالای علی کرد ؛ آه آه **دربیت‌الاحزان** حمید بن مسلم گوید چون صدای نالهٔ امام بلند شد دیدم زنی باقامت خمیده از خیمه ها بی‌اختیار بیرون دوید و ناله میکرد و پیوسته میگفت واویلا و اثبوراه یا نورعیناه ؛ آمد بمیدان بیالین این جوان و خود را انداخت روی نعش او ؛ پرسیدم اینزن کیست ؟ گفتند زینب دختر علی (ع) است ؛ حضرت او را گرفت و برگردانید فرمود خواهر برو حال من او را بخیمگاه میآورم ؛ آه آه از بردن او ، قاعده اینست که میت را اقلا دو نفر از زمین برمیدارند ، امام باطراف خود نگاه کرد کسیرا ندید که یاریش کند کمر آنجوان را گرفته بر خانهٔ زین نهاد ، از یکطرف گیسوان او از طرفی پاهای او و آمد تا بعقب خیمه ها آه آه ازاین وقت که چه گذشت برآن بیکسان همه ازخیمه ها بیرون دویدند .

مجلس نهم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

از تفضلات حقتعالی ببندگان خود مقرر داشتن شبهای جمعه پر برکت جناب رسول (ص) است - جناب امام محمد باقر (ع) فرمود : طلوع نکرده است

آفتاب بر روزی که افضل از روزجمعه باشد - رسولخدا فرمود روز جمعه سید روزهاست زیاد میشود در آن حسنات و بلند میشود درآن درجات و محو میشود سیئات ومستجاب میشود دعوات وبرداشته میشود در آن غمه وکسی که در روزجمعه بمیرد در حالتی که عارف باشد بحق اهلبیت نوشته شود برای اوبرات آزادی ازعذاب قبر وکسی که در شب جمعه بمیرد آزاد شود از آتش جهنم . **ونیزجناب رسول (ص) فرمود** شب و روز ۲۴ ساعت است در هر ساعتی از روز جمعه ششصد هزار گنهکار را حقتعالی از آتش جهنم آزاد میفرماید **مجملا** باید قدر این شب و روز را بدانید ، فرموده ساعتیست که در بین هفته شخص از خدا حاجتی میطلبد وحقتعالی تأخیر میاندازد قضاء آنرا بروز جمعه پس بر مؤمنین سزا وار است که قدرآنرا بدانند و حسب‌المقدور درآن بکوشند در اتیان بطاعات وعبادات بخصوص چند چیز : اول - صلوات فرستادن بر محمد (ص) وآل او .

جناب رسول (ص) فرمود : هر کس روزجمعه برمن صد صلوات بفرستد حقتعالی شصت حاجت اورا برآورد سی در دنیا و سی درآخرت و هر کس در آن هزار صلوات بفرستد تا جای خود را دربهشت نبیند از دنیا بیرون نرود فرمودند این بزرگوار هر کس برمن صلوات بسیار بفرستد من در قیامت البته شفیع اوباشم عرضکردند چقدر است بسیار؛ فرمودند روزهای دیگر صد بار و جمعه هزار بار و البته صلوات عصر جمعه را که **اللهم صل علی محمد و آل محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتك وبارك علیهم بافضل برکاتك والسلام علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم** صد هزار حسنه دارد و صد هزار سیئه محو میشد و صد هزار درجه بلندمیشود وصدهزارحاجت برآورده میشود وازبرای اوباشد ثواب ثقلین **دوم** استغفار کردن است خاصه بعداز نمازعصرهفتادمرتبه بگوید استغفرالله واتوب الیه که درحدیث معتبر وارداست که آمرزیده میشود آنشخص از گناهان گذشته ودربقیه عمرخداوند اورا نگاه دارد **سوم** غسل است که فضائل آن بسیار است از آن جمله بهرقطره ازآب غسل او فرشته خلق شود استغفار نماید از برای او تا روزقیامت **چهارم** خواندن صد مرتبه انا انزلناه که در حدیث رسیده است که خداوند را در روزجمعه هزار نوع ازرحمت است که ببندگان خود میفرستد وهر کس صد مرتبه این سوره را بخواند همه آنها را خدا باو عطا میفرماید **پنجم** ناخن گرفتن است و شارب زدن است که موجب وسعت روزی است دراین هفته باحادیث متعدده رسیده است که بهر ذره موی و ناخن ثواب آزاد کردن بنده را دارد **ششم** زیارت حضرات معصومین ووالدین وسایر اخوان مؤمنینست که موجب سرور آنها میشود و زائر آمرزیده

میشود و عمر او طولانی میشود باخبار بسیار که محل ذکر آنها نیست
زیرا که مقصود بیان اعمال جمعه است که این مجالس و این ایام را
اقتضا نیست ولی محض خیرخواهی خلق باشاره باینها هم شد وباید نهایت
اهتمام را داشته باشند دردعای درآنشب و روز سید سجاد ؏ مرمودند که
خواب شب جمعه خواب حسرت است جناب امام حسن ؏ میفرمود که مادرم
فاطمه زهراء شب جمعه خواب اصلا نمیکرد از اول شب تا صبح در محراب
عبادت خود بود و پیوسته برای مؤمنین و مؤمنات دعا میفرمود در حدیث
صحیح ازحضرت امام باقر؏ رسیده که فرمودند آنجناب که خداوند ازاول
شب جمعه تاصبح ندا می کند آیا مؤمنی هست که مرا بخواند برای آخرت
و دنیای خود پیش از طلوع فجر تا اجابت کنم او را آیا مریضی هست
که شفا طلبد تا او را عافیت دهم آیا مؤمنی هست که وسعت روزی را
بخواهد تا وسعت دهم ازبرای او آیا محبوسی هست که از ما بخواهد رهائی
را تا اورا رها کنم آیا مظلومی هست که بخواندمرا تا انتقام اورابکشم و بهمین
قسم ندا میکند تا صبح ای حاجتمند ابفرض دار ای گنهکارای درد دار غنیمت
شمار شب جمعه را خاصه وقتیکه با شب عاشورا یکی باشد ببین چقدر
محترم است که با وجود اینکه روز نهم عطش شدت نداشت بسیاری ترفته
بودند اصحاب صدمه بیخوابی نخورده بودند همه ضعیف و بیحال از گرسنگی
وتشنگی نشده با وجود آنهائیکه آن مقام را داشتند که خلاصه موجودات
واشرف کائنات فندائه اورا برسردست گرفته دعا در حق فطرس وصلصائیل
ودردائیل نموده فدائه او را بردند بآسمانها وانبیاء درهنگام شدائد خدا
را بنام پنج تن آل عبا خواندند همینکه باسم شریف اورسیدند بمراد خود
رسیدند چون اجابت دعا درتحت قبهٔ آنجنابست با وجود اینها مثل امروزی
که لشگری حیائی کردند و یکدفعه با صدای طبل از جا حرکت کردند
روبخیمه های محترم که هرگز این چیز ها ندیده بودند نهادند . امام سر
بزانوی غم گذارده بخواب رفته زینب بیچاره بخیمه آنجناب روانه شد دید
برادر راکه خوابست و لشگر بیحیائی میکنند چکند ؟ ناچار شد برادر را
بیدار نموده که برخیزببین چه خبر است ؟ آن جناب عباس را طلبید روانه
فرمودند که خیال اینها چیست رفت ومراجعت کرد وفرمودند برادر خیال
جنگ دارند مقصوداین کلام بود فرمودند برو باینها بگو که امشب شب جمعه است
من همیشه طالب مناجات با حضرت قاضی الحاجات بودم امشب رامهلت دهید فردا
جنگ را راه دهید آنجناب رفته اول اذن ندادند شمر ملعون گفت که شمارا مهلت
نیست آه آه واویلا دیگری فریاد کرد ای قوم اگر کافری از شما مهلت
میطلبید مهلت میدادید آخر نه این فرزند پیغمبر شماست یک امشب را

مهلت میطلبد آنوقت مهلت دادند آه آه از این شب شیعه امشب رابغفلت
نگذرانید اول شب همینکه عیال شما دور شما جمع شوند با اطمینان یاد
کنید از اضطراب آن عیال در هروقتی غذا میخورید یاد از گرسنگی آن
هانمائید وقتی آب میخورید یاد کنید ازتشنگی آنها اگر اراده خواب کردی
یاد کن که امشب این بیچاره ها خواب نرفتند عزیزان وقتی فاطمه زهراء
سلام‌الله علیها از دنیا رحلت فرمود از جمله وصیت هائیکه بجناب امیر ؏
نمود این بود که یا علی بعداز من همینکه زن اختیار نمودی هر شب را
نزد زوجه خود بسر میبرد بلکه یکشب را نزدعیال خود بسر ببر ویکشب را
نزد اطفال من و یکدست خود را زیرسر آنها بگذار و یکدست برروی
سینه آنها بگذار یا فاطمه سفارش اطفال خودرا بجناب امیر مینمودی وحال
آنکه در خانه آنجناب بودند درمحل امن و امان پس مثل امشب چه حالتی
داشتی که میدیدی درعالم معنی اولاد توهمه مضطرب وسرگردان خصوص
علیا مکرمه زینب خاتون وقتیکه از کلام جناب امام حسین استنباط فراق
نمود مقنعه ازسر کشید تا آخر واقعه

مجلس دهم

بسم‌الله الرحمن الرحیم

مؤمن را برمؤمن بمقتضای احادیث متعدد هفت حق که بایدرعایت
نماید لامحاله **اول** اینکه دردل اورا دوست دارند **دوم** در حضورهر گاه
چیزی بداند که اونداند تعلیم او کند **سوم** در غیاب از غیبت او احتراز
نماید چه گفتن باشد چه شنیدن **چهارم** هر گاه عطسه کند اورا تسمیت نماید
پنجم درمرض عیادت او نماید **ششم** بعد از موت تشییع او نماید **هفتم**
بعد از موت او جز نیکی نگوید پس باید اهل علم در این روز متنبه
نمایندمؤمنین را **چنانچه** ائمه طاهرین چنین فرمودند که در مثل امروز
چکار بهترین کارها است و شیعه در اینروز شأن او چه چیز است باید شیعه
در اینروزصرف ننماید عمر خودرا در غیر آنچه متعلق بسیدالشهداء است
اززیارت این بزرگوار بنحویکه در کتب ادعیه مذکور است و حقیر هم
شرحی نوشته‌ام و اقل مراتبش اینست که اشاره کند بسمت قبر آنجناب به
سلام بانیکه سلام کند چند سلام وبعد از این چندین دفعه بگوید **اللهم
العن قتلة الحسین و اصحابه** وبعد از آن دور کعت نماز بکند هرگاه
چنین کند بنص حدیث زیارت عاشورا در اینروز بنظر حقیر در غیر اینروز
هم کرده است اقلا هر مؤمنی را سزاوار است که این مختصر را در این
روز ترک ننماید اگر افراد کامله را بجا میآورد و دراین روز مکرر نماید

مشتملا براقسام اربعه وارکان اربعهٔ ایمان نوشتم ولیکن ازحقتعالی التماس دارم که توفیق اتمام آن را عنایت ونیز چند عشریه که مشتمل استهر کدام برده مجلس از برای ایام عاشورا بطریق اختصار نوشته‌ام.

مجلس اول

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمدلله الذی نور قلوبنا بنور الایمان و جعلنا من اهل المعرفة والایمان و هدانا الی طریق الفوز بنعیم الجنان و النجاة من الجحیم و النیران و اعظم اجورنا بالاتیان بالصالحات و امتحننا بانزال البلیات و المصیبات و امرنا بالصبر علی الشدائد و الکدورات و جل رزایانا برزایا علی الموجودات سیما رزیة ابی السادات و منبع السعادات خامس اصحاب الکساء سبط سید الانبیاء و قرة عین سید الاولیاء و فلذة کبدالزهراء و اخ الحسن المجتبی و والدالائمة النقباء الذی تحت قبته اجابةالدعاء و فی تربته الشفاء جسمه غریق فی الدماء و جسده مطروح فی الصحرا المذبوح من القفاء دامی الوریدین معفر الخدین مقطوع الودجین العطشان لدی النهرین الاسیر بایدی الفریقین غریب العراقین سیدنا ومولانا ابی عبدالله الحسین السلام علیك یا ابا عبدالله و علی الارواح التی حلت بفنائك اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك. و بعد قال الله تبارك وتعالی: «مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لایبغیان فبای آلاء ربکما تکذبان»

ترجمهٔ آیهٔ شریفه را بحسب ظاهر و باطن وتفسیر وتأویل چند ذکر کرده‌اند ازهریك یکوجه اکتفا میشود اما تفسیر ظاهری اینست: خداوند فرستاد دو دریا دریای آسمان را فرستاد برای باران و دریای زمین را برای جوشیدن از زمین این دو دریا یکدیگر را ملاقات کنند و فیمابین اینمو دریا برزخ واسطه است اززمین وهوا که اینها تعدی نمیکنند بزیاد باریدن و جوشیدن که هر کدام موجب غرق وهلاکت وتباه شدن همهاست **چنانچه در طوفان نوح واقعشده** وامرشد باریدن از آسمان وجوشیدن از زمین ونبود آن مگربامر حقتعالی که دو دریا را تجاوز وتعدی ازقدرحاجت داد

پس این دودریا وعدم تجاوز آنها از حد مقرر نعم بزرگند از پروردگار و آیتی عظیمند برای وجود صانع در عالم وقدرت حضرت آفریدگار، و پس خطاب میفرماید بجن وانس: پس بکدام یك نعمت از نعمت های پروردگار خود تکذیب و انکار میکنید، باز در مقام انعام خود به بندگان میفرماید:

«یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان» یعنی بیرون میآید از این دودریا لؤلؤ ومرجان باینکه ازدریای آسمان دانه‌های باران که میبارد و صدف دهان خودرامیگشاید در دریا پس واقع میشود قطره‌های باران در دهان آنها پس خلق میشود مروارید کوچك از قطره کوچك وبزرك ازقطره‌های بزرك وبعضی از آنها مرجان میشود و **اما** تأویل این بحرین کنایه است از علی بن ابیطالب و فاطمه ع که جناب امیر ع بحر علم است و فاطمه ع بحر عصمت خداوند فرستاد بحر جناب علی ع را با بحر فاطمه که یکدیگر را ملاقات میکنند یعنی متصل شدن ایشان بیکدیگر مثل اتصال دودریا و با کمال اتصال و ملاقات بیکدیگر ستم نمی کنند با آنکه ستم ازشباهت هر دو دوراست که کنایه از عصمت آنهاست که ستم بنفس خود وغیر نفس خود نمیکنند وفیمابین این دودریا واسطه است که کنایه از رسول خدا ص است و برزخیت آنجناب واسطه بودن در رسانیدن این دو بزرگوار بیکدیگر یا بواسطه آنست که در دو عالم حقیقت و معنی این دو بزرگوار ازیك نور بودند و بواسطه آن جناب امتیاز از یکدیگر یافتند که نور فاطمه ازصلب او و نور جناب امیر در صلب ابیطالب مستقر گردید یا برزخیت آنجناب بواسطه واسطه بودن آنجنابست فیمابین خالق و خلق یعنی فیمابین این دو دریا برزخ است یعنی واسطهٔ که فیما بین آنهاست که دلالت براین دارد اینحدیث شریف که خداوند خلق فرموده است انبیاء از اشجار شتی و خلق فرموده من وعلی ع را ازشجره واحده که من ریشه آن درختم وعلی بن ابیطالب کنده آن درخت و ائمه طاهرین شاخه های آن درخت و شیعیان برگهای آن درخت هستند ریشه کسب از زمین می کند و از آن کنده و از کنده بشاخها و از شاخه ببرگها چون جناب رسول ص کسب از مبدء می نماید و از آنجناب بجناب امیر و از جناب امیر بشاخها و از شاخها ببرگها پس آنجناب برزخیست یعنی واسطه مثل ریشه که واسطه فیمابین زمین وآب و اجرام درخت یا بجهات دیگر که مجلس اقتضا ندارد.

مجملا بیرون میآید از این دو دریا لؤلؤ که جناب امام حسن ع و مرجان که جناب امام حسین باشد جناب امیر ع از قبیل بحر آسمانست و جناب فاطمه ع ازقبیل بحرزمین است که رحم آن مظلومه صدف استکه

قبر و صاحب این قبر که اختیار کن از برای من آنچه رضای تو و رسول تو در او باشد بسیار تضرع و زاری نمود و سر مبارک خود را بضریح گذارد و بخواب رفت ناگاه دید که جد بزرگوارش با جمعی از ملائکه ظاهر شدند و آن حضرت را در بر کشیدند و سر مبارک او را بر سینه گذاردند و میان چشمهای اورا بوسیدند و فرمودند ای حسین شهید من ای حبیب من ای گل گلزار من زود باشد که ترا با لب تشنه در زمین ماریه سر از بدن جدا کنند و در خون دست و پا زنی و آنها که این عمل کنند باز امید شفاعت از من داشته باشند و حاشا که شفاعت من بایشان برسد ای حسین اینك با پدر و مادر و برادر تو با مصائب بسیار بنزد تو آمده‌ایم و همگی بدیدار تو اشتیاق داریم ای‌حسین ای جان گرامی چنان می‌بینم که با لب تشنه و شکم گرسنه شهید شوی در صحرای کربلا و بدن نازنین ترا در صحرا افکنده باشند بر روی خاك و خون و سر تورا بر نیزه کرده شهر بشهر و دیار بدیار میگردانند ای فرزند دلبند من صبر پیش گیر و در کار خود مردانه باش که در بهشت عنبر سرشت درجات‌چند از برای تو هست که بدون این مصیبت ها تو را میسر نمیشود ای حسین نزدیك شد که مثل پدر مظلوم و مادر مغموم و برادر مسموم خود شهید شوی سعی کن که زود بکربلا بروی آن‌حضرت عرض کرد ای جد بزرگوار مرا بدنیا احتیاجی نیست الحال مرا با خود ببر و از همه اینها خلاص کن فرمود ای نور دیده ترا چاره نیست ازرفتن بدنیا تا شربت شهادت بنوشی و درجه بلند را دریابی پس آنجناب بیدار شده بمنزل مراجعت فرمود و صورت واقعه را با اهل و عیال خود و اخوان و انصار در میان آورد پس در آنوقت از خانواده بنی‌هاشم صدای گریه و ناله بلند شد و ابواب هموم وغموم بر آن خانواده مفتوح شد پس آن جناب مهیای سفر گردید و درشب آخر بنا بر بعضی اخبار بر سر تربت مادر آمده با چشم گریان گفت السلام علیك یا اماه فرزند تو حسین بوداع قبر تو آمده است و این آخر زیارت اواست ترا ناگاه از بالای ضریح مقدس آوازی بلند شد که السلام‌علیك ای مظلوم مادر ای غریب مادر پس گریه بنحوی بر آنحضرت مستولی‌شد که نتوانست سخن بگوید واز آنجا بسر مرقد برادرخود امام حسن آمد نیز سلام کرد وداع کرد چون صبح شد فرمود تا کجاوه های خواتین عصمت و طهارت‌را بر ناقه‌ها بستند ومشغول بار کردن شدند وداع میکردند وصدای گریه بلند کردند که هیچوقت بر بنی‌هاشم تاآ نروز چنین حالتی رخ نداده بودو با آن امام غریب یکدیگر را وداع میکردند اماناز آنوقت که نوبت وداع فاطمه صغری رسید آن‌مظلومه در آنوقت بیمار بود وتب شدیدی داشت آنجناب خود

را بدامان پدر انداخت و التماس میکرد که با بیماری مرا بدرد هجران و فراق مبتلا نفرمائید و مرا با خود برده باشید آن جناب گویا فرمودند نوردیده تو بیماری و طاقت نداری بصدمات جده تو ام‌سلمه پرستاری ترا مینماید یا بن رسول‌الله شیعیان عرض میکنند فاطمه را بجهت بیماری همراه خود نبردی که مبادا صدمه بر او وارد شود و حال آنکه خود و برادران شما و اولاد و اصحاب همراه بودند و در کمال عزت بود بشما چه گذشت در شام در باطن در حیوة بودی و ملتفت و آگاه بودی که چه گذشت بر فرزند بیمارت علی بن الحسین بر شتر بی جهاز سوار غل جامعه بر گردن پاها بزیر شکم شتر بسته پاهای مبارکش مجروح گشته خون جاری بود در منازل نه دوائی نه غذائی نه سایه‌ای نه پناهی آنچه میدید سرها بر نیزه‌ها و زنها بی‌چادر و اسیر و گرفتار .

مجملا سفارش فاطمه را بام سلمه فرمودند و او را تسلی دادند و فرمودند غصه مخور که جده‌ات ترا پرستاری میکند و عنقریب شفاخواهی یافت و کسی را میفرستم که ترا بنزد ماها بیاورد و زیاد سفارش ترا به ام سلمه فرموده ام چقدر شبیه است این وداع بوداع سکینه بعد از ظهر عاشورا و وداع آخر جناب ابیعبدالله که زیاد گریه کرد و عرضکرد ای پدر مارا دراین صحرا بکه میسپاری ای پدر بعد از تو بکجا التجا ببرم و بکه پناه ببرم وقطرات اشك ازدیده میباریدآن بزرگوار فرمودند ای‌نوردیده سوزان قلب مرا باشك خود ای سکینه مادامی که روح در بدن مست و اورا نوازش فرمودند وروانه‌میدان‌شدند **الالعنة‌الله‌علی القوم الظالمین**

مجلس دوم

«الحمدلله الذی جعلنا من امة نقطة‌الوجودالواصل مقام‌الغیب‌والشهود ومنبع‌الفضل والکرم والجود محمد الاحمد المحمود و من‌علینا بان‌جعلنامن شیعة ائمة آل‌الرسول و محبی ذریة البتول الذین هم لکتاب الله عدول و تفضل علینا بان وفقنا للعویل والبکاء و اقامة‌المأتم و العزاء‌الخامس‌اصحاب الکساء قرة عین سیدالانبیاء و نور حدقة سیدالاوصیاء و بهجة قلب سیدة النساء و اب‌الائمة‌النقباء النجباء و سیدالشهداء و زین‌السعداء الاسیر‌بایدی الکفرة والذبیح بسیف الجفاء و غریب الغرباء الممنوع من فرات بکربلا الشفیع فی یوم‌الجزاء سیدنا المظلوم و امامنا المسموم ابی‌عبدالله ارواحنا له‌الفداء و بعد فقد قال‌الله تبارك وتعالی «**الذینهم لاماناتهم وعهدهم راعون**» خداوند عالم جل شأنه در این آیه شریفه در مقام تعداد صفات مؤمن بر آمده و از جمله صفاتی که از برای ایشان می‌شمارد اینست کمی

مکه یا مدینه نمیتوانست توقف کند بنحویکه محمد حنفیه عرضکرد برود در یمن یا بلاد دیگر و اگر در اینجا نتوانسته توقف کند برود به صحراها و بیابانها و کوهها چنانچه این عقول قاصره اینطور فکر میکند ولیکن این بحسب نظر ابتدائی است و بعد از تعمق و تدقیق نظر خوب مطلب واضح میشود که با آنچه نامهها و اصرارها که از اهل کوفه شد و یا اینکه با مسلم بن عقیل بیعت کرده بودند اگر جناب ابیعبدالله علیه السلام حرکت نمیفرمود ومیفرمودند من میدانستم که اگر من میآمدم با من چنین و چنان میکردید مثل آن بود که خداوند پیغمبر را نفرستد بسوی بندگان و بفرماید که میدانستم اگر پیغمبر بفرستم بسوی شما چنین و چنان با او خواهید کرد **چنانچه** این کافی نبود نسبت اتمام حجت از ذات اقدس الهی همینطور بود نیامدن جناب ابیعبدالله بلکه چنانچه خداوند باید پیغمبر را بفرستد اگرچه بداند او را میکشند جناب ابیعبدالله هم باید بیاید بجانب کوفه اگر چه بداند با او چه خواهند کرد بلکه با عیال و اولاد آمد که ای مردم کوفه بدانید که من نیامدهام که مراجعت نمایم بلکه آمده ام که بمانم و از وطن خود و مجاورت قبر جد ومادر و برادر خود بکلی گذشتهام باطمینان مکاتبات وعهود شما آمدهام و از اینجهت با وجود اینکه میداند ثمر ندارد وقبول نخواهند کرد ولیکن من باب اتمام حجت باید این فرمایش را فرموده باشد چنانکه این فقره که عرضکردم در کتابهای معتبر ومشهور ندیدهام ولیکن گمانم اینست که من باب اتمام حجت واقع شده باشد بعد از اشتداد عطش از عیال و بلندشدن صدای اطفال به العطش آن جناب تشریف آوردند بمیدان و ندا کردند که ای لشکر ساکت شوید و قرار گیرید مرا با شما سخنی است لشکر ساکت شدند فرمود گوش بدهید از این خیمه ها چه صدا میآید چون گوش دادند شنیدند از اطفال صدای العطش بلنداست

زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد — فریاد العطش ز بیابان کربلا

این فقره بحسب قوانین ظاهره دور نیست که بجهت اتمام حجت واقع شده باشد که بگویند ما نمیدانیم تشنگی اطفال را **مجملا** بعد از آنکه تشریف آوردند و اتمام حجت شد با آمدن آنجناب صبح روز عاشورا را پیش از وقوع جنگ بعد از صف آرائی طرفین عمامه رسولخدا صلی الله علیه و آله را بر سر بسته شمشیر آنحضرت را حمایل نمودند اسب خاصه آنجناب را سوار شدند و بمیدان آمدند در برابر کفار ایستادند و خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت انشاء فرمودند وبعد از حمد وثنای الهی ودرود برحضرت رسالت پناهی فرمودند آیا مرا میشناسید ؟ گفتند بلی تو فرزندزاده پیغمبری فرمود شما را قسم میدهم شما را که میدانید که جدم رسولخدا است ؟ گفتند بلی فرمود میدانید که

مادرم فاطمهٔ زهرا است ؟ گفتند بلی فرمود میدانید که پدرم علی مرتضی است گفتند بلی فرمود میدانید جده‌ام خدیجه کبری است گفتند بلی

مجلس سوم

الحمدلله الذی اجل مصیبتنا بمصیبة سیداهل الجنان و سبط سیدالانس و الجان الذی یکتب علیه ملائکة السماء و الجنان و النیران و ناحت علیه الوحوش و الطیور الغریب عن الاوطان عن الارقاب و الاحبة و الاخوان الواله الحیران الذبیح العطشان و الشهید و الصلیب العریان الذی هو للحق امین و للخلق امان مولانا و مولی الثقلین ابی عبدالله الحسین ارواحنا له الفداء

و بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکم کتابه الکریم ومبرم خطابه العظیم **بسم الله الرحمن الرحیم والتین والزیتون وطورسینین وهذا البلد الامین لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم** . روایت شده است که هر که این سوره مبارکه را در نمازهای واجب و مستحب بخواند عطا شود برای او در بهشت اما ترجمه آن معلوم است که خداوند جل شأنه در چه میفرماید حاجت بقسم ندارد زیرا که یا کسی اعتقاد بخدا دارد یا ندارد اگر ندارد که فرمایشات او را اصلا قبول ندارد چه با قسم باشد و چه بی قسم و اگر اعتقاد دارد واو را کذب عری وبری میداند .

چنانچه عمدهٔ ادله بر یکی بودن خداوند اخبار همین خداوند است بر وحدت او و نبودن شریک از برای او در تمام کتابهای آسمانی همین اخبار حجت است زیرا که یا صدق است یا کذب اگر صدق است مطلب ثابت است و اگر کذب است لازم میآید دروغ برحضرت واجب الوجود تعالی عن ذلک علوا کبیرا که هر کس آنچه در خزینه دارد اعلان کند بر فقرا خداوند و را فتح عطا کبیراً یا وصف آنچه ذکر شد بر قسم خوردن ذات اقدس بامورى که در قرآن قسم بآنها خورده شده است غیر از اثبات مطلب چند چیز است یکی از آنها اظهار شرافت آن چیز است که باو قسم یاد میفرماید زیرا که تا چیزی شریف و بزرگ نباشد خداوند باو قسم یاد نمیفرماید از آن جمله در این سورهٔ شریفه بچهار چیز قسم میخورد تین که انجیر است وزیتون که معروف است و طور سینا که معروفست کوهی است که خداوند در آن با موسی تکلم فرمود و بلد امین که مکه معظمه است اما شرافت انجیر از میوه های بهشت است نه هسته دارد نه پوست غذائیست لطیف و دوائیست که بسیار نفع

حقوق این خانواده بر همهٔ افراد خاصه اهل ایمان واضحست و دخلی ندارد بر آن حیوان زبان بسته ؛ چون دید صاحب او با این حالت بر روی زمین قرار گرفت و ضعف بر آنحضرت مستولی شد آن حیوان بازین واژگون نالان وشیهه زنان سر بصحرا نهاد و آمد درخیمه ها همینکه صدای اورا اهل حرم شنیدند علیا مکرمه زینب خاتون فرمود بسکینه که ای جان عمه صدای اسب پدرت میآید گویا ازمیدان برگشته وبرای تو آب آورده ؛ آن مظلومه از خیمه بیرون دوید همینکه نظرش بر اسب پدر افتاد بازین واژگون و یال پر ازخون غرق تیرصدای ناله اش بلند شد که «یا عمتاه والله لقد قتل ابی» اکنون بعدا پدرم کشته شده زنان واطفال بیکس همه ازخیمه بیرون دویدند هریك بنحوی با آن حیوان سخن گفتند ؛ یکی میگفت برادرم را بردی چرا نیاوردی ؛ یکی میگفت شوهرم را چکردی ؛ سکینه خاتون لجام اورا گرفته فرمود «یا ذوالجناح هل سقی ابی ام قتل عطشانا» آیا پدرم راآب دادند یاآنکه اورا با لب تشنه شهید کردند ؛ آن حیوان با وفا بنا بر خبر معتبر خودرا بنهر فرات انداخت ، یا شهربانو بر آن سوار شد ، یا سر به صحرا نهاد ـ چند اخبار دارد ؛ در خبر معتبر است که آنحیوان دوباره آمد برسرنعش امام ع وعمرسعد لعین فریاد کرد این اسب خاصهٔ رسول‌الله است اورا گرفته برای یزید ببریم لشکردورش را گرفتند آن حیوان باآنکه تشنه بود و تیرهم بسیار خورده بود و از صبح تا آنوقت کمال صدمه دیده بود معذلك با ضرب لگد و دندان چهل نفر را بخاك هلاك انداخت . عمرسعد دید که از عهدهٔ او برنمی آیند گفت بگذاریدببینیم چه میکند آن حیوان باوفا ببالین امام ع آمد دوری دور آنجناب گردید، گویا عرض میکرد : آقا برخیز سوارشو برویم بخیمه ها عیال بیکست منتظرهستند ؛ مأیوس شد دانست که صاحب او کشته شده آنقدر سر خود را بر زمین زد تا آنکه مرد ؛ عجب حیوان با وفائی بود ؛ از وفای او همین بس که ابیعبدالله ع وقتیکه او را داخل فرات نمود فرمود «یاذوالجناح انت عطشان وانا عطشان» تو تشنه هستی ومن هم تشنه آن حیوان آب نخورد آنجناب بجهت آنکه آن حیوان آب بیاشامد کف آبی بر داشت نزدیك دهان مبارك برد گویا ملتفت گردید که زنان واطفال تشنه اند آب خوردن منافی است با مقام امامت وبعلاوه برادران وفرزندان با لب تشنه شهید شدند ازحقوق و وفا دور است علاوه معاهده شده بود که با لب تشنه شهید شود بحسب ظاهر ملعونی ندا کرد یا ابا عبدالله تو آب میخوری ولشکر رو بخیام تو رفتند و در بعض اخبار است که ظالمی تیری انداخت آمد وبر دهان آن جناب داخل گردید آنجناب با لب تشنه و خون آلوده از نهر فرات بیرون آمد **الا لعنة الله علی القوم الظالمین**

مجلس پنجم

الحمدلله الذی اعظم مصیبتنا بمصیبة شمس الدجی بدر الدجی سبط النبی المصطفی وقرة عین الولی المرتضی ونور حدقة سیدة النساء اخ الحسن المجتبی الذی سفك دمه واستبیح حرمه ونهب امواله ونحر نحره وقبض صدره ورفع علی القناة رأسه لا سلب بدنه واخذ رداءه و قطع یده و احرق خیامه واسر عیاله ضیاء الخافقین النجم بن القمرین العطشان لدی النهرین الاسیر بایدی العسکرین الحیران بین الفریقین المقطوع الودجین المقتول الوالدین سیدنا و مولانا ابی عبدالله الحسین (ع)

قال الله تبارك وتعالی « **اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم ویزیدهم من فضله** »

ترجمه ظاهر آیهٔ شریفه این است : اما آنچنان کسانیکه ایمان آوردند وعمل صالح کردند میدهد خداوند بایشان اجرهای ایشان را و زیادمیدهد بایشان از فضل خود

در مجلس سابق ذکر شد که بدترین مرضها و دردها مرض گناه است وبرای آن معالجات چندی استکه هر کس مبتلا گردد باید در مقام معالجه آن برآید و نگذارد که باقی باشد تبعات و مفاسد آن دامنگیر شخص شود در دنیا وعقبی و ذکر شد که بهترین معالجات آن توبه است ولیکن تحقق آن مشکلست ودیگر ازمعالجات آن ذکر شد که صدمات و مصیباتست که در دنیا بشخص وارد میشود که آنها هم مکفر معاصی است بشرطیکه صادر نشود از آن چیزی که موجب تمام شدن اجرا وشود مثل آنکه العیاذ بالله شاکی شود یاخیال بدی نسبت بذات اقدس جل جلاله نماید

چنانچه حضرت موسی (ع) سؤال نمود از پروردگار خود از مبغوض ترین خلق نزد او خطاب رسید مبغوض ترین بندگان نزد من کسانی هستند که شب را تا صبح مثل مرداری خوابند و روز را به بطالت شام می کنند و کسانیکه مرامتهم میدارند ؛ موسی عرض کرد پروردگارا کیست از بندگان تو که ترا متهم میدارد؟

خطاب رسید کسانیکه من برای آنها بنحوی مقدر کرده‌ام و چنان گمان میکنند که صلاح ایشان در آن تقدیر نیست واصلح بحالشان غیر آن بوده ومن در مقدمان آنچه اصلح و بهتر بوده است نخواسته‌ام و کسانیکه یقین دارند اصلح امور بدست منست و امید بغیر من دارند ـ مقصود از ذکر این حدیث آنکه این مطالبست که در مجالس سابقه اشاره شد

چنانچه هر گاه کسی در وضو یا در نماز چه واجب چه مستحب بخواند این سوره مبارکه را از آن عمل بیرون نرود جز آنکه آمرزیده شود و از آنجمله آوردن مهمانست بخانه **چنانچه درحدیث** وارد است که کمترین چیزیکه خداوند بمیزبان عطا فرماید اینستکه او را و اهل آن خانه را بیامرزد و **درحدیث دیگر** وارد شده است که هر گاه کسی بشنود صدای نعل مهمان را و مسرور شود خداوند بیامرزد گناهان اورا اگر چه از زمین تا بآسمان را مملو کرده باشد **واز آنجمله** آب دادن بتشنه است در حدیث است که هر گاه کسی آب بدهد تشنه‌را در حالتیکه آب نباشد ثواب ده بنده آزاد کردن باو عطا شود واگر آب بدهد تشنه‌را در حالتیکه آب باشد بهر مسکین هفتاد هزار حسنه باو عطا شود وهفتاد هزار گناه از او محو شود **واز آنجمله** رفتن بنماز جماعت **درحدیث** معتبر وارد است که بهر قدمی هفتاد حسنه در نامه عمل او نوشته شود وهفتاد هزار سیئه از نامه عمل او محو شود وهفتاد هزار درجه از برای او بلند شود وبعد از مردن او هفتاد هزار ملك اورا مشایعت کنند وبر او نماز کنند ودر قبر با او انس گیرند واز آن جمله در وسط خوردن غذا در لقمه اول بگوید بسم‌الله و الحمدلله رب‌العالمین آن لقمه از گلوی او فرو نمیرود جز اینکه آمرزیده شود **و از آنجمله** بعد از آب خوردن لعنت بر قاتلین حضرت ابیعبدالله الحسین کردنست اگرچه بفارسی وچه بعربی مثل لعنة‌الله علی قاتلین الحسین ع عطا شود باو صدهزار حسنه و محوشود از نامه عمل او صدهزار گناه وبلند شود از برای او صد هزار گناه وبلند شود از برای او صدهزار درجه وعطا شود باو ثواب آزاد کردن صد هزار بنده از اولاد اسمعیل ودر روز قیامت محشور شود خنك دل **و از آنجمله** است مسرور کردن مؤمن درحدیث وارداست که خداوند خطاب فرموده بداود ع که ای داود بساعتست که بنده من میآورد حسنه که بواسطه آن حسنه میآمرزم اورا عرضکرد کدامست آن حسنه فرمود مسرور میکند بندهٔ از بندگان مرا شبهه نیست که هر گاه آن بنده مؤمن باشد ثواب او زیاده است چنانچه هر گاه سید باشد **مجملا** هرچه مقام آنشخص بالاتر است ثواب مسرور کردن آن زیادتر است تا برسد برسول خدا که هر گاه کسی مسرور کند آنحضرت را البته اجر وثواب او بقدری استکه نمیتوان احصا نمود و شبهه نیست در اینکه برپا داشتن عزای حضرت ابی عبدالله وگریستن درمصائب آنحضرت موجب سرور رسولخدا خواهد شد واین معنی واضح وروشن‌دارد ومدلول‌علیه اخبار بسیاراست موضوع این‌دعوی آنستکه آنحضرت از غزوه احد مراجعت فرموده بودند ومتعلقین و کسان انصار که در آن غزوه شهید شده بودند مشغول تعزیه داری شدند از برای

خود چون حمزه درمدینه غریب بود کسی که بر آنجناب گریه کند نبود که درشب عزای اورا بپا کند الا بتول عذراء وحضرت رسول ص زیاد از این جهت مهموم ومغموم بودند اصحاب چون مطلع برهم وغم آنحضرت شدند زوجات و کسان خودرا فرستادند که بروند در خانه رسول بر حمزه گریه کنند و بعد از آن بر شهداء خود جناب رسول ص در این مرحله زیاد مسرور شدند بلکه در بعض اخبار است که دعا در حق ایشان فرمودند انصاف بده ای شیعه که مقام حمزه کجا مقام جناب ابیعبدالله کجا هر گاه آن حضرت بجهت گریستن برحمزه مسرور شود البته نسبت بحضرت ابیعبدالله زیادتر مسرور میشود و قطع‌نظر از اینکه موجب سرور آن حضرت است موجب سرور بتول عذراء و سایر ائمه هدی خواهد شد بخصوص درحدیث معتبر ازحضرت صادق ع رسیده است که فرمودند که هر کس گریه کند در مصیبت جناب ابیعبدالله ع یاری جده ام فاطمه کرده و هواداری جده ام فاطمه رسولخدا ص کرده است و حق ما اهلبیت را ادا کرده است درروز سیزدهم ماه مبارك رمضان جناب امیر ع در مسجد کوفه موعظه میفرماید درحالتیکه پای منبر حضرت امام‌حسن ع طرف راست وحضرت امام‌حسین ع در طرف چپ بودند فرمودند نور دیده من حسن بقدر از این ماه باقی است عرضکرد هفده روز بعد از آن اشك آن حضرت جاری شد فرمودند نزدیکست این‌محاسن من بخون سرمن خضاب شود بعد فرمود گمان مکنید که این گریه من بواسطه ترس از مرگست قسم بخداوند که انس من و شوق من بمرگ زیادتر است از طفل بپستان مادر لیکن این گریه بواسطه دو فرزند من است که در شهر غربت مبتلا میشوند بدوری حرم جد خود چه ظلمها و ستمها که بعد از من بآنها میشود و هر یك را چگونه شهید مینمایند پس فرمودند بحاضرین سلام مرا بغائبین و آینده‌گان از دوستان وشیعیان من برسانید و بگوئید بآنها که هر کس زیارت کند این دو فرزند مرا یا بگرید در مصائب ایشان اجر او با من است و اجر او در نزد من ضایع نمیشود پس هر کس طالبست که این دو بزرگوار در شدائد دنیا و عقبی بفریاد او برسند سعی در زیارت و گریه بر این دو بزرگوار نماید خاصه برجناب ابیعبدالله وحال آنکه بهترین‌اعمال صالحه که موجب آمرزش گناهان است گریه بر آنحضرتست

چنانچه درحدیث قدسی خطاب بحضرت موسی ع رسیده که ای موسی هر مرد و زنی که گریه کند درمصیبت جناب ابیعبدالله ع چه درروز عاشورا چه درغیر آن واشك اوجاری‌شود جزاء او اینست که میآمرزم گناهان او را

پیدا کرده در حلال صرف کرده این فرزانه بعد از وضعیات و مشقات ناجی هستند پس شخص عاقل باهوش چرا باید از حال خود غافل باشد و فکر خود نباشد اگر اعتقاد بحساب قبر و معاد و بهشت و جهنم دارد چرا باید بفکر خود نباشد تو کار خود را درست کن دیگران خود دانند اگر اعتقاد نداشته باشد و یقین ندارد که بهشت موجود است و در صورت مشکوک باشد قطعی است که دنیا فانی میشود وقطعی است که آنچه شخص زحمت کشیده یا پیدا کرده از دیگران است موافق حکم عقل اینست که از برای آنجا که شك است تدارکی داشته باشد صدق باشد وحقیقت داشته باشد وحال آنکه نمیتوان انکار نمود حقیقت حق را با اینکه در دنیا ظالم هست ومظلوم ومطیع وعاصی نیکوکار و بدکار با رحم و بی‌رحم غنی وفقیر اگر چنانچه همه بمیرند بعد ازمردن هم تلافی نشود با عدل الهی منافات دارد مثل آنکه پادشاهی درمملکت او انواع ظلم وتعدی و اجحاف ازبعضی به بعض شود و بسیاری ازایشان بانواع بدرفتاری ومخالفت پادشاه مشغول و بسیاری کمال خوشرفتاری واطاعت پادشاه را داشته باشند واین پادشاه مطلع بر حالات هریك باشد و قادر بر مؤاخذه باشد و اصلا اعتنا نکند چقدر این پادشاه درنظر خاص وعام بافهم و بی‌فهم زشت وقبیح است وچقدرمستحسن است هرگاه در مقام مؤاخذه وحکم بعدل برآید بلکه همین که در مقام بر نیامد با علم و قدرت مثل آنستکه راضی بآن عمل قبیح و رضا به قبیح ، قبیح است **مجملا** عقل حکم میکند بآنکه لازم است خداوند حکیم علیم عادل مؤاخذه وانتقام ظالم و احسان بنیکوکاران نماید و بعلاوه بعد از اینکه پیغمبر وقرآن را فرستاد و حق دانسته‌اید ویقین دارید بحقیقت آنچه گفته‌اند که ضروری کل ادیانست

چنانچه بنظر رسیده که دربعضی اخبار که خطاب شد بحضرت موسی (ع) که بگو باولاد آدم که سه چیز است بشما میرسد هر چند ازآن فرار کنید اول مرك استکه کل نفس ذائقة الموت ودوم روزی مقدر سوم جزای عمل هرچه ازاین سه شخص فرار کند بسا و میرسد پس خوب است که شخص ملتفت باشد ودردنیا قانع باشد بآنچه خداوند روزی اوفرموده ازکرت آن بگذرد و عمر خودرا صرف که در آنچه نافع است از برای خود ازاعمال صالحه تادرآخرت متعیش باشد بعیش علاوه در دنیا هم بدان واسطه آسوده است وازجناب رسولخدا (ص) روایت شده که فرمودند بر دربهشت نوشته است بعد از سه کلمه لااله الاالله محمد رسول الله علی ولی الله لکل شیئ حیلة وحیلة طیب العیش فی الدنیا اربعة خصال ترك الحقد و ترك الحسد و القناعت ومجالسة اهل الخیر یعنی از برای هر چیزی حیلة

هست وحیلهٔ پاکیزه بودن عیش دردنیا چهار چیزاست اول ترك کینه کینه وعداوت با بندگان خدارا دوم حسدرا ترك نماید سوم قناعت کند بآنچه خدا عطافرماید چهارم همنشینی بااهل خیرالحق‌همینطوراست چقدر شخص مورد صدمه وزحمت مشقت است در شب و روز هرگاه قانع نشد و حریص شد بعلاوه بچه قدر از معاصی بواسطه اینصفت مبتلا میشود **چنانچه** متعدد در کتب و اخبار دیدم که شیطان گفت پنج طائفه اند که هلاکند ومرا با آنها کاری نیست بواسطه آنکه خود هلاك میشوند بجهت آن صفاتی که دارند اول عجول یعنی کسیکه عجله در کارها داشته باشد همان عجله عمل ضایعی است و صاحب خود را هلاك مینماید دوم بخیل سوم حریص چهارم سوء خلق پنجم حسود روزی شیطان آمد بخدمت حضرت نوح (ع) بعد ازطوفان وهلاك جمیع اهل آنزمان الا آنکسانی که در کشتی بودند و عرضکرد ترا برمن حقی است آمده ام آنرا اداء کنم فرمود چه حقی بتو دارم عرضکرد نفرین کردی و تمام را هلاك کردی الا معدودی ومرا ازگمراه کردن ایشان آسوده نمودی تا دیگر خلقی پیدا شود و جمعیت نماید آسوده‌ام از این جهت بر من حق داری و میخواهم حق ترا اداء نمایم باینکه چند نصیحت بتو کرده باشم فرمود مرا وحی پروردگار کافی است محتاج بنصیحت تو گنهکار نیستم جبرئیل نازل‌شدو عرضکرد خودش ملعون و بدکار است دخلی بکلام ندارد سخنان او را گوش بگیر فرمودند بگو عرضکرد از سه چیز اعراض نما اول از کبرو خودبینی که من عبادت پروردگار درسموات کرده و کبروخودبینی ورزیدم و سجده بآدم نکردم و خودرا بهتر از او دانستم ملعون ازل و ابد حضرت احدیت گردیدم ، دوم از حرص اعراض کن که پدرشما آدم را خداوند دربهشت سکنی داد و تمام نعمتهای بهشت‌را از برای او مباح گردانید الاگندم را ولیکن او قانع نشد بآن نعمتها و از حرص گندم را خورد و بدین‌واسطه اورا ازبهشت بیرون کردند ، سوم از حسد که هابیل وقابیل دو برادر بودند از صلب آدم قابیل حسد برد برهابیل و او را کشت و مخلد در آتش دوزخ گردید **مجملا** محسوس‌است که مترتبست برحرص ترك طاعات و ارتکاب سیئات و بآن عمل اینهمه فساد اگر بعد ازجمع کردن مال از برای شخص بقائی و دوامی بود از آن متنعم و با بهره میشد خوب بود و حال آنکه بی بقائی دنیا بهر کس واضحست و گذاردن مال ورفتن محسوس است و ترتیب عقاب بر آن معلومست پس عاقل باید عبرت گیرد از حال دیگران وفریب نفس اماره و شیطان را نخورد تا بتواند ذخیره نماید اعمال صالحه را ازبرای وقت حاجت وهیچ عمل صالحی

را نمود که هم گوش بشنود اظهار مرحمت و ملاطفت در حق ایشان فرموده
بلکه مردم بشنوند و اینقدر ظلم نکنند این اشقیاء اعتنا نکردند بلکه این
ظلم را کجا میتوان گفت که نهر فرات که خداوند بر تمام وحوش و طیور و
سباع و انواع خلق مباح فرموده بود از خانوادهٔ رسالت منع کردند .

چنانچه ابی الفضل (ع) خطاب فرمود بآن جماعت که ای لشکر
آیا شما مسلمان میباشید یا کافر گفتند ما مسلمان میباشیم فرمود که آیا در
اسلام رواست که از نهر فرات یهود و نصاری و مجوس و سایر فرق کفار و
طیور هوا و وحوش صحرا آب بیاشامند بلکه سگها و خوکها سیراب شوند
و اولاد رسولخدا (ص) از تشنگی نزدیک بهلاکت باشند یک مشک آب بجهت اطفال
بعید ظالمی فریاد کرد ای ابوالفضل این نهر فرات را داخل شو خود آب
بیاشام اسب خود را سیراب کن اما از برای برادرت و عیال او بر مدار
فرمود ظالم من آب بخورم و فرزند رسولخدا تشنه باشد شمشیر کشید و
مشغول جنگ شد لشکر را متفرق کرد وارد فرات شد از شدت تشنگی کفی
آب برداشت که بیاشامد متذکر شد تشنگی حضرت ابیعبدالله را آب را
بر روی آب ریخت و مشک را آب کرد از فرات بیرون آمد رو بخیام حرم
نهاد آه آه لشکر دور آنمظلوم را گرفتند و کردند آنچه کردند .

مجلس هفتم

نحمدك اللهم یا من اجل مصیبتنا بمصیبة من بكت علیه ملائكة السماء بالدماء فی رزیة سیدالانبیاء لمصیبة سید الاولیاء و ناحت علیه سیدة النساء الذی هو سیدالشهداء و ثالث الائمة السعداء و خامس اصحاب الكساء و اب الائمة الانبیاء النجباء الذبیح المقطوع والاسیر بایدی المعاندی و الصبیر عن الاقارب والارحام و المحبین شفیع الخلائق والدنیا و الدین و الممنوع من الماء المعین المزور للملائكة المقربین و الانبیاء المرسلین و الاوصیاء الصالحین الذی صار صبره عجیباً للملائكة السموات والارضین سیدالمظلومین سیدالشهداء فی باکی العینین والعطشان لدی النحر بن ابی عبدالله الحسین «قال الله تبارك و تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً و خیر املا»

ترجمهٔ ظاهر آیهٔ شریفه اینست که مال و اولادی که بندگان شب و
روز درمقام تحصیل آنها هستند وچه زحمتها و مشقتها در باره آنها میکشند
و عمر خود را که بهترین سرمایه ها است صرف دولتها میکنند زینت زینة

دنیا است وفا و بقا از برای آنها نیست و نخواهد بود و خواهید آنها را گذارد
و رفت هر قدر باشد و هرچه باشد چنانچه از بدو خلقت تا کنون از برای
همه همینطور بوده است و هیچ کس مال خود را همراه خود نبرده است
مثل اولاد چنانچه محسوس است اولاد هرچه عزیز باشد و مال هر قدر باشد
چارهٔ جز مفارقت آنها نیست بلکه هرچه بیشتر و هر قدر عزیزتر باشد مفارقت
از آنها صدمه‌اش بیشتر است زیرا که علاقه با آنها بیشتر است و شخص
عاقل و باهوش بایدسعی نکند در زیاد آنها و تکمیل و تحسین نماید بر چیزی
که بگذارد حسرت و ندامت اورا همراه برده باشد زیرا که هریک از اینها
دشمن فوق آدمی و برفرض که دوست باشند همینکه معلوم شد بی‌وفا است
دل بستن باو و زحمت درباره او کشیدن و خرج او کردن کمال بی‌ادبی
است خصوص در مقابل او دوست باوفائی باشد که در آنحال شخص عاقل
بکلی ترک آن دوست با وفا کرده مراقب آندوست بیوفا میشود خداوند
جل شأنه در این آیهٔ شریفه در کمال تلطف و مهربانی تنبه میفرماید که
مال و اولاد زینت زندگی دنیا است و عاقبت ندارد و وفا ندارد و گذارده
خواهد بود آنچه باقی است باقیات الصالحات که بهتر است از جهت ثواب
داشتن از پروردگار و از جهت آرزو داشتن بکار شخص آید و از آن منتفع
شود و باقیات الصالحات یا اعمال صالحه است که ثواب و اجر او باقی است
یا صدقات جاریات است که شخص در حیات خود آنها را برپا نماید و بعد از
شخص آثار خیر آن عاید آنشخص میشود چنانچه در حدیث است که هرگاه
پسر آدم از دنیا رفت عمل او از هر چیزی منقطع میشود جز شش چیز که اثر
آن و فیض آن بعد از او باو میرسد اول اولاد صالحی که بعد از شخص بماند
استغفار و طلب آمرزش نماید بلکه اگر صالح هم نباشد هر عمل صالحی
که فرزند شخص بجای آورد قبل از تکلف کل ثواب از برای پدر و مادر
است و بعد از تکلیف نصف ثواب از خود او و نصف ثواب از والدین او
است دوم قرآنی است که بعد از او بماند که از آن قرائت نمایند ثواب
قرآن بآن شخص که قرآن از او مانده میرسد سوم سرچشمه آبی است که
شخص جاری مینماید چهارم کتاب در علمی از علوم شرعیه تألیف یا تصنیف
کرده باشد که مردم از آن منتفع شوند پنجم سنتی از سنن شرعیه جاری
نماید مثل اذان گفتن و شارب گرفتن و سر تراشیدن یا عمامه بر سر گذاشتن یا
غسل جمعه کردن یا امثال اینها ششم صدقه جاری که هریک از اینها اسبابی
استکه بعد از فوت شخص ثمره آنها عاید خود شخص میشود و موجب آمرزش
گناهان است یا بواسطهٔ طلب آمرزش مؤمنی مستجاب الدعوه از برای او یا
بواسطه کثرت حسنات و فیوضاتی که بواسطه انتفاع از او بخلق عاید می

خود بود نه بفکر مال نه بفکر اولاد منهم بودم عمرو ازمیان بیرون آمده سلاحی نداشت شمشیر و نیزه دیگران را گرفت و عوض سپر شتری بر سر دست گرفته رو بمردان نهاد و قریب بهزار نفر ایشان را کشت صدای الحذر الحذر الامان الامان از ایشان بلند شد و آن قافله واموال ایشان بجهت یکنفر سالم ماند و اینشخص مشهور است که سواری است مقابل هزارسوار، اصحاب چون اینسخن را شنیدند نزدیک شد همه از ترس بمیرند مجدداً جناب امیر ع عرضکرد یا رسول‌الله مرا بفرست پس حضرت رسول ص جناب امیر را طلبید و زره ذات‌الفضول را باو پوشانیدند و شمشیر ذوالفقار را بر کمر او بستند و دعا خواندند و از خداوند حفظ آنجناب را خواستند و فرمودند که یا علی برو در امان خدا

پس آن جناب روانه شدند و جناب رسول عرضکرد خداوندا او را بتوسپردم و گریستند ، چون جناب امیر ع مقابل اورسیدند رجزی در کمال فصاحت وبلاغت انشا کردند عمروپرسید تو کیستی فرمودند علی بن ابیطالب بن‌هاشم عبدمناف گفت پدرتوابوطالب مرابرادری بود و تو طفلی نمیخواهم در دست من کشته شوی برو و دیگری را بفرست که از تو بزرگتر باشد حضرت فرمود اما مرا خوش آمد که تو در دست من کشته شوی پس عمرو بغضب شد و گفت حال عذر برخاست ودست بشمشیر خود برد که از غلاف بکشد حضرت فرمودند ای عمروشنیده ام که بپرده کعبه آویخته بودی وبا خدا عهد کرده بودی که هرکس در جنگ سه حاجت از تو بخواهد لامحاله یکی را بر آوری گفت چنین است حال مطلب چه چیز است فرمود :

اول آنکه مسلمان شوی گفت این سخن را مگو

دوم آنکه بروی این لشکر را از محمد ص برگردانی اگر پیغمبر است و رسالت دارد وراستگو است با پیغمبر عناد تو زیبنده نیست و اگر پیغمبر نیست همین گرگهای عرب او را کافیست که با او جنگ دارند عمرو گفت اگراینکلام قبل از آمدن من گفته شده بودی قبول میکردم اما میترسم که زنان عرب مرا ملامت کنند درمجالس خود که آمدم و ترسیدم و برگشتم حضرت فرمودند .

سوم آنکه من پیاده ام تونیز پیاده شوی تا با هم نبرد کنیم آن ملعون فوراً از اسب پیاده شد واسب خود را پی نمود پس شیقت کرد و ضربتی حواله حضرت کرد آنجناب سپررا حایل کردو دو ضربت اورا نمودند بروایتی هفتاد طعن وضرب فیمابین آنجناب وعمرو رد وبدل شد تا آنکه آن ملعون در غضب شد و ضربتی بر سر آن جناب حواله نمود که سپر شکافته شد و بر پیشانی آن حضرت رسید حضرت فرمود ای عمرو ترا بس نیست که مثل من

طفلی بمبارزه تو آمده‌ام و تو فارس و شجاع و پهلوان عربی که رفیق بجهت خود آوردهٔ عمرو روی خود را بعقب کرد که ببیند کیست حضرت شمشیر حواله او نمودند که پاهای اورا قطع کردند عمرو بزمین افتاد و گرد عظیمی ازرمین بلند شده بود که اصلا حالت جنگ این دونفر معلوم نبود واکثر اصحاب رسول‌الله صلی‌الله وعلیه قاطع بر این بودند که حضرت کشته شد بعد که گرد تمام شد دیدند آنجناب برروی سینه عمرو نشسته بیک دست ریش اورا گرفته وبدست دیگر میخواهد اورا ذبح نماید پس سر اورا بریده آورد خدمت جناب رسول ص در حالیکه خون از سر مبارک آنحضرت میریخت پس جناب رسول ص از دست مبارک خود خون از سر وصورت امیر پاک میکرد ومیفرمود **ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین** و میفرمود کجا خواهم بود آنوقتیکه ریش مبارک ترا بخون سرت خضاب نمایند و میگریست وجهٔ فضیلت ضربت آنجناب از عبادت ثقلین چندچیزاست **یکی** از آنها همانست که اشاره نمودم کههر کس صدقه یا سنتی را جاری نماید یا علمی را تعلیم نماید وهرکه عمل نماید درثواب بانی او شریکست وچون بواسطه ضربت علی علیه‌السلام پشت لشکر کفار شکست وسبب همه شد ازبرای خذلان کفار و قوت اسلام و اهل اسلام واگراین ضربت نبود کفار برمسلمین غالب شده بودند و اسلام از میان میرفت پس کافه مساجداسلام را باین بزرگوار ساخته پس هرعبادتی که دراسلام میشود واسلام‌همه مسلمین بواسطه این‌عملست که افضلست‌ازعبادت ثقلین که از عبادت ثقلین استشهادت جناب‌ابیعبدالله علیه‌السلام‌زیراکه‌اگر اسلام نبود هیچ عملی واقع نمیشد پس‌شهادت آنجناب و ترویجات‌وهدایت سایر ائمه علیهم‌السلام و کل ناس منبعث ومتولد از این‌ضربت است‌ومقصود از این بیان وذکر مطالب شریف توضیح مقصود بود که هرکس صدقه جاریه برپا نماید تا مادامیکه این‌صدقه برپا است و هرکس بواسطه این عمل خیری نماید آن صاحب‌صدقه شریکست مثل آنکه مسجدی بسازد هر کس در آنمسجد عبادت بجا آورد سازنده مسجددر آن شریکست‌بواسطه فیوضات که باو میرسد تخفیف در معاصی او حاصل شود و بسا باشد که منتهی بفقدان کل معاصی شود واگر از اهل عصیان نباشد مزید درجات اوخواهد گردید اماینتی دنیارا ملاحظه کنید که کسیکه صاحب‌این‌ضربت‌است پست‌ترین خلق وشقی‌ترین ناس‌بنص‌حدیث‌پیغمبرص‌بشمشیرزهر آلود بر فرق نازنین‌او از فرق تاابرو بشکافت وپیشانی ازچهارده معصوم شکافته‌شد اول‌پیشانی رسول خدا بوددرغزوه احداز سنگ جفا شکافته‌شد دوم پیشانی سیداولیا بود که درشب نوزدهم ماه رمضان در محراب عبادت پسر مرادی ازشمشیرزهرآلودشکافت **سوم**

شود میمون ومبارک نیست ـ **لیال** تفسیر شده است بلیالی عشر که شبهای دهه ذی الحجه است چون این دهه روز وشب از اول ذیحجه اوقات شریفه سال است بلکه بعد از شهر رمضان و روز غدیر و شب نیمه شعبان معلوم نیست که اوقاتی افضل باشد از این ایام ولیالی ـ **شفع** تفسیر شده است بنماز شفع که دو رکعت بعد ازهشت رکعت نماز مستحبست بجا آورده شود **چنانچه وتر هم** تفسیر شده است بمفرده وتر که بعد از دو رکعت شفع بجا آورده میشود، قول بآنکه شفع و وتر یک نمازند ازاینجهة اشکال کرده در قنوت شفع و اکتفا نموده‌اند در قنوت این دو نمازبهمان قنوت که در وتر وارد شده‌است ضعیفست واقوی اینستکه شفع ووترهریک نمازی مستقلند وقنوت علیحده دارند ـ فضیلت این دونماز بسیاراست .

روایت شده که جناب رسول(ص) بانس بن مالك فرمودند : ترا تعلیم کنم بسه چیز: یکی برای طول عمر ، یکی برای زیادتی خیر و برکت مال ، یکی برای آنکه بعد از مردن باصلحا محشور شوی .

اما آنچه برای طول عمر تست : برتو باد بزیادتی سلام کردن وجه آنهم واضحست سلام دعائی است برآن کسیکه باو سلام میکنی ودر اخبار متعدده ازحجتهای الهی رسیده است‌اهرکس دعا درحق برادرمؤمن خود کند ملائکه آنرا در حق او میکنند پس همین که شخص سلام کرد بمؤمنی دعااست که درحق‌ایشان کرده، معنی «سلام علیك» یعنی سلامتی برتو باد یعنی خداوند ترا سالم بدارد پس ملائکه ایندعا را درحق سلام کننده میکنند ودعای ملائکه مانع از استجابت ندارد ودعای ایشان موجب سلامتی شخص است از بلیات وملازمهٔ آن طول عمراست ، سلام شخص احسان است در حق او واز **اسباب طول عمر** احسان ببندگان خداست

و اما آنچه موجب زیادتی خیر و برکت است در خانهٔ تو شستن دستها پیش از غذا خوردن و وجه او واضحست چون بجهت احترام غذا ونعمتست و احترام یکنوع از شکر است و شکر نعمت موجب زیادتی نعمتست ومردم ازاین سنت سنیه محروم هستند اگر عاری دارند در مجلس ضیافت سنگین است اما درضیافت جزئی ودر منزل خود خلق از این‌معنی غافلند و حال آنکه فضیلت آن بسیار است پس چه خوبست ملتفت باشند دست خودرا بشویند اگرچه تاوقت فاصله قلیلی باشد و دست شستن بعد از غذا جهة تنظف و باکیزگی است .

اما آنچه که با بجا آوردن آن با صلحا محشور میشوی نماز شب است وقطع نظر از نماز شب اصل بیداری در سحر و مناجات با حقتعالی بهترین توشه ها است برای بعدازمردن پس نباید مؤمن ازآن

غفلت نماید **چنانچه درمصباح القلوب نقل کرده‌اند حدیثی را که مضمون آن اینست :**

حضرت عیسی ع با مادرش در بیابان مشغول عبادت پروردگار و روزها صائم بودند و بعلف صحرا افطار میکردند ، روزی رفت بجهة تهیه ماکولی برای افطار خودومادرش ، وقتیکه مراجعت کرد دیدمادرش درسجده از دنیا رفته متحیر ماند که چکند باجنازهٔ مادر و تجهیز او ، جبرئیل نازل شد و اورا تعزیت گفت در مصیبت مادرو عرض‌کرد من‌ماموروم که ترا اعانت کنم در تجهیز او ، چشمه آبی پیدا شد اورا غسل‌دادند و کفن ازبهشت آوردند ؛ اورا درخواب‌دید .

(چون یکقسم از اقسام وحی بانبیاء خوابست ، **وحی برپنج‌قسم است** ، یکقسم که از همه نازلتر است رؤیا است و از این قبیل بود رؤیای حضرت ابراهیم درذبح اسمعیل ع ورؤیای رسولخدا و بوزینه در منبر خود و اجتماع بوزینگان درباکعنبر و آیه نازلشده «ماجعلنا الرؤیا التی اریناك ـ الخ » که درعوض آنشب قدر بآنحضرت وامت او عنایت شد ؛ و از این قبیل بسیار است ـ قسم دوم که بالاتراست ریختن علمست دردل قسم سوم ـ آمدن ملك است و صحبت داشتن و وحی آوردن بدون دیدن ملك و این قسم ازقسم سابق بالاتر است قسم چهارم ـ که مرتبه‌اش بالاتر ازآمدن ملك‌است وحی آوردن با دیدن پیغمبر ملك را قسم پنجم ـ تکلم ذات‌اقدس‌است با زبان بی زبانی بایجاد کلام درهوا واین مراتب باختلاف انبیاء ومرتبهٔ ایشان است چون حضرت خاتم‌النبیین ص دارای کل مراتب بودند هر پنج‌قسم برای آنحضرت بود) **مجملا** حضرت عیسی ع خواب دیدمادرخود را ازمادر خود پرسید آیا باین مقام و آنچه برای تو حقتعالی دردنیا مقرر فرمود و ترا برگزید برزنان‌عالمیان و ترا بعین عزت غسل‌دادند واز کفن بهشت کفن کردند آیا دیگر آرزوئی دردل داری ؟ گفت بلی آرزودارم برگردم بدنیا درشبها و سحرها باخداوند غفار مناجات کرده باشم ـ **مجملا** بندگان خاص خدا همیشه طالب این مقام و درجه ارجمند بوده‌اند وجه آن واضح است چون سحر وقتی استکه خیالات دنیویه از قلوب کم شود و از آن منصرف شده ، لذا درآنوقت تعطیل رفته وشخص ازسنگینی آن آسوده است ، باب دعا مفتوح است وموانع خاصه وشواغل کمتراست باین جهة شعار اولیاء بوده است **کانو بالاسحار هم یستغفرون** .

درحالات حضرت سلیمان ع مذکور است زنجیری از سقف خانه معلق انداخته شبها آنرا بر گردن خود میانداخت و تاصبح بر روی

رسید که وقتی میخواستند جناب امیررا بمسجد ببرند آن مظلومه مانع
بود عمر ملعون امر کرد بقنفذ غلام خود که بزن زهرا این که بقدر شقاوت
غالب میشود که سنی و شیعه این حدیث شریف را نقل میکنند که رسولخدا
پیغمبر فرمودند **فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی** یعنی فاطمه پاره تن
من است کسیکه اذیت کند او را مرا اذیت کرده است **شیعه فکر کن**
دختر پیغمبررا قنفذ غلام عمر ملعون بی ادبی کند ظلمهای صحرای کربلااز
این جسارتها منبعث میشود مجملاً شفع آنحو بزرگوارند و تبر جناب
رسول ص میباشند وجهت و تربت آنجناب آنستکه عدیل و نظیری نداشت
واسطة آنکه دارای مقاماتی بود که خاصه آنجناب بود مثل خاتم انبیاء
بودن و معراج جسمانی تا بمقام قاب قوسین او ادنی رسیدن و مثل علت
ایجاد ممکنات بودن و دارای مقام نبوت عامه بودن که پیغمبری کل خلق
بودن باشد نص آیه شریفه **بسم الله الرحمن الرحیم تبارك الذی نزل
الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا . ونص** حدیث مروی از
آنجناب که بعثت علی کافة الخلایق والعالمین هردو معنی بلام است و افاده
عموم میکنند بالاتفاق و کیفیت پیغمبر بودن آنجناب بر کل در خلق این مجلس
اقتضاء ندارد و در کتاب عنوان الکلام و ذخیرة المعاد نوشته ام و علاوه بسر
اینکه نبوت عامه داشت ولایت عامه نسبت بافراد داشت و ولایت مطلقه
نسبت بانحاء تصرفاتست و مستند این دو ولایت آیه شریفه انما ولیکم الله
که ولایت اورا ذات اقدس جل شأنه تالی ولایت خود قرار داده و آیه
انفسنا و انفسکم وبهمین آیه اثبات ولایت کلیه را که حاوی ولایت عامه و
مطلقه است ازبرای جناب امیر ع ثابت نموده اند **چنانچه** ابن ابی الحدید
که از اعیان علماء عامه است در شرح نهج البلاغه صریحاً ذکر کرده
که ازاین آیه شریفه مستفاد میشود که جناب امیر ع دارا است کل کمالات
رسول خدا را الا نبوت عامه که از آن باجماع خارج است زیرا که حقیقت
ممکن نیست که آیه براین حمل شود معین است اقرب مجازات که اتحاد
است ودر کمالات **وازجمله** کمالات جناب رسول ولایت عامه است واین از
برای جناب امیر ثابت است پس جناب امیر ع دارا بود ولایت کلیه را
بدلیل انفسنا وباقی ائمه دارا بودند بشهادت بودن ایشان از یك نور و
از اینجهت است افضلیت ائمه علیهم السلام از کل انبیاء و سلف هیچ
کدام دارای ولایت عامه نبودند وولایت عامه ازنبوت خاصه باعلی مراتب
بالاتر است و دلیل دیگر بر افضلیت ایشان زیارت وارث و غیر وارث
است که دلالت دارد براینکه ایشان وارث آدم ونوح و ابراهیم ع بوده
اند و این وراثت در مال نیست بلکه در علم است در کمالات است چه هر

یك ازآنها دارا بودند همه آنها را یا زیاده پس افضلند دلیل دیگر برافضلیت
احادیث متعدده است که دلالت دارد بر اینکه اسم اعظم هفتاد و سه حرف
یکحرف اورا خداوند تعلیم احدی نفرموده است ازهفتاد ودوحرف دیگر هر
پیغمبری را تعلیم فرموده است یا اعداد خاصه از این حروف و هیچکدام
را از هفتاد و دو حرف تعلیم نفرموده وتمام هفتاد و دورا تعلیم محمد و آل
محمد (ص) فرموده پس ایشان افضلند برکل **مجملا** مقصود بیان تفصیل نبود
غرض اشاره اجمالیه است که فی الحقیقه معرفتی از برای اهل ایمان حاصل
شود پس حضرات دوازده امام افضلند از تمام انبیاء سلف بادله که وجه
آن مجملا ذکر شد اول ایشان دارا بودند ولایت کلیه را و انبیاء دارا
نبودند دوم هرچه خداوند بانبیاء سلف داده بود بایشان داده بود بازیادتی،
سوم عطا فرموده بود هفتاد و دوحرف را بایشان اما رسول خدا (ص) اسماء
را کلا دارا بودند و علاوه هم خصائص از برای آن جناب بود که در
هیچکس نبود ازقبیل معراج جسمانی ونبوت عامه ویکی ازآنها کفایت است
پس آنجناب وترامت یعنی عدیل و نظیر و کفوی و همتائی ندارد و این مطلب
خوب واضح است بملاحظه آنچه دربحار وحیات القلوب و غیر آنها در کتب
اخبار مذکور است تصریح براینکه اگر آنجنابرا دریك کفه میزان گذارد و
کل خلایق را در کفه دیگر آن جناب سنگین تر گردد برتمام خلایق وواضح
است که این میزان ترازوی جسمی نیست وآنچه سنجیدند یعنی عنصری یا
صورت جسمی و سایر اشیاء نیست بلکه میزان عدالت که سنجیدند حقیقت
آن بزرگوار وابا حقایق سایرخلق وآن بزرگوار سنگین تر بود ازحقیقت
کل **اما** تربت جناب ابیعبدالله (ع) بر طرف فرموده ظلمت کفروضلالت
بنی امیه راکه آفاق را گرفته بود و برطرف فرموده و میفرماید ظلمت
گناهان را از شیعیان ودوستان خود در دنیا واخری **اما** رفع ظلمت بنی امیه
بواسطه این بود که بعد از ارتحال جناب رسول (ص) غصب نمودند خلافت
را ازخانواده رسالت ناچار جناب امیر (ع) بواسطه حکم و مصالح چندی
که حال مقام ومقتضی ذکر آنها نیست مداهنه فرمودند باخلفاء ظالمین در
عالم ظاهر **بلکه** بعضی ذکر کردند که باکراه بعد ازصدیقه طاهره بیعت نمودند
بلکه بمکالمات خالدبن ولید وتکلم ابی بکر در نماز قبل ازاسلام چنان ظاهر میشود
که آنجناب باابی بکر نماز ازروی تقیه وا کراه کرده مجملا سازش کردن آنجناب
ظاهرحال باآنها مسلم است بلکه بسیاری ازعلمای عامه معطل میکنند حقیقت
خلافت ابی بکر را ودیگرانرا بتسلیم آنجناب وقبول ندارند مکروه شدن آن
بزرگوار را ومیگویند آنجناب کسی بود که نتوانستند اورا اکراه نمایند بالاز جهه
کسی نتواند برآید وبعد ازارتحال آنجناب که نوبت خلافت بجناب امام حسن ع

رسید با آنجناب چه کردند تا اینکه تکلیف آن بزرگوار شده که با
معاویه ملعون صلح نماید و درزمان خلافت معاویه چنان رواج گرفت امر
آن ملعون که شیعیان حضرت امیر ع را تمام مطیع نمود و احدی جرأت
نمیکرد که اسم مبارک آن جناب را بر زبان جاری کند چون امام حسن ع
بعد از صلح با معاویه دیگر در کوفه توقف نفرمودند با اهل و عیال و
خواص خود بمدینه رفتند و زیاد را که حرامزاده بود و هفت نفر در
نطفه او شریک بودند که یکی از آنها ابوسفیان بود و شباهت صوری بسیاری
او داشت و دلش میخواست که اورا ملحق بخود سازد و اما نظر به
فرمودهٔ جناب رسول ص **الولد للفراش** کسی را یارای این نبود که این
عمل را نماید و اورا زیاد ابن ابیه می گفتند یعنی زیاد پسر پدرش چون
پدرش معلوم نبود و جناب امیر ع نظر بشجاعت و کیاستی که داشت چون
حرامزاده بسیار تند ادراک میشود که مقام ذکر او نیست اورا در مملکت
فارس و اهواز حاکم فرموده بود او نیز در جان‌فشانی و اخلاص کیش آن
جناب مساعی جمیله مبذول داشت تا آنکه جناب امیر شهید شد و بعد آن ملعون
خدمت امام حسن ع بود معاویه اورا بتهدید و وعید خواست اورا بجانب
خود آوردند آخرالامر اورا بوعده و نوید برادری و شریک ملکی به
جانب خود کشید و چون وارد شام شد و اورا همراه خود بمسجد برده و
درمنبر تصریح برادری با خود نمود و بعد اورا والی عراقین ساخت و
چون استحضار کلی از احوالات جناب امیر ع و شیعیان آن حضرت داشت
واغلب ایشان در کوفه بودند آنهارا پیدا میکرده و به نحوی هریکی
را بقتل رسانیده بس دستها و پاها را از اصحاب حضرت امیر ع بریدند
بسیاری را کور کردند و این سعی را کرد از آنهایی که نماندند در عراق کسیکه
معروف و مشهور باشد مگر آنکه کشته یا در حبس مرده یا نابینا کور یا شل شود و
اخراج بلد گردد و معاویه بملازمان خود گفته بود که شهادت از دوستان
علی را قبول نکنند و شیعیان ابوسفیان و سایر بنی امیه را و کسیکه اظهار
محبت ایشان نماید ومناقب وفضائل ایشان را روایت کند اکرام کنید و اسم
اورا و محله و قبیله اورا در دیوان ثبت کنند و منصب و عطیه و جایزة
زیاد بدهند پس چنان کردند و احادیث بسیار جعل نمودند در مناقب عثمان
ومعویه وسایر بنی امیه وطعن ولعن ومذمت حضرت امیر ع کردند و آنها
را رواج دادند و درمدارس و مساجد و مجامع روایت کردند و بسیاری از
عامیان باور کردند و باین جهت امر بنی امیه روز بروز رایج شد و احادیث
را بمعلمین دادند تعلیم اطفال کردند که از طفولیت بهمین طور تربیت یابند
و آنهارا دربغض جناب امیر ع و اولاد آن جناب و درمحبت بنی امیه راغب

نموده ورواج دادند تا آنکه نوشت معاویه ملعون بزیاد که هرکس را
به مظنه شدی در دوستان علی بن ابیطالب یا اینکه شیعة او باشد تهمتی
بر او بزن وبقتل برسان.

مجملا کار بجائی رسیده که هرگاه کسی را اسناد کفر و زندقه میدادند
یا علانیه شراب میخورد یا زنا و لواط میکرد کسیرا با او کاری نبود واگر
کسی سهواً یا غفلتاً اسم علی را بزبان جاری میشود ولعن نمیکرد او را
تهمت تشیع میزدند وبقتل میرسانیدند ودرهمه بلاد وشهرها چنین بود خاصه
اهل کوفه و بصره وقومی که اهل دنیا وریا بودند متصل بشوه گرفتند احادیث
وضع کردند بامسانید جعلیه روایت کردند و خواندند تا اینکه خوب رواج
گرفت وفضایل بنی امیه را دایر کردند و فضائل جناب امیر ع را بکلی از
میان بردند بلکه اخبار درمذمت آنجناب روایت کردند و در مجالس و
مجامع انتشار دادند و کمال ایمان دربغض وعداوت ولعن بر آنجناب دانستند
واطفال و ضعفا را باین منظور پرورش دادند و حقرا باطل کردند و باطل
را حق نمودند و **بعد** از وفات جناب امام حسن ع معاویه این مطلب را
قوت داد تا اینکه یزیدرا که اغلب مردم فاجر وفاسق میدانستند از جهت
شرب خمر وقمار و سایر افعال شنیعه ولیعهد خود کرد و ازبرای او ازهمه
کس و ازهمه جا بیعت گرفت و هیچکس نتوانست تخلف نماید جز چهار
نفر جناب ابیعبدالله ع و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن و
هرچه اصرار باین چهار نفر کرد بیعت نکردند **مجملا** کفر و خلافت بنی
امیه مسلم شد وعالم بکلی تاریک شد ونورحق بکلی مستور شد و دین به
کلی از میان رفت اگرچه بظاهر توحید و نبوتی بود لیکن هردو ناقص
وکالعدم بود و تا توحید و نبوت و امامت جمع نشود حقیقت ایمان حاصل
نشود و نجات حاصل نخواهد شد **واشاره** باین مطلب است حدیث مشهور
از امام رضا ع که آنجناب فرمودند « من قال لااله الاالله وجبت له الجنة
ولکن بشرطها وشروطها وانا من شروطها یعنی کسیکه بگوید لااله الاالله
بهشت بر او واجب میشود ولیکن بشرط آنکه نبوت باشد و شروط او که
امامت باشد و منهم از شروط او میباشم **واز اینجهة** استکه در زیارت ابی
عبدالله استکه یا ثالث شروط لااله الاالله و در بعض روایات مأثوره از
برای جناب امام رضا ع است که « السلام علیك یامن ثانی شروط لااله
الاالله **واضح** شد که حقیقت اسلام از میان رفته بود و اسلام ناقص باقیمانده
بود موقوف بود که رفع این مفسدهٔ عظیم نحوی شود کتفاوت این جماعت
خوب واضح گردد و حقیقت مظلومیت خانواده رسالت بر کل اهل عالم تا
روز قیامت منکشف شود باینکه اسباب فراهم شود که خبث طینت وظلم و

که موجب شود رستگاری و نجات از عذاب وتبعات روز محشر نه مجال عمل صالح و نه فتح باب توبه و نه بر گریه اثری و ثمری مترتب میشود پس در اینحال محتاجند بواسطه بزرگی و شفیع عظیمی که مستحق باشد که بشفاعت او بیامرزد خداوند گناهان اینهمه خلقرا مستوجب باشد قبول شفاعت را اگرچه شفاعت که تمام خلق‌را وآن کسی استکه خدمت بزرگی کرده باشد که بواسطه آن خدمت لیاقت این معنی را داشته باشد و این منحصر است بجناب ابیعبدالله علیه‌السلام زیرا که فنون مقامات و بالاترین صفت فناء فی‌الله و گذشتن از ماسوی‌الله است در راه خدا و مصداق این مطلب آن وجود مبارکست که در مقام سلوك الی‌الله وسیر فی‌الله وترویج امرالله گذشت ازهرچه داشت وباقی نماند ازبرای اوهیچ ازاصحاب و اعوان وانصار واحباب وارحام برادر وبرادرزاده واولاد صغیر و کبیر و وضیع و جوان وازتمام زنان واموال حتی لباس بدن حتی پیراهن سوراخ سوراخ واز سروبدن وجان ازاینجهت استکه بعضی ازاهل تحقیق نوشته‌اند که اسب تاختن وانقشه بود ازبس خون جاری شده بود از زیادتی زخم شمشیر ونیزه وتیر وسنك وخنجر بداینجهت در آخر کار قوه وقدار یکلی از آنجناب تمام شده بود که نتوانست برخیزد و برود برسرراه لشگروتنکه رفته رو بخیام حرم نتوانستند که باخواهر خود زینب خاتون تکلم فرمایند باقی نماند ازبرای آنجناب مگر یکمشت استخوان آن هم از سم اسبان درهم شکست که دیگر هیچ نماندکه فرمودند و اناالسبط الذی من غیر جرم قتلونی و بجرد الخیل بعدالقتل عمداً سحقونی **مجملا** شافع کل بایدکسی باشد که از کل بگذرد و کسی که از کل گذشت آن بزرگوار بود و در حدیث وارد شده که بعد از اینکه جبرئیل در عالم ظاهر خبر شهادت جناب ابیعبدالله علیه السلام را از برای رسولخدا صلی‌الله علیه وآله آورد آنجناب زیاد مهموم ومغموم وگریان شدند جبرئیل عرضکرد که اگر ازجهت شهادت او دلتنك میباشید از خداوند مسئلت نمائید که رفع نماید این تقدیر را ولیکن اگر چنین شود امر شفاعت ناقص میماند آن جناب فرمودند ای جبرئیل اگرچه من حسین را دوست میدارم ولیکن امت من زیاد گناهکارند من راضی شدم شهادت او را بجهت نجات امت همچنین وقتی خبر بفاطمه علیها السلام داد فاطمه (ع) زیاد گریست وعرضکرد ای پدر چگونه من تاب میآوردم که این فرزندم را بالب تشنه شهید نمایند و بدن او را مجروح نمایند فرمودای فاطمه اگر راضی نشوی امر شفاعت ناتمام میماند عرضکرد راضی شدم و جهت [illegible] اینستکه که معلوم شد که نجات کل مخلوق راکسی باید بدهد که از